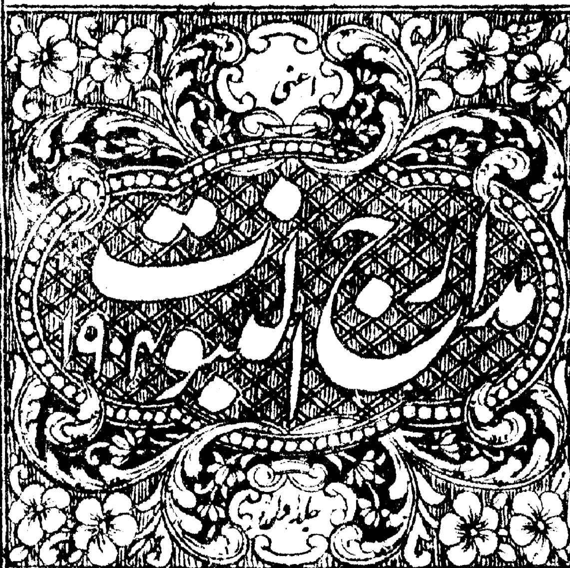
بحمد الله عز منان مکین و مکان فضل و احسان خلاق زمین و زمان

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت رسالت



تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی قدس سره

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بهزار و خوشی طبع شد

اطلاع

اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کیلیے موجود ہے جسکی مطبوعہ فہرست ہر ایک شایق کو چھاپہ خانہ سے ملسکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شایقان اصلی حالات کتب کی معلوم فرماسکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیل پیج تقطیع صفحہ جو مطبوعہ [illegible] لقب خلاق و فلسفہ وغیرہ فارسی و اردو درج کرتے ہین تا کہ جس فن کی جو کتاب [illegible] اور جو کتب موجود کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب متفرقات وغیرہ

تذکرۃ المعاد -

فتوح الحرمین منظوم معہ تشبیہات کاغذ سفید گندہ -

ایضاً - کاغذ رسمی دسنائی -

ہفت تماشاے قتیل

تحقیق الانساب -

رسالۂ قاضی قطب -

تذکرۃ الجمعہ -

اشتمال السعادت مطبوعہ [illegible]

گلدستۂ عقاید

تطہیر الاسلام

تبیان فی احکام الدخان -

روضۃ الشہداء -

اربلاے معلی - معروف بہ کربلا نامہ کاغذ سفید و چکنا -

ایضاً - کاغذ رسمی وسنائی -

اسرار الاولیا

ترجمہ گنج بخش مسمی بہ غایت الشعور کاغذ سفید -

ایضاً - کاغذ حنائی رسمی -

میزان الفرقان -

دعاے گنج العرش - معہ ششش قفل -

شرح سفر السعادت - از شاہ عبد الحق دہلوی

مجموعہ اوراد - و وظایف شامل پنج سورہ

جواہر القرآن

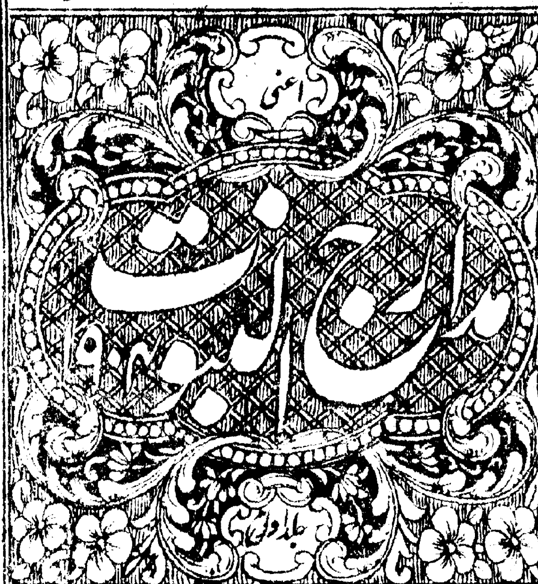
رسالہ تنبیہ الانسان - در حلت و حرمت جانوران مطبوعہ ۱۸۸۵ء

نقوش معظم - دافع ہر درد و غم و حفاظت اطفال -

صحن کون و مکان بفضل خلاق زمین و زمان

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت رسالت

اعنی



تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی قدس سره

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بهزار حسن و خوبی زیور طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم این کلمات اعجاز سمات هم مشتمل بر حمد وثنای
الهی ست تعالی وتقدس که در کتاب مجید خطبهٔ کبریائی خود بدان خوانده وهم متضمن نعت ووصف حضرت
رسالت پناهی ست صلی الله علیه وآله وسلم که وی سبحانه او را بدان تسمیه وتوصیف نموده وچندین اسماء حسنی
الهی جل شانه است که در وحی متلو وغیر متلو حبیب خود را بدان نامیده وحلیهٔ جمال وحلی کمال وی ساخته
اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم جامع اسماء صفات الهی متخلق ومتصف ست با وجود آن به بعضی ازان
مخصوص نامزد ومامور گشته است مثال نور وحق علیم حکیم مومن مهیمن ولی هادی رؤف رحیم وجز آن واین چهار
اسم اول وآخر وظاهر وباطن نیز ازان قبیل است اما اول وی صلی الله علیه وآله وسلم اولست در ایجاد که اول ما خلق
الله نوری واولست در نبوت که کنت نبیا وآدم لمنجدل فی طینته واول مجیب در عالم ذر روز میثاق است
بربکم قالوا بلی ... واول من ... وانا اول المؤمنین واول من تنشق عنه الارض واول من یؤذن
له بالسجود واول من ... واول من یدخل الجنة با وجود سبقت واولیت آخر ست در بعثت
برسالت ولکن رسول الله وخاتم النبیین ... وآخر ادیان ست چنانکه فرمود نحن الآخرون
السابقون ودر حقیقت این آخریت ... موجب اولیت وسابقیت است در فضیلت که

احی و ناسخ جمیع کتب و ادیان شده بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر است انوار او که تمامه آفاق سما
و زمین را فرو گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن
است اسرار وی که هیچکس مدرک حقیقت حال وی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظارهٔ کمال و جمال وی حی
حیرانند [illegible] وهو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه وآله وسلم داناست بر همه چیز از شیونات ذات الهی
و اسما و افعال و آثار و بجمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق فوق
کل ذی علم علیم شده علیه من الصلوات افضلها و من التحیات انمها و اکملها **اما بعد میگوید** بندهٔ مسکین
عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری وفقه الله لما یحب و یرضاه و جعل آخره خیرا من اولاه باعث
بر جمع و تالیف این کتاب که مسمی است **بمدارج النبوة** و درجات الفتوة آن بود که سالها شوق
عیان و ذوق ایمان مرا بر آن میداشت که کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و چاکری کرده است سازد و تکمیل و تتمیم آن پردازد و التماس
فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش و بینش نور الحق خصه الله تعالی عز و جل بفیضه المطلق مؤید و موکد آن میشد
ولکن چون امر نمیشد یعنی توفیق نمی یافت جلوهٔ جمال شاهد مقصود در توقف بود و چون از فساد زمان
و انحرافی در مزاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راه یافته و از تیرگی آئینهٔ استعداد و تنگی حوصله
و ادراک ادراک پایهٔ ارفع و مقام اقدس محمدی که هیچکس را بدرک و دریافت آن راه نیست نشناخته و تقصیری
در ادای حق اعتقاد نموده و از جادهٔ دین قویم و صراط مستقیم بر افتاده بودند لازم حق نصیحت در دین
مسلمانی آن نمود که احوال و صفات قدسیهٔ آن سرور انبیا و امام اولیا و مفخر رسل و استاد کل معدن علوم
اولین و آخرین و منبع فیض انبیا و مرسلین و اسطهٔ هر فضل و کمال و مظهر هر حسن و جمال هم شاهد و هم مشهود
و هم وسیله و هم مقصود چندی نگارش نماید و این بی خبران را از حقیقت حال آگاه گرداند و غافلان را از خواب
غفلت بیدار سازد و طالبان را در راه آرد و عاشقان را در ذوق و شوق در آرد پس کتابی آمد شامل
احوال مبدا و مآل و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون ناشی از نشاء ذوق محبت بود
در اندک مدت از مجاری عادت بیرون نمود و بوجود آمد و کاتب حروف بتحقیق خبر ندارد که کی آغاز یافت و کی بانجام
رسید و الله ولی الرشاد و الیه المبدا و المعاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمده **قسم اول** در فضائل
و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق عظیمه و صفات کریمه و فضل

وشرف وی صلی الله علیه وآله وسلم که بآیات قرآنی واحادیث صحیحه ثابت گشته وذکر شریف وی در کتب
سابقه وذکر کرامت مرحومهٔ وی در آن کتب وذکر فضائل مشترک میان وی وانبیاء دیگر وکمالات
مختصه بوی از معراج وجز آن وذکر معجزات ظاهره وآیات باهرهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم وذکر اسامی
شریفه وی وفضائل وکرامات ودرجات که در نشاء آخرت مخصوص ذات بابرکات وی خواهد بود از شفاعت
وخصوص وسیلت وبیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که واجب ست بر خلق رعایت
وطاعت واتباع وذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه وعادات کریمه که محبوبات الٰهی اند سبحانه وتعالیٰ
واین قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر رؤس این مسائل رسم کرده شده است ترتیب یافت
قسم دوم در ذکر نسب شریف وحمل وولادت ورضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وکفالت
عبد المطلب وموت وی وامداد واعانت ابو طالب مر اورا وسفر کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همراه
ابو طالب بجانب شام وشناختن بحیرا راهب مر اورا وایمان آوردن به نبوت وی وتزویج خدیجه وذکر
بنای کعبه ومبدء وحی وظهور دعوت ووفات ابو طالب واذیت کفار وهجرت صحابه بجانب حبشه ورفتن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بجانب طائف وبیعت جن وذکر بیعت انصار وانبعاث باعث هجرت ورسیدن بمدینه
مطیبه وترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده قسم سوم در ذکر وقائع سنوات که از ابتدای
هجرت تا مبادی مرض ووفات وقوع یافت وچون وقائع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم نیز
در معنی مرتب بر ده باب خواهد بود اگرچه بعنوان ابواب مذکور نگشته قسم چهارم در ذکر حدوث مرض
واشتداد آن ووقائعی که در ایام مرض ودر روز وفات وقوع یافت وذکر غسل وتکفین ونماز ودفن واثبات
حیات انبیاء واین قسم مرتب بر سه باب آمد قسم پنجم در ذکر اولاد طاهره وازواج مطهره وسراری مکرمه
وی صلی الله علیه وآله وسلم وذکر اعمام وعمات وجدات واخوات رضاعی وذکر خدام وموالی وحراس
وکتاب وامراء ورسل وعمال وخطباء وشعراء والمؤذنین وآلات حروب ودواب وامثال آن وترتیب این
قسم بر یازده باب اتفاق افتاد تکمله در بیان بعضی از صفات کاملهٔ وے
صلی الله علیه وآله وسلم بر طریقهٔ اهل معرفت وطریقهٔ توجه واستمداد بجناب اقدس وی صلی الله
علیه وآله وسلم قسم اول در فضائل وکمالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودرین قسم یازده باب ست
باب اول در بیان حسن خلقت وجمال صورت وی صلی الله علیه وآله

وسلم اما چهره شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم مرآت جمال الهی است و مظهر انوار نامتناهی وی بود در صحیحین
از براء بن عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوب روی و خوشخوی ترین مردم
صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث ابی هریره آمده ما رأیت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت ندیدم من هیچ چیزی را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ما رأیت شیئا و نگفت انسانا یا رجلا مبالغه
هست زیرا که خوبی و حسن وی فائق بر همه اشیا بود و گفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در
روی وی صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی تو او را گویا میدیدی آفتاب طلوع میکند
بیت تا شب نیست روز هستی زاد ٭ آفتابی چو تو ندارد یاد ٭ مقصود بیان سطوع و اشراق و لمعان
وجه مبارک در روی روشن اوست و در حدیث بخاری آمده که پرسیده شد از براء بن عازب که آیا بود روی
روشن آنحضرت مانند شمشیر یعنی در لمعان و تلألؤ در روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف
معنی تدویر توهم می شد عدول کرد بسوی قمر از جهت استجماع وی هر دو صفت را تدویر و لمعان و در روایت
مسلم آمده که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگر چه شروق و لمعان در آفتاب بیشتر است
اما در ماه ملاحتی است که در آفتاب نیست و ملاحت صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند
مدرک آن ذوق است و وصف او به بیان راست نیاید چنانکه گفته است **بیت** شاهد آن نیست که موی
و میانی دارد ٭ بنده طلعت آن باش که آنی دارد ٭ و باین فرق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف
علیه السلام بود و ملاحت که نعت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود انا املح و اخی یوسف اصبح و باید
دانست که تدویر وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بر آن وجه است که گرد مثل دائره باشد چه آن از دائره حسن و
جمال بیرون است بلکه مراد آنست که در روی نوعی از تدویر بود قلیل و پر دراز نبود و آن در حسن و
جمال و عظمت و وجاهت داخل است و آمده است که نبود در روی مبارک وی مکلثم و نه مطهم و مکلثم مدور الوجه
را گویند که سخت مدور باشد و در شفا گفته که مکلثم قصیر الذقن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه
بطول ذقن میباشد و مطهم بر وزن معظم آماسیده روی پر گوشت و در قاموس معنی تدویر و اجماع نیز در روی
اخذ کرده و او بمعنی سمین و نحیف هر دو آید هر دو منفی است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نرم هموار
و در بعضی روایات اسیل الخدین آمده و از سیلان در مواهب لدنیه از ابن الاثیر نقل کرده که اسالة در خدین
استطالت است و آنکه بلند بر آمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است بانکه کسی اگر پرسید آیا بود وجه شریف

وی شق سیف فافهم وحدو بعضی احادیث تشبیه وجه شریف بقطعه قمر وشقه قمر یعنی قطعه ونصف است واقع شده ودر اشعار نیز شاهد آنرا نیز پاره خوانده اند چنانکه گفته است مصراع هر دیده جای جلوت آن ماه پاره نیست ودر گویا که این بملاحظه علو قمر وزیادتی جرم وتدویر اوست نسبت بروی او ومیان او در غلب واین تشبیه در کلام کعب بن مالک رضی الله عنه که از شعرای صحابه وفصحای ایشانست واقع شده پس لا بد آنرا توجیهی باید کرد وپس بعضی گفته اند که این تشبیه محمول است بر وقت وی صلی الله علیه وآله وسلم نزد التفات ودیگر نگریستن که در آنوقت بعضی از روی نمایان میگردد وتائید میکند این را حدیث جبیر بن مطعم که نزد طبرانی است گفت التفات کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس روی که مانند شقه قمر است واحسن آنست که این تشبیه جبهه مبارک اوست چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا سر استنار وجهه کان قطعة قمر بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون شکن می افتاد در جبهه مبارک وی روشن می شد ومیدرخشید گویا که پاره از قمر است بیت کسیکه تشنه لب تست باز میداند که عین موج حیاتست چین پیشانی تو وفی الصراح سر بالفتحتین شکن پیشانی جمعه اسرار وجمع الجمع اسارير ود فی الحدیث کان تبرق اسارير وجهه وبعضی گفته اند که تشبیه بقطع قمر از جهت احتراز است از سوادی که در قمر است واین سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بچیزی است که در قمر است از ضیا واستنارت یا قطع نظر از آن سواد ونیز سواد در قطع قمر نیز واقع است واز ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند دایره قمر ودایره قمر هاله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قمر است وتشبیه بهاله قمر اشارت است باحاطه انوار واضوا بجوانب واطراف وجه مبارک که حکم هاله دارد ودر بیان کمال ضیا ونورانیت وجه شریف وعظمت ووجاهت وجلالت اوست در باب که چه چیزی در آید بنظر شهود از نظر کردن درین تشبیه از جمال وجلال وی صلی الله علیه وآله وسلم که پر میکند دیده را ودل را بنور محبت وعظمت ودر حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه بدائرة القمر آمده ست واظهر واشهر تشبیه بقمر ست لیلة البدر بیهقی از ابی اسحاق آورده است که زنی از همدان بمن گفت که حج کرده ام با رسول خدا گفتم صفت کن روی او را گفت روی او بود گفت کالقمر لیلة البدر لم ار قبله ولا بعده مثله صلی الله علیه وآله وسلم وبر طالب مشتاق که همیشه بمراقبه جمال جهان آرای وی مشرف است باد که در خیال بدین مشاهده غافل وفارغ باشد

شقه بمعنی پاره چون سا[...] گفت بنده مسکین وجه الدین یافته اثر علی طریق الصدق والیقین که در تعبیر بقطعه قمر رعایت نکته شریفه کرده اند وآن تعظیم عظمت است [...]

که چهارده است و در حدیث ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر
لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا عظیم بزرگ و معظم و مهیب در نظر نظارگیان گویا میدرخشید روی مبارک وے
همچو درخشیدن ماه در شب چهاردهم و در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشاره رفته
بان کرده شد گفته اند که ماه بری کند دیده را و دور خود و انس میگیرد و لذت می یابد دل بمشاهده وی و ممکن
است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب که خیره میگرداند نظر را و ذوق نمی بخشد الی غیر ذلک و در تشبیه ذات عظیم الصفات
وی صلی الله علیه وآله وسلم با آفتاب در سطوت و جلال و نور بخشی و ظهور وی در ذوات عالم بود و عدم درک
کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره شدن نظر عقول از دور و نزدیک در مطالعه فضل و کمال وی کما قال
شعر اعیی الوری فهم معناه فلیس یری ٭ للقرب والبعد فیه غیر منفحم ٭ کالشمس تظهر للعینین من بعد صغیرة
وتکل الطرف من امم ٭ بجای خود است ولیکن در مشاهده حسی بیانی تشبیه بقمر اقرب و اولی است
در مواهب لدنیه از نهایه نقل کرده است که چون مسرور می شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نموده میشد
روی وی مانند آئینه و نموده میشد شخص و صورت دیوار در روی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب و بود بروی حله حمراء پس نظر میکردم من
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی
که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود
آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه
وآله وسلم والا وی احسن است در واقع نزد همه و تنبیه است حله جفت جامه را گویند و اراده مراد بحمرا جامه
که خطهای سرخ دارد نیست تحقیق محدثین و خطا کرده هر که حله را بر جامه افرنگیین حمل کرده و حمرا را بسرخ
صرف و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شعر است بحسب عرف
و عادت والا هیچ یکی از مکونات نیست که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی صلی الله علیه وآله وسلم
باشد فسبحان من خلقه و حسنه و اجمله و اتمه و اکمله سبحان الله اما بصر شریف وے صلی الله
علیه وآله وسلم کلام در وی از دو وجه است اول در وصف صورت و حسن و بهات آن روایت آمده است از علی
مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار بود آنحضرت
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد ببزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و مراد کی آن است نه بسیار بزرگ بیرون برآمده

وکلیه در صفات اعضای شریف وی توسط و اعتدال است که مدار حسن و جمال و بنای نقص و کمال آنست و در
حدیث دیگر آمده است اشکل العینین و شکله بضم شین سرخی که در سفیدی چشم باشد و این محمود است
و آن رگهای باریک سرخ است که در چشم میباشد و شهله سرخی در سواد چشم و در این در صفت چشم شریف کمتر
مذکور شده و لیکن در نهایه گفته کان اشهل العینین و گفته الشهلة حمرة فی سواد شهلة سرخی در سیاهی این نیز
نوعی از حسن است در چشم که دلرباست و لیکن مشهور اشکل العینین است و در اشعار در صفت جوانان نرگس
شهلا آمده و فی القاموس اشکل چیزی که در وی سرخی و سفیدی مختلط باشد یا چیزی که سفیدیش بسرخی
زند و شکله را سحره نیز گویند اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو و جادوگر نیز گویند که دل میربایند بعضی
اشکل العینین را بطویل شق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرده‌اند و در قاموس نیز اینچنین گفته و قاضی
عیاض مالکی هم این چنین آورده و در شمائل ترمذی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المومنین علی
کرم الله وجهه عظیم العینین با راده این معنی است و الله اعلم و ادعج العینین نیز آمده و ادعج نیک سیاه چشم و در
قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود آنحضرت اکحل العینین **بیت** بسان سرمه سیاه کرده خانه مردم تو
دو چشم تو که سیاهند سرمه نا کرده و یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگرچه سرمه نکشیده بودی وجه ثانی
در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت که میدید در تاریکی شب
چنانکه میدید در روشنائی روز رواه البخاری و بیهقی از عائشه نیز اینچنین روایت کرده و قاضی عیاض در
شفا آورده که آنحضرت در ثریا یازده کوکب میدید و نزد سهیلی دوازده آمده بود نظر او بسوی زمین دراز تر
از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و حیا و آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان داشتی
بسیار یا احیانا بجهت انتظار وحی بودی و آنکه بجانب زمین بود در حالت روزمره است و اکثر نظر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه چشم که در جانب صدغ است و آنکه بجانب بینی است
آنرا موافق دماق میگویند مابین از غایت حیا و وقار بود و چون التفات میکردی نگریستی بجمیع در است
تمام برگشت و بدن و بدیدن نظر و گردانیدن عنق اکتفا نمی‌نمود که از عادت سبکساران و متکبران است
و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیحه آمده است که بمقتدیان می‌گفت
سبقت نکنید از من در رکوع و سجود که من می‌بینم شما را از پیش و پس یکسان و پوشیده نیست بر من رکوع
و سجود شما و حقیقت این روایت را خدا داند که چگونه بود و حقیقت تامه احوال شریف آنحضرت صلی الله

[illegible]

علیه وسلم این چنین است که کنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن کنه کند تأویل متشابهات دارد و آنچه
بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این روایت بصری است یا رؤیت قلبی و بهر
تقدیر مخصوص است بحال صلوٰة که محل انکشاف تمام موجب ازدیاد نور است یا عام است عام احوال
و اوقات را و اگر رؤیت بصری است چنین چشم است که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت
بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که میان
کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد و آن را نمی پوشید آنرا جامها یا منسوج این
جامه منطبع می شد و رابطه قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده میکرد افعال ایشان را و این دو سخن غریب است
اگر روایت صحیح ثابت آید امنا و صدقنا و الا محل توقف است و گفته اند که باسناد صحیح ثابت نشده است
و اگر روایت قلبی مراد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند که صواب آنست
که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک و علم معقولات داده اند حواس
لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیده اند و جهات سته را در حکم یکجهت گردانیده اند والله اعلم و این جا
اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم
آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه
در سائر مغیبات است و دلالت میکند بران حدیثی که واقع شده است که یکبار ناقه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و نمی یابد که ناقه وی کجاست چون این سخن
منافقان با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من نمیدانم و غیبها الیم مگر آنچه بدان آگاه کرد مرا پروردگار
من و متصل همین گفت که تحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که در فلان موضع است چنین و چنین
نیز شده است مهار وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نمی یابد مگر آنچه ورا بنمود مرا پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال
اما سمع شریف وی صلی الله علیه وسلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من
بینم چیزی که نمی بینید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید شما من می شنوم اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان
و آواز شکم نیز و آواز شتر کرده مانند آنرا گویند و فرمود سزاوار است آسمان را که اطیط کند نیست جای

یک شبر بود و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و در روایت دیگر
ساجد است یا قائم و بیان ماهیت اذان شریف و سائر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه
در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت تام الاذنین اما جبین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وصف کرده او را علی
رضی الله عنه واضح الجبین و در روایتی صلت الجبین فی العرض صلت پیشانی کشاده و در حدیث دیگر
واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهة و در ذکر جبهه شریف از کعب بن مالک گذشت که چون چین در
پیشانی می افگند چنان می نمود که گویا قطع قمر است و گفته اند که اثر بخت و طالع و نورانیت جبین
ظاهر شده و سرنوشت که در شکم مادر می نویسند در موضع جبین است و گاهی مشاهده این معنی در دره کعبه
معظمه که عادت بر تطلیه و تمویه وی واقع شده است حاصل می شود که چه آثار نیک بختی و سعادت لائح
و فائح است ازان اما حاجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الحاجبین
واقع شده است و قرن اتصال موی ابروان است و در حدیث ابن ابی هاله که از وصافان حلیه شریف
بود من غیر قرن آمده و در میان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است
و ظاهر آنکه اقتران بسیار نبود که موها سخت بهم پیچیده باشد و بسیار فرو بهم نبود اتصال بود بموی چند
خفیف که بدان اطلاق اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح باشد در نظر شهود و نیز بچنین می درآید
والله اعلم و گفته اند که در میان ابروان رگی بود که می جنبانید از غضب و نیز در حدیث ابن ابی هاله آمده است
که ازج الحواجب و تفسیر کرده اند که ازج را بالمقوس طویل وافر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ یعنی
تمام موی و در قاموس و صحاح زجج بمعنی باریکی ابرو یا درازی گفته و بفارسی کمان ابرو و بیهقی از بعضی
صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم احسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الحاجبین
و دقت با وفور شعر منافات ندارد و مراد بدقت آنکه بر موی مزدحم نبود بوفور شعر آنکه کم موی و پراگنده نبود
اما انف شریف اقنی الانف و اقنی العرنین واقع شده و عرنین بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون
اعلی انف که در تحت مجمع حاجبین است و تفسیر کرده اند اقنی را السائل الحاجبین مرتفع الوسط و سائل
الانف سیلان است بمعنی هموار با نوعی از طول و دقیق العرنین نیز آمده و دقت نیز بهمین معنی سیلان است و مراد
نفی غلظ است و عرنین انف آنحضرت را نوری مشتمل بود که گمان می برد کسیکه نیک تامل نمیکرد که بلند است
و بلند نبود آن بلندی نور بود که بالا میرود و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادت مندی می دارند اما

بیان جبین شریف

بیان ابروان شریف

بیان انف شریف

بیان دهن شریف

فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ضلیع الفم یعنی فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم و صدیقی وارد طویل در بیان حلیه شریف که مذکور است در شمائل ترمذی وسعت فم ممدوح است نزد عرب و مذموم میدارند صغر فم را در مردان نه در زنان و تنگ دهنی که شعرا در جوانان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان ست در حکم نسا بعضی می گویند کنایه از کم سخنی و محبوبی ست و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت زیاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهن مے کند یفتتح الکلام و یختمه باشداقه یعنی آغاز می کرد آنحضرت سخن را و ختم میکرد باشدقهای وی و شدق بکسر شین کنج دهان و شدق بفتح یک فراخی شدق خطیب اشدق کام کشاده و تشدق فصاحت نماینده یعنی سخن از دهان شریف تام و کامل و بهره برے آمد و شکسته و ناقص نمی بر آمد پس حاصل این بیان فصاحت اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صورتی ست که بطریق تکلف و تصنع و بناحق باشد و بعضی از ضلیع فم قرب شقتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصراح فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب مفلج الثنایا اشنب رونق دندان و آب و شیرینی دهن وفی القاموس الشنب محرکة بارو رقة و برد و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه مفلج الثنایا مع بوصده و جیم روشن ثنایا دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها چون تکلم میکرد و بعضے شد که گویا می بر آید نور از میان کشادگی دندانهای پیش وی رحمه الله البوصیری حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده که بود لبها و مهر دهان آنحضرت احسن و الطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و مراد تمامی و درستی آن خواهد بعدا ما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای بود مر خستگان را و از آنکان را و حدیث حرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و بهر شدن آن مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلوی از آب پس آب خورد از آن دلو و ریخت آب دهن در وی و انداخت آب را در چاه پس فائح گشت بوی مشک از آن و در خانه انس رضی الله عنه چاهی بود انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و کیا رسی صفوان شیر خوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند و شیر نخوردند و آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف

خود را در دهان وی نهاد و بکید آن را تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال آن بسیار است اما ضحک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحیح البخاری از عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ کہ گفت ندیدم آنحضرت را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات بفتحات جمع لهاة و بفتح لام گوشت پاره که در اعلای حنجره است از اقصای فم و همیشه بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منبسط الوجه دائم البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجد وی یعنی دندانهای پسین که نهایة دندانها اند و آن را اخرس عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بر آیند مراد از آن مبالغه است در بیان ضحک نه حقیقت آن و آن مثل نقش شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از نواجد اینجا این باب یا اضراس است مطلقا نه آن اضراس مخصوص و اکثر خنده وی صلی اللہ علیہ وسلم تبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانها از سرور اگر با آواز باشد و شنیده شود از دور آن را قهقهه گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر شود از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمی کرد بر تبسم و نوانند که گاهی زیاده بر آن کرده بحد ضحک رسانیده باشد اما قهقهه فلا مکروه است از ضحک اکثار و افراط در آن است که می برد وقار را و می میراند دل را و از ابی بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک می کرد آنحضرت روشن می شد دیوار یعنی افتاد نور دندانهای او بر آن چنانکه از آفتاب افتد و بکاء آنحضرت نیز از جنس ضحک بود و بلندی نمی شد آواز و لیکن می ریخت اشک از چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ مسی بجوش در بعضی روایات مانند آواز آسیا و گریه آن آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بودی و نگاهداشت پروردگار تعالی او را از خمیازه که از کسل و تثاقل است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده که ما تثاءب النبی قط و در بعضی روایات ما تثاءب نبی قط و واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که تثاؤب از شیطان است و اگر غلبه آرد دهن بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان گرفت و آنکه ها یا آه آه گویند نهایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده میکند در روی کسیکو میکند آنرا اما صورت شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتا و احلاهم و نبود هیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لهجة که در وصف کلام شریف

بیان ضحک آنحضرت

بیان صوت شریف

بیان فصاحت آنحضرت

واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین زبانها در تکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بران هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش روی و خوش آواز تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله علیه وآله وسلم خوشروی تر و خوش آوازتر از همه و درین جا گفته است بیت در دل هر امتی گر حق مزه است روی و آواز پیغمبر معجزه است و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجایی که نرسد آواز هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میخواند چنانکه میشنیدند مخدرات در پردهای خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنیدند هر که در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در بعض حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیر میکرد از ان مراد از آن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از ان است نه شنوانیدن صورت آن فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرائب حکم وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بران است که وی اسپ فکر و اندیشه گرد عرصه احصاری آن تواند گشت و ممکن نیست وصف آن به بیان و بیان آن بلسان و نیافریده پروردگار تعالی هیچ احد برا فصیح تر و شیرین تر زبان از وی صلی الله علیه وآله وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیرون نیامدی تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی این همه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود پس آورد بمن آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار من و نیکو کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق بزبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز فرمود ناشی شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است بانکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسیکه حق این حرف بتمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مخرج این حرف از اضراس ایمن و ایسر است و گفته اند من الایسر ایسر و بعضی از صحابه عظام از هر دو جانب اخراج میکردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلام مبین مفصل که اگر [illegible] است

سامع می شمرد کلمات آنرا عدا جدا و آمده است که اعاده میکرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر
آنست که این در مقام اهتمام و احتیاط در محل ابهام و اشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن این چنین میکرد و الله
اعلم واز خصائص کلام خجسته محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام
و مراد بجوامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند و علما بعضی از آن کلمات را بر حسب
وسع و طاقت خود فراهم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بدان موشح و مزین ساخته اند و مکاتیب و مناشیر آن حضرت
را صلی الله علیه و آله و سلم که بملوک و امرا اعظام وقت اصدار فرموده و بهر قومی بلغت آنها تکلم نموده نیز آورده و شرح
و تفسیر کرده اند و چون مدار این باب بر لغت فارسی ست و مقتصر است بر بیان حلیه شریف ایراد آن مکاتیب
و مناشیر روی نداد اما بعضی از آن کلمات شریف آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال ست بتصور مراقب بر آمدن
آن از دهان و زبان شریف ذکر کرده شد بیت حرف از دهان دوست شنیدن چه خوش بود ؛ یا از دهان
آنکه شنید از دهان دوست ؛ یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع ترین و مفید
ترین احادیث و بعضی آنرا ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته
باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال قلب و اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق
بدان نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالبیه و مدار تمام طاعات و عبادات
و باین اعتبار اگر براه مبالغه روند و تمام علم گویند نیز درست افتد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من
سلم المسلمون من یده و لسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق
المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة و الفراغ
نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حب الشیء یعمی و یصم المرء مع من احب
لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من البطء ابطأ به عمله لم یسرع به نسبه زر غبا تزدد حبا الخلق الشیء یفسد
العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم و خضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من دان نفسه و عمل لما
بعد الموت و الفاجر من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید من غلب نفسه القناعة
ربیع المؤمن القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة و التودد الی الناس نصف العقل و حسن
السؤال نصف العلم لا عقل کالتدبیر و لا ورع کالکف و لا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع
الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشد من الجهل

ولا مال اعز من العقل اجمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة کنوز البر و کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله ویبتلیک و هر یکی ازین کلمات گنجی ست مشتمل بر عجائب و غرائب آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخروی و امثال این بسیار است که بی اندازه است اگر بتفحص در نظر وقت در آمده نیست و مر هر یکی را شرحی و بیانی ست اگر ذکر کنند بر دفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة مشتملست بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی ازان بسر نیاید و اگر گفته باشند بر اندازه علم و سعت حوصله دانش خود گفته باشند بانموذجی ازان در رساله فارسی اشارت کرده شده است آثار راس شریف و حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم الهامة بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ سر و بزرگی سر دلیل ست بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت آن که حامل جوهر عقل است و مراد نفی صغر و حقارت راس ست و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضا و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده و این قاعده کلیه ست همه جا باید نگاهداشت اما موی مبارک گفت قتاده پرسیدم از انس از شعر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بود موی شریف وی رجل رجل بفتح را و کسر جیم و سکون آن و فتح نیز آمده میان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی نرم فرو هشته و قطط بفتح قاف و کسر طا و فتح آن سخت درتا و پیچیده و مثل موی سیاهان که آنرا چکله گویند و در بعضی احادیث آمده که موی مبارک آن حضرت جعد بود اما نه جعد قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی دتا و پیچش باشد و نرم و رها نباشد ضد سبط و قطط سخت جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد بجعد شدید الجعودة داشته در الصراح جعد مرغول و قطط سخت مرغول و سبط موی فروهشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود آنرا هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان روایات آنست که این باعتبار و اختلاف احوال و اوقات است گاهی که تیل می مالیدند و شانه می کردند دراز می بود و در غیر این حال کوتاه تا برسیدن موی بعد از ستردن که بتدریج زیاده شده می تا انتها و در مواهب لدنیه گفته و در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع میشد از تقصیر موی دراز میگشت و چون تقصیر میکرد کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی قصر میکرد اما خلق

خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبوده و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت
اصفهانی آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکه قدوم آورده بود مراد را چهار گیسوی یافته و گذاشتن
موی سر سنت است و همچنین ست عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تفقد کند مویها به تیل مالیدن و شانه
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هر که از ژولیده و تیره سر موی دیدی مکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید
یکی از شما گویا شیطانی ست و هر که را دیدی که بسیار تکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن آنرا نیز
مکروه داشتی و توسط بهمه حال محمود است و هر که نتواند تفقد کرد تراشیدن موی او را بهتر ست از امیر المومنین
علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که در زیر هر موی جنابت است الا آن ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصا
مشائخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد آنست فائده ولیکن سنت
همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی را و مشرکان فرق میکردند
سرهای خود را و اهل کتاب سدل میکردند و مراد بسدل فرو هشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا
کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق میگویند یعنی تارک سر و آنحضرت
دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی بچیزی بعد از آن فرق میکرد و بعض
گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بوی
پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که رویداد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلاف قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی
او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل
است کذا قالوا و مختار آنست که میگذاشت مویها را بحال خود اگر خود متفرق می شدند فرق میکرد و اگر نه
میگذاشت والله اعلم و اختلاف کردند علما که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر
بر آنند که نکرده و مذهب محققین اینست زیرا که نرسیده بود پیری وی به سر حد خضاب در تمام سر و لحیه چهارده
یا هفده یا هژده موی بود و به بیست نرسیده بود و چون ادهان میکرد پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد
و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر میخواستم می شمردم چند موی در سر مبارک وی
و گفت خضاب نکرد آنحضرت آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه مویهای شریف را که

نزد وی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و چنان می نمود که گویا مخضوب ست با خضاب کرده بود و را انس تا محکم گردد و در برالیستند و همچنین ست کلام در حدیث ام سلمه رض کذا قیل و در مواهب از صحیحین از ابن عمر رض آورده که دیدم آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفرة و گفته اند که مراد زعفران ست و من از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف ساده بود و سیاه رنگ نمی گیرد و تنقیه و تنظیف بود که بدان می شست و پاک می ساخت یا رب مگر آن چند موی شریف که سفید بودند آن رنگ میگرفته می باشد اگر این خضاب در وقت پیری بود عند بر واز نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده اکثر اوقات پس از خبر داد هر کس با نچه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل متعین ست زیرا که حدیث ابن عمر رض در صحیحین ست و ممکن نیست ترک وی و نیست او را تاویل و با آنکه بعضی علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل و محتمل آن بود وجهی گفته اند که زنان مکروه میدارند پیر را غالباً و هر که مکروه پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چیزی را کافر شود و در روایت متعدده از انس آمده که شیب را اینجا عیب داشته و گفته ماشانه الله بالشیب و گفته اند عجب ست از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب وقار ست و نور ست و شیب ممدوح است بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آنحضرت در خضاب و تغییر مشاهده کرده چنانکه ابو قحافه والد ابو بکر صدیق رضی الله عنه دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است مکروه پنداشت آنرا و فرمود تغییر و چون دید شیب را از شیخ پیر چون انس زین حدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر را نشنید یا خیال کرد که این حدیث منسوخ ست باین حدیث حکم کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدا دین کمالیست که در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام و خلق تمام دارد خصوصاً در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن زمان اغلب و او فرمود حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که آنحضرت را بالشیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگردانند ترغیب آنحضرت صحابه را و ترغیب بر خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدیث شیب و ظهور آن بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سورة هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت و القدر نمود که در صورت شباب غلطی و فتوری راه یابد و این بودن شیب و نا بودن منافات ندارد چنانکه ابراهیم خلیل الرحمن

صلوات اللہ وسلامہ علیہ برای تمیز میان وی و میان اسحٰق علیہ السلام شیب بر گماشتند و گفت ما ہذا
یا رب قال وقار گفت رب زدنی وقارا فافہم وباللہ التوفیق ٭ و اما لحیۂ شریف وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در حدیث ابن ابی ہالہ آمدہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کث اللحیۃ یعنی انبوہ و بسیار موی خرم
و کث در لغت بمعنی کثیف ست ضد لطیف گفتہ می شود رجل کث اللحیۃ و کثیف اللحیۃ و لحیہ کث و در شفای
قاضی عیاض گفتہ کث اللحیۃ یملأ صدرہ و در لحیہ شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در مخالف
النبی گفتہ کہ لحیہ آنحضرت چہار انگشت بود طبعاً یعنی ہمین مقدار بود از روی صنعت دراز و کم نمیشد و سندی
برین یافتہ نمیشود و ارسال در لحیہ موجب حسن و جمال میماند خصوصاً کث اللحیۃ باشد واللہ اعلم نیز این سخن
مخالف چیزیست کہ از شفا مذکور شد و منافی ست با نچہ در حدیث ترمذی آمدہ کہ آنحضرت میگرفت
از لحیہ خود از طول و عرض وی بر ید شارب را یعنی سبلت را و میفرمود کسیکو نبرد سبلت را وی از ما نیست
و در صحیحین آمدہ کہ مخالفت کنید در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشہا را
و پست کنید و گرفتن سبلتہا و مذہب ائمہ در گرفتن سبلت مختلف ست و اولی اینست کہ اطراف لب
ظاہر گردد و حلق کردن آن بدعت ست و نزد بعضی سنت ست و نزد حنفیہ احفا راست کہ از بیخ ببردارند
اما در حدیث آمدہ است کہ گرفت آنحضرت سبلت خود را بر سواک و این بظاہر با احفا منافات دارد کذا
قیل و این در یک وقتی بود والا در اغلب اوقات احفا خواہد بود و مشہور در مذہب ما آنست کہ بمقدار ابرو
بگذارند و این در غیر غازیست اما در غازی مستحب طول شاربست تا در چشم دشمنان ہیبت نماید آنجا کہ
اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المومنین نقلاً عن الذخیرۃ و باکی نیست ترک سبالہا یعنی طرفین شارب و گفتہ اند
کہ امیر المومنین عمر و غیر وی از صحابہ سبالہا میگذاشتند زیرا کہ وی بل را نمی پوشد و طعام در وے
نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب کہ آنرا عنفقہ گویند نیز اختلاف ست و افضل ترک آنست اما در حلق
طرفین عنفقہ لا باس بہ است و در حد توفیر لحیہ نیز اختلاف ست مشہور در مذہب حنفی چہار انگشت و ظاہر آنست
کہ مراد آن باشد کہ کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمدہ است کہ واجب ست قطع زیادہ بران و گفتہ اند
کہ اگر علما و مشایخ زیادہ بران بگذارند نیز درست ست و می آرند کہ ابن عمر رضی اللہ عنہما میگرفت لحیہ خود را
بقبضہ پس آنچہ زیادہ می آمد از قبضہ می گرفت و این حدیث در آخر کتاب اللباس مذکور ست و
لیکن باین لفظ ست کہ کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیتہ فما فضل اخذہ و باز از نافع از ابن عمر

بیان لحیہ شریف

حدیث می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احفوا الشوارب واعفوا اللحی یعنے مبالغه
کنید در قطع سبلتها وبگذارید ریشها را بحال خود تعرض مکنید بدان کذا فسره الشارحون یاز
اشکال کرده اند چون اعفاء لحیه مامور به است پس چون قصر میکرد ابن عمرؓ باوجود آنکه راوی
این حدیث اوست جواب داده اند که قصر از وی مخصوص و حج وعمره بود و مبنی قصر اوست چنانکه
نقل ائمه ماهیم ست وعادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که لحیه امیر المومنین علی پر میکرد سینه
او را و همچنین از عمرؓ و عثمان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیه و عرایضا اما عانه مبارک
در بعضی احادیث آمده که حلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث هر دو جانب ضعیف ست وحدیث
حلق ضعیف ترست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حمام نه درآمده و ندیده آنرا و ظهور حمام بعد
از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن ونهی کرده زنان را از درآمدن حمام
مگر بحکم ضرورت و فصد وعلاج و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قص میکرد شوارب و اظفار را روز جمعه
و در بعضی روایات روز پنجشنبه و در کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت ولیکن اینقدر در آمده که ابتدا میکرد بسبابه یمنی
و ختم میکرد بابهام آن و در نظمی که منسوب ست به امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاظفار بالسنة والادب ؏
یمینها خوابس یسارها اوخسب ؏ و مفارقت نمیکرد از آنحضرت مسواک و شانه و چون ادهان میکرد و شانه میکرد
لحیه شریف و انظر میکرد در آئینه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او را نور
مطلع نور الٰهی و مظهر اسرار نامتناهی ست **بیت** وی زآئینه حسن ترا ابتدائی نیست ؏ غرض تجلی حسن ست خود
نمائی نیست ؏ صلی الله علیه وآله قدر حسنه وجماله و اما جید یعنی گردن شریف و عنق نیز بمعنی گردن ست
در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة و دمیه بضم دال و سکون میم تنی که تراشیده
میشود از عاج کذا فی النهایة و در قاموس گفت از رخام بمعنی سنگ سفید و اگرچه در تشبیه کردن بگردن صنم
تحاشی روی مینماید ولیکن چون آراستگی مینماید در صنعت آن مبالغه میکنند در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی
النهایة و در حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال و در حاشیه دیگر دمیه آهو بره اما در کتب لغت اینمعنی یافته
نشده والله اعلم وقعل او فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عنق ست و از حدیث
دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریرة کان جید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابیض کانما صیغ من
فضة معلوم میگردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما منکبین شریف و

بیان [illegible] و نوره

بیان عنق شریف

بیان تشبیه عنق شریف

منکب بفتح میم و کسر کاف مجمع سر شانه و بازو و فی الصراح منکب بن و بازو و شانه و در وصف آن واقع شده
بعید ما بین المنکبین و در مسافتی که میان دو منکب ست بصیغهٔ تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بعریض الصدر
کرده اند و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین و این هر دو
صفت لازم یکدیگر اند و چون تعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و رحب الصدر نیز آمده این کشاد سینه
محسوس است که داخل حلیه و صورت ظاهر ست ولیکن صدر معنوی که کریمهٔ الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست (صدر معنوی)
مقامی عالیست که در تمام و کمال آن مخصوص ذات با برکات حضرت سید السادات ست و غیر او را از کمل
اولیا بر اندازهٔ اتباع و اقتدا بنبوی صلی الله علیه و آله و سلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید ان شاء الله
تعالی و در مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده فقد بر و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین و الکتد نیز آمده
و کتد بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه و فتح آن مجمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرهای استخوان نیز (بطن شریف)
آمده سواء البطن و الصدر برابر شکم و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلندتر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره
مفاض البطن واقع شده و تفسیر کرده اند آن را بواسع البطن که لازم عریض الصدر ست و بعضی تفسیر کرده بمستوی
البطن مع الصدر و وصف کرده است ام هانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم مبارک را گویا قرطاسها
که بر هم نهاده شده و ته کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربه بفتح میم
و سکون سین مهمله و ضم راء و در حدیث ابن ابی هاله دقیق المسربه و تفسیر کرده اند مسربه را بموهای که از فوق سینه تا ناف
بود و باریک بود و لهذا تعبیر از آن بخیط که بمعنی رشته است و بقضیب که بمعنی شاخ کرده اند فی الصراح مسربه
بضم راء موی باریک میان سینه و ناف ظاهرا اشتقاق از سرب است بمعنی راه و بر صدر و بطن شریف غیر ازین
موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الثدیین و البطن سوی ذلک برهنه از موی هر دو پستان
جز این موی و شکم که این مسربه است و گفته اند که اشعر الذراعین و الساعدین و المنکبین و اعالی الصدر و
الساقین و موی دار هر دو ذراع و سر دو ساعد و دوشها و بالای سینه و ساقها و ذراع از مرفقین تا انگشت
میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده اند که بمعنی برهنه از موی ست در مقابل اشعر ست که تمام بدن
موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سائر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که بغل از تمام مردم متغیر اللون میباشد بسیاهی میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است
قرطبی زیاده کرده است که موی نیز نداشت ولیکن سخن کرده اند بعضی مردم دیگر که این ثابت نشده است

ما ازبیاض الطین لازم نمی آید که موی نباشد نعل ما و در بعضی احادیث نعت الطیب نیز آمده یعنی میکند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موی نعل را والله اعلم و در بعضی احادیث عفرة الطیب واقع شده
وعفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی وفی الصراح اعفر رنگ سرخ وسفید که بسرخی یا زرد زند و
مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسوی خود پس دمید بر
من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است که گویا از نقره
گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه وآله وسلم بین کتفیه خاتم النبوة وهو
خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود و آن چیزی بود برآمده اجزای بدن شریف
مشابه جسد در لون وصفا و نورانیت که آنرا خاتم النبوة می گفتند بکسر تا اسم فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن بآخر یا بفتح
بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست برآنکه نیست بعد از وی پیغمبر وسبب تسمیه آن باین اسم آنست که
آنحضرت نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین که بر وی علامتی ست که شناخته می شود بآن که وے
صلے الله علیه وسلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از تطرق قدح
وطعن مثل چیزیکه مهر کرده می شود بر آن تا راه نیابد بدان خلل وفساد و این خاتم النبوة آیتی بود از آیات
الٰهی سبحانه و سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه
آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی الله علیه
وآله وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود و لنعم ما قال الشاعر بیت نبوت را توئی آن نامه
در مشت که از تعظیم دارد مهر بر پشت و شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در وی الله
وحده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و در بعضی روایات
آمده که خاتم النبوت غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بهمین شناخته شد فوت آنحضرت
گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل
نبوت بود و الآن حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا داناتر است بآن بجهت آنکه نبوت
باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت چو رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات بین الکتفین آمده و در
بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بغین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و توربشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد

اگر در جانب یسری باشد بیان کتفین است وهمچنین در روایتی که عند کتفه الیسری آمده والله اعلم و این ذکر
کرده اند صورت وشکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیا که می شناسند مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضه کبوتر و در
حدیث دیگر آمده که بود غدة احمر و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی که در جسد میباشد و مضاف میگردد
بوی شحم گرهی سخت و در پیه و فی الصراح غده گره گوشت والجمع غدد و مراد آنست که شبیه بغده بود و حمرا ر
بمعنی مائل بحمره است پس منافی نبود با آنچه گفته شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و در بعض روایت
هر کسیکه گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی الشرح الشیخ ابن حجر علی الشمائل و در حدیث دیگر
آمده است مثل زر الحجلة و زر بتقدیم زا بر را مکسوره برای مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن میباشد و حجله بفتح
حا و جیم واحد حجال خانه عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ میباشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله
جانوریست مشهور و زر بیضه او و این موافق حدیث کبیضة الحمامة است و لیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی
بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد بزر حجله کذا فی بعض شروح الشمائل و بعضی گفته اند که در روایت بتقدیم
را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات موها بود
جمع شده یعنی گوشت پاره که بر وی موها بود پس راوی همان موها گمان کرد و در حدیث دیگر آمده که در
پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند ثآلیل
و ثآلیل بمد همزه بروزن مصابیح جمع ثالول بروزن زنبور آن دانها که در پوست بر آید مثل نخود بهفته صورت
ظاهر و شکل است در رأی العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که نبود هیچ یکی از پیغمبران او را والله اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم در شمائل ترمذی
و در وصف آن گفته طویل الزندین و در لغة زند بفتح زای و سکون نون بند دست و فی القاموس الزند موصل
الزراع والکف و بهار زندان و صورت درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح میگردد و با وجود آن ممکن است
که این بند دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایتی دیگر آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین
سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس
و در صراح گفته ذراع رش درست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی بسط الکفین بتقدیم الباء
علی السین بمعنی فراخی و گستردن یعنی تمام الکفین موافقت روایت رحب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر
دست کشاده و فی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر باء بمعنی

بازوهای مبارک

لین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فرو هشته مقابل
جعد و گویا سبط الکفین از آنجاست و سبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامة نیز آمده و در قاموس و جبل
سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند و شثن بفتح شین
معجمه و سکون ثلثه را غلیظ خشن یعنی ستبر درشت و در اخذ خشونت و در معنی شثن سخن کرده اند که در احادیث کف دست
شریف را وصف بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش که گفت آمدم
من آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم پس مسح کردم دست شریف او را و بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از برف
و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر و دیبا را نرم تر از کف دست رسول خدا صلی
الله علیه و آله وسلم و دیبا نیز نوعی از حریر است نرمتر از همه پس با درشتی چون جمع شود نرمی با ستبری جمع میشود
چنانکه سایر بدن شریف تمام و ضخم و ستبر قوی بود همچنین کفهای دست نرم پر گوشت بعضی گفته اند که وصف
بلین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون
عمل میکرد در جهاد و اشتغال با سلحه و جز آن عمل میکرد و در خدمت خانه و کار و بار آن درشت گشت
کف دست با این عارضه و چون ترک میکرد آن را از اعمال خود بر می آمد بر اصل جبلت که نرمی است بود و کذا قیل و آورده اند
که چون اصمعی که امام اهل لغت است تفسیر کرد شثن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی
صلی الله علیه و آله وسلم که لین الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد که تفسیر نکند حدیث را مگر بعد از
غیظ و احتیاط و این از اصمعی بغایت منصف بود با انصاف و رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم یکباری او را از حدیث از لیخان علی المعی پرسیدند که کیفیت این چیز و حقیقت آن چیست جواب داد
که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و غیر او می پرسیدند گفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم نتوانم زد
که حقیقت آن را جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله علیه با دابه و احتیاطه و عیاض گفته که ابو عبیده
تفسیر کرده است شثن را بالغلیظ و قصیر یعنی بستبری و کوتاهی و گفته که این محمود است در رجال و مذموم در نساء
رد کرده شد این قول بآنکه وارد شده است سائل الاطراف سیلان کنند که اینها را عضا که عبارت از انگشتان
است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شائل الاطراف بشین معجمه نیز نزدیک
بمعنی سائل است اصمعی گفته بمعنی کشیدن سنگ و بالا زمین و برداشتن ناقه دم خود و در روایتی شائن بتبدیل
لام بنون چنانکه جبرئیل و جبرین قاله الامام ابن الانباری و این صفت منافی قصر است موافق آنست که سبط

شثن غلیظ است یعنی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم میشود فقد بر دید آنکه صفات و آثار و برکات و معجزات ید شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است مسلم که مسح کرد آنحضرت رخسار جابر بن سمره را گفت یافتم مر دست شریف او را سردی و بوئی گویا که بیرون آورده است از طبلهٔ عطار آنرا و نزد طبرانی و بیهقی آمده است که گفت وائل بن حجر مصافحه میکنم من آن حضرت را تا می ساید دست من بدن آنحضرت بعد از ان بوی میکنم دست خود را میبینم می یابم خوشتر از بوی مشک و یزید بن الاسود گفت داد مرا آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابم دست وی را سردتر از برف و خوشبوتر از مشک گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری بعیادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من مانند که می یابد سردی دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماید که طیب آنحضرت شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما برودت دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن سردی است که بواسطه سردی مزاج و برودت طبیعت خشک و عرق آلوده می باشد و لمس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت که بلمس آن راحتی و ذوقی دست دهد چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر معلوم میگردد فافهم و بالله التوفیق و اما قدم مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم در وصف وی نیز واقع شده شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین و در مشارق هر دو را بمعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسپد بزمین نزد پای نهادن و فی الصراح باریکی کف پای و خمصان بضم خای مردی که اخمص وارد و اضافه با خمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص آنکه پای او بسیار بلندی باشد از زمین کذا نقل من ابن الاثیر مسیح القدمین هموار دو پای یعنی لمسار که چرک و پارگی و شکست در آنها نبود ینبو عنهما الماء سیلان میکند و نیز میگریزد آب از انها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله اینچنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت پای سپر میکرد زمین را راه میرفت بتمام قدم و نمی بود اخمص مر او را رواه البیهقی و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مر او را اخمص پای سپر میکرد زمین را بتمام قدم رواه ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارند و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت و الله اعلم و ینبو عنهما الماء در نزد ایشان وصف علیحده است نه تتمه مسیح القدمین و در این

بیان قدم مبارک

حدیث منافات ظاهر است و نهایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که اقدری رخمص بود در برابر خمص مفاصل قدم و بسیار
بلند هم نبود ولیکن چون پای مبارک بر زمین میگذاشت تمام قدم میرسید و می نشست بر زمین قدم وی بود احمص کذا نقل عن ابن
الاعرابی ولیکن با این تقدیر اعتبار مبالغه در احمص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست قد برداز عبد الله بن بریده آمده که گفت کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یعنی کم گوشت
پاشنه و منهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بالسین مهمله و صاحب مجمع البحرین و ابن الاثیر گفته روایت کرده شده است بمعجمه در مشارق
نیز بهر دو معجمه و مهمله گفته و بعضی گفته اند معجمه آمده پاشنه بارگ دار و فی الصراح منهوش دو کم گوشت گفت کاتب الحروف
عفی الله عنه پاشنهای پای سید الشیخ موسی الجیلانی در صفا و لطافت بحدی لطیف بود که رخساره هیچ خوش
شکلی آنچنان نمی باشد گویند قدس سره و افراء الخطاز حلیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رحمة الله علیه در مواهب لدنیه
گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه
از قدمین آنحضرت از سائر اصابع رواه احمد و الطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از پای وی متظاهر گفته که مشهور شده است بر السنه که سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دراز تر از
وسطی بود و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی که گفته است و مراد این نیست مگر در اصابع رجلین و در مقاصد
حسنه گفته است که این خطای است که ناشی شده است از اعتبار روایت که مطلقه که میمونه بنت کردم کرده است
دیدم اصابع رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم این چنین ولیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه
گذشت و همچنین است نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بندهٔ عبد الحق بن سیف الدین در حدیث آورده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی
را و اشارت کرد بتقدیم بعثت آنحضرت بر قیامت باین قدر تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و
بعضی گفته اند که اشارت کرد بمعیت بعثت و قیامت مبالغه و الا حاجت بضم اصبعین نبود و جوابش آنست که
بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آنحضرت برابر بودند و سبب
میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار معیت و مبالغه والله اعلم و کان فی ساقیه حموشة
بود در هر دو ساق آنحضرت باریکی یعنی ضخیم و پر گوشت نبودند بلکه باریک و لطیف بودند و فی الحدیث نظرت
الی ساقه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم پیه میانه درخت خرما را و آنرا شحم النخل گویند که هموار و صاف و لطیف و
ابیض میباشد ضخم الکرادیس سطبر بندهای استخوان کرادیس بضم دو استخوانهای که پیوسته باشند در مفصل و

گفته اند که مراد بآن سطبری و قوت اعضا است و فی الصحاح کردوس استخوان از مفاصل که زو گانه باشد چون دو کتف و زانو ها و جز آن و اما قامت زیبای وی صلی الله علیه وآله وسلم نهالی بود از باغ قدس و سرو از بوستان انس صلی الله علیه وآله وسلم نه کوتاه بود و نه دراز بلکه میل آن مائل بدرازی بود و لهذا در حدیث آمده که کان ربعة من القوم و ربع بفتح را و سکون با و مربوع متوسط القامة و در حدیث دیگر اطول من المربوع واقصر من المشذب دراز تر از مربوع بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و فتح شین و ذال معجمتین بالتشدید ثانی یعنی بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابی هریره آمده کان لم یکن بالطویل الممغط بضم میم اولی و فتح میم ثانی مشدد و کسر غین معجمه و بمهمله نیز آمده و بغین مشدده معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند دراز بنهایت درازی ولا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعضی اجزای وی در بعضی این عبارت اثبات قصر نیز میکند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از همه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم می پوشید ایشانرا و پشت کوتاه می نمود ایشان نزد وی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی ربعه بودی و چون در میان قوم بودی از همه بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی و چون مفارقت میکردند منسوب بربعه شدی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه وآله وسلم و نبود مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است از این بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور یکی از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان بود و باتفاق وارد جمهور اصحاب بسپیدی لون آن صلی الله علیه وآله وسلم وصف کردند او را بابیض و بعضی گفتند کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف کند بیاض و ملاحت و صفت زائده برای بیان حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه وآله وسلم باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا بابیض که مخالط نیست او را حمرة و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق و درخشانی مثل بیاض روی مریض و همچو رنگ گچ و مانند آن و در روایتی آمده و سخت سفید بود و سخت سیاه موی در شعر ابو طالب آمده که در مدح آنحضرت گفته و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی

بیان قامت شریفهٔ وی

بیان لون شریف

عظمة الدلال و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و ابیض مشرب وانه شراب خلط لونی بلونی دیگر است گویا یک
لون نوشانیده شده است لون دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده ابیض
مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی از هر اللون را که در حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست
که مراد آن نیز و مشرق است و در حدیث نسائی از ابوهریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمد و از روی سادگی و محبت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام کی از شما است پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بجمال و
جمال و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او در ساخته است صیت کمال او در گوش خلائق را گفتند صحابه
هذا الامغر المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که مرفق خود بر بالش نهاده و تکیه زده نشسته است اللهم صل علی محمد و آله
قدر حسنه و جماله و فی القاموس امغر بعین معجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و
مرتفق آنکه بر مرفق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض امهق و معنی
امهق معلوم شد و فی القاموس الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة ولیس بنیر اللون و در صفت لون شریف
اسمر نیز واقع شده و سمرة بضم مرتبه ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی القاموس
و در صراح گفته سمرة گندم گونی و گفته اند که این با ابیض مشرب جمع میشود و عرب اطلاق میکنند اسمر را بر ابیض ان
و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض وی مائل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه
اسمر است و لیکن ادمة حبشی نیست که سیاهی در روی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض
الامهق ولا بالادم و از قاموس و صراح معلوم میشود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی اسمر است و برین تقدیر
مقول وی ولا بالادم آدم شدید الادمة مراد باشد و آنچه گفته شد بیین گشت که مراد بسمرة آنست که خالص بیاض ن
بود و مراد به بیاض که اثبات کرده اند بیاضی خالص از حمرة نیست و بیاضی که نفی کرده اند بیاض خالص که آنرا
امهق خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث
است که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادم واقع شده و آدم اسمر است و وی در وجه جمع میان
بیان و سمرة گفته که آنچه از جسد اطهر وی بروی آفتاب و باد میرسید چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب
پوشیده بود وی ابیض و این سخن را تضعیف کرده اند که آفتاب و باد را تاثیر نبود در بدن شریف وی و تغییر لون
آن چنانکه انور المتجرد را که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت باین داشته اند یعنی آنچه برهنه و بیرون

می بودند ثیاب نیز روشن و تابان و سفید بودند چنانکه از سائر مردم می باشد یا آنکه انس خادم درگاه گاه و بیگاه
است پس چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس تاویل و مراد همانست که گفته شد
و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة متبدل شده بود اما مشی و رفتار زیبای رفتار آنحضرت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حدیث علی رضی اللہ عنہ آمده است کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم اذا مشی تکفأ تکفؤا کانما ینحط من صبب و تکفؤ را تفسیر کرده اند بمیل کردن بجانب پیش چنانکه شاخ گل
میل میکند و بپای برداشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسالت و نزد بزار از حدیث ابی هریرة آمده که چون
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پی سپر میکرد زمین را بتمام قدم میکرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی میکرد مجتمعا یعنی
بقوت بی استرخاء و سستی اعضاء و در حدیث دیگر از علی رضی اللہ عنہ تقلع میکرد یعنی بر میداشت پای از زمین
بتمام و کشاده مینهاد گام و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود
می آمد از زمین منحدر بجانب نشیب و صبب بفتحتین و صبوب زمین منحدر است و انحدار از بالا به نشیب فرود آمدن و این
تمثیل است برای قوت در برداشتن پای بتمام نه برای یکی تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابو هریرة آمده گفت
ندیدم من هیچ یکی را شتابنده تر در راه رفتن از رسول خدا گویا نوردیده می شد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت
می انداختیم نفسهای خود را و میدویدیم تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت یعنی بی تکلف بطور خود
میرفت و اضطراب نمیکرد اصلا و این مشی اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام
مشی است و اروح است اعضا را و گاهی بعنف رفتی و گاهی بی عنف و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد
خصوصا در غزوات بیت سرو پیاده خوش بود اندر چمن یا زیر آن سرو من پیاده خوش است و سوار
خوش بود و چون با اصحاب میرفت پیش پیش می برد ایشان را و خود عقب میرفت و میفرمود بگذارید خالی
دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه بود آن حضرت که میراند
صحابه را پیش خود سوق راندن دابه را از پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجموع صحابه
رفتی و ضعفا را تقویت دادی و مانده گان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فائده انواع مشی ده است یکی تماوت که مرده گانه و فسرده گانه چون چوب خشک روند از نوع مشی
دوم که بطیش و خفت و سبک سیری و قلق و اضطراب روند و این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر در حدیث
خمول و عدم عقول و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اندک بروند و این نوع مشی آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وآلہ

بیان طیب و خوشبوی و عرق و فضلات

وسلم بسکون و وقار بی کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت است پنجم رمل بفتح میم مشی بسرعت بر داشتن پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو است سبک و دویدن نو سبک رفتن و از سعی سریع تر است و هفتم خوزی بفتح خاء معجمه و سکون واو و زای آخر الف مقصوره و آن رفتنی ست با تامل هشتم قهقری که پس پای رفتن ست نهم جمزی بفتح جیم و آن بر جستن است در راه و ناقه را جمازه گویند باین معنی است و هم تبختر که مشی خرامیدن و گردن افراختن که روش متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل هون است که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و در قرآن مجید که این قسم مشی را مدح کرده فرموده عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب ریحه و عرقه و فضلاته صلی الله علیه وآله وسلم یکی از طیبات عجیب آنحضرت طیب ریح است که ذاتی وی صلی الله علیه وآله وسلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند هیچ طیب بدان نمیرسد انس رضی الله عنه روایت میکند که نبوئیدم من هیچ بوی خوش را نه مشک و نه عنبر را خوشبوتر از بوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و از ام عاصم امرأة عتبه بن فرقد سلمی آمده است که گفت ما چهار زن بودیم نزد عتبه و هر یک از ما کوشش میکرد در طیب که خوشبوتر باشد از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم طیبها را و نمیرسید هیچ یکی از ما بطیب عتبه و استعمال نمیکرد عتبه از طیب مگر همین قدر که مساس میکرد دست دهن را و مسح میکرد بدان لحیه خود را و بود خوشبوتر از همه ما و چون بیرون می آمد بسوی مردم میگفتند بوی نکردیم هیچ طیبی را خوشبوتر از طیب عتبه می گوید این زن که گفتم روزی بعتبه که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی و تو خوشبوتری اما سبب این چیست گفت گرفته بود مرا بثری در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بثری آبله ریزه که بر اندام بر آید پس آمدم من نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شکایت کردم ازین بیماری تا علاج کند گفت جامه از تن برکن پس برهنه شدم و نشستم پیش وی صلی الله علیه وآله وسلم پس دمید آنحضرت بر دست خود و گذرانید دست مبارک را بر پشت من و شکم من پیدا شد برای من این طیب از آن روز رواه الطبرانی فی معجمه الصغیر و آمده است مردی میخواست که دختر خود را بخانه شوهر فرستد طیب نداشت پیش آنحضرت آمد تا چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انداخت مردی پس پاک کرد از جسد شریف خود چیزی از عرق در شیشه انداخت و گفت ببر این شیشه طیب بفرما او را که تطیب کند باین پس بود آن زن چون تطیب میکرد بدان می بوئیدند اهل مدینه آن را و نام کردند خانه ایشان را بیت المطیبین و از انس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی در خانه ما و قیلوله میکرد و بسیار عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد و در خواب پس مادر من ام سلیم آمد

قاروره بگرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس بیدار شد آن حضرت و فرمود چکار میکنی

ای ام سلیم گفت این عرق تست یا رسول الله که سبب گردانیم در طیب خود و هو اطیب الطیب رواه مسلم و هم

از انس آمده که چون یکی از اصحاب قصد زیارت آن حضرت می آمد و در خانه نمی یافت به نشان بوی خوش

در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود سیر میرفت و هر که در کوچه از کوچهای مدینه مطیبه میگذشت بوی خوش می یافت

و میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است و بدانکه هنوز اندر در و دیوار مدینه مطیبه ارواح خاکیست که مشام جان

بشامه محبت آنرا می دریابند و شاید که استشمام شمه ازین بشامه ذوق بعضی از جوبای مشتاق نیز رسیده باشد

ابو عبد الله عطار در مدح مدینه مطیبه گفته است شعر لطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک و الکافور و المندل

الرطب و شبلی که یکی از علمای صاحب وجدانست میگوید که تربت مدینه را نفحه خاص است که در هیچ مشک

و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجائب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بیت دران زمین که نسیمی وزد ز طره

دوست چه جای دم زدن نافهای تاتاریست و عائشه گفته است رضی الله عنها می بود عرق در روی شریف

آنحضرت مانند لولو و اطیب از مشک اذفر و او ابو نعیم در وصف بدن شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود

آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک خود پس یافتم دست او را بردی و بوی گویا بیرون آورده است آنرا از طبله

عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله

علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر سر وی می نهاد ممتاز و معروف میشد میان صبیان به بوی خوش فائده

بدانکه در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت دیگر آمده است

گل سفید از عرق من پیدا شده است و در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق است و نیز

آمده است که فرمود بعد از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و رویید از آن گل سرخ هر که خواهد که ببوید بوی

مرا باید که ببوید گل سرخ را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و رویید گل سرخ را تا که

محدثان در صحت این احادیث باصطلاحی که دارند سخن است صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده

که گفت آنچه درین احادیث آمده قطره ایست از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه مکرم گردانیده است

پروردگار حبیب خود را و رفیع گردانیده است بدان مرتبت و منزلت او را و سخنان محدثان بر حکم صناعتی است

که در تحقیق و تصحیح اسناد دارند نه بجهت استبعاد و استحالت آن حاشا درین احادیث که مذکور شد اضطرابی و اختلافی

هم هست والله اعلم و چون آن حضرت میخواست تغوط کند یعنی قضای حاجت نماید شگافته می شد زمین و فرو میبرد

بول و غائط او را و فایح میشد از آن بوی خوش مطلع نمی شد بر آنچه بیرون می آمد از وی هیچ بشری و از عائشه رضی الله عنها
آمده است که گفت مر آنحضرت را که تو می آئی به متوضا و ادنمی بینم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانسته تو ای عائشه
زمین فرو می برد آنچه بیرون می آید از انبیا پس دیده نمی شود از آن چیزی و مروی است از بعضی صحابه که گفت صحبت داشتم
من آن حضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را در آمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس در آمدم من
آن مکان را اگر برآمد آنحضرت از آن پس ندیدم هیچ اثر غائط و نه بول و دیدم در آنجا کلوخ پس گرفتم آنها را یافتم آنها را
با بوی خوش و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق گفته اند قومی از اهل علم بطهارت حدثین از آن حضرت
و اینست قول بعضی اصحاب شافعی و اما بول را مشاهده کرده اند بسیاری و در اخبار وارد شده است در بار ام ایمن که خدمت
میکرد آنحضرت را او رفته که شبها در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که در آن بول مبارک میکرد شبی در آن قدح
بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز آنچه در آن سفال است پس نیافتند در آن چیزی گفت ام ایمن
در آن تشنه شدم و خوردم آنرا پس خنده کرد آنحضرت و امر نکرد بغسل فم و نهی نکرد از عود و گفت درد نکند شکم تو
هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود او نیز خدمت میکرد آنحضرت را پس بخورد بول او فرمود آنحضرت
الصحة یا ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نشد آن زن هرگز مگر بیماری که در آن رحلت از عالم رفت و در
بعضی روایات آمده است که وی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش میدمید از وی و از اولاد وی
تا چند پشت و در مواهب و شفا این دو روایت مذکور نیست و روایت است که مردم تبرک میکردند به بول و دم آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اما بول مذکور شد اما حدیث آن و اما شرب دم نیز مکرر وارد شده است از صحابه خوردن
آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون را و فرو برد او را در شکم خود پرسید آنحضرت چکار
کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آنرا نخواستم که خون ترا بر زمین ریزم پس پنهان بردم آنرا در شکم خود
فرمود تحقیق عذر کردی و نگاه داشتی نفس خود را یعنی از امراض و بلا و آمده است که چون عروج آن حضرت
روز احد بکشید جراحت او را مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری رضی الله عنه تا آنکه سفید ساخت آنرا گفتند بینداز
خون را از دهن گفت لا والله هرگز نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرو برد آنرا پس فرمود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم هر که خواهد که بنگرد بمردی از اهل بهشت بنگرد بسوی این مرد و از عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما
که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس داد مرا خون را گفت غایب کن این را در جائی که کس
نه بیند و رسانید پس نوشیدم آنرا که پوشیده تر از آن مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت وای ترا از مردم و وای مردم را

از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از آن حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم
شد و وی رضی الله عنه بیعت نکرد به یزید و اقامت کرد به مکه و خلیفه و مجتمع بودند بر وی حجاز و یمن و عراق و
خراسان و یونان و گذشت او را حجاج بن یوسف در امارت عبد الملک بن مروان و بردار کشید و له قصه طویله و در روایتی
آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عبد الله بن الزبیر را وقتی که خورد خون را لا تمسک النار الا قسم الیمین
مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده است بان منکم الا واردها الآیه و درین احادیث دلالتست بر
طهارت بول و دم آنحضرت و برین قیاس سائر فضلات و بعضی شارح صحیح بخاری که حنفی مذهب است گفته که همین قائلست
امام ابو حنیفه و شیخ ابن حجر گفته که دلائل متکاثره و متظاهره بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شمار
کرده اند آنرا ائمه از خصائص وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما مباشرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با نسا اگرچه ذکر
این بحسب ظاهر بعد از ذکر ظهر و صدر و باطن مناسب بود چنانکه در کتب قوم واقع شده است ولیکن درین کتاب بجهت انسیاق
و تجزی کلام و انتساق و انتظام آن بجهت ذکر بعضی مقدمات که در آن کتاب درین مقام مذکور نیست در آخر افتاد و لا باس بلکه
این انسب تر واقع چنانکه بر اهل فهم و ارباب طبع روشن خواهد بود و اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع
انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب ضعف
قوی و اعضا و انسداد مجاری است و تفاخر و مباهات بقوة باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تقصیر بفقد آن
امری مقرر و معروف و عادت مستمره است میان مردان و محبت نسا و نکاح معدود از کمال است ولیکن از آن
مواضع که عقل کوته اندیشان از حقیقت کمالیت آن محجوبست مباشرت و جماع با نساء است که آنرا در صورت
نقصان تصور می کنند و از باب لهو و لعب شمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت رهبانیت است
و نداند بحقیقت جامعیت فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کار هست در
کاری دیگر نیست و فضل سید انبیا و رسل صلی الله علیه وآله وسلم شد و تحت آن لبس است و تتمه این کلام در ذکر
ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده است که آنحضرت می گشت بر تمامه
نساء خود در یک شب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم با انس آیا طاقت داشت آن را گفت انس بودیم ما که
می گفتیم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد رواه البخاری و در بعضی روایات قوت اربعین
مرد از مردان بهشت و آمده است که هر مرد از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل مرد در

جماع وقاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی و آنحضرت وصیت کرد به علی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو زیرا که نظر نمیفتد از کسی به فرج من که نه نابینا شود هیچ یکی عورت مرا مگر آنکه نابینا گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی وی است و قوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از حرکت باز میداشت بلکه بر خلاف حرکتش سیر میداد چنانکه از رد شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم آن حضرت در مآکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و بنان جو قناعت فرموده قوت و توانائی بدن در این مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر ارباب فهم و ذکا عیان است آنست که بود حسن و جمال و صفا و نزاهت لون و خوبی روی وی این مرتبه که مذکور شد و مطعم و ملبس که به حسب عادت حسن و صفا به تنعم در آن می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم دیگر بیرون دائره عادت و اسباب صلی الله علیه وآله وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود در روایت است از ابن عباس که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطان است رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت و ظاهر از این عبارت و تقیید بغیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بر وی صلی الله علیه وآله وسلم جائز باشد و الا استثنا کردن آن را فائده نبود و جوابش آنست که بنای استثنا بر عدم جواز است و این قید اتفاقی است و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بر وی جائز نیست و اگر نه این معنی باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل نمیکرد و این فاسد است و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جائز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و مراد احتلام در حدیث صیام رؤیت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این نه شیطانی است و آنچه شیطانی است دیدن خواب است و قاضی عیاض گفته که آن از جهت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ماء بود تکمله در حدیث طویل از طرق ائمه اهل بیت نبوت که منتهی است با مامین که امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم است مشتمل است بر بیان حلیه شریف و در بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه آنحضرت و بود وصاف حلیه شریف وی از اینجا شنیدم که وصف کند وی از آن چیزی را که متعلق شوم من بدان و تمسک کنم آن را بس می خواهم که چیزی از حلیه شریف در من باشد خود وی سلام الله علیه متصف بود

بحلیه شریف تا آنکه اگر شخصے در خواب برؤیت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدے
پرسیدندی که بچه صورت دیده است اگر بصورت امام حسن می دیدی گفتندی راست دیده و بحقیقت دیده است
پس گفت هند بن ابی هاله کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر
لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم من هند بن ابی هاله را وصف کن مرا منطق آنحضرت را
و سکوت و تکلم او را صلی الله علیه وآله وسلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همیشه اندوهناک
دائم التفکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمیکرد بی حاجت و دراز بود خاموشی وی و افتتاح میکرد سخن را
و ختم میکرد آنرا باشداق خود یعنی بکشیدن کنج دهن یعنی سخن را تمام و کامل و درست از زبان می برآورد نه
ناشکسته و ناقص و تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه در حدیث آمده اوتیت جوامع
الکلم واختصر لی الکلام و تکلم میکرد به بیان فاصل مفصول که نبود در وے نقص نه فضول و بود آنحضرت
نرم طبیعت خوش خلق و نه درشت سخن تند خوی و تعظیم میکرد نعمت را اگرچه کم بودی و نکوهش نمیکرد چیزی را
هم و نکوهش طعام را چنانکه ذم نمیکرد ستایش نیز نمیکرد چنانچه اهل حرفه و صنعت کنند و نمی ایستاد و تاب نمی آورد کسی
خشم او را وقتیکه تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن و خشم نمیکرد و انتقام نمی کشید برای حق
نفس خود که متعلق بود بوی و اگر اشارت میکرد بچیزی بتمام کف دست میکرد یعنی نه با انگشت تنها و چون تعجب
میکرد برمیگردانید کف دست را از وضعی که مخلوق است کف دست بران یا از وضعی که کف دست می شود بران در
وقت تعجب و چون سخن میگفت میزد انگشت نر دست راست را بر کف دست چپ و عادات آنحضرت همه محبوب آمده
است و چنین افتاده بود عادات شریف وی لاجرم در نیافت سری و نکته خواهد بود که عقل از دریافت کنه آن
قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد میگردانید رو و پهلو تهی میکرد و چون خوشحال میشد فرو می یافت
از چیزی یا که می پوشید چشم او بود و بیشتر ضحک وی تبسم صلی الله علیه وآله وسلم و پیدا میشد در تبسم دندان
شریف مانند ژاله که در صفا و لطافت و آب و تاب گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم این حدیث را از ابن
ابی هاله پس پوشیدم از امام حسین زمانی و تحدیث نکردم یادی بالفعل و چون تحدیث کردم یادی یافتم
او را که سبقت کرده بود مرا در سماع این حدیث و پرسیده بود و دید پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه از آنچه پرسیدم از
مدخل و مخرج و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از آن چیزی پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر
خود را از مدخل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی چون در منزل می درآمد چه کار میکرد گفت چون در آمد در منزل خانه

میکرد درآن سه بخش میکرد آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد درآن و اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر وقت و هر حالی در عبادت بود اما مراد اینجا خاصةً اینست که بی مداخلت حق اهل و حق خلق و حق نفس است بخشی دیگر برای اهل و عیال و ادای حقوق ایشان از مخالطت و مباسطت و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و اداء حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از آن بخش میکرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک میگردانید ایشانرا درآن پس جز میدادند ادا خواص اصحاب بحاجات عامه میرسانیدند و امید فوائد مجلس شریف را بسوی ایشان یعنی که اول بواسطه فوائد بخواص میرسید و ثانیاً بوساطت ایشان بعامه میرسید و ذخیره نمی کرد آن حضرت و نگاه نمیداشت از مردم چیزی را از فوائد و نصایح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کریم وی صلی الله علیه وآله وسلم ایثار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشانرا بدر آمدن در آمدن و بحضور مجلس شریف مخصوص گردانیدن و قسمت کردن بقدر فضل و مرتبه ایشان در دین یعنی هر که بیش مخصوص تر و ممتاز تر می بود و نصیب وی از عنایت و رعایت وافر تر و بیشتر می بود و تشاغل میکرد در قضاء حاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشانرا در کاری که اصلاح حال ایشان دران بود و امر میکرد ایشانرا به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بخیری که باید و میفرمود باید که برسانند آنچه می شنوند آنکه حاضر است از شما بآنکس که غائب است و میفرمود برسانید بمن حاجت کسی را که نمیتواند رسانید بمن وی حاجت خود را زیرا که هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود رسانید ثابت دارد خدای تعالی قدم او را روز قیامت ذکر کرده نمی شد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بآن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات مذکور نمی شد در بزم شریف وی آنچه لایعنی است و فائده نیست دران و می در آمدند طالبان علم و خیر و برکت وی یافتند نصیب خود را از آن و بیرون می آمدند از مجلس شریف راه نماینده بر خیر بجهت علم و ادبی که حاصل میشد ایشانرا از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه می نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در چیزی و در سخنی که فائده میداشت و سود می کرد و در لفظ یخزن که از خزن است بمعنی گنجینه نهادن مال اشارت است که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بر خزینه دل وی که بحقایق و معارف مالامال بود در آنچه سود میکرد امت را آنرا می کشاد و اگر نه در بسته میداشت و تالیف میکرد آن حضرت قلوب ایشانرا و نگاه میداشت از رمیدن

واین در حقیقت بفعل الٰهی تعالی اعلیشانه چنانکه فرمود هو الذی الف بین قلوبهم الآیة واحسان وعطا بسیار مینمود
ضعیفترا تا از آنکه ایشان را مؤلفة القلوب خوانند بزرگ وگرامی میداشت بزرگان هر قوم ووالی میگردانید
بر ایشان ومنع میکرد از مردم وپاس میداشت خود را از ایشان ومیرسید نفس شریف خود را از اعدا از زبان ترسانند
واین پیش از نزول کریمه والله یعصمک من الناس بود یا تقطع نظر از آن درین رعایت عالم حکمت وتعلیم ارشاد
امت است ودر حقیقت این کنایه است از نگاه داشتن عیب وعدم انبساط تجلی تا بترسند وحیا کنند وبا وجود
خنده واحترام نمی پیچید از هیچ یکی خلاق و ریه وجه کشاده روی وخوشخوئی را وتفقد مینمود مر یاران را وپرسش میکرد صحابه را ومی پرسید
مردم را از احوال یکدیگر تا هر کرا بیت باشد خوبی نیکی کند وتحسین نماید وتقویت وتائید کند واگر نباشد اصلاح کند وتقبیح
نماید ونهی کند از آن وعادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را وتقبیح میکرد قبیح را وخوار می نمود آنرا از هر که واقع شود
ومبالات نمیکرد وتغافل از آن وبا لک نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر بودی وبظاهر این پرسیدن احوال مردم
از یکدیگر از قبیل تجسس بود وتجسس از آن بود که عیبهای نهانی مردم را بپرسند بقصد اشاعت وتقبیح واین احوال ظاهر
مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت واصلاح وبود آنحضرت معتدل الامر در همه چیز یعنی همه افعال واوضاع
شریفه وی معتدل وهموار بود ومتمکن وبر یک قرار بود در کارهای او پست وبالا نبود واختلاف وافراط وتفریط
راه نمی یافت وغافل نمی بود از تعلیم وتادیب وتهذیب امت وهمیشه در سیاست وتدبیر کار ایشان بود از جهت
ترس آنکه ایشان غافل نشوند واز کارها نمانند والتزام نمیکرد عبادات شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده
نشود بر امت ومر هر حال وهر کار را نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم ساختگی وآمادگی بود ومانند سلاحهای
جنگ وآلات حرب هر چه واقع میشود از امور مصالح آن مهیا میداشت وتقصیر نمیکرد در حق وتجاوز نمیکرد از آن
وهمیشه در اقامت حق واثبات آن بود ومقربان او همه اخیار وابرار بودند وافضل تر ومقرب تر نزد وی از مردم
کسی بود که ناصح تر وخیرخواه تر خلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پرسیدم پدر خود را رضی الله عنه از
مجلس آن حضرت وآداب واوضاع وی در نشستن وبرخاستن با مردم گفت نمی نشست ونمی برخاست آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مگر بذکر خدا یعنی در نشستن وبرخاست همیشه در ذکر خدای بود وچون در مجلس میرسید
ودر آمدی می نشست همانجا که میرسید وقصد بالانشینی نمی کرد وجای معین برای نشستن خود نمیگرفت وامر میکرد امت را
باین ونهی میکرد از قصد بالانشستن ومیداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت وتوجه والتفات وگمان نمی
برد همنشین وی که هیچ یکی گرامی تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم وبا هر کس بر اندازه حال وقدر قابلیت

وی عنایت میکرد که وی را راضی میشد وخوشحال میگشت وهر که همنشینی میکرد با آنحضرت یا حاجت می آورد نزد وی صبر میکرد بر آن تا آنکس خود بر میگشت وبرنمی خاست آنحضرت تا وقتی که او بر نمیگشت وبرنمی خاست وهر که سوال میکرد از آنحضرت ودر میخواست حاجتی رد نمیکرد او را مگر بحاجت وی واگر فرضاً چیزی حاضر نمی بود بسخن خوش وخوی ودلجوئی باز میگردانید وشرح این سخن در باب اخلاق شریف در جود وسخای آنحضرت خواهد آمد وبسط کرده بود هر دم را خوش خلقی وی وهمه کس را بجای پدر گشته بود وگشته بوده اند همه نزد وی در حق برابر که در حق هیچکس فرو گذاشت نمیکرد وبود مجلس او مجلس علم وحلم وحیا وصبر وامانت وبلند کرده نمی شد در وی آوازها وذکر کرده نمی شد در وی حرام وسخن ناشائسته ظاهر وشایع گردانیده نمی شد زلات مجلس یعنی اگر فرضاً از کسی زلتی وناشائسته وتقصیری واقع می شد میپوشیدند ومنتشر نمیگردانیدند وهمه اهل مجلس معتدل ومتساوی ومتوافق بودند وتفاضل ایشان در تقوی بود وهر که متقی تر فاضلتر ومتواضع بودند با یکدیگر وتوقیر میکردند کبیر را ورحم میکردند صغیر را وایثار میکردند محتاج را ورعایت میکردند غریب را صلی الله علیه وآله وسلم ورضی الله تعالی عنهم

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه وصفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بدانکه خلق بضم خا سیرت باطن را گویند وخلق بفتح خا صورت ظاهر را خوانند وفی القاموس الخلق بضمتین وبالسکون السجیه والطبع وفی الصراح خلق خوی وحسن خلق گاهی بمعنی سماحت وتازه روی وحسن اختلاط با خلق آید ولیکن معنی آن عامتر است ازان وخلق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقصور بران نبود بلکه رحیم ورفیق بود بمسلمانان وشدید وغلیظ بود برکفار ومعنی خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد بآن افعال بسهولت وآسانی واین را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده است واختلاف است در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا مکتسبیست که بنده آنرا بکسب وریاضت حاصل تواند کرد وبعضے برانند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق شما را ودر بخاری ذکر نمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جا خود تصدیق کنید آنرا واگر خبر داده شوید که مردی برآمد از خوی خود قبول نکنید واین سر است از استبعاد تغییر خلق والا هر بعد الامکان وقدرت الهی کائن است وتحقیق آنست که مردم متفاوت اند دران در بعضی مردم بعضے اخلاق چنان غالب وشدید نشسته است که تغییر آنها متعسر است ودر آن الان مامور است بمجاهدت وریاضت تا آن نامحمود گردد وبعضے اخلاق ضعیف است وبریاضت خوی میگردد وبعضی از

قوت بضعف می آید و در شرح امر تحسین اخلاق واقع شده و انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم برای ترتیب و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغیر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی امر بدان و فرستادن پیغمبران بران چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف سیئها الا انت و این همه برای تعلیم و تلقین ماست و در حدیث شیخ عبد القیس واقع شده آن فیک لخصلتین یحبهما الله الحلم والاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فی او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق که دوست میدارد آنها را پس از دید در سوال مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی مکتسبی و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب صحبت و اعتیاد حاصل و حادث شده تغیر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن متعسر است و با وجود آن از حیطه امکان بیرون نیست والله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن حاصل است مر تمام انبیا و رسل را و ایشان نتیجه و خلاصه اند از تمام افراد البشری و رتبه ایشان اشرف رتب و درجه ایشان ارفع درجات است و چه عالی و رفیع باشد مقام کسانی که اختیار کرده و برگزیده حق سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیهم و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک میفرماید که تحقیق نوشته است اقدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفر است جلی و لیکن حق جل و علی تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا صلوة الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب و معمول و حاصل است در اول خلقت و اصل فطرت بی مرخلیت اکتساب و ریاضت و همه با جبلت در وجود آمده فیض فضل نامتناهی رب جل جلاله شعر تبارک الله ما وحی بمکتسب و لا نبی علی غیب بمتهم مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مبدا وحی و القا و حکمت است والا اکتساب نفس وحی حاجت به بیان ندارد و در بعضی از ایشان ظهور آن در حالت صبا است چنانکه در شان یحیی فرمود علیه السلام و آتیناه الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود کودکان بوی گفتند چرا بازی نمی کنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق کرد یحیی عیسی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلمة الله و روح اوست و گفته عیسی علیه السلام در مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت دانائی خود تمیز صبی بود در میان صبیان

هیچ ولی بدرجه نبی نمی رسد

وطبری آورده که وی علیه السلام در وقت ابتلاء ملک دوازده ساله بود و در تفسیر ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل گفته اند ای هدیناه الصغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابتداء خلق فرشته را بر وی فرستادند که گفت امر میکند ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل خود و کرکنی بزبان پس گفت قد فعلت و بود علیه السلام در وقت القاء در آتش شانزده ساله و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ لحیه وی هم ازین باب است و وحی فرستاده حق تعالی بیوسف در وقتیکه افگندند او را برادران در چاه و برداشتن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهورست و فرمود هرگز قصه نکردم بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار و نگاه داشت مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن و مبعوث گردانیده شد نزد من از اول فطرت از تمام شهر بدان متمکن گردانیده شد امر بر انبیاء و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی در دلهای ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی ممارست و ریاضت و نسبت مراد بقول دوے سبحانه ولما بلغ اشده واستوی آتینا حکما وعلما و بعضی اولیا را نیز بعضی ازین صفات ناشی میگردانیدند در کل و عصمت خاصه انبیاست صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین تا علی رو اشرف و اتم و اکمل و احسن اجمال و ابهر و اقوی و اجمع مر تمامه اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون از حیطه ضبط حصر ذات با برکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم که هر چه در خزانه قدرت و مرتبه امکان از کمالات متصورست همه او را حاصل است و تمامه انبیاء و رسل اقمار آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال اویند وقد در البوصیری فیما قال شعر وکل آی اتی الرسل الکرام بها ٭ فانما اتصلت من نوره بهم ٭ فانه شمس فضل هم کواکبها ٭ یظهرن انوارها للناس فی الظلم ٭ وکلهم من رسول الله ملتمس ٭ غرفا من الیم او رشفا من الدیم ٭ وصلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه و جماله و کماله و از جهت احتیاج مکارم اخلاق و محامد صفات و کثرت قوت و عظمت آن در ذات شریف وی ثنا کرد بروی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود انک لعلی خلق عظیم و فرمود کان فضل الله علیک عظیما و فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در روایتی اکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن در ذات شریف وی جمع بود چون نباشد که معلم وی رب علیم و مودب او قرآن عظیم است و مثل در حدیث آمده است

که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هر چه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و محامد صفات مذکورست متصف بود آنحضرت بدان و در شفاے قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که رضی برضاه و یسخط بسخطه خشنود میشد آنحضرت بخشنودی قرآن

خشم میگرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضا را و بامر الٰهی و امتثال آن و سخط او بنواهی وی و ارتکاب آن بود
و این ناظر بهمین معنی ست که گفته و در عوارف المعارف گفته که مراد عائشه رضی الله عنها آنست که قرآن مهذب اخلاق وی
صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ بیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصهٔ شیطان
از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذشته شد نفس زکیه وی بر حد نفوس بشری و باقی داشته شد صفات
اخلاق بشری در آن تا ظهور آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای منع آن صفات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته
موجب رحمت خلق و تهذیب اخلاق امت که امهات آن صفات در نفوس ایشان بمزید ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است
اگر در چنانکه فرمود نثبت به فؤادک و تثبیت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بظهور صفاتش و ارتباطی
که میان قلب و نفس است چنانچه جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی
مبارک وی و فرمود کیف یصلح قوم خضبوا وجه نبیهم و هو یدعوهم الی ربهم پس فرستاد خدای تعالی لیس لک من الامر شیء الآیه
پس پوشید قلب نبوی لباس اصطبار و آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس مرتفع شد نزول آیات و ظهور این
صفات حدا را واقات و مصفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی قول عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن
انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که جمعی دیگر موافق این نیز گفته باشند درین مقام براندازهٔ علم و دانش
و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کنه حال وی عظیم صلی الله علیه و آله
و سلم چنانکه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه او هست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون وی هیچکس نشناخت و هر که
در درک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله **بیت** جز خدا نشناخت کس قدر
تو را آنکه ز کس خدا را همچو تو نشناخته و چون **مقام** وی از همه بالاتر است دریافت آن فوق افهام باشد **بیت**
ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست
که از حیطهٔ ادراک بیرون بود و اگر محسوس است از حیطهٔ ادراک باصره بیرون بود چنانکه جبل بزرگ که احساس
امر آنرا احاطه نتواند کرد و اگر معقول است ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات و صفات الٰهی تعالی و تقدس
پس چون حق تعالی اخلاق آنحضرت را عظیم خوانده و بفضلی که او را داده عظیم گفته احاطهٔ عقل انسانی از ادراک کنه آن قاصر باشد
و سابقاً مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفطور
اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را سبیلی نیست و بخلقی خصوصاً سید انبیا که بجمیع اخلاق
عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده لا جرم **بعیت** بتعلیم و ادب او را چه حاجت که او خود از آغاز امر موهوب

تغیر و تبدیل را اگرچه سراپرده عزت راه نیست و بعضی احکام و آثار جبلیت بشریه را ظهوری نبود مگر احیانا
و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را دائر و سائر عیان نتواند ساخت و رب العزت والله جل جلاله
که در آن موضع نیز در کدام شهود و تجلی بود مصرع او برتر از آنست که آید بخیال تو در همین قصه غزوه احد آمده است
که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شد خون بر روی کریم سخت و دشوار آمد بر اصحاب
و گفتند ای کاش دعا می کردی بر ایشان تا سزای کار خود می یافتند فرمود فرستاده نشده ام من لعان ولکن
فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و رحمت کننده ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود
کمال صبر و حلم است در اینجا جزع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت
کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس به نزول این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد زبان
حال و قال این مسکین از اطلاق این لفظ متحاشی است اگرچه بقاعده علم وی اساس قیاس راست و درست
نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمة الله علیه که دور نیست که قول عائشه کان خلقه القرآن در آن رمزی غامض
و ایمای خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد ولیکن احتشام کرد یعنی میخواست عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق
آنحضرت اخلاق الهی بود ولیکن احتشام کرد عائشه از حضرت الهیه را که گوید متخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد از این معنی بقول
خود کان خلقه القرآن از جهت استحیاء از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب است رضی الله
عنها و این معنی ادخل است به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی است همچنین
آثار و انوار و اوصاف جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی اند و در هر حال از احوال تجدید می شود از مکارم اخلاق و محاسن شیم
و آنچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف و علوم که نمی داند آنرا جز وی تعالی پس تعرض بحصر جزئیات
اوصاف حمیده وی تعرض است مر چیزی را که نه مقدور انسان و از ممکنات عادیه است و ممکن است که گفته شود
مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات که ممکن نیست درک
و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت والله اعلم و بعضی از عارفان
را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این غین و اسناد این غین بحضرت وی چیست پس گفت
آن عارف آن رسالت آن غیر قلب رسول الله و غینه نقلت ما عرفت گفت ای سائل اگر از قلب دیگر و غین
وی غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم اکنون پرسیدی الستر اما انبیا که غین بعین هست از علین و ما نتوانم زد و شرح
این حدیث در رساله مرج البحرین گشاده و بیان کرده شده است انجا باید نگریست نعم برآنحضرت بلا تلاطم امواج

بحار قدرت تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حالی بحالی میگردانید و ناسخیت و منسوخیت احکام
نیز فرع آنست و وی در هر حال همیشه در ترقی و کمال بود و نقصان تنزل بحالی عظیم وی راه ندارد
ولیکن بعضے احوال فاضلتر و عالی تر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلنا بعضهم علے بعض و
اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بود بلی آنکه در نفس شریف وے
صلے اللہ علیه و آله وسلم ازان انوار و آثار رسید اگر در نعم نبوت و مقامات آن همه موهبت محض و اصطفا و
اجتبا بود و کسب و ریاضت را دران مدخلی نه ولیکن بروز اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار مترتب بر اوراد و اذکار متواتر
و متوالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب رحمن دادام بود نواهے
الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت طبع که ناظر باثبات انحطاط و نقصانست خوب نیست اگر مراد تهذیب
نوعی از آگاهانیدن و خبردار ساختن است بجهت عروض فرقی بجهت استغراق در مقام عالی ازان چنانچه در
استغفار آنحضرت و طریان نسیان بروی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و
اصلاح که یعنی از سابقه آلایش نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس هذبه نقطه و انقاه و اخلصه
و اصلحه و فی الصراح تهذیب پاکیزه کردن رجل مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال
و اعتراف بعجز ادراک حقیقت حال اقرب با دب و اجلال است واللہ الموفق **وصل** و چون بود خلق آنحضرت

وصل و چون بود خلق آنحضرت صلعم

صلی اللہ علیه و آله وسلم اعظم الاخلاق بعث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر
ناس بلکه عالم گردانید جن و انس را بلکه بر جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس هر که اللہ تعالے او را
پروردگار اوست و محمد صلی اللہ علیه و آله وسلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است
خلق محمدی نیز شامل آنست همچنین نقل کرده است صاحب مواهب لدنیه از بعضے علمای عظام و گفت که این
مصیر است از بعض با آنکه آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم مرسلست بسوی ملائکه نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل
ایشان از کتاب قول حقتعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلاست و از سنت حدیث مسلم است
از ابی هریره که آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم فرمود ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسلست ببعض ملائکه و گویا
مراد ازین بعض ملائکه ارضی باشد و وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس
دلالت بر تخصیص ندارد چنانکه مذهب مختار در مفهوم اللقب آیه است والا لازم آمد که بسوی جن نیز نباشد و این
مخالف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت به بعض ناس چنانچه زعم یهود است

بتخصیص رسالت آنحضرت بعرب و همچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا والله اعلم میگوید بنده
مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که بعضی محققین از اہل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم مبعوث بتمام اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات ولیکن ارسال باہل عقل از برای
تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنابر افاضه و ایصال بنابر کمال که لایق حال ایشان باشد و ضمیمه
جمیع عقلا در قول وی تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر طریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت
بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم ابیات شکر فیض تو چمن
چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست * ای غنچه عروس باغ در پرده تست * آخر ای باد صبا
این همه آورده تست * واگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن بملائکه کجاست در جواب
گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمام اوقات دارد از جهت
نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد وجه تخصیص جن بذکر در قرآن از جهت عتود
تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی و انزجار نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون وهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه غیر جبرئیل
بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب اوقات النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
بود اسمعیل نام که موکل است بر صد هزار فرشته هر فرشته از ان بصد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة
الکتاب و خواتیم سوره بقره آمده ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر امروز
سبحان الله در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود آیند
پس در زمان حیات نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشند **وصل** در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بتحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است
و اصل و منبع و منشاء آن عقل است که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت رای و جودت
فطنه و اصابت فکر و نظر در عواقب و مصالح النفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتناء فضائل و تجنب از رذائل
و اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام در ان بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح
و کمال و نقصان آن و این علم از ثمرات و نتائج عقل است و عقل قوتی است که مبدا و منشاء این علم است و گفته میشود
عقل هر هیئت محموده انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن نور

وصل در بیان عقل و علم

روحانیت که بوی دریافت میشود و علوم ضروریه و نظریه در ابتدای وجود وی نزد اجتنان ولد است تا رفته
رفته زیاده می شود و نمو می پذیرد تا کامل میشود نزد بلوغ و بود آن حضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که نرسید
آنرا هیچ بشری جز وی و چیزی اند عقول و افکار در بعض وآنچه افاضه کرد بر وی پروردگار وی هرکه تتبع کند مجاری
احوال و حمایه صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمائل و بدایع سیر و سیاست انام
و تقریر شرائع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم وی مکتب سماویه و صحف منزله و سیر امم خالیه و احوال
ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی عرب را که مثل وحش شارده و صاحب طباع متنافر
و متباعده در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقا بودند و چه مقدار تحمل کرد بر جفا صبر کرد بر ایذای ایشان و بچه
غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدا و معاد و چگونه اختیار کردند او را
بر نفسهای خود و گذاشتند در طلب رضای او اوطان و دوستان خود را بداند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم
شامل وی صلی الله علیه وآله وسلم و این همه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت کتاب و مطالعه
کتب متقدمین و جلوس با علمای اهل کتاب بود بجهت آنکه امی که بمکتب نرفت و خط ننوشت و نزد معلمی و
مدرس نشد و هرکه مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها و ببیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار
و افاضه کرده است بر وی علوم و اسرار ما کان و ما یکون بضرورت حاصل شود او را علم به نبوت او بی شوب
و شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و کما له
وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بوده گفت هفتاد و یک کتاب
از کتب قدما خوانده ام و یافتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه نداد تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از
عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه وآله وسلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل
و داناترین ایشان در رای رواه ابونعیم فی الحلیه و ابن عساکر فی تاریخه و در عوارف آورده از بعضی علما
که عقل همه صد جزء است نود و نه از آن در محمد است و یکی از آن در تمام مومنان گفت بنده مسکین رزقه الله
الثبات والیقین اگر می گفتند که عقل هزار جزء است نهصد و نود و نه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم
گنجایش داشت چه هرگاه بی نهایتی کمال او ثابت شد هرچه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد
و دل اهل زیغ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر ان شانئک هو الابتر ابیات شاه رسل شفیع امم خواجه
دو کون ٭ نور هدی حبیب خدا سید انام ٭ مقصود ذات اوست دگر جمله طفیل ٭ منظور نور اوست دگر جملگی ظلام

هر رتبه که بوجود امکان بر دست ختم شد هر نعمتی که داشت خدا شد بر و تمام شد بر برداشت از طینت امکان قدم
که آن شد اسری بعیده است من المسجد الحرام شد تا عرصهٔ وجوب که اقصای عالم است شد کانجا نه جاست نه
جنت و نی نشان نه نام شد سر سیست لبس شگرف درینجا هیچ آن شد از انشای عام جان بس بس ازین مقام شد
علیه افضل الصلوٰة واتم التحیة وازکی السلام اکنون بعضی از اخلاق شریف وی از آنچه در نظر آید درین کتاب
نویسیم واکثر آن از کتاب شفا و مواهب لدنیه و روضة الاحباب و مدارج النبوة ست والتوفیق من الله المنعام

وصل در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این صفات اعظم صفات نبوت است و بار نبوت جز بقوت این صفات نمیتوان برداشت قوله تعالی ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و قوله فاعف عنهم واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و منبع تمامه خیرات و مبر است که در هر امر خیر تا صبر از عدد آن نکنند بوجود نیاید با نوعیه صبر تمام ایمان باشد و آنجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از معاصی داشته اند که اجتناب از آن نصف مقتضای ایمان است و اتیان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر بر ایذای خلق و برداشت بار جفای ایشان و صبر سید انبیا صلوٰة الله سلامه علیهم بر بلا و ایذا از همه بیشتر و سخت تر بود چنانچه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و کما قال زیرا که حرص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر اسلام امت بیشتر بود پس تاذی او از کفر ایشان زیاده تر بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف وی بحدی بود که اندکی از آن هم بسیار می نمود **قطعه**

نازک بدنی که کش ز گل آزار بود ز سایهٔ سنبل تنش افگار بود
دیگر چه رسد بوی دلش از غم که هر شب تا از دست ستمگران پر از خار بود

روایت کرده شده است که چون کریمه خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل آن گفت جبرئیل تا بپرسم عالم را یعنی رب العزت را جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد گفت یا محمد خدا تعالی امر کند که پیوند کنی با هر که ببرد از تو و دهی کسی را که محروم گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هیچکس از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و منال و مانند آن مگر آنکه حلال چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و از ... صبر و اشد آن صبر آنحضرت است در غزوهٔ احد که کافران محاربه و مقابله می کردند با وی و آن چنان آزار رسانیدند صبر کرد و عفو کرد از ایشان و اکتفا نکرد بمجرد صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را در آن جهل و ظلم و گفت اللهم اهد قومی

قانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله
بر ایشان کریم گفت مبعوث نفرموده مرا و مبعوث نشده ام لعان بلکه مبعوث شده ام داعی بحق و رحمة للعالمین
و در اینجا کمال صبر و حلم و عفو است فائده عجیب است آنکه گفته اند نفس نبوی در اینجا حرکت کرد و تغیری فائده
نمود و گفت و کیف یفلح قوم الحدیث پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شیء الآیة و نیست در قول آن
حضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزی که دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است
از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آن حضرت بر آنچه صادر شد از صبر و حلم فانهم و این در حق نفس شریف
وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان
بخراب دنیا و آخرت و گفت ملا الله بیوتهم و قبورهم نارا و همچنین دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب بر مستضعفین
میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیة در اینجا نازل شده است
و همچنین بر آن کفار که فرار گشته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و در این
امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کردن آنحضرت
بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه شتر بر پشت شریف وی و یکی از احبار یهود که اسلام آورد و زید بن سعنه بود
[illegible] چون از وی می آزمود گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم
آنرا در چهره محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته
اند در توریت سبقت میکند حلم او جهل او را و زیاده نمی کند او را شدت جهل بروی مگر حلم پس بودم
من که تلطف میکردم مر او را تا مخالطت کنم او را پس بشناسم حلم و علم او پس خریدم از وی تمر را تا اجل معلوم پس دادم
او را ثمن پیش از تسلیم تمر پس آمدم پیش از حلول اجل بدو سه روز و گرفتم مجامع قمیص و ردای او را و نظر کردم بسوی وی بوجه
غلیظ و گفتم آیا ادا نمی کنی ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای پسران عبد المطلب حیله گر و بد در تاخیر ادای حق
پس گفت عمر آیا میگوئی ای دشمن خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود
ترس بی فرمانی او میزدم به شمشیر خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند بسوی عمر بآرام و آهستگی و تبسم میکند و فرمود
من و اینمرد محتاج تریم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی مرا بحسن ادای حق و امر کنی او را بحسن تقاضا ای عمر بده
او را حق او و زیاده ده بر حق بیست صاع بجای آنچه ترسانیدی او را و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت
پس گفت این یهودی ای عمر همه علامات نبوت شناختم از روی محمد مگر این دو خصلت را که الآن امتحان

کردم آنرا پس گواه میگیرم ترا است که شهادت لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و از ابی هریره آمده که حدیث کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی پس برخاست آن حضرت ما نیز برخاستیم پس دیدیم اعرابی را که رسید
با آنحضرت و کشید ردای او را و سخت کشید سرخ گردید گردن مبارک آنحضرت و ردا درشت بود پس نگریست آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت بار کن این دو شتر مرا که عیالدارم و تو بار نمی کنی از مال خود و نه مال
پدر خود پس گفت آنحضرت بر نمیدارم ترا تا رها نکنی مرا از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بخدا سوگند
رها نمی کنم ترا تا بار دار نکنی این هر دو شتر مرا پس خواند آن حضرت مردی را فرمود بر دار بر یک شتر وی خرما و بر شتر دیگر
شعیر روایت ابوداود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین لفظ که گفت میرفتم من همراه پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای
وی کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه برد از سخت
کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس نگریست آنحضرت بسوی وی و خنده
کرد پس امر کرد مر او را بعطا و این بیان حلم آنحضرت است و صبر وی بر ایذای در نفس و مال و در گذشتن از جفا
کسیکه میخواست تالیف وی را بر اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در
میگذشت و در حدیث دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان و فحش از حد در گذشتن از بدی و بیرون آمدن
از مقدار خود وی و آید فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او نبود فاحش
و نه متفحش یعنی نبود فحش طبیعت وی و نه مکتسب و متفحش آنکه قصد کند و تکلف کند در آن و فاحش عامتر از آن و اگر گویند
بتحقیق بصحت رسیده است که آن حضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از
آنها که ایذا کردند او را پس با این حلم نفس چون جمع آمد جواب آنست که این جماعه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند
و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایذا مال است و در غیر سببی که بحد کفر نکشد چنانکه در جذب ردا و مانند آن و
حمل کرده است داودی عدم انتقام را بر چیزی که مختص بمال است از عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در گذشتن است از لبید بن الاعصم یهودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که زهر
داده بود او را در شاه و یکبار آنحضرت در خوابگاه بودند پس بیدار شدند و دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده
است و میگوید که منع میکند ترا از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی و گرفت آنحضرت او را
و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید از وی آن شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد

آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم ورا آوردند یکی را نزد آنحضرت وگفتند یا رسول الله
این شخص میخواهد که دشمنان ترا بکشد فرمود مترس واگر میخواهی که بکشی تو مرا بر گماشته نمی شوی بر من واز جمله
اتساع خلق وحلم اوست صلی الله علیه وآله وسلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایذا میکردند او را چون غائب
می بود وتملق میکردند چون حاضر می شدند واین از انجمله است که تنفر میکند از آن نفوس بشریه بی تائید آداب ربانیه
وهرچند اذن کرده می شد آنحضرت در تشدید وتغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم می گشاد در عفو ورحمت واستغفار را بر روی ایشان ودعا میکرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم اولا
تستغفر لهم الآیة پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی وتقدس پس اختیار کردم من استغفار
را وچون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده می کنم بر سبعین
واین نهایت عفو واغماض آنحضرت است از جرم وتعذیب ایشان وقطع نظر کرد از آنکه مقصود ازین عبارت تکثیر
ومبالغه است نه تحدید وتعیین عدد ولیکن آنحضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد نهایت عفو وصفح وامر کرد
وی صلی الله علیه وآله وسلم پسر عبدالله بن ابی را که رئیس منافقان بود به نیکی کردن با وی وچون مرد آن
منافق بر کشید آنحضرت جامه را از بر خود وکفن ساخت ونماز گذارد بر وی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت
را بجامه وی وگفت یا رسول الله نماز می کنی بر منافقی که راس ورئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست
عمر وگفت دور شو از من ای عمر پس نازل شد کریمه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره پس نماند آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واین غایت صبر وحلم وشفقت ورحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون ممنوع شد از
درگاه چه کار کند وبعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص درگاه بود ودرخواست
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را وبعضی گویند که الباس قمیص عبدالله منافق را بجهت آن بود که وی
عباس عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را چون از بدر اسیر آورده بودند برهنه بود وجامه هیچکس
بجهت طول قامت بروی درست نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را او را بجزای آن وازینجا بیان عظیم مکارم
اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه درپی ایذا وبد بودند وایذا میکشید مقابله آن نیکی میکرد با ایشان چه
حال خواهد بود وازینجا فرمود حق جل وعلی وانک لعلی خلق عظیم وفرمود سبحانه ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله
از جمله رحمت او صلی الله علیه وآله وسلم بر امت اشفاق اوست بر اهل کبائر از امت ولکن در ستر ذنوب ایشان وکلمات
ایشان وفرمود هرکه برسد باین قاذورات یعنی مباشرت کند نجاسات را باید که بپوشد آنرا که نام کرده است لکم مستغفرا

کنند محمد و آنرا و ترحم کنند بر ایشان، نهی کرد از سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت
کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگرچه بظاهر خطائی و زلتی واقع شود اللهم طهر بواطننا واصلح ظواهرنا
بحرمت سید الکائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت
آمد مردی و استیذان نمود تا در آید بر آن حضرت پس اذن کرد که در آید و چون دید آنحضرت او را گفت مردی است
در قبیله خود و چون بنشست کشاده روی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود و چون برفت عائشه گفت
یا رسول الله وقتیکه دیدی اینمرد را گفتی چنین و چنان و چون بنشست تازه روی در شدی و انبساط کردی با وی
آنچه بود فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی است
که ترک دهند او را از مردم جهت ترس و پرهیز کردن از شر وی این عبارت اجمال و معنی وارد یکی آنکه نسبت بذات
شریف خود فرموده در اعتذار تلطف و انبساط نمودن بآن مرد منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن
تا نه در آیند مردم بروی و گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت بحال آن مرد فرمود بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از
شر وی بترسند و بدی او را بر روی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی مدارات نمایند و گفته اند که تلطف آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم با آن مرد بقصد تالف بود تا اسلام آرد قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
مر او را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبائح و معائب که در امت بیند و بیاید اظهار کند و مردم را
بر آن اطلاع بخشد و این از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف است که غیبت یکدیگر کنند و این نیز
از غلبین مجاهر بفسق و فحش جائز است و با وجود آن چون مجبول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را
صلی الله علیه وآله وسلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز در وی تنبیه است مر امت
را باتقاء سرکشی آنکه اشتغال دارد و بمدارات با وی تا سلامت مانند و از شر و غائله وی مادام که بمداهنت
نکشد و فرق میان مدارات و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه در مداهنت
آنکه جلب نفع دنیاوی بود و راجع این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بذل دنیاست برای اصلاح
دنیا یا دین یا هر دو و این مباحست و بسا که مستحسن و ممدوح گردد و مداهنت بذل دین است برای اصلاح
دنیا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بذل کرد برای آن مرد از دنیا خود حسن عشرت را و رفق کرد در مکالمه
وی و با وجود آن مدح وی نکرد بقول وی تا متناقض گردد پس قول وی در حق بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی
و قاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در آن وقت مسلمان بود یا نه و اگر بود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود باسلام

وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی کسیکه نشناسا نبود به حال وی و واقع شده است از غیر وی در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از وی اموری که دلالت میکند بضعف ایمان وی پس این منقول از آنحضرت اخبار بغیب باشد از علامات نبوت باشد اما ترقی کردن و انبساط نمودن آنحضرت با وی بجهت استیلاف بود اینم وی که باین قباحت مذکور شد عیینه نام او عیینه بضم عین و فتح یا اولی بن حصن بکسر حا و سکون صاد بن حذیفه و بین بدر بن فزاری بود و او را احمق المطاع می گفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی و مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود و در صحیح بخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصین و بود حر بن قیس از جماعه که نزدیک بود مگردانید ایشان را امیر المومنین عمر رضی الله عنه و بودند اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه کهول علما پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای برادرزاده من ترا آبروی و جاهی است نزد این امیر یعنی امیر المومنین عمر پس طلب اذن کن مرا نزد وی در خواست کن که در آیم بروی گفت بکنم گفت ابن عباس پس اذن خواست کرد و التماس عیینه را پس اذن داد او را عمر چون در آمد عیینه بر عمر رضی الله عنه گفت عیینه بده ای پسر خطاب ما را چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان ما بعدل پس در خشم آمد عمر رضی الله عنه تا اینکه قصد کرد که بیازارد او را و بدی و تقریر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المومنین خدای تعالی گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن عباس رضی الله عنهما نجاوز نکرد آیت را عمر وقتی که خواند حر آنرا بر عمر دید و عمر ایستاده گی کننده بود نزد کتاب خدا انتهی و در جامع الاصول می گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان پستر رجوع کرد از ارتداد و مسلمان شد و حاضر شد بعضی فتوحات را در عهد عمر رضی الله عنه سرانجام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار و احوال که دلالت دارد بر شدت جفا و بد خوی وی ان شاء الله تعالی

وصل در بیان تواضع و ادب حسن و معاشرت او صلی الله علیه و آله وسلم با اهل و خدم و اصحاب

در الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن گردانیدن و در قاموس تواضع تذلل و تخاشع پست کردن سر فروتنی یا پای بر گرفتن دری نهند و اشتقاق وی از وضع است بمعنی فرو نهادن و متواضع فرو می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود بدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهد آنرا ضعت گویند و تواضع وسط است میان کبر و ضعت ولیکن چون در نفوس آدمیان کبر جای دارد گاهی ضعت را در مقام تواضع پیدا کنند سید الطائفه جنید بغدادی رحمة الله علیه را پرسیدم که تواضع چیست گفت خفض الجناح و لین الجانب و گفت آن تخضع للحق و تنقاد له و تقبله ممن قاله

در بیان تواضع و ادب حسن معاشرت

و بسمع منه و گفت من رأی لنفسه قیمة فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان گفته اند که نمیرسد بنده بحقیقت تواضع را مگر نزد لمعان نور مشاهده در دل وی که نفس بآن میگدازد و نرم میگردد و در گدازش نفس صفاء اوست از غش کبر و عجب پس نرم میگردد نفس و منطبع و منتقش میگردد در وی حق و محو میگردد آثار وی نشنید زسوزش غبار وی و خطاء و غرور و رتبه اعلی از آن مرحضرت سید انبیاء راست صلی الله علیه وآله وسلم که در مرتبه اعلی از کمال بود و با وجود آن تواضع میورزید و از تواضع اوست صلی الله علیه وآله وسلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع لله رفعه الله برهمه برگزید حق سبحانه او را و از همه رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفته آنحضرت مبالغه نکنید در اطراء و زیاده کردن در ثنای من چنانکه کردند نصاری در ابن مریم را گفتند خدا است یا پسر خدا من بنده خدایم پس بگوئید عبد الله و رسوله و ابی امامه گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم برای وی فرمود نایستید چنانکه می ایستند اعاجم تعظیم می کنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام میخورم چنانکه میخورد بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده و از تواضع و حلم وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که هرگز قهر نمیکرد خادم را و نمی گفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و هیچ کس مهربان تر از وی نبود با اهل و عیال و گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ کس مگر از جهت حق خدا و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود نرمترین مردم و بود مردی بسام و ضحاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود و نخواندی هیچ کس از اصحاب وی و اهل وی مگر آنکه می گفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که تألیف میکرد ایشان را و نفرت نمیداد و اکرام میکرد کریم هر قوم را و والی میگردانید او را بر ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد همه نشینان خود را نصیب ایشان را از التفات و عنایت و گمان نمی برد همنشین وی که هیچ کس گرامی تر است نزد آنحضرت از وی و هر که همنشینی میکرد با وی و می آمد نزد وی مصابرت میکرد با وی و بر نمیگشت از نزد وی تا وی بر نمیگشت و اگر کسی سخن میکرد با وی نمی گردانید سر مبارک خود را از وی تا آنکه خود وی میگردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمیگذاشت دست خود را از وی و نمی کشید تا آنکه وی نمیگذاشت دست را و صدقه میکرد و اجابت مینمود از مردم و آنکه بیچید از هیچ کسی تازه روی و خوشخوئی خود را بر کرده بود همه مردم را انبساط وی و خلق وی بخشنده بود همه را گوئیا پدر گشته بود ایشان را و بودند نزد وی در حق برابر بود همیشه تازه روی و خوش خلق نرم جانب و نبود درشت خوی سخت گو بلند آواز زشت گو و عیب گوی

گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ کس خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت انس
خدمت کردم رسول خدا را ده سال نگفت اف مرا هرگز و نگفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت
جریر بن عبد الله ندیدم مرا آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای
خود را پیش همنشین و اکرام میکرد هر که در می آمد بر وی و بسا که فراخ میگردانید جامهٔ خود را برای وی و ایثار
میکرد برای وی بالین را که زیر خود میداشت و قطع نمیکرد بر هیچ کس حدیث او را تا آنکه از حد درگذرد پس
قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف میکرد نماز را و می پرسید از او حاجت وی و چون
فارغ می شد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه وآله وسلم و عیادت میکرد مساکین را و مجالست میکرد
فقرا را و اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده می شد بنان جو و پیه گداخته بد بو پس اجابت میکرد آن را و می نشست
میان اصحاب خود بی تکلف با ایشان و می نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سوار می شد گاهی حمار را در ردیف
می ساخت و سوار میکرد خلف خود کسی را و سوار بود روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن بود و پالان او از
پوست خرما و بر حمار بد پشتی که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه کهنه بود مساوی چهار درهم و این در آخر عهد بود که
مفتوح شده بود بر وی ولایات و بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر و روزی که فتح کرده شد مکه در آمد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعا لله بخلاف
ملوک جبابره که در وقت فتح کردن سرکش و سرفراز باشند روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش
از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل ما تشریف آورده بود وقت برگشتن سعد برای
وی حماری پیش آورد و آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت
بمن که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود یا سوار شو یا برمیگردی و در روایتی آمده که
فرمود سوار شو پیش من که صاحب دابه اولیست بمقدم وی و همچنین در وقت دیگر صحابی بود که سوار میرفت چون آنحضرت
را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وآله وسلم و او را پیش خود سوار کرد و غریب تر این آنست که محب
طبری در مختصر سیر نقل کرده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حماری بی پالان سوار بسوی قبا میرفت
و ابو هریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابو هریره سوار کنم ترا گفت هر چه خواهد حضرت باشد فرمود سوار شو پس
بجهید ابو هریره نتوانست سوار شد پس چنگ در حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز سوار شد آنحضرت فرمود
سوار کنم ترا ای ابو هریره گفت هر چه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابو هریره پس چسپید بحضرت باز

باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی خواهم که بینداختم ترا بار سوم
و هم طبری ذکر کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را باصلاح گوسفندی پس گفت
مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست که بر منست طبخ آن پس آنحضرت
گفت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنیم ما ترا ازین کار فرمود میدانم که شما کفایت میکنید اما
مکروه میدارم من که متمایز و جدا و تمیز نشینم میان شما و خدای تعالی ناخوش میدارد که ببیند بنده را متمایز میان یاران
خود و یکبار بند نعال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شکسته شده بود یکی از اصحابه گفت بده یا رسول الله این را
بمن که اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که متمایز باشم و بکسی خدمت فرمایم و یکبار ایلچیان نجاشی ملک حبشه آمده بودند
آنحضرت بایستاد تا خدمت کند ایشان را اصحابه گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا خدمت ایشان بکنیم فرمود ایشان
خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست میدارم که مکافات کنم ایشان را و آنحضرت میکرد خدمت اهل خانه
خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسپند خود را و میجست جامه خود را از شپش
واقع شده است در حدیث که وی یفلی ثوبه و فلی تفتیش جستن در جامه و سر لیکن گفته اند بدن شریف وی شپش نبود
و مگس بر وی نمی نشست و گویا این یفلی در حدیث صورت فلی است که نگاه کردنست در جامه تا گردی و غباری و خسی
و خاری در وی نباشد و الله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد با خادم و خمیر میکرد با وی یاری میداد
در خدمات و در مواهب گفته که متعین است حمل این امور بر اوقات یعنی میکرد اینها را گاهی گاهی زیرا که به ثبوت پیوسته
است آنحضرت را خادمان بودند و اماء و غلام داشت پس گاهی بنفس نفیس خود میکرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی
مشارکت می نمود و بر میداشت متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد و ابوهریره میگوید که در آمدم
بازار را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید سراویل را بچهار درهم و گفت مر وزان را که وزن میکرد اثمان را که بر
کش و جرب برکش پس بر جهید آن مرد وزان را گفت من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این حرف بگوید پس ابوهریره
گفت وای بر تو که نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا ببوسد دست مبارک آنحضرت را
پس آنحضرت دست بکشید فرمود این کار اعاجم است که با ملوک در دیار خود میکنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس
برداشت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارترست به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف
باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر وی تنبیه مراد بسراویل تنبان است که پوشش اعاجم
است و از ین حدیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شده آنرا و در پوشیدن آنحضرت

سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب الهدی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود
و روایت هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وای پوشیدند اما این سخن ابن
قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و در بعضی طرق باسناد ضعیف آمده که ابوهریره پرسید از آن حضرت که یا رسول الله تو می‌پوشی سراویل را
فرمود نعم می‌پوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر یعنی بایم ساتر تر از وی جامه خبری ابن حبان طبرانی و عقیلی نیز این حدیث
حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ازار پای پوشیده اگر مراد ازار پای همین ازار است که به اندازه مذکور میگردد ظاهر است و آن چندان احتیاج به بیان ندارد
و اگر مراد سراویل است بود و در پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که نپوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده
و لیکن خریدن آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و این شراء سراویل در مکه بود
و ابو علی موصلی در مسند خود به سند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزی در بازار با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید سراویل را بچهار درهم
و اهل بازار را وزانی بود که می‌کشید ثمان را پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوی فرمود که بکش و راجح بکش آن مرد گفت این سخن هرگز از کسی نشنیده ام که در
و اهل من این کلمه گوید پس ابوهریره گفت ای بر تو همی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا دست آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بوسد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را از وی برکشید و گفت این عادت اعاجم است که با ملوک خود کنند من ملک نیستم مگر مردی ام از شما پس
آنحضرت سراویل گرفته روان شد ابوهریره میگوید که خواستم که سراویل را از دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع احق است
تواست بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفتم یا رسول الله تو می‌پوشی سراویل را فرمود نعم می‌پوشم
در سفر و حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر نیافتم ساتر تر از وی جامه خبری ابن حبان طبرانی و دار قطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند
و لیکن باسانید ضعیف و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا بالجمله خریدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح و
ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی می‌پوشیدند و بخاری در صحیح خود ترجمه باب آورده و گفت باب السراویل
و لیکن حدیثی در این باب نیاورده زیرا که صحیح الاسناد و لطلیقی در شرط وی که نزد وی معتبر بود آورده اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در روز
که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی
ساتر ترین ثیابات شماست و محصن و محفوظ گردانید به آن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لائق تر است خصوصاً در حالت
بیرون آمدن از خانه کذا آورده بعض المحققین رحمهم الله و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی آورده رضی الله عنه با این
لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع در روز ابر باران پس بگذشت زنی سوار بر حماری و با وی مکاری پس
بلغزید حمار در نشیب پس بیفتاد آن زن بر زمین پس روی می‌گردانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی گفتند یا رسول الله
سراویل پوش است فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها
نساءکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الکامل والدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در
موضوعات آورده و لیکن صواب نکرده و حدیث نزد من ثابت است بطریق متعدده انتهی والله اعلم ۱۲ شرح سفر السعادت

آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه ومدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دران روز که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت درین باب زیاده برین کرده شده است غلیظ شمرد در آمد بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت از هیبت وی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آسان کن بر خود کار را نیستم من پادشاه نیم من پسر زنی ام از قریش که میخورد قدید را یعنی گوشت قاق را اکل طعام فقرا و مساکین است و آمد بآنحضرت زنی که در عقل وی فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه که خواهی می نشینم من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد نزد آن از حاجتی که داشت و در روایتی بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند دست آنحضرت را میگرفتند پس میبردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر جا که می بردند و درینجا انواع مبالغه است در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و در هر که باشد و هر جا که میخواست می برد اگر چه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت آنحضرت که میرفت با بیوه و مسکین و قضا میکرد حاجت ایشان را از عبد الله بن ابی الحمسا گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت چیزی و باقی مانده مرا ورا چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که همین جا می آرم و فراموش کردم بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود مشقت انداختی بر من همین جا ام درین مدت سه روز انتظار میبرم ترا رواه ابوداؤد و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان شریعت نبوی نیز بوجود آمده چنانکه آمده است غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه سال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آن مرد خضر علیه السلام بود و عادت بود که والیان مدینه آبها می آوردند در ظروف و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در آب آن ظروف می انداخت برای شفا بیماران و گاهی در بامداد آب سرد آوردندی و برای خاطر ایشان دست مبارک می انداخت و در حسن عشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت میکرد و همراه ایشان تخفیف میگذاشت و دختران انصار را که بازی میکنند با عائشه رض و چون میخورد آب از ظرف می نهاد دهن شریف خود را در موضع دهن عائشه رض و میگرفت استخوان را از دست عائشه رض و میخورد از همانجا که عائشه رض میخورد حالانکه عائشه رض میبود و میداد بوی مسواک را تا شسته بدهد پس عائشه رض می نهاد مسواک را در دهن خود میمکید و آنحضرت میگرفت آنرا از دهن وی و می نهاد در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است بعائشه رض و درین دلیل است بر تبرک باثار بزرگان و تکیه میکرد در کنار عائشه رض و بوسه میکرد او را در حالانکه صایم بود و مینمود او را لعب حبشه و می نهاد عائشه رض رخسار را بر دوش

زوجی صلی الله علیه وآله وسلم بود رضی الله عنها و در آن ایام صغیره بود و یکبار آنحضرت با عائشه رضی الله عنها مسابقت کرد یعنی بدویدن مسابقت کردند و با یکدیگر بدویدند پس درگذشت عائشه رضی الله عنها از آن حضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت آنحضرت از عائشه رضی الله عنها و این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه رضی الله عنها و تنومند شده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در بدل آن پیشی تو بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه عائشه رضی الله عنها بود و ام سلمه رضی الله عنها طعام فرستاد عائشه رضی الله عنها دستی بکاسه طعام زد کاسه بشکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره‌های کاسه برچید و طعام برداشت و در آن نهاد و قصه اعتذار او را بحاضران گفت غیرت کرد مادر شما و بیتابی نمود پس کاسهٔ درست از خانهٔ عائشه رضی الله عنها گرفت و برداشت طعامی نیز از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تاوان کاسه و طعام تاوان طعام و در این حدیث دلیلست بر عدم مؤاخذه زنان در غیرت زیرا که در آن حالت که عقل محجوبست از جهت شدت غضب که اشارت کرده است آنرا غیرت و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی‌شناسد اسفل وادی را از اعلاش یکباری سوده رضی الله عنها شوربای آنحضرت فرستاد گفت عائشه رضی الله عنها بسوده بخور ازین طعام وی نخورد و گفت بخور وگرنه می‌آلایم روی ترا بدان وی نخورد پس بیالود عائشه رضی الله عنها روی سوده را بطعام آنحضرت خنده کرد و بسوده گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود سوده روی عائشه رضی الله عنها را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مؤاخذه نمیکرد ایشان را بر غیرت و مزاح و معذور میداشت و چون اقامت میکرد بر ایشان میزان عدل و دستور شریعت بر همه میکرد و کسیکه تأمل کند سیرت آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار میداند که رسیده بود آنحضرت در رفعت قلب یعنی جانب نهایتی را که متصور نیست آن هیچ مخلوقی را و با وجود آن شدید بود در حدود خدا و حقوق دین بحدیکه ممکن نیست رسیدن بدان باخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات عقلا بود بر نبوت وی که مثل آن از هیچ کس بوجود نیامد صلی الله علیه وآله وسلم و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله و اصحابه وسلم با مباسطت و ملاطفت میکرد و مخالطت و محادثت می‌نمود با اصحاب و مزاح میکرد با ایشان و مقصود از آن دلجوئی و خوشخوئی بود و اگر مزاح هم میکرد مضمون کلام حق بودی و ملاعبت میکرد با صبیان و می‌نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت حر و عبد و امه و مسکین را و عیادت میکرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت و افراط در آنست که شاغل از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد از آن مباح است و اگر مقصود از آن تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بوده مستحب خواهد بود و بحقیقت اگر نبی بود واضح و مهابت آنحضرت با خلق و مباسطت وی با ایشان کرا قدرت آن بودی که مجالست و تکلم کردی با وی یا ایستادی در

حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند حکمت در آنکه
آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث میکرد با عائشه اگر بیدار میبود والا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت
بعد از آن بسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدن بر آن حالت که از ابتدای قیام شب تلاوت قرآن و ذکر تا آن وقت
حاصل میشد حضرت او را از انوار و اسرار و قرب و تدانی در مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف
و احوال که کامل است زبان حال از وصف آن حال شمه از آن استطاعت نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ بشری
که ملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث میکرد آنحضرت با عائشه رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل
شود او را موانست با عائشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی است که فرود آید او از علو آن مقام
که در وی بود بعد از آن بیرون می آمد بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفق و مهربانی با ایشان و کان بالمؤمنین
رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج در مدخل گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق
الحق و الیقین که این علل تخصیص باین مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همیشه در اعلی علیین مقام قرب
تمکین بود و در باطن با هیچ یکی از خلائق تعلق و اتصال نداشت بحکم الٰهی و تعالی که بدعوت و ابلاغ احکام مامور و بحکم رحمت
و شفقت که بر خلق خدا داشت از اوج مقام احدیت تخصیص بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت فرمود
بمصداق الم نشرح لک صدرک فتحی و کشادی در سینه مبارک وی ابداع فرموده بودند که حضور حق را با دعوت خلق
در یک جا کائن باین جمع می نمود و وقت سحر و قیام لیل وقتی مخصوص است از اوقات شریف وی و این مقام بر وجه کمال
و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام و غیر او را از اولیاء کرام بقدر تبعیت آنحضرت بعضه
از آن حاصل است و بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد و عد و احصار تا نوبت بجائی رسید
یکبار زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود نزد آنحضرت در آمد و آنحضرت در مغتسل خود بود پس پاشید آب بر روی زینب بطریق
مزاح دیده اند که از برکت آن حسن و جمال در روی او هرگز متغیر نشد و ثابت بود آب روی شباب و رونق آن تا آنکه عجوزه کبیره بود و
محمود بن الربیع که از صغار اصحاب است در وقتی که پنج ساله بود آنحضرت با خانه ایشان آمد و در خانه ایشان چاهی بود
آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن مبارک بر روی محمود زد پس از برکت آن او را حافظه حاصل شد که آن
قصه یاد داشت بهمین وجه او را از صحابه شمرده اند و حدیث او مذکور است در بخاری و یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله
علیه وآله وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی هدیه می آورد نزد پیغمبر از ده بادیه که خوش می آید آنحضرت را و آنحضرت هر
وقت وداع او را از اشیاء شهر از جامه و مانند آن هدیه میداد و در حدیث آمده است که زاهر بادیه ماست و ما شهری اوئیم پس یافت آنحضرت

روزی جانب بازار پس یافت زاهر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی آمده دو دست مبارک
بر چشمانش نهاده او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینه مبارک خود را به پشت او و دادمی بنید آنحضرت را
گفت بگذار کیست این و چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را بسینه آنحضرت و می خواهد
که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها
فرمود ولیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهای از جمله تواضع آنحضرت ست که هرگز طعامی را عیب نکرد اگر خوش
می آمد میخورد و الا می گذاشت و نمیگفت که این طعام بد است شور است ترش است کم نمک است غلیظ است
و رقیق است درینجا معلوم میشود که عیب کردن طعام خطا ست و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را
از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است و مال ضائع کرده است رواست اما درین نیز شکست خاطر صانع است تنبیه
اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها آنحضرت
میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر تنبیه و همچنین نهی
میکرد از سب دهر و حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فانا الدهر و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم دربان
نبود چنانکه ملوک دنیادار را میباشد و در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موقوف بر اذن بود تا کسی در
خلوت با اهل و عیال وی نبود در آید و مانع از شغل نباید و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی
و لا تخیرونی علی موسی و امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن بر ان بیان واقع و تحدیث بنعمت پروردگار
است عز و جل و بعضی گفته اند که در ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل وست بر سائر انبیا و رسل و نزول وحی بدان و
تحقیق این مبحث در مجلس بیاید انشاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که مبادرت بسلام میکرد برای هر که
می در آمد بروی و در سلام میگفت بروی و درینجا اشارتیست عزیز و از قبر شریف او را که چون آنحضرت را حیات حقیقی
درین نشاء متحقق ست نخست زائر را که می در آید بروی بسلام مشرف می سازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب
سلام از آن جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقربان درگاه باشند که قبل سلام بجواب سمع بطریق کرامت نیز
مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است برامت در حیات و بعد از وفات **وصل** در جود و سخاوت صلی الله
علیه و آله وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است قال فی القاموس الجود السخاء و السخی الجواد و در صراح
جود و سخا هر دو را بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه ست در مقابله وی شح است و شح از لوازم
نفس ست که از اراضی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عیب نبود زیرا که جبلی است و اطلاق سخی بر پروردگار تعالی جائز

نبود و چون آنجا عزیزه نبود بمقابل جود و بخل آید و جود و بخل راه می یابد بآن باکتساب بطریق عادت پس هر سخی
جواد است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بغیر عوض و بی عوض باشد و آن صفت حق سبحانه و تعالی است که بی وجود
غرض و عوض تمامه نعم ظاهره و باطنه و کمالات حسی و عقلی را بر خلائق افاضه نموده است و بعد از وی تعالی اجود الاجودین
رسول اوست صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از وی علماء امت وی که نشر علم دین کنند چنانکه در حدیث آمده است که
الله اجود الاجودین و انا اجود بنی آدم و اجودهم من بعدی رجل علم علما فنشره الحدیث و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه
درین عنوان کرم و سماحت را زیاده کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت معانی اینها متقارب اند و فرق کرده اند
وگردانیده اند کرم را بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت
و نیز بمعنی آزاد مردی و این ضد نذالت است بنون و ذال معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن نذل و نذیل لغت
فیه و فی القاموس النذل والنذیل الخسیس من الناس المحتقر فی جمیع احواله و گفت که سماحت تجافی از چیزیست که مستحق
است آنرا غیر او مر و بطیب نفس و این ضد شکاس است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی دشوار خوی رجل شکس بکسر شین
و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و
گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از اکتساب چیزی که محمود نیست و هو الجود و ضد التقتیر بمعنی ضیق در نفقه و فی الصراح
تقتیر تقته بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همسری
و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات وصف کرده است او را هر که شناخته است او را صلی الله
علیه و آله وسلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم احسن الناس
و اشجع الناس و اجود الناس و سبب این آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد
فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
جامع جمیع کمالات حسی در رتبه ذروهٔ اعلی خوبی صورت و سیرت و بود اکرم و اسخی و اجود الناس و گفته اند که چرا
چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بباقیات صالحات و مجرد است از ما سوی الله و ملتفی است بوی تعالی
صلی الله علیه و آله وسلم و در احادیث صحیحه آمده است که سوال کرده نشد و درخواسته نشد از رسول خدا چیزی هرگز که
گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی و قال الفرزدق فی نعته صلی الله
علیه و آله وسلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده * لولا التشهد کانت لاءه نعم * ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده چیزی که
آنرا در مدح ظالمی گفته که نه مستحق این وصف است عفا الله عنه ـــــ نرفت لا بزبان مبارکش هرگز مگر بتشهد ان

لا اله الا الله + واگر فرضاً چیزی حاضر نبودی سکوت اختیار کردی و بقول معروف جواب سائل کردی و اعتذار نمودی
الا صریح گفتی نمیدهم و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت منع از عطا نبودی
و نه از منع بلکه بقصد اعتذار نیز گفتی و همچنین در اعتذار آن جماعه که بحضرت آمدند و طلب سواری نمودند بالعز فرمودند
فرمود لا اجد ما احملکم علیه و چون مقتضی گفتن آن بود فرق بسیار است میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و اگرچه در باب
اشعریین که سوال حمل آن کرده اند لا احملکم نیز فرموده بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده فرموده و الله لا احملکم خصوصیت
آن مقام اقتضای آن کرده باشد که نبوده و سائلان نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ابرام نموده و گستاخی کرده
پس تاکید کرد برای قطع طمع ایشان پس این خصوصیت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث کذا قال فی المواهب اللدنیه
گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا بر زبان
شریف نفی بخل و خست است از ساحت عزت حال وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه بخلا و ضعفا کنند و این
عبارت کنایت است ازین معنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نیز آنچه آمده که هر کسی هر چیزی طلبیدی
دادی مراد اثبات وجود است که حقیقت معنی آن اعطا را نفی آن به منع است و بسا بودی که آنحضرت مصلحت
وقت یا مصلحت سائلان در ندادن دیدی چنانکه اهل حکومت بطلب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح
حال آن شخص خللی راه نیابد بر گاهی منع کردی تا آن شخص در ربقه طمع و سوال در ورطه حرص نیفتد و باین آفت گرفتار
نگردد چنانکه حکیم بن حزام که مقبول درگاه و همشیره زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید داد و فرمود من خود میدهم اما
کدورتی و کراهتی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بجائی رسید
که اگر تازیانه از دست وی بر زمین افتادی بکسی نگفتی که بردار و بده همچنین ابوذر رضی الله عنه طلب عمل کرد فرمود یا اباذر
تو ضعیفی هوس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی بر او نه تازیانه خود را اگر افتد بر زمین و ابوذر از زهاد صحابه کبرای ایشان
بود و بنده سبب وی از عطا حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی
برای جماعه عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بحال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس
کرد و گفت هو مومن فیما اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود بسا کس که من دوست میدارم او را
نمیدهم صلاح حال وی در آن می بینم و با خود رد برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمودند او مسلم سیوم بار
چون الحاح از حد درگذاشت این را فرمودند و درینجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد
و از حطام دنیا نمیدهد و دیگری را میدهد و دوست نمیدارد و نعم احتمال دارد که مراد از لفظ لا بر زبان حضرتش

نمیرفته باشد بوجود دیگر در سلک نفی داخل نیست باشد اما نظر بر معنی باید بر کما خفت اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سائل را رد نکردی و اگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما و چون بیاید ما ادا
کنیم آنرا یکباری سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برو قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از
عمر پس گفت مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش را پس تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی
مبارک وی تازگی خوشحالی و فرمود بهمین امر کرده شده ام من ترمذی روایت کرده است که آورده شد بر آنحضرت
نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و رد نکرد هیچ سائلی را تا فارغ شد از ان و در صحیح بخاری
از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید آنرا در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد
و نگاه کرد جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و نمیدید هیچکس را مگر آنکه داد بوی از ان مال و آمد
عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام نفس خود را و عقیل
را پس ریخت در جامه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بر دارد آنرا برای من
فرمود لا یا هم بر صحبه خود تو انی برداشت برداد آنرا بر آنکه قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او بود پس برداشت
عباس بر دوش خود روان شد آنحضرت مے نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست آنحضرت
و باقی نماند یک درم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علای بن حضرمی
از خراج بحرین و آن اول مالی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور آثار جود و فتح باب کرم
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روز حنین زیاده از حد حصر و قیاس بود بهر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار
هزار گوسفند داد و بیشتر عطا را درین روز برای مؤلفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بمدد دنیا دین
ایشانرا ثابت دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل مردی بود وی را صد گوسفند داد و باز دیگر صد و باز صد دیگر داد از
مغازی واقدی نقل کرده اند که بصفوان دران روز دادی وادی پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که
جوانمردی نمیکند باین عطا مگر نفس نبی پس دوا کرد باین عطا درد کفر را که در وی بود و ابو سفیان بن حرب و پسران وی
نیز از جمله مؤلفة القلوب بودند پس آمد ابو سفیان گفت یا رسول الله امروز مالدار ترین قریش توی ازین مال بما هم عطا کن
آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شتر بوی بدهد ابو سفیان گفت نصیب پسر من یزید هم بده و یزید
نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید بن معاویه را بآن نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر داد و گفت

بخشش پسر دیگر که معاویه است هم بوده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابوسفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا
سوگند که تو کریمی هم در زمان جنگ و هم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد این اخبار در فتح هوازن و حنین
که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید اگرچه کرم نماید مکر نیست هو المسک ما کررته یتضوع در دو کرد آنحضرت بر هوازن بندیان
ایشان را که شش هزار کس بودند و مجموع غنائم آن غزوه از آدمیان شش هزار کس بودند و از شتر مانند بیست چهار هزار
و از غنم مانند چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درم است و صاحب مواهب گفته که حساب کرده شد
الجود او آنحضرت در ایام حنین پس رسیده به پانصد هزار درم گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که جود
آنحضرت بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست در این آنچه موجود بود این بود اگر صد هزار مره و صد هزار بار تندایق
بودی نیز همین حکم داشت شعر فان من جودک الدنیا و ضرتها و من علومک علم اللوح والقلم و در تحقیق صفت سخا
و کرم و جود و عطا بالفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست
آمدی بدادی و چنان بدادی که از فقر و نیستی نترسیدی و نه اندیشیدی **بیت** هرچه آمدی بدست بدادی تو پیش
از این ما این جود آنکس است کش از فقر عار نیست و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود را بجود و احتیاج بر خود
ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی و گاهی به حق روانی که بر کسی داشتی بار از ذمه کردی و گاهی
صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را ادا کردی باز کالا را ایضا بخشیدی و گاهی قرض گرفتی
زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی کالای بخریدی و زیاده از ثمن بدادی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام
فرمودی سنی طبقی از رطب که بر روی جبانی از رم نشیم داری که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت از آکره پس
حلبی و طلائی از بحرین آمده بود دست پر کرده بآن زن داد و بهر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات
کردی و بنفس خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف نیفروختندی و بسا که بر بطن مبارک
سنگ بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت نه بجهت تنگی و اضطرار و تنگدستی بود بلکه بسبب زهد و جود و سخاوت بود و گاهی برای
زنان نفقه یکساله مهیا ساختی اما برای خود چیزی فردا نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود
افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در
اظهار دین و هدایت عباد صلی الله علیه وآله وسلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته **وصل** در شجاعت و قوت
و شدت زور بازوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدر حسنه فی انشراح شجاعت بر دلی و دلیری نمودن در
مخاوف و فی الشفاء شجاعت فضل قوت غضب و انقیاد آن مر عقل را و فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضم آن

وصل

شدید القلب عند الباس وجمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود در روی کیسا که در مواقف صعبه ومواضع شدیده دلاوران و دلیران همه بگریختند و آنحضرت ثابت وقائم می بود و از جا نمی رفت بلکه پیش می رفت و پس نمی آمد و در روز حنین صحابه را بجهت تیرباران کفار یک نوع جولانی و فراری و تزلزلی و انهزامی راه یافته بود جز آن حضرت که از جا نجنبید و بر بغله سوار بود و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب لجام استر او را گرفته ایستاده بود و آنحضرت میخواست که تا زد و پیش رود و آمد از استر و نصرت خواست از حق و مشتی از خاک برگرفت و بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و دیده نشد دران روز هیچکس شدید تر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران یکدیگر مسلمانان پشت دادند و آنحضرت تاخت و ابوسفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او را پس ندا در دادند و انصار او گرد آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیر تر و سخی تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و سرخ میشد حدقها کنایه است از سختی جنگ و شدت باس پناه می جستیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نمی بود هیچ یکی نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت و بود آنحضرت سخت ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بودند از جهت قرب عدو و گفت عمران بن حصین پیش نیامدی آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه بودی وی صلی الله علیه وآله وسلم اول کسیکه زدی در آن لشکر

حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغای شد و ترسی راه یافت مگر دزدی یا دشمنی در آمده بود شتاب آنحضرت بیشتر از همه برخاست و شمشیری در گردن حمائل کرد و اسپ ابوطلحه را که بطی السیر تنگ گام بود سوار شد و بر سمت آوازی که آمده بود برفت و وقت برگشتن مردم را در یافت که بر آمده اند و میروند و فرمود برگردید هیچ ترسی نیست و آن اسپ ابی طلحه که بغایت کم گام بود در زیر آنحضرت چنان تیزگام شد که هیچ اسپی با وی سیر و برابری با وی نمی توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در حقیقت هر کرا وی صلی الله علیه وآله وسلم قوت بخشد و مدد فرماید هر چند سست و ضعیف و نامراد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا و کامگار گردد که هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد **بیت** تو مرا دل ده و دلیری بین ÷ روبه خویش خوان و شیری بین **شعر** و من یکن برسول الله نصرته ÷ ان یلقه الاسد فی اجامها تجم ÷ و آنحضرت در قوت و زور بازو و سختی چنان بود که کشتی گیران عالم با وی نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه نام شدید القوة

که در صنعت کشتی گیری همتا و یگانه بود و مردم از بلاد برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افگند تا گاه روزی در شعبی از شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وی گفت ای رکانه از خدا نمی ترسی و چرا دعوت مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی گیرم و ترا بیندازم ایمان می آری گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی و آنحضرت در جامهای خود بود و ردای دراز ازاری در بر داشت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوی در گرفت و بر زمین زد پس حیران و متعجب شد رکانه و درخواست از آنحضرت که رها کند او را و باز کشتی گیرد بار دوم و سیوم نیز بینداخت پس متعجب شد رکانه و گفت که شان تو عجب است همین مقدار آورده اند از حدیث و بیان نکرده اند که اسلام آورد یا نه والله اعلم و کشتی گرفته است آنحضرت جماعهٔ دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسود جمحی مردی دیگر بود سخت زورمند چنانکه بر پوست گاوی می ایستاد و ده کس از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از زیر پای وی پس پوست پاره می شد و وی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر انداختی مرا بر زمین ایمان می آرم بتو پس زد آنحضرت او را بر زمین و ایمان نه آورد و درین قصه طولیست که در جای خود مذکور است

وصل در حیای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حیا بمد شرم و شرم داشتن و ماده او حیات است و ازینجاست که حیا بمعنے مطر آید که سبب حیات است لیکن وی مقصور است و شرم نیز از حیات قلب است و باندازه او است هرکرا دل زنده تر خلق و حیا در وی قوی تر و بیشتر و حیا در لغت به تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از خوف وقوع چیزی که عیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد ترک شی بسببی از اسباب و این ترک از لوازم حیات است و در شرع خلقی است که باعث میگردد بر اجتناب از قبیح و باز میدارد از تقصیر در حق ذی الحق و حیا را از ایمان داشته اند کما الحیاء من الایمان اگرچه غریزی است زیرا که استعمال او بر قانون شرع محتاج است بقصد و علم و اکتساب و بعضی گفته اند که مراد بآن حیای مکتسب است که شارع آنرا از ایمان داشته و تکلیف بدان کرده است و غریزی بود که تکلیف در آن میسر نبود و لیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را بر مکتسب و رفته رفته حکم غریزی میگیرد و پوشیده نماند که مثل این کلام در جمیع غرائز میسر و مثل سخاوت و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از ضد آن واقع شده است و وعد و وعید بدان [illegible] و همه از شعب ایمان اند و چه تخصیص این بیان بحیا ظاهر نیست فافهم و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از همه قسم حیا بر وجه کمال بود زیرا که حیات قلب شریف وی و اجتناب وی از مکروهات شرع از همه اقوی و اتم و اکمل و افضل بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اشد حیاء

وصل در حیا

من العذراء فی خدرها یعنی آنحضرت سخت تر از روی حیا از زنی دوشیزه در پردهٔ خود خدر بکسر خا و سکون دال مهمله پرده
فی الاصطلاح مخدره زن پرده نشین و ذکر فی خدرها بحسب عرف و عادت است که زن بکر در پرده میباشد و قید
اتفاقی است و بعضی شراح گفته اند که ذکر این قید بجهت آنست که عذرا سخت تر میباشد حیا او در خلوت پرده
بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی و گفته اند پس ظاهر آنست که قید دیگر
نیز کرده شود که چون کسی بروی درآید والا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست مگر بسبب توهم دخول کسی همچنین ذکر
کرده اند شراح و ذکر این تکلفات در این مقام خالی از نشاعتی نیست و ذکر این تشبیه نیز از ابی سعید خدری
رضی الله عنه بر ذائقه ادب تعظیم خوش نمی آید ولیکن بقصد مبالغه در بیان مقصود واقع شده است و مشایخ
طریقت را قدس الله اسرارهم در تفسیر حیا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفت حیا وجود هیبت است
در دل با وحشت آنچه پیشتر رفت است از تو بسوی پروردگار فرمود الحب ینطق والحیاء یسکت والخوف یقلق محبت
گویا میگرداند محب را به ثنا و مدح محبوب و حیا ساکت میسازد بشهود تقصیر در ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد
یحیی ابن معاذ رازی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد خدا از وی در معصیت و حیا گاهی از کرم
و خوف منبجر ماند حیا را آنحضرت از ان قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند و دراز کردند نشستن مجلس
را و آنحضرت شرم داشت که بر خیزانند ایشان را حق تعالی فرمود فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی
النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می آید که لایق کمال و عظمت معبود نمی آید و قسم
دیگر حیا مرد است از خود و آن حیاء نفوس شریفه است در راضی شدن بنقص و راضی شدن بمرتبهٔ دون پس
می باید نفس خود را مستحی که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است حیا دارد یکی از دیگری و این از اکمل
اقسام حیا است زیرا که مرد چون استحیا کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق اولی خواهد کرد کذا ذکر فی المواهب
و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الحیاء لا یأتی الا بخیر و در روایتی الحیاء خیر کله و در حدیث آمده است
که مردی برادر خود را نصیحت میکرد در عدم استحیا گویا برادر وی استیفا نمیکرد حقوق خود را از مردم بجهت استحیا
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآن مرد بگذار او را که حیا از ایمان است و از آثار حیا تغافل و چشم خوابانیدنست
از عیوب مردم و آنچه مکروه میدارد انسان بطبیعت خود و آنحضرت اشد الناس و اکثر ایشان بود درین صفت
روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی که بر وی اثر صفرت بود
گویا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی و حیران پس نگفت آنحضرت مر او را چیزی و بود آنحضرت که بروی

کسی نمیگفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابد می بایست گفت در صورتی میشد گفتن بطریق کنایه می گفت پس
بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگوئید بآن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده که بکسی ناپسندیده را و میدید از وی پوشیده
نماند که این در غیر واجب و حرام خواهد بود در اباحت حضرت نیز روایات هست و مرویست که بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند بصیرتی در روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه کرده آید او را نمیگفت
چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه می گفت چیست حال اقوامی که میکنند چنین یا میگویند چنین و
نهی میکرد از آن و نام نمی برد فاعل و قائل آنرا و درین عبارت کلیه این حکم و قاعده نیز مفهوم می شود و صحیح از عائشه
رضی الله عنها آمده است آنکه گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاحش و متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها
و جزا نمیداد بدی را به بدی ولیکن عفو میکرد و درمیگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توریت
عبدالله بن سلام و عبدالرحمن بن عمرو بن العاص **وصل** در بیان شفقت و رافت و رحمت وی صلی الله
علیه وآله وسلم گفت پروردگار تعالی و تقدس وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی و هو شفیق و مشفق اشتقاق ترسیدن
و در شفقت نیز همین معنی است که مشفق بر کسی می ترسد که ضرری بآنکس نرسد و لهذا تعریف کرده اند او را بحرص
ناصح بر صلاح منصوح و رافت اشد رحمت و ارق آن فی الصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت
سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر امت تخفیف و تسهیل اوست
بر ایشان در شرایع و احکام و ترک او بعضی افعال را از جهت ترس آنکه مبادا فرض گردد بر امت چنانکه ترک
مسواک برای هر نماز و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم وصال مانند آن و درخواستن از حق تعالی که بگرداند سب و لعن او را
برحمت و قربت و طهارت گاهی می شنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت و می بود مادر وی در نماز پس سبک میگذارد
نماز را تا در فتنه نیفتد مادر او و میفرمود باید که نرساند مرا هیچ یکی از شما از هیچ یکی که مکروه باشد زیرا که من دوست میدارم
که بیرون می آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کرد خبر حضرت را قریش و آزار دادند و رنجانیدند او را
وی را آمد جبرئیل گفت خدای تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها همه در دست تصرف سلطان
اوست که هر چه بفرمائی آن کند پس گفت ملک جبال بفرما مرا یا محمد هر چه میخواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین بر ایشان
و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمیخواهم که هلاک شوند امید میدارم
که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه

وصل در بیان شفقت و رافت و رحمت

را قصه دراز است که مذکور است در رسالت بعد از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که خدا تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هر چه فرمائی آن کنند و اگر خواهی که هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب را شاید که بخشد حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان و گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان تر از آن دو امر این قول را معانی و تاویلات بسیار و اظهر آنست که مراد آسان تر برای امت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد و تیمار می‌داشت ما را برای تذکیر و موعظت یعنی گاه گاه میکرد و دوام نمیکرد از جهت خوف ملالت و ستوه آمدن از آن

وصل در خلق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد و تیمار داشتن و تازه کردن عهد مردم و دوستان روایت است از انس که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون آورده می‌شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هدیه میفرمود این را ببرید نزد فلان زن که وی دوست خدیجه بود رضی الله عنها و مرویست از عائشه که میگفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه از جهت بسیار یاد کردن مر او را و اگر شاتی ذبح کرده میشد میفرستاد سوی زنانی که دوست خدیجه بودند و در آمد بر آنحضرت زنی پیر شادمانی و سبک روحی نمود آنحضرت بجهت او و پرسشهای خوب کرده از وی چون رفت آن زن فرمود این زنیست که می‌آمد یار او در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذوی الارحام را بی آنکه ایشان را اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه فاضلتر باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آل ابو فلان نیستند مر او دوستان و در بعضی طرق آمده است که نیست دوستان من مگر خدا و صالحان از مومنان مگر آنکه مر ایشان را رحم است که تری کنم آن را برای آن یعنی بقدری احسان می‌کنم با ایشان چنانکه آبی می‌پاشند بر چیزی کسی و گفته اند مراد بآل ابو فلان بنی ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است و میگرفت آنحضرت امامه بنت زینب را و بر میداشت بر دوش مبارک خود در نماز چون سجده می‌کرد می‌نهاد بر زمین و چون باز می‌ایستاد بر میداشت از جهت وفور شفقت و مهربانی بر اولاد و این برداشتن امامه و نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت نبود بلکه خود می‌آمد و می‌چسپید و چون بسجده میرفت می‌افتاد بر زمین تا نگویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این در نماز نفل بود والله اعلم و در روایت است از قتاده که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت در خدمت کردن ایشان پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بسنده ایم بگذار تا خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب را ... دوست میدارم که ... کنم ایشان را و این حکایت در باب تواضع نیز گذشته است وقتی دیگر آمد آنحضرت را از رضاعه که نام وی سیما بود و تربیت و خدمت میکرد آنحضرت

وصل در وفاء عهد

را با مادرش حلیمه اسلام آورد و ذکر کرده است او را ابن اثیر در صحابیات آمد نزد آنحضرت در بندیان هوازن و
شناسانید خود را با نحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر دوست داری اقامت
کن نزد من مکرم و محبوب تا برخوردار و بهره مند گردانم ترا یا باز برگرد بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم
خود را پس متمتع گردانید او را و ابو الطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و من کودک بودم ناگاه پیش
آمد زنی و نزدیک شد با نحضرت پس گسترانید آنحضرت مران زن را ردای خود را و نشست آن زن بران پس گفتم من
کیست این زن گفتند که مادر اوست که شیر داده او را و ظاهر آنست که حلیمه باشد و ابن عبد البر در استیعاب گفته که حلیمه بود
و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر داده اند تا این کدام یکی از انها بود والله اعلم و آمده از عمر و بن السائب آمده که رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع بیفگند برای وی جامه خود را پس نشست
آنمرد بر بستر و پیش آمد مادر وی پس بنهاد برای وی گوشه جامه از جانب دیگر نشست آن زن بران بعد از ان پیش آمد
برادر وی از رضاع پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بنشاند او را پیش خود میفرستاد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسوی ثویبه مولاة ابولهب که مرضعه وی بود صله از طعام و کسوت و چون مرد ثویبه پرسید که هیچکس از
قرابتیان وی باقیست گفتند هیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت را ابشر فو الله
لا یخزیک الله ابدا انک لتصل الرحم و تحمل الکل و تکسب المعدوم و تقری الضیف و تعین علی نوائب الحق صلی الله علیه
وآله وسلم **وصل** دربیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امین ترین (وصل دربیان عدل وامانت وعفت وصدق)
مردم و اعدل و اعف و اصدق ناس که اعتراف میکردند بدان دشمنان و بیگانگان پیش از نبوت او را محمد الامین
نام میکردند ابن اسحق گفته امین بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شده در وی اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه
مطاع ثم امین اکثر مفسرین برانند که مراد محمد است صلی الله علیه وآله وسلم کذا قال فی الشفاء و چون اختلاف کردند
قریش که چهار قبیله بودند نزد بنا کعبه در نهادن حجر بجای او که کدام قبیله نهد اتفاق کردند که هر که نخست درآید هرچه
وی حکم کند همه بدان راضی باشیم ناگاه آنحضرت درآمد صلی الله علیه وآله وسلم گفتند این محمد است این امین است
هرچه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار
کس داد خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله
عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و الله انی
الامین فی السماء امین فی الارض و در روایت است از علی رضی الله عنه که گفت ابوجهل لعنة الله علیه با نحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم را تکذیب نمیکنیم ترا دروغ گوی نمی دانیم ترا و نیستی تو در نزد ما متهم و لیکن تکذیب میکنیم چیزی را که آورده تو آنرا
ازدین این سخن بیهوده و نامعقول است . ناقص است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را و در هر چه گوید
تصدیق نکنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس فرستاد حقتعالی این آیه را فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله
یجحدون و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران ترا تکذیب نمیکنند و لیکن این ظالمان
آیات خدا را انکار میکنند یعنی تو فارغ باش و غم مخور که کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه
جماعه غلام خواجه را ایذا میدهند و آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا نمی کنند و
بمن میکنند من دانم و ایشان و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روزی مر او گفت یا ابا الحکم نیست
اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله که وی صادق است یا کاذب پس گفت
آن ملعون والله بدرستی و راستی محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان در آن
حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم
آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب ایشان را یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه بگوید این سخن یعنی دعوی
نبوت کند گفت ابوسفیان والله هرگز دروغ نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق جز راستی
نگوید و بر خدا دروغ بندد این حدیث هرقل سودمندترین چیزیست در معرفت امارات نبوت و در اول صحیح البخاری مذکور است
و در شرح مشکات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب
ارسال رسل مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفت نضر بن الحارث مر قریش را بتحقیق بود محمد در میان شما جوان خورد
سال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بنا
گوش او پیری را و آورد وی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا والله وی ساحر نیست و این
نضر بن الحارث کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگران را پرده غلیظ بود و گاهی آن نیز
می افتاد و باز غلیظ تر می نشست و ولید بن المغیره که از رؤسای کفار قریش است بارها قرآن شنیدی و دیگر بستی و گفتی یقین
دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر را نیست ان له
حلاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة بفتح و الضم خوبی و پذیرائی و دل و حارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب
میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود می گفت والله محمد از
اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت والله بتحقیق

میدانم که محمد پیغمبر ست ولیکن کی بودیم ما متابعت کنند و مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون میدیدند آن
حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند والله وی پیغمبر ست حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری
خود اعلم بودند برسالت وی و به یقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و بشتت به بعثت منتظر
پیغمبر آخر زمان نشسته بودند در وقت موت وصیت نامه نوشتند به پسران که چون دریابند پیغمبر آخر الزمان را سلام
ما رسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام باید برد ما را از علامات خود وان آورده اند که چون تبع اعظم نام
و فتح مشد ده موحده که از ملوک یمن بود مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی بیم
بود یا نه بمدینه آمد جماعه که همراه وی بودند به یافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین بلده مکرمه اقامت کردند و از تبع
درخواستند تا که ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقولی انصار از اولاد ایشانند و چون این نور ظهور یافت
همه ظلمت آباد کفر در ماندند اعوذ بالله من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام ست وفی القاموس عفت کف عما لا یحل
ولا یجمل وجوده و کمال آن در آن حضرت بچه زبان بیان توان کرد و در جای که عصمت آمد همه آمد و در حدیث آمده
است لمس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارتے
است که در بیان عفت و پارسای اهل عرف و عادت می گویند و الا حقیقت عفت آنحضرت و تمام اخلاق وی بالا
تر ست از آن که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق لهجه مکرر گذشته است و اما عدل خواه
بمعنی عدالت و دادگستری گیرند و خواه بمعنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند مساوی الخیه در ذات شریف
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مالی قسمت میکرد ذو الخو
یصره که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت اینه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله
علیه وآله وسلم وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه علم
نحو است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز باد صالحست برای خواب رفتن و روز ابر برای شکار کردن
و روز باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق بر آوردن و گفته اند نبود کسری دانا بسیار است
دنیای ایشان و دین خود کجا بود ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم تجزیه کرد روز خود را سه جزو جزوی برای
عبادت خدای و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود باز این جزو را قسمت کرد میان خود و میان
مردم و حوائج ایشان و بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله
عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار و هر بار حائل شد

خدا تعالی میان من و میان انچه خواستم من بعد از ان قصد نکردم بعدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی برسالت
خود کیبار شان بود گفتم من شبی غلامی که گوسفند میچرانید با من گوسفندان را که نگاه میدار این غنم را تا من در آیم مکه را
و سمر گویم و بشنوم چنانکه جوانان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و در آمدم نخست سرای را از مکه شنیدم که نشان
بازی میکنند و نوت دف و مزامیر میزنند بجهت عروسی که در خانه ایشان بود پس نشستم من تا بشنوم آنرا پس خوابانید مرا
خدا تعالی و بیدار نگردانید مرا گرمی آفتاب پس برگشتم و نکردم چیزی از ان بعد از ان عارض شد بار دیگر مانند
این حال بعد از ان قصد نکردم ببدی هرگز صلی الله علیه وآله وسلم **وصل** در بیان وقار و توروت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و صمت و مروت و هدی و حسن ادا و وقار بفتح واو رزانت و آهستگی و توروت بضم تا و فتح همزه دال
مهمله نیز بهمین معنی است و صمت بفتح صاد خاموش شدن و مروت بضم میم مردی و انسانیت و هدی بفتح و سکون بمعنے
سیرت و راه و روش و حلم و وقار و رزانت و بردباری و آهستگی در حرکات و سکنات انچه در ذات شریف وی بود
صلی الله علیه وآله وسلم در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باوقارترین مردم
در مجلس نبود که بیرون آرد چیزی از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن مثلاً و اکثر نشستن
آنحضرت بر وضع احتبا بحای مهمله بر سرین نشستن و زانوها برداشتن و میان ظهر و ساقین ضم کردن این گاهی بجامه
بود و مثل فوطه در داد و گاهی بدست و گاهی مربع نیز نشسته و بعد از نماز بامداد باین وضع نشسته در دیده اند و گاهی
بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و صاد مهمله ممدود و مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند آنرا آنکه بنشیند بر
سرین یعنی ما فوق رانها و بچسپاند رانها را بشکم و احتبا کند بهر دو دست و نهد آنرا بر ساقها یا زانو ها و بعضے گفته اند
که احتبا کند بر کتبین و الصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفهای دست را در بغلها و این نوع خاص از احتباست و
گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون خا آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود بر وضع قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف
یعنی خوفے و هیبتے از دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرا راه یافت که بر خود لرزیدم و بیتاب شدم
و خشوع و فروتنی کردن و چشم فرو خوابانیدن و خضوع نیز قریب همین معنی است و بعضے گفته اند خشوع در بدنست
و خضوع در صورت و بصر و در بعضی احادیث خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در
معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثیر السکوت و تکلم نمیکرد بی حاجتے و میگردانید از کسی که
تکلم میکرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصیل که در وی نه فضل بود و نه تقصیر فصیل رشته مروارید را گویند که میان هر دو لولو

کشیده باشند و گفت عائشه رضی الله عنها که حدیث سرد نمی کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات
را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصراح ترتیل هموار
و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا و رتل بفتحتین بمعنی هموار و ترسیل نیز نزدیک باین معنی است
و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار
چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وآله وسلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم
بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدا و اتباع وی و بود مجلس شریف وی مجلس علم و حیا و خیر و امانت بلند
کرده نمی شد در وی آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی قبیح و چون تکلم میکرد سر فرو می افگندند اهل مجلس گویا که بر
سرهای ایشان پرندگان نشسته که اگر سر بردارند بپرند میشوند و صاحب شفا این حال بصحابه مخصوص و
بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر
آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهن گرفته می نشست تا دم نتواند زد و سخن کرد و نظر بجمال
آنحضرت دوخته به البطه هیبت را نگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بیان حلیه شریف
معلوم شد که بوقار بی اضطراب و کسل و ملالت بود از مروت آنحضرت بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه
پیش آکل است و امر بمسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم که بمعنی مفاصل اصابع است که میان رواجع و رواجب
اند و رواجب مفاصل اصابع که متصل انامل است بعد از آن براجم بعد از آن رواجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرها
بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست میداشت طیب را
و بوی خوش را و استعمال میکرد آنرا و ترغیب میکرد دیگران را بر آن و میگفت حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت
قرة عینی فی الصلوة دوست گردانیده شده است بسوی من بوی خوش و زنان یعنی حقتعالی محبوب ساخته است
نه من باختیار و کسب آنرا دوست میدارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی و خنکی چشم من در نماز
و گفته اند که شادی و سیرت چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز یافتی و ذوقی و شهودی
که درین وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور در یافت مقصود و محبوب
بعینه است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بدیگری
ننگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و برجای خود بود و بنظر بغیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف
گردان و لرزان باشند تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی

و سرور چشم و لذت وی بود در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش در رسیدن اخبار و لهذا او را قرة العین خوانند
و آنکه گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشاره کرد بآنکه سرور و آرام وی بمشاهدهٔ حق است که کانک تراه
در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهدهٔ آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است
اگرچه نعمت است و فضل است و فرح بفضل و نعمت حق نیز مقامی عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته
فبذلك فليفرحوا اما دون مقام مشاهدهٔ منعم و فرح و سرور بذات وی است و مقام آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم اعلی و ارفع است و بدین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلیفرح تا خطاب بآنحضرت باشد تنبیه بآنکه این کلمه که مذکور
شد جزو این حدیث است که حبب الی الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث
را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعا آورده و
همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و در مستدرک نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است
بر شرط مسلم و نیز نسائی از انس بطریقی دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین بدین وجه روایت
کرده و ابن قیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام والشراب
ولا اصبر عنهن و گفت سخاوی و اما آنچه مشهور شده است در این حدیث از زیادت لفظ ثلث و توجه نیافتم بر آن
مگر در دو موضع از احیاء و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث
با وجود مزید تنقیر و تفتیش و تصریح کرده بآن بعضی از کسی که گفته وارد نشده است در این حدیث لفظ ثلث و زیادهٔ آن
محیلست معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج رافعی گفته که مشهور
شده بر زبانها بزیادهٔ لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در شی از طرق او و زین الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ
ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث
باتفاق ائمه بر آن است باین لفظ است حبب الی الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این نیز خالی از اشکال
است در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیاکم آمده و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی از این دو نباشد
نیز اشکال نبود اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها میگردد اشکال وارد بود و در توجیه آن گاهی میگویند که مراد بودن
از دنیا بودن وی در دنیا و وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز
خوش آمده و از آن از جملهٔ امور طبیعیهٔ دنیاویه است و سیوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که سیوم را از امور دنیاویه است
بسبب ملابست و مناسبت ذکر کرده و عدد عمل کرده از آن بامر دینی بر طریقهٔ تکمیل و دفع توهم آنکه در لذت محبت طیب و معاشرت نساء

منهمک و مشغول از حق و مناجات وی نماز و تواند والله اعلم که امر ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده خیل
باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که لم یکن احب الیه صلی الله علیه وآله وسلم بعد النساء من الخیل وله
النسای احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث عائشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که
خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت از آن دو چیز را از دنیا و نیافت یکی را یافت نساء و طیب را و نیافت
طعام را رواه احمد والله اعلم **وصل** در بیان زهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احادیث و اخبار در ذکر این
سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات آن سرور بسیار است و بس است در تفضیل وی از دنیا و اعراض از
زهرت آن یعنی آنکه رد وی آورده بود بتمامها بوی و پیاپی بسر رسید فتوح آن که تا وقت وفات زره وی بگرو بود نزد یهودی
در نفقه عیال وی صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه دعا میکرد وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد
قوتا با وجود اکتفا بقوت و قناعت بدان سلاح جنگ گرو نهاد فتوح و غنائم بحال انفکاک آن نشد و این همه بسبب
سماحت و ایثار بود و از عائشه آمده است که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی از نان گندم
تا گذشت از این عالم و در روایت دیگر آمده از نان جو دو روز پیاپی و اگر میخواست میداد وی را خدا تعالی چیزی که در
خیال نیاید و در وهم نگنجد و در حدیث دیگر آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نان گندم تا آنکه
ملاقات کرد خدا را و گفت عائشه نگذاشت رسول خدا درهمی و دیناری و نه شاتی و نه بعیری و آمده در حدیث عمرو بن
الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بغله را و زمینی را که گردانیده بود آن را صدقه و گفت عائشه رضی الله عنها وفات
یافت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نبود در خانه من چیزی که بخورد او را جگرداری مگر نصف کیل از جو در طاق
خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرا پروردگار من عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من
بطحای مکه طلا پس گفتم من لا یا رب مگردان این چنین گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روزی که گرسنه
می باشم تضرع میکنم بسوی تو و دعا میکنم ترا و روزی که سیر می شوم حمد میگویم و ثنا می گویم بر تو و در حدیث دیگر آمده است
که جبرئیل فرود آمد بر وی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت مر او را پروردگار تعالی میخواند سلام ترا و میگوید آیا
دوست میداری تو که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس سر فرو افگند آنحضرت ساعتی
پس گفت یا جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع میکند آن را کسیکه
نیست مر او را عقل پس گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا یا محمد خدا تعالی بالقول الثابت و از عائشه آمده که گفت
بتحقیق بودیم ما که آل محمدیم درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خرما و آب و از عبدالرحمن

وصل در بیان زهد

بن عوف آمده صفیه کبری از طعام نزد وی آورد پس بگریه درآمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که شب نگذرد و اهل او شبهای پیاپی گرسنه می یافتند طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر خوان و نه در سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند سمیط را هرگز و گفت عائشه رضی الله عنها سیر نخورد آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزد وی دوست داشته شده تر از غنی و بود که روز می کرد آنحضرت گرسنه وی می پیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع میکرد او را از روزه آن روز و اگر میخواست وی از پروردگار میداد تمامه گنجهای زمین را و میوه های آنرا و فراخ میکرد زندگانی او را و تحقیق می گریستم من از جهت شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او را و می مالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بوی بود از جوع و می گفتم سر وی فدای تو یا رسول الله کاشکی بپسند میکردی تو از دنیا بچیزی که قوت می شد ترا و قوت می بخشید پس میگفت آنحضرت یا عائشه چکار است مرا با دنیا و چه میکنم من دنیا را برادران من که اولوالعزم از رسل اند صبر کردند بر آنچه سخت تر از این است پس گذشتند بحال خود و قدوم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت خدا بازگشت ایشان را و بسیار کرد ثواب ایشان را پس می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته شوم من فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عائشه رضی الله عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد از این حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از عائشه رض آمده که بود زیر افگندنی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر چیزیکه آگنده وی پوست درخت خرما بود و در روایت از حفصه رض گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خانه وی پلاسی که دو ته می کردیم پس خواب میکرد پس ته کردیم آنرا شبی بچهار ته تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید برای من امشب گفتم همان فراش هر شب بود که ته کرده بودیم او را چهار ته فرمود بگذارید او را بحال نخستین که او باز می داشت مرا از نماز شب و بود که خواب می کرد آنحضرت احیانا بر سریر بافته شده برسنی از برگ خرما تا آنکه تاثیر می کرد نقش می بست پهلوی شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم

وصل در بیان خوف و خشیت و شدت طاعت شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم و معرفت او بود به پروردگار تعالی و تقدس و بحقیقت هر که داناتر و شناساتر بخدای عز و جل است خائف تر و متعبدتر است از این جهت فرمود حق سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده که گفت ابو هریره میگفت رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من کم بخندید و بسیار بگریید و در روایت ترمذی این زیادت
آمده که فرمود می بینم آنچه نمی بینید شما و می شنوم آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطت السماء وحق لها ان تئط فرمود
آواز میکند آسمان سزاوار است مر او را که آواز کند و اطیط آواز پالان و نالیدن شتر گرده و آواز کردن آسمان بجهت
کثرت آنچه در وست از ملائکه و گرانی آنها و این کنایه است و تمثیلست در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطیط و فرمود
نیست جای چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته جبهه خود را سجده کننده مر خدای را و در روایت دیگر
آمده است که فرمود بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که من میدانم کم خندید و بسیار بگریید و لذت نگیرید بزنان بر فراشها
و برآئید بسوی زمینها و بلندیها و در راهها و فریاد کنید و بنالید بسوی خدای تعالی و بلند کنید آواز هارا بدعا یعنی من
بقوت صبر و تحمل بر میدارم بار آنرا و اگر شما دانید بر نمی تابید گفت ابو ذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است
هر آئینه دوست میدارم که من درختی می بودم که بریده می شد و در روایتی آمده است که گفتند صحابه چه می بینی
تو یا رسول الله فرمود می بینم بهشت و دوزخ را پس جمع کرد حقتعالی او را ایمان علم الیقین و عین الیقین با خشیت
قلبیه و استحضار عظمت الهیه بروجهی که نبود هیچکس را و در حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در نماز چندانکه بیاماسید پایهای مبارک او پس گفتند صحابه این همه تکلیف و محنت برای چه میکنی یا
رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خدای تعالی آنچه پیش رفته است از گناهان تو و آنچه پس آمده فرمود آیا پس
نباشم بنده شاکر و شکر آن نکنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همیشه و پیوسته کدام یکی از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه وآله وسلم و عوف بن مالک گفت
رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو
ساخت و بایستاد بنماز پس ایستادم من نیز با وی پس استفتاح کرد بسوره بقره پس نمیگذاشت با آیه رحمت مگر آنکه
توقف میکرد و سوال میکرد و در میخواست از خدا رحمت را و نمی گذشت با آیه عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه
میجست بخدا از عذاب وی پس از آن رکوع کرد بقدر قیام و می گفت سبحان ذی الجبروت والملکوت والعظمة
والکبریاء پس برداشت سر از رکوع و بایستاد مثل آن و گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت مثل این و نشست
میان سجدتین مانند آن و گفت مانند آن و خواند بقره و آل عمران و نساء و مائده را و گاهی قیام میکرد و تمام شب
بیک آیه و در روایت آمده است که این آیه بود ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مقصود عرض
حال است در خواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نماز میکرد و در شکم آنحضرت را آواز میبود همچو آواز جوشیدن دیگ

و در بعضی روایات هیچ آواز آسیا و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود آنحضرت که بپای پای می آمد بپهلوی شکم او و سینه
برابر بودی اندوه بسیار نبود مراد و لاکسا بایش نگفت که من استغفار میکنم خدا را در روزی هفتاد بار و در روایتی
صد بار و این غم و محنت و اندوه و استغفار بجهت است بعدد وجوه دیگر نیز گفته اند که در رسالهٔ مرج البحرین ذکر
کرده شده است و از علی رضی الله عنه مرویست که گفته پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم از طریقه
و سنت وی فرمود المعرفة راس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر الله انیسی والثقة
کنزی والحزن رفیقی والعلم سلاحی والصبر ردائی والرضا غنیمتی والفقر فخری والزهد حرفتی والیقین قوتی
والصدق شفیعی والطاعة حسبی والجهاد خلقی وقرة عینی فی الصلوة وثمرة فؤادی فی ذکره وغمی لاجل امتی
وشوقی الی ربی **وصل** در صحیح البخاری از عطاء مرویست آورده جامع مراکز اخلاق آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سا گفت وصف کرده شده است آنحضرت ببعضی صفات او که در قرآن مذکور است که یا ایها النبی
انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین آگاه باش ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه بر آن کسانی
که فرستاده ایم ترا بر ایشان بتصدیق و تکذیب ایشان و نجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده مر مطیعان را و
ترسانندهٔ عاصیان را و پناه مر امیان را که مراد بدان عرب است آنحضرت از قوم ایشان بود فی الصحاح حرز جای [illegible]
انت عبدی ورسولی تو بندهٔ خاص منی که حقیقت انعام بکمال انعم بر جز ترا نسزد و فرستادهٔ منی بسوی
کافهٔ خلق سمیتک المتوکل نام کردم ترا متوکل که تمام کارها را بخدا سپردهٔ و مطلق از حول و قوت خود بر آمدهٔ
و در همه کارها من متولی امر تو شدم لیس بفظ ولا غلیظ نیست بنده که نیست درشت خو و سخت گو ولا سخاب
فی الاسواق نه آواز بلند کننده در بازارها قید بازارها اتفاقی است که بیشتر در آنجا آوازها بلند میشود و در بعضی مراد اجتناب
از در آمدن بازار است که جایگاه دنیا و کار دنیا است و بیضرورت رفتن در وی لائق حال اهل آخرت نیست
ولا یدفع السیئة بالسیئة و دفع نمیکند بدی را ببدی یعنی جزای بدی ببدی نمیدهد اگرچه درست است و شرع اگر
از اندازه بیرون نرود ولیکن یعفو ویغفر لیکن در میگذرد اندرونی و پوشیده میکند و احسان میکند چنانکه جای دیگر امر کرده است
بقول خود ادفع بالتی هی احسن السیئة ولن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و نمی میراند او را خدا تعالی تا آنکه راست
کند بسبب وی ملت کج را بان یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله است شدن بگفتن این کلمه و یفتح به اعینا عمیا و کشاید
و بینا میگرداند بوی چشمهای کور را و آذانا صما وقلوبا غلفا گوشهای کر را و دلهای پوشیده در پرده
حدیث را بعد ازو گفت [illegible]

خلق کریم و سے بخشم او را بر خوی نیک و اجعل السکینة لباسه و البر شعاره یعنی دیگر دانم آرام و آهستگی را پوشش وی و محیط بوی و دیگر دانم نیکی را علامت و نشانه وی و اجعل ما سرد را علی که بجوی مجسد والتقوی ضمیره و دیگر دانم پرهیزگاری را نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل میباشد لهذا از مرشد التقوی ههنا اشارت باسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر که اضمار در دل نهان داشتن معنی را والحکمة معقوله دیگر دانم حکمت معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه در نفس الامر است یعنی راست کرداری و راست گفتاری نیز آمده والصدق والوفاء طبیعته و دیگر دانم راستی و وفا بسر بعهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه دیگر دانم عفو و نیکویی را خوی وی والعدل سیرته والحق شریعته والهدی امامه والاسلام ملته دیگر دانم عدل را سیرت وی و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوای وی و اسلام را دین وی واحمد اسمه و احمد نام اوست یعنی آنحضرت در اسم سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد و اهدی به بعد الضلالة و راه راست می نمایم بعد از گمراهی و اعلم به بعد الجهالة و دانا می گردانم بوی بعد از نادانی وارفع به بعد الخمالة و بلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن و گمنامی و اسمی به بعد النکرة و بالا سمی برم و شناسا می گردانم بوی جماعت را بعد از جهل و ناشناسایی واکثر به بعد القلة و بسیار میگردانم ایشان را بعد از کمی و اغنی به بعد العیلة و غنی و بے نیاز می گردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج و الف به بین قلوب مختلفة و اهواء متشتتة و امم متفرقة و تالیف میکنم بوی میان دلهای مختلف و رایهای پراگنده و امتهای متفرقه را و اجعل امته خیر امة اخرجت للناس و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده شده است برای مردم صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین

باب سوم در بیان فضل و شرف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بآیات قرآنی ثابت شده و باخبار صحیحه ثبوت پیوسته

آنچه در قرآن از تعظیم امر و اعلاء شان و تنویه قدر و مدح و ثنای آن نبی کریم بتصریح و اشارت واقع شده اول دلیل و شاهد صدق است بر رفعت محل و علو مرتبت و عظیم شان و قدر وجاهت وی صلی الله علیه وآله وسلم و دلالت دارد بر آنکه هیچ مجدی برابر مجد وی و هیچ قدری مساوی قدر وی نیست و چه عظیم بود قدر کسیکه پروردگار عالم رب عرش عظیم مدح او کند و ثنای او گوید و بحقیقت تفاصیل صفات و مراتب و درجات وی صلی الله علیه وآله وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر و احصا بیرون است و اول آیات که خبر میدهد و بشارت می بخشد بوجود رسالت و شفقت و رحمت وی بر امت این کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بتحقیق آمد شما را پیغمبری از ذات های شما و از جنس شما که می شناسید مکان و

باب سوم در بیان فضل و شرف

محل صدق و امانت او دانسته اید که هرگز متهم نشده بکذب در میان شما و می شناسید پدران و مادران او را که همه از اشرف
و افضل و ارفع عرب و طاهر و مطهر بودند که در ایشان سفاح و اخباث جاهلیت نبود چنانکه فرموده اخرجت من
الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرات و می بینید شرف ذات و محامد صفات و عظائم اخلاق و محاسن
افعال او را بعد از آن بعضی صفات کریمه او را بیان می کند و می گوید سخت و دشوار است بر وی آنچه مشقت
کشید شما و زیان کنید در دنیا و آخرت شما و نهایت حرص و نهایت همت دارد بر رشد و هدایت شما و کمال
رافت و رحمت و شفقت و مهربانی دارد بمومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا
من انفسهم و فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول وی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الآیات و
فرستادن رسول از جنس ایشان ادخل و اقرب است در تانیس و تصدیق و ایمان و اتباع و استنکاف ننمایند امام جعفر صادق
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام دانسته خدا تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود خواست که تعریف و تعلیم
کند پس پیدا کرد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفت خود رحمت و رافت را و ساخت
او را سفیر صادق و رسول بحق ناطق و گردانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود فرموده من
یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمائل
و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکروه
و واصل گشت و فائز شد بهر محبوب کذا فی الشفا و ازین تقریر مفهوم میگردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بعلت انکار و عناد و تکبر
گرفتار شد بشقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد و ارسال او برای رحمت زیان
ندارد چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنائی عالم پیدا کرده اند و اگر کسی پرده ظلمت بروی کشد بدان نور
مستنیر نگردد در پیدا کردن آفتاب برای نور خلل و قصور نبوده و این تقریر بر طبق توجیهی است که در قول حق
سبحانه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بر صورتی که متوجه است بسوی عبادت
و صالح و مستعد است مرآنرا بجهت ترکیب عقول که مانع است از غلبه شهوت و غضب و ایجاد اسباب و آلات
و اجسام منقاده و سائر اسباب عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مر همه را بالفعل
و سائر ناس را بالقوة یعنی عام و ارنده بالفعل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت و
منافق را رحمت است بامان از قتل و کافر را رحمت است بتاخیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قتل و نهب

آنحضرت ایشان را از اهلاک مفسدان نیز رحمت است که سبب نظام عالم و ترتیب مصالح است چنانکه بریدن
شاخهای مفسده که سبب صلاح شاخهای باورست ابن عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مومنان را و کافران را نیز
زیراکه سلامت داشته اند از آنچه رسید غیر ایشان را از امم مکذبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود جبرئیل را علیه السلام ایا رسید اثر این رحمت چیزی بتو گفت نعم بودم من که می ترسیدم عاقبت را ایمن
شدم از جهت ثنای حق عز و جل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتهی و این خوف جبرئیل ع
خوف درگاه الا بالیست که هرگز از مقربان درگاه منعزل نبود و بعضی عرفا گفته اند که این از آن سبب بود که ابلیس که معلم ملکوت بود
و در عبادت سرآمد آنقوم شده بود رانده شد این از اهل عالم ملکوت رحمت بر نسبت اگرچه بموجب وعده صادق واثق
در این امر چنانکه از حال بشیران از صحابه معلوم میشود که یکی میگفت که کاشکی درختی بودمی که می بریدند و دیگری میگفت
کاشکی گوسفندی بودمی که میخوردندی و قول بعضی انبیا صلوات الله علیهم لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء الله ما
کان لنا ان نعود فیها الا ان یشاء ربنا از این قبیل است و این را تحقیق است که از کلام بعضی محققین در رسالة التسلیة المصائب
نقل کرده شده است و چه ضعیف است تمسک صاحب کشاف باین آیه در تفضیل جبرئیل ع بر حضرت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و ندانست که این صفات از الطفیل رحمت آنحضرت حاصل شده و در نیافت که آنحضرت را چندان
صفت کمال است که این صفت در جنب آن مضمحل و متواری است زیاده بر آنست که احصا کرده شود و نیز از او اصحاب
الشمعین باوصاف دلالت نمیکند بر انحصار آن در دیگری نهایت آنکه باقتضای مقام که بیان فضل قرآن مجید است
بیکی نسبت داده شده چون ثابت شد بنص قرآنی که آنحضرت رحمة للعالمین است مطلقا که از جمله عالمین اند ثابت و واجب
شد که افضل باشد از ایشان و خود بعضی از مفسران رحمة الله علیهم این صفات را بر آنحضرت حمل کرده اند و مراد
برسول کریم او را داشته اند صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی علما در حصول رحمت بوجود حضرت سید العالمین است
صلی الله علیه و آله وسلم در اجزای عالم گفته که خاک را رحمت بآن رسید که مطهر شد و آب از طوفان ممنوع شد و هوا
از طریق شیاطین سلامت ماند و از اهلاک کفار بصرصر سلامت ماند و آتش را امداد صندقا بار ماند و آسمان از رسیدن
شیاطین بجهت استراق سمع محفوظ گشت شنیده ام از بعضی که ابلیس را هم چیزی از این رحمت رسید که در مدت صولت و سطوت
هدایت و حقانیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرتبه بود که بحکم جاء الحق و زهق الباطل و قول حق سبحانه تعالی فیدمغه فاذا
هو زاهق جای آن بود که وجود آن ملعون ناپیدا و نابود گردد و در حکم انظار که برای وی داده است تغییر و نسخ گردد و سبب آن
آنحضرت بود که باقی ماند چنانکه در تاخیر عذاب از کافران گفته اند **وصل** در حق سبحانه و تعالی آنحضرت را نور نام و سراج منیر در

غایت ذات خواند که روشن گردد و پیدا گشت بوی راه قرب و وصول و روشن شد جمال و کمال او و بوی اهتدا یافتند
چنانکه فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرموده یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و گفته اند که تشبیه بسراج با وجود آنکه مبالغه در تشبیه بشمس و قمر بیشتر است بجهت
آنست که وجود عنصری وی صلی الله علیه و آله و سلم ارضی است و نیز سراج را خلفا می باشد چنانکه از یک سراج صد هزار
سراج میتوان افروخت بخلاف شمس و قمر که خلیفه ندارند بیت یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن هر کجا
می نگری انجمنی ساخته اند بلکه اگر گویند که مراد تشبیه بشمس است دور نباشد زیرا که حق سبحانه آفتاب را نیز سراج خوانده است
وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا و فرموده وجعلنا سراجا وهاجا پس چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور میکند و مستفید
نیست از غیر خود همچنین نفس قدسی آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند بر سایر نفوس بشریه و او استفاده نمیکند از
کسی جز از ذات مقدس الهی جل و علی و باین اعتبار اگر تشبیه بقمر هم کنند نیز راست آید و در تسمیه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بنور تلمیح است بقول وی جل و علا الله نور السموات والارض پس نیست در آسمان و زمین مگر
نور الهی که ساریست در اکوان و اوست نیز وجود و حیات و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مظهر اتم
آن نور و واسطه ظهور اوست در تفسیر مثل نوره الآیة گفته اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
مانند مشکوة است که در وی مصباح است مشکوة مثال صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح
نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرموده الم نشرح لک صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر که
نعمتی عظیم است و مراد بیان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم برای جمع میان مناجات
حق و دعوة خلق یا برای انفتاح معارف و علوم و توحید و معرفت و ابداع اسرار و ازاله ضیق جبلی و کثرت و اعراض
از حق و تعلق دل بغیر او و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعباء رسالت و ابلاغ چنانکه فرموده و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نوریست که در دل بنده می تابد چنانکه فرموده اذا دخل النور القلب
انفسح و انشرح و علامة آن پاک بودن دل است از صفات ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درین صفت حضرت سید السادات
است صلی الله علیه و آله و سلم و متابعان وی را بقدر متابعت و محبت نیز از آن نصیبی است و این سخن را بیانی
شگرف است در کتب سفر السعادت مصنف و بعضی رسائل فارسی آنرا شرح و بیان کرده شده است قال الله تعالی
ورفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم ما نام و آوازهٔ ترا در دنیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام
آوازهٔ ترا در دنیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز و غیر

خطبه و تشهدی و صلاتی نباشد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و در حدیث ابی سعید
خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آمد جبرئیل و گفت میگوید پروردگار تو
تعالی میدانی که چه چیز بلند کردم ذکر ترا گفتم خدا داناتر است گفت بآنکه اذا ذکرت ذکرت معی هرگاه یاد کرده شوم
یاد کرده شوی تو با ذکر من لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته گردانید ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود پس هر که
ذکر کرد ذکر ترا ذکر کرد مرا و هر که اطاعت کرد ترا اطاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانید
متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی یحببکم الله و از جملهٔ اعزاز و تکریم الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم آنست که در وقت ندا ذکر میکند او را باسم صفت نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول
و انبیاء دیگر را ذکر میکند بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا امر یا ایها المزمل یا ایها المدثر از تحیت
و ملاطفه و مهربانی چیزی ست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه وآله وسلم و ابو نعیم در حلیه
از ابو هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا
کرد باذان گفت الله اکبر دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمد رسول الله دو بار الحدیث و نوشته
شده است اسم شریف وی بر عرش و بر هر آسمان و بر هر بهشتها و بر گردن حوراء و نیست در بهشت هیچ درختی
مگر آنکه نوشته شده است بر برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزاز از ابن عمر آورده که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که گفت چون برده شد مرا بسوی آسمان نگذشتم به هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام
خود را نوشته در وی محمد رسول الله و مشتق کرده حق تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته
است ع فذو العرش محمود و هذا محمد و تسمیه کرده است حق سبحانه او را از اسماء حسنی خود بهفتاد اسم چنانکه در باب
اسماء شریف بیاید انشاء الله تعالی و وصل و از مناقب جلیله وی صلی الله علیه وآله وسلم سوگند خوردن
پروردگار تعالی ست بتعظیم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون جمهور اهل تفسیر برآنند که این قسم است از پروردگار
عالم عز و جل بمدت حیات محمد و بقاء او صلی الله علیه وآله وسلم و این غایت تعظیم و نهایت بر و تشریف است چنانکه
محب بمحبوب سوگند میخورد که بسر تو و حیات تو گفت ابن عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد و نیافرید پروردگار تعالی
هیچ ذات را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورده بحیات وی نه غیر وی و گفت ابو الجوزا که از جملهٔ معین
است سوگند خدا تعالی بحیات هیچ کس غیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم واقع نشده است زیرا که وی گرامی ترین خلق
خلق است نزد وی جل و علا و قرطبی گفته قسم یاد کرد حق تعالی بحیات وی صلی الله علیه وآله وسلم دلالت

در تحیت شما که بهانه نیست که علف سعی خود بر حیات است صلی الله علیه وآله وسلم فائده و امام احمد
حنبل علیه گفته که کسی که قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منعقد میشود یمین وی چون
کفاره لازم است بجهت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته‌اند بعضی از علما که یمین بآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم اعم است از آنکه مانند آن در غیر مشروع است که گفته‌اند ... بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مخصوص کسی که ... شیعه است و اما این قسم بحق ما کون ... الفقر یعنی ... عبارت صلی الله علیه وآله وسلم
و اما قسم حق جل و علا بعمر ... بجهت بیان است حبیب خود که گفت ... مرتبه ... است و
علم قسم با ... است صلی الله علیه وآله وسلم مذهب یس والقرآن الحکیم مذهب ... با فرقانست که ... که یس نام
آنحضرتست چنانکه علما از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه و اولاده الکرام نقلست که مراد از یس نام
بهشت خطاب است با آنحضرت و بعضی گفته‌اند معنی یا ... علی یا انسان است ... بعد بر ... ولادت
پاک مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و قسم است بوی بانذار است مراد ... تعظیم ...
بشان او و قسمست بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و شهادت است ... بعد ...
وی بر صراط مستقیم که ... بعد ... از حق ... و گفته‌اند که سوگند خورده است سبحانه
یکی از انبیا را برسالت ... بخود مگر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و در سوره لا اقسم بهذا البلد و انت
حل بهذا البلد بزیادت تشریف و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که مقید گردانیده است
قسم با بلد که بلد حرام و بلد امین نام اوست و عزیز و مکرم است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول
و اینجا گفته است شرف المکان بالمکین و تعریض هست بجهل و ناحق‌شناسی مشرکان که ... اخراج
کنند ... شریف اورا از ان و در قول او و والد و ما ولد اگر مراد از والد آدم است و ما ولد ذریت است آنحضرت
داخل است در عموم ذریت و اگر ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله
علیه وآله وسلم پس در این سوره دو قسم است از پروردگار عز و جل بحبیب وی صلی الله علیه وآله وسلم ...
... که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
بابی انت و امی یا رسول الله بتحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدا بمرتبه که سوگند خورده خدا تعالی بحیات
تو نه بحیات سایر انبیا علیهم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدا تعالی بمرتبه که سوگند خورده بخاک پای
تو گفت لا اقسم بهذا البلد یعنی سوگند خوردن ببلد که عبارت است از زمین که بر سیر میکند آنرا سوگند بخاک پای

حضرت رسالت بنظر بحقیقت معنی صادق و پاک است که عیبها بر ان و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن
حضرت رب العزت جل جلاله بچیزی غیر ذات و صفات بود برای اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن چیز است نزد
مردم و نسبت با ایشان تا بدانند که آن امری عظیم و شریف است نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی و تفصیل
کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم خورده است برای چند امری چند گاهی قسم یاد کرده است
بذات و صفات و گاهی ببعضی مخلوقات که از جمله آیات و دلائل عظمت و ذات و صفات اوست چنانکه سما و ارض
و لیل و نهار که از آیات عظیم و دلائل قدرت باهره اوست و از اسما و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر
اسرار و سبب امارت عالم و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتدا طرق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها
که دلائل اسرار قدرت الهی و آثار رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضائل و کرامات
ظاهر است چنانکه طور سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است
موجب تعجب و تحیر میگردد و پروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین و زیتون و امثال آن و که میداند
وی جل شانه چه حکمتها در ان ایداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است و این همه برای اظهار فضیلت و تمیز
این اشیا است نسبت با اشیاء دیگر نه که نسبت بمقام اینها بذات و صفات خود داشته است چنانکه در قسم
آدمیان که بذات و صفات حق میخورند فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر
اختلاف کرده اند در تفسیر عصر بر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار و عصران
شب و روز و دهر نیز باین معنی است و دهر مشتمل است بر اعاجیب و حوادث و وقائع که زبان بیان از حصر و احصاء آن
قاصر است و مشرف بتشریف لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر واقع شده و دوری سرا و ضرا و صحت و سقم و آفات
و مخافات و حاصل میگردد برکات و کمالات و بیان و تضییع عمر و تکاسل در کسب کمال و اصلاح حال بتصدیق
و ایمان برسول رب متعال موجب خسران و ضلال است لهذا فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد حق تعالی در ینجا بزمان رسول چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله علیه
و آله و سلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در قول خود لعمرک و در الم نیز بقولی مراد که بالف اشارت بالله است
و لام بجبرئیل و میم بمحمد و بقول حق تعالی ق والقرآن بقولی که مراد بوی قوت قلب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
از جهت تحمل وی مشاهده و مکالمه را و در والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم قلب است و اذا هوی الم انشرح
بالانوار و انقطع عن غیر الله و بعضی مفسر است در سوره والفجر گفته اند که فجر محمد است صلی الله علیه و آله

وسلم که بیرون آمده است از وی خورده در قول حق سبحانه و ما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف
او مراد داشته‌اند و در همه جای قسم است بوی صلی الله علیه وآله وسلم و در سوره ن والقلم وما یسطرون قسم
خورده است حق سبحانه تعالی بر نفی جنون از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع
مر او را و اثبات و استقرار وی صلی الله علیه وآله وسلم بر خلق عظیم و نون از اسماء حروف است چنانکه الم و مانند آن
از اسماء سوره یا اسماء الله چنانکه در تاویل مقطعات گفته‌اند و بعضی گفته نون اسم حوت است و مراد جنس حوت است یا آن
حوت که زمین بر بالای اوست که آنرا بهموت نام است و از ابن عباس مرویست که مراد بنون دوات است پس
قسم خورده بدوات و قلم و آنچه تسطیر می‌نماید که منفعت آن عظیم است و نفع هر گاهی بکتابت است و گاهی بنطق و بعضی گفته‌اند
که نون لوحی است از نور که می‌نویسند ملائکه قلم در وی ملائکه آنچه امر می‌کند ایشانرا پروردگار تعالی و تقدس و در
حدیث آمده است که قسم خورد خدای تعالی بکتاب و آلات آن زیرا که از آیات الهی است و اول مخلوقات قلم است
که نوشته بوی تقدیر بروی فائده و این قلم که درین عالم است منشعب از آن قلم اعلی است نیز آیتی است از آیات
الهی و منفعت وی بس عظیم است که نوشته میشود بوی شرع الهی و وحی الهی و در قید آورده میشود بوی دین
و ملت و ضبط کرده میشود بوی علوم و اقامت کرده میشود مصالح عباد و تدوین کرده میشود بوی علوم و تقیید کرده
میشود بوی حکم و ضبط کرده میشود بوی اخبار اولین و مقالات ایشان و نوشته میشود بوی کتب منزله و
صحف سماویه و اگر نمی‌بود قلم استقامت نمی‌پذیرفت امور دنیا و دین در معاش و معاد و صاحب کشاف در تفسیر
سوره اقرأ در بیان علم بالقلم میگوید اگر نمی‌بود بر دقیق حکمت الله و لطف تدبیر وی دلیلی مگر قلم و خط کفایت بود
و فاضل قلمی که بوی حمد خدای و نعت مصطفی بنویسند تفسیر کتاب الله و شرح احادیث رسول کنند و مقالات
اولیا و مواعظ و نصائح این بنگارند که موجب مزید یقین و باعث تقویت و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد
و از فضول کلام و هذیانات نفس و خیالات واهمه که موجب هدایت انام و مقوی احکام اسلام باشد اجتناب
نمایند اگرچه بزعم خود حقائق و معارف نام می‌کنند فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون و یقولون هو من عند الله وما هو من عند الله
ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون اعاذنا الله من ذلک و بالجمله قسم خورده و تعالی بر تنزیه
وی از جنون که نسبت کردند اعدا از نهایت جهل و حماقت و عناد و استکبار و چگونه
نسبت کرده شود بجنون ذاتی که عاجز آمدند عقلا همه از معارضه وی که

وفهمید از جناب حق چیزی را که راه نمی یابد عقول تمامه عالم بآن و کتابی آورده که از معارضه وی فصحا و بلغا عاجز
آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نهادند و خبر داد از کمال جلالت وی در دنیا و آخرت و گفت ان لک لاجرا غیر ممنون
ای اجرا عظیما غیر منقطع الی ابد الآباد و بعد از آن شمار کرد بروی عطایی که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک
لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عائشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان
خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام
در این در اول باب ثانی گذشت فتذکر **وصل** و از عظائم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی و وعده نعما و الاء
و مسرت با عطا و نعم غیر متناهی اوست تعالی سوره والضحی است که قسم خورد وی سبحانه بلیل و نهار که محل مظهر آیات
و آلاء حضرت پروردگار اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود در دنیا و آخرت فرموده ما ودعک
ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند
ضحی را بروی عالم آرای وی و لیل را بموی مشک فام وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه نقل کرده است امام
فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت وحی است بسببی از اسباب یا برای مصلحتی از
مصالح که خدا داناتر است بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرد محمد را پروردگار وی و دشمن داشت
او را وللآخرة خیر لک من الاولی و هر آئینه مرتبه او درجه و نعمتهای که نهاده است ترا خدا تعالی در آخرت از
شفاعت و مقام محمود بهتر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی جای وی گنجایش آن
ندارد و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یا همیشه نهایت امر تو بهتر است از بدایت از جهت بودن تو هر ساعت در
ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و جود و نوال و جامع وجوه کرامت انواع سعادات در دنیا و آخرت
این آیه است که فرمود ولسوف یعطیک ربک فترضی وعده است از پروردگار جل و علا بحبیب خود که چندان
عطا کنم ترا که راضی شوی تو و بیان این از حد عد و احصا خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است
از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که بود نیست در قرآن آیتی امیدوار شده تر ازین
آیه زیرا که آنحضرت راضی نشود با آنکه در آید هیچ یکی از امت او در آتش و گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
والیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب جملو وراثت امیدواریست فاما ولیکن
مقتصر است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امیدواری رفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت راضی
نخواهد بود که هیچ یکی از فقرا امت وی با انحطاط پستی مقام شکسته خاطر گردد و تشبیهی تمام مشعر الاسلام ازان بنا

من الشفاعة لكنا غير منهدم و عجب از صاحب مواهب لدنیه که گفته فانه انزا میکنند جهال که آنحضرت هرگز
راضی نشود که در آتش هیچ یکی از امت وی در آتش را ز فریب دادن شیطان است ایشان را و لعب کردن وی
بایشان زیرا که وی صلوات الله و سلامه علیه راضی است بهرچه راضی هست خدای عز و جل و وی سبحانه
میدارد عاصیان را در آتش و رسول خدا اعرف است بخدا و حق وی ادب است از آنکه گوید بخدا من راضی
نیستم که کسی را از امت من در آتش جا گذاری یا میگذاری در آن بلکه پروردگار تعالی اذن میکند او را بشفاعت
پس شفاعت میکند هر کسی را که میخواهد و اذن میکند و راضی میشود و شفاعت نمیکند مگر آنکسی را که اذن دهد
و راضی گردد انتهی کلامه پوشیده نماند در حدیث شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت میکند طوائف
عصات را بترتیب چنانکه زانیان و سارقان و شاربان خمر و امثال ایشان پس از آن باقی میمانند آنکسانیکه نیست در دل
ایشان بجز خردلی ایمان یا هم وزن آن پس میگوید پروردگار تعالی اینها از آن من اند تا ایشان آمدن من خود شفاعت
می کنم ایشان را بجود پس آمرزیده میشوند و بر آورده میشوند از آتش دوزخ بشفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فائده معلوم است که شفاعت بی اذن حق تعالی و بی رضای او نمی باشد و لیکن وی تعالی اذن
میکند و رضا میدهد بشفاعت بمقتضای وعده که کرده است با رضای وی و مراد آن قابل در آمدن در آتش
بطریق تأبید است و مقرر است که عاصیان دائم در دوزخ باشند و در آن روایت دو عبارت آمده یکی آنکه
آنحضرت راضی نمیشود که در آید هیچ یکی از امت او در آتش و دیگر آنکه راضی نمیشود که بماند هیچ یکی از امت او در
آتش و از عبارت اولی نیز همین مراد است فافهم و بالله التوفیق بعد از آن بیان کرد در تفسیر سوره نعمتهای که در باره
حال وی انعام کرده تا معلوم گردد که در عاقبت نیز همچنین متتابع و متتبع خواهد بود کما قیل لقد احسن الله فیما مضی کذلک
یحسن فیما بقی از تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت بعد از یتیمی و بیکسی جا دادن و بعضی گفته که مراد به
یتیم یگانه است یعنی یافت ذات نفیس ترا بی نظیر و از مضیق جهل و ورطه ضلالت که اهل جاهلیت در آن بودند
برآورده در فضای علم و مقام هدایت در آوردن و با عطای اموال و غنائم و کنج قناعت و غنای قلب غنی ساختن
و چون در حالت صغر و علت و یتیم جهل مهجور و محروم نگذاشت بعد از اختصاص و اصطفا بنبوت و رسالت چون
خواهد گذاشت و اما بنعمة ربک فحدث زیرا که اظهار نعمت و تحدیث آن موجب شکر گذاری نعمت است
و ابلاغ شرائع و احکام و تعلیم و هدایت انام نیز از جمله تحدیث نعمت است و اما سعه را بتمام بتحقیق متعذر است
آیات ناز فضل و شرف مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از آنکه ممکن نیست عد و احصای آن بحدیست و

تفسیر سوره والضحی

وصول بکنه حقیقت آن با ول قسم احوذ و نجم که مراد بدان جنس نجوم است یا ثریا که این اسم غالب آمده است یا
نباتات یا قرآن که نجما نجما نازل شده یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج یا قلب محمد
که مشروح است بانوار و منقطع از اغیار و فرود آمده است از آسمان قدس بزمین انس به ثبات آنحضرت در طریق
هدایت و تنزیه وی از غوایت و هوا و صدق در آنچه منقول است بروی و ارادهٔ قلب که محل صدق و هدایت
است بغایت مناسب است بمقسم علیه کما لا یخفی و مراد بقول وی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
قرآن است و اگر همه کلام و حدیث آنحضرت را مراد دارند که وحی حق است جز دو سه موضع که آنرا مستثنی
دارند که قصه اساری بدر و قصه ماریه و عسل و تابیر نخل از آنجمله است و بر آن تنبیه واقع شده است نیز درست
است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میگوید نیست نطق او صادر از هوای او نیست نطق او مگر وحی که
فرستاده می‌شود بروی و در مواهب لدنیه میگوید که این بهتر است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بقرآن و
سنت هر دو وحی است قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب والحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت لو نامی از
حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسنت
چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد او را از اینجا معلوم شد که نطق مخصوص بقرآن نیست بلکه اجتهاد آن
حضرت را نیز وحی حق گفته اند بعد از آن خبر داد از فضیلت تعیین اسری و انتهاء بسدرة المنتهی که نهایت
وصل علوم خلق تا آنجاست و تصدیق بصر شریف و عدم زیغ و طغیان در آنچه دید و آنچه کشف کرده شد
بروی صلی الله علیه وآله وسلم از جبروت و لاهوت مشاهده کرد از عجائب ملکوت که محیط نمی تواند شد با آن
عبارت و طاقت ندارد هیچ سامع از فهم آن فوق عقول ولهذا اشارت کرد برمز و ایما و کنایت و دال بر تعظیم
بجمال خود فاوحی الی عبده ما اوحی و بعضی گویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود بر سه نوع است یکی بعبارت
لغت عرب که ما بهم آن مفهوم خلق است دیگر باشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را او نیست سوم
بحروف ابهام که کسی تصور و تخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی و در رویتی که درین سوره
اثبات آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت بفؤاد یا بچشم و تحقیق قول
اخیر است کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را
دو بار و دید او را محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه همین است و لیکن عائشه رض درین مسئله مخالف است والله
اعلم فائده در هر تقدیر درین باب دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه وآله وسلم که جز وی هیچ کس

بیان سوره طه و یس

را حاصل نشد بعد سه عاذا الشمس کورت انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد
بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است که جامع این صفات و نهایة فضائل و کرامات
چنانکه در سورة الحاقه مراد لقول رسول کریم ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله وسلم و حق گفت وے
سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و مفتتح این سوره قرین یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین ست و طه
را نیز از اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم داشته‌اند و بانسان ای رجل نیز مراد داشته‌اند چنانکه یس را
بر یا سید حمل کنند طه را بمعنی یا طاهر یا هادی دانند و گفته‌اند طا در حساب ابجد نه است یا نه و مجموع چهارده معنی
آن یا ایها البدر چنانکه گفته است بیت رخت را خوانده طه را مردی گاه ز چو ماه چهارده یعنی چارده ماه بود و لیکن
منقول آنکه شمالی این را از جمع تفاسیر میخوانند طه را اسم الهی نیز میدانند و هر دو سوره مفید مدح و ثنای حبیب
خدا اند صلی الله علیه و آله وسلم از اینجا گفته است بیت ترا عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و یسین
بس است و در یس قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر صراط مستقیم و دین قویم
و طه اظهار و اکرام اوست بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت و عبادت تعب بسیار میکشید
خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک وی می آماسید گاهی بر یکپای می ایستاد پس
فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم اوست صلی الله علیه و آله وسلم بر وجه قسم اگرچه از
اسماء الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت دانند بر قسم حمل کنند نیز چه خبر است و در التفات که در اینجا از غیبت
بخطاب حاصل میشود شفقتی و تکریمی مفهوم میشود که بر ذات القرآن لتشقی ندا است می فرماید نفرستادیم ما قرآن را بر تو
برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای یاد دادن حق مر کسی را
که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف اوست و در روایتی آمده است که چون آنحضرت تمام لیل میکردی
دست بسینه خود را بر رسنی تا خواب نیاید و بیداری میبود تمام شب و صاحب مواهب لدنیه این را استقبال و نحو
والله اعلم بعضی گویند که مراد آنست که در مشقت میندازی نفس خود را و عذاب مکن او را بانده و خشم
بر کفر ایشان که ما نفرستاده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و تبلیغ نمائی هر که ایمان می آرد و صلاح مے
ورزد برای خود و هر که کفر می ورزد و فساد میکند برای خود نیست بر تو مگر رسانیدن امر و پس چنانکه جای
دیگر نیز بطریق شفقت وجه اوتی لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا یا شاید که تو هلاک
کنی خود را در پی ایشان اگر ایمان نیاورند باین سخن که قرآن است و فرموده و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون

دهرانیه تحقیق میدانیم که تنگ می گردد سینهٔ تو بسبب آنچه میگویند و دروغ میگویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون
میگویند و شرک میکنند بخدا و طعن میکنند در قرآن اینجا غایت اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معامله
کافران با انبیا همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و نفرستاده ام قرآن را بر تو برای آنکه
در مشقت بیفتی و اندوهگین باشی چنانکه سائر پیغمبران را شد و در اینجا شاید که خلجان کند که تضیق صدر با شرح صدر
که الم نشرح لک صدرک عطا شده چون راه می یابد شاید این حال پیش از آن بوده یا وجود آن تلطف محبت
و تفقد حال از جانب حق باقیست در اقتضای اجمال و صدور این کلام فافهم و بعضی از ارباب ذوق و وجدان
گفته اند که مشقتی که آنحضرت در عبادت و تکالیف شرعیه می یافت با وجود غایت محبت و عنایت از آن
قبیل است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و فشار کند تا چه رسد این محب ضعیف و ناتوان
مشقتی و تعبی می یابد اما نتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من ذاق ع گر
نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت وصل دیگر از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل و
کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و تنزیه و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرستی و راستی که خدا و تمامه فرشتگان او درود می
فرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ای آنکسان که ایمان آورده اید درود فرستید و سلام گویید و اطاعت
کنید پروردگار خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود شما و فرشتگان
همین است که دعا کنید و خواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بر وی و شما را کجا قدرت و توان
که بر وی درود فرستادن توانید و شما کجا می شناسید قدر و مرتبه او را تا بر اندازه آن بر وی درود فرستید چنانکه
پروردگار تعالی و تقدس می شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی له اللهم صل علیه کما ینبغی ان یصلی
علیه اللهم صل علی محمد صلوة انت لها اهل و هو لها اهل و بارک و سلم پس جمع کرد حق تعالی عالم علوی و سفلی همه را بر ثنا
و دعای وی صلی الله علیه و آله و سلم و اعلان کرد بذکر وی در اولین و آخرین و نشر کرد مناقب او را در آفاق
شرقا و غربا و برا و بحرا و در آسمانها و عرش و کرسی و نزد مستوی و صریف اقلام و انداخت محبت او را در دلهای
مؤمنین چنانکه راحت می یابند بذکر وی ارواح ایشان و طرب میکنند بسماع ذکر وی اشباح ایشان و مست
می شوند بیاد وی دلها و خوش میگردد بذکر وی زبانها گویا گفت پروردگار تعالی پیغمبر را جمع کردم همه را باتباع تو
که همه ثنا میکنند بر تو و درود میفرستند بر تو و پیروی می کنند طریقهٔ ترا و نگاه میدارند سنت ترا و هیچ فرمانی نیست

وصل در صلوات

از نماز نفل نماز نگر آنکه بادی سنتی ست پس ایشان متمسک اند در فریضه بامر من و در سنت بامر تو در حقیقت هر
دو بامر من امر تست دگردانیدم طاعت ترا طاعت خود و بیعت ترا بیعت خود و فریاد میدارند الفاظ و
منشور ترا مفسران تفسیر میکنند معانی قرآن ترا و واعظان میرسانند وعظ ترا و ملوک و سلاطین و فقرا
و غربا ایستاده میشوند بر در تو و سلام میفرستند از بیرون در بر تو و مسح میکنند روی خود را بتراب روضهٔ تو
و امید میدارند شفاعت ترا و شرف تو باقی ست تا ابد الابدین والحمد لله رب العالمین و بعضی از علما تاویل
کردند قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وجعلت قرة عینی فی الصلوٰة بدین یعنی بر صلوٰة فرستادن خدا
و فرشتگان بروی و امر کردن حق تعالی مر مومنان را بدان و تحقیق آنست که مراد آن نماز است چنانکه در بیان
حسن هدی و سیرت آنحضرت گذشت صلی الله علیه وآله وسلم و صل و اتم و نعم و اکمل کمال از جاه و
جلال و کرامات و برکات که از درگاه عزت دارد و فائض ست بر آنحضرت چیزی است که متضمن است آنرا
سورهٔ فتح که پروردگار تعالی و تقدس در ان خطبه مدح و ثنای رسول خود خوانده است انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا
بدانکه فتوح و فیوض صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا بر آنحضرت
فائض ست غیر متناهی است و یکی از ان فتح بلاد و تسخیر عباد و حصول غنائم و تقویت دین و تکثیر است
و تشییع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمامه قبائل عرب و طوائف
انام فوج فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم متوجه عالم قدس شد و درین سوره
وعده است بحصول آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شد و فتح مبین یعنی پیدا و هویدا که
ظاهر و باهر ست عزت و شوکت او در دین و حصول عز بیقین یعنی پیدا و هویدا کننده نیز آمده است یعنی
ظاهر کننده عزت و شوکت و غلبه دین اسلام را لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و اقوال درینجا بسیار
است بعضی گفته اند مراد چیزیست که واقع شده در جاهلیت پیش از نبوت او و امام سبکی گفته این قول مردود است
زیرا که هیچ پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم جاهلیت نبود و وی صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است پیش از
نبوت و بعد از وی و بعضی گفته ما تقدم قضیه ماریه و ما تاخر امراة زید گفت سبکی این قول باطل است
زیرا که نبود قضیه ماریه و امراة زید ذنب اصلا و هر که اعتقاد کرد آنرا خطا کرد و زمخشری در کشاف
گفته و بیضاوی نیز در پیش تبعیت وی کرده که مراد جمیع آنچه گذشته از زلات که توانند که محل عتاب گردد و لمام

سبکی رحمة الله علیه گفته که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
و تحقیق اجماع کرده اند است بر عصمت ایشان در آنچه متعلق است بتبلیغ و در آن از غیر صغائر و کبائر نیز و لیکن
که حط کند مرتبه ایشان را و از مداومت بر صغائر این چهار قسم مجمع علیها است و اختلاف کرده اند در صغائری
که حط نکند مرتبه ایشان را معتزله و بسیاری از غیر معتزله بجواز آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که ما موریم باقتدا
بایشان در هرچه صادر شود از ایشان از قول و فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که نه شایسته باشد
یا شد امر کرده شویم با قتداء ایشان و حشویه را تجرد و تجاسرت بر حضرات انبیا و تجویز آن بر ایشان مطلقا اگر
نسبت این قول بایشان صحیح است مجموع انبیا آنچه ذکر کردیم اند اجماع و آنها که تجویز صغائر کرده اند هیچ دلیلی
ندارند بر آن بلکه از ظاهر آیت و امثال آن گرفته اند و تحقیق ظاهر شد جواب از آن و آن جماعت که تجویز کرده اند
صغائر غیر زور و لیکن این عطیه گفته که اختلاف کرده اند آیا واقع شده از آنحضرت چیزی از آن یا واقع نشده
و صحیح آنست که واقع نشده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک و شبهه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل
کرده شود خلاف این در قول و حال آنکه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صفت اوست و اما فعل پس اجماع
صحابه است که معلوم است از ایشان قطعاً اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم و اقتدا بوی در هرچه بکند از قلیل
و کثیر یا صغیر یا کبیر و نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حرص داشتند بر علم بآنچه میکرد آنحضرت
در سر و خلوت و بر اتباع آن دانسته باشند و کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چنانچه شناختند و مشاهده میکردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر شرم و لحاظ از خدای
عز و جل که تکلم کند مثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی و گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نمی
بود که گفته شده است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم آن را و تعرض نمی کردم
بر آن و ما بیزاریم و پناه میخواهیم بسوی خدا از زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول
ما شاء الله پس نیست مگر در یک دو چیز از جیانا تا دار سیر حقیر پس نیست مناسب ذکر آن حد آیه که در سیرت تعظیم و امتنان و
اکرام است آن غایت قبح بعین و مقرون تعظیم و حمل بر این مخالف است بلاغت این کلام را سبکی است در رد مقاله زمخشری
که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود و ذکر کرده است اقوال دیگر نیز تا رسیده است بمانند ده مذهب زیاده بر آن
و گفته است سبکی در تفسیر خود که تحقیق تامل کردم در کلام معنی آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک تا آخر و ما قبل
و ما بعده پس نیافتم او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بی آنکه

در اینجا گناهی باشد وگفت سبکی و بعد از آنکه ورد اقلام من بر این معنی یافتم ابن عطیه را نیز که افتاده است بر این وگفته
است که معنی آیت تشریف است بانحکم و نیست در اینجا گناهی وتحقیق توفیق یافته است ابن عطیه را
در آنچه گفت انتهی واین کلام مجملش مآلش آنست که خواجگان گاهی تشریف میدهند بعضی خواص از
بندگان خود را و مینوازند ایشان را و میگویند که بخشیدیم ترا و درگذشتیم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواخذه
نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش
و نه پس ولیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان از خواجه و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که
مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر لیعصمک الله فیما تقدم
من عمرک وفیما تاخر منه واین قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق مدد کرده اند بلغا از اسالیب بلاغت در
قرآن که کنایت کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت و عفو و توبه چنانکه در نسخ قیام اللیل فرموده علم ان لن
تحصوه فتاب علیکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن و نیز نزد نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی رسول فاذ لم تفعلوا و
تاب الله علیکم و نیز نزد نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن باشروهن و نیز گفته اند هر جا
که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده در ذکر زلتی و خطایی که از ایشان صادر شده نیز
نموده چنانکه در قصه آدم گفته وعصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه
یونس گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان
سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم فتح را مقدم داشت بعد از آن ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و در هم
دستور داشت و شیخ عزالدین عبدالسلام در کتاب وی که مسمی است نهایة السؤل فیما سنح من تفضیل
الرسل گفته که تفضیل داده است خدای عز وجل پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم بر سائر انبیاء علیهم السلام
بوجوه کثیره و ذکر کرده است از آنها آنکه گفت یکی از آن وجوه آنست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله
علیه وآله وسلم ما تقدم من ذنبه وما تاخر و نقل کرده نشده است که وی تعالی خبر داده باشد هیچ یکی از انبیا را علیهم
السلام بمثل آن بلکه ظاهر آنست که خبر نداده و لهذا وقتی که طلب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند
خطایای خود را و از هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب کنند خلائق از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و بیقین [illegible] من برای این کار نیست. بباعث آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای آنحضرت
فتح مبین را و بعد از آن ذکر کرد و مغفرت ذنوب را ذکر کرده بعد از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز را که

پس یقین شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم وبالله التوفیق و ذکر نهد اکمله السیوطی و یتم
نعمته علیک یعنی تمام و کامل گرداند نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه فضائل و کمالات و کرامات و
برکات داخل است درین کلمه و هر چه ذکر کرده شود تفصیل نموده آید از خصوصیات نعم و عمومات آن انانچه ممکن است
اندیشه و خیال از عدد و احصار آن عاجز و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشد همه در حیطهٔ آن
اجمال مندرج است و تفصیل از حیطهٔ امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له * حد فیعرب عنه
ناطق بفم * قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا ولو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله مراد باین کلمات نزد اهل تحقیق
فضائل و کمالات و حقائق و معارفی است که حضرت ذوالجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیا و اصفیا
خصوصا بر سید انبیا و سند اصفیا افاضه نموده والا انچه صفت حق و شیون ذات مطلق است منزه و مقدس است
که باین تمثیل و تنظیر نمایند و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن تمامه نعمتهای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بذکر
دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و ثمره فوز و فلاح و هدایت انام که غایت بعث و
ارسال است دوم دنیوی که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز منهج صلاح عالم و انتظام کارخانه
موجود است و فرمود و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا گفت ابن عطا رحمة الله علیه جمع کرده شد
مر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد و عظیم از فتح مبین از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانهای
محبت است و اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت
تبریه و تنزیه اوست از جمیع نقائص و عیوب و اتمام نعمت و ابلاغ اوست بدرجهٔ کامله و هدایت و دعوتست
بمشاهده و اعلا کرده شان او را بحیزی که فوق آن مرتبه در قرب متصور نیست و فرمود ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله اگرچه این باصطلاح
اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که اینجه سری است والله اعلم بعد از ان منت نهاد بانزال
سکینه و طمانینت و آرام یقین که خلاصهٔ نعمتهاست بر مومنان که تصدیق کردند او را و مدح کرد در آخر سوره
بمدح و ثنای اصحاب کامل النصاب و تفضیل معیت وی صلی الله علیه و آله وسلم که نتیجه محبت است و
وصف کرده بشدت و غلظت بر کفار و رحمت و التیاف بیکدیگر که انتظام کارخانه دین و ملت بریست آن گشته‌اند
این صفت مقصود حق بجمع مع دیگر نیز خدا فرموده در سورهٔ مائده اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین الایه وهو

کردهٔ ایشان بمغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و این همه موجب امتنان و فضل و شرافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

وصل تمامه فضائل و کمالات و برکات که فائض شده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از درگاه عزت درین کلمه که از جوامع الکلم است داخل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و این کلمه با این اختصار و ایجاز متضمن اظهار و ابراز این راز است و اگر تمامه علما و عرفای عالم شرح این کلمه کنند استیفای آن نتوانند کرد والله اعلم باری بالفعل آنچه در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا مناقب متکاثره که هر یک از آن اعظم است از تمامه ملک دنیا چون دادیم ترا این نعمتها مشغول شو بطاعت ما و باک مدار بقول بدگویان و عبادت بدنی بجا آر و مالی اشارت کرد باول بقول فصل لربک و بثانی بقول وانحر و ذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید نعطیک دلالت دارد بر آنکه این عطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفت کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد گویا گفت یا محمد مهیا ساختیم ما اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دائره وجود پس چگونه مهمل میگذاریم ترا بعد از وجود تو و اشتغال تو بعبادت و نداده ایم ترا این فضل عمیم از جهت طاعت و عبادت تو بلکه بمجرد فضل و احسان از غیر موجب و بی سبب که حاصل معنی اجتباست اگر گویند که همه انبیا را بلکه همه مردم را هر چه دادند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند و نصیب کرده اند پس فرق بآن شود که ایشان را بیشتر داده اند و دیگران را نه بیشتر جوابش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت و کمالات وی صلی الله علیه و آله و سلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند و ارواح انبیا از آن استفاضه نموده چنانکه فرمود کنت نبیا و محمدیت و نبوت انبیای دیگر در عالم الهی بود نه در خارج و آمده است که مراد بکوثر نهریست در جنت چنانکه در صفت آن بکوثر در احادیث آمده است از جهت کثرت وارد ان است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهری دیدم که بر هر طرف وی گنبدها است از در مجوف و طینت او مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی رواه البخاری مشهور و مستفیض در میان سلف این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر بآن واقع شده و بعضی گفته که مراد بکوثر اولاد طیبه اوست زیرا که این سوره نازل شده است در رد بر وی کسیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را طعن کرده بعدم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی میماند نام تا روز قیامت **فائده** بعضی گفته اند که مراد بکوثر خیر کثیر است و کوثر در لغت مصدر است بمعنی کثرت درد

وصل تمامه فضائل و کمالات

و از انجمله آنکه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم طعنه زدند و ابتر خواندند در عین المعانی میگوید کوثر فوعل است از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جواهر از جهر و در مقابل او خبر آمد ان شانئک هو الابتر یعنی آنکه ترا عیب کند و بی نسل میگوید آخر ابتر همو نست و ابتر آنکه او را نسلی نباشد و در کشاف میگوید که کوثر فوعلست از کثرت و مبالغه است دران یعنی بسیار بسیار اعرابی را پسرش از سفر باز آمده بود گفتند بچه حال باز آمد پسر تو گفت جاء بالکوثر یعنی باز آمد بخیر کثیر و از ابن عباس آمده است که وے کوثر را تفسیر بخیر کثیر کرد پس گفت او را سعید بن جبیر مردم چنین گویند که کوثر جوئیست در بهشت ابن عباس گفت وی از جمله خیر کثیر است معنی آنست که دادیم ما ترا ای محمد از نیکی هر دو سرای انچه او را از بسیاری نهایتی نبوده و داده نشده است بر هیچ یکی از غیر تو و دهنده آن نعم که پروردگار جهانیانم پس مرترا است شریفترین و وافرترین عطا کریم ترین دهندگان و عظیم ترین انعام کنندگان فصل لربک پس پرستش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا بعطای خود و نواخت ترا و نگاه داشت ترا از منت خلق برزغم قوم خود که غیر خدا را عبادت کنند وانحر و چون ذبح کنی برای وی و بنام وی کن بر خلاف این قوم که ذبح بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی هر که ترا دشمن دارد و خلاف تو ورزد با تو از قوم خود هو الابتر یعنی اوست ابتر و بی نسل و بی برکت نه تو چه هر که تا روز قیامت از مومنان بزاید همه اولاد معنوی و اعقاب تو باشند و ذکر تو بلند است بر منابر و بر زبان عالم ذاکر تا آخر دهر ابتدا که بنام خدا کنند ختم بنام تو سازند و ترا در آخرت چیزے دهند که از حیطهٔ وصف و بیان بیرون است همچو توئی را ابتر نتوان خواند ابتر عیب کننده تست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر برد بلعنت برد ابو بکر بن عیاش گفت مراد بکوثر کثرت امت است و حسن بصری گفت قرآن و عکرمه گفت نبوت و مغیره اسلام و حسین بن الفضل تیسیر قرآن و تخفیف شرائع مراد داشته و بعضے شفاعت و اکثر امت داشته و بعضی معجزات نبوت اراده نموده و بعضی نبوت و قرآن و ذکر علیم و نصرت بر اعدا و بعضے گفته علما امت فالعلماء ورثة الانبیاء رواه احمد و ابو داود و ترمذی و بعضی گفته اند مراد بکوثر علم است بقرینه ذکر فصل لربک در عقب آن و آنچه مقدم است بر عبادت نتیجه علم است و هیچ چیزے در کثرت و بسطت بصفت علم نرسد و بعضی گفته کوثر خلق حسن است و صواب آنست که کوثر مخصوص بچیزی نمی سازند بلکه شامل همه صفات و کمالات است و خیر کثیر شامل همه معانی ست و در فصل خطاب بعد از ذکر این معانی مذکوره از ین قوم نیز اقوال نقل کرده و گفت ابن عطا گفته دادیم ترا معرفت بربوبیت خود و انفراد بوحدانیت خود بقدرت و مشیت خود و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم توحید تفصیلی و شهود وحدت

در عین کثرت تجلی آنکه یکی است و این تجلی قسمی از جوی است در بهشت هر که از وی آب خورد دیگر هرگز تشنه نشود
فصل لربک یعنی چون مشاهده وحدت کردی در عین کثرت پس نگهدار استقامت را از تمام بالشهود و روح و حضور
قلب و انقیاد نفس و اطاعت بدن بقلب در همه کل عبادات زیرا که این است نماز کامل دائمی بحقوق جمع و
تفصیل وانحر یعنی قربانی کن شتر گاو وانانیت را تا ظاهر نشود این انانیت در شهود تو تا تلوین در سلب نکند از تو
مقام تمکین را و باش با حق بفنای صرف باقی به بقای او تا با هم تا ابتر نشوی در وصول خود و اتصال است
تو با تو که ذریت تو اند بدرستی دشمن دارنده تو که بر خلاف این طریقه است و منقطع است از حق ابتر اوست نه تو دقائق
الحدیق مولانا تاج الملة والدین الصدر البخاری آورده که انا اعطیناک الکوثر هر آئینه داده ایم ترا چیزی بسیار و انواع
فضائل بیشمار بیرون از حد و با جمال تاویل و تاویل ائمه رحمة الله علیهم در کوثر بسیار است هر کسی بحر باطن چیزی
دیده اما علم تعلق بکنه کوثر رسد جمیع اقاویل و تفاصیل در جنب این اجمال حرفیست از دفتری و قطره ایست
از نهری انتهی کلام فصل الخطاب والله اعلم **وصل** و از آنچه دلالت میکند بر غایت فضل و کرامت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بر بودن وی نبی الانبیاء بودن سر انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم امتان وی این آیه کریمه است
واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال
ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون میفرمایند یاد کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی وتقدس عهد پیمان پیغمبران که هر آئینه
چیزی که دادم من شما را از کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است هر چیزی را که با شماست یعنی صفت
تمام انبیاست که تصدیق یکدیگر میکنند و متوافق اند در اصول دین هر آئینه ایمان آرید شما بآن رسول و نصرت دهید او را
خبر داده است و تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است ولا از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله
علیه وآله وسلم جمهور مفسران بر آنند که مراد باین رسول محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و نفرستاده خدای تعالی هیچ
پیغمبری را مگر آنکه ذکر کرده بادی محمد را و گفت بادی اوصاف او را و گرفت بر وی میثاق که اگر دریابد او را ایمان
آرد بوی و لا بد چون از انبیا میثاق گرفت از امتان ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد بجهت آنکه انبیا اصل
و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی
هیچ پیغمبری را مگر آنکه بر وی میثاق گرفت که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند
که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاقی را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث گردد ایمان

آمده است در بیان کنید این را کسانی که بعد از شما بیایند همچنین تا رسید باین کتاب که معاصر آنحضرت بودند چون آن
حضرت بمدینه قدوم آورد و تکذیب کردند او را یهود یاد داد آنحضرت این میثاق را با ایشان نازل شد این آیه و
احتجاج کرده است این بعض بآنکه آنکسانیکه اخذ کرد خدا تعالی میثاق را از ایشان امم‌اند که واجب شود بر ایشان
ایمان بر آنحضرت نزد بعثت و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق
ماخوذ بر امم باشد و مؤید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و این
وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائق است بامت و جواب داده شده است که مراد از آیه بطریق فرض و تقدیر
است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه اخبار است بوقوع
آن در وجود و لهذا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو تقول علینا بعض الاقاویل و من
یقل منهم انی اله الایات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و چون بنای کلام بر فرض و تقدیر است قول وی تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجب است بر ایشان ایمان بر امتان نیز واجب خواهد بود
بطریق اولی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت بامم است پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقریر
و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیت اشارت است
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت
و رسالت وی عام شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و
قول وی صلی الله علیه وآله وسلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حقتعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس
مخصوص نباشد بمردم که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است آن کسان را نیز که پیش از وی
بودند اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه وآله وسلم مقدم و معظم است
بر ایشان و وی نبی و رسول با ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم مر این نبی کریم
را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیاست صلی الله علیه وآله وسلم و ازینجا
ظاهر شود که در آخرت آدم و جز وی تحت لوای او باشند چنانکه فرمود آدم و من بعده تحت لوائی و اگر در عصر انبیا علیهم السلام
در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه وآله وسلم در زمان ایشان می بود همه ایمان می آوردند بوی و نصرت میدادند
او را و لهذا فرمود و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بروی و لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان

بر شریعت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیزی و همچنین تمامه انبیا الغرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر امم خود
و آنحضرت نبی است بر ایشان و رسولست بسوی ایشان پس نبوت وی اتم و اشمل و اعظم است تامل کن
درین معنی تا گمان نبری که دعیم انتفی نبوت و رسالت است از انبیا اینچنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق
و تفصیل کرده است این را زیاده از آنچه ذکر کرده شده گفت بنده مسکین ختم الله بخیر بالایمان والیقین پوشیده
نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیر المومنین
علی و ابن عباس و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت و نصرت هم که مراد بآن هم
موافقت و توثیق عهد و یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و یا کسی که آنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله
علیه و آله و سلم ایمان آورده مثل حبیب نجار و غیره تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت و فضائل و کمالات وی
صلی الله علیه و آله و سلم در زمان سابق مشرف شده بودند و اینقدر کافیست در بودن انبیا و امم ایشان در حکم امت
وی صلی الله علیه و آله و سلم و بودن وی رسول نسبت بایشان و انبیا علیهم السلام و خود در شب اسری در
مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد همه اقتدا نموده بوی پس در آنوقت ایمان آوردند و خود اتفاق است
بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی و اگرچه در میثاق گرفتن انبیا بر امم خود بایمان و نصرت وی
صلی الله علیه و آله و سلم نیز فضل و شرف آنحضرت است که دیگرانرا نبود ولیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه
از انبیا بر ان اعز و اعظم است فافهم و بالله التوفیق وصل قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
و قال و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و این دو آیه نص اند در آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی
افضل اند از بعضی و درینجا رد است بر معتزله که قائلند بآنکه تفضیل نیست بعضی انبیا را بر بعضی و همه مساوی اند
پس قومی گویند که آدم افضلست از جهت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که سخن در تفضیل بحیثیت نبوت
است نه ابوت و بسا که پسر افضلتر از پدر باشد در کمالات اگرچه پدر حق ابوت دارد و قومی گویند سکوت عین
مقام اولست و بعد از نص قرآن که ناطق است بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفته تعالی
منهم من کلم الله گفته اند مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه بوی بیواسطه
و این آیه نص نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام و حالانکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج بیواسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بر جهتی خاص باشد که و تکلم مخصوص باین

نفت و غلبه اسم کلیم بر وی شاید چنانکه بگوید بکلامی نفسی شنید یا از هر جهت شنیده و هرگاه آنحضرت فوق العرش
رفت و بجائی رسید که منتهای علوم خلائق است و هیچکس آنجا نرسید آنچه او را حاصل شده باشد از کلام و
جز آن از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود از آنچه دیگران را حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول
وی جل و علا و رفع بعضهم درجات که باتفاق مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند
که درین ابهام از تعظیم فضل و اعلای قدر اوست و مخفی نیست بر عارف باسالیب کلام و شاهد ست آنکه
وی متمیز و متعین است چنانکه اشتباه نیست در آن و علما گفته اند که تفضیلے مراد است انبیا را صلوات الله
و سلامه علیهم بسه وجه است یکے آنکه آیات و معجزات وی اظهر و اشهر و اقوی و ابهر باشند یا امت وی ازکی و اعلم و اکثر
بود یا در ذات خود افضل و اکمل و اطهر بود و فضل ذات راجع است بآنچه مخصوص گردانیده او را بدان از کرامات و
اختصاص بمراتب علیه از کلام یا خلت یا رویت و جز آن از الطاف و تحف اختصاص و شک نیست که آیات و معجزات
پیغمبر ما علیه من الصلوة اکملها و من التحیات اتمها اظهر و ابهر و اکثر و اقوی و ابقی است و منصب او اعلی و دولت وی
اعظم و اوفر و امت ازکی و اعلم و اکثر بحکم آیه قرآنی کنتم خیر امة موصوف بخیریت که مفهوم آن شامل جمیع فضائل
و کمالات است و ذات او اکمل و اطهر و خصوصیات و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر و
درجه او ارفع از درجات جمیع مرسلین و ازکی و اطهر و افضل از سائر خلائق صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه
و اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت باید نگریست که در محشر تمامه خلائق بطلب شفیع بر آیند و نزد آدم و
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود
از ایستادن درین مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند گویند که این کار منست
پس در بارگاه عزت رود الحدیث و نیز میفرماید انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدم و من بزرگترین
اولاد آدمم نزد پروردگار خود و آنرا فخر نه و لیکن این احادیث دلالت کنند بر افضلیت از اولاد آدم و بعضی گویند که ولد
آدم مراد بآن در عرف نوع انسانست که آدم نیز در آنجا داخل است و لهذا در روایتی انا سید الناس یوم القیمة
آمده و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است و بعضی استدلال کرده اند بکریمه کنتم خیر امة اخرجت
للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشانست که تابع
اند و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی وصف کرده انبیا را باوصاف حمیده پس از آن
گفته محمد را صلی الله علیه و آله و سلم اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده پس امر کرد آنحضرت را باقتدا

بتابعت ایشان و لا بد است آن امر بجای آوردن آن واجب باشد چون بجا آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جمیع آنچه داده شده انبیا از خصال و کمال پس بتحقیق جمع شده بود وی هرچه متفرق بود در ایشان پس افضل شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر در وهم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شد باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد ولیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بودند اطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت رسیده است باکثر بلاد عالم بیشتر از آنچه از سائر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه و آله وسلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیا و خیر الناس من ینفع الناس در روایت کرده شده و در فضائل صحابه کم پیدا شده علی بن ابی طالب از دور پس گفت آنحضرت هذا سید العرب گفتند یا نبی الله تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب **فائده** حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع آن کرده و الله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده از ابی هریره لا تفضلوا بین الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نمی سزد مر بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متی پس بتحقیق دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز و جل لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که ببعضی انبیا ایمان آرند و ببعضی نیارند چنانچه فرمود ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الایة و بحقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمامه رسل است از جهت اتحاد کلمه اسلام و برین حمل کرده اند بعضی علماء قول حق تعالی را و ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک و تسویه در میان ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از احادیث بوجوه متعدده بعضی گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش از آن بود که وحی آمد بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل بشر و سید ولد آدم است ولیکن واجب است برین قائل که اثبات کند تقدم را بتاخیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است و الله اعلم و بعضی گفته اند که تفضیل نکند بر وجهی که تنقیص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب نورزد و بعضی گفته اند که تفضیل در اصل نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت بر حد واحد اند و تفاضل نیست میان ایشان و تفاضل بامور زائده است بر آنکه چنانکه بعضی رسل اند و بعضی نی و اولوا العزم و این معنی خالی از قصوری نیست تفصیلش است

که بعضی گفته اند تفضیل میکنیم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله درجه او را بخصائص قرب تقرب
نکنیم در تفضیل بر بعضی در سیاست است و اندازه الشأن و صبر بر دین و قیام بأعباء رسالت و حرص بر هدایت
گمراهان زیرا که هر یکی بذل کرده و جهد و وسع خود را تکلیف نکرده است خدایتعالی باکثر از آن فافهم و بعضی گفته اند
که ما اعتقاد کنیم که خدایتعالی تفضیل داده است بعضی انبیاء را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفصیل
تفضیل بآراء خود و این سخن ضعیف است زیرا که ما تفضیل تفضیل بآرای خود نمیکنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث و
رسول الله میکنیم چنانکه مذکور شد از دلائل و قد ذیر ابن ابی جمره بفتح جیم و سکون میم که از اعاظم علمای مالکیه است در
حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت و تحدید و تکییف است از حق سبحانه چنانکه ابن خطیب می گفته است
یعنی امام فخر رازی میفرماید مرا فضیلت نیست بر یونس از جهت آنکه مرا بر آسمان بردند و یونس را در قعر دریا
فرود آوردند با جهت من قریب بخدا باشم و دوی دور تر پس از اثبات تفضیلت من بر او لازم می آید حق سبحانه را جهت
و امکان اثبات می کنند پس اگر چه مرا بر سبع طباق بردند و جهت خرق گردید و یونس را در قعر بحر انزال نمودند
نسبت قرب من و وی بخدا برابر است و مرا بفضائل و کمالات دیگر ثابت است فضل بر انبیاء و یونس
که فضل می دهد جهت لازم می آید و این سخن از امام دار الهجرة یعنی امام مالک نیز مرویست و از امام الحرمین نیز
محکی است و بعضی فضلا را درین سخن مناقشه است که ما تفضیل بجهت اثبات مکان برای وجود حق نمی کنیم
که جهالت نسبت بوی برابر اند بلکه بجهت فضل ملاء اعلی بر حضیض ادنی و شرق و شرف آن عالم نسبت
باین عالم میکنیم پس تفضیل آنحضرت بر یونس بر مکانت میکنیم نه بر مکان پس نهی از تفضیل مقید بمکانست که مفهوم
می گردد از وی قرب مکانی فلیتأمل **وصل** مسئله فضل بشر بر ملک بر جمهور اهل سنت و جماعت بر آنند مشهورست
باین تفصیل که خود خواص بشر که انبیا اند صلوات الله و سلامه علیهم افضل اند از خواص ملائکه که جبرائیل میکائیل
اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و مقربان و کروبیان و روحانیین اند چنین تفسیر کرده است در مواهب
لدنیه و عبارت عقائد اینست و رسل البشر افضل من رسل الملائکة انتهى برابر اینجا که مذکور شد رسل ملائکه که همه
کرام بطوائف ملائکه تبلیغ احکام الهی می کنند و تعلیم می نمایند و عوام بشر که مراد ایشان اولیا و علما و اتقیا اند صنفه
فائده و عصات تخصیص کرده است بر این در شعب الایمان و عبارت و عبارت او چنانکه نقل کرده اند این است
که نقل کرده اند قدیما و حدیثا در ملائکه و بشر پس رفته اند رونده گان بسوی این که رسل بشر افضل اند از رسل ملائکه
و اولیای بشر افضل اند از اولیای ملائکه انتهى و جمهور اهل سنت و جماعه برای آن گفته اند که بعضی از شاعره

بتفضیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابو بکر باقلانی که عمده اهل این مذهب شاگرد شیخ ابو الحسن اشعری است

و نیست و عبد الله حلیمی نیز با نجا است و از کلام امام غزالی در بعضی مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی بر آنند

که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب بشر افضل مراد اهل سنت با فضیلت کثرت

ثواب ست چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رضی عنهم گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم

علما شافعیست و پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر یکی را در مدت عمر مسئله افضلیت مخطور نگردد لا انفیا و لا

اثباتا امید میدارم که مسؤل نگردد در روز قیامت و ظاهر این سخن در مسئله افضلیت ملک بر بشر کرده و دلائل طرفین

در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او را روح الامین

خوانند و مظهر علم و حامل وحی است و سه فرشته دیگر افضل اند از سائر ملائکه و در سائر ملائکه نیز فاضل و مفضول

تواند بود و رسل افضل اند از سائر انبیا و در رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم

افضلست از جمیع انبیا و رسل فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه و آله و سلم

افضل ما صلی علی احد من الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین هداة طریق الحق و حماة علوم الدین

و در عدد انبیا نیز اختلافست و مشهور درین باب حدیث ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیر گفت

گفتم یا رسول الله چند اند انبیا فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله چند اند رسل فرمود سیصد و

سیزده و انبیا آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمٰعیل و اسحاق

و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسیٰ و هارون و یونس و داؤد و سلیمان و الیاس و الیسع و زکریا و یحیی

و عیسیٰ و همچنین ذو الکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید پیغمبر باید بعضی انبیا را بر تو قصه خوانده ام و بعضی را

نخوانده ام از اینجا معلوم می شود که قصه همه انبیا را بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نخوانده اند

و در دل این مسکین همچنین می افتد که یعنی در وقتی است که این آیت نازل شد در اوقات دیگر قصه آنها

که نخوانده اند نیز خوانده باشند و لیس بعد است که احوال محبان خود را به حبیب خود نگوید و احوال ایشان از وی

پوشد کما لا یخفی والله اعلم و صل اعظم و اعلی آنچه اظهار کرده است حق سبحانه از کرامت و مکانت رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب مجید قصه اسرا است و دنی و فتدلی در سوره سبحان الذی و سوره نجم که منطوی

است و مشتمل است بر عظم قدر و منزلت و علو درجت و قرب مشاهده آیات و عجائب قدرت وی جل و علا و

از انجمله حفظ و عصمت آدمیت از اعدا خصوصا مشرکان مکه و مدینه بود چنانچه فرمود والله یعصمک من الناس

و بود آنحضرت صلوٰة الله علیه و السّلام که حراست مینمودند اصحاب وی رضی الله عنهم او را و احتراز و اجتناب
مینمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الٰهی و مقتضای حکمت بالغه او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شد از
کید اعدا و فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک الآیة و این در میادی ایام هجرت
و خروج برای آن بود چنان قصه آن مشهور است و قول وی تعالی ان لا تنصروه فقد نصره الله فعل کرده حق سبحانه
از وی صلی الله علیه و آله و سلم درین قضایا ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان و در هلاک وی اتفاق
آراء در وی صلی الله علیه و آله و سلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب
وی در غار با وجود تیقین بوجود آنحضرت در ان و صرف همت ایشان از ان و ظهور آیات و نزول سکینه و شهود
معیت حق سبحانه و این از اعاظم معجزات و آیات بینات است که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الٰهی
تعالی شانه مر حبیب خود را و قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و مثل این از موسیٰ نیز ظاهر شده اند
وقتی که با بنی اسرائیل برآمد و فرعون دنبال وی کرد و ترسیدند بنی اسرائیل که یافت ایشان را فرعون گفت
موسی علیه السلام مترسید ان معی ربی ولیکن گفته اند که فرق است میان شهود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا
و موسیٰ را اول نظر بر نفس خود افتاد و بعد از ان بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قرب است اول اتم
و اقرب است و مصدوق ما رایت شیا الا و رایت الله قبله و ثانی ما رایت شیا الا و رایت الله بعده اول طریق
جذبت و ثانی طریق سلوک قال الله تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم مراد بسبع مثانی
هفت سوره دراز که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند
و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان ببسمله فائده و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت
آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه ام القرآن بمثانی بجهت تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرار نزول
وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است او را خدا تعالی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذخیره کرده
آنرا از برای وی نداده هیچ یکی را جز وی از انبیا علیهم السلام و تسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه مثنی مکرر ساخته شده
است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه یا ثنا کرده شده است بر وی ببلاغت و اعجاز و
وجه تسمیه سور سبع بمثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود و قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و
قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله تعالی و ما

ست رسول الا بلسان قومه لیبین لهم پس تحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم ایشان و فرستاد محمد را بکافهٔ خلق
چنانکه فرمود بعثت الی الاسود والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان سبزی هست و باحمر عجم که سرخ
سفیدی باشد و قال الله تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیک تر است بمومنان
از ذاتهای ایشان یعنی امر او نافذ و ماضی است چنانچه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او اولی است از
اتباع رای نفس و این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد و ازواج آنحضرت مادران مومنان
اند در حرمت نکاح بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج او اند در آخرت
و در حشر و قرار زوج آمده است که جواب لهم و قال الله تعالی و انزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم و
کان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که او را کسی بکنه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحتمال طاقت
رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است و فی
حقیقت قرآن همه بعد از حمد و ثنای الهی بیان اوصاف و کمالات اوست صلی الله علیه و آله وسلم و یکی از خصوصیات
فضیلت آنحضرت آنست که هرچه که مشرکان و اعدای دین نسبت بآنحضرت طعن و تنقیص کرده اند حق سبحانه خود بذات
کریم خود متکفل رد و دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی سب و طعن حبیب او می کند خود
متصدی جواب و متولی رد وی میگردد و نصرت میکند و در حقیقت رد وی ابلغ رود و نصرت وی اقوی
و ارفع خواهد بود چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود تعالی و تقدس ما انت بنعمة ربک
بمجنون و ان لک لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نمی باشد و چون دید عاص بن
وائل سهمی آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که می برآمد از مسجد وی می درآمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم
و محادثه کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص بمسجد درآمد گفتند با که سخن می کردی گفت بهمین ابتر
یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود مرده بود پس جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر
بدرستیکه دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل حقیر بی برکت را گویند چون گفتند لست مرسلا جواب داد
حق تعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند انا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون گفت حق تعالی بل جاء بالحق
و صدق المرسلین و فرمود و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون گفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی
فی الاسواق فرمود و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و چون استبعاد

گرده کافران که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم
من السماء ملکا رسولا یعنی تجانس صورت نوعی است و تخالف موجب تباین باید که مبعوث بملائکه ملک باشد
و با اهل ارض بشر و سائر انبیا مدافعه میکردند از نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة
و قول هود لیس بی سفاهة و امثال این در قرآن مجید کثیر است والله اعلم **وصل** در ازالهٔ شبهات از
بعضی آیات مبهمات و موهمات قرآنی که در بادی النظر زیغ و نادانی مشعر بنقص و خطا اند در جناب حبیب ربانی اند
صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند علما آنرا معانی لائقه و تاویلات رائقه کرده راجع و اهل تحقیق
سالقا است و از انجمله قول سبحانه و تعالی و وجدک ضالا فهدی که منسوب کرده سابقه ضلالت بوی صلی الله
علیه و آله وسلم و رفع آن بهدایت میکنند و اتفاق علما است که آنحضرت هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت موصوف
و موسوم بضلالت نشده و نشو او بر توحید و ایمان و عصمت است همچنین تمامه انبیاء و مرسلین صلوات الله
علیهم اجمعین برین ناشی اند و نقل نکرده است هیچ یکی از اهل اخبار که هیچ یکی از آنها به نبوت و رسالت و اصطفا
و اجتبا یافته اند موصوف و معروف بوده پیش از آن بکفر و اشراک و فسق و ضلالت و مستند این باب
سماعست لیکن اختلاف درانست که آیا جائز است عقلا یا نه معتزله برانند که جائز نیست عقلا زیرا که آن موجب تبعید و تنفیر
است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند جائز است که حق تعالی یکی را از چاه ضلالت بر آورده بهدایت
رسانیده بمرتبه نبوت رساند و لیکن نقل و دلیل سمعی بر آنست که این جائز بوقوع نیامده و انبیا همه معصوم اند
پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک در آن و همه معصوم اند از کفر و معاصی و از انچه موجب نقص
و نفرت گردد از ایشان پیش از نبوت و بعد از ان از کبائر مطلقا و از صغائر بعمد و استدامت سهو و نسیان و
استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل در آنچه تعلق بتشریع ملت و تبلیغ امت دارد خصوصا
سید انبیا و افضل رسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و
و هر که بجناب وی چیزی بر بندد و نسبت دهد بخلاف ادب دم زند ساقط است و در مهوات درک اسفل ضلالت افتاد
که خبر ندارد وی از اول پاک و آراسته و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص را بدامان عزت و جلال
و مجال حصول نیست بیت به تعلیم و ادب او را چه حاجت * که او خود از آغاز آمد مودب * و لیکن ترتیب
و تعلیم و تائید قرآن بتدریج از قوت بفعل می آید تا آنکه مواعید که از اسباب عزت او را شد در اوقات مخصوص
بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه و شهود قدرت الهی عز و جل

وصل در ازالهٔ شبهات

پیغمبر بود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال همین است و در آنچه در ظرف استعداد ایشان
ابداع یافته است بتدریج و بترتیب ظهور بیاید و از قوة بفعل می رسد جواب آنست که آنجا استعداد از حیث
تفاوت قرب و بعد که بکسب ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود و ثابت است ولیکن ظهور آن
موقوف بوقت است و وجه دیگر وجه تدریج نزول قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظهور می یابد یعنی تادیب و تهذیب
قرآن مر او را صلی الله علیه وآله وسلم اینست نه که از نقص بکمال و از عدم بوجود می آرد و بعضی ازین قوم بقای
صفات بشریت و احکام جبلت و جزئیات احکام نفس در جوهر قدس وی اثبات کنند و آنرا امداد و منشاء صدور
بعضی افعال ازوی صادر و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند
و نزول قرآن را تهذیب ازاله آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخنی میگویند و دعوی در کسب
حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه وآله وسلم میکنند بر ذائقه اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق نمی کشد
و قیاس حال وی بر احوال دیگران راست نمی گوید مصرعه او برتر از آنست که آید بخیال ما بعضی ازین کلام
در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت تکرار ندارد مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل زیغ و ضلالت
از تشکیک و تشبیه می اندازند و زبان وقت این مسکین اند کر آن اگرچه بطریق دفع ازاله آن شبهه باشد تحاشی
است لیکن چون علما متعرض آن شده اند و مصلحت در آن دیده اند ما نیز تبعیت ایشان کردیم امید که عاقبت
بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد بدانکه اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی از اصفیا از اهل تحقیق ذکر
کرده اند و شناخت آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از جناب
ربوبیت جل و تعالی خطابی و عتابی و سطوتی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود مثل انک لا تهدی
و لیحبطن عملک و لیس لک من الامر شیء و ترید زینة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و
انکساری و افتقاری و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم اغضب کما یغضب البشر و لا اعلم ما وراء هذا الجدار
و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و مانند آن بوجود آید ما را نباید که در آن دخل کنیم و اشتراک جوئیم و انبساط نمائیم بلکه
بر حد ادب و سکوت و تحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بنده خود هرچه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استیلا نماید
و بنده نیز با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال و یارای آنکه درین مقام در آید و دخل کند و از حد ادب
بیرون رود و این مقام پای لغزیدن بسیاری از سفها و جهلاء و تعزیر ایشان است و من الله العصمة والعون والکون بکثیر
اختلاف کرده اند در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یا

غافل و نادان از معالم نبوت و احکام شریعت و این روایتست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و معنی آیت نیست قول وی حق سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی بخوانی قرآن را و چگونه دعوت کنی خلق را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فرائض و احکام است و الا آنحضرت مومن بود پیش از وحی بتوحید حق پس از ان نازل شد فرائض که ندیدی و نمی یافتی آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرایع و مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول تعالی ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره میکرد و مناسک جاهلیت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تشرب نکردم هرگز خمر را و پرستش نکردم اوثان را و همیشه میدانستم که آنچه قریش برانند کفر است و نمیدانستم کتاب را و نه تفصیل ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقایای دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مرفوعا که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر تا نزدیک بود که بکشد مرا جوع پس نجات داد مرا پروردگار یاد کرده الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت را از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد بجد وی در راه گم شد و ظاهر امر و امام نیز همین ست ثالث آنکه ضلال اینجا از ضل الماء فی اللبن است یعنی که مغمور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب در کفار مکه پس قوت داد ترا خدا تعالی تا ظاهر کردی دین او را رابع آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله مینامند گویا میگوید وی سبحانه که تو ای محمد یگانه و بی همتا بودی در میان بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان و بار بر داری میوه ایمان و توحید و هدایت کرد در راه جمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره ور گشتند بتو خامس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید قوم و سر گروه ایشان و مراد بدان قوم او ست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشانرا بتو و بشرع تو سادس آنکه مراد بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من و تسمیه محب بضلال بسیار آمده است که گم کرده از خود و اختیار و قرار خود بر هیچ معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنریها فی ضلال مبین و انک لفی ضلالک القدیم و این وجه مرویست از عطا که از تابعین ست سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد ترا و این را بر حالت لیلة المعراج حمل میکنند که از دهشت و هیبت آن مقام فراموش کرد که چگوید و چه خواهد و بچه کیفیت ثنا و حمد باری سبحانه بر آرد پس هدایت کرد او را و دانا ساخت کیفیت ثنا را گفت لا احصی ثناء علیک کذا قالوا و نشاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در فطار اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طریان بران حضرت طاری می شده باشد

و پروردگار تعالی و تقدس آگاه باشد و اورا ابرار و تقرب گردد و بر صواب این کریمه تنان این نعت
نازل شده والله اعلم تا من آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از آن تبدا گردید
ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ما این توجیه است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی افتاد از اهل ضلال که
ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اختلال بود اگرنه بود حفظ و عصمت الهی خود چنانکه
اشارت میکند بآن قول وی سبحانه وان کادوا لیفتنونک الایة و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و اشان آن منقسم ساخت
وی تعالی او را از جهت مبالغه در امتنان بهدایت و عصمت پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم وی فافهم مانع
آنکه یافت ترا متحیر در بیان چیزی که فرستاده سوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا در بیان آن چنانکه فرمود ثم ان علینا
بیانه فرمود انا انزلنا الیک الذکر و این توجیه مرویست از جنید رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المؤمنین علی کرم
فرمود قصد نکرده ام من در هیچ وقت محال بچیزی از آنچه که اهل جاهلیت عمل میکردند بآن چیزها مگر دو بار که گردانید
و باز داشت پروردگار من بفضل خود مرا از آن و حائل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس از آن
قصد نکردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه کرم گردانید مرا خدای تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را که نگاه میداشت
گوسفندان را چه باشد اگر ببینی با من در اعلای مکه اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا در آیم من بمکه
و افسانه در خوانم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در مکه میکنند پس بیرون آمدم از مرعی و در آمدم بمکه در آمدم خانه
از خانهای آن و شنیدم که سرود میکنند و دف و مزامیر میزنند و لهو لعب میکنند پس نشستم و نظر کردم در آن
پس برگماشت خدای تعالی بر من خواب را و بیدار نگردانید مرا مگر رسانیدن آفتاب بر سر من و یک شب دیگر نیز چنین
گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدی تا آنکه اکرام کرد مرا پروردگار من تعالی برسالت پس مراد از قول تعالی
و وجدک ضالا فهدی اینست والله اعلم وصل و از آنجمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که سبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه
احتجاج کرده اند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغائر را برانبیاء صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
و ظواهر کثیره از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند بگیر بماند لازم آید تجویز کبائر نیز و خرق اجماع و قول بچیزی که
نشود و آن هیچ مسلمانی و صواب آنست که هر چه احتجاج کرده اند قوم بآن اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و
متقابل و متعارض اند احتمالات و مقتضای آن و آمده است در آن اقاویل سلف بر خلاف آنچه التزام کرده اند
جماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان باشد آنچه احتجاج کرده اند ایشان بآن محتمل و مأول بود لا محاله بر خلاف

قول ایشان تمام باشد باتفاق سلف ظواهر آن متروک بود و لازم بود ترک قول بظواهر و رجوع باقوال سلف و
تحقیق اختلاف شده کرده است و تفسیر این آیة پس بعضی گفته اند که این تمثیل ست مر ثقل اعتبار را که می گذشت
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تخفیف آن با عطاء صبر و رضاء بران و مشهور آنست که مراد تخفیف اعباء نبوة
است که می شکست پشت طاقت او را از قیام با مر آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر اداء حقوق آن
پس سهل و آسان گردانید بنصرت و تائید الهی آنرا بر وی و فرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر جمع
کردن حضور حق با دعوت خلق و انشراح صدر مقامیست عالی که تمامه و کمال جز در ذات با برکات حضرت
سید السادات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات وجود و ثبوت ندارد و کمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر ادراک
شرف متابعت وے نصیبه ازان حاصل است و ازینجا گفته اند الصوفی کائن بائن نه از فرق در جمع ایشان خلل
چنانکه محجوبان را باشد و نه جمع را بر فرق غلبه چنانکه مجذوبان را بود و بعضے گفته اند مراد بوزر چیزیست که گران
می پنداشت آنحضرت دیگران بود بر ذات شریف وی از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام تا دین
بر منع ایشان ازان ناتوان گردانید او را حق جل و علی ببعثت و رسالت و با مر و توفیق امتثال آن و فرمود
واتبع ملة ابراهیم حنیفا کذا قالوا و مقصود تثبیت و اجرای شریعت وی و امر و احکام الهی است بتوفیق و تائید
نصرت تقویت وے عزوجل و تخصیص بذکر سنت خلیل بجهت بیان واقع است و بعضے گفته اند مراد حفظ و عصمت اوست
از وزر و ذنب که شان او نقض ظهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاد مجازا و ظاهرا
وضع وجود آنرا می طلبید و عصمت منع از عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیة دیگر واقع است
گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تغنی می کردند
دف و مزامیر میزدند پس حق تعالی خواب را بروی گماشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذشت
و بعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آنحضرت و حیرت است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد لطف
حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار را از پشت جلال وی و بعضی گفته اند که مراد تیسیر و تسهیل حفظ با مر
شریعت که طلب کرده شد از آنحضرت و حفظ باری و مشقتی ست که صعب ست برداشتن آن بر طبیعت نزدیک
است که بشکند پشت طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم میخورد از امور یکه ارتکاب کرده بود آنرا پیش
از نبوت و حرام گردانیده شده بر وی بعد از نبوت پس عد کرد آنرا از اوزار قلب و در گذشتن آنها را وضع آن
و ظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند صغائر را این باشد اما بعد از نبوت و کلا و جماعه بران رفته اند و خوش

رفته اند که مراد ذنوب امت است که ازان باری بود بر دل شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه وآله وسلم پس ایمن گردانید حق تعالی او را از عذاب ایشان درین دنیا بقول خود وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم و بوعده قبول شفاعت در آن جهان بقول خود ولسوف یعطیک ربک فترضی والله اعلم و اما قول حق سبحانه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر این آیه عمده و اشهر است درین مطلب لیکن دیگر تأویلات است که ذکر کرده اند آنرا علما و ابن عباس رضی الله عنهما گفته اند که مراد غفران ذنوب است بر تقدیر وقوع و فرض آن با امکان عقلی نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن بسهو و غفلت است و این تأویلی است که طبری آنرا حکایت کرده و قشیری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطیه آدم علیه السلام وما تأخر ذنوب امت حکاه السمرقندی و گفته اند که مراد بذنب ترک اولی است و ترک اولی در حقیقت ذنب نیست زیرا که اولی مقابل او هر دو شریک اند در اباحت وصواب آنست که این کلمه تشریف و تکریم است بی آنکه درینجا ذنبی باشد و مراد تمامه کلام درین آیه در باب سوم در ذکر فضل آنحضرت بآیات قرآنی گذشته است فتذکر و اما قول وی حق سبحانه یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین والمنافقین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر آنست که مراد استدامت بر تقوی و عدم اطاعت است چنانچه جالس را گویند بنشین تا بیایم من ترا ساکت را میگویند سکوت کن و تسلیم کرده میشود ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده میشد ساعت بساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشود حال او در ما مضی نسبت بحالی که در دا است و در حکم ترک اولی و افضل پس میبود او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی در تقوی متجدد و بعضی گفته اند که خطاب بظاهر با نبی ست و مراد خطاب امت است و لهذا گفت ان الله بما تعملون خبیرا و نگفت بما تعمل و مثل اینست در قول وی سبحانه ولا تطع المکذبین و در حقیقت مقصود تقویه قلب آنحضرت و تشدید او با قوم است و قرار ثبات بر مخالفت ایشان و هذا ظاهر و عجب از نادانان که این آیه را بظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور ذنوب بعلو جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسال الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است یا غیر وی آنها که می گویند که مخاطب آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگرچه بآنحضرت است ولیکن مراد تعریض بغیر اوست

چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را ءانت قلت
للناس اتخذونی و امی الٰهین من دون الله این روش در کلام بسیار رفته چنانکه سلطان امیر را بر قومی گماشت
و میخواهد سلطان که امر کند رعیت بحکم توجه خطاب بآن قوم نمیکند بلکه با امیر میکنند و میگوید که چنین کن و چنان کن و
اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و بظاهر خطاب با امیر میکنند ولیکن مراد قوم را میدارند و در حقیقت
خطاب با ایشان میکند تعالی قرار گرفته است که خدای داند که رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول
در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تنزیل ولیکن این چنان است که مرد به پسر خود میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن
تو مولانا بغلام خود میفرماید اگر تو بندهٔ منی فرمانبرداری کن مرا کذا قیل یعنی بیقین میداند که وی پسر اوست و
بنده اوست ولیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حقیقتا میداند که آنحضرت
در شک نیست ولیکن اظهار شک میکند و در آن برائے قصد تعریض است این غیر وجه اول است که مخاطب آنحضرت و مراد
غیر از وست فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دل است و مراد آنست که اگر تنگ می آید
ترا از آنچه میرسد بتو از کافران از ایذا و دشمنی صبر کن و بپرس آنانرا که میخوانند کتاب را و احوال انبیاء را بگو
صبر کردند بر ایذاء قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصرت و عون الٰهی بر ایشان با این رسل فرض و تقدیر
بر اوست گویا که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیال اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیرا در آنچه فرستاده ایم
بسوی تو از قصص سوال کن آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند
در کتب ایشان موافق آنچه القا کرده ایم بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه
قرآن مصداق است هر چیز را که در این کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک اما
قصه که نزول کرد این آیت گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا اشک و لا اسأل گفت ابن عباس بخدا سوگند که
در شک نکرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
تقبله الله بمزید الصدق و الیقین و عصمه عن الشک و التخمین که مراد اینجا از شک آن معنی ظاهر است که منافی
تصدیق و یقین است بلکه آن حالت است که پیش معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد می باشد و لهذا
در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف تحیی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع در موضع
خلیل فرمود نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان میطلبی بپرس از اهل کتاب که باحوال و اخبار
نبوت تو علم الیقین دارند که حکم عیان و مشاهده دارد و تعاضد ادراکها میسر است در حصول الیقین و لهذا آنحضرت

دوست میداشت سوره سبح اسم ربک الاعلی الذی را بجهت کریمهٔ ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
و موسی و قصه اخبار ایشان داری بوجود و حال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده بود
طلبیدن آنحضرت صحابه را و اعلام نمودن باین قصه با ایشان موید همین است گفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه
اشهد انی رسول الله نیز ازین باب است فافهم و بالله التوفیق و هو اعلم و اما آنها که میگویند که خطاب درین و امثال
مر غیر راست از سالکان تواند که اینجا نیز گویند که خطاب در قوله فان کنت فی شک نیز همچنین است و تقریرش آنست که مردم
در زمان شریف وی سه فرقه بوده اند مصدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب
کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر بصیغهٔ واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک
از آنچه فرستادیم ما بر پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم سوال کن اهل کتاب را دلالت کنند ترا بر صحت
نبوت وی و نسبت انزال ثابت است مر امت را چنانکه فرمود انا انزلنا الیکم نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی
برای ایشان چیزیکه ازاله میکند آن شک را از ایشان و تحذیر کرد ایشان را از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که مکذبان
اند و گفت لاتکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین و قول وی سبحانه والذین آتیناهم الکتاب یعلمون
انه منزل من ربک بالحق فلاتکونن من الممترین یعنی بانهم یعلمون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد لمن یمتری لاتکونن من الممترین
آنحضرت خطاب میکند غیر خود را موید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد ازین فرموده است
قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی الایة فتدبروا اما قوله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلاتکونن من
الجاهلین و اگر میخواست خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلین گفته اند معنی
مراد نه آنست که مباش جاهل بآنکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در روی اثبات جهل ست
بصفتی از صفات خدا عزوجل و جهل بصفات خدا جائز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه
وآله وسلم بآنکه تشبیه نکند در امور خود بسمات جاهلان و نیز در آیت دلیل نیست بر بودن او بصفتی که نهی کرده است
او را از بودن بران صفت بلکه امر کرده است بالتزام صبر بر اعراض قوم و مخالفت ایشان و بآن که بیرون نیاید از
صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او بحال جاهلان در شدت تحسر و جزع فکاه ابوبکر بن فورک و بعضی گفته اند که
این و معنی خطاب با امت ست یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و مثل این بسیار است در قرآن
و همچنین در قول وی تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل مراد غیر اوست چنانکه گفته است و ان
تطیعوا الذین کفروا الایة و همچنین ان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن عملک و امثال آن مراد همه جا غیر اوست

صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت و الله تعالے امر و نهی میکند او را بهرچه میخواهد و حالانکه از وی وقوع ندارد
چنانکه گفت ولا تطرد الذین یدعون ربهم الآیه و حالانکه آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشان را و نراند از پیش خود نبود از
ظالمان و قول وی سبحانه وان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حق ست بلکه مراد غفلت از قصه
یوسف است علیه السلام زیرا که خطور نکرده هرگز در دل او و نرسیده بگوش وی صلی الله علیه واله وسلم و ندانست
مگر بوحی الٰهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این موهم است نزغ
و وسوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبوده لیکن مراد قصد شیطان ست برای وسوسه و صرف الٰهی
تعالی از وی آنرا و معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلاً که باعث کرد بر ترک اعراض از ایشان و بر
اقبال بر ایشان پناه جو بخدا تا محفوظ دارد ترا از آن و نزغ ادنی حرکت است چنانکه گفته است زجاج پس امر کرد
خدا تعالے حبیب خود را که چون فرود آید بر وی غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کند شیطان باغرای وی و انداختن خواطر
وساوس استعاذه کند بحق تعالے تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردانید او را بر وی صلی
الله علیه وآله وسلم و قدرت نداد بر وی که ما قال ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ست و قول وی تعالی ان الذین
اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آنحضرت
خواهد بود و قول وی تعالی و اما ینسینک الشیطان نسیان غیر نزغ است و صحیح نیست که متمثل و متصور گردد شیطان بر
آنحضرت در صورت ملک و تلبیس کند بر وی نه در اول رسالت و نه بعد از آن بسبب آنکه برای اظهار صدق او رفته است تقاضای این میکند بلکه معلوم میگردد نبی را علیه السلام که آنکه می آید او را ملک است رسول خدا است
یا بالعلم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا ببرهانی که ظاهر میگرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بحث
وحی بیاید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته **وصل** و اما قول وی سبحانه و ما ارسلنا من قبلک
من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است در وی و مشهور است
قول جمهور مفسرین که مراد تمنی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول کردانید بخواطر و افکار از
امور دنیا مر تالی را تا در می آرد بر وی وهم و نسیان در تلاوت وی یا می در آرد بر افهام سامعان از تحریف تاویل
فاسد چیزی را که ازاله می کند و منسوخ میگرداند آنرا الله تعالی بکشف میگرداند التباس و اشتباه را و محکم ثابت می سازد آیات
او را کذا فی المواهب اللدنیه و کلام قوم درین مقام بسیار است و در شفا جز از آن آورده و اما قول آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم وقتیکه نوم کرده در وادی لیلة التعریس که این وادی است که در وی شیطان است پس معلوم میگردد

وصل در بیان قول تمنی

ازان تسلط شیطان و وسوسه وی بر آنحضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بمحافظت فجر تا فوت نگردد نماز پس آمد شیطان بلال را و خوابانید او را چنانکه تفصیل آن
در حدیث لیلة التعریس مذکور است و این نیز بر تقدیری که قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنبیه باشد بر سبب
نوم از صلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب راندن ترس از وادی و بیان علت ترک صلوة در وی پس نیست
اعتراض و اشکال و حاجت بدفع آن والله اعلم بحقیقة الحال و اما قول بعضی در قوله تعالی ان جاءه الاعمی
الآیة میگویند که ظاهر این موهم است باثبات ذنب مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که ترش روئی نمود و اعراض
کرد از ابن ام مکتوم که اعمی بود و بطلب آمد و بحال تذکرهٔ کسی که خشیت بود و بکفاری که مستغنی از حق بود در پیش آمد و توجه نمود
التفات کرد پس حق تعالی شکایت کرد و عتاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است
اما اثبات ذنب درینجا توهم محض است نعم صورت عتاب بترک اولی و الیق ظاهر میشود تا آنکه اگر حقیقت حال
این دو مرد معلوم و مکشوف آنحضرت میشد اختیار میکرد اقبال مر اعمی را و لیکن آنچه آنحضرت کرد از تصدی و تلقی
که بکفار عین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب و اظهار حرص بر ایمان وی بود که مبعوث و مرتب
برای آنست نه معصیت و مخالفت امر دین و آنچه قصه خوانده و خبر داده حق سبحانه و عتاب گونه بر حبیب خود
و مقصود از آن تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت حرص بر اسلام باین مقدار و با تمام
هم نرسد که بسبب آن اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ و اعلام بس است و ما علی الرسول الا البلاغ و بحقیقت ابن
ام مکتوم مستحق تادیب و زجر بود زیرا که وی اگرچه نمیدید ولیکن مخاطبهٔ آنحضرت بکفار می شنید و شدت اهتمام
حضرت نبوت بشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ازد
حام در مجلس سبب ایذاء آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل ابن مکتوم ذنب و معصیت
بود آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و آله وسلم طاعت و ادای واجب بجای آن بود که در زجر و تادیب ابن ام
مکتوم نازل میشد قرآن چنانکه در زجر بقول نزد رسول و ندا و آواز در ورای حجرات نازل شد لیکن بسبب عمی و صدق
نیت وی معذورش داشتند و رفق نمودند والله اعلم اما قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم نیز بظاهر موهم
است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة والسلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در لم اذنت
لم استفهام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگرچه برای اظهار رعایت تسلیه
و لیکن عفو تقدم نمود بر انکار اذن و تقدیم عفو پیش از عتاب بس عزیز نادر و مشعر بنهایت محبت و اکرام است

و میگویند آنجماعه که کرد رسول خدا چیزی که امر کرده نشد بآنها اخذ فدا از اسرا بود و اذن وی مر منافقانرا که
عتاب کرد او را خدا تعالی برین و جوابش آنست که عفا الله اینجا نه آنست که از وقوع ذنب میباشد این نیست
دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مر وی خود میگوید حق که تعظیم میباشد نزد وی عفو کند ترا خدا تعالی چه کار
کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب می گوئی از کلام من عافیت دهد ترا خدا تعالی ثبت
حق مراد نیست غرض ازین کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر نیز اثبات ذنب در تقصیر و عفا اینجا بمعنی عفو نیست تقدیم
آن بر لفظ عتاب مشعر باین معنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم
عن صدقة الخیل والرقیق عفو کرد حق تعالی مر شما را از زکوة اسب و برده و حالانکه زکوة در وی از نخست واجب
نشده پس مراد آنست که لازم نیست بر شما و امام قشیری گفته که هر که می گوید که عفو نمیباشد مگر از ذنب نمی شناسد
موارد کلام عرب را گفته که معنی عفا الله عنک ای لم یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که
استفهام برای انکار است این گفته اند که انکار عتاب بر ترک اولی و افضل است و بعضی گفته اند که حق تعالی آنحضرت را مخیر
کرده است او را در اذن اگر خواهد و فرموده است فاذا استاذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم پس تفویض
کرده است امر را بوی صلی الله علیه و آله وسلم و مخیر گردانیده است او را بالطریق عموم در مواهب از نفطویه نقل
می کند که گفته است رفته اند جماعه که آنحضرت معاتب است باین آیت و حاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشانرا اعلام کرد وی سبحانه که اگر اذن نمیکرد مر ایشانرا قعود مینمودند از جهت
نفاق ایشان و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشانرا انتهی و اما بقول وی سبحانه و لولا ان ثبتناک لقد کدت
ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات الآیة نیز موهم است بوقوع میل بوقوع میل در کون
رسول خدا صلی الله علیه و آله بجانب کفار و وقوع عذاب بر وی باشد عذاب و لیکن چون حق تعالی نگاه میداشت او را از آن این
بحد نزد وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر تثبیت
الهی و عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میل میکردی بحکم طبیعت باتباع مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت
او منع کرد که نزدیک آئی بر کون خصوصا که بوقوع آید از تو و این صریحست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت وجود گذشت که سخن در وقوع معصیت
است شرعا از حضرات انبیا صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی حفظ او و عصمت
ظلی بگردد نه اختیار را و ممتنع نمی سازد ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی پس ثابت شد معنا

ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت اند در کون نکرد در آیت مبالغه است در کمال تطهیر
و تخلیص و تقدیس آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی مر او را نه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر بنا بر ظاهر اما
قول وی تعالی در اساری بدر ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
والله یرید الاخره الی قوله عظیم این را نیز جمعی بر عتاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کار اسیران
بدر فدا اختیار بمشاورت ابوبکر رضی الله عنه و قتل چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این باجتهاد بود چون
آنکه امری از جانب حق سبحانه در آن نباشد و خطا در اجتهاد شریعت جائز می دارند لیکن تقریر بران جائز
نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کنند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که مسلم
در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون هزیمت داد خدای تعالی مشرکان را روز بدر کشته شدند از ایشان
هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان را ابناء اعمام و برادران خویش و قبیله تو اند رای من آنست که
بگیری از ایشان فدیه تا باشد مارا آنچه بگیریم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که هدایت
کند ایشان را خدای تعالی و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
چه می بینی تو و چه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من نه رای ابوبکر است رای من آنست که تمکین کنی مرا از ایشان تا
بزنم گردن فلان را که خویشی است مرا و تمکین کنی علی را که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و تمکین کنی حمزه
را که بکشد فلان را تا بدانند خدای تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مر مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد
آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد او را رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا بخدمت او رفتم دیدم که نشسته است آنحضرت
و ابوبکر نزد او دست و هر دو نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و یار ترا
تا من هم اگر بیابم در خود گریه را بگیریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور خود را در گریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم گریه میکنم بجهت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از فدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شما نزدیکتر
ازین درخت اشارت کرد درختی که نزدیک بود پس فرستاد خدای تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن
فی الارض و اثخان اکثار و مبالغه در چیزی کردن و مراد اثخان و جرحست یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در
دست وی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا ذلیل گردد کفر و کم شوند و گردد آن و غالب شود اسلام و عزیز
شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخره میخواهید شما دنیا را که غنیمت و اموال آنست و میخواهد خدا آخرت را

دین اسلام و ثوابی که در آخرت بران مترتب خواهد شد لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود
حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر خطا نمیگیرم هر آئینه میرسید شما را در آنچه اخذ کردید و اختیار
نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل می شد بر ما عذاب نجات نمی یافت
از ما مگر عمر پس میگویند آنجماعه که درینجا عتابست بر آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن نمی باشد مگر در ذنب
صاحب مواهب لدنیه میگوید که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بلکه درین بیان چیزیست
که مخصوص گردانیده شده است بدان بر سائر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احلت لی الغنائم انتهی و می خواهد که بگوید که انجکم در غیر آنحضرت است از انبیا علیهم
الصلوة والسلام و اما آنحضرت را درست است که نکشد و فدا گیرد و در از جمله غنائم است و می گویند اما قول وی تعالی
عرض الدنیا بعضے گفته اند که مراد باین خطاب کسی است که اراده می کند دنیا را و میخرد و متمحض است غرض
او برای غرض دنیا تنها و وی اشکنا رمی کنند از ان و نیست مراد باین آیت آنحضرت و غالب اصحاب وی بلکه روایت
کرده شده است از ضحاک که این آیت نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند قوم
بسبب او جمع غنائم و باز آمدند از قتال تا که ترسید عمر رضی الله عنه که برگردند بر ایشان چنانکه در روز احد واقع شد
تا نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة و اما قول وی تعالی لولا کتاب من الله سبق و اختلاف
کرده اند مفسران در معنی این آیة بعضے گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت نمیکرد از من که عذاب نکنیم هیچ یکی را مگر بعد
از نهی هر آئینه عذاب میکردم شما را و این دلالت میکند که امر مراد معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود
ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست که متوجب شدید بان شما وی عفو و صفح را عتاب کرده میشد بر غنائم یا مراد
آنست که اگر نمیگذاشت در لوح محفوظ که غنائم حلال است و این همه نفی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعل چیزی که حلال
است معصیت نمی باشد و لهذا گفت وی سبحانه در آیة اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضے گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و اصحاب رضی الله عنهم مخیر گردانیده شده بودند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از
علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب
خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند برین شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده هفتاد
کس چنانکه گفتند صحابه اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما و بتحقیق واقع شد قتل هفتاد کس از صحابه در روز
احد و این دلیل است بر آنکه ایشان نکردند مگر آنچه اذن کرده شد بدان پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر چه

مجبر گردانیده شده است در خطا و قتل و لیکن قتل و امتحان اصلح بود پس عتاب کرده شد بران و بیان کرده شد ضعف اختیار عدو او و تصویب اختیار اثخان و لیکن عاصی مذنب نیست هیچ یکی و الله اعلم و اما قول وی تعالی و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین میفرماید اگر افترا میکرد محمد برما چیزی در اقوال ما از پیش خود هر آئینه میگرفتیم جانب یمین او را یا بریدیم رگ گردن او را و هلاک می گردانیدم او را کنایه است از عذاب چنانکه می کنند ملوک کسیرا که غضب می آورند و این مبالغه است در صدق وی و نگاهداشتن حق تعالی او را از کذب و افترا و لیکن درین عبارت اظهار سطوت و غلبه ربوبیت است و با وجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله و این ناشی است از کمال محبت و اهتمام بحال وی و در حقیقت تعریض است بمفتریان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل قاعده همان است که سابقا گفته شد که مراد بآن نگاه باید داشت و آنچه در عالم محبی و محبوبی از ناز و نیاز میگذرد و اما قول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم بتفاصیل احکام ایمان و شرع است چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود این بعد از رسالت و وضع دین و شریعت است و تحقیق بشهرت رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از توحید نبوت می کرد خدا را و دشمن میداشت او ثان و عبادت آن را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده بود و آن میدانست شرائع را که تشریع نموده است حق تعالی بر بندگان بند خدا نیست مراد بقول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان وارد و اما ایمان بمعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت بایمان و احکام است و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است یعنی ما کنت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد آورد از اقوام تو و این معنی بعید است از سیاق و سیاق حدیث و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب سیوم

در ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامات وی در توریت و انجیل و اعتراف علماء اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورية و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر الآیة ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه بسیار است و خاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة و کمال ایشان معروف بودند بذکر حضرت خاتم الانبیا چون حق سبحانه ذکر ایشان را بحضرت وی کرد لاجرم ذکر شریف او را بایشان بطریق اول کرده باشد من احب شیئا اکثر ذکره و این آیه کریمه اول دلیل است بر صدق آنحضرت که خبر داده بکتاب اقبال و صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب یهود و نصاری

والزام ایشان برآنکه اگر مطابق واقع نمیبود موجب نفرت و تکذیب ایشان میشد مر آنحضرت را و بحقیقت و اثار
وشناسا تر باحوال آنحضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کسی نبود که در توریت و انجیل وصف
او را خوانده بودند و در مدینه بهوای دریافت سعادت ملازمت وی و دیدن نشان علامات ظهور وی
صلی الله علیه وآله وسلم درین بلده نشسته بودند و همیشه منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
وآله وسلم بودند و بر انصار که معادات و مخالفت داشتند بعثت وی صلی الله علیه وآله وسلم استفتاح و استنصار
مینمودند میگفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان ومار از روزگار شما بر آریم و پدران
ایشان در وقت گذشتن از عالم وصیت نامها نوشته به پسران می سپردند میگفتند که سلام ما به آنحضرت وی
برسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم و با یمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
می شناسند این کافران آنحضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بوجود آنها علم یقینی مشهودی دارند
بخلاف پدران که علم بآنها بسماع و اخبار است ولیکن چون آن نور ظهور کرد سابقه شقاوت ازلی ایشان در کار
شد بحسد و عناد و تکذیب نمودند کفر ورزیدند و دیده و دانسته براه کتمان حق رفته تحریف و تغییر کتابها دادند
بمحبت دنیا و حب ریاست بدرکه اسفل خسارت و شقاوت و ذلت فرو رفتند و با وجود تحریف دلائل نبوت
پیغمبر ما و اعلام شریعت وی صلی الله علیه وآله وسلم در کتاب ایشان لا یحصی باقی است و گفته اند که نام حضرت
بزبان سریانی مشفح و مشفح بمعنی محمد و زیرا که مشفح بزبان ایشان بمعنی حمد است و چون حمد میگویند مر خدا را بلغت عبرانی
سفحا لاها یعنی الحمد لله و چون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد و احوال و صفات و علامات و امارات نبوت
وی مشروح و زمان بعثت و خروج وی متعین بود و در همان روز که حضرت بمدینه منوره قدوم آورده عبدالله بن
سلام که از احبار و اشراف یهود و از اولاد یوسف علیه السلام بود آمد و ایمان آورد و از همان روز که خروج آن
حضرت بمکه شنیده بود منتظر حصول سعادت لقای شریف وی بود سه مدتی بود که مشتاق لقایت بودم ؛ و لاجرم
روی ترا دیدم و انتظار رفتم ؛ و چون بلقاء شریف مشرف شد گفت آنحضرت توئی ابن سلام عالم اهل یثرب
گفت نعم فرمود سوگند میدهم ترا بخدائی که فرستاده است توریت را می یابی توصفت مرا در کتاب خدا گفت نعم
گواهی میدهم که تو رسول خدائی و بر اعدا ظاهر شد غالب کننده تست و غالب کننده دین تست بر همه ادیان و یافته است
[illegible] صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا
و مبشرا و نذیرا یعنی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق و تکذیب و نجات و هلاک ایشان و بشارت دهنده

سلیمان از ثواب و ترسانیده عاصیان از عقاب و حرز الامیین و پناه مر امیان را که مراد ایشان عرب اند که اکثر خط و
کتابت ندارند تعلیم و تعلم بدانند و وی صلی الله علیه و آله وسلم پشت و پناه تمامه عالم است تخصیص بعرب
بجهت بعثت وی در ایشان و قرب ایشان از وی باشد یا بجهت غلو و انهماک این قوم در جهل و
و نساوت و بعد از مقام علم و هدایت و حرز موضع حصین را گویند که نگاه دارد و از آفات و مراد از ان حفظ و
تحصین ایشان ست از آفات نفس و غوائل شیطان چنانکه فرمود هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم
یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاهداشت
ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال مادام که در ایشان بود و قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم وانت
فیهم تتمه کلام عبدالله بن سلام وانت عبدی و رسولی تو بندهٔ خاص منی که هیچکس درین صفت با تو برابر
نیست و فرستادهٔ منی بسوی کافهٔ خلق سمیتک المتوکل نام کرده ام ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته
و از احوال و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی اینست لست بفظ ولا غلیظ نیستی تو درست خو و سخت دل
چنانکه در قرآن مجید میفرماید ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و آنکه جای دیگر فرموده واغلظ علیهم
جوابش آنست که وی صلی الله علیه و آله وسلم مجبول ست بر طبع کریم خود و از تغلظ مامورست بر معالجه خلق
و او جواب آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان آنست و امر نسبت بکافران و منافقان ست و هر دو صفت
در ذات وی مودع است الحب لله والبغض لله و فرموده انا الضحوک القتول و در باب اخلاق آثار آن
گذشت ولا سخاب فی الاسواق و نه فریاد برارنده در بازارها که عادت نادانان و غافلان ست یعنی
نرم خواست و بلند نمیکند آواز را بجنگ نمی ورزد با مردم نه در خانه نه در بازار ولا یجزی بالسیئة ولیکن
یعفو و یغفر و پاداش نمیدهد بدی را ببدی بلکه عفو میکند و در میگذرد ولن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء
بان یقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد او را خدای تعالی تا زمانی که راست میگرداند باو دین کج را بگفتن
لا اله الا الله و اثبات توحید و از آیهٔ شرک فیفتح به اعینا عمیا و اذانا صما و قلوبا غلفا پس می کشاید بوی چشمهای کور
را یعنی نمی بیند راه راست را و گوشهای کر را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده و در پرده که نمی فهمند و درنمی یابند
حقیقت حال را و در روایتی این زیاده آمد که فریاد میکند در بازار و تزئین نمیکند بفحش و گوینده نیست ور
را راست و درست می گردانم او را برای هر صفت جمال و جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و می گردانم سکینه
آهستگی و آرامش را لباس وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و صدق و وفا طبیعت

وحی عفو و معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بوسیله وی بعد از نادانی و بلند آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از درویشی و الفت دهم بوی میان دلهای مخالف و هواهای پراگنده و امتهای متفرقه و بگردانم امت او را بهترین امتها. از کعب احبار نیز اینچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در توریت گفت اینچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبد المختار مولده بمکة و مهاجره بالمدینة و ملکه بالشام لا فظ و لا غلیظ و لا صخاب بالاسواق و لا یجزی السیئة و لکن یعفو و یغفر و درین روایت مدح امت مرحومه وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است که فرمود امت وی بسیار گزاران باشند خدا را در شادی و ناخوشی و ناخوشی تکبیر گویند بر سر بلندی و حمد گویند در هر پستی رعایت می کنند آفتاب را برای نماز و چون در رسد وقت نماز می کنند اگرچه در خاک رفته باشند ازار بندند بر نیمه ساقهای خود و وضو کنند آن با طراف اعضای منادی یعنی موذن ایشان ندا می کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای ایشان در قتال و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب آوازی باشد چون زمزمه زنبوران مراد زمزمه ورد شب است و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون نازل کرد بر موسی توریت و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم در الواح امتی که ایشانند آخر و سابق یعنی آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان [illegible] ایشان در سینه های ایشان است می خوانند آنرا از بر [illegible] چشمهای خود این از خواص این امت است که آسان کرده شد که بر ایشان [illegible] و حلال شد برای ایشان [illegible] و صدقات [illegible] سابق و چون قصد می کند یکی از ایشان بدی را و نمی کند آنرا نوشته نمی شود بروی و چون میکند بدی را نوشته می شود یکی بدی و چون می کند نیکی را نوشته می شود ده نیکی و داده می شود مر ایشان را علم اول و آخر و می کشند ایشان مسیح دجال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت قریب هفتاد صفت ازین امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا بگردان او را امت من فرمان آمد یا موسی آن امت را امت تو چگونه گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا امت محمد [illegible] موسی را نزد این کلام این دو خصلت که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس

موسی علیه السلام خداوند را می شدم بدان و ابو نعیم از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مروی
نزد کعب احبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی
امت وی و دیده شد مر هر نبی را دو نور و هر یکی از تابعان را یک نور که میرود با وی پس خوانده شد محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و بود مر هر موی از سر و بدن وی نور و نور هر یکی از تابعان وی را دو نور پس گفت کعب وی
را آیا خبر از منام خود میدهی یا ترا بحدیث خبر کرده است امیر با این حدیث گفت سوگند بخدا که نیست
جزوی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست این
صفت محمد و امت او و صفت انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده تو آنرا **وصل** اخبار
و در سبق علم یهود بصدق و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور
انکار دیگر کسانی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد بسیار است همیشه ذکر آنحضرت را در توریت درس
می گفتند و تکرار می کردند و اولاد خود را تعلیم می نمودند و حلیه شریف او را بیان می کردند و خروج او و بعثت او را یقین
می ساختند و می گفتند که خروج او از مکه و هجرت بمدینه خواهد بود و چون مبعوث شد برای حسد و عناد رفته گفتند که این
نه آنکس است که ما خبر میدادیم و در صفات شریف وی تحریف مینمودند و با وجود تحریف و تغییر و تبدیل شواهد آن
در توریت لائح و واضح بود ابو عامر راهب شخصی بود از اوس و خزرج وصاف تر از وی مر آنحضرت را
نبود و الفت و مصاحبت مینمود با یهود مدینه وی پرسیدی از ایشان از دین خبر دادندی ایشان او را از صفات رسول
رب العالمین صلی الله علیه و آله وسلم و می گفتند که این دار هجرت اوست پس از آن نزد یهود تیما رفت ایشان نیز
خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصارا را ایشان نیز خبر دادند بصفت آنحضرت پس بیرون
آمد ابو عامر و ترهب نمود و پلاس پوشید و می گفت من بر ملت حنیفه و دین ابراهیم ام و منتظر خروج پیغمبر آخر زمان
و این ابو عامر مخذول از جمیع ایشان نیز صفات و خصائص آنحضرت را شنیده بود و چون آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ظهور کرد بر حال خود ماند و بغی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده
فرمود مبعوث شده ام بملت حنیفیه گفت نه بلکه غلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا نقی صاف
و پاک چه شد ای ابو عامر آن اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکردند او را
یهود فرمود آنحضرت دروغ میگوئی تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت بمیراند
با و خدا تعالی دروغگو را وحید طرید غریب پس از آن برفت ابو عامر بمکه و متابعت کرد دین قریش و ترک کرد دین

و ترهیب را که پیش از این داشت بعد از آن ملحق شد بشام و مرد طرید غریب وحید بدعاء آنحضرت که کرده بود از اینجا معلوم می شود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق او هدایت نباشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و پسر این ابی عامر حنظله که او را غسیل الملائکه گویند بملازمت آنحضرت آمد ایمان آورد و از سادات صحابه شد و قصه تسمیه او بغسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نوکر خدا بود بلکه همان روز تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب کفار در روز احد شنید بعلت شتاب فرصت غسل جنابت نیافته بیرون دوید رفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل می دهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بچه سبب او را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند در بعضی روایات آمده که فرمود مگر جنب بود و بر دیار زن او پرسید او را زن حقیقت حال را عرض کرده از اینجاست که امام ابو حنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبین با وی خلاف دارند و می گویند غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نشود و امام این قصه حنظله را دلیل می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که در بعضی روایات آمده مگر جنب بود اول دلیلست بر آن اکنون اخباری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم وغیره در صفت آنحضرت آمده است نقل کنم و صل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات و احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن کتب و در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود ولیکن ایراد آن برای الزام و افحام این کافران معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین می گردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در وی این امانت کرده اند آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابانت از ساعیر و آشکارا ت را از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور سنین گویند که تجلی کرد حق سبحانه بر وی کلام کرد موسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بر وی انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه که در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعبد می کرد و بعده وحی در وی شد آن سه کوه است یکی ابو قبیس ست که مکه و در زیر آن آبادان ست و در مقابل آن قیقعان تا بطن وادی و در شرقی آن که متصل قیقعا نست شعب بنی هاشم و در وی مولد آنحضرت بقول مشهور و این تحقیقی که از علماء امت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده و در اعلام النبوة میگوید که درین جا هیچ غموضی و خفائی نیست بر کسیکه تدبیر نماید و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است بر موسی

وصل اخبار در تورات و انجیل وغیره

علیه السلام بطور سینا و اشراق وی تعالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی و وی علیه السلام سکونت میکرد در ساعیر
بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و بآنجهت تسمیه کرده شد تابعان او را بنصاری و چنانکه ثابت که مراد
باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد همچنین ثابت است که استعلان او از جبال فاران با نزال قرآن باشد
بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین و اهل کتاب در آنکه فاران مکه است
و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و دور نیست این از افک و افترا ایشان گوئیم آیا نیست در توریت که ابراهیم
ساکن گردانید هاجر و اسمعیل در فاران و گوئیم [illegible] دیگر که آشکارا شد خدا تعالی از وی
نام وی فاران است [illegible] که فرستاد [illegible] کتاب را بعد از مسیح و بنمائید مارا دینی که ظاهر و منکشف
شد و آشکارا گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا نمی‌باید که آشکارا و فاش شده دینی در مشارق و مغارب
مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت موسی را علیه السلام
در سفر خامس که [illegible] و بر پای می‌دارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو و در روایتی
از برادران ایشان می‌گردانم کلام خود را در دهان وی پس می‌گوید مر ایشان را هر چیزی که امر کنم او را و هر که اطاعت نکند
مر او را آنکه می‌گوید انتقام می‌کشم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله
وسلم زیرا که معنی قوم موسی که بنی اسرائیل‌اند ابنا اسحق‌اند و برادران ایشان ابنا اسمعیل و اگر این نبی موعود
از ابنا اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان می‌شود نه از برادران ایشان و اگر گویند بنو اسرائیل برادران بنو
اسرائیل‌اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر دروغ می‌گردانید شما توریت را زیرا که مذکور است در توریت
که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل موسی قائم نمی‌شود در بنی اسرائیل
هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود کفو موسی مثل
وی بلکه خادم او بود در حیات او و مؤکد و مؤید دعوت او و بعد از وفات او پس متعین شد که مراد باین نبی موعود
محمد است صلی الله علیه و آله وسلم که بود مثل موسی چه وی مثل او بود در نصب دعوت و تقدم [illegible] و تشریع احکام
و اجرا و نسخ بر شرایع سابقه و غیر چندین دلائل باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر زمان است محمد است صلی الله
علیه و آله وسلم که در آن شک و شبهه را مجال نیست و گفته‌اند که قول او که فرمودی نهم کلام خود را در دهان او دلالت کند بر جوامع
الکلم معقود با محمد است صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که معنی این آنست که وی تکلم نبوی او بکلام خود [illegible]
چنانکه شنیده فرمود پیغمبر [illegible] نبوی او صحف و الواح زیرا که امی است نخواند مکتوب [illegible]

سفید روی محمد گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه و آله وسلم پس گریه کردم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو می بینی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در آن صورت پس گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی کردم تا در یابم آنچه از وشماست از علم و دین صندوق صورتهای پیغمبرانست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان پس هم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند انبیا در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آنرا ذو القرنین از مغرب شمس و سپرد بدانیال و اما در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب بآخر الزمان کرده میفرماید فاضت النعمة من سفتیک ناگفتن شد نعمت دنیا و آخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت داد خدا تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فائض شدن خبر و لب بیار شدن آب لب با زمین زود و ریختن آب حدیث مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمائل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بند کار نکوساز به هم زن کار را جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة ای عظیمة فان شرائعک و سنتک مقرونة بهیبة عینک پس بدرستی شریعتها و حکمتهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست راست تو و سهمناک مسنونة و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر روی می افتند زیر تو مراد بابن زبور محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و نعمتی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است و می گوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است بروی و سنتی که نموده ساخته است وی و در کلام قول وی تقلد سیفک و لا التنک که وی عربی است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمائل میکنند سیف را در گردنهای خود و در قول وی فان شرائعک و سنتک نص صریحست که وی صاحب شریعت و سنت است و دین برپای می شود بسیف خود و جبر میکند خلق را بسیف بر حق و بری گردانند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه و آله وسلم و نیز در زبور آمده است که داؤد علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یا رب بفرست پیدا کننده سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد آنست که خداوندا محمد را بفرست تا مردم را بداند و بخواند با آنکه مسیح بشر است نه آله و انست داؤد علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داؤد مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که خدا تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است امر او را و آیات

ورا داده بعثت او را نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود و تکبیر گویند به آوازهای
بلند در دست ایشان شمشیر ہاست تیز تا انتقام کشند خدا را از آنها که عبادت نمیکنند او را بندی می کنند ملوک آن آنها را
بقید ہا و اشراف ایشان را بغلها و در مزبور دیگر آمده ست که خدا تعالی ظاهر گردانیده است از صهیون که مراد
از آن مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست امت داشته و محمود و محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در مزبور
دیگر آمده است که وی مالک می شود وجودی کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزائر
پیش او و بر زانو های خود می کنند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با علماء و خواص خود و سجده می
کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند او را امت بفرمانبرداری و گردن نهادن خلاص میگردانند و رهگین ستمدیده
را از کسی که قوی تر است از وی و میرہاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکند بضعفاء و مساکین و درود
فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه میماند ذکر وی تا ابد وصل همچنانکه در کتب ثلاثه توریت
و انجیل و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مذکور و مزبور است در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و
مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء و سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد که
که منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زیر آن خانه کعبه و رسیدگان بآن مهمان من اند و در کنف عنایت
و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه ژولیده
موی غبار آلوده آواز برآرنده تکبیر و لبیک گویان و اشک از چشم ریزان و هرکس بزیارت آنجا نه باید مقصود
جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشت
سزاوار و لایق بکرم من آنست که او را تکریم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را به پیغمبری بسپارم از فرزندان تو
که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه باو بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرمت
آنرا بمیراث بدو دهم و مشاعر آنرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا یاد دارند و قصه آنجا کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و وی را از ساکنان
و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی گرامی گردانم هرکه مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که مشت
آن جماعه کالیده موی غبار آلوده وفا کنند و عهدی روی آرنده پروردگارم و در صحف ابراهیم آمد که ای ابراهیم
دعا تو در حق آن اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم بر وی و نسل وی برکات فائض گردانیدم و از وی پیغمبری بوجود می آرم
معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حیقوق که پیغمبر بود

و انبیاء پیغمبر علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من الیمن و التقدیس من جبال فاران و امتلاءت الارض من تحمید احمد و تقدیسه و ملک ارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشفت السماء من بهاء محمد و امتلاءت الارض من حمده و آمده تمنی هوزه الارض و تکل خیلنی البحر و نیز در کلام حقوق آمده که ستری فی فیک اعزاقا و ترتوی السهام بامرک یا محمد ارتوا و این عبارت کنایت است از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است با کمال و اتمام کار دین و ملت در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقول است از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورم بعزت و جلال خود که فرود فرستادم بر جبال عرب نوری که پر کند ما بین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی امی را که بوی ایمان آرند بشمار ستارهای آسمان و رستنهای زمین همه ایمان آرند بربوبیت من و رسالت وی پرانیدار ملتهای پدر خود و بگریزند از آن گفت موسی علیه السلام پاکی تو خدا باد پاکست اسمار تو بتحقیق گرامی داشتی تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام می کشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب می گردانم دعوت او را بر همه دعوت و خوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت او را بعدل تربیت کرده ام او را و برای عدل و داد او بیرون آورده ام او را بعزت من که برهانم بوی امتهارا از آتش ذکر کرده ام دنیا را با براهیم و ختم کرده ام بمحمد پس کسیکه در یابد در او ایمان نیارد بوی و در نیاید در شریعت وی پس اند وی خدا بیزار است

وصل در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی می گوید که بنده دوست داشته شده نزد من که شاد است بوی نفس من مبعوث گردانم من خرسندی نفس من افاضه میکنم بر روی روح خود را فرمود میفرستم بر وی حکم خود را پس ظاهر می شود برامتها عدل او خنده نمیکند و شنیده نمیشود آواز او در بازارها میکشاید چشمهای کور را و می شنواند گوشهای کر را و زنده می گرداند دلهای مرده را بدهم او را آنچه هیچکس را ندهم احمد که حمد میگوید خدا را حمدی تازه و تو ضعیف گردانیده نمیشود و مغلوب ساخته نمیشود و نمی میل نمیکند بهوای نفس خوار نمیدارد صالحان را مانند کاه ضعیف قوی میگرداند صدیقان را و حق رکن متواضعان است و وی نور خداست که هر گز فرو نشانیده نمیشود ثابت میشود بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و بتوریت وی منقاد میشود جن و انس و مراد بتوریت انجیل کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام که عظیم گردانیده ام و قوی گردانیدم ترا بحق و گردانیده ام ترا نور امتها تا بکشای چشم کوران را و برهانی اسیران شرع هوا را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی برخیز دکن و خبر ده با آنچه می بینی

پس بر خاستم و دیدم دو سوار از را که پیش می آیند یکی بر حمار و دیگری بر جمل می گوید یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان
وی که تراشیده شده اند و ابن قتیبه که از علمای الست متبع و محقق و متصفح کتب سماویه است می گوید مراد بصاحب
حمار مسیح بن مریم است باتفاق بیان نصاری پس چرا مراد بصاحب جمل محمد نباشد صلی الله علیه و آله
وسلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بر دست اوست صلی الله علیه و آله وسلم نه بر دست مسیح و همیشه در اقلیم
بابل ملوک بوده اند که عبادت میکردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت برکوب جمل مشهورتر است از
مسیح برکوب حمار و در کتاب شعیا آورده است که بر میکنند بادیها و شهرها را از قصور آل قیدار و تسبیح می کنند و از بالای کوهها ندا
میکنند و ایشانند که میگردانند برای حق سبحانه کرامت و پراگنده می کنند تسبیح او را در بحر و بر و صغیر میزنند از اقاصی
ارض شتابان می آیند و می گویند بیا بیای خود چنانکه می گوید کلکار کل را بیا بیا مراد آمدن بر آن محبت و
شناختن ایشان برای آن و بانگ برآوردن تلبیه و رمل کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بود بدان
عرب اند زیرا که قیدار پسر اسمعیل علیه السلام باجماع مردم و گفت ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر کرده بیت ماجراسود
که اسلام میکنند او را گفت شعیا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باشید من بنا کننده ام ببیمون که نام مکه است
بیت خود را و در تفادیه وی حجر است که کرامت کرده میشود و بوسه داده می شود او را و گفت پروردگار تعالی مکه
شاد شو ای عاقر و نطق کن بتسبیح که اهل تو بیشتر باشند از اهل ... و مراد باهل خود اهل بیت مقدس را و آتا باشد از
بنی اسرائیل و حاج عمار یکه بیشتر باشند از ایشان و تشبیه کرد مکه را بزن نازائیده که نبود در وی نخست مگر اسمعیل علیه
السلام و نازل نشد بر وی کتاب بخلاف بیت المقدس که انبیا در آن بسیار بودند و مهبط وحی بود و نیز در کتاب
شعیا آمده که حق تعالی بمکه گفت سوگند خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق نکنم
اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جبال
همه از جای خود روند و قلعها پست شوند و نعمت من از تو زائل نگردد ای سکینه آگاه باش بنا میکنم بجهت
سنگهای ترا و می آرایم بجواهر و مکلل میکنم بلآلی سقف ترا و تبریز میدهد درهای ترا و دور میباشی از ظلم و مترس
از ضعف بر سلامی که صنعت کنند صانعی عمل نمیکنند در تو برخیز و روشن شو که نزدیک رسیده است نور تو و وقار
خدا بر تو به بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین ذکر کرده حرام را اگر گرگ و بز یکجا
بچرند در راه های او آنهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و بالجمله صفات آنحضرت و احوال
شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در آن خفائی و اشتباهی باشد غیر آنکه اعدای

دین نام شریف او را تغییر و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفؤا
نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون وصلی الله علیه سید الاولین والآخرین و خاتم الانبیاء
والمرسلین وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین وصل مجملاً معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه
وآله وسلم در کتب سابقه سماویه مذکور و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی حاصل بود
و بحسد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت بر داشتن کار استبعاد دارند و در رفته تحریف و تغییر و تبدیل دادند
و اگر اینجا بعضی حکایات و روایات که متضمن بتبیین و تفصیل آن است آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن
اهل وعت و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آنها موجب مزید علم و یقین ارباب ...
نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین از سر آن نتوان گذشت
که هرچه میرود سخن دوست خوشتر است از ابوسعید خدری از پدر خود مالک بن سنان که از شهداء احد است
می آرد که گفت آمدم بنی عبد الاشهل را روزی تا بنشینم با ایشان و خدمت کنم و بودیم ما در آن ایام صلح
کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است بیرون
می آید از حرم در این بلده یعنی مدینه هجرت گاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب می کنم
از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مرد دیگر از قوم خود که می گوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تمام یهود یثرب میگویند
این سخن پس بیرون آمدم تا رسیدم به بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله و
و گفت زبیر بن باطا که رئیس یهود بود بتحقیق طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمیکند مگر بخروج
پیغمبر و ظهور وی باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این بلده هجرت گاه اوست ابو سعید خدری می گوید
که چون قدوم آورد و هجرت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را باین حکایت فرمود اگر
اسلام می آورد زبیر و یاران او از رؤسای یهود اسلام می آورند یهود همه که تابعان او بودند عاصم بن قتاده
آمده که بودند یهود که استفتاح میکردند بر کفار عرب و می گفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در تورات
تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از مغیره بن شعبه آمده که وی در آمد بر مقوقس
گفت مرا او را که محمد نبی مرسل است و اگر میرسید قبط و روم را متابعت می کردند مرا او را گفت مغیره چنین نزد
کردم با سکندریه و نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه در آمدم آن را و پرسیدم اساقفه آن را از قبط و روم از صفتی

ایشان هر وصف محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود در آنجا اسقفی که بزرگترین ایشان بود وی آوردند نزد وی
بیماران خود را پس دعا می کرد ایشان را و گفتم مرا در افسرده مرا در افسرده مرا آیا باقیمانده است هیچ یکی از انبیا که بیرون بیاید
است گفت نعم وی آخر انبیاست نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ یکی و وی نبی است که تحقیق امر کرده است
ما عیسی باتباع وی و وی نبی عربی امی است نام او احمد نه دراز است و نه کوتاه و در دو چشم او سرخی است
نیست ابیض و نه آدم انبوه است موی آدمی پوشد جامهای درشت را و کفایت میکند بهر چه می یابد از طعام
شمشیر او بر شانه اوست باک ندارد از هر که پیش آید او را و مباشرت میکند قتال را بذات خود و یاری اصحاب او بند که
فدا میکنند خود را بروی و دوست میدارند او را سخت تر از پدران و پسران خود و بیرون می آید از زمینی که در وی
درخت سلم است و از اجرمی بیرون می آید و بحرم دیگر هجرت می نماید و هجرت میکند بزمین شوره زار از روی پوشد
ازار بر وسط ساق خود وی شوید اطراف اعضا را و مخصوص میباشد بصفاتی که نبود انبیا را مبعوث شد هر نبی
بقوم خود و مبعوث میگردد وی بتمامه عالم و گردانیده میشود او را تمامه زمین مسجد و طهور هر جا که وقت نماز در آید
تیمم میکند و نماز میگذارد و چون باز آمد مغیره ازین سفر و اسلام آورد خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را بآنچه شنید
روایت است از سعید بن زید که بر آمد پدرم زید بن عمرو و ورقه بن نوفل آمد نزد راهبی که در موصل بود گفت مر
زید را از کجا می آئی گفت از بیت ابراهیم گفت چه می طلبی گفت دین می طلبم گفت برگرد نزدیک است که ظاهر
گردد آنچه تو می طلبی در زمین تو و ایمان زید بن عمرو بن نفیل را موحد جاهلیت گویند و از ذبائح مشرکان نمیخورد
توریت را بر قوم می خواند در صحیح بخاری ذکر او هست و از ابن مسعود آمده که خدا تعالی برانگیخت پیغمبر خود را
برای در آوردن مردان در بهشت و قصه اش آنست که آنحضرت در آمد روزی در کنیسه دید یهودی را که میخواند
توریت را بر قوم خود چون رسیدند بر صفت نبی آخر الزمان خاموش شدند و باز ماندند از خواندن و در گوشه
بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندید از خواندن گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بذکر نبی آخر الزمان پس
باز ماندند از آن پس عرصه آن بیمار بر مثال کودک کرد می آید و گرفت توریت را و بخواند صفت آنحضرت را و گفت
این صفت تست اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله بر همین کلمه جان داد پس گفت آنحضرت اصحاب
خود را تجهیز کنید برادر خود را و از ابن عباس رضی الله عنه آمده که گفت چون قدوم آورد تبع مدینه را گفت من خراب میکنم
این بلده را گویند که اهل مدینه کشته بودند پسر تبع را برسم و عادت عهدی پس گفت سامول یهودی و
بود و ران یام اعلم یهود بها الملک این بلده است که میباشد بسوی وی هجرت پیغمبری از نسل اسمعیل مولد

مولد او بمکه است و اسم او احمد و این دار هجرت اوست و قبر شریف او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تبع بیمن و محمد بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و بردی چهار صد از علماء توریت بوده اند که ترک مرافقت وی گفته عقد موافقت بر اقامت مدینه با آرزوی ادراک سعادت صحبت نبی آخر الزمان بربستند و تبع برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید و اموال جزیله داده و کتابی نوشت که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از انجمله این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه ؛ رسول من الله باری النسم ؛ فلو مد عمری الی عمره ؛ لکنت وزیرا له و ابن عم ؛ و این کتاب را مختوم ساخته بکلانترین این جماعت تفویض نموده وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بخدمت وی برساند والا باولاد او و اولاد اولاد خود بدهد و سرای برای خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانهٔ ابو ایوب انصاری که آن سرور در وقت قدوم مدینهٔ مطهره نزول فرمود در آن سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطا که اعلم یهود بود گفت من کتابی دارم که پدر من مهر کرده است آنرا و در وی ذکر احمد و وی پیغمبری است که بیرون آید بارض قرظ صفت او چنین است پس تحدیث کرد بآن بعد از پدرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون شنید که بر آمده است آنحضرت بمکه محو کرد آنکتاب را و پوشید شان بنی وصفت او را صلی الله علیه و آله و سلم و بودند یهود قریظه و نضیر و فدک و خیبر که می یافتند صفت آنحضرت را نزد خویش از آنکه مبعوث شود و میگفتند دار هجرت او مدینه است و چون متولد شد آنحضرت گفتند که زائیده شد احمد امشب و طلوع کرد کوکب ولادت او و چون مبعوث شد کافر شدند و منع کرد ایشان را از ایمان مگر بغی و حسد و عناد و از هشام بن عروه از پدرش از عائشه رض روایت است که گفت ساکن شد یهودی بمکه که بسفر رفته تجارت خود را پس چون شب ولادت آنحضرت بود نشسته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی بوجود آمده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید آنچه من میگویم زائیده شده است امشب پیغمبر این امت احمد میان دو شانه او علامتی است که در وی موهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود و حال آنکه تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بمنازل خود پرسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده است مر عبد الله بن عبد المطلب را امشب پسری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده و بیان مولود وی گفت بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را نزد آمنه و بیرون آوردند آنحضرت را پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او و بیهوش افتاد پس چون بافاقت آمد گفتند چه شد

ترا وای بتو گفت رفت نبوت نبی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست ایشان وای این مولودی است که بکشد
ایشان را و هلاک میکند احبار ایشان را و بستند عرب نبوت را شاد باشید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا سوگند
غلبه و سطوت شود بر شما که بر آید از مشرق بسوی مغرب هر آن و اینحکایت را تتمه ایست که بیاید در ذکر ولادت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت بیت مدارس را و فرمود بیرون آرید
بسوی من اعلم کسی را که داناتر است میان شما پس آوردند عبد الله بن صوریا را پس خلوت کرد با وی رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین تو و بنعمتی که داده است بنی اسرائیل را و خورانیده است ایشان را من
و سلوی و سایه کرده ایشان را بغمام که من رسول خدا ام گفت اللهم نعم من و قوم من همه میشناسند آنچه من میشناسم صفت
تو و نعت تو مبین و مسطور است در توریت ولیکن این قوم حسد میکنند ترا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمیشوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را امید دارم
که متابعت کنند ترا و اسلام آرند و من نیز مسلمان شوم و از طلحه بن عبید الله رضی الله عنه روایت است که گفت
حاضر شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را در صومعه اش میگوید بپرسید اهل موسم را
آیا هست در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است بمکه احمد گفتم کیست
احمد گفت ابن عبد الله بن عبد المطلب این ایام است که بیرون می آید وی در آن و وی آخر انبیاست و مخرج او از حرم است
و مهاجر وی نخلزار و سنگستان و شوره زمین یثرب گفت طلحه پس افتاد در دل من قول راهب پس آمدم و قدوم
آمدم بمکه و پرسیدم آیا هیچ حادثه سانح شده گفتند نعم محمد بن عبد الله امین دعوی نبوت کرده است و متابعت
کرده او را ابن ابی قحافه پس آمدم بر ابوبکر رض و خبر دادم مر او را بقول راهب و گفتم آیا متابعت کرده تو این مرد را گفت
نعم پس برد ابوبکر رض طلحه را نزد آنحضرت و متابعت کرد و از جبیر بن مطعم آمده که گفت که هنگامیکه فرستاد حقتعالی پیغمبر خود را
و هویدا شد امر او بمکه و بیرون آمدم بجانب شام چون به بصری رسیدم جماعه از نصاری آمدند گفتند مرا از
حرمی تو گفتم نعم گفتند پس میشناسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتم میشناسم
پس گرفتند دست مرا پس در آوردند مرا در دیری که ایشان را بود و در وی صور و تماثیل گفتند نظر کن آیا می بینی
درین صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را درین
صورتها پس در آوردند مرا در دیری بزرگتر از آن و دیدم در وی نیز صور و تماثیل بیشتر از دیر نخست پس گفتند نگاه کن
آیا می بینی صورت مبارک او را در میان ایشان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله

وسلم و صورت و صفت ابوبکر را رضی الله عنه و وی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفتند شناختی صفت
او را گفتم نعم پس گفتم خبر دهید مرا ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم
گواهی میدهم که او اوست گفتند می شناسی آنکس را که زانوی مبارک او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که
این یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسیم که بکشند او را قریش گفتند والله نمی توانند کشت او را و این
مکی پیغمبر آخر زمان است غالب میگرداند او را خدا تعالی بر همه صلی الله علیه وآله وسلم و از صفیه بنت حیی بن
اخطب یهودی که از امهات المومنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نزول کرد
بقبا رفت پدر من حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آنحضرت بگاه و در تاریکی شب باز نیامدند تا در وقت ظلمت شب
چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که بثقل و کسل و غم و اندوه که بالاتر از آن متصور نباشد در آمده و در جا شاغل نزد و من
محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم مانده غمگین شده
و محزون بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد و در اثنای این حال عم من
از پدر من پرسید اهو هو ایا این مرد همان پیغمبر آخر الزمان است که نعت وی در توریت خوانده ایم پس پدر ما گفتم میگوید نعم والله
هو هو آری اما هو ست گفت بیقین میدانی که اوست گفت نعم والله بیقین میدانم که اوست گفت در نفس خود
نسبت بوی چه می یابی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام در عداوت او میکوشم پس پدر و عم شقی
ازلی بعداوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرفتار وبال و نکال ابدی گشتند نعوذ بالله من ذلک و بعضی از این
اشقیا حبل نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و متانت ضیافت حیات فانی ساخته بدرکه اسفل فرو رفتند و بعضی
دیگر از علما و احبار یهود که سابقه رحمت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام مبادرت
نموده احراز دولت و سعادت نمودند چنانکه عبد الله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر عالم کثیر المال
و نخل بسیار داشت و صفت آنحضرت را می شناخت غالب بود و همیشه بر آن بود و چون روز احد شد گفت ای معشر
یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است در یاری دادن ساعت را گفتند امروز روز سبت است گفت هیچ سبت
نیست پس گرفت سلاح خود را و بیرون آمد بمیان آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه اموال من برای
محمد است بکند هر چه خواهد بدهد هر کرا خواهد پس کشته شد وی رضی الله عنه و قبض کرد آنحضرت اموال او را و بود عامه
صدقات آنحضرت از آن اموال صلی الله علیه وآله وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت و شنیدن اخبار
بعثت تا سیصد سال و بروایت دیگر بیشتر از آن و دیدن او مقصود مشهور است اخبار دیگر بسیار است و هذا القدر یکفی والله المستعان

باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وآله وسلم که مشترک اند میان وی و انبیاء صلوات الله وسلامه پس عمل آنحضرت در بنای بیت الله قوی تر و کامل تر از فعل ابراهیم باشد و اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام از گردانیدن عصا را مار عجیب تر ناطق داده شده است سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مانند آن از فریاد کردن و نالیدن چوب که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه قصهٔ آن در باب معجزات بیاید و امام فخر رازی در تفسیر خود آورده است که روزی ابوجهل لعین خواست که سنگی بر آنحضرت بزند از دو دست گردانید پس دید بر هر دو بازوی آنحضرت دو اژدها دیگر گریخت از ترس و داده شده است موسی علیه السلام را ید بیضا و روشنائی آن که مبهوت شد بصر را و آنحضرت بتمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیدهٔ حیرت در جمال با کمال وی خیره میشد مثل ماه و آفتاب تابان و روشن بود و اگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی هیچکس را مجال نظر و ادراک حسن او ممکن نبودی و همیشه جوهر نوری بود که انتقال کرد از اصلاب آباء و ارحام امهات از زمن آدم تا انتقال بصلب عبد الله و رحم آمنه سلام الله علیهم اجمعین **فائده** وقتاده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه آنحضرت گذارد و شب ابر و باران بود و تاریک بود پس آنحضرت شاخ خرمای بدست وی داد و فرمود که این را روشن میگرداند از پیش و پس تو ده گز و چون در آئی در خانه می بینی در گوشه مار سیاهی سابزن آنرا و بیرون کن رواه ابونعیم وصححه و در بخاری نیز دیگر مذکور است که عباد بن بشر و اسید بن حضیر که در شب تاریک از ملازمت برآمدند در دست هر یک عصای بود پس روشن گشت عصای که در دست یکی از ایشان و دو کس بود در روشنائی آن راه میرفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصای که در دست دیگری بود روشن گشت و خود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عین نور بود و نور از اسماء شریف اوست و بخاری در تاریخ و بیهقی و ابونعیم از حمزه اسلمی آورده اند که گفت بودیم با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان من تا جمع شدند همه در آن روشنائی و هلاک نشده هیچ یکی و انگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی از صحابه را بدعوت کردن قومش میفرستاد وی نشانی درخواست کرد که حجت باشد او را پس انگشت شریف میان دو چشم وی زد از انجا میان دو چشم وی نوری پیدا شد پس عرض کرد آن صحابی و گفت می ترسم که مردم برص خیال کنند چنانکه در قصه موسی علیه السلام نیز آمده بیاض بیضاء من غیر سوء پس نقل کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا تا بتازیانه وی و این احادیث دلیل اند بر نورانیت آنحضرت و سرایت نورانیت وی بخادمان و درگاه یابندگان تا عصا و تازیانه ایشان چه جای ذات شریف ایشان نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و اما شگافته شدن دریا برای موسی علیه السلام شگافته شدن قمر است

باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وآله وسلم که مشترک اند میان وی و انبیاء صلوات الله وسلامه

قمر اعظم تر ازانست که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سما والفرق بینهما واضح و در
روایات آمده است که درمیان زمین و آسمان دریای است که آنرا مکفوف خوانند و دریای زمین بنسبت بوی حکم
یک قطره دارد و بنسبت بحر محیط و برین تقدیر آن دریا منفلق شد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که گذشت
ازان در شب معراج و این عظیم است از انفلاق بحر برای موسی علیه السلام واما اجابت دعای موسی در هلاک
فرعون اجابت دعوت آنحضرت لا تعد ولا تحصی است وانچه داده شده است موسی علیه السلام از تفجیر انهار از حجر و برآمدن
چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت را انفجار آب از انگشتان وی و این ابلغ و اکمل است ازان چه حجر از جنس
ارض است که بیرون می آید ازان ینابیع بخلاف برآمدن چشمها از گوشت و پوست واما انچه فرمود حق تعالی وکلم الله
موسی تکلیما داده شده است سید ما مثل آن در شب اسرا و زیاده بران از قرب و دنو و نیز مقام مناجات مر آنحضرت
را فوق سموات علی سدرة المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات مر موسی را طور سینا است
و مقام مناجات محمد سموات علا واما انچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است
واخی هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سید ما از فصاحت و بلاغت تا بجای که نیست متصور زیاده
بران بلکه مانند آن و بود فصاحت هارون غایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی
افصح نمی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است واما انچه داده شده
است یوسف علیه السلام از شطر حسن داده شده است سید ما تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزی
که منقول است در حلیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم دریابد که تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال
وی مندرج است در هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود و یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت ولمعان وجه بود
که دیگرانرا نبود اما این ملاحت و جمال که در صورت و شکل شریف وی بود هیچ جای نبود صلی الله علیه وآله
وسلم قدر حسنه و جماله وانچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رویا و تاویل منام مجموع انچه منقول و معلوم است
ازان سه چیز است یکی در روایت کواکب و شمس و قمر و سجده کننده مر او را دوم در رویای صاحب السجن سیوم
رویای ملک اما از حضرت سید ما صلی الله علیه وآله وسلم چندان است که از حد عد و حصر خارج است و کسیکه تتبع
کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد ازان اعجب عجایب و سر انجام است که مذکور شد بعضی ازان در محلش واما
انچه داده شده است داؤد علیه السلام از تلیین حدید که چون مسح میکرد آهن نرم میشد و چوب خشک سبز میشد و رست
دی و برگ و بار میشد مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که کرگین و لاغر و تراوه خشک شده و مانده بود و نرم گشت

پستانهای وی در زمان شد از وی شیر زیاده از مجرای عادت و درین دو صورت نیز نرم ساختن چیزی
سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت حافظ
ابونعیم روایت کرده است که چون در آمد آنحضرت غار را مائل گردانید سر مبارک خود را بسوی سنگ تا پنهان کند شخص
خود را پس نرم کرد حق تعالی سنگ را تا در آورد سر خود را در سنگ و استرواح کرد بسنگ سخت پس نرم شد برای وی اثر کرد
بازوی شریف وی در آن و گشت صخره بیت المقدس مثل خمیر پس بر نسبت بدان دابه خود را و تسبیح کرد جبال با داود
تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما آنچه داده شده سلیمان علیه السلام از کلام طیر
و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر
شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی ما داده شد سید ما و سلطان ما صلی الله علیه وآله وسلم مانند
آن و زیادت بر آن اما کلام طیر که فرموده علمنا منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و تسبیح کرد بر دست وی حصی
که جماد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهو و شکایت کرد
با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طائری آمده و گرد سر مبارک گردید و سخنی گفت
فرمود که دردناک ساخته است کسی از شما این طائر را بجهت بچهای او بیاید باز گرداند بسوی وی بچه های او را و
قصه کلام ذئب با آنحضرت مشهور است اما ریح واقع شده است غدوها شهر و رواحها شهر می برد تخت سلیمان را
هر جا که میخواست از اقطار ارض و آنحضرت را براق داده شد که سریع تر بود از ریح او بلکه تیز تر از برق خاطف
و برد او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا بردار داو را
بخواست ارض و پیغمبر ما پیچیده شده و گرد آورده شده برای او زمین تا دید مشارق ارض و مغارب او را و فرق است میان
کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند بسوی وی ارض اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان
آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بروی و خواست که ببندد او را بستونی از ستونهای
مسجد تا بازی کنند بوی طفلان کوچه و نیز جن مسخر گردانیده شدند برای سلیمان و ایمان آوردند بآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس سلیمان استخدام کرد جن را و آنحضرت استسلام کرد ایشان را و اما شمار کردن جن و انس و طیر
را از جنود سلیمان چنانکه فرموده و حشر لسلیمان جنوده من الجن آنحضرت را ملائکه تا جبرئیل و میکائیل جنود شدند
و بعد و طیور از جنود سلیمان عجیب تر آنست قصه کبوتر ها که در ساعت آمده آشیانه ساخته و بیضه نهاده و نگهداشت
او را از اعدای دین و مقصود از جنود حمایت و وقایت است بتحقیق حاصل شد باسان طریق را ما عطای

سلیمان ملک را که نسزد بعد وی کسی را سیدنا مجز گردانیده شد میان آنکه پادشاه بود یا بنده و اختیار کرد بندگی را که ملکی عظیم است که زوالی نیست مر آنرا و میسر نشد کسے را بعد از حضرت وی این چنین ملکی صلی اللہ علیه وآله وسلم واما آنچه داده شد عیسی علیه السلام از ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی داده شده است سیدنا محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم که رد کرده چشم ابوقتاده را که بیرون افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه بیشتر بود و روایت کرده شده است که امرأة معاذ بن عفراء برص داشت پس شکایت آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بران چوبی که در دست داشت دور کرد حق تعالی برص را از وی نقل کرد این را در مواهب لدنیه از امام فخر رازی و بیهقی در دلائل النبوة قصه مردی آورده که گفت برسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم ایمان می آرم اگر زنده گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد آنحضرت بر قبر او بایستاد و ندا کرد یا فلانة پس از قبر آواز برآمد لبیک وسعدیک یا رسول اللہ الحدیث واحیای موتی از آنحضرت متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید ونیز تسبیح حجر و حصاة بر کف دست شریف وسلام کردن حجر و نالیدن جذع از فراق وی اتم و ابلغ است از تکلم موتی واما دانستن عیسی علیه السلام آنچه میخوردند قوم وی و ذخیره میکردند در بیوت از حضرت سیدنا صلی اللہ علیه وآله وسلم زیاده از حد حصر و احصا واقع شده واما برداشتن عیسی بآسمان آنحضرت را در شب معراج بالاتر از ان بجای بردند که هیچ کس را نبردند مخصوص ساختند بمزید درجات وسماع مناجات در خلوت حظیره قدس بانواع مشاهدات و کرامات الحاصل هرچه تمامه انبیا و رسل صلوة اللہ علیهم اجمعین از فضائل و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود شعر خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری صلی اللہ علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه بقدر حسنه و جماله وحسب فضله و کماله و جوده ونواله

وصل این فضائل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم واما فضائل و معجزات دیگر که مخصوص بآنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که آنرا خصائص وی صلی اللہ علیه وآله وسلم خوانند بسیار است و خارج از حد وعد حصر ولیکن آنچه ظاهر بود و در قید وضبط علما محصور است مذکور می شود و خصائص آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم دو قسم است یکے از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات واحوال معجزات وبعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از ان بیفائده است و متعلق نیست بدان حکمی الآن مر آن امریست که گذشت و منقضی است که فائده بران مترتب است اول علم بحال شریف وی و تحقیق آن سعادتیست که نوعی از کمالات است علمیه و فهمیده آنکه تحقیق اتباع اقتدا موقوف است بران تا دانسته شود و عمل کرده شود بدان باز این قسم را چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص بوی صلی اللہ علیه وآله وسلم از واجبات و حکمت در ان زیاده قرب درجات است

زیراکه تقرب بفرض اکمل است از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است واقوی است در برداشتن ماده
تکلیف وتعظیم اجر آن وما از هر قسم مثالی چند آوردیم واستیفای آنرا بکتب قوم حواله کردیم ذکر ما فی المواهب
چنانکه وجوب نماز ضحی بقولی وثواب خلاف آنست اگرچه در حدیث آمده است امرت برکعت الضحی ولیکن
تحقیق آنست که سنت موکده است وامر ایجابی نیست ومراد بآن نمازی است که بعد از برآمدن صبح وبرآمدن
آفتاب گذارند که آنرا مردم نماز اشراق گویند وصلوٰة الضحی نماز چاشت را گویند وقول عائشه رض ما رایت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم تسبیح سبح الضحی محمول برین نماز است وچنانکه نماز وتر ورکعت الفجر چنانکه حاکم در مستدرک
آورده ودر حدیث احمد وطبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سه چیز برمن فریضه است
وبر شما تطوع وتر ورکعتین فجر ورکعتین ضحی وقول باختصاص وتر بر قول امام شافعی است ونزد امام ابوحنیفه بر همه
واجبست وچنانکه نماز تهجد برآنحضرت فرض بود وبعضی گفته اند که برامت نیز فرض بود پس منسوخ شد از ایشان و بعضی
از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک ودر حدیث آمده است
که آنحضرت مامور بود بوضو نزد هر نماز وچون شاق آمد امر کرده شد بمسواک مر هر نماز را واحادیث دیگر نیز در شان
مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حرمت
یعنی احکامی که بروی صلی الله علیه وآله وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوٰة بروی صلی الله علیه
وآله وسلم وهمچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه وآله وسلم انا لا ناکل الصدقة
رواه مسلم وظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد وبعضی گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید
پس محتمل که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقات از خصائص است
تحریما او تنزیها چنانکه تحریم زکوٰة بر آل وموالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده واز امام ابوحنیفه
[illegible] درزمان وی وچنانکه اکل چیزیکه رائحه کریهه داده شد چون سیر وپیاز چنانکه در احادیث آمده است
وچنانکه تحریم کتابت وشعر وقول بتحریم بر تقدیری ملیحه است که مفید آنست کتابت وشعر او [illegible] آنست که دو چیز
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمی آمد بحکم طبع وجبلت و [illegible] این در تفسیر [illegible] بیاید انشاء الله تعالی
وچنانکه برکشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال وچنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که ازواج وی امهات مومنین
اند وزوجات او در بهشت ووی صلی الله علیه وآله وسلم اعز واشرف است از آنکه بنهد نطفه پاک
خود را در رحم کافره وچنانکه تحریم نکاح امة مسلمه اما التسری بامة جائز است باتفاق قسم الثالث [illegible]

است وی صلی الله علیه وآله وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است
انبیا را علیهم السلام وهمانا که اختصاص نسبت باست مراد است وچنانکه اباحت صلوة بعد العصر وچنانکه
جواز وتر راحله با وجود وجوب وچنانکه صلوٰة جنازه بر غائب نزد حنیفه و نزد شافعی عام است مر همه امت را
وچنانکه صوم الوصال وتحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی وچنانکه اباحت نظر با اجنبیات وجواز
خلوت با جنبیه ودر اینجا کلام است که بیاید در محلش وچنانکه نکاح بیشتر از چهار زن وهمچنین دیگر را ودر زیادت
بر نه پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم خلاف است وچنانکه جواز نکاح بلفظ هبه از جانب امراة که ببخشد زنی
نفس خود را وطلب نکند مهر را بی ولی وبی شهود واما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح وتزوج
وآنحضرت را جائز بود که تزویج کند زنی را بمردی بی اذن او واذن اولیای او وچنانکه نکاح بی رضای زن
واگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح زنی که شوهر ندارد ولازم میشد بروی اجابت وی
وحرام میشد بر دیگران خواستگاری آن زن واگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق وی ودر اینجا
امتحان ایمان وی بود وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله وولده
والناس اجمعین لهذا واجب بود بر مردی که طعام وشراب دارد ومحتاج است بدان صرف آن برآنحضرت
نزد احتیاج وی وفدا کردن نفس خود را بروی صلی الله علیه وآله وسلم قال النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
ومصداق اینست قصه زید وزینب وحاصل این قصه نیست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میترسید از اظهار
آن با ضعفاء الایمان تا در ورطه هلاک نیفتند پس وحی آمد که تو از خدا بترس خلاف کن او از مردم چه میترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وآورده در خانه وبعضی مفسران درین سیر اودرین مقام کلامی
است که لائق منصب نبوت واهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند وهمچنین در قصه یوسف علیه السلام
با امراة عزیز ودر قصه داود علیه السلام بزن اوریا مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن وگردانیدن عتق
را بجای مهر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها ودر وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است نووی گفت
اصح وجوب است وواجب نبود بروی رعایت قسم میان زنان خود واکثر علما حنفیه نیز بر این اند وانچه میکرد
بطریق تفضل بود نه وجوب ودر حل جمع میان امراة وعمه وخاله وی دو وجه است نه دخت دام زنی گفته اند که
... این خصائص همه با آنست که نکاح در حق وی صلی الله علیه وسلم حکم تسری دارد ...

مردان همه در حکم او و غلام وی بودند و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هر چه خواهد از جاریه و شمشیر و مانند آن و مباح شد مر او را قتال بمکه و دخول مکه بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح بیاید ان شاء الله تعالی و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای نفس خود و ولد خود بود و دشنام و لعن او قربت و رحمت و مباح بود مر او را که قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک تمام اراضی و ممالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه و آله وسلم که قسمت میکند ارض جنت را و ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه و آله وسلم

وصل و اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نه از قبیل صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی است خصوصاً صفات و احوال باطن که علم هیچکس بکنه آن نرسد و مذکور از آن بعضی صفات ظاهر است که علما در احصای آن نمود ذکر کرده اند معجزات هم از این قبیل است که از هیچ یکی از انبیا ظاهر نشده و لیکن آنرا بابی جدا نهاده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه و آله وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را بیشتر از ارواح خلایق پیدا کرده و ارواح سائر مکونات را از روح وی منشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه و آله وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود کما رواه الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده **شعر** و کل آی اتی الرسل الکرام بها * فانما اتصلت من نوره بهم * فانه شمس فضل هم کواکبها * یظهرن انوارها للناس فی الظلم * و در اینجا آفتاب روح او در پرده غیب بود کواکب ثوابت ذوات انبیا که متنور بنور او بود در ظهور بودند و چون آفتاب نبوت وی ظهور کرد همه مختفی شدند بعینه در رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من اول انبیاءام در خلق و آخر ایشانم در بعث و از جمله فضائل عظیمه وی آنست که داده شده است مر او را جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این از خواص کلام قدیم محمدیست چنانکه در باب حلیه شریف اشارتی بآن گذشت و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله وسلم اول کسیکه گرفته شد از وی میثاق در روز الست و اول کسی است که گفت بلی در آن روز کما جاء فی الحدیث و از انجمله آنست که آدم و عالم همه از بهر او پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود اوست و نوشته شد اسم شریف وی بر عرش و ابواب جنت و ما فیها و از انجمله اینست که حق تعالی گرفت عهد از انبیا وی که چون مبعوث گردد ایمان بیارند بوی و نصرت دهند او را و ذلک قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقاً گذشت و از انجمله آن است

که واقع شده است اخبار و تبشیر بوجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشت و از انجمله آنست که واقع نشده است
در نسبت نسب وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت بود و ذکر آن در بیان ولادت
شریف بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که برانگیخته شد از بهترین قرون بنی آدم قرنا فقرنا و بیرون آورده
او را از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که خدای تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام
و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم پس وی برگزیده ترین برگزیدگان
بهترین بهتران و بهترین بهتران باشد صلی الله علیه وآله وسلم و در وقت ولادت شریف بتان همه سرنگون افتادند
و جن اشعار خواندند و برآمد از شکم ام مختون و نظیف بی حرکت ناف بریده و در وقت ولادت ساجد و رافع
نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دید مادر او که نوری از وی برآمد که روشن شد بآن کوشکهای
شام و جنبانیده شدی مهد وی بجنبانیدن ملائکه و تکلم کرد در مهد و نوشته اند او را که سخن میکرد با وی قمر در مهد و میل میکرد
بهر جانبی که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را در گرمی آفتاب و این همیشه نبود بلکه در اوقات
معدوده واقع شده نخست در زمان صغر که همراه عم خود ابوطالب بسفر برآمده و بحیرای راهب او را بشناخت و لهذا
سایه نداشتن در خصائص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع
آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده سالگی سیوم نزد بعثت چهارم در شب معراج
و از انجمله فشار دادن جبرئیل است او را در ابتدای وحی و تصرف کردن در وجود شریف وی و این از خصائص شمرده اند
و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی در مواضعش بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است
هر عضو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک
و لسان او را در قول خود فانما یسرناه بلسانک و نطق او را ما ینطق عن الهوی و بصر او را ما زاغ البصر و ما طغی و وجه
او را در قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق او را و ید او را ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم
نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت
حق جل و علا و او را این مسکین گاهی در وقت خواندن اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد
فی الاجساد و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود میفرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاده
از انجمله آنست که حق تعالی اشتقاق کرد از اسم خود که محمود است احمد و محمد تسمیه کرده نشده پیش از وی باین اسم هیچ
احدی حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته شعر و شق له من اسمه لیجله

فقد والغرض محمود وهذا محمد ؛ و بعضی گفته اند که این شعر ابو طالب است کذا ذکر البخاری فی التاریخ الصغیر و از انجمله
آنست که پروردگار تعالی بخورانید و مینوشانید او را از طعام و شراب بهشت چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید
انشاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب تاریکی
آن چنانکه میدید در روز روشنائی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم گذشت و از انجمله است
که چون سنگ فرو میرفت سر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر قدمین آنحضرت
در سنگ مکه مشهور است و اثر حافر بغله شریف در مسجد بنی معاویه در مدینه واقعست و بود آب دهن آنحضرت
که شیرین میگردانید آب شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سفید بود و موی نداشت و نه متغیر اللون بود مانند چنانکه از مردم میباشد و بعضی این را از خصائص
شمرده اند و در حدیث استسقا آمده است که برداشت وی صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست خود را در دعا
تا دیده میشد بیاض ابطین و بعضی گفته اند از بیاض الابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از برکندن
موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی باقی میماند و بتحقیق آمده است که آنحضرت نتف میکرد
شعر الابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله بن اقرم خزاعی گفت گذاردم نماز را با آنحضرت و نظر
کردم بسوی عفرة الابطین وی صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض که خالص
نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر گردانیده بود مکان را اعفر والا اگر خالی میبود مطلق
از آثار شعر اعفر نمی بود و همچنین گفته در مواهب و گفته که نعم اینجا اعتقاد باید کرد و در حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آنست که نبود مر ابطین شریف او را رایحه کریهه که بود نظیف طیب الرائحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید
آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمی رسید آواز و سمع غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب
نمیکرد دل وی صلی الله علیه وآله وسلم رواه البخاری و هرچه نزد وی سخن میکردند می شنید و از اینجاست
بنای عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی بخواب شامل است تمامه انبیا را
علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را
در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب
بود در نیافته شد و وحی نشد بجهت حکمت در شرعیت قضا یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم
و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده

تا در بنی قطعه هیچ پیغمبری خمیازه نکرد بدین روایت این از خصائص نباشد و تائید میکند این را روایت بخاری
در صحیح که تثاؤب از شیطان است و مگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و شپش در جامه وی نیفتاد
و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز و همچنین انبیاء دیگر روایت کرده طبرانی و آمده است که آن
نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باه می شده باشد نه خواب شیطانی
و در موضع دیگر تحقیق این کرده شده است و بوی عرق وی خوشبوتر از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب
نقل کرده شده است و نمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را
سایه در آفتاب و همچنین است عبارت علما عجب از این عزیزان که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل دعا که
خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضے مشائخ میان سنت و فرض فجر خوانند در خواست آنحضرت
از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته و اجعلنی نورا و چون آنحضرت عین نور باشد نور را
سایه نباشد و چون مشی میکرد با درازقامتان درازتر مینمود از ایشان و نمی نشست مگس بر جامه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ذکره الفخر الرازی و نیز بر اندام مبارک او نمی نشسته باشد و نمی گزید وی را پشه خون
او را و پشه و مثل آن نمیگزید و مثل این است عبارت قوم و مراد عدم وجود تحمل است و آنکه در بعضے احادیث واقع شده
که کاهنان نقل تو بعد او برافتاد حقیقت نیست کذا قالوا و از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع
کاهنان است نزد بعثت وی و حراست آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله
عنهما محجوب ساخته میشدند شیاطین از آسمانها و در می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزهای اخبار و القا میکردند
بر کاهنان که قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جنس مناسبتی و علاقه روحانی بود و باین علاقه
کسب کردند علوم را از ایشان و می افزودند دروغها بر آن از پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند
و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع شدند و باز داشته شدند
از عروج و دخول سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بتولد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از تمامه آسمانها و هر که قصد کند که با آسمان برآید و استراق سمع کند رمی کرده شود بشهابها
که شعله از نار است و هرگز خطا نکنند بعضی را میکشند و بعضی را دست میسوزد و بعضے را فاسد و تباه میگرداند از اعضا
را و فاسد میگرداند عقل را تا شده پس میگردد غول که گمراه میکنند مردم را در بیابان و این بلا نیز بود و همیشه

زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وذکر کرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در ابتدای امر وی صلی الله علیه وآله وسلم واین اساس نبوت وبنیاد کار وی بود پیغمبر گفت پرسیدم زهری را یا انداخته می شد نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن تغلیظ وتشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وآله وسلم واین قتیبه گفته که رجم بود پیش از بعث آنحضرت ولیکن بعد از بعث وی شدت کرده شد در حراست وبعضی گفته اند که ستاره می افتاد ودور کرده میشدند آن شیاطین لیکن باز نه گرده میشدند بجای خود ذکره السیوطی واز انجمله آنست که آورده شد او را براق در شب اسرا با زین ولجام وگفته اند انبیا سوار شدند او را برهنه پشت واز اینجا معلوم میشود که انبیا را نیز براق بوده در روایات همین است ولیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند یا هر یکی را براقی بود بر اندازه شان وقدر مرتبه او وظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق تندی وسرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشده بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ناظر در قول اول است والله اعلم وشبانه برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بمسجد اقصی وبر آورده شد بمحل اعلی ونموده شد بوی آیات کبری ونگاه داشته شد از نظر بما سوی حتی ما زاغ البصر وما طغی وحاضر گردانیده شدند برای وی انبیا وامامت کرد ایشان را وملائکه را ومطلع گردانیدند او را بر بهشت و دوزخ وبرد بجای که علم هیچکس بآن نرسد ودید پروردگار تعالی وتقدس را بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید ان شاء الله تعالی وجمع کرد حق سبحانه او را میان کلام ورویت ومشرف گردانید او را در یک عالم بر رویت جمال خویش و هیچ ملک نبی وولی را این فضیلت میسر نشده واز انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند با آنحضرت آنجا که سیر میکرد ومستی میکردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را امر میفرمودند که پیش روید پس مرا برای ملائکه بگذارید وقتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر وحنین وقرآن عظیم بدان ناطق است واز انجمله آنست که داده شد او را کتاب عزیز وحال آنکه امی بود وهیچ چیز نخوانده ونوشته ومشغول نشده بمدارست ونه در آمده بمکتب واز اینجا معلوم میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه وآله وسلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است وهیچ سببی والتی محتاج نه واز انجمله آنست که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل وتحریف وهر چند سعی کردند بسیاری از ملاحده ومعطله وقرامطه در تغییر وتبدیل وی راه نیافتند بآن وقادر نشدند بر اطفاء نور وی وتغییر کلمات کلمات وی وتشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده ویهود ونصاری بر تغییر وتبدیل وابطال وافساد وی قال الله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید

این کتاب عزیز مشتمل است بر آنچه جمیع کتب وی است اخبار قرون سالفه و احوال امم ماضیه و شرائع
و احکام را که نشان آنها پیدا نیست و نمیدانند آنرا مگر یکی دو از احبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم
و تعلم آن با آنهمه ایجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز و معجزات بیاید ان شاء الله تعالی
و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای دیگر یاد نمیداشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای
جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مر اطفال و علما نرا در مدت
قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعه احرف بجهت تسهیل و تیسیر و تشرف و ترحم و تفضیل و تحقیق سبعه حرف در شرح
مشکات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد تا روز قیامت بلکه ابد بهشتیان
آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل وارتق و معجزات انبیا منقرض
شدند و باقی نماند از آنها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست او را و همین است سبب
در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون و
حفظ توریت و انجیل را بر احبار و اخبار گذاشت لاجرم راه یافت آن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را
بجمع کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد برگماشت صحابه را پس گفته
شود که چون خدا حافظ آن بود احتیاج بجمع آن در صحایف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که در ینجا دلیل
قویست بر بودن بسمله جزو هر سورت از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز
شود و جوابش آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل میان
سور چنانکه بعضی متاخرین کتابت اسما سور و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب
شبه گردد و گردانیدن قرآن معجز بیان بباین کلام ناس نیز از برای حفظ اوست تا اگر چیزی زیاده و نقصان
کنند متغیر گردد نظم او و همه کس دانند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و به گمان تعلق مردم برباد گرفتن آن
و بدیار است بدان تا همیشه جماعه ایران را داشته که یاد میگیرند و میخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شخصی
مهیب عظیم و کبیر تا یک نقطه تغیر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است
مر قرآن را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول
از گنجها که تحت عرش است نداد هیچ یکی از پیغمبر آنرا مثل آن و از آنها مجملا آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله
علیه و آله وسلم مفاتیح خزائن و سپرده شد بوی و ظاهر شد آنست که خزائن ملوک فارس و روم همه بدست

صحابه افتاده و باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرده قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داده چنانکه مفاتیح غیب در دست علم الهی و نسپیده اند آنرا مگر وی مفاتیح خزاین رزق قوت آن در دست این سید کریم نهاده اند قوله صلی الله علیه وآله وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از انجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین است مبعوث است بجن و انس درینجا هیچ خلافی نیست و بعضی بملائکه نیز گفته اند و بعضی بتمامه اجزای عالم گفته و لهذا شهادت میدادند برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم وسلام میدادند بروی اشجار و احجار تا آنکه مراد اینجا ایصال فیض وجود وی و اتمام و اکمال آن خواهد بود و قدم الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشکال آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسی بروی زمین نماند پس ایشان کافه خلق باشند جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در بعثت نبود بلکه اتفاقی افتاده بحادثه که واقع شد بدان منحصر شدند خلق درین جماعه اما پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین ثبتنا الله علی طریق الحق والیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مر اهل عالم را از شرق و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بهر احمر و اسود مراد باحمر عجم اند و اسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سبزی است در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگرچه بعارضه حادثه جز ایشان باقی نمانده باشند گو با مرجع و مآل کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمامه اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعای وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده میشدند قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و بتحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسلست جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد بتمام مردم را از جهت طول مدت بقاء وی در عالم و تمادی کردند بر شرک که مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العید گفته که جائز است که توحید عام باشد در بعضی انبیاء و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر وی نیز مبعوث شده باشد و نوح

دانست که ایشان ایمان نیاوردند بوی پس دعا کرد بر هر که ایمان نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما ما بقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح و غیر وی در صدد آنند که مبعوث نشود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی کذا قیل اما پوشیده نماند که این راجع بعدم نسخ شریعت غرای اوست و این خصیصه دیگر است که نبی خاتم انبیاست صلی الله علیه وآله وسلم و مقصود درینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فتند برد قول بعضی یهود که محمد مبعوث است بعرب خاصه فاسد است و تناقض است چه هرگاه قبول کردند رسالت او را صادق دانستند او را چه رسول کاذب نمی باشد و او خود دعوا کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع این کلام باینست که خبر واحد در مقابله نص مقبول نیست فافهم و از انجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت برعب و ترس به مسافت یکماه و وجه تخصیص بیکماه آنست که میان بلد وی صلی الله علیه وآله وسلم و بلاد اعدای مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست مر او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این رعب حاصل است اما این خصوصیت امام انبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را برعب حاصل می باشد چنانکه بعد از حرب و قتال میسر شود اما آنکه در دلها رعب و ترس و ملاحظه و اندیشه باشد عام است در انبیا و در ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از انجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند در حروب بجنود ملائکه و این نبود هیچکس را از پیغمبران و این معنی بتفصیل در بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر معلوم گردد و از انجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حلال گردانیده نشد برای هیچ کسی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال باشد و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال نبود اکل آن جمع میکردند آنرا و آتشی از آسمان پدید میشد و میسوخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده شد مر این امت مرحومه را و این فضلیست و توسعه و کرامت و تخفیف مر ایشانرا و گفته اند که داده شد آنحضرت را آنچه موافق شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مائل و متعلق اند بآن و گرفتن آن بقهر و غلبه و تعب و مشقت و مقاسات است پس نخواهند که فوت شود ایشانرا و تنعم و تمتع بآن

و از انجمله آنست که گردانیده شد برای او و برای امت او تمام روی زمین مسجد که جایز است نماز در آن مخصوص نیست سجود بموضعی از آن و از انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شرع بعضهای دیگر طهارت بجز آب درست نبود و همچنین جایز نبود امتان دیگر را نماز خواندن در اماکن مخصوصه که کنشت و کلیسای ایشان باشد و اینجا جای سوال میماند پس در سفرها که ایشان در صحراها و بیابانها نهلے گشتند و از کنشت و کلیسای خود دور افتادند چکار میکردند و نماز نمیکردند یا چیزی دیگر بنا میکردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا فائده بعضی از علما درین باب نفی این حصر کرده و در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت میکرد در زمین و میگذارد نماز هر جا که وقت آن می در آمد و نقل کرده آنرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمیگذارد هیچ یکی از انبیا تا نمیرسید محراب خود را و درین دو نقل ذکر امت نیست و بالجمله کلام درینجا خالی از اشکال و احتمال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور او است و دیگران را این هر دو نبود و مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور است میان علما است و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود ایشان را نماز خواندن در جا که یقین میدانستند طهارت آنرا و این امت را جایز است در آنجا که یقین ندارند نجاست آنرا نظر بطاهر حال والله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و وافر است از معجزات سایر انبیا علیهم السلام و همین قرآن عظیم که مجموع آن معجزه است داخل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوتاه ترین صورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر یا آیتی که مقدار آن باشد پس باید نگریست که بچه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافیست که در آخر باب معجزات ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله وسلم خاتم الانبیاء والمرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه من و داستان من و داستان انبیا همچو داستان مردیست که بنا کرد خانه را و تمام کرد آن خانه را مگر یکجای خشت که از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم آن خانه را و تعجب میکردند و میگفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیاام و چون عمارت تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارتست بجمعیت نبوت شرع او موید است تا روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است و بیشتر است از امم تمام انبیا و اگر موسی یا عیسی زنده بودندی اتباع میکردندی و تحقیق این در باب فضائل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را تا غایت وی صلی الله علیه و آله وسلم

مستلزم ونا سخیت نیست بلکه این خصیصه جدا است واز آنجمله آنست که فرستاد خدای تعالی وی را صلی الله علیه وآله
وسلم رحمة للعالمین ومراد برحمت اگر هدایت دارند مقصود ازین ارسال بکافه انام است اگرچه همه ابتدا
نیافته باشند در ظلمت شک وارتیاب مانده واگر عام تر دارند مراد شمول فیض وجود است مر تمامه کائنات را
بواسطه وجود شریف وی وبیان این در اول باب سیوم گذشت واز آنجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه
انبیاء را باسماء ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داؤد یا زکریا یا عیسی یا یحیی وخطاب
نکرد آنحضرت را مگر به یا ایها النبی ویا ایها الرسول ویا ایها المزمل ویا ایها المدثر ودر ندا کردن باین دو اسم ترحم و
تحسین که مخفی نیست واهل زبان محبت ازین شناسند واز آنجمله آنست که حرام گردانیده شد بر امت ندا
کردن آنحضرت باسم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و
آواز بلند کردن بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر وتواضع وخفض صوت ودر تفسیر آمده است که ثابت
بن قیس در گوش وی گرانی بود وجهیر الصوت بود وچون نازل شد این آیت در خانه نشست ودر مجلس
شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آید پیش ما ودیده نمی شود
پس بخواندند اورا وتفقد نمود واز سبب ناآمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
می ترسم که آواز بلند کنم وحبط کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از اهل آنها نیستی وراضی شد آنحضرت
از وی فرمود زندگانی میکنی تو بخیر ومیمیری بخیر بشارت داد اورا بجنت وکشته شد وی در روز یمامه رضی الله
عنه وذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خلفاء بیاید انشاء الله تعالی وهمچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام
را از بیرون حجرات وحسن ادب در آنست که بایستد وبدر نشینند تا آنحضرت خود برآیند ومشرف سازند ودر مجلس
خود کلام ورعایت ادب زیاده برین بیاید واز آنجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او وبلد او وعصر
او چنانکه گذشت واز آنجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجمیع اقسام وحی
وتحقیق این در باب مبعث بیاید انشاء الله تعالی واز آنجمله آنست که فرود آمد بروی اسرافیل علیه السلام وپیش از
وی بر هیچ پیغمبری نیامد طبرانی از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود
فرود آمد بر من اسرافیل وفرود نیامده بر هیچ پیغمبری ونه بر هیچ کس دیگر آمده وفرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو
امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باشی وبنده واگر خواهی پیغمبر باشی وپادشاه پس نگاه کردم

بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و تو چه گوئی پس ایمای کرد جبرئیل علیه السلام بسوی
من که تواضع کن و بنده باش فرمود که اگر من گفتمے پیغمبر و پادشاه باشم سیر میکردند با من کوههاے زر کذا فی المواهب
اللدنیه و نیز گفته اند که اسرافیل علیه السلام یکبار در دو بار آمده باشد بر وے لیکن وی از ملازمان درگاه و نبوت بود و صاحب
سفر السعادت مینویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم بهفت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد
عم وی ابوطالب بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت
وی قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وے بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را
فرمان شد که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم بهترین اولاد
آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة
و چون سید در قیامت از همه بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت و عزت و کرامت را آنجا ظهورے
خواهد بود که هیچ کسی را در آن مقام جای دم زدن نباشد الا او را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین
مثل این نکته گفته اند و نیز ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آورده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر
بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی که وی صلی الله علیه وآله وسلم مر حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیامده
و صفتی که بحق او دارد و کسی ندارد و نعمتهای که بوی واصل است بکسی نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد یعنی چنانکه
وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد کسے نبود در روز روز اوست و شان شان او و بقول خود ولا فخر اثبات کرد
بآنکه این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خدا و نیافته ام آنرا از پیش خود و نرسیده ام بآن بقوت خود
که فخر کنم بآن کذا قالوا و تواند که مراد آن باشد که مراد باین سیادت که نسبت باولاد آدم حاصل است فخری نیست
فخر من بنسبتی است که بحضرت عزت دارم همچنانکه بعضے از قوم در تفضیل علامت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه
وآله وسلم میگویند و بعضی از ارباب حال گفته اند که فخر من در حقیقت بفنا و نیستی در احدیت حق است و باقیه
از آثار وجود و تحت حیطه تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری والله اعلم و همچنانکه سید اولاد آدم است سید
تمام خلائق و مکرم ترین ایشان است نزد خدا از تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین از اهل سموات و ارضین و از آنجمله
آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه و ما تاخر شیخ عز الدین عبد السلام گفته رحمة الله علیه
از خصائص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و نقل کرده نشد که وی تعالی خبر داد هیچ یکی را از انبیا
این تا آنکه گویند در روز قیامت نفسی نفسی امتی یعنی اگرچه همه انبیا مغفور اند و تعذیب انبیا جائز نیست ولیکن تصریح

خبر داده نشده هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشده بدان و تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد و به شفاعت در مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان میکوشد صلی الله علیه وآله وسلم و کلام درین آیت سابقاً گذشت و از انجمله آنست که قرین وی باسلام آورد و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ترا هم اینحال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد و یاری داد مرا پروردگار من بروی پس اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد و اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست که جائز نیست بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را باوردی حجازی در مختصر روضه و قومی گفته اند که نسیان نیز جائز نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه و تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کرده اند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و شرائع و وحی است و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف واقع کذب است و منقصت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن و معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب که باشد در هر چیز که بود و مذهب جمهور علما آنست اما نسیان در افعال جائز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از قائل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و ادراک است سعادت اقتدار و بقای حکم بشریت و احکام جبلیت در وی صلی الله علیه وآله وسلم یا احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان این عالم و ما سوی حق شده باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح از این عالم است والله عالم بحقیقة الحال و اما خطا اگر مراد بآن خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در فداء اساری بدر کما قالوا اما آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بر آن و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه تردد گردد که دو رکعت گذرانیده شد یا سه و فرمود شک از شیطان است و از انجمله آنست که میت سوال کرده میشود از آنحضرت در قبر و گفته میشود که چه میگفتی تو در این مرد که مبعوث شده در میان شما الحدیث کذا قالوا و ازین کلام معلوم میشود که

انبیاء دیگر سؤال نمی شدند از ایشان در قبر و استیناس واقع میشود باین کلام بیان قول که بعضی علما
گفته اند که سؤال قبر از خصائص است محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم برزخ ایشان را تمحیص و تطهیر
از ذنوب کرده و در عالم آخرت می برند کذا قالوا والله اعلم و از آن جمله آنست که جائز است سوگند خورده شود برای
خدا عزوجل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه بغیر او از ملائکه و انبیا و غیرهم شیخ عزالدین ابن عبدالسلام گفته
باید که مقصور برآنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی نیست صلی الله علیه وآله وسلم کذا ذکره فی
المواهب اللدنیه و از آن جمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج وی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی قال الله تعالی
وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن حضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج
اویند در بهشت و فرموده و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة الاحباب گفته است
که گویند طلحه بن عبدالله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا برود من عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس
نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که بزید منشی طمع کرد در عائشه صدیقه رضی الله عنها پس خواندند بروی
این آیت و ممنوع شد از آن و این در مخیرات ست که ایشان را مخیر گردانیده در آنکه دنیا و زینت آنرا خواهند یا خدا
و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و جدا افتاد و از آنحضرت در حل او خلاف است و امام الحرمین
غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند بالخیر وی و در جواز نظر بسوی ایشان
و اشهر منع است و حکم امهات در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکند
این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت خواهر مؤمنین است بر قول اصح کذا فی المواهب در حقیقت سبب
حرمت ازواج آنست که آنحضرت حی اند در قبر شریف و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت وفات و در آنکه
مفارقت آنحضرت با وی بتخییر کرد چنانکه آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در کشح او بیاض
پس جدا کرد او را اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تنصیص کرده بر آن و قول دیگر حرام نیست
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است بروایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را در
زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد
عمر از رجم و بعضی روایتی که مفارقت کرد بعد از وطی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم و حرام نیست
اگر فرخته شد او در حیات انتهی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن الآن فائده نیست جز علم باحوال

شریف چنانکه در خصائص که از قبیل احکام اند گفته اند کما مر سابقا و از انجمله آنست که حرام بود رویت اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان کشف روی و کف دست برای حاجت مانند شهادت و جز آن چنانکه جائز است سائر عورات را آنچنین به القاضی و گفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بی خلاف در وجه و کفین و جائز نیست مر ایشانرا کشف آن در شهادت و جز آن و نه اظهار شخوص مگر در آنچه ضروری باشد مثل براز و استدلال کرده است بآنچه در موطا است که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و زینب بنت جحش را ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وی و صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و تحقیق بودند ازواج مطهره که بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند احادیث را از ایشان و ایشان مستترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین بمعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست آیا نفی فرضیت است چنانچه ظاهر کلام اوست یا اظهار ادخال ضرورت ساختند بظهور اشخاص امهات المومنین در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم یعنی گروه نسائی کشادیم روی خود چون میدیدیم که مردان میرسند انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المومنین صفیه در هجوم عوام ممکن نتوانست کرد تا آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر هر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بود و ارتکاب آنکه مثل قبه و عماری چیزی بر بالای خود ساخته باشند بعید است و اما در استماع حدیث نماند که در پرده میکرده باشند و از عبد الواحد بن ایمن تابعی روایت آمده که گفت در آمدم بر عائشه و بر وی درع بود سطبر و ظاهر این در رویت شخص است و اگر از حجاب این مراد داشته که چیزی که کرجائز است بر زنان از کشف وجه و کفین بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نیست والله اعلم قدس سره و از انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده میشوند بسوی وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی کرم الله وجهه برآمد و در حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که هذان ابنای و ابنا بنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و در حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه زهره رضی الله عنها سے فرمود بخوان نزد من پسران مرا پس می آوردشان پس می بویید ایشان را و می چسپانید بخود و در امام حسن فرمود ان

بنی هذا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در مسجد آمده بر پشت مبارک آنحضرت
سوار شد پس آنحضرت سر برداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفت گروحی آمده بسوی
تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شده بود پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت آیت
مباهله ندع ابناءنا بر همین است و از آنجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سودمند نیست روز
قیامت مگر نسب من و سبب من مراد بر نسب اولاد است و بسبب ازواج و لهذا تزوج کرد امیر المؤمنین عمر بنت فاطمه را
با میدواری اتصال با آنحضرت باین و این قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از آنجمله آنست که تزوج
کرده نشود بر بنات وی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح مردی باشند نمی باید آن مرد را که بالای
وی زنی دیگر خواهد حاصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضیٰ دختر ابی جهل را که مسلمان
شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد
صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر
ابی جهل را و شما هیچ نمیفرمائید پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را داماد
آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید
با و نگاه داشت رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند
او را ایذا کنند فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمیشود دختر پیغمبر خدا
و دختر دشمن خدا در حباله یک مرد اگر باید که طلاق دهد فاطمه را پس ازان نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضیٰ کرم الله
وجهه آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر
فاطمه رضی تا مدت حیات وی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که آزار کنی فاطمه را که لازم می آید ازان آزار من
و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها لیکن چون خواستگاری علت ایذا است جاری
گردانیده شد در جمیع بنات فتدبر و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که مدینه است
چه وی است و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر وی این کار را با اعتراف بآنکه این محراب زمان آنحضرت
بود مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب که الان است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله
علیه وآله وسلم بلکه تغییر داده شده است از آنکه بوده کافر نمیگردد و در روایات آمده است که دور کرده شد حجابها که در میان وی

پس دید آنحضرت کعبه را دنبال کرد محراب بشافت علی کعبه از انجلا گشت که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را
حقا بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمثیل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمیتواند برآمد و نه او را قدرت داده
اند که برآنحضرت درین باب افترا تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من رآنی فقد رای الحق مراد همین دیدن
در خوابست و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رآنی فی المنام فقد رآنی یعنی اگرچه حق تعالی شیطان را قدرت بخشیده
است که بهر صورت که خواهد برآید ولیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد آنند حتی که بصورت
پروردگار تعالی وتقدس تواند برآمد و افترا کرد و بازی داد زیرا که وی سبحانه خالق هدایت و ضلالت است هر دو
و در آنجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمام انبیا را و شیطان متمثل نمیشود بصورت
هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصائص آنحضرت آورده صلی الله علیه وآله وسلم و در دیدن حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم شرط نیست که بصورت خاص ببیند بهر صورت که کسی دید ایشان را دیده و بعضی تنگ گرفته
و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران صورت
بوده و در مدت عمر خود و بعضی تنگ گرفته اند تا بصورتی که آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است
عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند که کسی که پیش ابن سیرین که صاحب تعبیر
رؤیا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده و اگر بصورتی
وصف کردی که نه معهود آنحضرت بران صورت میگفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سند این حدیث صحیح است
والله اعلم و کسی که با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت
حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی گفته اند
که دیدن بصورت خاص و صفت معلومه وی ادراک حقیقت است وی را و آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور
محدثان برآنند که بهر صورت که ببیند آنحضرت را دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت
در حال آئینه است هر که را آئینه خیال صاف تر و بنور اسلام منورتر رؤیت او درست تر و کاملتر کلام محدثین در تحقیق این مقام
بسیار است و در شرح مشکات جمله از آن آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده که من رآنی فی المنام
فسیرانی فی الیقظة کسی که دید مرا در نوم سر انجام است که ببیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه مے
بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند وجه تخصیص برؤیت

در منام چیست مگر که گویند این رائی را روایتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی گناهگاران بشومی گناه
خود محروم باشند از روایت جمال چندگاه و بعضی مواطن بخلاف این رائی که حرمان و خذلان محفوظ باشد و وجه
دیگر آنکه مراد برویت در یقظه رویت تاویل رویا و صحت اوست و این مخصوص است باهل عصری صلی الله
علیه وآله وسلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت نیز مشرف
خواهد شد و این معنی اظهر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم آمد و گفت پدر من پیر است بملازمت شریف نمیتواند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرمود من
رآنی فی المنام فقد رآنی فی الیقظة و تواند که این بشارت باشد بعضی مستوران و مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه و
بیگاه باین نعمت مشرف شده اند حال بجائی رسد که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در روایت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در یقظه بعد از موت خلاف است و صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است
که گفت نرسیده است بما این از هیچ یکی از صحابه و من بعدهم و بتحقیق سخت شد اندوه فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تا مردی رضی الله عنها ماند و شش ماه بعد از آنحضرت بقول صحیح و خانه وی همسایه قبر شریف
بود و نقل کرده نشده از وی رویت آنحضرت در مدت فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از نقص شده چنانکه در
توشیح عبری الایمان بارزی و بهجة النفوس ابن ابی جمره و در روض الریاحین عفیف یافعی و دیگر تصنیفات
وی شیخ صفی الدین بن ابی المنصور در رساله خود و هم در مواهب عبارت ابن ابی جمره نقل کرده است که گفته بتحقیق گروهی
از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رآنی فی المنام فرآنی فی الیقظة که دیدند آنحضرت را
در منام پس از آن دیدند در یقظه و پرسیدند از حضرت وی از اشیائی که متشوش بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را
بگشاد کار و بنمود طریقها را که از آن گشاد حاصل شد همچنین آمد بی زیاده و نقصان و گفت که منکر این التصدیق خالی
کرامات اولیا باشه اگر ندارد با وی بحث نتوان کرد بهر چه اثبات کنند وی تکذیب خواهد کرد و اگر تصدیق دارد
باید گفت این از آن جمله است زیرا که کشف کرده میشود مر اولیا را بخرق عادت از اشیاء عدیده غریب بر عالم
علوی و سفلی که سایر ناس را بآن راه نیست و هم صاحب مواهب گفته که شیخ ابو منصور در رساله خود گفته که میگفت
شیخ ابو العباس قسطلانی در آمد یکباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مر او را اخذ الله بیدک یا احمد
دستگیری کند ترا خدا تعالی یا احمد و از شیخ ابی السعود آورده که گفت زیارت میکردم شیخ ترا که شیخ ابو العباس است
و مشائخ دیگر را از صلحاء عصر پس مشغول شدم و منقطع شدم از همه و فتح کرده شد بر من پس شد مرا شیخ آنحضرت پیغمبر صلی الله

علیه وآله وسلم مصافحه میکردم آنحضرت بهمانه هر کار دگفت شیخ ابو العباس حران که درآمدم بر پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم یکباری دیدم آنحضرت را که مینویسد منشور اولیاء بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من که محمد نام
دارد وبا ایشان منشوری گفتم یا رسول الله نمی نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی فرمود آنحضرت
علیه السلام که اورا ابتلائی است غیر این وامام حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب
مشاهده میکنند در بیداری ملائکه را وارواح انبیا را ومی شنوند از ایشان آوازها واقتباس میکنند از ایشان انوار
واستفاده میکنند فوائد وحکایت کرده شده است از سید نور الدین الحی والد سید صفی و سید عفیف الدین که شنید
در بعضی زیارات جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی و در مواهب لدنیه از این قبیل حکایات
می آرد که احتمال یقظه ومنام هر دو دارد و می آرد که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف
از شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه می آرد که فرمود تزوج نکردم تا آنکه فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین
در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابو الحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی که میان وی و در میان حضرت غوث الثقلین
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله
الازهری الحسینی رضی الله عنهما می آرد که گفت حاضر شدم مجلس شریف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را
رضی الله عنه بودند در مجلس پانزده هزار مرد نشسته بود شیخ علی بن هیتی در مواجه شیخ زیرا که مقری بود پس
گرفت اورا اندکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده میشد از ایشان مگر
نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی وایستاد پیش روی شیخ علی هیتی با ادب و تیز میکرد
نظر را در روی پس از آن بیدار گشت شیخ علی وگفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس
از جهت تادب ورزیدم و فرمود به چه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت صحبت کردن بملازمت تو گفت
شیخ علی بمردم آنچه دیدم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند در آن روز هفت
مرد از اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشائخ در رویت شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در یقظه بر قاعده علم واقوال علما در رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت شریف در
یقظه مراد را متواتر شده بدان اخبار و حاصل یابد علم قوی است که منتفی است از آن شک و شبهه ولیکن واقع میشود
مر ایشان را از غیبت حس وغموض طرف از جهت مدد و حال که ضبط نمیتواند کرد آنرا عبارت و مراتب ایشان و

ادراک رؤیت متفاوت و سعادت است و گاهی در منام می‌بیند یا در غیبت حس آنرا یقظه خیال میکنند گاهی
خیال می‌بینند و آنرا رسول گمان می‌برد بلکه دیدن آن من النوم الی الیقظه است نعم ارباب قلوب که همیشه قائم
بمراقبه و توجه خالص اند از کدورات نفسانیه و معرض اند از دنیا و اهل آن مظاهر شان و عاشق جمال شریف
او بند و دوست میدارد یکی از ایشان که بیرون آید از نماز اهل و آل خود و به بیند پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه
شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه که متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی و تصور کند در عالم
هر که کلام میکند در حالت خرق و انسلاخ از عوائق جسمانیه و حکایت میکند از شیخ ابی العباس مرسی که گفت
اگر پوشیده شود جمال آنحضرت یکچشم زدن من خود را از مسلمانان نمی‌شمارم و این نیز محمول بر دوام مشاهده
و حضوریست در رعایت سنن و آداب و سلوک مناهج اوست صلی الله علیه و آله وسلم بر طریقه قول وی صلی الله علیه و آله
وسلم الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و گفته است پدر اعزل در عقب حکایت شیخ ابو العباس مرسی که این تجریدی
است که واقع میشود مانند در کلام مشائخ و مراد آنست که محجوب نیست بحجاب غفلت و نسیان بجهت دوام مراقبه
و حضور و استحضار در اعمال و اقوال بارادة نکردی که محجوب نیست از رؤیت شخص آنحضرت بدیده هر که آن مستحیل است
والله اعلم این خلاصه و اختصار عبارت مواهب است که نقل کرده است در انکار رؤیت در یقظه بچشم سر گفت بنده مسکین
ثبته الله علی طریق الصدق و الیقین و خلاصه من کدورات الظن و التخمین که دوام مراقبه و حضور و استیلای شوق و غلبه محبت
و دیدن بچشم خیال و تصور در مثال مرتبه ایست که ارباب طلب و اصحاب سلوک بدان متمتع و محظوظ اند سخن در رؤیت بسر و دارد صورت
و مثال و همچنانکه جائز است که در منام جوهر شریف آنحضرت متصور و متمثل گردد همچنین تمثل شیطان در یقظه نیز محال گردد
و آنچه نائم در نوم می‌بیند مستیقظ در یقظه به بیند چنانکه از حکایت بهجة الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که
دیدم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل عبا پوشیده بحج می‌آیند تلبیه میگفتند حمل این حال نیز بر منام مبالغه
در نفی بی خلاف ظاهر است و تمثیل ملکوتی بصورت ناسوتی امری متقرر است و این مستلزم نیست که آنحضرت
علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و لازم نمی‌آید که ایشانرا در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجوه حکم صحابی
داشته باشند و اگر غیبتی باشد از عالم حس با استیلای ذکر اثبات کنند پس در ثبوت توهم مانعی نیست و نوم تعطیل حواس است
بجهت غلبه رطوبت مزاجی بر دماغ و اینجا غیبت حواس با استیلای ذکر و شهود است و در یقظه است نه در نوم و بالجمله دیدن
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی میشود و در یقظه نیز می‌نماید و آن
شخص شریف که در مدینه در قبر آسوده و حی است یا آن متمثل میگردد در یک آن متصور بصور متعدده و عوام بلاد منام

و خواص را در یقظه و صاحب مواهب خود گفته که هر که تصدیق بکرامات اولیا دارد و قابل است بآنکه منکشف میگردد بایشان اشیاء در عالم علوی و سفلی متشکل و متشبه میگردد بروی چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هر چه عامه در خواب می بینند خواص در بیداری می بینند و هر چه آنها را بکسب حاصل شود اینها را بوهب والله یقول الحق و هو یهدی السبیل تنبیه اگرچه رویت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در منام حق و ثابت است بی شک و شبهه ولیکن گفته اند که آنچه را می شنود از احکام عمل بآن کرده نه از برای شک در رویت بلکه از برای آنکه آلات ضبط و مفقود است در حالت نوم کذا قالوا و مراد احکام شرعیه که مخالف قرار داد دین است والا بعضی علوم که نه ازین قبیل باشد در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از حضرت وی نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم اولاد در رویت که در یقظه است بعضی مشائخ نیز همچنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت آنست که نام نهادن بنام شریف وی میمون و مبارک و نافع است در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده کرده میشوند دو بنده در درگاه حق پس امر میکند حق تعالی ایشان را به بهشت و میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز ما اهل و مستحق شدیم مر بهشت را و حال آنکه عمل نکرده ایم که جزا دهی تو ما را به بهشت پس بگوید رب العزة جل جلاله درآئید بهشت را زیرا که سوگند خورده ام بر نفس خود که در نیاید آتش را کسیکه نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی با آنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو و از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود و حاضر شود بروی کسیکه نام او احمد و محمد است مگر آنکه پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دو بار رواه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن و آمده که مجتمع شوند قومی برای مشورت و در ایشان کسے بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت و آمده که هر کرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت کند و به بهشت در آرد و قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی + محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم و کاتب حروف یکباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دیده و پیش ایشان بایستاده حاضران مجلس شریف گفتند که محمد بن عبد الحق سلام میکند آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت نتیجه این تسمیه است که کردند و علما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف و در نگینه بکنیت آنحضرت که ابو القاسم است

اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه و بعضی از جمع میان تسمیه و کنیت منع کرده اند و بعضی فرا و را تجویز نموده و
این قول اصح است نووی گفته که درین مسئله سه مذهب است در مذهب امام شافعی رحمة الله علیه منع است
مطلقاً و امام مالک رحمة الله تجویز کرده است مطلقاً و مذهب ثالث جائز است مر کسی را که نامش محمد نیست و کسیکه
تجویز کرده است مطلقاً مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هو الاقرب انتهی
و از آن جمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای قرائت حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث
آنحضرت آواز پست کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم که مروی و ماثور است بعد از وی در عزت و رفعت مثل کلام
اوست که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند
مردم بر مالک رحمة الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند
مسائل میخواهیم برون بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد
از درون خواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد مغتسل را پس غسل میکرد و جامه سفید می پوشید و عمامه
بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران و تبخیر
میکرد بعود و تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و میگویند که امام مالک
این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و بتحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک و جماعه تحدیث بر غیر طهارت را و بود
اعمش که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و
سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قرائت
حدیث قیام نکند کسی را اگر چه آید زیرا که درین قلب اوست با آنحضرت و قلب احترام است مر او را و قطع حدیث اوست
از جهت غیر او خصوصاً مر فاسقان و مبتدعان را و بودند سلف که قطع نمیکردند حدیث را و تحرک نمیکردند و اگر چه ضرری
و آفتی میرسید بر ابدان ایشان و صبر میکردند بران از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند که
یکبار حضرت امام مالک را عقرب شانزده بار گزید و وی نجنبید و صبر و تحمل کرد و آنرا قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر
جناب حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اگر چه معذور بود در ان و حرکت و قیام بضرورت خود به گنجایش
دارد خصوصاً که متضاعف گردد با آن ملال یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از آن جمله آنست که ثابت میشد
صحبت مر کسی را که مجتمع میشد و ملاقی میگشت با آنحضرت یک لمحه و میدید جمال مبارک او را اگر چه نظر لحظه این را

در خصائص آنحضرت نوشته اند گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت با متداد اجتماع و طول مصاحبت
حاصل میگردد و اینجا بیک نظری و یک لحظه بحصول می پیوندد و این چنین کسی را صحابی میگویند بقول صحیح مختار پس از
خصائص داشتن آن صفت نسبت بمردم دیگر است نه نسبت با نبیا علیهم السلام و چنانکه گفته اند که در تابعی نسبت بصحابی
اینچنین نیست بلکه آنجا بطریق اجتماع حاصل میگردد بقول اصح نزد اهل اصول و چندی از خصائص شریفه که ذکر
کرده اند مشترک است میان آنحضرت و سائر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان
بصورت و عدم تثاؤب و مانند آن کما صرح به بعض العلماء و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا میشد چنانکه گفته اند که بمجرد آنکه نظر شریف از آن حضرت بر اعرابی محض مے
افتاد نطق میکرد بحکمت و در قوت القلوب میگوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرای مصطفوی افتد چیزی نماید و کاری
کشاید که دیگران را بار بعینات حاصل نگردد و این از معجزات و خصائص سید انبیا باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام
نبود این را خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصائص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند
از جهت ظواهر کتاب و سنت که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس سخن کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان
چنانکه از سائر رواة و حدیث را بانفراد صحابی فرد و غریب نخوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم
و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان اگرچه بعضے از ایشان ملابس فتنه شدند و بحسن ظن میگویند
که ملابست فتنه و وقوع ایشان دران بخطا در اجتهاد و تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و مآثر ایشان و امتثال
و انتهای اوامر و نواهی آن حضرت و حضور ایشان در غزوات و جهاد آن حضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت
ناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و انواع ریاضات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق
حمیده که نبوده هیچ امتی از امم سالفه و نیز جمهور علما برانند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افاضل
ملت اند و هر که بعد از ایشان است برتبه ایشان نمی رسد و بعضے از علما مثل ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین
است و غیر وی درین مسئله تکلم کرده اند و گفته که باشد در جماعه که بعد از صحابه آمده کسے که افضل باشد در
کمالات علمی و عملی از بعضے صحابه که از اهل کبائر بوده کسانیکه زده شد برایشان حدود و تمسک کرده با حادیث
که در فضل آخر امت وارد یافته و بعضے از محدثین گفته اند که خیریت و افضلیت مخصوص باصحاب است که ممتد
بود صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه و استفاده ایشان از آن حضرت و مختار قول اول است و حق آنست که فضل
رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل

آخر امت وارد شده از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه در یؤمنون بالغیب یا به وجه تفسیر کرده اند والله
اعلم و از انجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بقول خود
السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر مراد باین اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت
بخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت
بودیم ما چون میگذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می گفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام
علی میکائیل السلام علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی در آورد بجانب ما فرمود مگوئید السلام علی الله
زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقائص در صفات و سلام بخشنده بندگان است از آن سلام
بر او که موهم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون نشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله والصلوات
والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین که چون این
را گفت رسید هر عبد صالح را که در آسمان و زمین است الحدیث پس درینجا تخصیص واقع شد بسلام بر آن
حضرت و دیگر آن را بعموم گذاشت و اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است
نیز وجهی دارد و وجه این میگویند که چون در اصل شب معراج درود بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت
سلام آمد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن همین صیغه گذاشتند و در کرمانی شرح صحیح بخاری
گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی میگفتند نه بصیغه خطاب والله اعلم و در بعضی کلام
بعضی عرفا واقع شده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت و سریان اوست در ذراری موجودات
خصوصا در ارواح مصلین است و بالجمله درین حالت از شهود وجود و حضور آنحضرت غافل و ذاهل نباید بود
بامید ورود فیوض از روح پر فتوح وی صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست که واجبست بر کسیکه بخواند او را
آنحضرت جواب دادن اگرچه آنکس در نماز باشد و شاهد این حدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس
خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا رسول الله
من در نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی میشود تارک آن آیا نماز باطل میشود یا نه صاحب
مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه و غیر آن که باطل نمیشود و بعضی بر آنند که باطل میگردد و از
حدیث چیزی معلوم نمیشود والله اعلم و از انجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همچو دروغ گفتن بر غیر

او نیست و هر که دروغ بر بندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت وی اگرچه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعة از محدثین و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کفر است لیکن موافقت نکرده اند وی را ائمه درین قول و حق آنست که دروغ بستن بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت والله اعلم و از آنجمله آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمدا و سهوا مذهب مختار همین است و همچنین انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از آنجمله آنست که جائز نیست بر آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و شمار اغمای طویل همچنین انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تنبیه کرده است سبکی بر آنکه اغمای ایشان مخالف اغمای دیگران است و از غلبه اوجاع است بر حواس ظاهره نه بر قلب زیرا که وارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاهداشته شده است دلهای ایشان از نوم که سبکتر از اغما است پس از اغما بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته است که جائز نیست انبیا را عمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب را حاصل شده بود بر وی پرده و برطرف شد امام فخر رازی در تفسیر قول حق سبحانه و ابیضت عیناه من الحزن گفته است که غالب شد بروی گریه و نزد غلبه گریه بسیار میشود آب در چشم گویا سفید شده است بسفیدی آن و تعلیل بر صحت آن قول آنکه تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند که وی علیه السلام اعمی شده بود بالکلیه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارک وی انداختند قوی شد بصر وی و رفت نقصان انتهی پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را با آنکه وی نقص است بدخول است با آنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصا بلاها که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن بحکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرمود فارتد بصیرا و مقاتل گفته است که ندید یعقوب شش سال تا گشت کرد او را قمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر حزن در عمی

نیز باشد مشهور آنست که هیچ پیغمبری امی نبود الا بعضی از ایشان امی بوده اند والله اعلم و از آنجمله آنست که هر که
دشنام کند آنحضرت را و تنقیص کند بوجهی از وجوه بتصریح یا کنایت واجب است قتل وی و در اینجا اتفاق است و خلاف
در آنست که این قتل بطریق حد است یا بالفعل یا بکفر تا طلب توبه باید کرد یا حاجت نیست که توبه باید جست
و اگر توبه آورد ببخشند و مختار قول اول است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد درمیگذرند
و این بحث در آخر کتاب بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهرچه میخواست
از احکام و اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وآله وسلم بهرچه خواهد حکم کند دوم آنکه
بهر حکمی وحی جدا میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم دو شهادت دارد و قصه است که
آنحضرت خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد از بیع آنحضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد
که فروختم و هر که از مسلمانان می آید اعرابی میگفت وای بر تو پیغمبر خدای نگوید مگر حق اعرابی قبول نمیکرد تا
آنکه آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه نبودی گفت
گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا بخبر آسمان آیا تصدیق نکنیم بر بیع اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل کرده اند
این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت مر
مردی را که معروف است نزد ایشان بصدق بر هرچه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر
اعرابی بعلم خود و جاری یافت شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس صار در حکم شهادتین
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را که از فقهای صحابیات است به نیاحت بعد از نزول آیت
مبایعت نسا که در اینجا واقع شده است ولا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدادند
مرا بر نیاحت در جاهلیت و چاره نیست مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را
در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را و تخصیص است ... نیاحت آل فلان و نیز شارع
را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهرچه خواهد چنانکه رخصت کرد اسماء بنت عمیس را که سوگواری کرد بر جعفر بن
ابی طالب که زوج او بود و فرمود بعد از شهادت او تنها سه روز سوگ دار بعد از آن هرچه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد
ابو برده نیار را تجویز اضحیه بر عناق جذعه و قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز قربانی
مجزی نیست ابو برده گفت یا رسول الله من نسیکه خود را شتابی کردم پیش از آن دانستم که امروز روز اکل و شرب است پس خورانیدیم

اهل و عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر زنغاله که بهتر از گوسفند گوشت داشت آیا کفایت
میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمی کند بعد از تو از غیر تو چنانچه تزویج کردن زنی خود را برای وی و
این جا بر بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است وامرأة ان وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت از قبول نفیا مردی
فقیر النساء بود گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر وی سکنی
گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تن دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم چند سوره
از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که با تست از قرآن و تعلیم کن او را و مهر کن آن را مهر زنی باشد قرآن
مهر کسی بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت آنست که تب کرده میشد چنانکه دو کس تب زده شوند از جهت مضاعفت
اجر و از آنجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت و پرسش احوال شریف
وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز
از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و این هر دو امر جائز
نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند گسترانیدن قطیفه از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از آنجمله آنست که زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم چنانکه در محلش بیاید و از آنجمله آنست که زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین
نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و بعضی اولیا نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از
چهارده سال بجهتی گشاده همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب آن بود که میخواستند که پسر برادر زاده ایشان را
که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند در مکه معظمه عادت است که اموات را اکثر کار در قبر بزرگان دفن میکنند
و ظاهر آنست که نا خوردن زمین جسد شریف را که کنایت است از حیات و این مخصوص بآنحضرت و حضرات
انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و از آنجمله آنست که ارث یافته نشد از وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت بقای
ترکه وی و ملک وی و بعضی میگویند که صدقه میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقه و صرف کرده میشود در مصارف
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن صرف میکرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و مصالح مسلمین چنانکه
آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و میاسست مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت کند بجمیع مال خود و از
غیر وی جائز نیست مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیا است که ایشان را ارث نباشد و مراد در قول حق تعالی ورث سلیمان داود
و قول وی فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از آنجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله

علیه وآله وسلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکند در قبر شریف باذان و اقامت و
حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب
در مسجد بود و میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گزاردم
بیشتر شنیدم اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را گویا که
شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر است یا در جای معین
یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مفید بجای معین نبود بعضی گویند که با جسد شریف بوده در
قبر نهاده ایم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است بنسبت
حسن جسد شریف دران جوابش آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده میشود در قبر مومن در هفتاد در هفتاد پس چه باشد قبر
شریف سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که فسحت آن از دائره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب
و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعه قبر جوابش آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد که
آنحضرت در آنجا بود و امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که اضم اعضای شریف کرده است
بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند در آن
و بنا بر این حدیث سعید بن المسیب که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی
علیه السلام را که نماز میگزارد در قبر شریف تائید میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج در آسمان و حدیث
دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد نبی از بنی اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که
قرآن مبین ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی انک میت و انهم میتون و فرموده آنحضرت
انی رجل مقبوض و صدیق اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع دارند امت بران جوابش آنکه آنحضرت چشید ذوق موت
و مرد و بعد از ان زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا بگذارد مرا در قبر زیاده
بر چهل روز و نیز آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی دنیاوی بمعنی که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اخروی است
و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه در آن عالم یا
بنهد را بیدانی که حکم ظرف دارد و نسبت با تنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرد
در زیر قنادیل عرش یا بهشت یا ما ارواح انبیا اعاده کرده میشود در همان ابدان که در دنیا بود و بوسیده نشده

خلاف گفتست و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل وارد شده است بوجود آن در باب انبیا
چنانکه بودن موسی نماز گزارنده در قبر و چه نماز گزاردن تقاضای جسد میکند و صفات مذکوره در انبیا در
شب معراج همه صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند بر صفتی که در دنیا بوده
نه در احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا بلکه آنجا دار برزخ احکام
دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است و حالی در آنجا بخلاف عادت باشد و تواند
که بود و نسائم و امثال آن از ارزاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است یرزقون فرحین
و اگر از طعام بهشت هم بود عجب نیست چنانکه در حدیث یطعمنی و یسقینی واقع شده و ما علم و حاجت شک نیست در ثبوت آن
مر انبیا را بلکه سائر اموات را و اصرح سائر العلا در احادیث آمده است نماز میگذارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند
اگر گویند که آن دار عمل نیست و در آنجا تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند جوابش آنکه عالم برزخ منسحب و
جاری است بروی احکام دنیا از اشتغال اعمال و زیادت اجور و گاهی حاصل میشود عمل بی تکلیف بر سبیل
تلذذ و شوق و ذوق چنانکه حال نوافل و تطوعات این چنین است ملائکه در بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند
و در شغل قاری قرآن واقع شده است و بالجمله و از این قبیل است سجود حضرت سید انبیا صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم وقت فتح باب شفاعت و بعض از علما گفته که آنچه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باقی است بر ملک
وی قائم است بنفقه وی و عمل کرده این را از خصائص [illegible] امام الحرمین آنچه گذاشت آنحضرت باقی است
بعد بر ملک وی صلی الله علیه و آله و سلم و انفاق میکرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و خلافت وی بر اهل و
خدم و سائر مصارف وی و ابوبکر گفته است که آن باقی است بر ملک وی صلی الله علیه و آله و سلم و این قول
تقاضا میکند اثبات حیات در احکام دنیا نیز و این از آن است که حیات شهید در بعضی گویند بر زوال ملک قول
او ملتزم گناه صدقه صادق است بهر تقدیر و الله اعلم و این بحث حیات انبیا جاری شده و انجر یافته بتقریب
ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر کتاب در باب وفات النبی بهر دو ثابت [illegible] اگر چه موجب تکرار
است ملا باس تا این مسئله موکد و مقرر گردد و از آنجمله آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند
او را صلوة و سلام زائر و روایت کرده است این حدیث را احمد و نسائی و حاکم و تصحیح کرده است او را حاکم باین
لفظ ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام مر خدا را فرشتگان است که سیر میکنند در زمین
میرسانند مرا از امت من سلام [illegible] از عمار و [illegible] آمده که [illegible] فرشته ایست که داده است

نوعی از همه بندگان نیست بیشتر ازین چنین که بندگان که درود میفرستند برمن مگر آنکه میرسانند آن فرشته مراد درود او را
و آمده انجمله آنست که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعمال امت ما استغفار میکنند برای ایشان و در روایت کرده
است ابن المبارک از سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام میشناسد
آنحضرت ایشان را بسیمای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال امت
آنچه بد است می پوشم و آنچه نیک است عرض میکنم به درگاه مراد به پوشیدن عرض نکردن خواهد بود گویا سنت الهی جاریست
بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت میباید و آنچه عرض کرده نمیشود و خود ساقط کرده میشود از درجهٔ اعتبار
فافهم وبالله التوفیق و در حدیث کعب احبار آمده است که هر گاه بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند
و گرد میگیرند آنرا و میزنند بالهای خود را و چون مبعوث میگردد آنحضرت از قبر شریف بیرون آیند میان این فرشتگان
و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل بمعنی بردن عروس بخانهٔ زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب است
پیش محب یعنی بردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به درگاه عزت و از آنجمله آنست که منبر آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف اوست چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی
منبر من بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه را تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بر جای بلند
باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدم من
الآن بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من
ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب در حوض از آنجا در آید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند
که بودن منبر بر حوض کنایتست از آنکه قصد آن و تبرک بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف وی سبب
ورود حوض نبوی و شرب از زلال جانفزای اوست و بعضی گفته اند که توانند که این منبر را که
سرور انبیا مشرف داشت فردای قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده فرمایند و بر کنار حوض کوثر
آن ترعه جنت عبارت از آنست بر پادارند برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گروهی
بر آن رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن [illegible] برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف
است و این قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که منبر باید ما بین حجرهٔ من و منبر من روضه ایست از
ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر از کلام همان منبریست که از برای تجدید روضهٔ مقدسه مذکور
است که ذکر آن در تاریخ المدینه و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی از این علما در آنکه این بر ظاهر

محمول است و این حق است و محسوس و موجود است و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و هرچه خبر داده است مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن واجب است نه تردید و آنرا ازین جمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی روضه ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین بیتی و منبری و در جای نیز بلفظ قبری کرده اند بعضے گفته اند که مراد تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر و مجالست آن حاصل است چنانکه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا پرتو اشارتی بآن می افتد خصوصاً در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم و انوار اذکار مجلس جنت آثار اقتطاف و اقتباس مینمودند و بعضے گفته اند که طاعت و عبادت درین مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده الجنة تحت ظلال السیوف والجنة تحت اقدام الامهات و این هر دو قول ضعیف و بعید است چه تشبیه بریاض جنت در نزول رحمت و ایصال بروضه بهشت و ترتیب ثواب بران شامل تمامه مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص باین مسجد شریف و منبر شریف نیست و اگر حمل بر رحمت خاص و روضه مخصوص از جنت کنند نیز خالی از بعدی و تکلفی نیست حق آنست که کلام محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و ما بین حجره آنحضرت و منبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن معنے که فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند و در رنگ سائر بقاع ارض فانی و مستهلک نگردانند چنانکه این فرحون و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علما بر وی نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند ابن ابی جمره که از کبار علماء مالکیه است فرموده است که احتمال دارد که عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشند چنانکه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خودش برند و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم مراتب فضل و علو رتبت این مقام است یا چنانچه رتبه خلیلیه ابراهیمیه بحجری از احجار جنت امتیاز یافت حضرت حبیبیه محمدیه بروضه از ان اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر بنسبت سائر اجزای اراضی دنیا در آید چندان عجب نباشد زیراکه تا انسان درین نشاه محجوب بحجب کثیفه طبیعت و محجوب حجاب عادت بشریت است انکشاف حقائق اشیای و ادراک امور آخرت او را نباید و توهم نکنی که چون این بقعه شریفه از روی حقیقت روضه از ریاض جنت باشد باید که تشنگے و گرسنگی و امثال آن که مقتضای آن از خواص و لوازم جنت است در وی نباشد کما قال سبحانه ان لک الا تجوع فیها ولا تعری الایه چه توان کرد که لوازم جنت بعد از اخراج آن بقعه از وی بصورت انتقال و انفکاک پذیرفته باشد پس در حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام چه میگوئی در آنجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که

امثال این امور بی سماع و خبر ثابت نمیشود چون در شان رکن و مقام دلائل و شواهد وقوع بطریق تعبد و
تسلیم ایمان آوردن بدان واجب افتاده و در غیر آن نه چنین است گوییم دلیل و شاهد خبر جز رسول صلی الله
علیه وآله وسلم نیست و همچنانکه حقیقت رکن و مقام باخبار آن صادق و مصدق معلوم شده و کذلک حال روضه
شریف و منبر منیف نیز ظاهر گشت و اگر در مقام تاویل آیند در هر دو جای ممکن است و اگر بحقیقت روند در هر دو ثابت

فما وجه الفرق والله اعلم و منه التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو بافاضة العلوم علی من یشاء من عباده جدیر
و حقیق و از آنجمله آنست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که می شگافد قبر او و بیرون می آید و مبعوث میگردد
یعنی حاضر میشود در موقف قیامت و نخستین کسی است که میگذرد و نخستین کسیکه میکوبد در بهشت را در حدیث آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آیم من باب جنة را در روز قیامت و استفتاح میکنم پس خازن
جنت گوید امرت لا افتح لاحد قبلک بتو امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت هیچ کس را پیش از تو و جائز است که
باء در بک برای قسم باشد و این معنی احسن الذات است در ذائقه محبت و نخستین کسیکه می درآید در بهشت و نخستین کسیکه می گشاید
در شفاعت را و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حشر کرده میشود سواره بر براق و کسوت و خلعت
داده شود از اعظم و انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده میشوند مردم در روز قیامت پس میباشم
من و امت من بر تل یعنی مقام بلند و می پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می ایستد آنحضرت بر راستای عرش
کرسی الیستد در آنجا هیچکس در مقامی که رشک برند بر وی اولین و آخرین و از آنجمله آنست که داده میشود لوا و مقام
محمود و مجاهد که از ائمه تفسیر است گفته مراد باین جلوس آنحضرت است بر عرش و از عبدالله بن سلام آمده جلوس بر کرسی
و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستایش او را هر که ایستاده است در وی و هر که می شناسد او را و این مطلق است در
هر مقام که متضمن است کرامت را و مشهور آنست که این مقام شفاعت است و کلام در این مقام در فضائل آنحضرت
بیاید که در آخرت ظهور یابند ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست که داده میشود او را صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت
عظمی عام میان اهل موقف و شفاعتهای دیگر که بعد از انبیاء و رسل در ادخال قومی در بهشت بی حساب و درجات
قومی دیگر را و بیاید تفصیل و تعلیل و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] در بهشت [illegible] روز قیامت
و آدم و هر که جز اوست در تحت لوای او باشند و وسیله که اعلی درجه است در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرت است
و از آنجمله آنحضرت افضل و اکرم خلائق است نزد خدای تعالی و پیشوای ایشان است در روز قیامت چنانکه

فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة و انا اکرم الاولین والآخرین و بیدی لواء الحمد ولا فخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن سواه

الا هو تحت لوائی واز آنجمله آنست که چون میرود آنحضرت در بهشت برای استفتاح ایستاده شوند برای
وی خازنان جنت واستقبال میکنند برای وی ومیگشاید در بهشت ومیگوید بگشایم بر کسی پیش از تو ونمی ایستم
برای کسی بعد از تو ودرین اظهار مزیت عزت است آنحضرت راست وخزنهٔ جنت همه خادمان اویند واو در رنگ پادشاه
ایشان است بحکم پروردگار عز وجل واز آنجمله آنست که مخصوص گردانیده است او را حقتعالی بکوثر سیلان
میکند در ان رودها توبت وآب او شیرین تر است از عسل وسفیدتر اوست از شیر ودر روایتی سفیدتر از برف
وکوزه های آن بیشتر است از ستارها وبعضی گفته اند که هر پیغمبر را در آخرت حوضی باشد بقدر فضل ومرتبت وکوثر آنحضرت عظیم تر
وشریف تر است از همه واز آنجمله آنست که حقتعالی چون در کتاب خویش ذکر توبه وغفران انبیا فرمود زلتی وخطائی که از ایشان
واقع شده نیز ذکر کرد ودر شان آنحضرت علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
خبر فتح را مقدم داشت وبعد از ان ذکر غفران ذنوب گذشته وآینده کرد وذنب را مستور داشت وتحقیق این مقام
در باب دوم گذشت واز آنجمله آنست که هر چه انبیای ماسبق را بعد از سوال عطا فرمود وی را علیه الصلوة والسلام
بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون ودر شان آنحضرت وامت وی فرمود یوم لا یخزی
الله النبی والذین آمنوا معه الآیة موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری ودر شان پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم میفرماید الم نشرح لک صدرک واز آنجمله آنست که حقتعالی برگزید آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بمقام
محبت وابراهیم را علیه السلام بمقام خلت ومقام محبت بالاتر از مقام خلت است ودر اول باب ذکر آن گذشته
است ودر آخر باب هشتم نیز کلام درین بیاید وبعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل وحبیب کلامی لطیف گفته که خلیل از
خلت است بمعنی حاجت وابراهیم علیه السلام محتاج ومفتقر بود بسوی خدا پس از محبت گرفت او را خدای تعالی
خلیل وحبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت هم محب است وهم محبوب بی وساطت غرض وگفته اند
که خلیل میباشد فعل وی برضای خدای وحبیب میباشد فعل خدا برضای او قوله تعالی فلنولینک قبلة ترضاها
ولسوف یعطیک ربک فترضی وخلیل گاهی استعجال نیکند برای لقای محبوب چنانکه آمده است که چون آمد
ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح توقف کرد ابراهیم وگفت بپرس از پروردگار که چه حکم میشود
نزد من بیا آمد با توفیق هست وآنحضرت فرمود اخترت الرفیق الاعلی ومیگفت در دعای خود اللهم انی اسألک
النظر الی جلال وجهک والشوق الی لقائک وخلیل مغفرت وی در مرتبهٔ طمع است چنانکه گفت ابراهیم والذی اطمع
ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین وحبیب مغفرت او در مرتبهٔ یقین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و

ما تأخر ویتم نعمته علیک وخلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون وگفته شد بحبیب یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده مسکین وزیاده بران فرموده والذین آمنوا معه وخلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین وحبیب گفته شد یوحی ووجدک ضالا فهدی وخلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین وگفته شد حبیب را ورفعنا لک ذکرک وخلیل گفت واجعلنی من ورثة جنة النعیم وگفته شد حبیب را انا اعطیناک الکوثر وخلیل گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام وحبیب گفته شد او را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وچون در خلیل که محل خلت است وحبیب که محل محبت این فرق باشد در خلت ومحبت نیز فرق وفضل خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم علی حبیبه وخلیله وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وآل کل وسائر الصالحین واز آنجمله آنست نماز نافله که آنحضرت نشسته گذاردی ثواب آن برابر بودی با ایستاده گذاردن بخلاف دیگری که مر صلوة القاعد علی نصف اجر القائم اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص است ازین در حدیث صحیح مسلم از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت آمدم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدم که نشسته نماز میگذارد گفتم یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة فانک تصلی قاعدا وحالا تو نماز نشسته میگذاری فرمود آری من گفته ام ولیکن لست کاحد منکم واز آنجمله آنست که همچنانکه از برابر میدید از قفای خود نیز میدید ودر تاریکی چنان میدید که در روشنائی وکلام درین باب اول در ذکر بصر شریف رفته است واز آنجمله آنست که هرچه در دنیاست از زمان آدم تا اوان نفخه اولی برو منکشف ساختند تا همه احوال را از اول تا آخر معلوم گردد یاران خود را نیز از بعضی از آن احوال خبر داد واز بعضی صلحا از اهل فضل شنیده شده است که بعضی از عرفا کتابی نوشته واثبات کرده که آنحضرت را تمامه علوم الهی معلوم ساخته بودند واین سخن بظاهر مخالف بسیاری از ادله است تا قائل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم **وصل** فضائل وخصائص امت مرحومه محمدیه هم بیشمار است واین نیز راجع بفضائل آنحضرت است که اینچنین امت واینچنین اتباع دارد همچنانکه فضائل آنحضرت داخل فضائل امت است که این چنین پیغمبری دارند وتبع ومقتدی باینچنین ذات کامل الصفات اند بدانکه چون پیدا کرد پروردگار تعالی وتقدس وابراز واظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم در عالم عیان در غایت احکام واتقان ظاهر شدن عنایت ربانیه بامت انسانیه وی اگرچه جن وانس همه امت اویند لیکن بجهت خصوصیتی وقابلیتی که ایشان راست آنچه در ایشان ظهور گردد در جای دیگر نگردد وفرمود کنتم خیر امة اخرجت للناس واین خطاب بیواسطه با اوائل این امت است که اصحاب رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم اند وسابقان ومقربان درگاه اند ودرین صفات که فرمود تأمرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر که در حقیقت سبب تشرف خیریت اند اتم واکمل واسبق اند وبفضل صحبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ومشاهدهٔ
جمال جهان آرای او واقتباس واستفاضهٔ انوار وآثار وی بواسطهٔ مخصوص اند وازینجا معلوم شد که اول این امت
افضل است از ما بعد خود وترتیبی هم از شارع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم مشهور آنست این سه مرتبه است صحابه وتابعین وتبع تابعین واز یک حدیث صحیح البخاری مرتبهٔ چهارم نیز معلوم
میشود که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم یفشوا الکذب میفرماید بعد ازان فاش میشود دروغ یعنی آن ضبط در ربط دین و
صدق وتقوی ویقین که در اوائل بود نماند وطائفه از صحابه اند که لحظه بدیدار مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند
وایمان آوردند ورفتند بکار وبار خود مشغول شدند وبا متداد صحبت وطول خدمت استفاده واستفاضه نمودند آنها که
بتفصیل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق قائل اند میگویند ایشانرا نیز کمالی حاصل است که موجب فضیلت است ازین
بعدهم معلوم نمیشود که مقصود این طائفه چیست اگر میخواهند که ببرکت رویت ومشاهدهٔ آنحضرت تمامه کمالات حاصل
میشود که متاخران دارند این محل توقف است ومستلزم عدم تفاضل وتفاوت میان صحابه است وخلاف واقع است یا
میخواهند که همان رویت ومشاهدهٔ آنحضرت فضیلتی است که اتم واکمل است از تمامهٔ فضائل وکمالات وهیچ فضیلتی برابری
نمیکند بآن ودر باب جمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود افضل از من ورای خود وجماعه از اصولیین
اطلاق اسم صحبت هم مخصوص میدارند بجماعه اولی واین خلاف مذهب محدثین است که مدار صحبت بر رویت وملاقات
اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند وسابقا نیز چیزی ازین باب مذکور شده است وشاید که بعد ازین نیز بتقریب افتد وفضائل
وخصائص این امت علی الاطلاق بیشمار است واخبار وآثار بسیار وارد وارد واتم واکمل فضائل ایشان آنست که
امت محمدیه اند وهمچنانکه وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم النبیین وجامع فضائل وکمالات تمامهٔ انبیاست سلام الله
علیهم اجمعین ومکارم اخلاق ومحامد صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند ومخصوص اند بکمال دین واتمام
نعمت چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی است وصفات ایشان در کتب سابقه مذکور است چنانکه
ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه وآله وسلم وشمهٔ ازان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه گذشت واز ابن
عباس رضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه وآله وسلم گفت موسی علیه السلام یا رب آیا هیچکس هست در امم گرامی تر
نزد تو از امت من که سایه کردی بر ایشان بغمام وفرود فرستادی برای ایشان من وسلوی پس فرمود خدای تعالی یا
موسی ندانسته که فضل امت محمد علیه السلام بر سائر امم همچو فضل منست بر جمیع خلق گفت موسی رب بنما ایشانرا فرمود مقسمانه

نمی بینی تو ایشان را ولیکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس جواب دادند همه باینکه گفتند
لبیک اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصلاب آبا و ارحام امهات بودند پس فرمود وی سبحانه صلوتی علیکم و رحمتی
سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید هر که دریابد مرا در حالتی
که گواهی دهد که لا اله الا الله محمد رسول الله می آمرزم مر او را گناهان او را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود وی سبحانه و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا و نبودی تو ای
محمد یعنی در نشأه عنصری وقتی که ندا کردیم یعنی امت ترا تا بشنوانم موسی را کلام ایشان روایت کرد این حدیث را
قتاده و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکوست آواز امت محمد پروردگارا بشنوان مرا بار
دیگر و ابو نعیم در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرستاد حق تعالی بموسی پیغمبر
بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا در حالی که منکر است با احمد در آرم او را در آتش دوزخ گفت موسی علیه السلام کیست
احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام پیدایشی را گرامی تر بر من از وی و نوشته ام نام وی با نام خود
بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا در آید در وی او و امت او و ازین حدیث
معلوم میشود کرامت او بر بعثت او پیش از انبیا و دیگر در بهشت مرکه نبود عجب چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود
مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگرچه گفته است جمیع خلق اما آنکه اینست که افضل از انبیا باشد یا برابر باشد با ایشان نشاید کلا زیرا که
ولی بمرتبه نبی نرسد فرمود موسی چه کسانند امت محمد و چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان را پس فرمود موسی بگر
دان مرا نبی آن امت فرمود خدا تعالی نبی امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا از امت آن نبی
و از وهب بن منبه آمده که گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی امی را که میکشایم بوی
گوشهای کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و هجرت وی مدینه طیبه و ملک او بشام است
و ذکر کرده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده
شده است برای مردم امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و یگانه دانند مرا و ایمان آرند بمن و اخلاص ورزند بمن و تصدیق
کننده بچیزی که آورده اند پیغمبران من نگرنده با آفتاب و مهتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشا آن قلوب
و وجوه و ارواح که اخلاص ورزند مر بمن الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات
و سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است گرد عرش ایشان دوستان منند
یاری دهندگان من کینه کشم من با ایشان از دشمنان که بت پرستان اند نماز میکنند برای من ایستاده و نشسته و راکع

ومساجد و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم بکتاب ایشان کتابها را و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دین ها را و کسیکه دریابد ایمان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و دریابد دین و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و میگردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا اند بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل میکنند مرا و چون نزاع کنند تسبیح میکنند مرا پاک میکنند رو ها را و اندام ها را و می بندند ازار تا نصف ساق و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی میکنند بر تحقیق خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است راهبانند در شب شیرانند در روز خوشا کسیکه با ایشان است و بر کیش ایشانست و براه و روش ایشانست این فضل منست میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم ام رواه ابو نعیم این فضل این امت مرحومه است در کتب سابقه پس امت را با مدح بر این صفات باشد که امت خیریت ایشانست و شک نیست که اتم و اکمل درین صفات اوائل ایشان اند که صحابه اند و من یلیهم رضی الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود هر کسی امتی را پیش از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز با وی شریک اند در صفات و احکام و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشانست نسبت بامم سابقه اگرچه پیغمبران را بود و استدلال کرده اند برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء لیکن گویند که این غر از وضو مخصوص باشد بایشان در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را آمده است که چون خواست آن کافر که نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز بگذارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد و نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو و در روایت مسلم را از ابو هریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست مر غیر شما را و از ظاهر حدیث احمد که در مشکات در کتاب الطهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است و در امم سابق چهار نماز بود جز عشا و اول کسیکه نماز عشا گذارد پیغمبر ما بود صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سائر امم و نگذارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و بسم الله نیز بر هیچ امم نازل نشده است پیش از این امت مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص امت است نسبت بامتهای دیگر و آمین را نیز از خصائص این امت داشته اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است

که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بر ما بهیچ چیزی چنانکه حسد میبرند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدای تعالی و گفتن
ما پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد می برند بر سلام و آمین و از خصائص این امت است رکوع در نماز بروایت
از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم ما در وی نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع
که هرگز نمیکردی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باین امر کرده شدم و ازین حدیث معلوم میگردد که در اوائل
در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری نبود پس ازان امر شد و در وقت انتقال از قیام برکوع و از رکوع
بسجود تدریج دران داخل است در حصول حضور و وجود خشوع ولیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت
ادامت طاعت است از جهت قول حق سبحانه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام
و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول وی سبحانه و ادبار السجود و برکوع خشوع و اخبات و تقدیم سجود
بر رکوع نوعی از قرینه است برین معنی و الا ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود نص صریح
عدم رکوع در نماز امم سالفه و علما را استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بران و تمام نیست این استدلال
فافهم مگر آنکه نظر بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم و از خصائص این امت آنست که صفوف ایشان
در نماز و قتال مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود که تشبیه در
اتمام صف اول است که آنرا اتمام کرده صف دیگر بندند و میتواند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند
که جماعت نیز از خصائص این امت است والله اعلم و از جمله خصائص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله
عنها گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست که
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکی است و سلام نیز در آنست که بر ملائکه و قوم میگویند
شد برما از خصائص این امت جمعه است که دیگرانرا نیست چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی فرض الله علیهم
فهدانا الله له والناس فیه تبع الیهود غدا والنصاری بعد غد رواه البخاری و این حدیث را بیانی است که در
جای خود کرده شده است و از خصائص این امت است ساعت جمعه که هر چه در وی از خدای تعالی بطلبند بیابند و درینجا
اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادت آنرا با تطبیق دران نقل کرده ایم و صحیح ترین آن دو قول است
اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه
زهرا رضی الله عنها برینجانب است میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بری گماشت که خبر کند ایشان را والله اعلم

وازانجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر کند خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند اورا ابدا و زینت میدهد هر روز آراسته بهشت را در روی و میگرداند بوی دهن روزه دار را خوشبوتر نزد خود از بوی مشک و استغفار میکنند مرایشان را ملائکه هر شب هنگامیکه افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه و داده شده است این امت را در شهر رمضان پنج خصلت که داده نشده است هیچ امت پیغمبری را و آمده است که استغفار میکنند بر ایشان هنگامیکه افطار میکنند و بند و زندان کرده میشوند مرده شیاطین و از انجمله استحباب سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر حرام بود بر کسانیکه پیش از ما بوده اند بعد خواب و همچنین در صدر اسلام بر ما نیز پس از آن منسوخ گشت و از انجمله شب قدر است چنانکه گفته است نووی در شرح مهذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه در راه خدا جنگ کرده و سلاح از بر نکشید صحابه گفتند که آیا طاقت است یکی را از ما که اینچنین تواند کرد پس نازل شد سوره قدر که شب قدر بهتر از هزار ماه است و قیام در یک شب وی افضل تر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام درین مقام در محل خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا بر امم سابقه نیز بود و آیه کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر امم سابقه نیز مکتوب بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سابقه چنانکه بر ما و در اسناد این حدیث مردی مجهول است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است و قول جمهور همین است از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستجلب صلوات و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب اهتدا است مر ایشان را از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزی که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول انا لله و انا الیه راجعون نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین این قول موجب و موهم ترجیح امت است بر انبیا و بتحقیق فرمود یعقوب علیه السلام فصبر جمیل والله المستعان و این در معنی استرجاع است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شد این امت را استرجاع چیزی که داده نشده اند امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت بامم باشد و نسبت بانبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و از انجمله آنست که خدا تعالی برداشت ازین امت اغلال که بود بر امم سابق مراد تخفیف در تکلیفهای سابق است که بود بر ایشان مثل تعیین قصاص

و قتل عمد و خطا و قطع اعضاء خاطیه و قطع موضع نجاست و قتل نفس در توبه و بود مراد از بنی اسرائیل که هر که گناه در
شب کردی نوشته یافت وقت صبح بر در خانه خود که کفارت این گناه این است که ... بر دو چشم خود را ... بکار برد
و آن جمله آسان گردانید پروردگار تعالی است بر ایشان اشارت بآنچه سخت گردانیده بود بر ایشان تنگ گردانید بر ایشان
در دین از جمیع چنانکه اگر ایستاده نتوانستند ادا کسی نماز را نشسته بگذارد و مباح گردانید قصر در سفر و گشاده بر
ایشان در توبه را و مشروع گردانید بر ایشان کفارات در حقوق الله و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جمیع آنچه بود بر بنی اسرائیل از شدائد و تکالیف که نهاده حق تعالی از این است آنچه
آنست که حق تعالی رفع کرده است از ایشان مواخذه بخطا و نسیان و آنچه اکراه کرده شوند بر آن و حدیث نفس
که آنرا خاطره و وسوسه خوانند بتحقیق بودند بنی اسرائیل چون نسیان میکردند چیزی را از آنچه امر کرده شده‌اند بدان یا
خطا کردند تعجیل میشد بر ایشان عقوبت و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب باندازه آن
گناه و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ان الله تعالی رفع عن امتی الخطاء و النسیان و
ما استکرهوا علیه رواه احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه و فرق میان خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق
فراموش شده است چنانکه روزه دار روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا یاد دارد ولیکن غلط کرده چنانکه
روزه یاد دارد و مضمضه کرده آب بحلق در رفت و اکراه بند کردن کسی را بر کاری ناخواستن چنانکه ظالمی زور کرد و گفت
تکلم کن بکلمه کفر و اگر نه می‌کشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است زبان ندارد بران مواخذه نیست
و اما حدیث نفس پس آنکه در دنیا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکبارگی بی اختیار در دل افتد و این را هاجس خوانند
و در اینجا اصلا مواخذه نیست پس که باشد بعد از آنکه در دل افتاد و جولان کرد و گردید در دل آنرا خاطر خوانند
بعد از آن هم آنست که خواسته بکند و نکرد و این مرفوع است از این امت بلکه اگر ذکر نیک حسنه می‌نویسند بعد
از آن عزم است که مجد است که بکند ولیکن از خارج مانعی پیدا گشت که نمی‌تواند کرد و اگر مانع نباشد البته می‌کند در ...
مواخذه است زیرا که این عمل قلب است و بر این محمول است قول حق تعالی و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم
به الله اما عزم زنا زنا نیست و مواخذه بر وی مواخذه زنا نه بلکه گناهی است سر خود و مواخذه کرده میشود آدمی
بران و از خصائص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان اکمل است از جمیع شرائع متقدمه و این غایت
که محتاج نیست به بیان و واضح است که چون مبعوث است در ان وقت آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق
و محامد افعال لاجرم مکمل در شریعت او اتم و اکمل از آن در شرائع باشد این شریعت غرا جامع است میان بال

جمال بود قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال نظر به شریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه بود
از قتل نفوس و تحریم طیبات و تعیین مقدار یت و تجسس آصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود و موسی علیه السلام
نیز اغلب و اشد خلق الله در هیبت و غضب و بطش و اخذ چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود آورده اند که از
آن روز که وی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک میگذاشت تا از تاب و قهر جلال وی
مردم بیتاب نشوند و بود نفوس امت وی نیز شدید و غلیظ و مستوجب گردیدن تکالیف غلیظه و احکام شدیده و اصلاح
و استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و بود شریعت عیسی
علیه السلام شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که نه قتال و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری
قتال و اگر بکشند حامی نشوند و بود نفوس امت عیسی علیه السلام لین و نرم خود نبود بدایشان آصار و اغلال
و احکام شدیده و اوامر غلیظه در انجیل آمده است که هر که طپانچه بر رخسار راست تو زند بگردان تو رخساره چپ را
بسوی وی و هر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده بان جامه ردای خود را و هر که تسخیر کند ترا تا یک میل
برو تو با وی دو میل و این رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند بی آنکه
حق تعالی نوشته و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآنست در رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم
و بود عیسی علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان
اما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین و رافت و
رحمت و شریعت او اکمل شرائع و امت او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمد در شریعت
وی در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی وارد شده بالزام و ایجاب و گاهی بندب و استحباب و در
موضع شدت شدید و در جای لینت لین در جای شمشیر بود و در جای عطا شکر و گاهی عدل میفرماید و گاهی
فضل میفرماید و فتی جزاء سیئة سیئة مثلها میگوید و این عدل است و زبانی فمن عفی و اصلح فاجره علی الله و این فضل
است انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به هم ایجاب عدل و هم تحریم ظلم است
ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین ندب است بر فضل و حرام گردانید بر این امت هر خبیث ضار را و مباح گردانید بر
طیب نافع را و تحریم اینجا رحمت است و بر امم سالفه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی
الدین من حرج و گردانید ایشانرا شهداء بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهداء اند بر امم خود و گردانید ایشانرا
بما خیر امة اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشانرا بفضائل و کرامات و مراتب و درجات الله تخصیص برحمته من یشاء

بوده و افضل و اعظم و از خصائص این امت آنست که اجتماع نمیکنند بر ضلالت و این حدیث مشهور است باسانید کثیره آمده و مر او را شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که مجتمع نشوند امت من بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و این دلیل است بر حجیت اجماع و اجتماع ایشان حجة است و اختلاف ایشان رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود و در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ است اختلاف امتی رحمة و همیشه بود در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد و دیگرے بحرمت و عیب نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امة در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب تحسین امور دنیا و انتظام کار زمانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترجیح و توسعه در دین است و از خصائص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را و بر امم دیگر عذاب بود چنانکه وارد شده است که الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون شهادة لکل مسلم و در روایتی الطاعون شهادة لامتی و رحمة لهم و رجز علی الکافرین و فرار از آن در حکم فرار از زحف است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها بر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام شیخ ترا زین آورده ایم و از خصائص این امت آنست که نزد شهادت دو کس از ایشان هر عبدی را بجز واجب میگردد برای وی جنت و در امم سابقه نبود تا که شهادت دهند صد کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه بخیر وجبت له الجنة و من اثنیتم علیه بشر وجبت له النار و گفته اند که معتبر شهادت اهل عدالت و صدق است که بی شائبه غرض و کذب باشد و از خصائص این امت است که اعمار ایشان اقصر و اعمال ایشان اقل نسبت با امم سابقه و اجر ایشان اکثر و اوفر چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنهاکه پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل داستان شخصی است که سه اجیر گرفت یکی از بامداد تا پیشین و دیگر از پیشین تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یک درهم اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد اجیران با ایشان تندی کردند که چون روا باشد که عمل متفاوت و اجرت برابر آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم شما را دادم باقی فضل من است هر کرا خواهم دهم پس اول مثال یهود است و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال این امت مرحومه و از جمله خصائص این امت آنست که ایشان را داده شده سند که بآن سلسله احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم باقی است و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و این خصیصه فاضله و صفت شریفه است که اکرام کرده است حق تعالی بدان این امت را و تشریف و تفضیل داده ایشانرا بدان که هیچ یکی از امم را نداده بود و صحف انبیاء ایشان در دست ایشان و خلط کردند بیان اخبار خود را که

گرفتند آنرا از غیر ثقات و نیست پیش ایشان تمیز و فرق میان توریت و انجیل و میان انچه الحاق گردانیده اند از اخبار
و این امت فاخذ شریعه نبیها العدل عن العدل و ثقه فاگرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در
زمان خود بصدق و امانت و ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت و بحث و تفتیش کردند تا شناختند و
احفظ و اضبط در مرتبه و تمیز کردند میان آنکه اطول بود مصاحبت و مجالست وی با شیخ خود از کسیکه قصیر بود و
نوشتند احادیث را بطرق متعدده و ضبط کردند حروف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و
تنقیح نمودند خصوصاً اصحاب صحاح که عمدهٔ ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و عدالت اند جزاهم
الله عن المسلمین خیرا این فضل خاص خدا است عز و جل برین امت نشکر الله علی هذه النعمة و سائر نعمه و نسأله
المزید من فضله و کرمه ابو حاتم رازی گفته که نبوده در هیچ امتی از امم سالفه از هنگام پیدائش آدم علیه السلام علما
و امنا که نگاه دارند آثار رسل خود را مگر درین امت و هم چنین معرفت تواریخ و انساب هم از خصائص این امت
میگویند که عارف ترین صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبد الله بن عباس را رضی الله
عنهما اکثر معرفت علم و اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند
که وصیت میکرد بالتزام و حفظ دواوین شعر و لغات عرب از برای معرفت وجوه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله
عنهم و جزاهم خیرا و از جمله خصائص آنست که این امت مخصوص و موفق شدند بتصنیف کتب ایشان و درینجا
مصدوق حدیث و لا یزال طائفة منهم ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله و متمسکین
بسنت رسول الله اند و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگرچه کتابت علم و
جمع احادیث نه بر وجه تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج نبوت و تفصیل بوضع و اصلاح و تدوین علوم و
تعیین موضوع و مسائل سلوک نبود بعد از آن چندان شد که از حد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب احاطه آن نتواند
کرد بارک الله فیهم و کثر سوادهم از خصائص امت محمد وجود اقطاب و اوتاد و نجبا و ابدال است و در شان ایشان در حدیث
مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند چون بمیرد یکی از آن مردان و زنان پیدا کند خدا تعالی
در بدل وی مردی و زنی دیگر را روایت کرده است این را خلال در کرامات الاولیاء و روایت کرده است طبرانی
در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة و السلام که بایشان
قائم هست زمین و ببرکت ایشان آب داده میشوند و نصرت داده میشوند نمی میرد هیچ یکی از ایشان مگر آنکه بدل میکند الله
تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه بابدال هم ازین جهت است و بعضی مشائخ عظام گفته که بجهت آن تبدیل کرده اند صفات

و بسیار اصفیا عبیده و سلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان
در صفتی از صفات کمال که اخص صفات باشد شریک باشی علیه السلام و این است معنی آنچه قوم میگویند که هر
ولی بر قدم نبی است نه مثل در جمیع صفات حاشا و ابن عدی در کامل آورده بیست و دو کس از این چهل تن
بشام می باشند و هژده بعراق و چون امر الهی بیاید مقبوض شوند تمام میشود قیامت و همچنین مرویست نزد احمد در
مسند ابو نعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خیار امت من پانصد کس است
و ابدال چهل اند نه پانصد کم میشوند و نه چهل هر گاه بمیرد یکی دیگری در بدل وی آید و ایشان همه تمامه بروی زمین میباشند
و هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهل مرد اند از امت من که
دلهای ایشان بر دل ابراهیم است دفع میکند حق تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته میشود ایشان را ابدال [illegible]
در نیافته اند این مرتبه را بروزه و صدقه پرسید ابن مسعود که بچه چیز یافته اند ایشان این مرتبه را فرمود بسخاوت و خیرخواهی
مسلمانان یعنی نماز و روزه شریک اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این مرتبه را این دو صفت
است و نقل است از معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد بنویسد او را خدا تعالی از ابدال
و در حلیه هر روز ده بار گفته و این لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد آمده است که نشان ابدال
آنست که زائیده نمی شود مر ایشان را اولاد و ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از حدیث [illegible] آمده و ابدال اهل علم اند و امام
احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد خطیب از کتانی آورده است که گفت نقبا
سیصد اند و نجبا هفتاد و بدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی مسکن نقبا در مغرب است و مسکن نجبا مصر
و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارک است و چون عارض
میگردد امر عامه دعا میکنند و ابتهال مینمایند در برآمدن آن حاجت بعد از آن نجبا بعد از آن ابدال بعد از آن اخیار
بعد از آن عمد اگر مستجاب شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده میشود دعای غوث پیش
از اتمام شدن مسئله و از خصائص امت آنست که ایشان می آیند در قبور با گناه و بیرون می آیند بی گناه پاک
کرده شوند از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشان را رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس [illegible]
استثنای حاصل میشود و آنچه بعضی از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص این امت است تا ایشان
را پاک کرده بآخرت برند بدیگر عقابها و ایشان نزد و از آن جمله آنست که ایشان نخستین کسی باشد که شکافته شود برای
ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سایر امم و در حدیث آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنی

وعن امتی ما از انجمله آنست که خوانده میشود ایشان غر محجلین از آثار وضوء غره بیاضی که در روی اسپ باشد و محجل بیاضی که در قوائم اسپ باشد و غایت تحجیل استیعاب عضدین و ساقین است در شستن دست و پا و شستن مقدم سر و صفحه عنق و شستن روی و از انجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند در حدیث جابر آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم می باشم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ یکی مردم مگر آنکه دوست میدارند که از ما باشند و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرد او را امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید رسالت پروردگار او و در حدیث دیگر آمده که فرمود می باشیم من و امت من بر تلی و از انجمله آنست که ایشان را علامات و نشانها میباشند در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اما این علامت در دنیا یا در آخرت دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند صفرت در روی از اثر بیداری پس گمان میبری که ایشان بیمارند و نیستند بیمار قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود که مواضع سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهر بن حوشب آمده که میباشد مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت میکند بر نماز پنجگانه و از انجمله آنست که داده میشود کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا فی المواهب از ینجا معلوم میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است و در مشکات نیز حدیث احمد از ابی الدرداء می آرد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بآنکه غر محجل اند و بآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و می شناسم بآنکه سعی میکند ذریت ایشان پیش ایشان شیخ ابن حجر در شرح مینویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصائص امت محمدیه است صلی الله علیه و آله وسلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و بقیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر آنکه داده شود پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشان را اما سعی ذریت تواند که از خصائص باشد زیرا که یافته نمی شود چیزی که معارض آن باشد انتهی و از انجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان و بجانب راست ایشان چنانکه منطوق کتاب مجید است اخرجه احمد باسناد صحیح و از جمله خصائص ایشان آنست که مر ایشان راست چیزی که سعی کردند ایشان بذات خود و آنچه سعی کرده شود برای ایشان و نبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی میکردند بذات خود این چنین گفته است عکرمه و در ینجا اشکال می آرند بقول سبحانه و ان لیس للانسان الا ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و جواب میگویند ازین اشکال بچند وجه

یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده میشود ولد
طفل در میزان والدین و ثقیل میگردد برای ایشان و قبول میکند حق تعالی شفاعت آبا در ابنا و شفاعت
ابنا در آبا بدلیل قول وی سبحانه آباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا قرطبی گفته که احادیث بسیار دلالت
میکند برین قول و مومن میرسد بوی ثواب عمل صالح از غیر وی و در صحیح آمده که هر که مرد و بر ذمهٔ وی روزه است روزه
دارد از وی ولی وی و فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم برای کسیکه حج میکرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود پس
از ان بگذار از وی و از عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف کرد از برادر خود عبد الرحمن و اعتاق کرد از وی و گفت
سعد بن عباده یا رسول الله مادر من مرد آیا تصدق کنم از جانب وی فرمود نعم گفت کدام صدقه فاضلتر است فرمود آب
دادن پس ساخت سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبد الله بن بکر را جدهٔ او نذر کرده بود که پیاده رود بمسجد قبا پیش و
نتوانست وفا کرد پس فتوی داد ابن عباس رضی الله عنهما پسر او را که برود از جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد بانسان
ابوجهل است و بعضی گفته اند عقبه بن ابی معیط و بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد انسان اینجا کافر است و
بعضی گفته اند که این اخبار است از شرائع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت ما که انسان راست سعی وی و سعی غیر وی هر دو است
صاحب کشاف گفته است که سعی غیر خود نفع نمیکند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار باشد سعی غیر در
حکم سعی نفس از جهت بودن او تابع مر او را و قائم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمیکند وقتی که عمل کند آن غیر برای نفس خود ولیکن
چون نیت کرد برای وی در حکم شرع نائب وی و وکیل وی شد و قائم مقام وی گشت انتهی و بتحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب
قرائت قرآن که آیا میرسد بمیت یا نه اکثر بر آنند که نمیرسد در مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه بر این است و کثیری از
شافعیه و حنفیه بر آنند که میرسد و بهمین قائل است امام احمد بن حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام احمد آنست
که میرسد بمیت هر چیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف و قرائت و ذکر و غیر ذلک و بلکه گفته که قرائت بر قبر بدعت است
شیخ شمس الدین قسطلانی که صحیح وصول ثواب قرائت است از قریب و اجنبی و وارث و غیر وارث چنانکه نفع میکند
صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در تکملهٔ روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ
عز الدین بن عبد السلام را در خواب دیدند که میگوید ما حکم میکردیم در دنیا که ثواب قرائت قرآن نمیرسد بمیت و اکنون معاینه
شد که میرسد بخوانید و ثواب آن برسانید و فتوی داده است قاضی حسین که استیجار برای قرائت قرآن بر سر قبر
جائز است چنانکه استیجار برای اذان و تعلیم قرآن و باید که دعا کند میت را بعد از قرائت زیرا که دعا لاحق میشود و
دعا بعد از قرائت اقرب است باجابت و اکثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سالوسی که اگر نیت کرد

قاری بقرائت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که نیت کردن این چنین از حصول تلاوت وی عبادت بدن است پس واقع نشود از غیر لیکن اگر قرائت کرد بعد از آن گرداند آنچه حاصل شده است او را از اجر برای میت و این دعاست بحصول آن اجر مر میت را نفع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است و در حکم حی حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت وقتی که برسد ثواب قاری مراد او ذکر کرده است صاحب عده که اگر بیرون آورد چشمه را یا کند چاه را یا نشاند درخت را یا وقف کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد آنها را غیری بعد از موت او میرسد ثواب آن میت چنانکه وارد شده است در خبر و منصوص نیست حکم بوقف مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقف و این قیاس اقتضا میکند جواز تضحیه را از میت زیرا که این نوعی است از صدقه و لیکن در تهذیب گفته است که جائز نیست تضحیه از غیر بغیر امر او و همچنین از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد برای وی تحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه وآله وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج آمده که گفته تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هشتاد تضحیه را با ایصال ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس تفتیش کردم در وی چیزی و اثری و انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا صحابه و بعضی از فقهای متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت می دانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از آن زیرا که آنحضرت را ثابت است بحکم من سن سنة حسنة الحدیث اجر هر که عمل خیر کرد از امت وی بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزی امام رحمة الله علیه گفته که هیچ چیزی نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه وآله وسلم اصل است در آن و در تحقیق نصرت گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر آنچه عامل راست اجر یا مضاعفه که نمیداند آنرا مگر خدا تعالی زیرا که مهتدی و عامل تا روز قیامت حاصل میشود مر او را اجر متجدد می شود مر شیخ و معلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل و مر شیخ ثالث را چهار و مر رابع را هشت و همچنین میرود اجر در هر مرتبه بعد با جور حاصله تا به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و باین وجه معلوم میگردد تفضیل سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مراتب ده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میباشد مر آنحضرت را یکهزار و بیست و چهار و چون زیاده است بعاشر یابد یازدهم میباشد اجر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین چنانکه زیاده شود یکی مضاعف میگردد ما قبل وی ابدا الا ما قال الله بقوله [illegible] اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بزیادت شرف با علم بکمال آنحضرت در سائر انواع شرف

پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرارت او متضمن است بر معلم او را مثل اجر او همچنین تا آنکه میرسد بمعلم اول که شارع
است مثل جمیع آن اجور چنانکه تقریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه مشروع است نزد رویت کعبهٔ مطهره که میگویند اللهم
زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عمل بها بعده از ترغیب و تحریص امت بر تسنین
سنت حسنه بفعل و کمال خود را اثبات اجور غیر متناهی مر او را صلی الله علیه وآله وسلم و از خصائص این امت است
که ایشان پیشتر آیند بهشت را پیش از سایر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر
امم تا در آید امت من و از آن جمله آنست که در می آید بهشت را از ایشان هفتاد هزار کس بیحساب رواه الشیخان و نزد بیهقی
و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده کرد مرا پروردگار تعالی آنکه در آرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را
بیحساب من سوال کردم از پروردگار تعالی مزید پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار را بجمله داده است
پروردگار تعالی و تقدس این امت را آنچه نداده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است
پیغمبران دیگر را شعر لما دعا الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
واصحابه وامته اجمعین وصل و از اخص خصائص و اشرف فضائل و کمالات و اباهر معجزات و کرامات
تشریف و تخصیص الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بتفضیلت اسرا و معراج است که هیچکس
از انبیا و رسل را باین تشریف و تکریم نگردانید و بجایی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را نرسانید و ننمود سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت
است از مکه بمسجد اقصی ثابت است بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا باسمان بردن که معراج نام است ثابت
است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجائب و غرائب احوال
باخبار که منکر آن جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علما از صحابه
و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متوارد است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه
و بعضی بر آنند که بروح بود در منام و جمعی بر آنند که قضیه متعدده بود و در یکوقت در یقظه بود و در اوقات دیگر در منام
بروح بعضی در مکه بود و بعضی در مدینه با وجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که راه نیست
شبهه را در آن و بیدار است دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد چشم در وقت

حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که وقوع آن در نوم برای تولیه
و تیسیر بود چنانکه در بدء نبوت رؤیای صادقه مبتدا تا سهل و آسان شود بروی برداشت ثقل وحی که امری عظیم است
و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه همچنین معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول
آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود والله
اعلم و بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن بجسم بود و در
یقظه و باقی بروح در منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج
از آنجا تا سموات بروح و منام و احتجاج می آرند بآیهٔ مذکوره که در وی مسجد اقصی را از غایت اسرا گردانید و اگر اسرا
بجسد زیادت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد زیرا که ابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمدح بتشریف
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و جوابش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیهٔ کریمه بجهت وقوع
خلاف و نزاع و انکار قریش است در آن و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و استخبار و امتحان
نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد و دلیل است در احادیث و اخبار صحیحه مشهوره در آن بلکه آیات قرآنی نیز که
در سورهٔ والنجم واقع شده ما گرچه آنچه در سورهٔ والنجم واقع شده است بعضی برویت جبرئیل و قرب او حمل کرده اما تحقیق
آنست که محمول است بر قصهٔ معراج گفت بندهٔ مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین که اشارت قول حق سبحانه
لنریه من آیاتنا بمعراج است یعنی مسجد اقصی بردیم تا از آنجا بسموات بریم و آیات را بنمائیم چه ارادت آیات و ظهور غایت
کرامات و معجزات در سموات بود و مقتصر نبود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی و بردن مسجد اقصی مبدا آنست و از جهت
ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در منام می بود استبعاد و نکیر نمیکردند آنرا کفار و در فتنه نمی افتادند ضعفای مومنین و
نیز وقوع وقائع و قضایا عجائب از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز اسرا در نوم اطلاق نمیکنند و چون
اسرا در یقظه شد معراج که بعد از آن واقع شد در یقظه باشد و دلیل نیست بر منام بودن از وی و موجب شبههٔ قائلین
را بوقوع آن در منام چند چیز است یکی قول حق سبحانه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که بعضی مفسرین
آنرا حمل بر قضیهٔ معراج کرده اند و رؤیا نام رویت در منام است و جوابش آنست که این رؤیا محمول بر رؤیای
قضیهٔ حدیبیه یا رؤیای واقعهٔ بدر است و گفته اند که رؤیا بمعنی رویت بصری نیز آمده و استشهادی آرند بر آن
بقول متنبی که گفته است و رؤیاک احلی فی العیون من الغمض و بعضی گفته اند که تسمیه رؤیا بجهت وقوع آن در لیل است و آنکه
در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت در اینجا نیز دلیل بر بودن اسرا و معراج در منام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد

استیقاظ از نوم می باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت در نوم که ملک آمد بیدار کرد و بر براق سوار کرد
و ببرد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه واقع شده است ثم استیقظت وانا فی المسجد الحرام تو اند که
استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ از نوم ذکر که بعد از وصول به بیت واقع شده باشد و سری در تمام شب
نبود بلکه در بعض شب بود بعضے از محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری و بحال خود آمدنست از آنحالت
که سخت در گرفته بود آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از مطالعه عجائب و غرائب ملکوت سموات و ارض و مشاهده
ملا اعلی و آنچه دید از آیات کبری الهی و اسرار نامتناهی و پوشیده بود باطن او را مشابه بحالت نوم و میگویند که شهود
ملکوت اگرچه در بیداری باشد بے نوعے از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین بین النوم والیقظه نمی باشد
و در حقیقت آن در بیداری است ولیکن بسبب عروض غیبت و خروج تعبیر آن گاهی بنوم میکنند و در روایتی مرا آمده بین
النائم والیقظان نیز آمده است و بعضے گفته اند مراد بنوم هیئت نائم و اضطجاع است و در روایتی هم آمده است بینا انا
نائم فی الحجر و ربما قال مضطجع با آنکه انس رض این حال را مشاهده نکرده است و از آنحضرت نشنیده چه قصه معراج پیش از
هجرت است و در آمدن انس در خدمت بعد از هجرت و در آن وقت هم صبی بود و هفت هشت ساله کذا قالوا
و همچنین حدیث عائشه که گفت ما فقد جسد محمد که متمسک آن طائفه است که میگویند اسراء در نوم بود از روی معاینه
و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید
که متولد نشده باشد بر قول که اسراء در اول اسلام بود و بعد از بعثت بسالی یا یکونیم سال اگر باشد اصح آنست که بعد از
پنج سال بود والله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه رض راجح نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث
کرده اند و در حدیث عائشه رض واقع شده است ما فقد جسد محمد و این خطا است بی شبهه و آنچه آمده است که ما کذب الفواد
ما رأی دلالت بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که در وهم نینداخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه تصدیق کرد برویت
او و انکار نکرد دل چنین زیرا که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر و ما طغی و اما تمسک و تشبث باباطیل و مزخرفات فلسفه
و طبیعت که امر ثقیل بجانب علو چون رود و خرق و التیام در افلاک جائز نیست در طریقه اسلام باطل و عاطل است
و جماعه دیگر اند از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آن
آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و
مقامات ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و ببراق نفس شریف وی که مرکب است که بجانبیست
خود کرسی است و دام نیگر و دیگر لغوث روحانیت مراد با آسمان مقام قرب و بسدرة المنتهی نهایت مقامات

بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و ظلین و ماوی مقدس تاویلات کنند این فرقه اگر صور را
اثبات کنند و با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دانند چیزی است و مرتبه نیست در علم و معرفت بر قیاس آنکه جمع کنند
میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمه الله نیز در شبه این خیال است و اگر صرف معانی را اعتقاد کنند و بصور
قائل نشوند آن خود کفر صریح است و مذاهب باطنیه است در بر ذلک ایمان این مسکین آن طریقه اولی نیز
موهوم و مشیر باستبعاد و استنکار است گویا وجود صور را چون از دایره امکان عادی دور نهاده شنیدند راجع بتاویل
گشتند ایمان شنیدن او است و گرویدن چنانچه در همین لقا ابوبکر رضی الله عنه گروید از ان روز او را بصدیق
نام شد و جمعی از ضعفای مسلمانان از دائره ایمان بدر افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بثبوت کشف و معرفت
انمقام را می شناسند و در می یابند و علم الیقین بعین الیقین رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان بدلیل و اثبات امکان
آن بدلائل کلامیه کشادن و گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما ایمانیانرا از اولیطه
ورای قول خدا و رسول خدا نیست هر چه از ایشان شنیدیم گرویدیم و بی شبهه در دل نشست الفرقا این را تقلید گویند و
این را در می یابند که این تقلید کیست این تقلید کسی است که ثابت شده است تحقیق او بمعجزات باهره و تقلید محقق عین
تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم است مقلد شمائید که تقلید عقل سکینه و گفته وی میگروید
که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات در راه او ست فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند مارا با ایشان چه کار است
و شیوه ایشان عقل ایشان است و این متکلمان خانه خراب را چه شد که با وجود راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل
افتادند اگر چه نیت ایشان مخالفت فلاسفه و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان
و گمراه گشتند و دیگران را نیز گمراه ساختند فضلوا و اضلوا و الله الهادی وصل بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از
صحابه رضی الله عنهم اجمعین روایت کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگر چه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
ازان حدیث طویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک صعصعه آورده و در حدیث ذکر شق
قلب نبوی و شستن آن باب زمزم در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن آن در سینه شریف والتیام نمودن
آنست و شق صدر شریف چهار بار شده نخست در عهد طفولیت که نزد حلیمه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بوقت
بلوغ رسیده بود و سیم نزد بعثت چهارم درین وقت که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد منتهی و دریافت عالم
ملکوت شد بر قیاس وضو و تطهر که پیش از نماز کنند که نمونه معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این
تهیؤ و استعداد ازان جهت مشرف نگشت برؤیت حق و این نیز یکی ازان مواضع است که طبیعیان آنرا انکار کنند و

و گویند که شق صدر و قلب علامت موت است و با حیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف
باطن آنحضرت از لوث حدوث و امکان و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب
عادی است و محال نیست بر خدا هیچ چیز و اما آوردن طشت ذهب و شستن در آن نوع تکریمی است بحسب عرف
و عادت و اشارتی است بآنکه حضرت وی مکرم و معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ذهب حرام است در شریعت
وی صلی الله علیه وآله وسلم جوابش آن گفته اند که در تحریم ذهب از جهت استمتاع بدانست درین دار و اما دار
آخرت مر مومنان را خالصا باشد باشارت قول وی تعالی قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیامة و قول
وی صلی الله علیه وآله وسلم هو لهم فی الدنیا ولنا فی الآخرة و قصه اسرا در حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال
و استمتاع بآن حاصل نشد مر آنحضرت را بلکه از ملائکه شد که غیر مکلف اند بدان بلکه احتمال دارد که این واقعه پیش از حکم
تحریم باشد و واقعه هم چنین است زیرا که تحریم آن در مدینه است بعد از قضیه اسرا و بعضی از ارباب معانی مناسبات
استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب از اوانی جنة است و از ثقل جواهر معدنیه و نیکو رو است نیز اخاک
و برنمی نشیند او را زنگ چنانکه قلب شریف نیز نفیس ترین و زرین از همه قلبهاست و در روی ثقل وحی و نمی خورد آنرا خاک
سفلیات و نمی نشیند بروی زنگ کدورات کونیه و لفظ ذهب مشعر است بذهاب الی الله و تطهیر از ذهاب رجس و متضمن
است معنی نضارت و نقاوه و صفا در زر است و مراد به پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن بچیزی است از جواهر نورانیه
که محصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد که از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید سوره بقره روز قیامت در صورت
ظله و موت در صورت کبش و بکشش ساخته میشود و اعمال بصور حسنه و نهاده میشود در موازین و بعضی از عرفا گفته اند
که درین دلیلی است که ایمان و حکمت جواهر محسوسه اند نه معانی معقوله از قبیل اعراض چنانکه مذهب متکلمین است و شارع
اعلم و اعرف است بحقائق اشیاء و نظر اهل عقل بر ظاهر است که چون دیدند که اینها صادر از جواهر اند حکم کردند بعرضیت
آن و مشاهده کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این واقعه را موجب زیادت و تکمیل یقین و ایمان و عدم خوف از
عادات مهلکه بود و آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی بود حالا و مقاما و اما حکمت در غسل قلب مقدس به آب زمزم آن
گفته اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را پس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود بر مشاهده عالم ملکوت و بعضی علماء
استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که شسته نشود قلب مگر بافضل میاه و قول بآنکه آب
زمزم قریب بود و حاضر نبود آب کوثر در بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و غیبت معقول نیست اینجا یکسان است
والله اعلم بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام دابه سفید را که نام او براق است کسیت تر از بغل و بلندتر از حمار که می نهاد

کام را در منتهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شدم و بالا برده مرا جبرئیل بآسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا
آسمان سوار بود بر براق و می‌رفت و در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارج عادت است که بشر بر هوا نمی‌رود خصوصاً
که سوار باشد بر چهارپایه و همه در دست قدرت الٰهی ست و مقید است بنسبت قدرت او بجریان عادت و در بعضے روایات
آمده که مر او را دو بازو بود که بدان پر میزد و بعضے گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود بعد از ان معراج نهادند که بدان
بالا بر آمد و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر نکرده چیزی را که ذکر کرده است
راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که بهمین سواری بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر
کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه میان محبوبان اسپ فرستند و اخص خواص که محرم و انیس مجلس خاص است طلب
نفرستند و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار طلبند و بعد المثل الاعلی و تعالی و تقدس و حکمت
در بودن براق پست تر از بغل بلند تر از حمار نه بر شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن
بود نه در حرب و خوف و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید در دابه که موصوف نیست بدان در عرف و عادت
و حضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از بریق است بمعنی لمعان از جهت
سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را براق از ان گفته که دو رنگ بوده شاة برقا میگویند که میان صوف
ابیض وی طاقات سیاه پیدا شده و صاحب مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضے روایات آمده
که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی کرد پس جبرئیل علیه السلام بر براق گفت چه شده است ترا
سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و بنشست بزمین رام شد
پس بنشست آنحضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام
و بعضے گفته اند که هر نبی را براقی بود باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم علیه السلام می
آمد بر براق سوار از بیت المقدس یکبار برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بجنس براق است
والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بر وی هیچکس یا از جهت
بعد عهد بر قول دیگر و بعضے گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه بطریق استبعاد و سرکشی
چنانکه در حدیث جبل حرا ثبت یا ثبیر فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل
بود و عنان در دست میکائیل علیه السلام و در بعضے روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید

که نخست ورود کتاب باشد بعد ازان در اثنای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام و اقتضای آن کرده باشد
که ادا برود اشتند بعد خود ساخت یا نخست ردیف باشد پس ایشان وی رعایت طریقه ادب و تکریم با آنحضرت کرده
فرود آمده باشد والله اعلم پس رسید بزمین نخلستان پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود آ و نماز گذار که این زمین طیبت
پس ازان بمدین رسید و بزمینی گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود درین دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این
چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و بر در پس ازان شنید کسی را که از راه یک سوی است و میخواند آنحضرت
را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و بر در پس ازان گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس جواب
سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیاست و باقی نمانده است از دنیا
مگر بمقدار که باقی مانده است از عمر آن عجوزه و آنکه آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار
میکردند امت تو دنیا را بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند
علیهم السلام و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد
در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و چون انبیا زنده اند نزد خدا تعبد میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت
در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن بعد ازان گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف انام ازین کان دیدان که
در عالم برزخ متمثل بآثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد ازان رسید
به بیت المقدس و بست براق را بحلقه باب مسجد که الآن او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت
و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده شد ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا
گفتند خدا را و صلوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اعتراف کردند همه بفضل محمد پس اذان گفته شد و
تکبیر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد را صلی الله علیه وآله وسلم و علیهم پس آنحضرت امامت کرد و همه انبیا او را
اقتدا کردند بوی و اختلاف کرده اند علمائی که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر
از سیاق حدیث چنانکه رانده شد معلوم گشت که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج بآسمان باشد پس نماز عشا بود
و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را با جماع
کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیا نمودند و تحقیق این سخن گذشته بود که چرا در هر دو حال نباشد
هم پیش از عروج و هم بعد ازان و لیکن از گذشتن این خیال پی بذکر علمای حدیث و روایات ایشان ملاحظه داشت

بعد ازان در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است که نماز گذاردن آنحضرت
با انبیا پیش از عروج او بعد ازان در هر دو حال است و گفته که در حدیث چیزی هست که دلالت دارد بر آن
و هیچ مانعی نیست ازان والحمد لله اما عجب از شیخ بن کثیر رحمة الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم امامت کرده در آسمان و آنچه متظاهر و متواتر شده اند بران روایات آنست که در بیت المقدس
کرده و ظاهر آنست که بعد از عروج کرده انتهی و چرا نگوید شیخ که هر دو جا بوده و در هر دو حال بوده با قطع نظر از کثرت
و ظهور روایات و درایت والله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مسجد آورد جبرئیل
آوندی از خمر و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام را که بخوری اختیار داری پس اختیار کرد وی صلی الله علیه
وآله وسلم لبن را گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی
اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لبن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و طاهر و سائغ است
مر شاربان را و شیر را در عالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که میخورد تعبیر او آن باشد که بهره از
علم و دین یابد الحمد لله که کاتب حروف در بعضی منامات کوزه بود پاک پر از شیر شیرین سرد دیده است و همه را
خورده بخلاف خمر که ام الخبائث و جالب انواع شر است در هر حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت
است و لبن بنای خلقت بر وی است و نبات لحم و نشر عظم از وست و نخستین چیزی که می در آید جوف مولود را و می شگافد
امعای او را آنست و نیز مالوف و محبوب آنحضرت بود و خمر اگرچه دران وقت مباح بود زیرا که قصهٔ اسرا در مکه بود
و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت امر وی حرمت بود یا اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض بانکه وی حرام خواهد شد
در آخر و نیز موافق صواب بود در علم الٰهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت اصاب الله بک و اگر
گوئیم که آن از خمر خبیث بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت مشابهت بخباثت و در روایتی آمده است که گفت
جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه میشدند امت تو و می افتادند در شرب خمر و امت تو در شرب همین خمر
و بناهی افتادند که ماده فساد و مادهٔ خباثت است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما دو قدح آمده یکی از لبن دیگری
از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر و ذکر عسل نیست و بر هر تقدیر اختیار لبن افتاده و
اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده مصرح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام ثنا
گفتند پروردگار را و از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ثنا گستر شد
و خطبه خوانی بلیغ و بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدس ایشان را از زبان

بگشادند و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وصحبه اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا خواندید پروردگار
جل وعلا را من نیز ثنا خوانی کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین وبشیرا ونذیرا للناس اجمعین انزل
علی الفرقان فیه تبیان کل شئ وجعل امتی وسطا وجعل امتی هم الاولون وهم الآخرون وشرح فی صدری
ووضع عنی وزری ورفع لی ذکری وجعلنی فاتحا وخاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا افضلکم محمد بعد از ان
معراجی آوردند از جنة الفردوس و از یمین و شمال وی ملائکه برآمدند و برسید بآسمان و دید در آسمان ها بعضی
انبیا را که مامور شدند بملاقات آنحضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس و سلام کرد
بر ایشان بر وجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجائب حالات و غرائب حکایات که درین باب آمده است یکی آنست
آنست که چون آنحضرت بآسمان ششم رسید و موسی را دریافت از انجا برفت موسی بگریست و گفت غلامی را
بعد از من فرستادند و برگزیدند که در وی آیند از امت وی بهشت را بیشتر از آنچه می درآیند از امت من و گفته اند که این
بکا موسی علیه السلام معاذ الله نه بر وجه حسد بود زیرا که حسد در ان عالم منزوع است از آحاد مومنین چه جای
کسی که برگزیده است او را خدا تعالی بکلام خود و رسالت خود گردانیده است از اولوا العزم بلکه این تاسف و تحسر است
بر آنچه فوت شد او را از چیزی که مترتب میگردد بر وی رفع درجه بسبب آنچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که
مقتضی است بر تنقیص اجور ایشان را که مستلزم تنقیص اجر اوست زیرا که هر نبی را است مثل آن که اتباع کرده است
او را و بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم
کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی جمره که از عرفای مالکیه است گفته حق تعالی نهاده است در دل
انبیا رحمت و رافت خزائن خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بران تحقیق گریست پیغمبر ما صلی الله علیه
وآله وسلم بر بعضی اموات پس گفته شد او را چه چیز در گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است
و رحمت نمیکند خدا تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان را و تحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا
نصیبی وافر پس هست رحمت در دلهای ایشان نیز بندگان خدا بیشتر و او فرتر از دیگران پس از نجهت گریست
موسی علیه السلام از جهت رحمت و شفقت مر امتش را زیرا که این وقت افضال وجود و کرم و وقت قدوم
حبیب کریم است تا خالص شود طمع قرب و فضل عمیم پس امید داشت در ینوقت قبول و افضال که رحمت
کند خدا تعالی امت او را ببرکت این وقت و ساعت و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک است
نه بصیغهای دیگر بسبب صغر سن آنحضرت است نسبت بوی و عرب غلام میگفتند مرد مستجمع السن را غلام مادام که

و روی بقیه از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد بانعام کردن رب العزت جل جلاله
کثرا فضاله استمرار قوت را باس کهول است و تا دخول در سن شیخوخت و عدم دخول ضعف هرم در بدن شریف
وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اطلاق کردند بر وی حرم و در وقت قدوم
آمدن آنحضرت بمدینه اسم شاب و بر ابی بکر رضی الله علیه عنه اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت
بنده مسکین و از جهت بود عدم جریان شیب بر آنحضرت مگر موی چند در راس و لحیه شریف وی تا در نظر مردم پیر و
ضعیف ننماید چنانکه بیان این سخن در باب حلیه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی
علیه السلام برامت مرحومه در تخفیف صلوة که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند که اهتمام و اعتنا و رحمت از موسی برین امت
مرحومه بجهت آن بود که وی علیه السلام خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشان را امت
وی سازند فرمود وی تعالی انها امة احمد خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن

وصل بعد از ان برداشته شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی سدرة المنتهی که بوی منتهی می شود
اعمال خلق و علوم ایشان و از انجا نزول میکند امر و گرفته میشود احکام نزد وی و قوت میکند ملائکه و هیچ کس
را مجال تجاوز از ان مقام و عروج از ان نیست و بوی منتهی میگردد آنچه صعود میکند از عالم سفلی و نزول میکند
از عالم علوی از امر عالی اعلی و تجاوز نکرد از ان هیچ یکی مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و باز
ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت با جبرئیل اینجه جای باز ماندن و جدا شدن است
این جای نیست که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر مقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم
بگفتا فراتر مجالم نماند ؛ بماندم که نیروی بالم نماند ؛ اگر یکسر موی برتر پرم ؛ فروغ تجلی بسوزد پرم ؛ و در بعضی
روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا
بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که فراخ کنم روز قیامت بازوی خود را بر
صراط تا بگذرند بر ان امت تو و ازین روایت معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر
آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین بانکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای در
آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین بانکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان
هفتم و وجه تسمیه بسدره که بمعنی درخت کنار است مفوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین درخت
سه صنف منفعت است ظل مدید و طعم لذیذ و رائحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع میکند قول و عمل

وصول آنحضرت بسوی سدرة المنتهی

ودرخت را تمثال بجنس اعمال است وطعم مشابه نیت ورائحه بمنزله قول کذا قالوا وتوانند که این درخت نشانده شده باشد
در آسمان چنانکه لیست شده باشد در زمین ونیز در قدرت شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده میشوند این در هوا
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هوا وتوانند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان دیگر
در جنان جنت نیز احتمال دارد که مغروس نباشد والله اعلم بحقیقة الحال واز سدرة المنتهی می برآیند چهار نهر
دو در باطن ودو در ظاهر اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند وآنکه در ظاهر اند نیل وفرات اند واز حدیث ابی هریره رض
معلوم میشود که چهار نهر از جنة اند نیل وفرات وسیحان وجیحان پس بعضی میگویند که بودن اینها از جنت باین معنی
است که منافع وبرکات اینها دائم وبسیار است وبعضی میگویند بجنس از بهشت برآمده اند والله اعلم ودر احوال نیل
چیزها نوشته اند از عجائب وغرائب که عقل دران حیران است وانهار ما ولبن وعسل وخمر جدا اند که در بهشت جاری
اند چنانکه منطوق قرآن عظیم است وروایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون برآمد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزهای یاقوت وزمرد جاری است واوانی
آن از ذهب وفضه ویاقوت ولولو وزبرجد است وآب وی سفیدتر از شیر وشیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل
این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده است ترا خدا تعالی ودر حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری
میشود چشمه که آنرا سلسبیل میگویند منشق می گردد از وی دو نهر یکی را کوثر میگویند ودیگری را نهر رحمت واین نهریست
که چون عصاة از دوزخ سیاه وسوخته برآیند چون در وی بیفتند بیک ساعت تر وتازه شوند وسدرة المنتهی با انوار
پوشیده مانند ملخ وپروانه از طلا وبر هر برگ فرشته ایست ووصف نعمای بیرون از حد قیاس وعقل است و
در اینجا نیز آمده برای آنحضرت اوانی از خمر ولبن وعسل پس اختیار کرد لبن را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد ودر اینجا
نیز نماز گذارد با انبیا وامامت کرد ایشانرا چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نموده شد بیت المعمور وبرداشته شد
از آن پرده اینچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور وتفسیر کرده اند اورا باین معنی گویا میان وی ومیان
بیت المعمور عوالم بود وقدرت نمود برای او تا آنکه پس برداشته شد وبلند گردانیده شد بعد آمده وشد بصر وبصیرت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دید آنرا وبیت المعمور مسجدی است بمحاذ کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض کرده شود افتادن
او بر زمین می افتد بر کعبه وگویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از هبوط وبرداشته شد
بعد از وی بر آسمان وقدر حرمت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف میکنند اورا ونماز میگذارند در آنجا
چنانکه طواف میکنند کعبه را آدمیان ودر می آیند بیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته وچون بیرون می آیند

باز میگردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر مے آیند و همچنین است از ازل تا روز که پیدا کرده اند تا ابد
و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیم تر و بیشتر از ملائکه نیست و در روایت
است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست
هیچ قطره از دریا ها مگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند
می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو میرود در وی پس از بیرون می آید و می افشاند پر و بال خود را
و جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها اند که نماز مے کنند در
بیت المعمور و باز بر نمی گردند بسوی وی و همچنین است در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی و یخلق ما لا تعلمون که علما و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایت کرده اند
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت
دریای در آید در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند در وی و زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود و می افشاند
و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که مے افتد از بروی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است
که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا میکند حقتعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق و الیقین که اگر در آسمانها به تسبیحات ملائکه فرشتها پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات
و تهلیلات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خاصگان و صلحای امت پیدا مے شده باشند و الله علی
کل شئ قدیر گفت صاحب مواهب که این در اعدای ملائکه است که برائے تعبد اند و اعدای ملائکه موکل
بر نباتات و ارزاق و حفظه و موکل و بر تصویر بنی آدم و ملائکه که نازل میشوند در سحاب و ملائکه که مینویسند مردم را
روز جمعه و خزنه جنت و ملائکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد
هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و محفوف میگردانند آنرا و آنها که تامین میکنند
بر قرات مصلے و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنها که دعا می کنند منتظران نماز را و آنها که لعنت میکنند زنانی
را که مهجوری کنند جامه خواب مرد ما را و بر هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که هر طائفه را تسبیحے جدا است و آمده است
که هر ملکی از حمله عرش را روها است در جسد وی که مشتبه میگردد بعضے ببعضے و اگر ملکی از ان بگسترانند بازوے
خود را بپوشد دنیا را یک پر از بازوی خود و حمله عرش هشت فرشته اند باین عظمت که مسافت از نرمه گوش
تا گوش دیگر ایشان دویست سال و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظمة مر ابی الشیخ را خبر یاد کرده

که از عجائب العجائب ست اینجا عظمت کبریائی خالق تعالی باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود سبحان ذی الملک والملکوت والعظمة والکبریاء والجبروت سبحانه وسبحانه وسبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون صعود کردم به آسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و با وی قومی اند خوشروی پس سلام کردم بر ایشان و سلام کردند ایشان بر من امت خود را دیدم نیم امتم جمعی جامهای سفید داشتند مثل قرطیس و جمعی جامهای چرکین پس آمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند به بیت المعمور و محجوب ماندند آنها که جامه چرکین داشتند پس نماز گذاردم در بیت المعمور با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن و اعمال است چنانکه در تأویل و ثیابک فطهر گفته اند و آمده که فرمود نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی خوشرنگ مانند قرطیس و قومی دیگر در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی ست پس آمدند این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شد از الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر درآمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل آن قوم سفید روی خوشرنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سفیدرویان چه کسانند و این تیره رنگان که کیست ای جبرئیل و که نشسته است و چیست این آنها که درآمدند دران فرمود جبرئیل علیه السلام ای محمد و پدرت ابراهیم علیه السلام این سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه با اعمال بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این آنها را اول آن نهر رحمت ست و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر وسقاهم ربهم شرابا طهورا بعد ازان بالاتر رفت و بجایی رسید که شنوده میشود آواز اقلام که کتابت می کنند بدان ملائکه اقدار الهی را اگرچه قضا و تقدیر الهی قدیم ست ولیکن کتابت آن حادث ست و کتاب لوح محفوظ کائنات در انجا ثبت ست پیش از پیدا کردن آسمان و زمین ست و جف القلم بما هو کائن اشارت بآنست ولیکن این کتاب در صحف ملائکه در رنگ فروع منتسخه از اصل ست چنانکه در شب نصف شعبان ایام لیالی دیگر می نویسند و درو محو و اثبات میرود یمحوا الله ما یشاء و یثبت عبارت از آنست چنانکه در آثار آمده است و صاحب مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده که گفته است اقلام ده اند و اند شفا و تند و برتر اعلا و اجل الاقلام قلم تقدیر است که نوشته است پروردگار جل جلاله بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت رضی الله عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پیدا کرده است خدای تعالی قلم است گفت مر او را بنویس گفت قلم چه بنویسم گفت بنویس مقادیر خلائق را تا روز قیامت پس این قلم اول اقلام است و اجل آن و بتحقیق گفته اند بسیاری از علماء که تفسیر ن و القلم این قلم ست

که سوگند خورده است حقتعالی بدان ثانی قلم وحی ست ثالث قلم توقیع ست من الله و رسوله رابع قلم طب
ابدان ست که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خامس قلم توقیع ست از ملوک نواب ایشان و بان سیاست
و اصلاح کرده میشود امور ممالک سادس قلم حساب ست که ضبط کرده میشود بآن اموال مستخرج و مصروف
و مقادیر آن و این قلم ارزاق ست سابع قلم حکم ست که ثابت کرده میشود بآن حقوق نافذ گردانیده میشود بوی
قضایا ثامن قلم شهادت ست که نگاه داشته میشود بآن حقوق تاسع قلم تعبیر ست و آن کاتب وحی منام تعبیر و
تعبیر اوست عاشر قلم تواریخ عالم و وقائع اوست حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع
و آن قلم رد بر مبطلین و دفع شبهات محرفین این اقلام ست که بآن انتظام و مصالح عالم ست و کافی ست
در جلالت و فضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب الله و سوگند خورده است بوی خدا تعالی در کتاب
مجید خود و نیز پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل ست و حقیقت آنرا جز خدا و رسول کس نداند این قلم و نیابت
که نوشته میشود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قائل معلوم است که متعلقات علوم اند اگر انها منحصر
در آنچه وی ذکر کرده نباشد الا ان شمرده اند برای آن قدر بعد از ان نموده شد بآنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ
و آن صفات و نعوت که مذکور شده در کتاب و سنت و بدید بهشت را که مظهر رحمت الهی ست و دید دوزخ را که محل عقوبت
وی تعالی و کشوده داشته شد بهشت بجهت شنیدن فتح و غسل کرد در چشمه سلسبیل که گشته شد آلایش کون و حدث
از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد که
رفتی اندر خان بهشت که بیوه بهشت و هی احسن و اطیب ان پس بر خورد ازان گردید در صلب نطفه و مدتی
که چون فرود آمد بر زمین و اختلاط کرد با خدیجه رضی الله عنها پس بار دار شد بفاطمه رضی الله عنها و اینجا اشکال کرده اند که
ولادت فاطمه پیش از نبوت بهفت سال و چهار سال پیش از نبوت ست مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش
از نبوت نیز اسرا بوده و منام این حکایت منام ست یا آنحضرت را پیش از نبوت از بهشت میوه آورده باشند لیکن
وجه واقعه در انجا ست و لیکن ذکر این قصه در بیجا در یک ست نباشد و الله اعلم بحقیقة الحال وصل و چون رویت
آیات الهی و نوبت در آمدن در مشاهده قرب حضور بآخر رسید و از القطاع پذیرفت تنها ماند و هیچ ملکی در
بالای وی نماند و حجابهای نورانی پیشاد حجاب که هیچ حجابی دیگر مشابه نمانده آمده است که سطبری هر حجاب پانصد سال
راه بود و پیش وی نشسته ایهار و نمانده صحرایست حق جل و علا قطع کرد و حیرت در وحشت در جلال و عزت و کبریا
پیش آمد منادی بلغت ابی بکر صدیق ندا بسداد که قف یا محمد فان ربک یصلی تفکر بود در وقت که این ادعای کیک

وصول در [illegible]

از کجی آمده بانسی که بدان یافت بیرون آمد از وحشتی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمد از آن با خیر البریة
ادن یا احمد ادن یا محمد فرمود پس نزدیک گردانید مرا بجود پروردگار من چنان شدم که فرموده ثم دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست
قدرت خود در میان دو شانه من بی تکییف و بی تحدید پس یافتم سردی آنرا در سینه خود پس داد مرا علم اولین و
آخرین و تعلیم کرد انواع علم را علمی بود که عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچکس نگویم و هیچکس طاقت تحمل
آن ندارد جز من و علمی دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن و علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بهمه عام
از امت من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من با تو ناگاه ندای
شنیدم بلهجتی که مشابه صوت ابی بکر است که می گوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم آنکه ابی بکر اینجا از کجا آمده
پروردگار بی نیاز است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگری من میگویم سبحانی سبقت
رحمتی علی غضبی بخوان یا محمد این آیه را هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیما
پس صلوة من رحمت است بر تو و بر امت تو و اما شنوانیدن من ترا آواز یار ترا که ابی بکر است رضی الله عنه برای
آنست که انس گیری تو و بحال خود بیائی در مقام هیبت یا محمد چون خواستیم تا کلام کنیم برادر ترا موسی پس گرفت
هیبتی عظیم پس پرسیدم او را و ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد او را انس بذکر عصا و بحال خود آمد همچنین
تو ای محمد خواستم که انس گیری با آواز یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت و وی انیس تست در دنیا و آخرت
پس پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که ندا کند ترا بلهجت وی تا زائل گردد از تو استیحاش و لاحق نشود ترا
چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستم از بهر آن پرسید حق تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل که در خواست
از تو گفتم خداوندا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت او را لیکن در حق کسیکه دوست دارد ترا و صحبت دار
است فرمود پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور
چشم من نهاده شدم من بران رفرف و برداشته شدم تا رسیدم بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتواند زبان تعبیر
آن کرد پس نزدیک شد بمن قطره از عرش افتاد بر زبان من پس چشیدم چیزی که نچشیده هیچ چشنده هرگز چیزی بشیرینی
آن پس حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین و روشن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را
بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش و فرشته را گویند و در اصل بساطی را گویند که فرو
باشد از دیبا و جز آن تتمه باید دانست که آنچه ذکر کرده شد روایتیست ضعیف محل رفیع از جا بهادر حق تحلو

نیز در حق خالق عز و جل حق سبحانه منزه است که محجوب باشد و پوشیده او را چیزی زیرا که حجاب محیط میگردد بمحجوب
محسوس محجوب خلق اند از حق تعالی یعنی اسماء و صفات و افعال و لیسائر مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را
از حجاب مقامی ست معلوم و نصیبه ایست از ادراک و معرفت مقسوم و ملائکه مقربین ازینها که گرد عرش عظیم اند
و کروبیان که مقربان درگاه اند محجوبند بنور مهابت عظیم و کبریا و جلال و قدس قیومیت و صفات حجاب دانند
و ملائکه محجوب اند و طبقات مختلفه اند هر یکی ازیشان را مقام معلوم و درجه معین است مخلوقات همه محجوب اند
از خالق پس قومی محجوبند برویت نعم از منعم و برویت احوال از محول و برویت اسباب از مسبب قومی محجوبند بعلم
از علیم و بفهم و بعقل از عقل دهنده و بمعنی مجالست نعم از منعم و بمواهب از وهاب و قومی اند بشهوات مباح
و قومی بشهوات محرم و معاصی و سیئات و قومی محجوبند باموال و بنین و زینت حیوة الدنیا اللهم لا تحجبنا عنک
فی الدنیا و الآخرة ذکر هذا الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم اجمعین و باید دانست که این ثم دنی فتدلی
که مذکور شده است و تعبیر بقاب قوسین او ادنی گشت و مذکور ست در احادیث معراج غیر ثم دنی فتدلی که در
در سوره والنجم که آن نسبت برویت و قرب جبرئیل ست بقول مختار و سیاق و سیاق آیة نیز ظاهر ست در آن و بعضی
برویت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور ست و از اتم کمال
و غایت ادب و اجلال جناب ربوبیت و نگاهداشت حد عبودیت و نهایت سکون قلب و طمانیت باطن و علو همت
و مواطات بصر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچ یکی ازینها توجه و التفات نفرموده و میل
و رغبت نکشود چنانچه فرموده حق سبحانه ما زاغ البصر و ما طغی چنانکه بندگان خاص در حضرت ملوک میکنند
و این کمال ست که جز اکمل بشر و سید رسل را صلوات الله و سلامه میسر نیست و عادت نفوس بران ست
که چون در مقام عالی اقامت کنند مقام اعلی را متطلع و متشرف میباشند چنانکه کلیم علیه السلام چون بمقام
مناجات و تکلیم رسید طلب کرد رویت را و این نوعی از سکر و انبساط ست که در مقام قرب از رعایت
ادب دوری انگند و سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم چون در مقام قرب عظیم گردانیده شد و عالی کرده شد آنرا
التفات نکرد بصر و بصیرت وی جز آنچه را که اقامت کرده شد در وی و اراده و اشهود نمود جز آنرا و هذا
رسانیده شد بتمامه مرادات مراتب و درجات که اقصی و اعلای آن رویت حق ست تعالی و تقدس و اقامت فیما اقام الله
اعلا مقامات اهل صحو و ارباب تمکین ست و فرمود ما کذب الفواد ما رای بصر و بصیرت هر دو متواطی متصادق
شدند هرچه بصیرت دریافت بصر ادراک آن کرد هرچه بچشم دید دل تصدیق آن نمود و جه حق و صحیح بعد لیس

رسید آنحضرت بکمالاتی که سبقت کرد بدان اولین و آخرین را و گشت مبعوث انبیاء و مرسلین و مستقیم شد بر صراط مستقیم
در دنیا و آخرت و قسم خورد حق سبحانه و گفت یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی جمله علوم و معارف و حقایق
و بشارات و اشارات و اخبار و آثار و کرامات و کمالات که در حیطهٔ این ابهام داخل است و همه شامل از کثرت و عظمت
و ست که مبهم آورد و بیان نکرد اشارت بآنکه جز علام الغیوب و رسول محبوب بدان محیط نتوانند شد و آنچه
آنحضرت بیان کرده یا آنچه از مقابله و محاذات روح اقدس وی بر بواطن بعضی از اکمل اولیاء که بشرف اتباع وی مشرف و متحقق
شده‌اند تافته والله اعلم آورده‌اند که چون رسید آنحضرت بعرش دست زد عرش بدامان اجلال وی و ندا کرد از زبان
حال و گفت یا محمد تویی که مشاهده گردانید ترا حق تعالی بجلال احدیت خود را و مطلع گردانید بر جمال صمدیت
خود و من تشنه لبان متحیرم در میان که از کدام راه در آیم و بچه طریق گره از کار خود گشایم گردانید مرا اعظم خلق و من
اعظم خلق در هیبت و تحیر و خوف یا محمد پیدا کرد مرا پروردگار پس لرزیدم از هیبت جلال وی پس نوشت بر قائمه
من لا اله الا الله پس زیادت شد هیبت و ارتعاد و ارتعاش من پس نوشت محمد رسول الله پس ساکن شد قلق
من و کم شد اضطراب من و گشت اسم تو سبب آرام دل من و باعث طمانینت سر من این بود برکت اسم تو بر من پس
چگونه باشد اگر افتد بر من نظر تو یا محمد انت المرسل رحمة للعالمین ولابد مرا نیز نصیبه باشد ازین رحمت و نصیب من
آنست که گواهی دهی مرا برات من از آنچه نسبت کرده‌اند بمن اهل زور و اقرار کرده‌اند بر من اهل غرور
که من گنجای دارم کسی را که مثل ندارد و احاطه میکنم بکسی که نیست حد او را و کیفیت یا محمد کسیکه حد نیست ذات او را و
عد نیست صفات او را چگونه مفتقر باشد بمن و محمول باشد بر من چون رحمان اسم اوست و استوا صفت او و صفت
او متصل است بذات او چگونه متصل شود بمن یا منفصل گردد از من یا محمد سوگند بعزت وی که نیستم من قریب که
او را وصل و نه بعید از وی که فصل و نه حامل او و نه موضع او ایجاد کرد مرا بفضل خود اگر خواهد محو کند مرا بعدل
خود من محمول قدرت اویم و محمول حکمت او در جواب داد آنحضرت بلسان حال خود بعرش که مشو از من
مشغولم از تو و مکدر مکن بر من صفات وقت مرا و مشوش مگردان خلوت مرا پس نگاه نکرد آنحضرت بسوی
عرش بنظر توجه و التفات و میل نکرد بسوی وی و نه خواند بر وی از مسطور فاوحی الیه حرفی اینست سر ما زاغ
و ما طغی و آورده‌اند که چون رسید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمرتبه قاب قوسین عرض کرد احوال امت
را و گفت خداوندا عذاب کردی امم را بعضی را بحجاب و بعضی را بخسف و بعضی را بمسخ پس با امت من چه خواهی

فرمودی سبحانه میفرستم برایشان رحمت و مبدل میگردانم بدیهای ایشانرا بنیکیها و هر که دعا کند مرا اجابت ایشان لبیک
میگویم او را و هر که سوال کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت کنم او را و در دنیا می‌پوشم
گناهان او را و در آخرت شفیع میگردانم ترا در ایشان و اگر نبی بود حبیب تحت منا حبیب حبیبا نگرفتم ایشانرا
و صل مجموع خاص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که باز برگردید با نبی عالم فرمود خداوند ای قادم از سفر را تحفه میباشد تحفه امت تو
من ازین سفر چیست فرمودی تبارک و تعالی من برای ایشانم چون میروند و برای ایشانم در قبور و برای ایشانم
در نشور و در همه حال همین ایشانم فطوبی لکم یا امة محمد و بشری لکم و صلی الله علی محمد و علی آله و اصحابه اجمعین چون
بامداد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صبح کرد و حدیث کرد مردم را بدان مرتد شدند جماعه از ضعفاء ایمان و دویدند
بعضی از مشرکان بسوی ابوبکر و گفتند هیچ خبر داری از یار خود که چه میگوید مرا امشب به بیت المقدس بردند گفت آیا
می‌گویدی این را گفتند آری می‌گوید گفت پس هر چه وی می‌گوید راست میگوید ایمان آوردم من بدان گفتند تصدیق میکنی
او را که شب به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را و در تر ازین اگر گوید که بر
آسمان رفتم و باز آمدم تصدیق میکنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد رضی الله
پس آمد ابوبکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت حدیث میکنی یا رسول الله ایشانرا
بخبر بیت المقدس فرمود آری میکنم گفت یا رسول الله وصف کن آنرا بمن که من رفته ام آنجا و دیده ام آنرا پس صفت
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت ابوبکر اشهد انک رسول الله و تطلب ابوبکر آنرا نه بجهه تطرق شک و شبهه
بود وی رضی الله عنه خود بمجرد شنیدن تصدیق کرده بود آنکه وصف کرد آنرا بشنود بلکه بجهت اظهار صدق
آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان وثوق داشته بخبر ابی بکر و تصدیق وی حجت می‌شود با وجود آن در مقام
استعلام و استکشاف آمدند چه سیمدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس پس جواب میداد
صحیح مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها حاضر نشد مرا جواب آن پس اندوهگین شدم و سخت
شد اندوه من چنانکه هرگز اینچنین اندوهگین نشده بودم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هر چه پرسیدند
خبر دادند و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت آوردند چنانکه تخت بلقیس را در
طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا با آنحضرت چنانکه متمثل ساخته شد بهشت و دوزخ در دیوار
کذا قالوا و احتمال دیگر آنست که برداشته شد پرده‌ها در میان آنجا که بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است
که جبرئیل علیه السلام مسجد اقصی را آورده نزدیک خانه عقیل در نظر من برداشت و در آن دیدم و وارسیدم

جواب میگفتم و در حدیث ام هانی آمده که پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد فرمود آنحضرت من نشمرده بودم
درهای آنرا اکنون که مرفوع و مکشوف شد بر من شمردم و خبر دادم و در روایت آمده که چون رجوع کرد آنحضرت از
سفر سر گذشت بقافله از قریش که غله برداشته بودند و ویرا دو غراره بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون برابر آن
قافله شتر آوردند شتر رمیده گردید بجهت پس گردانید و بزد و آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردن ایشان
گفتند که این آواز محمد است که می آید بسوی ما آنحضرت قبیس بیع و خبر دادم قوم را بآنچه دید فرمود نشان آنست
گذشتم بشتران شما که در فلان جای آمدند و گم کردند شتری را پس گردانیدند و آنرا فلان مرد پیش آمد قافله را شتر سیاه
سفید رنگ که بر وی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا رسند چون آن روز آمد و نرسیدند قوم مشغول
شدند و انتظار بردند و در گفتند و گوی باز کردند قریب نصف نهار بود که قافله رسید بران وجهی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت
روز چهارشنبه خواهد آمد آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامده پس آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و
نگاه داشته شد آفتاب پس قدوم آمدند و فصل اختلاف کرده اند قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین و من
بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را در شب معراج و عائشه و جمعی از صحابه
و سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عائشه را ای مادر من آیا دید محمد علیه السلام پروردگار
خود را پس گفت عائشه بتحقیق برخاست موی بر اندام من از این سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار
خود را بتحقیق دروغ گفت بعد از آن خواند عائشه این آیه را لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر
در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی از ابن خزیمه
نقل کرده که عائشه رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی میبود ذکر میکرد آنرا و اعتماد کرده
استنباط از این آیه و بتحقیق مخالفت کردند آنرا بعض صحابه و صحابی چون بگوید قولی را مخالفت کنند او را غیر وی از صحابه
نمیشود آن قول حجت بالاتفاق و آیه را تاویلات است و ادراک اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن نفی
رویت و ادراک معرفت حقیقت است و این منفی است چنانکه کسی قمر را بیند و ادراک حقیقت و کنه ماهیت آن نکند و بعضی گفته اند
که ادراک احاطه است و از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید
و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لازم نمی آید از این عدم ثناء و ابن
عباس رضی الله عنه و جماعت بطرف اثبات رفته اند و منقول است از ابن عمر که گفته فرستاد با ابن عباس که آیا دید محمد پروردگار خود

پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم و گفت داد خدا تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی
علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام و از حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است این خبر را ابن خزیمه از عروه
بن الزبیر که اثبات و جزم کرده است بآن کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین ست قول اشعری و مسلم
از حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت هو نور انی
اراه یعنی وی نورست چگونه ببینم او را و این حدیث مشعر بنفی است با آنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا
و از امام احمد نیز اثبات رویت منقول ست و وی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت
بقول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود رایت ربی و قول پیغمبر اکبر ست از قول عائشه و حکایت کرده است
نقاش از امام احمد گفت من قائلم بحدیث ابن عباس راه راه تا آنکه گفت که منقطع شد نفس و پرسیدند مروان
از ابوهریره رضی الله عنه که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف برآنند که توقف فرموده
گفته اند که جزم نمیکنیم بهیچ جانب نه باثبات و نه بنفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع
نیست و نهایت آنچه استدلال کرده اند بآن هر دو طائفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل و نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده
شود در آن بادله ظنیه بلکه معتقدات ست و کفایت کرده نشود در وی مگر بقطعیات والله اعلم و قومی برآنند که دیدن
نه بچشم و مراد بدیدن بدل نه علم و تعقل تنهاست که آن همیشه بوجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی
سبحانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم که در اصل ایجاد دانستن بدانچه بکرست و بدیدن بدل دیگر
این تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر دیدن آنست که اختلاف در دیدن بچشم است
نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل گفت بنده مسکین عبدالحق
بن سیف الدین خصه الله بمزید الصدق والیقین که کلام علما منظر بدلائل و اخبار و آثار همچنان ست که مذکور شد
اما انچه عندار تجلیاتی میکنند که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم که هیچ یکی از انبیا
را در آنجا با وی شرکت نبود و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن مقام نه پس عجب ست که در آن مقام برند و در خلوت
خاص در آرند و باعلی مطلب و اقصی مآلت که دیدار ست مشرف نگردانند و آنحضرت با این همه راضی باشد اگرچه
بکمال بندگی و ادب و سطوت کبریائی حق بر وی دارد که سوال نتواند کرد و از ذوق کلام مست گشته انبساط
نماید و طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد اما کمال محبت و محبوبیت که باقتضای آن هیچ رد کجا میگرید که جای تا

این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب سوال و انبساط شد گاهی ناخواسته میدید
اگر خواهند خواسته هم ندهند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و بهوش شد
و دید آنچه دید لن ترانی جزای شتابی و بیتابی بود تحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بجهت آن بود که هنوز
سید المحبوبین صلی الله علیه وآله وسلم ندیده بود و باین دولت نرسیده دیگری چه مجال که بطلبد و ببیند و علماء خود همه متفق اند
بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام معراج در حقیقه از عالم آخرت ست و هر چه بعالم
آخرت دیدنی و یافتنی بود دید و یافت تا بموت خلق بحکم عین الیقین کنند چنانکه گفته اند مصرع از دیده لیسے
فرق بود تا بشنیده ٭ والله اعلم باب ششم معجزات آنحضرت که دلائل و آیات صحت و ثبوت اصدق رسالت
او اند صلی الله علیه وآله وسلم معجزه امر خارق عادت که ظاهر گردد بدست مدعی رسالت که مقرون باشد بتحدی
بمعنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم و او غلبه جستن و تحقیق آنست که در معجزه تحدی
شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تحدی در آنجا نبود مگر آنکه گویند مراد آنست
که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی ست و سخن مشهور ست که آنچه از مدعی
رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر نبی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد
که ولایت عبارت از آنست کرامت ست و آنچه از عوام مومنان از اهل صلاح وقوع یابد آنرا معونت نامند
و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد و سخن در معجزه در علم
کلام بسیارست اگر بهمان اکتفا کنیم و بغرضی که اینجا داریم بیائیم بهتر ست و تمامی انبیاء و رسل صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین معجزات ست و هیچ پیغمبری بی معجزه نیست و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم اکثر
و اوفر و اقوی و ابهر و اظهر و اشهر و معجزات ست و تعبیر از معجزات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع شده
و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اخباری ست که واقع شده است در توریت و انجیل و سائر
کتب منزله از ذکر ارتقاب و خروج او از ارض عرب چنانکه نبذی از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است در ایام
مولد و مبعث از امور غریبه عجیبه که ماحی آثار کفر و موهن ارکان شرک ست و موید شان عرب نمود و ذکر آنها نیست
چنانکه ذکر آن الحال در محل آن بتفصیل بیاید چنانکه قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و سقوط شرفات ایوان کسری
و خشکی آب دریاچه ساده و رویای موبدان و سماع هواتف صارخه بنبوت و صفات وی صلی الله
علیه وآله وسلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجائب در وقت ولادت شریف و ایام رضاعت

و بعد از وی تا زمان بعثت و ظهور و غلبه و تصرف بعد از بعثت و حال آنکه نبود وی را صلی الله علیه و آله و سلم مالی که
استمالت کند بدان قلوب را و در طمع افتند مردم در آن و نه قوت و عادت که غالب و قاهر گردد بدان بر مردم
و نه اعوان و انصار که بمال و رای مظاهرت نمایند بر دینی که ظاهر کرد وی و خواند مردم را بوی و همه مجتمع و متفق
بودند بر عبادت اصنام و التزام ازلام متمکن بر عادت جاهلیت و عصب و حمیت و تعادی و تباغض و فسق و
فساد و صفک دما و الفت و علو و انهماک در دین جاهلیت و عدم اتفاق در امر خیر و باز نمیداشت ایشان را از
سوی افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم احوال و افعال ایشان را تالیف کرد وی صلی الله علیه و آله و سلم میان دلهای ایشان و جمع کرد کلمه
ایشان را تا آنکه متفق گردید آری و مجتمع گشت دلها تا همه منقاد و مسخر گشتند و یکدل دیگر وی شدند در نصرت و عاشق
شدند بر طلعت وی و گذاشتند بلاد و اوطان و خانمان خود را و ترک دادند قوم و عشائر خود را در محبت وی و فدا
کردند جان و مال خود را در تصرف وی و نصب کردند ذاتهای خود را در مقابله سیوف در اعزاز کلمه او حزب وی بی آنکه
که بسط کرده باشد برای ایشان و نه باموالی که افاضه کرده باشد بر ایشان و نه مال و منالی که در طمع انداخته باشد
ایشان را در دریافتن و گرد کردن آن با ملک و شرفی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در ایشان بلکه بود
آنحضرت که تصرف میکرد در ایشان و می گردانید غنی را فقیر و میساخت شریف را برابر وضیع اما جمع می شود
مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی را که کار او باختیار عقلی و تدبیر فکری باشد و تکلیف
جد و جهد در آنها البته باشد و وی خود یتیم بود بی زور و زر فقیری بود بی مال و منال و تنهائی بود بی مدد و معاون
ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدای تعالی عزت و قدرت و مکنت و مدد و نصرت و قوت و شوکت که بر همه
بالا بر آمد کار او و بر همه پیشی گرفت اختیار او الا و الله سوگند بخدای که مسخر گردانید او را اینهمه امور شک نمیکند
درین هیچ عاقلی و یقین می گردد که این امر الهی ست و فیض سماوی و نافذ عادات است که عاجز ست از
رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بران مگر خالق قوی و قدیر الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین
و از دلائل نبوت او ست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نمیدانست و کتاب نخوانده و جاهل
ناخوانده مولود شد در قومی که همه امی و جاهل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ناشی شد میان ایشان در
بلدی که نبود در وی کسیکه بداند اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و
بخواند پیش وی دید آنکه اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را بتحقیق رفته بود و معالم آن کتب مندرس

ومصروف شده بود از محال ومواضع خود وباقی نمانده بود از متمسکین بدان وعالم وعارف بدان مگر قلیلی نادر
بشیر حجت کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگر جهاندیده ونقاد عالم جمع شوند برابر آن نتوانند آورد
واین اول دلیل است بر آنکه این امریست که از پیش خدا آورده وتصور باید کرد در یافت باید نمود که بی کسب
وتعلم بهر چه مرتبه از علم ومعرفت رسید که علوم اولین وآخرین بدان نتواند رسید ولقد احسن ما قال الشیخ السعدی
رحمة الله علیه بیت یتیمی که ناکرده قرآن درست ٭ کتب خانه چند ملت بشست ٭ وباید دید ورسید که همان جماعه
که بجهل ونادانی ونا پارسائی در اسفل السافلین بودند در صحبت وی وخدمت وی تعلیم وتربیت وی در علم
عمل باعلی علیین رسیدند وما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه وآله وصحبه بحسب قدره وکماله واگر در
اخلاق وصفات وکمالات واوضاع وآداب وی نگرند اول دلیل یابند که هیچ بشری چون وی مخلوق
نشده که دعوی کرد نبوت ورسالت را ونمود معجزات را پس در کجا شک وشبهه ماند واقوی وابهر وابقی وآخر معجزات
قرآن مجید ست که باقی ست وپاینده است تا روز قیامت ومشتمل ست بر معجزات کثیره باین حساب که وقعت
اعجاز بالنسبه سوره ازان که انا اعطیناک الکوثر ست وچه مقدار مشتمل ست قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از
مقدار معجزات **وصل** وجوه اعجاز قرآن متعدد ست ومعرفت اعجاز آن تفصیل آن موقوف بر معرفت
آن وجوه چنانکه مذکور گردد ومعرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تحدی
کرد بدان وخواند ایشانرا بمعارضه واتیان بسورتی از مثل آن فرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا
بسورة من مثله الآیة پس باز ایستادند وعاجز آمدند از آوردن بچیزی ازان واندا ختند دمار واموال خود را
در ورطه هلاک وتلف اول بحث خود همین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند درین مهالک گفته اند بعضی علما آنچه آورده
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشانرا از آوردن بمانند آن عجیب تر واضح تر ست
در دلالت از احیای موتی وابرای اکمه وابرص زیرا که آورد اهل فصاحت وارباب بلاغت وخطابت که کار وپیشه
از جنس کلام ایشان که معلوم ومفهوم ست لفظ ومعنی آن نزد ایشان پس باشد عجز از اتیان بمثل آن عجب
تر از عجز کسیکه مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد احیای موتی وابرای اکمه وابرص زیرا که ایشان طمع وتوقع
نداشتند در حصول آن ونبود علم ایشان بطریق وصول بآن بخلاف کلام فصیح وبلاغت وخطابت که کار وپیشه
ایشان بود پس عجز ایشان که مفید صحت رساله است واین حجت قاطع وبرهان واضح ست که شک وشبهه را بدان
راه نیست وابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث وشراح السنت گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

وجوه اعجاز قرآن

از عقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نمیتوانند آورد مثل
آن پس اگر نبی بود علم وی بآنکه این از نزد خداست و واقع نمیشود خلف در خبر وی از ترس نمیگوید و از عقل دور
گذاشته اند اگر قطع و جزم کنند و قول آنکه واقع نمیشود چنانکه ولن تفعلوا نیز اگر د آنحضرت علم کرد ایشان را لجوج پیش از
معاودت بتغییر و بلوغ در مناقضه و فریاد کردن بر روی ایشان و شهادت و توالت هیچ یکی از ایشان که فرود آید بمعارضه و بایستد در
مقام احد و دواعی و ظاهر و توافر بواعث گفت لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شد نفوس و همم ایشان بعنک مار و هتک حرمت در خبر آمده است که
عتبه بن ربیعه که از اشقیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا معشر
قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا و باز آید از تیکار و بگذرد
سرا گفتند بروی یا با الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم و نشست با وی و سخنان
گفت و ترغیب کرد در مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه را شنید پس آنگاه فرمود
فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی بشنو گفت بگو و بکن هر چه خواهی پس فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا ونذیرا الایه
چون شنید عتبه گوش نهاد بقرآن و خاموشی گزید و انداخت هر دو دست خود را پس پشت خود تکیه کننده بر آن پس
میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا با
الولید گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بآن هیچکس منم پس عتبه نزد قوم آمد و چون دیدند او را بعضی از
ایشان گفت والله آمد عتبه نه بآن روی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت والله شنیدم
من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر و نه کهانت ای معشر قریش بگذارید وی را
با کاری که وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد مر این قول او را شانی عظیم و چیزی عجیب بخدا و شما میدانید
چون وی چیزی می گوید دروغ نمی شود و دعای که میکند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب
رواه البیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که بیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بعقد تکشف
و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود آمده گفت ابوذر والله نه شنیدم و ندیدم
من شاعری را از برادر خود انیس و وانده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از ان منم و بعد بگفت خبر آنحضرت
را الحق آورد گفتند چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم

و شنیده‌ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق ست و ایشان کاذبند

و ولید بن مغیره زعیم قریش و سر آمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنید می گفت والله ان له
لحلاوة وان علیه لطلاوة بخدا سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان
اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق و بدرستیکه بالای او میوه دار است و پایان او سیراب ست وما هو بقول البشر و نیست
قرآن قول بشر وانه لیعلو وما یعلی و بدرستی وی بلند می شود بر همه بلند نمیگردد بر وی چیزی می گفت ای ولید بقوم خود
بخدا سوگند که نیست در میان شما مردی داناتر باشعار من و نه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمی ماند آنچه میگوید به سخنان
ایشان و در خبر دیگر آمده است که موسمی بود که قبائل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب حاضر
آمدند اجماع کنید و متفق شوید بر یک رای و تکذیب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان خود گفتند که همه باتفاق
میگوئیم که کاهن ست گفت ولید والله نیست وی کاهن نیست قول وی زمزمه کاهن و سجع وی گفتند پس می گوئیم
مجنون ست گفت والله نیست وی مجنون و وی عقل ناس ست گفتند پس میگوئیم که وی شاعر ست گفت نیست وی
شاعر ما شعر را می دانم و همه اقسام او را می شناسیم رجز و هزج و قریض و مبسوط و مقبوض و وی شاعر نیست گفتند پس میگوئیم که وی
ساحر ست گفت والله نیست ساحر و نفث و عقد وی و گفت هرچه شما میگوئیم ازینها من میدانم که باطل ست روایت کرد این حدیث
را البیهقی و گفته اند که این قرآن اگر نوشته یابند او را مصحفی در بیابانی و ندانند که نهاده است او را اینجا و که آورده
است گواهی میدهند عقول سلیمه و افهام مستقیمه که وی منزل ست از پیش خدای عزوجل و قدرت نیست بشر را
بر تالیف وی و چون آمد بر دست راستگوترین خلق و پرهیزگارترین ایشان و گفت وی که این کلام خداست
و تحدی کرد خلق را بدان که سورتی مانند آن بیارند و همه عاجز آمدند دیگر چه جای شک و شبهه است این وجه اجمالی
است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان ست سلوک طریق آن و شریک ست دران عالم و جاهل و مناسب ست
این مذهب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبر ست صلی الله علیه و آله وسلم و ثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر
و اما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآن بفصاحت و بلاغت و غرائب اسلوب اختیار کرده شود قرآن ست
و مناسب ست که بمذهب دیگر که می گویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است و ثبوت نبوت بقرآن این مخصوص ست
بعلما که معنی فصاحت و بلاغت را ادراک می کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد ست اول ایجاز و بلاغت ست
چنانکه قول سبحانه لکم فی القصاص حیوة جمع کرده است در ده کلمه که بست حرف آمده است معانی کثیر و حکمت
کرده است ابو عبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی گفت سجده کردم فص

این کلام را شنید اعرابی دیگر مردی را که میخواند فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست
بمثل اینکلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از
برای روم و بر سر وی ایستاد در حالیکه گواهی میدهد بحق و بود وی که نیک میدانست زبان عرب را گفت شنیدم کسی
از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم دران و دیدم که جمع کرده است تمامه آنچه فرستاده شده
است بر عیسی ابن مریم احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیة اینست ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه
فاولئک هم الفائزون و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکند بکلامی که در غایت فصاحت
پس تعجب کرد در فصاحت وی پس گفت آن دخترک اما فصیح می پنداری تو اینکلام را بعد قول الله تعالی واوحینا
الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع
کرده است در آیه واحده میان دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن
فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی و اشباه آن از آیات و انکار
و نضرت معانی و دیباچه عبارت و حسن تالیف حروف و تلازم کلمات و همچنین در سیر قصص طویل و اخبار قرون سالفه
که سست میگردد در عادت فصحا کلام دران و میرود آب و رونق دران مثل قصه یوسف با آن درازی که یافته بسلاست کلام
و جزالت نظام و تناسق عبارت دلائل باهره است مر متأملانرا و عبرت و خبرتست مر اولی الالباب را و دریافتن
این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشانست و زباندان شدن بکلام ایشان اگرچه علما تحصیل این کرده
از علما ساخته و کتبها پرداخته اند اما آنچه جاهلان عرب و زنان و غلام ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود دریابند
علما و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواصل
و قواطع مخالف و مباین سائر کلام عرب است و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و رجز و اسجاع ایشان که واقع شده بران
و این معنی نزد ائمه است که ممتاز است بدان از کلام ایشان و مشتبه نمیگردد بدان با بودن کلمات و حروف از
جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نثر ایشان و این امریست که حائر شده اند دران عقول ایشان و متحیر شده اند
احلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند معارضه آنرا بظهور دلیل قاهر و سطوع برهان
باهر ربانی و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآنرا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان
پس آمد بر وی ابو جهل و زجر کرد و انکار نمود بر وی و همچنین سائر اشقیاء قریش که حاذق و ماهر بودند بصناعت بلاغت
و فصاحت و عارف بودند باسالیب کلام و طرز سخن متحیر شدند و معترف میگشتند و در آخر بقیه بالقبه مشغول شدند و بهلویه

برفتند حکایت کرده شده است از بعضی مغروران و نادانان که قصد معارضه وی کردند مخذول و محروم باز
گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی نخست رای و تشدید آن که بلیغ و فصیح اندلس در زمان خود بی شبهه و بی نظیر
بود درین باب قصد کرد که معارضه قرآن کند پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که بر شأن آن چیزی سازد
و بر منوال آن سخنی بافد نتوانست کرد و حاصل شد او را خشیت و هیبت که توبه کرد از آن و ابن مقنع افصح
وقت بود ساخت کلامی را و گردانید آن را مفصل و نام نهاد آن را سوره بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بر صبی
که میخواند در کتب این آیه را وقیل یا ارض ابلعی ماءک الآیه پس باز آمد بخانه و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند
میخورم بخدا که این کلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد و نیست این کلام بشر ثالث از وجوه قرآن تضمن و اشتمال وی است
بر اخبار و چیزها واقع و کائن نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده مثل قول وی تعالی لتدخلن المسجد الحرام
ان شاء الله آمنین و قول وی سبحانه وهم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره علی الدین کله و قول وی وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیة و قول وی اذا جاء نصر الله والفتح الی آخرها و قول وی انا نحن
نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد که هیچ یکی از اعداد ملاحده و معطله و قرامطه که جمع کردند کید و مکر و حول
و قوت خود را تمادی نگشتند بر اطفاء نور وی و تغییر ندادند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان را
در حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم
الآیة و قول وی سبحانه و لا یتمنونه ابدا و قول وی و لن تفعلوا و امثال این آیات و اخبار رابع اخبار وقائع و حوادث
کائنات سالفه از آنچه میدانستند ایشان و میدانستند مثل قصه اصحاب کهف و شأن موسی و خضر و احوال ذی
القرنین و قصه یوسف و برادران وی و لقمن و ابن وی و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن از اخبار از قرون
سالفه و امم ماضیه و شرائع دائره و علوم اولین و آخرین از آنچه نمیدانست آن را مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده
بودند عمر خود را در تعلیم آن پس آورد آن را قرآن بر وجهی که آن ذکر کرده لفظ آن را اگرچه اعتراف میکردند بدان و تصدیق
آن و میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته و مشغول نشده بمدارسه و مجالسه بیرون برفته از ایشان و تعلم
نکرده و نشنیده از علما و با وجود آن خبر داده از آنچه در تورات و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیا علیهم السلام
این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفای اندران و محسوس است انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات وارد و کتاب
نهایت است در فخامت قرآن و نیست مجال نزاع و شک دران وجوه دیگر نیز که تکمیل صفات قرآن است ذکر کرده اند
که ممتاز و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی دران یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلها سامعان

و سماع ایشان نزد جماع قرآن و طاری میگردد و هیبت قاریان آنرا نزد ملازمت آن و این بر کافران مکذبان
و عظیم تر است و عظمت و جلال و تمر آن ایشان غالب تر فرق آنست که بر مکذبان و منکران ثقیل می آید
استماع وی و زیاده میکند ایشانرا نفور و ننگ میگردد سینه ایشانرا و دوست میدارند انقطاع او را و مکروه میدارند
استماع او را و مومن مصدق را زیاده میگرداند رعب و هیبت او وی افزاید ذوق و شوق او و حاصل میگرداند
او را انجذاب و خفت و ارتیاح و انشراح و انجذاب از جهت وجود میل و محبت قلب بتصدیق قال الله تعالی تقشعر
منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته
خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت و طبیعت قرآن عظیم است اگرچه
سامع از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از نساء و جهال و عوام الناس
که از شنیدن آن متاثر و فریفته شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از نصرانی که
بر مجالس ایشان و گریست گفته شد او را از چه میگریستی گفت میگریم از لطافت این نظم و ذوق
که حاصل شد از شنیدن قرآن عظیم طاری شد جماعه را پیش از اسلام و ایمان آوردند فی الحال بی توقف و اهمال
چنانکه نقل کرده اند از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام
خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون تا ام هم المسیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من که برآید و این اول حالی بود
که رسید شد ایمان در دل من و عتبه بن ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متاثر شد پس رفت نزد قوم خود
گفت والله کلام کرد مرا محمد علیه السلام بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و ندانستم که چگویم او را
ولیکن ثابت اند بکفر و ایمان نیاوردند و جحود و عناد او و ازینجا معلوم شد که ایمان عمل باری تعالی است و علم و دانش در آن کفایت
نمیکند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و لیل آنست و بعضی از وجوه آنست که قاری قرآن ملول
نمیشود و سامع آن ناکرده نمی پندارد بلکه زیادت میگردد حلاوت و نشاط محبت و تری و تازگی و لذت گرفته میشود
در خلوت و انس و پیدا میشود و ثبات و وی در جمیع حالات بخلاف کلامهای دیگر اگرچه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشند
نزد تکرار ممل میگردد و ملول میگردد چنانکه تجربه است و این همه بشرط ایمان و محبت است و اما کافران و منافقان و اعدا
فلا یزیدهم الا خسارا و از وجوه اعجاز جمیع کردن اوست علوم و معارف را که معهود نبود عرب را و آنحضرت را نیز
پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود بآن علم هیچ یکی از علماء امم و مشتمل نبود بر آن هیچ کتابی از کتابهای
ایشان پس جمع کرد میان علم شرایع و محاسن آداب و شیم و مواعظ و حکم و علوم و سیر انبیاء و امم و اخبار و احوال آخرت

بر وجه اکمل واتم وتنبیه کرد بر طرق صحیح عقلیه وبراهین یقینیه واو لسنه بر صفات کمال صانع وتوحید وی عز اسمه
قال الله عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء ونزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن
من کل مثل وقال الله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون وقال هذا بیان للناس
وهدی الآیة واز عجائب آنکه جمع شده در وی دلیل ومدلول زیرا که احتجاج واستدلال کرده میشود بنظم قرآن
وحسن وصف بلاغت وی ودر اثنای آن در امر ونهی ووعد ووعید اوست پس تالی فهم میکند واخذ مینماید حجت را
وحکم را معا از کلام واحد واز جمله وجوه آنکه گردانیده است او را حق سبحانه ودر حیز منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل
است بر نفوس وادعی مر قلوب را واسمع ست در آذان واعلی ست بر افهام ومیل ست بسوی طباع واسرع ست بسوی
اهوا واز انجمله تیسیر وی سبحانه حفظ قرآن را بر متعلمین وتقریب آن متحفظین را قال الله تعالی ولقد یسرنا القرآن
للذکر وامتهای دیگر یاد نمیداشتند کتب خود را مگر یکی دیگر واز ایشان چه جای جماعه با وجود درازی عمر وسنین وقرآن
مجید آسانست حفظ آن مر صبیان را وغلمان را در اندک مدت واز انجمله مشاکلت بعض اجزای او بعض دیگر را
وائتلاف انواع والتیام اقسام وی وحسن تخلص از قصه بقصه دیگر وخروج از بابی بباب دیگر با وجود اختلاف
معانی واشتمال سوره واحد بر امر ونهی وخبر واستخبار ووعد ووعید واثبات نبوت وتوحید وترغیب وترهیب وغیر
ذلک بی آنکه امتحان کرده در فصول آن وکلام فصیح چون عارض میگردد او را مثل این اختلاف والقسام ضعیف
میگردد قوت او وسست میگردد جزالت او وکم میگردد رونق او ومقلقل میگردد الفاظ او ومنزل میشود عبارات
او واز وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیه باقیه وتکفل حق سبحانه وتعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان واحبار گذاشت لاجرم متطرق گردید بوی تغییر وتحریف
وفرمود تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه سائر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی ومنتهی گشت
بانقضای اوقات وانتهای ازمان ایشان وباقی نماند از وی جز خبر وقرآن عزیز که باهرست آیات او وظاهر معجزات
او باقیست تا امروز که هزار وسی وپنج سال بر آن گذشته وهر عصر بود از اهل بیان وحملة اهل لسان وائمه بلاغت
وفرسان کلام وجهابذه براعت وملاحده واعدای دین ودنیا وارد نکرد هیچ یکی بچیزی در معارضه آن وتالیف
نکرد در مناقضه آن وقادر نشد بر طعن صحیح وقدح صریح بلکه هر که قصد آن کرد در دائره اعجاز قرآن وجوه کثیره
القرآن راجعند ببلاغت وفصاحت وواجب نیست که هر کدام او را وجهی منفرد وبابی علاحده ساخته شود
مگر بقصد ذکر فنون بلاغت وحقیقت اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد وما بعد آن از خواص قرآن وعجائب

وصل در معجزهٔ شق قمر

صفات اوست وباللہ التوفیق **وصل** معلوم شد که قرآن مجید اعظم واعلا واقوای معجزات حضرت سید المرسلین وخاتم النبیین ست صلی اللہ علیه وآله وسلم ودیگر معجزات از انشقاق قمر ونبع ماء وتکثیر طعام ونطق جماد وجز آن نیز عظیم اند وبعضی بالغ بحد تواتر وشهرت وبعضی اگرچه بحد آحاد اند ولیکن بتعدد طرق متحد گشته ومعجزات آنحضرت بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد وآنرا ارهاصات خوانند وارهاص بمعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تأسیس نبوت ورسالت اند وبعضی در زمان نبوت وقسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیائی ست که همه معجزات آنحضرت اند وولالت دارند بر صحت نبوت وصدق رسالت وی صلی اللہ علیه وآله وسلم اما شق قمر از انور معجزات است که تصرف ست در عالم علوی واز هیچ پیغمبری واقع نشده وناطق ست بوقوع آن قرآن عظیم که فرمود اقتربت الساعة وانشق القمر ومراد وقوع آن ست که در دنیا باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران وحمل بر انشقاق روز قیامت رد میکند آنرا اقوال وی سبحانه وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نمیگویند این را روز قیامت وبتحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم یک پاره بالای کوه وپاره دیگر پایان وی وروایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه وگفتند طلب کردند کفار قریش آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم آیتی را وگفتند که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر دو شق شد ودیدند جبل حرا را در میان وفرمود آنحضرت علیه السلام اشهدوا پس گفتند کفار بتحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه گفت یکی از ایشان اگر سحر کرد شما را نتواند که همه اهل زمین را سحر کند بپرسید از کسانی که آیند مسافران از آفاق وخبر دادند از آن پس گفت ابوجهل علیه اللعنه هذا سحر مستمر وابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث ست گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه وهمچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین در روایت کرده اند از ایشان جم غفیر وبکذا آنان رسیده است بما وتایید شده است بآیه کریمه انتهی وهمچنین معلوم ست بدان کتب احادیث متقدمین ومتأخرین بالکثرت طرق وتعداد اسانید ودر مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر ست منصوص علیه است در قرآن ومروی ست در صحیحین وغیرهما بالطرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر وصحت آن وانکار کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق اند مر مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق والتیام وعلمای دین متبعان ملت میگویند که انکار نیست عقل را در آن چه شمس وقمر مخلوق خدا اند میکند در آن هرچه میخواهد چنانکه احوال قیامت در نصوص مذکور ست واما قول بعضی ملاحده که اگر واقع می بود این نقل طریق

تواتر شریک میبودند تمامه اهل زمین در معرفت آن و مخصوص نمی بودند بآن اهل مکه زیرا که این امر نیست که در حس
و مشاهده و دائمی متوافرست بر دیت امثال آن از امور غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این صحیح و اصلی
میبود همیشه نوشته میشد و اثبات نموده میشد در کتب سیر و تنجیم و جائز نمی بود اطباق و اتفاق ایشان همه بر ترک
آن و غفلت از آن مع جلالت شان و وضوح امر آن جوابداده اند از آن وی علمای کرام این قضیه بوجوه بسیار ست
از اموری که ذکر کرده اند ایشان که این چیزیست که طلب کرده اند قومی خاص از مردم و واقع شده در شب و
مردم در شب اکثر در خواب میباشند و اگر بعضی بیدار اند در درون خانها و زاویها مستکن و مستتر اند و آنکه در صحرا باشد
و بیدار باشد نادر است و این امری بود که لحظه واقع شد و شاید که در آن وقت سائر مردم را مانعی از مشاهده
آن واقع شده باشد مثل سحاب و جبال که حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد
ایشان را از آن مثل اسمار و حکایات و مانند آن و مستبعد ست که همه نظر بر قمر دوخته باشند چنانکه اصلا غافل
نباشند مگر همان جماعت که متصدی رویت و مشرف و مترصد وقوع آن باشند و گاهی میباشد قمر در بعضی منازل
که ظاهر میباشد در بعضی آفاق نه بعض و ظاهر باشد بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف کسوف در
شهری دیده می شود نه در شهری دیگر و در بعضی شهرها کلی دیده میشود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها نمیدانند
آنرا مگر کسانیکه دعوی علم آن دارند بحساب و دیدن و نمودن نزد اهل حق در قدرت الهی ست هر که خواهد نماید
و هر که نخواهد ننماید و مقصود نمودن بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند و درخواسته بودند این آیه را از
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنها را نمود و دیگر آنرا نمودند خود مسافران اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را چه
در کار ست تنبیه در مواهب لدنیه میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب نبی صلی الله علیه و
آله وسلم و بیرون آمد از آستین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدر الدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده والله
اعلم و اما رد شمس یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد فرو رفتن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم
روایت کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سر مبارک وی در کنار
علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر
گذاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خدایا بدرستیکه این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بود
پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود پس دیدم که طلوع کرد بعد از
غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض و این واقعه در صهبا بود و تمام کلام درین حدیث در غزوهٔ خیبر بیاید ان شاء الله تعالی

[illegible]

وصل و یکی از معجزات مشهوره آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که مکرر واقع شده است در مواطن عدیده و
مشاهد عظیمه روایه کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی تواتر معنوی روان شدن آب چشمه
از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمد چشمها از
سنگ بر دست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آب از اصابع ابلغ است در اعجاز از بیرون آمدن آب از سنگ چه
بیرون آمدن از وی معهود و متعارف است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و پوست و استخوان و تحقیق روایه کرده اند این
را جماعه از صحابه و مشهور ازان حدیث انس و جابر و ابن مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت
دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و
آورده شد نزد آنحضرت آب وضو نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن
پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در روایتی بیرون آمد
از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سی صد
کس و در حدیث ابن شاهین از انس آمده که گفت بودم من با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوه تبوک
پس گفتند که مسلمانان یا رسول اللہ تشنه شده اند شتران و چارواهای ما فرمود آیا هست چیزی از زیادتی
پس آمد مردی بچیزی از آب در خشک مشکی فرمود بیار یک کاسه را پس ریخت آب در آن کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را
در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس آب دادیم
شتران و چارواها را و برداشتیم باقی آنرا و بیهقی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب قبا پس
آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی اصغر را پس در آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خود را
در قدح و نگنجید دست مبارک در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را جز انگشت پس در آمد از انگشتان شریف
وی آب الحدیث جابر در صحیح آمده گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو میکرد از آن
وزیر که رفتند مردم گرد وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول اللہ
آب نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم آنرا مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس
جوشش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار کس
میبودیم کفایه میکرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط که یافته نشد آب مگر
قطره چند در مشکی پس بفشاندند آنرا در کاسه تفرق کرد اصابع شریف را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان

شریف پس امر کرد هر دم با آب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس داشت از کاشه کاسه هنوز نیزه بود و در روایت
کرده اند حدیث جابر را امام احمد بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح وی مده از روایت علقمه که گفت ابن
مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بجویید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد
دست مبارک خود را در آب اینحدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرد مثل انس یا جابر مثلاً در حقیقه گویا همه آنجماعت
صحابه حاضر بودند راوی وی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه
رضی الله عنهم اجمعین بود باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم
آن دارد که گویا همه را دیانند فتدبر و حدیث نبع ماء از ابن عباس نیز بطرق متعدده آمده است و سوالی که در نبع
ست آنست که چه حکمت ست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت و دست بعد از آن
نهاد و چشمها پیدا شد چرا از نخست چشمها نه آمد جواب میگویند که این از جهة ادب حضرت خداوند جل جلاله است
که بایجاد و ابداع معدومات منفرد ست بی اصل و ماده بلکه آب در اصل بود معجزه و دعای آنحضرت در آن برکت
حاصل شد کذا قالوا والله اعلم و ازین قبیل و مشابه این معجزه است تکثیر مایه قلیل و روان شدن برکت وجود و عوای
وی صلی الله علیه وآله وسلم و در صحیح خود معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما می آیید اگر خواسته است خدا چشمه تبوک
را در وقت روشن شدن روز پس هر که بباید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت
معاذ پس آمدیم ما آن چشمه را و حال آنکه پیشتر رسیده بودند از ما دو مرد و چشمه مانند دوال بود که میدرخشید و ترشح
میکرد از وی آب پس پرسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کردید دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام کرد
ایشانرا و گفت آنچه خواسته بود خدا عزوجل پس آنگاه دیدند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی مبلغ
شد از آب باد می کرد او را حسنی ست مثل حسن مواعق پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف
خود را باز انداخت آب را در چشمه تا آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک ست
اگر دراز شود ترا حیات که بینی اینجا را که پرده شود به بساتین و عمارات پس همچنین واقع شد و این خبر دادن نیز از جمله معجزات
آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم و اخبار بغیب قسمی از انواع وی فرا از معجزات ست لا تعد ولا تحصی و در قصه حدیبیه
آمده که چهارده کس بوده اند و چاه وی غیر از پنجاه شاه را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در آن یک قطره

نامی بریم پس آمد آنحضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم خمیر و دیگ را نظر شریف وی پس انداخت در آن آن دهن مبارک خود را و دعا ببرکت کرد و فرمود با زن پز نان را و بخوان با خود زن دیگر را که وی نیز بپزد و بکش از دیگ گوشت را آنگاه نگیرید و آن را پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را و سیر شدند هنوز دیگ در جوش بود و خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابوطلحه با ام سلیم بخدا شنیده آواز رسول خدا است می شناسم در وی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرص چند از جو و پیچید در جامه و بمن داد پس بردم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد بودند با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابوطلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بود برخیزید برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابوطلحه را خبر کردم او را گفتم که می آید رسول خدا پس ابوطلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه و نیست نزد ما چیزی که بخورانیم ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفتم خدا و رسول وی دانا تر است یعنی بآنچه واقع شدنی است گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال با حکمتی خواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابوطلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا صلعم و فرمود بیار ام سلیم آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود کوفته کرده شود نانها و بیفشرد ام سلیم ظرفی او که در وی روغن بود نانخورش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعای برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و طلب ده کس را پس آمدند ده کس خوردند تا سیر شدند و برآمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا در آمدند همه و خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد کس و در روایتی از مسلم هشتاد آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات در صحیحین هفتاد است کذا فی المواهب والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن در همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر ایشان قلیل می در آید و کافی نمی نماید و این سوء ظن موجب ذهاب برکت میگردد یا جای تنگ بود گنجایش همه نداشت یعنی وجه سوم اش بموجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا وجهش عدم گنجایش بود یا کاسه یکی بود تناول جماعه کثیره دشوار می آمد و موجب ازدحام میگشت و روایتست از ابی هریره رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و گرسنگی بر مردم غالب آمد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که بقایای توشهای خود را گرد آرند و دعای کن ببرکت دران فرمود نعم

بلغ پس فرمود تا نطعی گسترد نمد لقایای زاد آوردند یکی مشتی از زنان آورد و دیگری پاره آورد و اعلان ایشان
کسی بود که آورده صاعی از تمر تا گرد آمد بر نطعی چیزی اندک و دعا کرد ببرکت و فرمود بنهید اندر آن ظرفهای خود پس پر کردند
در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز بقیه از آن مانده بود و لشکر در غزوه تبوک بروایتی هفتاد هزار
حدیث بنده مسکین
کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند
خدای تعالی را باین شهادت هیچ بنده که بازداشته شود از بهشت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین
است که شهادت و نهند نزد مشاهده معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت
علیه السلام درین مقام از کدام عالم است مگر حال حضور غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین و ایقانست یا برای
حدیث انس
تنبیه و تلقین امت است والله اعلم بحقیقة الحال روایتست از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم عروس بزینب پس فرستاده ام سلیم برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان بدست من و حیس بفتح حای حطی و سکون تحتانیه
در میان نام طعامی ست که از تمر و روغن و قروت بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس
این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را مادر من بحضرت تو فرستاده است و بر تو سلام میخواند و عذر قلت
آن میکند پس انس گفت آن را نزد آنحضرت آوردم فرمود بنه و فرمود برو فلان جماعه را از مردان نام برد و بطلب و
بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم و بخواندم هر کرا آنحضرت نام برده بود و هر که پیش آمد مرا چون باز آمدم دیدم
خانه پر است از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد کس باشد پس دیدم که نهاد آنحضرت
دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس بخواند ده ده کس را نزد خود و فرمود بخورید بنام خدا و باید که
هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و سیر شدند همچنین طائفه طائفه می آمدند و میخوردند تا همه خوردند پس فرمود بردار
حدیث ابو ایوب
انس پس برداشتم و در نمی یافتم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه الشیخان و مسلم و در حدیث
ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و برای ابو بکر صدیق رضی الله
عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف انصار پس خواند ابو ایوب
ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد
کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خورد
حدیث سمره بن جندب
ازین طعام من یکصد و هشتاد مرد و مردی ست از سمره بن جندب که گفت بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم بخدا که نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شب ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند می خوردند گفت شخصی

این برکت از کجا بود و لیکن بشارت کرد و سر به جانب آسمان کرد و گفت از اینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبه والترمذی
والحاکم والبیهقی وابونعیم و در حدیث عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم صد و سی تن پس ذکر کرد که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد
سواد بطن شاة یعنی جگر و دل و گرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی از این صد و سی تن مگر
آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن پاره برای وی پس گردانیدند از آن شاة یا دو کاسه بزرگ از طعام پس
خوردیم ما همه باجتماع و آنچه فرود و کاسه بود پس برداشتیم من آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی
که امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بخوانیم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده
شد پیش ما یک کاسه طعام پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر
آنکه در وی اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسه شیر
پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است
کاش من سیر ازو بخورم و آسوده شدم اما از فرموده شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت
علیه السلام بیرون آمدم و یاران را طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام من هم
بعد از آن خورد و فرمود ساقی القوم آخرهم و مروی ست از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را
و می‌نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقیماند چنانکه
بود و طلبید قدحی آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود رواه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنه
که ام مالک انصاریه میفرستاد هدیه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عکه که مر او را بود روغن پس می آمدند
ور پسران او و می طلبیدند نانخورش و نمی بود در آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرد ام مالک بسوی آن عکه
که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت در وی روغن پس همیشه میبود حاضر روغن در آن عکه
تا بفشرد روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بیان کرد صورت حال را
فرمود آنحضرت بفشردی تو آن عکه را و اگر نمی افشردی میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود در وی روغن بر شما
[illegible] گفت بنده مسکین از این حدیث معلوم میگردد که هر که خدمت کند حضرت سید المرسلین را و باتفاق کند بمحبت
وی چیزی را که تواند برکت دهد خدا تعالی در رزق وی و در مال وی و در همه چیز رزقنا الله و هم از جابر رضی الله عنه

حدیث عبدالرحمن

روایت ابی هریره

[illegible]

آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر و وسق بفتح واو
و سکون سین شصت صاع است پس همیشه میخورد وی و زن وی و مهمانان وی از آن روزی پیمانه کرد آنرا پیش آن
حضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر پیمانه نمیکردی می ایستاد نزد شما و میخوردید از آن همیشه گفته اند که حکمت در رفتن
برکت روغن هنگام فشردن عکه و معدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن منافی تسلیم
و توکل بر خداست و مشعر و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزا داده شد فاعل آن بزوال نعمت
قاله النووی و مثل این است نکته در نگاه نکردن بدیگ و خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم بالاسرار
والحکم و حدیث جابر رضی الله عنه در وام پدرش عبدالله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب
مشهور است که گذاشته بود و بذل کرد برای غرمای پدر اصل مال را قبول نکردند و میوه درختان خرما وی کفاف
دین ایشان نبود پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت بتحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد
و گذاشت وام بسیار و من میخواهم که ببینند ترا غرما فرمود برو خرمن بنه هر تمر را در یک گوشه پس کردم این
امر کرد آنحضرت و خبر دادم آنحضرت را چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند بمن چون دید آنحضرت ایشان را
گرد خرمن را که کلان تر از همه بود و نشست بر آن و گفت بخوان یاران خود را یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان
تا ادا کرد خدای تعالی از والد من امانت او را و من راضی بودم که امانت والد ادا کرده شود و هیچ چیزی برنگردد
باز نماند و جابر را رضی الله عنه خواهر بودند که پدر وی گذاشته بود دیگر خرمنها همه باقی و سالم ماندند تا آنکه می بینم
آن خرمن را که بر آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود گویا یک از وی کم نشده پس تعجب کردند غرما و روایت
کرده است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پرسید آنحضرت از من چیزی داری یا ابا هریره
گفتم نعم یا رسول الله اندکی خرما دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس حاضر آوردم دست مبارک خود
در توشه دان و بر آورد از آن یک مشت خرما و دعا برکت کرد و طلبید مردم را ده کس تا تمام لشکر از آن سیر شدند و
فرمود ندا پس بگیر آنچه آورده بودی از تمر و در آر دست خود را در مزاود و بگیر از آن مشتی و در وقت حاجت
مزاد را پس گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس خوردم و خورانیدم از آن مدت حیات رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم و ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت آن از من و در روایتی
آمده که گفت برداشتم از آن چندین و چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که
مجموع تمرات ده دانه تمره بود و بعضی بیست و یک گفته اند والله اعلم و در روضة الاحباب از ابوهریره رضی الله عنه

در بنابابتی نیز نقل کرده است بیت الناس هم دلی فی الیوم همان ؛ هم الجزاب وهم الشیخ عثمان و والفقراء
و مروی ست که آنحضرت عمر بن الخطاب را فرمود تا از اندکی خرمهای چهار صد شتر و سوار را زاده ترتیب کرد و آن خرما
باقی بود گویا یک خرما از آن کم نشده بود و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک ست
که بقایای زاد را با آن قلت برکتها بخشید که هفتاد هزار کس از آن سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه گذشت
پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقیر و فاقه را
از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداناد و حکایت یاد دارم که در بازار مکه زادها الله تعظیما و تکریما تره فروشی بر تره
آب میپاشید و می گفت یا برکة النبی تعالی وانزلی ثم لاتر تحلی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم وصل
در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم همچنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر
دین و شریعت وی اند صلی الله علیه و آله وسلم از آنها که قرعه سعادت بنام ایشان افتاده از اهل ایمان همچنین
سائر حیوانات را که مطیع و منقاد امر او وی آلهی اند سبحانه بطریق اعجاز و خرق عادت منقاد و مطیع وے
صلی الله علیه و آله وسلم ساخت ازینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و آله وسلم
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث ست ولیکن چون از دائره عقل و تکلیف و امر و نهی بیرون
اند لهذا ایشان جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیامد و موسوم بمعصیت نشوند چنانکه او میان
اما حیوانات را از آنجمله سجود جمل و شکایت است بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله
عنه روایت کرده که هر یکی از اهل بیت انصار را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود
ما را شتری که آب میکشیدیم بروی اکنون سختی و سرکشی میکند بر ما و منع میکند از ما پشت خود را و نخل و زرع ما تشنه اند پس
برخاست آنحضرت با اصحاب در رفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه
از آن نشسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که از
وی گزندی رسد فرمود نیست بر من باکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم روی آورد
بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل در آورد و صحابه گفتند یا رسول الله
این حیوان لا یعقل ترا سجده میکند ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و آله وسلم نمی باید و نسزد بشر را که
سجده کند بشر را و اگر روا بودی که بشر سجده کند بشر را امر میکردم زن را که سجده کند مر خود را بجهة عظم حق مرد
بر زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت و نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیداند

بدین رسول خدا سلام کرد عصاة جن و انس و در خبر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی شکایت
کرد آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را آنحضرت بر خاک
نهاد و فریاد کرد با آوازی که شتر دارد پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود لصاحب شتر بفروش این را بدست
من گفت یا رسول الله پیش کش تست ولیکن این شتر مر اهل بیت راست که جز این وجه معیشت ندارند فرمود
این شتر گله کرد کثرت عمل و قلت علف را احسان کنید بوی و نگاه بدارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده
بالفاظ مختلفه آمده و صحیح ست و از انس آمده که گفت در آمد رسول خدا و ابوبکر و عمر در بستان یکی از انصار
بود و در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابوبکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت
علیه السلام نمی سزد بشری را که سجده کند بشری را الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود
که این قوم پیش از آنکه نماز خفتن بگذارند خواب میکنند و من میترسم که خدایتعالی آن قوم را عذاب کند پس
آنحضرت آن قوم را طلبید و از ان نهی فرمود و عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه ما شاتی بود چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون بیرون میرفت آنحضرت
پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد پس دفع میکرد یکی یکی را
و نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک
خود را بر پشت گوسفندی بمالید که نر بوی رسیده بود و پستان وی بر شیر شده بود شیر دوشید و خود بیاشامید و ابوبکر صدیق
را نیز بیاشامانید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت مشهور ست و در باب
هجرت بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و امثال این حدیث را در تکثیر طعام نیز ذکر میتوان کرد در انقیاد و اطاعت
حیوانات نیز و ازین باب ست قصه کلام ذیب و شهادت او مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و حدیث
تکلم ذیب روایت کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایت کرده است امام احمد از ابی سعید
خدری رضی الله عنه گفت و دید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دوید راعی و کشید شاة را از گرگ پس نشست
گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت از خدا نمی ترسی میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا
تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی وا عجبا گرگی اقعا نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر دهم ترا
بعجب تر ازین محمد به یثرب خبر میدهد مردم را باخبار سالفه و مردم نمی گروند بوی پس راعی غنم خود را هی ساخت تا
در آمد مدینه منوره را و بگذاشت غنم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خبر داد آنحضرت

تا پس اسلام کرد تا از آن گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بآنچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد
بیهقی از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت ذئب
عجب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد بآنچه گذشته و بآنچه می آید و این راعی یهودی بود
پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
آمده گفت گرگ براعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده
هرگز عظیم تر قدر نزد خدا از وی بتحقیق گشاده شده است بروی ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و اصحاب
وی و منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان بهشت مینگرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در
آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت لیس براعی که نیست حائل
میان تو و وی مگر همین دره و از کوه میروی الحال در حضرت وی و میگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا
که میچراند گفت ذئب من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و ذبح کرد برای ذئب شاتی از آن و مثل
این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهو
بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین از آن ست که محمد بن عبد الله فی المدینة یدعوکم
الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابو سفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر میکنی این حکایت را بمکه میگذاری
زنان مکه را بی مردان و از ابو جهل و اصحاب وی نیز روایة مثل این کرده اند و ازین باب است حدیث ضب یعنی سوسمار حدیث ضب
و کلام کردن او و این حدیث مشهور ست و روایت کرده است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض
در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد
اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده است ضب را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزلگاه
خود و بریان کند و بخورد چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفت رسول خدا ست
پس بیرون آورد ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این
ضب و انداخت ضب را پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را فرمود یا ضب پس
جواب داد ضب بزبان مبین که شنیدند قوم همه لبیک و سعدیک و فرمود آنحضرت ای زینت کسیکه آید قیامت
یعنی زینت تمام خلق پس فرمود آنحضرت کرا عبادت میکنی گفت خدائیرا که در آسمان ست عرش او و در زمین ست
سلطنت او و در دریا ست راه او و در جنة ست رحمة او و در آتش ست عقاب او فرمود آنحضرت

می‌بینیم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک وخاب من کذبک پس اسلام آورد اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب گفت آنحضرت خواند صلی الله علیه وآله وسلم و اما کلام

سخن گفتن آهو

حدیث غزاله که روایت کرده احمد و او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکند بعض او بعض را ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و ابونعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در صحرائی گشت ناگاه شنید آوازی یا نبی الله یا رسول الله پس آن سو نگریست آنحضرت و دید که آهو ماده بسته در بند افتاده است و اعرابی آنرا در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو آهو بره است درین کوه رها کن مرا تا بروم و شیر دهم ایشان را و باز آیم فرمود آنحضرت چنین میکنی و باز می آئی گفت خدای کند مرا خدای تعالی عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و برفت و باز آمد و بربست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این است که رها میکنی این ظبیه را پس رها کرد اعرابی او را دوید در صحرا از روی خوشحالی و میزد پایهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مردم تشنه شدند و بر آبی فرود آمده بود پس آهوئی نزد آنحضرت آمد و آنحضرت او را دوشید و همه را سیراب ساخت که مقدار سیصد کس بودند برافع که مولی آنحضرت بود فرمود که این را نگاه بدار پس رافع او را ببست بعد از ساعتی دید که رفته است فرمود ان الذی جاء بها ذهب بها ای آنکه آورده بود برد او را

سخن گفتن حمار

و اما کلام حمار روایت کرده است ابن عساکر که چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار نشده است آنرا هیچ یکی جز پیغمبری من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز تو و گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی بودم که زدم عمدا در سواری او و بود آن یهودی گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند بطلب او پس آمد یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در اشارت میکرد که اجابت کن رسول خدا را تا ای طلبید و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بر چاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان بود و انداخت خود را

تسخیر شیر

در آنجا بجهت جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم ازین باب است تسخیر اسد در حق سفینه که در دریا از لشکر دور افتاده و راه گم کرده بود و گفت او را که ای مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او را بلشکر و این خبر

آنحضرت بود و خود کرامات اولیاء معجزهٔ رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم و ابن وهب روایت کرده است که
کبوتران مکه معظمه سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا کرد ببرکت ایشان و نسج عنکبوت و تبیض حمام بر در غار
هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت
علیه السلام شجره را بعد آدمی که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام
حیوانات و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است و آنچه مشهور بود از آن واقع
شده در کتب ائمه آورده‌ایم وصل همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در حیطه
فرمانبرداری و طاعت وی بودند و از آنجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت رسالت
وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله
از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمکه پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی
آن پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این حالت گویا
در ابتدای وحی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است و در زمنه دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد
جید از ابن عمر آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک
بآن حضرت آمد گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود
آیا رغبتی است ترا در خیر یعنی میخواهی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای گفت آن چیست فرمود شهادت
شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه
میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر کرانه وادی بود پس شگاف
می کرد زمین را و می آمد تا ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی سه بار و گواهی داد
آن درخت بعد از آن بازگشت بجای خود الحدیث و دارمی نیز روایت کرده مانند این و در روز احد که کافران
مقهور آن رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آزار رسانیدند
آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آن حضرت را گفت
آیا دوست می داری که بنمایم ترا آیتی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام
بدرختی که در پس وادی بود و گفت بخوان یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت

وصل اطاعت نباتات

را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت بایستاد گفت جبرئیل امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسبی حسبی رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده که سوال
کرد اعرابی که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معجزه پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو آن درخت که رسول خدا
می طلبد ترا پس گفت آن درخت از راست و چپ و پیش و پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتیکه پاره میکند
زمین را و می کشید رگهای خود را و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن
این درخت را که برگردد بجای خود پس نشست رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن
ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد و گفت پس اذن کن که دست و پای شریف ترا بوس کنم اینجا داد و آورده اند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بدرخت سدره رسید خواب آلوده آن سدره
دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه
وآله وسلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله و گفت بچه
چیز شناسم ترا که تو رسول خدائی فرمود بآنکه بخوانیم این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خوانده
آنحضرت پس جدا شد از درخت و افتاد پیش فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود در و برگشت بجای خود رفت اسلام آورد
اعرابی رواه الترمذی وصححه و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود را احادیث بسیار آمده
و فی القصیدة شعر جاءت لدعوته الاشجار ساجدة * تمشی الیه علی ساق بلا قدم * کانما سطرت سطرا لما کتبت
فروعها من بدیع الخط فی اللقم * و در حدیث دراز طویل از جابر بن عبدالله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای
گشاده پس رفت آنحضرت برای قضا حاجت و رفتم من در پس آنحضرت با داوه از آب پس ندید که استتار کند
بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی یکی درخت و گرفت
شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا عز و جل پس منقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر
که مهار در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسپید بر من پس چسپیدند و در روایتی
دیگر آمده که فرمود یا جابر بگو این درخت را که می گوید ترا رسول خدا ملحق شوی صاحب خود که بنشینم در پس شما پس رفتم
من گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس اینها و بیرون
آمدم من دویدم و نشستم در جا و در وا افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آن حضرت
می آیند و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای خود ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده

که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی درخت چرای یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقاربه گفت برو بگو باین نخلات که رسول خدا امر کنید شما را که بیائید برای حاجت رسول خدا بگو بسنگها نیز همچنین پس رفتم و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب بیکدیگر آمده که سنگها را هم بر بسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو باینها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیز ست که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود بیا آمد پس آمد و رفت و شهادت داد و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از عظمای صحابه اتفاق کرده اند برین قضیه و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین و صل همچنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر وی صلی الله علیه وآله وسلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم دارند از اسلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت هیچ شجری و حجری نبود مگر آنکه سلام می کرد بر من و می گفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در وقتی که بر آمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر خود پیش از بعثت گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را بیاید ان شاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که من میشناسم حجری را بمکه که اسلام میکرد بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدرستی تحقیق من میشناسم او را و مردم را اختلاف ست درین حجر که کدام ست بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله عنها مسدود ست در دیواری و مردم تبرک میجویند بلمس وی و میگویند که این همان حجر ست که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگذشت از راه و شیخ ابن حجر مکی هاشمی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر ست همان حجر ست که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در مقابله وی در دیوار دیگر اثر مرفق شریف اوست که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگ و آهن نرم کرده برای انبیا علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی گوسفند چرانی میکرد اثر قدم شریفین ست والله اعلم و صاحب مواهب لدنیه از ابو حفص میانشی آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات کردم بوی از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر ست که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله است آمین گفتن آستانه و در و دیوارهای خانه وقتی

که دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهما روایت کرده است آنرا بیهقی در دلائل
و ابن ماجه در مختصر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل مرو از
منزل تو و پسران تو تا بیایم من شما را نزیرا که مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان
وقت چاشت پس فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح
کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر و بچسبید بیکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشانرا چادر خود و فرمود
یا رب این عم من است و صنو پدر من است و ایشان اهل بیت من اند پس بپوش ایشانرا از آتش دوزخ همچو پوشیدن
من ایشانرا باین چادر پس آمین گفت آستانه در و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین آمین و دیگر روایت عقیل ابن
ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود بفرستاد و فرمود بگو
بآن کوه که ترا آب دهد آن کوه متکلم شد و گفت یا پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این آیت نازل شد واتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستیم از ترس خدا که آب در اجزای من نماند و مشهور درین
باب حنین جذع است فی الصراح حنین آرزومندی و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع بکسر جیم و سکون ذال
تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و یقین است بدان در مواهب
لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث
حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق کثیره متعدده خارج
از حد حصر و احصار تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی و دیگر شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که
حنین جذع و انشقاق قمر نقل کرده شده است بهر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع است نزد
کسیکه مطلع است بر طرق حدیث نه غیر وی که ممارست ندارد درین کار والله اعلم و بیهقی گفته قصه حنین جذع از
امور ظاهر است که حمل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و اظهر معجزات است که دلالت میکنند بر نبوت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم و شافعی گفته که داده است خدایتعالی عیسی بن مریم را احیای موتی
صلوات الله سلامه علیه و علیهم پس گفتند شافعی را که داده است هیچ پیغمبری را آنچه داده است پیغمبر ما را
گفت داد محمد را صلی الله علیه و آله وسلم حنین جذع تا شنیده شد صورت او و این اعظم و اکبر است از آن تعد
شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و رواة و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طول است روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذعهای نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از آنکه ساخته

شود برای وی منبری ایستاد برای خطبه تکیه زده بجذعی از آن جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد از آن جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید مسجد بآواز وی و بسیار شد بکاء مردم بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که بشگافت جذع و پاره شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نهاد دست شریف خود را بر وی و در کنار مبارک گرفت پس ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نگیرمش او را همیشه میبود همچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس امر کرد آنحضرت که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میگزارد آنحضرت بسوی وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت بجانب خود پس آمد در حالیکه پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در حدیث بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل تا برویند ترا رگهای تو و کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان خدا از میوهٔ تو بعد از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان مرا یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید این را هر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار البقا را بر دار الفنا و حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد باین حدیث میگفت ای بندگان خدا چوبی ناله می کند از شوق پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بیت سنگی و گیاهی که در و منفعتی هست ۞ به ز آدمی دان که در و معرفتی هست ۞ و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت کرده است و در آنچه ذکر کردم کفایتیست و از این باب است کلام کردن آنحضرت بجبل و کلام کردن جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین جبل احد را که کوه مدینه است و در شان او واقع شده است احد جبل یحبنا و نحبه پس جنبید احد پس زد آنحضرت او را بپای شریف خود و فرمود ثابت و برجای خود باش ای احد نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جبل ثبیر بمکه و زن کبیر که جبل مناست و با وی ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت کوه را بپای مبارک خود و فرمود بر جای خود

باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری و احمد و الترمذی و ابو حاتم و از ابو هریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حراء بکسر حاء مهمله که جبل مکه معظمه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای وحی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شده بود با وی ابو بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و علیؓ و طلحه و زبیر پس جنبید حراء پس فرمود آنحضرت آرامیده باش حراء نیست بر تو نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابو عبیده بن الجراح و الله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آی یا رسول الله زیرا که من میترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت حراء بر من بر آی یا رسول الله و ثبیر و حراء هر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جنس رجفه غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده وقتیکه تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود بایشان آن رجفه غضب بود و این رجفه طرب و اهتزاز تفخیم کرد آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و استقرار جبال از زمین بالیست تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و شنیدیم ما تسبیح را پس ریخت آن حصات را در دست ابو بکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت و در دست ما تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده مثل این ابو ذر و ذکر کرده و تسبیح کردند در کف عمرؓ و عثمانؓ نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده که ولید بن سوید گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که دریافته بود ابو ذر را رضی الله عنه بربذه که مسکن ابو ذر بود روایت میکند از ابو ذر که گفت در آمدم یک روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست نزد وی هیچ یکی از مردم گویا می بینم او را در این هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر وی و داد جواب سلام را و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا ابا ذر گفتم خدا و رسول خدا داناتر است پس امر کرد مرا که بنشین پس نشستم در پهلوی شریف وی و نمیپرسیم او را چیزی و نمیگوید وی با من چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابو بکر در حالتی که شتاب میکند نیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام وی را و فرمود چه چیز آورده است ترا ابو بکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که بنشین پس نشست در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود پس آمد عمر و کرد عمر مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن و نشست در پهلوی ابو بکر پس آمد عثمان همچنین و نشست در پهلوی عمر رضی الله عنهم اجمعین پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سنگریزه ها را هفت یا نه یا نزدیک آن پس تسبیح کردند

سنگریزه‌ها در دست یعنی تر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا شنیده شد آنها را چنین مانند حنین نحل در کف
شریف رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس داد آن سنگریزه‌ها را بابوبکر و در گذشت از من پس تسبیح کردند در کف
ابی بکر پس گرفت سنگریزه‌ها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزه‌ها بعد ازان داد بعمر را
و تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس ازان داد بعثمان را و تسبیح کردند در دست وی چنانکه
تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر پس گرفت سنگریزه‌ها را از وی و بر زمین نهاد و خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را
بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی از زهری و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پس نهاده شدند در دستهای
ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی از ما چنین آورده است این حدیث را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید
ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز دران مجلس شریف بود و بر دست وی نیز تسبیح
کردند و ازان جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسولخدا تسبیح طعام
صلی الله علیه و آله و سلم و ما میشنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که
گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس آمد او را جبرئیل علیه السلام بطبقی که در وی انگور بود و انار
پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد بر دست شریف او و در روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم روزی بر منبر این آیت را وما قدروا الله حق قدره بعد ازان فرمود شما میگوید جبار ذات خود
را و میگوید انا الجبار انا الکبیر المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم ما که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله
عنهما آمده که گفت بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده برصاص در حجاره پس چون در آمد آنحضرت
در مسجد عام الفتح اشارت می کرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مساس نمیکرد و میگفت جاء الحق و زهق الباطل
پس اشارت نمی کرد بسوی آنها مگر می افتادند بر قفا و اشارت نمیکرد بقفای آنکه می افتادند بر روی و همه
در دست سلطنت وی خوار و نزار بودند و در حکم این ست تکلم صبیان و شهادت ایشان برسالت وی صلی الله
علیه و آله و سلم روایت ست از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و در آمدم در سرای و دیدم در وی رسولخدا
را صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم ازوی امری عجیب آمد او را مردی از اهل یمامه بغلامی که همین روز زائیده شده است
پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من انا گفت انت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت
صدقت بارک الله فیک بعد ازان آن ولد تکلم نکرد هرگز تا جوان شد وی نامیدیم ما او را مبارک الیمامه و از جهة
بن عطیه روایت ست که آورده اند نزد آنحضرت غلامی را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رواه البیهقی **وصل** در ابرای ذوالعاهات واحیای موتی یعنی بگردانیدن
بیمار از او زنده گردانیدن مرده‌ها روایت ست از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر من جنون دارد و میگیرد او را
چون در وقت طعام شام بکدر می سازد بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و قی کرد
و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که می دوید رواه الدارمی و عدوا البوصیری حیث قال **شعر** اکم
ابرأت وصبا باللمس راحته ۞ واطلقت اربا من ربقة اللمم ۞ و آمد آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود
که تکلم نمیکرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس شد غلام
فی الحال دعاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز احد زخمی بر چشم قتاده بن النعمان تا افتاد
بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی ست که دوست میدارم او را و میترسم که پلید
و مکروه در نظر وی دارم پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و بنهاد در جای خود و فرمود خداوندا بپوشان
چشم او را حلیه پس بود آن چشم بهترین و زیباترین و بیناترین چشمان او درد نمیکرد وقتی که بدرد می آمد چشم دیگر و
آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی بود در خدمت عمر عبدالعزیز آمد پرسید تو کیستی گفت **شعر**
ابونا الذی سالت علی الخد عینه ۞ فردت بکف المصطفی ایما رد ۞ فعادت کما کانت لاول امرها ۞ فیا حسن
عین و یا حسن ما خذ ۞ پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جائزه او را و روایت کرد طبرانی و ابونعیم از قتاده گفت بودم
من که نگاه میداشتم تیرهای را بر روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس در آخر
رسید بمن تیری که افتاد بدان حدقه چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و چون دید چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاهداشت
روی پیغمبر ترا بر روی خود رسید آفت بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و روایت کرده شده است
گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد نزد آنحضرت یکسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست
مبارک خود کفی از خاک و انداخت در آن از آب دهن مبارک خود و بآن فرستاده داد و گرفت وی آنرا متعجب بر چه
که استهزا کرده شد بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی بسر حد موت و نوشانید آنرا پس شفا یافت
و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را پس بینا شد چنانکه
رشته در سوزن می در آورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار ست و در غزوه خیبر رسید که علی کرم الله وجهه

کجاست گفتند حاضر نیست و درد چشم دارند پس کس فرستاده طلبید و نهاد سر مبارک او را بر کنار شریف خود و تفل کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود بوی دردی و هرگز درد نکرد چشم وی رضی الله عنه و دوم کرد سه دم بر ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و در صحیح البخاری زید بن معاذ شمشیر رسیده بود بپاشنه وقتیکه گشت کعب بن الاشرف را پس تفل کرد به شد در حال و در صحیح بخاری که چون عبد الله عتیک ابو رافع یهودی را کشت شب مهتاب بود و چون پای بر زینه نهاد و میپنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد و شکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی روایت کرده است بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرم بتو تا زنده مکنی دخترک مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت انداخته آمده ام من دخترک را در وادی پس فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی را ندا کرد آنحضرت علیه السلام آن دخترک را پس جواب داد آن دخترک گفت لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدنیا گفت لا و الله یا رسول الله یافتم من آخرت را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پدر و مادر تو ایمان آوردند اگر دوست داری باز گردانم ترا بایشان گفت حاجت نیست مرا بپدر و مادر من یافته ام خدا را بهتر و مهربانتر از ایشان و در روایت این حدیث دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خورد را ذبح کرد و چون مادر وی در دنبال وی دوید وی ببام آمد و خود را بر زمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و در شواهد النبوة بتفصیل مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است ولیکن محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار رسانیده اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجوز عمیا پس پوشیدیم آن مرد را و تعزیت کردیم آن زن را گفت ای مرد پسر من گفتند آری مرد گفت خداوندا تو میدانی که من هجرت کرده بودم بسوی تو و بسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی مرا و فریادرسی کنی در هر شدت و محنت پس منه بر من بار این مصیبت پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد با ما رواه ابن عدی و ابن ابی الدنیا و البیهقی و ابو نعیم و این برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس معجزه

وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود چون
تکفین کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خارجه انصاری
خزرجی که حاضر شده بود بدر و بیعة الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد بعد از موت بکلامی
که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امر الله فی الکتاب
الاول صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت
اربع وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید الضعیف وقامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در
مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفته بود زید بن خارجه از سران انصار و قتی که میرفت در راهی
از راههای مدینه منوره میان ظهر و عصر بر زمین افتاد و مرد پس آمدند زنان انصار و گریستند بروی و مردمان
ایشان پس ماندند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه
می آمد آواز از زیر جامهای پس کشادند روی و سینه او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده و کان
ذلک فی الکتاب الاول و صدق هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا
فی الکتاب من عاش بعد الموت انتهی و روایت کرده شده است از عبدالله بن عبیدالله انصاری
گفت بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را و کشته شده بود بیمامه پس شنیدیم او را وقتی که
در آوردیم او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الشهید عثمان بن عفان البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی
که مرده است کذا فی الشفا و اگر تشکیک کنند و گویند که شاید زنده باشد و غشی واقع شده باشد و نیز این بدست
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشد تا معجزه وی گویند جوابش آنکه مردن مری نیست که پنهان ماند و ذکر آنحضرت
و مدح وی ناظر بر آن ست که اینهمه برکت و عزت وی بود و اگر کرامت باشد نیز معجزه اوست و ابونعیم روایت کرده
که جابر رضی الله عنه ذبح کرده بود شاتی و پخته اشکنه ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد پس خوردند
قوم فرمود آنحضرت بخورید ولیکن استخوان نشکنید بعد از آن جمع کرد آن حضرت استخوانها را و نهاد دست مبارک
خود بر آن تکلم کرد بکلامی ناگاه برخاست شاة در حالیکه می افشاند گوشهای خود را و بعضی از کمل اولیاء که مظهر
قادریت الهی تعالی شانه بود و بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرتوی ازین خارق افتاده کرم مرغی
خورده بودند و دستی بر استخوانهای آن نهاده نام خدا و رسول خدا گرفتند مرغ برخاست و روان شد و این نیز از معجزه
آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه تکلم شاة مسمومه را که در خیبر بود بعضی از قبیل احیاء موتی بمیداند و بعضی

میگویند که آن کلامی ست که خلق کرد خدای تعالی در شاة میته چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات میکند پروردگار تواند
وی شنیدند از وی بی تغیر اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابوالحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین ست و
بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات ست در ان اولا و تکلم ثانیا و می گویند که حق تعالی پیدا کرد در ان حیات
انکشاف کرد برای وی دهن و زبان و قدرت داد بآن بر کلام و ظاهر قول آنست والله اعلم وصل دیگر از
انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم و در شفا گفته که این بابی وسیع
است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر جماعه را بالغ حد متواتر المعنی ست ضرورة
و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعا می کردی از برای کسی در می یافت دعا
ولد و ولد ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعای آنحضرت ست صلی الله و آله و سلم و گفت رسول الله کرد
بانواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشته و آورده مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انس بن مالک
خادم تو انس دعا کن مر او را دعای دنیا خواست و الا دعای دینی آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصا
آنکه خادم و حاضر گاه و بیگاه است پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و اولاد او را و برکت ده
او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت میکنند که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار ست و اولاد
و من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ کی را که رسید رفاه عیش و خوشی و زندگانی را
چنانکه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن کرده ام من باین دو دست خود صد تن از اولاد خود نمیگویم سقط و ولد ولد را
و آمده است که نخل وی در یکسال دو بار بار میداد و از انجمله است دعای او عبدالرحمن بن عوف را ببرکت و سفرمود
وی رضی الله عنه اگر بر دارم من سنگی را امیدوارم که در تحت آن یابم زر او فتح کرده شد بر وی ابواب رزق و بکثرت گرد
بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و حضر کرده شد زر بسیار از ترکه وی به تبرها چنانکه شوخ نشست در دستها و صلح کرده شد
بر زنان او که چهار بودند بر ربع حق آنها که ثمن ست بر هشتاد هزار و در روایتی بر صد هزار و روایتی آمده که صلح کرده شد
زنی از انها که طلاق داده بود او را بر هشتاد و چند هزار و وصیت کرده به پنجاه هزار برای صدقات عظیمه که در حیات داشت
و آزاد کرد یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکبار کاروان خود را که در وی هفتصد شتر بود و از جنس مال بود در وی
و تصدق کرد شتران را با آنچه بر آن از اموال با اقتاب و احلاس و باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد
او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیدم عبدالرحمن بن عوف را در بهشت که می خزید مانند کودک
پس بشکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای معاویه

بن ابی سفیان بتمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث دیگر آمده است که فرمود با معاویه اذا ملکت
فاسجح چون داده شود ترا ملک نرم کن سرشت و خلق خود را گفت معاویه از آنروز مرا طمع و امیدواری ملک
شد و دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعای نکرد وی رضی الله عنه
مر هیچ یکی را نیک یا بد مگر آنکه مستجاب شد گویا که سداد سهم وی رضی الله عنه از لوازم و آثار هم این عالمست دعا را
تیر تشبیه داده اند و دعا کرد باعزاز اسلام بعمر یا بابی جهل استجابة کرده شد و بعمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود
رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد عمر و رسید مردم را در بعضی مغازی آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم عطش و التماس کردند از آنحضرت دعا را پس کرد آنحضرت دعا و پیدا شد سحاب که آب داد همه را و
بکشاد و دعای آنحضرت در استسقا و در باریدن و کشادن مشهور است و معروف فرمود و مر نابغه جعدی را لا یفضض
الله فاک لشکند خدا تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی و در روایتی آمده است که فرمود نیکوترین مردم
در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی میروئید بجای آن دندان دیگر و زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده
بران گفته اند و این نابغه از قدما شعرا است که اسلام آورده و بیاید ذکر او در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت انشاء الله تعالی
و دعا کرد مر ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل پس نامیده شد بحبر امت و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبد الله بن جعفر
را ببرکت در صفقه پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد مقداد را ببرکت پس بود نزد وی غرائر از مال و دعا کرد
مراسندان برا عروه بن ابی الجعد پس میگوید عروه بودم من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی است تا آنکه سود میکردم چهل هزار
درهم را یعنی در یک روز و بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود میکرد در آن و گرفت یکبار ناقه آنحضرت
پس دعا کرد و آواز داد ناقه را پس آمد بادی و سپرد با آنحضرت و دعا کرد مادر ابو هریره را باسلام و مسلمان شد در حال
بعد از آنکه بد می گفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود از گرمی
و سردی پس بود پس وی رضی الله عنه که می پوشید در زمستان ثیاب ضعیف را و در صیف ثیاب زمستان را و نمیرسید او را گرمی و
سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن هرگز و درخواست کرد از آنحضرت
طفیل بن عمرو آیتی کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا بخش مر او را نور پس ساطع شد
نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی بریده خیال نکنند پس گذشته آمد آن نور و
طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک نام کرده شد او را ذو النور و دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد
بر ایشان پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد و برطرف شد قحط و دعا کرد بر کسری وقتیکه پاره کرد

کتاب آنحضرت را که پاره باد ملک وی پس باقی نماند مراد وی را هیچ ملکی و باقی نماند مراو را هیچ ملکی و باقی نماند فارس در قطعا،
دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدا تعالی اثر او را پس جا ماند گشت آن شخص و دید مردی که
خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمیتوانم بدست راست خوردن دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی خورد
پس نتوانست برداشت دست را با خود گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا برگمار بر وی سگی از سگان خود را
پس خورد او را شیر و حدیث دعا آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی در نماز مشهورست
و کشته شدند آنجماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت بقصد تهکم
واستهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون قبر کردند او را
بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند دیواری بحجاره و
همچنین دعا کرد بر ابن عامر راهب که بموت طرید وحید او همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال این بسیارست
و این باب بیشترست از آنکه احاطه کرده شود بیان و فصل در کرامات و برکات آنحضرت در چیزی که مس کرده و مباشر
کرد آنرا و در صحیح آمده که بیرون آورد اسما بنت ابی بکر جبه طیالسه را و گفت که این جبه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم پوشیده است و ما می شوییم آنرا برای بیماران و شفا می جوییم بآن و بود کاسه آنحضرت که آب می انداختند
در آن و شفا می جستند بآن و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید و حاضر نشد با آنها هیچ قتالی
را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک نشد و کم نگشت آب او
هرگز و آب دهن شریف انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین تر از وی آب و گذشت
آنحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بیسان ست و آب وی شورست فرمود نام وی نعمان ست
و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن
مبارک خود را در آن پس گشت خوشبوتر از مشک و انداخت آب دهن در دلوی از بیر و ریخت در آن فایح گشت از
وی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس مکیدند ایشان و ساکت شدند
و میگریستند پیش از آن از عطش وی انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان شیرخواران و کفایت کرد ایشانرا
تا شب و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را عکه بود که هدیه فرستاد در وی روغن برای
آنحضرت وی یافتی همیشه در آن تا بیفشرد و از انجمله است برکت دست شریف و لمس آن در نشاندن نخیل برای یهود
و بر دادن آنها در همین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند او را یهود بر اربعین اوقیه

و نشاندن سعی نخل تا بلند شود و بر دهد مگر یک نخل که کسی دیگر نشانده بود روایت کرده است ابن عبد البر از انس
و عمر رضی الله عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در آن و آن یک نخل را نیز آن حضرت
قلع کرد و بنشاند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه و جاجه از ذهب بعد از آنکه گردانید آنرا
بر زبان مبارک خود پس داد از آن اربعین اوقیه باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد و قیه وزن اربعین را گویند و حنس بن عقیل
یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا
پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و یافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم و سردی آنرا
چون گرم میشدم و از آنجمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل قصه شاة ام معبد و شاة انس و غنم حلیمه مرضعه
وی صلی الله علیه وآله وسلم و ناقه ای او و شاة عبد الله بن مسعود که نچیده بود بروی نر و شاة مقداد و جز آن
و از آن جمله است توشه دادن وی اصحاب را مشک آبی بعد از آنکه بست دهان آنرا و دعا کرد در آن و چون حاضر
شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش شیرین است و کف آمده بر دهن او دست داد
بر زور و آنحضرت بر سر عمرو بن سعد دعا کرد به برکت پس هشتاد سال عمر او شد و همچنان جوان بود و جوانان از عالم رفتند
و رفتند و گوید که روایت کرده شده است مثل این قصص بسیار از آن جمله مسح کرد بر سر قیس ابن زید جذامی و دعا
کرد او را پس صد ساله شد و تمام جسد وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که دست
مبارک وی بر آن گذشته بود و پاک کرده بود آنحضرت از روی عابد بن عمرو که مجروح شده بود در روز حنین و
دعا کرد مر او را پس بود دایره غره فرس و نام کرد او را غره و مسح کرد بر سر دیگری پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد
عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را و وی قصیر بود و پدر وی طویل بود پس دعا کرد مر او را به برکت پس برآمد مرد را
طول او تمام از حسن و جمال و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در روی هیچ زنی آنچه یافته میشد
در روی وی از حسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روح مزاح و هزل بود تعالی الله چون مزاح و هزل او
این حال بود عزم و جد را چه تاثیر خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد
به برکت پس بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی
و نهاده میشد بر موضع دست نبی صلی الله علیه وآله وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبی که آفتی داشت پس
به شد و برابر شد موی سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده می شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم
هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت مگر دست میزد در سینه وی و میرفت آن مس دیوانگی و عتبه بن فرقد

مروی بود که زنان متعدده داشت و زنان وی بتعصب یکدیگر خوشبوییهای مالیدند و وی بر همه غالب بود و طیب
نبود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی و پشت وی بجهت عارضه که داشت و از عظائم معجزات که ببرکت
دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب ست در روز حنین و انداختن آن در روی کفار و افتادن آن
در چشمان ایشان و از هزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت کرده و جولانی
لشکر اسلام راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه تنگ
گام بود و چنان شد که هیچ اسپی مماشاة و مجاراة نمیتوانست کرد با وی و پیدا شدن سرعت و سبکی در شتر
جابر بعد سستی و ماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را نگهداشت و همچنین سوار
شدن حمار تنگ گام سعد بن عباده را و باز گردانیدن بوی تند و تیز که اسپ ترکی و هیچ دابه نمیتوانست بوی
مسابره کرده جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زد
پس گشت فارس ترین عرب و ثابت ترین ایشان و از آنجمله دادن آن دست مر عکاشه را شاخ درخت در وقتیکه شکست
شمشیر او در و بدل گشتن آن در دست وی بشمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتیکه شهید
در قتال اهل ردت و نام این سیف عون بود و همچنین دادن وی برای عبدالله بن جحش روز احد شاخ خرما و
گشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما و روشن شدن آن در راه
و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزن او را باین چوب که وی شیطانست پس رسید بخانه و زد آن
سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره نسیان حدیث را و امر کردن او را به بست رداء و نهادن
دست مبارک خود را در رداء وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن حفظ علوم ببرکت دست شریف مشهور است
وصل از انجمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وآله وسلم بودن اوست مطلع بر غیوب و خبر دادن بانچه حادث
خواهد شد از کائنات علم غیب اصالة مخصوص ست بپروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوبست و هرچه بر زبان
رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی از اتباع وی ظاهر شده است بوحی یا بالهام و در حدیث آمده است والله
انی لا اعلم الا ما علمنی ربی و در شفا میگوید که این بابی بحریست که دریافته نمیشود قعر او و معلوم ست یا قطع
و دیده است بتواتر و اخبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمغیبات دو قسم ست یکی آنکه ناطق ست قرآن
مجید که خبر میدهد از اخبار ماضیه و آتیه و احوال امم سالفه و قرون خالیه و احوال خلق در مبدأ و معاد شعر
لم تقترن بزمان و هی تخبرنا ٭ من المعاد و عن عاد و عن ارم ٭ و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنها واقع شده

و از آنجمله آنچه در قرآن مجید است خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعدم وقوع معارضه قرآن و عدم اتیان سورهٔ
مانند آن چنانکه مدلول کریمه وان کنتم فی ریب مما نزلنا است فرمود ولن تفعلوا ولا یاتون بمثله فظاهر شد صدق
این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت و از آنجمله قول وی تعالی است واذ یعدکم الله احدی
الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده است و قریش را دو قافله بود یکی
غنیمت بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری بر عکس آن و مسلمانان آنرا میخواستند که غنیمت داشت و شوکت وی کم بود پس
خبر داد حقتعالی از آنچه در ضمائر ایشان بود و آنچه را که موعود و وعده کرد با ایشان کرد و آنچه پیش از لقای عدو وقوع واقعه
است پس این از جمله غیب باشد و تمام قصه در غزوهٔ بدر بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله قول وی است تعالی سیهزم الجمع
ویولون الدبر این نیز در شان کفار قریش است و در روز بدر بود عدد ایشان تا هزار و مستعد بودند بمال و سلاح
و عدد مسلمانان سیصد و سیزده و نبود با ایشان جز دو اسپ یکی از آن زبیر و دیگری از آن مقداد پس نصرت داد خدا تعالی
مسلمانان را و قادر گردانید بر قتل سرداران ایشان و اغتنام اموال ایشان و از آنجمله قول وی سبحانه سنلقی فی
قلوب الذین کفروا الرعب در شان کفار احد که با وجود حصول نوعی از غلبه و شوکت رجوع کردند بلکه ندا کرد ابوسفیان
که سردار گروه مشرکان بود در این غزوه یا محمد موعد ما موسم بدر است در سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند و استیصال
مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان و از آنجمله است قول حقتعالی وهم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین الی قوله لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیصر است و غلبه کسری
و خوشحال شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود و کتاب نداشت و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود و
گفتند غالب آمد برادران ما بر برادران شما زود باشد که ما نیز غالب آئیم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری
بعد از هفت سال در سال حدیبیه و بیرون کردند روم فارس را از دیار ایشان و از آنجمله قول حق سبحانه است ولا یتمنونه
ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را نه بدل نه بزبان هرگز با وجود قدرت ایشان پس این از جمله اخبار است بغیب
و بود همچنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند منقول میشد و مشتهر میگشت و در روایة که رسیده مرفوعا که فرمود اگر تمنی میکردند
در آن ساعت میمردند و باقی نمیماند هیچ یهودی بر روی زمین و اگر از ایشان تمنی می آمد در ساعت می کردند آن را از
برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی میکنند میمیرند و همچنین
قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود اذل کفره اند در هر مکان و زمان چنانکه خبر داده

از انجمله قول حق تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
الآیة واین وعده ست از خدای عز وجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه میگرداند امت او را خلفای ارض
وائمه ناس ووالی امر وصلاح می یابد بایشان بلاد وفروتنی میکنند برای ایشان عباد وایمن میگرداند ایشانرا بعد
از خوف وتقوی وحاکم میگرداند بعد از ضعف وبیچارگی وبتحقیق وفا کرد وی سبحانه وعده خود را ومن اوفی بعهده
من الله وله الحمد والمنة ورفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه وخیبر وبحرین و
باقی جزیره عرب را وارض یمن را تمام وگرفت جزیه را از مجوس هجر واز بعضی اطراف شام وهدیه وپیشکش
فرستاد او را هرقل بادشاه روم وصاحب مصر واسکندریه که مقوقس باشد وملوک عمان ونجاشی ملک حبشه ایمان
آورد وچون رحلت کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم از عالم واختیار کرد خدای تعالی برای وی آنچه نزد وی
تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفه راستین وی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود وجمع کرد وقوی کرد آنچه متفرق شده وپریشان گشته وسست شد بعد از وی وشجاعتی بر روی کار آورد
که هیچ یکی از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از آن وهمه رای در توقف میزدند واو کمر همت وشجاعت
بر پشت ودر پیچید جزیره عرب را وعدل گستری کرد وبر انگیخت جیوش اسلامیه را به بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید
پس فتح کردند طرفی از آن ولشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام وجیشی دیگر را در صحبت
عمرو بن العاص بجانب مصر وفتح کرد جیش شام ودر ایام وی بصری ودمشق ومخالیف آنرا از بلاد حوران و
توابع آنرا پس میرانید او را حق سبحانه واختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت ومنت نهاد بر اسلام واهل آن
بالهام کردن او باستخلاف عمر فاروق وقیام نمود بامر بعد از وی قیام تمام در قوت سیرت وکمال عدل وفتح
کرد وی بلاد شامیه را تمام دیار مصر تا آخر آن واکثر اقلیم فارس وکسر کرد کسری را وخوار کرد او را نهایت خواری
وگرفت تا اقصی مملکت وی وقهر کرد قیصر را وکشید دست او را از بلاد شام وانجا کرد تا قسطنطنیه وانفاق کرد
اموال آنرا در راه خدای بر مسلمانان چنانکه خبر داده ووعده کرده بود بآن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد
از آن که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض ومغارب آن پس فتح کرده شد بلاد تا
اقصی اندلس وقیروان وسبته از آنچه متصل بحر محیط بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین وگشت کسری وهلاک شد
وزوال پذیرفت ملک او بالکلیه وفتح کرده شد مداین عراق وخراسان واهواز وقتال کردند مسلمانان ترک را
قتال عظیم وآمد خراج از مشارق ومغارب واینهمه برکت تلاوت ودرست وی بود قرآن عظیم را وجمع کردن امت را

بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم ست و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن عظیم تر و عام
تر فتح شد بر وی بلاد اسلامیه اکثر و او نیز بعد ازان خلیفه مطلق و امام برحق علی مرتضی شد کرم الله وجهه لیکن قوم
قدر و مرتبه او را نشناختند و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کمر بمخالفت او محکم بربستند پس شد آنچه شد فانا لله
وانا الیه راجعون تورپشتی که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب ست و در کتاب عقائد نوشته است که مخالفان
علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را نشناختند و قومی محبت دنیا ورزیدند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته
است در عائشه صدیقه و طلحه و زبیر جز این اعتقاد نتوان کرد از انجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و این امری ظاهر ست در عیان و دین اسلام
چنانکه خبر داده غالب ست بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه ست اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا پس بوفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نماز در بلاد عرب هیچ موضعی که ندرآمد در اسلام
اسلام ولله الحمد و قسم دیگر از اخبار واقع شده است در احادیث از انجمله است روایة از حذیفه ابن الیمان که
خطبه خواندن آنحضرت عم روزی
گفت که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت
مگر آنکه حدیث کرد آنرا کسیکه یاد گرفت و فراموش کرد کسی و بتحقیق دانسته اند آنرا یاران ما گاهی میباشد چیزی که
فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی را و غائب می شود
از وی و چون ببیند میشناسد او را و گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران ما را دیده و دانسته فراموش
میکنند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ یکی از فتنه برانگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس با وی باشند
مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیله او را و گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ما را تا آنچه می جنبانند پرنده بازوهای خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را ازان علمی و روایت
کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر دجال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و من
میشناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشانرا و میشناسم رنگهای اسپان ایشانرا و ایشان بهترین سواران
باشند بر روی زمین و بتحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از آنچه وانیده است آنحضرت امت خود را و وعده
کرده ایشانرا از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکند زنی
تنها از حیره بسوی مکه نمیترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بمدینه و فتح کردن خدای تعالی بر
دست او را نه دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا آنجا شد بعد ازان کسری

ونه قیصر اما کسری منقطع شد ملک وی بالکلیه پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی منشور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و قیصر منهزم شد از شام و در آمد اقصای بلاد اسلام را فتح کردند مسلمانان بلاد او را بود این در خلافت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهواء سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق است بر هفتاد و سه فرق و نجات یک فرقه و گسترانیدن اهل تنعم و اتراف از امت فرشها و پوشیدن حله در صباح و مساء و نهادن صحفه و برداشتن و تنعم در اطعمه و پوشش دیوارها مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون اینچنین کنند پیدا آرد خدایتعالی عذاب و در جنگ در میان ایشان و برگمارد بدان ایشانرا از نیکان ایشان و برند نیکان از میان و پی یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علمای و ظهور فتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشنع شنائع ست که در زمان یزید واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینة و خبر داده بعصر مسیلمه کذاب و انذار کرد بروت ایشان و فرمود وای عرب را از شری که نزدیک رسیده است و فرمود در هم پیچیده شد برای من زمین و نموده شد برای من مشارق و مغارب زمین و نزدیک است که برسد ملک امت من چیزی را که پیچیده شده است از زمین و همچنین دراز شد ملک در مشرق و مغرب ما بین ارض هند که از اقصای شرق تا بحر طنجه که نهایت عمارت نیست و ورای آن و مالک نشد آنرا هیچ امتی از امم و ممتد نشد در جنوب و نه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق تا آنکه برپا شود قیامت و مراد باهل غرب بعضی عرب داشتند زیرا که غرب بغین معجمه و سکون را بمعنی دلو است و عرب مخصوص اند بآب دادن بدلو کذا قیل و بعضی باهل غرب یا مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی اخیر ست و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشانرا امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه ایشان همبرین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بملک بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آگاه باش سرانجام ست که تو والی میشوی امر امت مرا و چون چنین شود قبول کن از نیکان و درگذر از بدان گفت معاویه از ان روز امیدوار شدم که مبتلا خواهم شد بکارداری و در مواهب لدنیه می آرد که ابن عساکر روایت کرده است که آنحضرت فرمود مغلوب نمی شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین می گفت که اگر می شنیدم من این حدیث را قتال نمیکردم من با معاویه والله اعلم و گرفتن بنی امیه مال خدا را دول گفت بجاور ابن عباس که در شکم تو پسر است

چون برای بیا مادر او نزد من چون زائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و چشانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبد الله و گفت وی را ابو الخلفاء خبر داد بغالب آمدن ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلمهای سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه تا لک شدند و بآنچه دیدن اهلبیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقتیل و تشدید و تشرید و خبر داد بقتل علی رضی الله عنه بآنکه بدبخت ترین قوم کسی که رنگین گرداند راس و لحیه شریف او را بخون و بآنکه علی رضی الله عنه قسمت کننده جنت و نار است می آرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این بیست بر آنچه ورد احادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان علی خارجی و ناجیه و طائفه اند که نسبت کرده میشوند بسوی وی از روی افض و تکفیر کرده اند او را کذا ذکره فی الشفاء و در حدیث دیگر در منقبت وی رضی الله عنه واقعشده که تو در شبیهی ست از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری فرود آوردند او را در مرتبه که نیست مر او را و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می کند مرا بآنچه نیست در من و مبغض که باعث می گردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته میشود عثمان در حالیکه میخواند وی مصحف را و گفت سرانجام ست که بیفتد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله خبر داد که وی کشته میشود مظلوم و خبر داد که خدا تعالی میپوشاند پیراهنی و ایشان میخواهند که برکشند آنرا از بر شریف وی و در روایتی آمده که فرمود بعثمان چیزی که میپوشاند ترا خدا تعالی باید که برنکشی تو آنرا از بر خود و خبر داد عثمان را در بهشت با بلای که رسد او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر و فرمود که وی کشته میشود شهید و خبر داد بمحاربه زبیر مر علی را و پشیمان شدن او از آن و بآواز کردن سگان بر بعضی از ازواج وی صلی الله علیه وآله وسلم در حواب که نام موضعی ست میان مکه و بصره که کشته میشوند گرد آن کشتگان بسیار و ظاهر شد اینحال بر عائشه نزد بر آمدن او بسوی بصره در واقعه جمل و خبر داد بعمار بن یاسر را که میکشند او را فئه باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر نزدیک بتواتر ست و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود امر وی بحجاج آنچه بود و گفت ابن عباس رضی الله عنه را که کم میکنی تو بصر خود را و باز گردانیده میشود بسوی تو در روز وفات تو و له قصه و خبر داد بشهادت زید بن حارثه جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس بیاید و قرآن بغم تمام و سکون رای مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار ست و در روایتی خیبر چندان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک ما یا فتنه

باشد آخر زخمهای سخت خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان
لا اله الا الله وانی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که درمیان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب و حذیفه بود آخر
میرد از شما در آتش خواهد بود یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود و آتش افروخته بود تا گرم شود پس
سوخت دران و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود از زنش او بپرسید که حقیقت حال چیست گفت
جنب بود چون شنید که کار بران حضرت سخت ست فرصت غسل نیافت و رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی
الله عنه میگوید یافتم سر او را که آب از وی میچکید و خبر داد که در ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو
کس باین دو صفت کذاب مختار ابن عبید ثقفی و مبیر یعنی مهلک قتال حجاج بن یوسف ثقفی مختار از کتب اسماء
الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سرانجام ست که صلح دهد خدای تعالی بوی میان دو گروه
از مسلمانان و مصدوق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهورست و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی
نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود زودترین از ازواج در لحوق بمن آنکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب
رضی الله عنها بود که دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود از حدیث و خبر داد بقتل امام حسین بلطف و نشان داد که خواهد کشت
او را کلب ابقع یعنی شک نیست که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضجع وی
خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از ان ملک و در روایتی ملک گزنده فرمود ابتدای این
امر نبوت و رحمت ست پس از ان رحمت بر خلافت پس ملکا عضوضا بعد از وی عتو و جبروت و فساد و خبر داد باتیان
اویس قرنی و نشان داد بامرای که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سرانجام ست که پیدا شود در امت من سی
دجال کذاب و درمیان ایشان چهار زن خواهد بود و همیشه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان
دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک ست که بسیار شوند درمیان
عجم مغول درمیان شما میزنند گردن شما و برپا نمی شود قیامت تا آنکه میراند مردم را بعصای خود مردی از قحطان
یعنی پادشاه و حاکم بود بر شما و فرمود خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین
و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک
بعد از ان فاش می گردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند پیش آنکه گواه گرفته شوند و خیانت
میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و فربه شوند و نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وست بدتر ازوست

واین را نقض کرده اند بزمان عمر بن عبد العزیز که بود از جماعه سابق از بنی مروان آمد وجواب داده اند که این حکم
اعتبار اغلبیت ست وفرمود هلاک امت من بردست کودکان از قریش خواهد بود وابو هریره که راوی این حدیث ست
میگفت اگر خواهم ذکر کنم ایشانرا نام بنام میگفت ابو هریره اعوذ بالله من امارة الصبیان پس گذشت وی
رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که بادشاهی یزید بود وخبر داد آنحضرت بظهور قدریه ومرجیه ورافضیه
وخوارج که فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون آیند بر بهترین فرقه ومراد علی را اصحاب او یند رضی الله عنهم اجمعین
وفرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه گویند یکی از دو پستان وی مانند پستان زن ست که می جنبد و
حرکت میکند وسیمای ایشان تحلیق راس باشد وکشت ایشانرا امیر المومنین علی کرم الله وجهه ودر حدیث دیگر آمده است
که فرمود آنحضرت که اگر می یابم من ایشانرا بکشم مانند عاد وثمود وخبر داد بسبب آخر این امت اول را چنانکه رافضیه
کنند وخبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانچه ملح در طعام وهمیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نماند مر ایشانرا
جماعه وباشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا وولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند واختیار کنند در دادن
حکومت ورعایت که بدیگران بکنند بایشان نکنند شمنی در شرح شفا از یعمری نقل کرده که این اثره در زمان معاویه
بود وخبر داد که در آخر زمان مردم رذال گوسفند چران وبرهنه تنان وبرهنه پایان تطاول کنند در عمارتها وبناها
در ربه خود را یعنی خواجه خود کنایه است از کثرت تسری وخبر داد بعد از من قریش اعراب غزا نکنند آنحضرت را
ودی غزا کنند ایشانرا واین در غزوه خندق فرمود که بعد از این کافران بر سر ما نخواهند آمد چنین واقع شده وخبر
داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس وموتان بضم میم وسکون واو وبفتح نیز آمده است ومراد بآن وباء طاعون
است واکثر استعمال موتان در موت مواشی ست وظاهر مراد طاعون عمواس ست که در زمان امیر المومنین عمر رضی
الله عنه افتاده بود ومی گویند که در سه روز هفتاد هزار کس مرد والله اعلم ووعده کرد بسکونت بصره وخبر داد واصحابه
غزا می کنند در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود ودر زمان خلافت امیر المومنین
عثمان وخبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم این محل را بر سلمان فارسی
وامثال وی می کنند وبعضی بر امام ابو حنیفه وامثال او که اصل از ابنای فارس اند فرود می آرند ودر بعضی
رجل من فارس آمده والله اعلم وخبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعالم مدینه جمعی از علما برآنند که مراد بآن امام
مالک است وقومی گویند که مراد وجود عالمی ست که در مدینه باشد وچون در ان زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بران واین در آخر زمان خواهد بود وخبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم فرمود لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما وامام احمد وغیر او برانند مراد بآن شافعی ست
وجوزقانی از حدیث انس آورده که یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة هو سراج امتی ودر تنزیه الشریعة گفته در اسناد
این حدیث احمد جویباری ست وراوی وی مامون سلمی ست ویکی ازین دو وضع کرده این حدیث را وصاحب
سفر السعادة میگوید که در باب فضائل شافعی وابی حنیفه وذم ایشان چیزی صحیح نشده وهرچه درین باب ثبت موضوع
ومفتری ست والله اعلم وخبر داد که همیشه خواهند بود طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر یعنی قیامت و
خبر داد که خدا تعالی برانگیزد درین امت سر صد سال کسیکه تجدید میکند دین را وخبر داد بذهاب الامثل فالامثل
وحاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر وتصحیح نموده آنرا ودر بعضی غزوات بادی وزید تند فرمود وزیدن ست این باد از
جهة موت منافقی که در مدینه مرده است وچون رسیدند همچنین یافتند وخبر داد از مردیکه خیانت کرده در غنیمت و
را از مهربانی یهود پس یافته شد در جای باش او همچنین ودزدید شخصی گلیمی را پس خبر داد ویافته شد در متاع وی
ویکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر داد که در فلان وادی ست وپیچیده است مهار وی در
شاخ درختی وخبر داد ایشانرا بکتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود ونشان داد که زنی چنین وچنین در فلان
وادی آن کتاب را میبرد پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ویکی دو کس دیگر دنبال آن زن ویافتند در همان
جای که نشان داده بود ونقل قصه این مذکور ومسطور ست در کتب احادیث وسبب نزول سوره ممتحنه این قصه است وخبر داد
بمالی که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل وخبر نداشت هیچکس الا وی وزن وی پس اسلام آورد
چنانکه در غزوه بدر بیاید انشاء الله تعالی وفرمود مر سعد بن ابی وقاص را در وقتی که آرزوی موت کرده بود شاید که تو
پس گذاشته شوی وباقی داشته شوی تا نفع یابند بتو قومی یعنی مسلمانان وزیان یابند قومی دیگر یعنی کافران وبشارت
داد او را بطول عمر وبود وی رضی الله عنه آخر عشره در موت ومرد در خمس وخمسین یا سبع وخمسین وبعضی گفته اند در
ثمان وخمسین وخبر داد که کشته میشود ابی بن خلف بر دست من وگفت در عتبه بن ابی لهب که بخورد او را کلب الله
پس خورد او را شیری وخبر داد از موضع هلاک اهل بدر وتعیین کرد موضع هر یک را وخبر داد بموت نجاشی روزیکه مرده
در حبشه بود وبیرون آمد بمصلی ونماز گذارد بروی بچهار تکبیر وخبر داد فیروز دیلمی را وقتیکه آمد برسالت از جانب کسری
بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام آورد وخبر داد اباذر را براندن مردم وی را از مدینه
ودید او را در زی خواب کننده در مسجد گفت چگونه باشد حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده می شوی ازین مسجد
گفت سکونت میکنم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی الحدیث وخبر داد بزرگانی که کرد از ان

تنها و بیرون او تنها و قصه ابوذر در رفتن او بربذه که جای بودن او بود و رفتن او از عالم مشهورست و مذکورست در
کتب سیر و بیاید ان شاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او که مثل که ثابت باش نیست بر تو گزندی و مقتول
و شهید بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهورست گفت بسراقه که چگونه بود بحال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری
را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوارها هم در آن بود بپوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی
برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت حمد مر خدا را که برکشید انها را از دست کسری و بپوشانید سراقه
را خبر داد و بنیاد شهری میان دجله و دجیل که مراد بدان بغدادست و فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که
او را ولید خواهند گفت و وی بدترست مر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که قائم نمیشود قیامت تا آنکه قتال
میکنند دو گروه که دعوی هر دو یکی ست یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین واقعه صفین ست قاضی
ابوبکر بن العربی گفته که این اول امری ست که ناگاه در آمد در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه افتاد در اسلام
بعد موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قتل عمرست رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منقطع
شد وحی ظاهر شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر الهی آنچه
شد و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحابه وی رضی الله عنهم
اجمعین میکرد و چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای او را بشکنم
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا ای عمر و آنچنان بود
که وی بعد از اسلام در مکه بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید
دلهای مسلمانان را و روشن گردانید بصائر ایشان را و گفت ثابت بن قیس شماس را تعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته
شد روز مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را هنگامی که فرستاد او را باکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که
نصرانی بود بدرستیکه می یابی تو او را که شکار میکند گاو ان را و هر چه خبر داد آنحضرت از اسرار و بواطن مطلع شد بران
از اسرار منافقین و مؤمنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه می گفتند
بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد بر نزد ما کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزهای بطحا و اعلام کرد آنحضرت
بسحری که کرده بود مراد را لبید بن اعصم یهودی و در موهای آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود
در وعاء شگوفه نخل نزد در زیر سرعان یافته شد بهمان صفت و برآورده شد و خبر داد و بخوردن ارضه صحیفه را که
نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد همچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را

و تینیکه تکذیب کردند قریش او را در لیلة الاسرا و رسیدن قافلهٔ ایشان و در ذکر معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات
قبیحه در امت در آخر زمان از رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد اقران و قلت رجال و کثرت
نسوان و خبر داد و نقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و دلال و ظهور زنا و رجان و قصهٔ آن در تاریخ مکهٔ معظمه مذکور
و اخبار از شرائط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم ست که کتابی جدا
می طلبد و وقوع آن منتظر و متوقع ست و در چه ذکر کرده شد کفایت ست در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله
علیه و آله و سلم وصل دیگر از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الٰهی ست عز اسمه و جل جلاله
مر او را صلی الله علیه و آله و سلم از شر و مکر و کید اعدای دین قال الله تعالی و الله یعصمک من الناس و اصبر
لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر قال و اذ یمکر بک
الذین کفروا الآیة و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حراست مینمود نفس نفیس خود را و پاسبانی مینمودند صحابه
رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیة و الله یعصمک من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه
و گفت بمردی که حراست میکردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که بدرستی نگاهداشت مرا پروردگار من عزوجل
و احتیاج نگذاشت مرا بشما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در زیر درختی
نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون اول واقع شد در منزل اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت
درختی را که قیلوله میکرد در سایهٔ آن پس اعرابی آمد و بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند ترا از من
فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی و زد سر او بشمشیر تا روان شد دماغ او پس نازل شد
این آیت و بتحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم
خود و گفت آمده ام شما را از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی
فرمود ترا که نگاه میدارد از من و بر انداز او را آمده ست مثل این حکایت در غزوهٔ بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه
السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر کرد مثل این و در غزوهٔ غطفان
نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آمد و چون رجوع کرد بقوم خود و بود وی سید قوم و اشجع
ایشان گفتند چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید دراز
بلند قامت زد در سینهٔ من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است و
اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد و شمشیر آهیخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوندا کفایت کن مرا

از شر وی هر طور که خواهی لسیار و فساد بر وی خود بجهة وروی که در کمر وی پیدا شد و در اینجا نازل شده است اقول و که سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمومنان بجهة آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقه بایشان راجع ست و آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابی لهب لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حمالة الحطب در شان اوست آمد تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد که ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی زنی لئیمه بیحیا و بی ادبست نزدیک است اگر اینجا برخیزی بهتر ست آنحضرت فرمود که وی مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابو بکر صاحب تو مرا هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید و هجو نمیکند پس آن زن غائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که همدرین جا نشسته بود ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا بجناح خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود گفت ای ابوبکر اگر میدیدم من محمد را میزدم باین سنگ دهان او را ذکر کرده است آورده اند که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد چشمان او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشانرا تا آواز داد و ندا او را نه دیدن و نشناختن قریش آنحضرت را در قصه ابتدای هجرت که آنحضرت از درون خانه بر آمد و بایشان سخن کرد و بگذشت ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته بر آمد هم ازین باب ست چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باینحال و روایت ست که از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کرده و اتفاق نمودم من با ابو جهم بن حذیفه شبی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس آمدیم او در منزل پس شنیدیم ما او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة و ما ادراک ما الحاقة تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابو جهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گریختیم هر دو و فرار نمودیم و بود این حکایات از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجائب روایات ست و مفصل است چنانکه در محلش مذکور گردد انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک جعشم در حین هجرت که اهل مکه او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم برگماشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و فرو رفتن پایهای اسپ وی در زمین و بر آمدن بدعای شریف و برگشتن وی مشهور ست و در خبر دیگر آمده که چوپانی شناخت آنحضرت را و ابوبکر را و دید تا بداند قریش را چون بمکه رسید نهاده شد بر دل وی و دو نیافت چه کند و گوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود آورده اند ابن اسحق و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود ابو جهل لعین سنگی بر گرفته و ملاعین دیگر میدیدند خواست که بیندازد سنگ را آنحضرت پس بچسبید سنگ بدست وی و خشک شد هر دو دست

وی نا کردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و گفت پس گشاده
شد هر دو دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز تا آن بزرگی شتر ندیده بود پس قصد کردن آن شتر که بخورد او را
فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود با صورت بر آمده اگر نزدیک می آمد میخورد او را و نیز یکبار آنحضرت در زیر دیوار نشسته
بود یکی از اشقیا سنگ آسیا بگرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بیندازد پس برخاست آنحضرت بجانب مدینه
برگشت و ابو هریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را
پس بنماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد چون نزدیک رسید بگریخت در حالیکه اتقا میکرد بهر دو دست
خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم اهوالی عظیم و آوازها چند که پر کرده بود
زمین را فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می ربودند اعضای او را پاره پاره میگرفتند
نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایت کرده شده است
که شیبه بن عثمان حجبی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود و پیش از آنکه بشرف اسلام
مشرف گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رسید و حمزه بن عبد المطلب پدر و عم او را کشته بود گفت امروز
کینه خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون در هم افتادند مردم برداشت شمشیر خود را تا بزنم بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانه عظیم از آتش سریع تر از برق پس گریختم
از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین مردم است
نزد من پس بر نداشت دست را مگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان
رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالی میزدم شمشیر اگر پیش می آمد در آن ساعت پدر خود را میزدم او را بشمشیر
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از فضالة بن عمیر آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آن
حضرت در طواف بود چون نزدیک شدم از آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن میکردی با نفس خود میخواهی که بکشی رسول الله
را گفتم لا یا رسول الله پس خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس آرامید
دل من پس بخدا سوگند بر نداشت دست مبارک را تا پیدا نکرد خدای تعالی را چیزی را محبوب تر نزد من از وی صلی الله
علیه وآله و از مشاهیر اخبار درین باب خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت
و گفت عامر به اربد من مشغول میدارم از تو روی محمد را بزن تو بروی شمشیر خود را پس ندید عامر اربد را که کار
کند پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان خود و او

میان او و آیا میخواهی که بزنم ترا و از عصمت حق ست عزوجل حبیب خود را که بسیاری از یهود کاهنان خبر داده اند قریش را و ترسانیدند ایشان را بوی و تعیین کردند او را بالغلبه و سطوت وی بر ایشان و در غلانیدند ایشان را بر قتل وی صلی الله علیه و آله وسلم و نگاهداشت وی را وی سبحانه تا رسید در وی امر باریتعالی یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون **وصل** و از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف ست که جمع کرد حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه و آله وسلم و مخصوص گردانید او را بدانکه مشتمل اند بر تمامه مصالح دنیا و دین و معرفت او بامور شرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح ست و احوال و اخبار امم سالفه و قرون انبیاء از زمن آدم تا وقت خود و حفظ شرایع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلاف امم و ابطال ایشان و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم و حکمای ایشان و محبت کفار هر امت و معارضه هر فرقه از اهل کتب بانچه در کتب ایشان بود و اعلام باسرار و مخفیات علوم آن و اخبار بانچه پوشیدند و تغییر دادند از آن و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت و حفظ ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهة تقریب فهم غوامض و تبیین مشکلات آن باشتمال شریعت غرای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول و حفظ نفس و اعراض و اموال که مستحسن ست نزد ارباب عقول حتی نزد کفار و جبار و ملاحده که عقل سلیم و انصاف داشته باشند لکن نیامد مجهول و مخالف معقول و مسلم بجوامع کلم محتوی بر ضروب علوم و فنون معارف مثل طب و تعبیر و فرائض و حساب و غیر آن و از علوم که بیدا ند بعض آن را اگر کسیکه ممارست کرده درس را و عکوف کرده بر کتب و مجالست کرده باهل کتاب و ریاضت کرده در آن و آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسیکه صفت او این باشد و ناشی شده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و غایت معارف عرب علم انساب و اخبار اوایل و شعر و بیانست و حصول آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب ساخته و مجالست باهل آن فن ست و این فن قطره ایست از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه و آله وسلم شعر کفاک بالعلم بالامی معجزة ؛ فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم ؛ و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ترادف و تواتر اخبار از رهبانان و احبار و علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسمای و علامات وی چنانکه حلیه شریفه و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قیس بن ساعده و سیف بن ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده امر او را زید بن عمرو بن نفیل که او را موحد جاهلیت گویند و ورقه بن نوفل که تنصر کرده بود میکرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سالفه و اعتراف علمای یهود بدان مگر

که مراد حسد و عناد دانستند و جمله از آن در ابواب سالفه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواتف جن و
از ... بر السنهٔ اصنام و ذبائح نصب و اجواف طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت وی در
احجار و قبور بخط قدیم ... اسلام آوردن کسیکه مشاهده کرده آنرا مذکور و مسطور ست و دیگر آیات و علامات که در وقت
ولادت شریف و در وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصائص
و کرامات و آیات اخبار آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم از ملائکه و جن و امداد حضرت عزت مر او را بملائکه و طاعت
جن و دیدن بسیاری از اصحاب وی مر ایشانرا چنانکه در غزوهٔ بدر و جز آن ظاهر گشته و یکی از آن صور دیدن جبرئیل
است از برای تعلیم اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دید ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت
دحیه و دید سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید
است و دیدند بعضی از ایشان راندن ملائکه اسپان خود را روز بدر و دیدند بعضی بریدن سرهای کافران و شنیدند
ضرب را و دید ابو سفیان بن الحارث مردان سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند
ملائکه عمران بن الحصین را که از مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حمزه جبرئیل را در کعبه
پس بیهوش افتاد حمزه و دید عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در لیلة الجن و شنید کلام ایشانرا و اینها همه
از معجزات آنحضرت ست و روایة کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر روز احد گرفت رایت
را ملکی بر صورت وی پس ندا کرد آنحضرت و فرمود پیش آ ای مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت
که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ناگاه پیری آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز
جن ست فرمود تو کیستی گفت من هامه بن الهیم بن الاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وست
و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دید ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده از طعام صدقهٔ فطر که حوالهٔ او
بود و نزد وی و تعلیم کرد ابو هریره را آیة الکرسی و ذکر کرده است واقدی که دید خالد نزد هدم کردن عزی زنی سیاه
که بر آمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را به شمشیر خود و فرمود آنحضرت که این عزی بود و در حدیث
تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت بستن او را بستون مسجد و یاد کردن دعای
سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان را مشهور ست **وصل** آنچه ظاهر شد از معجزات
آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و در وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمام زمان

عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصار ست و اگر خدا خواسته باشد چیزے از ان در
محلش مذکور خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه بتحقیق آورده ایم درینباب چیزے
از معجزات واضحه و از جمله از علامات صحیحه که دران کفایت است و بی نیازی ست از زیادت و بحقیقت معجزات
پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنها ست اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبرے معجزه نیاورد مگر مثل آن
یا ابلغ از ان از سید ما ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن عظیم تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع میشود
بدان اعجاز نزد بعضے ائمه محققین سوره انا اعطیناک الکوثر ست یا آیتی که بمقدار اوست باز اعجاز قرآن چنانکه سابقاً
گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد معجزه
باشد پس مضاعف شود عدد ازین وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از اخبار بعلوم غیب تواند که سوره واحد
ازین تجزیه خبر باشد از اشیاء متعدده و هر چیز معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقاً
ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعف بحد کثرت کشید این در حق قرآن ست بستر احادیثی که وارد ست و آنکه اکثر معجزات
رسل بقدر همم اهل زمان ایشان میباشد و بر اندازه وقتی که آن قرآن دران سای و فائق میباشد و چون زمن
موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه چیزی بود که دعوی میکردند
اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت ایشان را و نبود در قدرت
ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمن عیسی صنعت طب و رقدر و مرتبه بسیار بود و اهل آن تفاخر میکردند
دران پس آورد وی علیه السلام بامری که قادر نبودند بران و آورد ایشان را چیزے که گمان نداشتند آنرا انه
احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بمعالجه و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام بستر فرستاد خدا تعالی
محمد علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت
پس فرستاده شد بروی قرآن که خارق این چهار ست که مشتمل ست بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط
کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب عجیب که راه نیافتند و هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب از ان هیچ آنرا
و اخباری که صادر ست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکمال تو دست و امام موضوع معجزات آنحضرت از جهت
آنکه اخبار از کون این احادیث و اسرار و خفایا و ضمائر که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق
آن و ابطال کرد کهانت را که گاهی یکی از ان صادق می برآمد و ده کاذب و از بیخ برکند آنرا بمنع شیاطین که القا
میکردند بر ایشان اخبار را برمی شب و رصد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه و ...

که عاجز آمد کسیکه منفرع و منفرد بود بدان از بعض آن وجوه بعد از زمان مانند این معجزه جامعه مر این وجوه را ثابت و باقی
تا روز قیامت بر هر امت که بیایند نظر کنند دران و تاویل نمایند در وجوه اعجاز پس نمیگذرد هیچ عصری و زمانی مگر آنکه
ظاهر میشود در وی صدق اخباری که خبر داده است بدان متجدد میشود ایمان و متظاهر میگردد برهان لیس الخبر
کالمعاینة و مشاهده را تاثیری ست در زیادت ایقان و نفس اشد ست طمانینة در عین الیقین از علم الیقین
هر چند حقانیت یقین در هر صورت حاصل ست و سائر معجزات رسل علیهم السلام منقرض شد بانقراض ایشان و
معدوم گشت بعدم زمان ایشان و معجزه سید ما صلوات الله و سلامه علیه باقی می شود و منقطع و مضمحل نمیگردد
و متجدد ست آیات او و کما قال البوصیری شعر دامت لدینا ففاقت کل معجزة من النبیین اذ جاءت ولم تدم
و ظهور و وقوع معجزه پیغمبر ما را وجهی دیگر نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخییل و حیله و تشبیه چه غیر
او را از معجزات رسل طلب کردند معاندان و مکابران اشیای که طمع کردند بدان تخییل و تمویه بر ضعفا و حمقا چنان که
سحره فرعون حبال و عصی را انداختند و بحیله گری و ساحری چنان نمودند که مار است که می جنبند و شاید که
نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی ست که نیست حیله و سحر را در تخییل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست
و ما حاصل نمیشود غیر شاعر و خطیب را بتکلیف و حیله خود را شاعر و خطیب گرداند و بدانکه کافه علمای سنت برانند
که اتیان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجود قوت دواعی و بواعث و مذهب معتزله و بعضی از علمای اهل سنت
که مقدور بود ولیکن قدرت الهی صرف میکرد همت ایشان را از قصد آن و نمیگذاشت که از ایشان بوجود آید گرچه
وجود اعجاز و وقوع آن برین مذهب نیز حاصل ست زیراکه در وضع کردن حق سبحانه ایشان را از اتیان با آنچه از
جنس مقدور ایشانست ابهر آیة و اظهر دلالت ست بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این ست که منع
کند خدای تعالی قیام را بر مردم با قدرت ایشان بران و بعدم امانت و این مجرد احتمال ست و توهم ست ناشی از آنکه
چون از جنس کلام ایشانست چرا قدرت نباشد بران و قول اول اقوی و احکم ست والله اعلم بحقیقة الحال فصل
بدانکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت وی صلی الله علیه
و آله و سلم آل و اصحاب و قرابت و مبشرات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده است مقصد
ثامن در طب و تعبیر رویا و انباء بمغیبات وضع کرده و در نظر کاتب حروف این وضع چندان بموقع و مناسب حال
ترتیب نمود اخبار بمغیبات را پیش از وصول بانتقام در باب معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را برحسب ترتیبی که
اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز در همین باب یعنی باب معجزات نهاده و نیز در امعان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از

آنحضرت که همچنین تعبیر رود یا از قبیل معجزات و خارج از حیطه عادت است و در حقیقت تمامه افعال مستقیمه و اعمال قویمه و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم بدایع حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر انام خارج از طاقت بشر و حیطه عادت است صلی الله علیه و آله و سلم مقدمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیمار را از اعیادت می کرد و در نزدیک وی می شد به بیمار و می نشست نزد سر وی و دست می نهاد بر جبهه وی و گاهی می نهاد بر جای درد وی و می پرسید حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج ست باد فال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن وی کما بیت گر قدم رنجه کند بپرسیدن ماه باز دارد سر پرسیدن بیمارتنش مصرع خوش طبیب ست بیا تا همه بیمار شویم ؛ در تفریح نفس مریض و تطییب قلب وا داد فال سرور بر وتا ثیر عجیب است در حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح و قوی قوت میگردد ازان و ساعدت میکند طبیعت را در دفع موذی خصوصا از اعزه و کبر و اخبار از ینجا گفته اند که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ناگاه بیمار شد پس آنحضرت بپرسیدن وی آمد و نشست نزدیک وی و عرض کرد بروی اسلام را پس مسلمان شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم و بیهوش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد و برکت آب وضوی خود را بر من هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در روی من پس صحت یافتم و در دم و فرمود عود دادا المرض و این عام ست هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند ازان رمد و دمل و درد دندان را بجهة اثری که بیهقی روایه کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق ست در هر زمانی و بعضی گفته اند عیادت بعد از سه روز ست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همچنین روایت کرده اند ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنة است و از اصل آن از یهودی طبیب ست که پادشاهی بیمار شد و امر کرد او را بالتزام خدمت خواست یهودی که برآید برای سبت خود و افترا کرد که بیمار را روز شنبه نباید دید تا آنکه میان ایشان شایع شده در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب ست در شتا در شب و در صیف در روز تا از جهة تضرر مریض بطول الیل در شتا و بطول نهار در صیف و مکروه است طبیب را بیرون مگر نزد ضرورت و احادیث در فضل عیادت بسیار ست و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع ست مرض قلوب و مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل میگردد و حصول آن از آنحضرت بطریق طبع و طفیل ست و از اصل معقودات بعثت وی صلی الله علیه و آله و سلم طب قلوب و اصلاح آنست از ذوا دامراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم ست در ابدان با اختلاف درجات آن و ضرر و نیست و هیچ رسد به بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر

عیادت یهودی بیمار ... بجهة ... مستحب ست

عیادت مستحب است

در بعد عیادت در شتا و صیف

مرض دو نوع

آنکه سبب او معاصی ست اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل ست قلب را و بدن را و از جمله آن حرمان علم ست
که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمیگردد و للامام الشافعی رحمة الله علیه شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشدنی
الی ترک المعاصی ٭ و قال اعلم بان العلم نور من الله ٭ و نور الله لا یوتی العاصی ٭ و از جمله حرمان رزق ست و در حدیث
آمده است که عبد محروم گردانیده میشود بگناهی که میرسد اورا و تقوی سبب مزید رزق ست قوله تعالی ولو ان اهل القری
آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض الآیة چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة تمنع الرزق و اینجا محل
خلجان ست که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم از دیگران مرزوق تر اند و منعم تر اند
جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان ست پس در اینجا خوف آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان
کنده شده است یا مکرو استدراج ست و ظلمتی و وحشتی که در قلب نزد ارتکاب معصیت یافته می شود محسوس در مطبوع ست
و گاهی این شامت و سواد بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان ست و سستی قلب و بدن نیز از آثار معاصی ست
و نیز معصیت سبب کوتاهی عمر ست چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و بعضی این را حمل بر محق برکت وجود ان کنند
موجب ذل و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم ست و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیة و استفراغ مواد فاسده و اخلاط
ردیه ست حال قلب همچنین ست و استفراغ آن بتوبه و حمیت با حساب از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای شما درد شما ذنوبست و دوا استغفار پس
ظاهر شد که معرفت طب قلوب و معالجه آن از جانب رسول ست صلی الله علیه وآله وسلم و طب قلوب بواسطه وحی است
و طب اجساد غالبا بتجربه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه از رخصت افطار در سفر و مرض و شرعیت تیمم نزد خوف
مرض و امثال آن ظاهر میگردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی
باشد اگرچه بتجربه و قیاس باشد دور نیست و بتجویز علاج اثبات اسباب ست و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع
و عطش باکل و شرب دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین ست صلی الله علیه وآله وسلم که با وجود آن توکل تداوی
میکرد و مباشرت اسباب مینمود و فرمود نفرستاده است خدا تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در
روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر ست در وی موت و در بعضی احادیث امر ست بمعالجه و اشارتست که نظر در
مداوات بر حکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید پنداشت و اتفاق ست بر آنکه امر برای وجوب
نیست و ملابست باقه بر تقدیر الهی منافی توکل نیست نعم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تکمیل مقام
توکل باین ست اشارت و در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر

حساب هم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون ودر روایت دیگر ولا یکتوون نیز زیاده کرده وگفته اند که مراد
آنست که این افعال را بطریق اعتماد واعتقاد علیت نمیکنند ودر مواهب لدنیه از حارث محاسبی رضی الله عنه
در باب هل یتداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین صلی الله علیه
وآله وسلم پس گفته شد مر حارث را که در خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من استرقی و
اکتوی بری من التوکل پس جواب داد که مراد براءت از توکلی ست که ذکر کرده است ایشان را در حدیث یدخل الجنة
من امتی سبعون الفا بغیر حساب الحدیث و فرمود توکل بعض وی افضل ست از بعض دیگر انتهی واز تمهید
آورده که مراد براءت از توکل ست وقتیکه استرقا کنند برقاهای که مکروه در شریعت ومخالف آن واکتوا کنند ونیت
وی متعلق باشد در شفا بوجه داغ وجزم کنند بآن ومعرض باشند از فعل الهی واز آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز استرقا
بقرآن وفاتحة الکتاب چنانکه بیاید وتحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم ست یکی اسباب یقینیه ست که رعایت
آن بحکم الهی وتقدیر وی واجبست چنانکه مضغ لقمه وبلع آن در اکل ونهادن کوزه در دهان ومص آن در
شرب وترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم ست دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه صحیح مدخلیت آن ثابت
شده است مثل استعمال ادویه جلد در بارد ودر تحریر وتبرید مزاج و ملابست این قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای
تحقیق حال نفس در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند وباوجود آن در فتوای شریعت محل عتاب
شده و دیگر اسباب وهمیه است که نه چنین ست وارتکاب واستعمال آن منافی توکل ست باتفاق وعلاج آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اجساد را بر سه نوع بود یکی بادویه طبیعی که عبارت ست از اجزای جمادی ونباتی وحیوانی
دوم بادویه الهی روحانی که ادعیه واذکار وآیات قرآنی ست سیوم بادویه مرکبه ازین دو قسم وباید دانست که شفای
اتم وانفع واعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین وقرآن تمام شفاست
از امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده واخلاق ذمیمه واعمال قبیحه ست وقرآن مشتملست بر دلائل
واضحه قطعیه بر اثبات عقاید حقه وبر بیان وارشاد اخلاق فاضله واعمال محموده واما بودن وی شفا از امراض
جسمانیه بجهت آنست که تبرک وتیمن بقراءت وی نافع ست در بسیاری از امراض وعلل ومزیل ودافع ست مر آنها را
وچون از خواندن ودمیدن افسونهای مجهوله که مفهوم نمیگردد از ان معانی و وارد ست از قبل اهل فسق وفجور
که ثابت ست بحس بعضی نجاست وکثافت آنها آثار عجیبه در جلب منافع ودفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل
است بر ذکر جلال کبریائی الهی وذات وصفات وی تعالی وتقدس ثابت شده است از قبل کسیکه ثابت شده است

معاونزاہت وعظمت وکمال اولعیان بمعجزات ظاہر چرا نباشد وفرمودہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
سیکیم بالشفائین القرآن شفا نہادو یرا خدا یتعالی ہر گز آمدہ است کہ فاتحۃ الکتاب دوا ست مر ہر درد را ودر رقیہ لدیغ
وجنون ومعتوہ بفاتحۃ الکتاب امری مقرر وثابت ست ودر احادیث ودر حدیث امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ
نزد ابن ماجہ مرفوعا واقع شدہ کہ خیر الدواء القرآن وبیضاوی در تفسیر قول وی تعالی وننزل من القرآن ما ہو شفاء
آیات شفا را ذکر کردہ وحلبی در حاشیہ خود آن آیات را تعیین کردہ ودر کتب معتبرہ مثل مواہب لدنیہ وغیر آن حکایتی
درباب این آیات آمام طریقت ابو القاسم قشیری آوردہ آمدہ کہ بیمار شدہ بود ولدوی بیماری سخت تا مشرف گشت
بر موت وشدید شد بروی امر گفت ودیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب وشکایت کردم نزد آنحضرت
علیہ السلام از حال ولد فرمود آنحضرت این انت من آیات الشفا کجائی تو از آیات شفا وچرا التمسک نمیکنی بشفا
جوئی بآن پس بیدار شدم وفکر کردم در آن ناگاہ یافتم آن آیات کریمہ را وششجا از کتاب خدا عز وجل یکی ویشف
صدور قوم مومنین وشفاء لما فی الصدور یخرج من بطونہا شراب مختلف الوانہ فیہ شفاء للناس وننزل من القرآن
ما ہو شفاء ورحمۃ للمومنین واذا مرضت فہو یشفین قل ہو للذین آمنوا ہدی وشفاء گفت پس نوشتم این آیات را پس
از آن حل کردم در آب ونوشانیدم آنرا ولد را پس شفا یافت در حال گویا بند از پای وی کشادہ شد واز شیخ
تاج الدین سبکی رحمۃ اللہ علیہ کہ از عاظم علمای شافعی ست نقل کردہ اند کہ گفت دریافتم بسیاری از مشایخ
را کہ می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را وکاتب حروف از حضرت شیخ عبد الوہاب متقی نیز دیدم این
عمل کہ برای بیماران میکردند ولیکن درینجا سخنی ست کہ باید دانست ودریافت کہ آیات واذکار وادعیہ کہ تعبیہ
کردہ میشود بآن واستسقا نمودہ می شود بدان نفع وشفا در ذات آنہاست ولیکن صلاحیت محل وقبول آن وقوت
ہمت فاعل وتاثیر وی شرط ست در آن وہرگاہ تخلف کند شفا از جہت ضعف ہمت وتاثیر فاعل خواہد بود یا بسبب
عدم قبول یا درینجا مانعی قوی ست کہ با وجود قوت فاعل وصلاحیت محل حاجب وحاجز از وصول اثر وظہور تاثیر
آمدہ واین در ادویہ حسیہ نیز پیداست کہ عدم تاثیر آن گاہی بجہت عدم قبول طبیعت ست مر دوا را وگاہی از جہت
وجود مانع از وصول اثر دوا ست بوی زیرا کہ طبیعت چون بگیرد دوا را بالقبول تام انتفاع بدن بوی بحسب قبول
خواہد بود ہمچنین قلب چون بگیرد رقا وتعاویذ را بالقبول تام وہمت قوی را از نفس فاعلہ تاثیری میکند در ازالہ
علت وہمچنین دعا از اقوی اسباب ست در ازالہ مکروہ ودفع بلا وحصول مطلوب ولیکن گاہی تخلف میکند اثر وی
یا از جہت ضعف وی در حد ذات وی چنانکہ دعای باشد کہ دوست نمی دارد آنرا خدا یتعالی بجہت آنچہ در وی ست

تجاوز از حد حقانیت وانصاف یا از جهت ضعف قلب داعی وعدم اقبال او بر جناب حق تعالی وتقدس حضور و
جمعیت او بروی وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالت مثل اکل حرام وعروض ظلمت رین بر قلب واستیلاء غفلت
وسهو ولهو ودر حدیث آمده است که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی بتاهی غافل ودعا عدو بلاست
مدافعه ومعالجه می کند آنرا ومنع میکند نزول آنرا ودفع میکند بعد از نزول یا تخفیف می کند در آن ودعا سلاح
مومن ست اگر با حضور قلب وجمعیت کلیه بر مطلوب مقارن گردد واوقات اجابت را با خضوع وخشوع وانکسار
وذل وتضرع وطهارت ورفع یدین وابتدای بحمد وصلوة وبعد از توبه واستغفار وصدق والحاح وتملق وتوسل
باسماء وصفات الهی وتوجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم وسائر شروط وسائر بدین مثال رمی که تیر
وکمان راست ودرست بود وزور بازو بکمال بود وهدف مقابل باشد وقابل تاثیر ومانع آن بود وحاجت ومانع
وصول در میان نبود وعلم بصنعت تیراندازی تمام از شراعت وآداب آن حاصل باشد واما استشفا بعوذات
وغیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طلب دعائی ست اگر جاری گردد بر لسان ابرار سعدا قویا بتوجه تمام وهمت تام
ولیکن چون وجود این نوع عزیز ونادرست مردم دست بطب جسمانی زده از آن فارغ وغافل نشستند ومراد بمعو
ذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میدمید بنفس کریم خود را بمعوذات قل اعوذ برب الفلق
وقل اعوذ برب الناس ست وبعضی قل هو الله احد وقل یا ایها الکفرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات
متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون وآنها از قرآن ست
ودرینباب که سخن میکنیم تمامتر از آن مراد ست وما ذکار وادعیه در باب استعاذه بسیار وارد ست وبتحقیق اجماع کرده
اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا واسماء وصفات وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میداند معنی
آنرا وباعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست عز اسمه وتاثیر رقیه بتقدیر حق ست تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است که
پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این رقیها وحرزها واسباب دیگر که میکنیم تغیر میدهد تقدیر خدا را تعالی
شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الهی ست ودر حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت
گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درینباب فرمود عرض کنید رقیها را خود را بر من اگر در آن شرکی نبود بکنید باکی نیست
واز جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه وگفتند یا رسول الله نزد ما
رقیه بود که برای عقرب می کردیم وعرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینیم درین باکی بکنید وفرمود هر که تواند
که نفع رساند برادر خود را برساند وتمسک کرده اند قومی باین عموم وتجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت

آن اگرچه معلوم نباشد معنی آن ولکن احتیاط در آن ست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این
در غیر ماثور ست و الا آنچه ماثور باشد چنانکه در رقیه حمة عقرب آمده است بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا جائز خواهد بود
بی شبهه و بتحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین دعوات
و اسما بزبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشائخ آورده اند که شخصی دعای
میخواند شخصی دیگر در آنجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا و رسول خدا را اتفاقا مفهوم آن
کلمات این بود و آن شخص نادانسته میخواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد از لغات معلوم نشده است خواندن آن
کلمات مشائخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و آنرا میخوانند و الله اعلم و در حدیث ابوداود
و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود رقا و تمائم و
توله شرک ست و تمائم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا در جاهلیت برای
دفع آفا میگردند و توله بکسر مثناة و فتح واو و لام چیزی ست که زنان برای طلب محبت مردان بکنند و این نوع
از سحر ست و دعا و حزب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو به بندند بعضی علما از آن
نیز منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت از برای دفع
فزع و وحشت و بیخوابی این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین
و ان یحضرون آموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد و کسیکه عاقل
نبود مینوشت آنرا در صک و می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ که در احادیث واقع ست مثل تعویذ الطفل بکلمات
الله التامة الحدیث و تعویذات العینی چنانکه ذکر آنها بیاید بمعنی استعاذه و پناه طلبیدن ست از شر بخدا عز و جل و از
زینب امراة عبدالله بن مسعود آورده اند که دید عبدالله در گردن رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این خیطی
ست که افسون کرده شده است برای من و در وی پس بگرفت آنرا عبدالله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبدالله
بی نیاز بید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت رقا و تمائم و توله شرک ست
گفتم چرا همچنین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چرک او را و اشک را پس رفتم نزد
فلان یهودی پس خواند وی افسونی و همه دردها بیرون رفت و آرام یافتم گفت عبدالله این دردی که در چشم تو بود
عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو که میگفتی چنانکه
رسول خدا میفرمود صلی الله علیه و آله وسلم اذهب الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک

استغفار لاینقاد و استمرار رواه ابو داؤد گفته اند که اینها را از شرک بجهت آنست که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه . . ن باشد و حالان که وارد شده دران احادیث و اخبار صحیحه صریحه و خلاف نیست در مشروعیت فزع و التجا الی الله سبحانه در هرچه واقع شده یا متوقع ست و بعضی گفته اند که نهی از ان رقی ست که میخوانند آنرا اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند بامور مشتبه مرکبه از حق و باطل که جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استغاثه میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع بانسان دارند با شیاطین دوستند چون خوانده شود عزایم باسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی اثر جن می باشد متمثل وی بصورت مار هرگاه که رقیه خوانده شود باسمای شیاطین سلان میکنند سموم آن از بدن ایشان از جهت مکر دست رقیه که باسمای الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن آمد که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه حدیث ازین قسم مبادا از روی شرکی باشد یا مودی بشرک گردد دوم آنچه و اسماء اوست تعالی و تقدس و این جائز است و اگر ماثور باشد چیزی از ان مستحب بود سیوم آنچه باسمای غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح یا معظم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از ان و ترک آن اولی است از جهت وجود التجا بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب ازان چنانکه حالف بغیر خدا عز و جل گفت بنده مسکین عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و امثال اینان میکنند بسبب قرب و ایشان بدرگاه حق و درگاه رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشانرا همین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول می کنی نه باستقلال و استبداد این را قیاس بر حلف بغیر خدا عز و جل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه جهال و عوام الناس کنند حکم صلواة وارد اللهم صل علی محمد و آله و سلم کما لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل ست که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله گفتم آیا درست ست که رقیه است کنند که رقیها برسه قسم ست یکی آنکه رقیه کرده میشد بوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجبست اجتناب کنند اهل کتاب مسلمانان را فرمود نعم و میشکه رقیه کنند بچیزی که معروفست از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد بکتاب الله قرآن باشد الا چون در توریت و غیره در تحریف و تغیر واقع شده است اعتماد بران نتوان کرد یا مگر معلوم باشد مضمون آنکه موافق حق ست و مطابق قرآن امام مالک در موطای می آرد که ابو بکر رضی الله عنه

نرمود یهودیه را که رقیه میکرد عائشه رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده
است در قول مالک رحمة الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم را بجواز قائل ست امام شافعی رحمة الله علیه و روایة
کرده است ابن وهب از مالک کراهیة رقیه بحدید و ملح و عقد خیط و آنچه منسوب میسازند از خاتم سلیمان علیه السلام
گفت نبود آن امر ناس در قدیم الزمان یعنی بدعت ست و مکروه است تتبعه بیشتر یا بی نخر عوام الناس از
آنست که این افسونهای باطله و شگونهای جاهلیت را تاثیرات عجیبه می یابند که حیران میشوند که اندر قیها مشروعه گاهی ظاهر
نمیگردد از نیجا در مزلقه انکار رو در ورطه حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر میگردد که گفت من
چه کار کنم همین ساعت چشم من از درد بیرون می افتاد فلان یهودی افسون کرده رو همه بیرون رفت و نمیدانند که
معنی فساد و بطلان آنست که شارع از ان نهی فرموده و حکمت و فائده آن نزد اوست و ظاهر آنست که مقصود اخراج
از ورطه کفر و اشراک ست پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت ست ارتکاب نمیکنند اینها را اگرچه سبب
هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابدی و حیات باقی در امتثال امر شارع ست و آنهای که مطمح نظر
ایشان حیات دنیاست از مقام استقامت می لغزند و در ورطه کفر و معصیت می افتند اعاذنا الله من ذلک و در
دیار ما افسونی ست که آنرا انبیت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره می کنند که مردم بدان میشوند
و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشغوف تر و مفتون تر میگردند و دعای سماست که متعارف زبان هندوانست
اجتناب از ان لازم مینماید و الله یعصمنا و نقل رقیها از آنحضرت در هر باب مروی ست خصوصًا در عین و حمه
بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کنید در چشم زخم و از حمه و از نمله یعنی ریشها که بر
پهلو ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمه نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمه مراد بنفس عین
است یعنی چشم زخم و در روایة اللذعة زیاده کرده و مراد بحمه نیش زهردارست از عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن بدندان چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص ست
باینها بلکه در جمیع امراض و اعلام مشروع و متنوع ست چنانکه در تب و در دسر و درد دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود ثابت ست در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت
در بعضی نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرور یابد آنچیز چنانکه در حدیث فرمود
لو کان شئ سابق القدر لسبقة العین اگر چیزی بود که پیشدستی میکرد و غلبه مینمود قضا و قدر را هر آئینه سبقت
میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردان آدمیان بعد از قضا و قدر

الٰهی بچشم زخمست واکثر علمای دین برانند که عین حق ست وجماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال هر که بر طریقه ایشان
میرود منکر شده اند آنرا وچون مخبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطل باشد وآنکه گویند همه بتقدیر
الٰهی ست چشم زخم چه اعتبار دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الٰهی ست وعین را تاثیر ذاتی نیست وهر که بر طریقه
اهل سنت ست میگویند که آن از اسباب عادی ست باین معنی که عادة الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد
مقابله شخصی را ونظر کردن این شخص وی بر وجه استحسان واما آنکه چیزی از چشم عائن می برآید بمعیون میرسد معلوم
هیچ جانب اثبات ونفی نمیتوان کرد وهر دو جانب محتمل ست وبعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئی
منشعب میشود از عائن ومتصل میگردد بمعیون ودر می آید در مسامات چشم وی پس پیدا می کند باری تعالی هلاک — منشعب
را نزد آن چنانکه پیدا می کند هلاک را نزد نوشیدن زهر واین محتمل ست اما دعوی قطع وجزم خطا نست ونقل کرده است
از بعضی کسانیکه منسوب بود باین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بیرون
می آید از چشمان من وبعضی گفته اند که منبعث میگردد از چشم عاین قوت سمیه که متصل می گردد بمعیون که باعث هلاک
وفساد میگردد مثل زهر من که افعی بلدیغ میرسد از بعضی افاعی بوساطت نظر نیز زهر میرسد وبالجمله بر مثال
نیز چیزی از جانب عاین بجانب حیون روانه می گردد اگر یا لتی که حفظ ووقایه وی کند در میان نبود میرسد
وکار گر می افتد اگر مانع درمیان بود که عبارت از حرز وتعوذ ودعاست ومانند سپر ست وصول ونفوذ نیابد و
اگر سپر سخت وقوی بود تواند که هم بجانب وی بر گردد بر مثال تیر محسوس وعلاج نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مر این
علت را یعنی چشم زخم را بتعویذات بود یعنی بآیاتی وکلماتی که دران استعاذه است از شر مثل معوذتین وفاتحه — زخم
وآیة الکرسی وگفته اند که بزرگترین رقیها قراءت فاتحه وآیت الکرسی ومعوذتین ست واز جمله تعویذات نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا — از جمله تعویذات نبوی ست
فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها
ومن شر ما ذرأ فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا
یطرق بخیر یا رحمن واز جمله کلماتی که دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است واگر عاین که بترسد از
رسیدن ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند ودر حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف
را دید که غسل میکرد وبود وی رضی الله عنه ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد واستحسان نمود و
گفت والله من مثل این پوستی ندیده ام در مردان ونه پوست زن مخدره سهل در ساعت بسر در آمد وبر زمین افتاد

خبر بحضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تهمت میکنی کسی را گفتند عامر را که دید بدن وی و تحسین کرد پس عامر را طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود هر چه می‌کشد یکی از شما برادر خود را و چنانکه دیدی او را و در نظر تو خوب آمد چرا نگفتی اللهم بارک علیه پس فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس بشست عامر روی خود را و هر دو دست خود را و مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخله ازار را در قدحی پس ریخت آب را بر سهل از پس او بر سر او پس شد و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند و در مواهب لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایه گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم بکسی از کسی می آوردند قدح آبی نزد عاین پس بر میداشت بکف دست راست خود آب را از قدح و مضمضه میکرد و پس میریخت آب در قدح پس می شست روی خود را و در قدح پس می درآورد دست راست را و آب و میریخت بر دست چپ پس می درآورد دست چپ را در قدح و برمیداشت آب را از قدح و میریخت بر دست چپ پس می درآورد دست راست را در دست چپ را و میریخت آب بر مرفق ایمن پس می درآورد دست راست را و میریخت بر مرفق ایسر پس می درآورد دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پس می درآورد دست راست را و میریخت بر قدم یسری پس می درآورد دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست پس می درآورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس می شست داخله ازار را و نمی نهاد قدح بر زمین پس میریخت آن آب مستعمل را بر سر معیون از جانب پس به می شد باذن خدا انتهی پوشیده نماند که این اثر عادت قوم را ذکر کرده ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز همچنین کردند والله اعلم و بر هر تقدیر آنرا از راه عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف کند در وی متشرعی باید گفت او را الله و رسوله اعلم تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متفلسفی توقف کند رد بروی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند بخاصیت خود این نیز از آن قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است بدانکه مراد بداخله ازار چیست بعضی گفته اند که فرج است و قوم را آنکه طرف ازار است آنکه ببدن او رسیده است از جانب راست و قاضی عیاض گفته که مراد جسد اوست که متصل است بازار یا موضع ازار از جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که معقد ازار است و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و بشویند و بنوشانند مجاهد میگوید که باکی نیست بنویسند قرآن را و بشویند آنرا و بنوشانند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر اسماء و صفات جلالیه شده و مثل الاسنی واز ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از

قرآن فرمود که بنویسند وبشویند وبخورانند وآنچه سابقا مذکور شد از حکایت شیخ امام ابوالقاسم قشیری در آیات شفا نیز موید این معنی ست حکایت از ابوعبدالله نباجی مرویست که گفت در سفری بودم بر شتری خوب سوار و در میان همراهان شخصی بود منسوب بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی ابوعبدالله نباجی را گفتند شتر خود را از شر او نگاهدار نباجی گفت مرا بر شتر من قدرتی نیست بجای این خبر رسید نگاهبان شد تا نباجی از منزل غائب شد پس عائن بمنزل نباجی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون درختی که از بیخ برکنند نباجی را خبر کردند که عائن شتر را چشم زد بیامد و چون عائن را دید این رقیه برخواند بسم الله حبس حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر چون نباجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد و از محل خود و شتر تندرست شد و برخاست و این نیز از رقیهای چشم زخم ست و در مواهب از این قسم نقل کرده است که گفت و از جمله علاج عین احتراز است و اجتناب از آن و ستر محاسن از کسیکه رسیده میشود و از عین وی بکنیزی که سو کنند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودکی خوشروی را و فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم مراد بنون کوئی است که میباشد در زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که سیاه کردن نون از کودک ستر جمال صبیست و ظاهر آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد والله اعلم و آنحضرت دید در خانه ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین چنین است که جاریه دید که در روی وی سعفه است یعنی سوخت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افسون خوانید برای این کنیزک که بوی نظر جن است از اینجا معلوم میشود که همچنان که آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان ست و بعضی از شراح حدیث نظر را تیر دانسته گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه درآمد و در روی کودکی صفرة را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین گفته اند که اصابت عین بجهت اعجاب و استحسان میباشد اگرچه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف و باید که عاین که خوش آمده است او را چیزی مبادرت بدعا و تبریک کند و این بمنزله رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مداخلت عوام و الزام کند او بیت ماله و اگر فقیر است نفقه دهد او را الفقه الله که قوام او شود و غیرا ایضا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم که

منع میکرد او را عمر رضی الله عنه از ثم الطف ناس و اشدست از زبان سیر که منع کرده شد ماست اکل او را از
حضور جماعت را اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث ست گفته اگر قتل
کند علاج چیزی را ضامن گردد آنرا اگر بکشد بر وی ست قصاص یا دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث ست
دی اگر دو حکم ساحر دارد و نووی در روضه گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست اینکار
و مخصوص ست ببعضی ناس و در بعضی احوال و واقع نشده است از وی فعلی بلکه بخاصیت ست و گاه وی که
سیر سد از وی متعین نیست در قتل و اهلاک در زوال حیات وگاهی حاصل میشود مکروهی آنکه برساند باهلاک
انتهی و اقوال مشایخ حنفیه درینجا معلوم نشد ملتمس از ناظران آنکه اگر معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافه امراض جسمانی مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت
و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصائب و احزان و اندوه و غم و شدت و الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و
حریق و درد دندان و حبس بول و جراح و رعاف و عسر ولادت و تمامه امراض و آلام و سائر محن و بلا و شدائد
و تمام آن رقیه و ادعیه و تعاویذ در کتب احادیث مذکور ست از انجا باید جست و همچنین بغرض علاج جسمانی باد و یه
حسبه نیز واقع شده اکتفا را اقتصارا علی المقصود ازین بیان ذکر سحر و حکم آن بجهة اشتمال وی بر قصه یهود در سحر
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و طول کلام در آن واقع شد وصل فی الصراح سحر فسون و جادوی کردن
و سحر حرام ست و از کبائر ست باجماع وگاهی کفر میباشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم تعلم
وی حرام ست و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر به نیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد
تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف ست چنانکه زندیق و زندیق آنرا گویند که
منکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقت سحر اختلافست بعضی گویند که مجرد تخیل و ایهام ست و حقیقتی
ندارد یعنی آنچه حاصل میشود در مسحور از احوال و افعال مجرد وهم و خیال ست و حقیقتی ندارد و اختیار ابوجعفر استرآبادی
از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و طائفه دیگر این ست و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقتست و جمهور علما
برین اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع اینست
که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و قلب حقیقت یا نه کسیکه میگوید که وی تخییل محض ست منع میکند آنرا و آنها که قائل اند
مراد با حقیقت ست اختلاف کرده اند آنکه مراد او تاثیر ست فقط چنانکه تغیر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض ست
یا منتهی میشود باحالت چنانکه جماد حیوان میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر

ذکر سحر

ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند که
زیاده نیست تاثیر وی برانچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون بین المرء وزوجه و اگر زیاده می بود ذکر میکرد آنرا و صحیح
از جهت عقل و نقل آنست که واقع میشود اگر از ان و آیه دلالت ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصه هاروت و ماروت
واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد لیس ذکر نکرد آنرا و سحر از جمله صنایع است که حاصل میشود باعمال و
اسباب بطریق اکتساب و عد آن از اقسام خارق عادت مسامحه است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و
فساد است و شرط است که خبث باشد و اگر خبث از وطی حرام بلکه با محارم بود اکمل است کما قیل میگویند که حبال
و عصی که بر دست سحره فرعون می پیچیدند و موسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال
از چرم بود محشو بزیبق و در ته آن اشتها کرده یا در آفتاب بگذاشته بودند زیبق چون گرم گردد بجنبش درآید و این
غریب است و حقتعالی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کنندگان آنرا سحره گفته
پس حمل آن برین نوبه و تخییل بعید مینماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی لغوی است که عجیب است و حمل بر حقیقه سحر
ادخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود والله اعلم بحقیقة الحال و بنقل
صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل وی صلی الله
علیه وآله وسلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخییل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع اینها در سنه بعد از رجوع از
حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز بوده و وجود آثار و بقای آن از اول
حافظ ابن حجر گفته که این روایت صحیح معتمد است و غالباً زور و قوت آن چهل روز بوده و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال
تا آخر تا مدت مدید یا امتداد کشیده تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بودند دعا کردند بسیار کرد پس فرمود یا عائشه
آگاهی داری تو بانکه خدا تعالی فتوی داد مرا در انچه استفتا کردم او را یعنی اجابت کرد انچه سوال کردم از وی
فرمود آمدند دو مرد و نشست یکی از ان دو نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از ان دو مرد بار خود را چه حالت
این مرد را و درد وی از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آمده گفت که سحر کرده است او را گفت
لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشط بضم میم شانه و مشاطه بضم موهایی
که می افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعای شکوفه نخل و گفت کجا نهاده اند آنرا که گفت در بیر ذروان بذال
معجمه مفتوحه نام چاهی است که در انجا پنهان کرده بودند و در روایتی بیر ازوان بالف گفته اند که این صحیح تر است
پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با چندی از صحابه بران چاه فرمود همین چاه است که نموده شد مرا آب

دی سرخ گوئی گویا غساله آب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل رؤس شیاطین پس آوردند از ان چاه آن سحر را
وچنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نمیکنی آنرا یا رسول الله
و رسوا نمیکنی آنکسانرا که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را خدای تعالی مرا شفا داد و دیگر
چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس بیهقی در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند
در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند
گرهی از ان کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی
الله عنهما پس یافتند طلع نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده فرود آمد
مرد و یافت طلع نخل را در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از موم ساخته و در وی سوزنها خلانیده و
رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گرهی کشاده میشد
هر سوزنی که میکشیدند المی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آیتی گرهی
کشاده میشد و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین قضیه مسلک تفویض
و تسلیم در امر پروردگار را و صبر کرد و در طلب اجر برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که ضعیف گردد
از فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ قوم به نجات حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت بتداوی و معالجه
بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که نازل شد بروی معوذتین و حسی آن بود که حجامت کرد در
سر مبارک و صاحب سفر السعادت گفته است که کسی که از دین و ایمان حظی ندارد بهر آئینه این علاج انکار
میکند یعنی میگوید که حجامت که قسمی از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد و در دفع وی چگونه کند
و میگوید حکم کرده اند لابدی چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون
ایشان حکم کرده اند لابدی وجهی و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب ست بعد از ان
اشارت میکند بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده یعنی در
قوای دماغیه تاثیر کرده خیال تخییل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد و این تصرف ساحر است از طبیعت
و ماده دموی تا آنکه ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب
است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین و مباشر نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدنیه از ان
تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی ست که ماده آن وی ست که بعد از انفصال آن در

تجویف قلب بمجاری لطیف بتیون ومانع متصاعد گشته حائل قوای دماغیه میگردد وبتاثیر وتصرف سحر ومزاج آن محل متضرر وخارج از طبیعت اصلی میگردد ومیگویند که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت ونهایت حسن معالجت باشد وبعضی از مبتدعه انکار کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگمان برده اند که این موجب انحطاط مرتبه شریف اوست وموجب تشکیک در نبوت است وهرچه مؤدی بآن باشد باطل ست وموجب عدم وثوق بشریعت ست چه احتمال دارد برین تقدیر که تخییل کرده باشد که می بیند جبرئیل را ووی جبرئیل نباشد وخیال کرده که وحی کرده شده باشد ونه اینچنین باشد وتاثیر سحر در نقصان انبیا باشد ونزد ارباب کمال این سخن مردودست زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه وآله وسلم در دعوی نبوت ودر آنچه میرساند از خدا وبر عصمت وی در تبلیغ ومعجزات باهره شاهدند بران وآنچه متعلق است ببعضی امور دنیاویه که مبعوث نیست برای آن ونیست رسالت برای آن ووی در آن عرضه است مر چیزی را که عارض میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخییل کرده شود بسوی وی گمان برد که کرده است چیزی را وحالانکه نکرده است که جزم ورا امری از امور دنیا چیزی که حقیقة است مر آنرا با عصمت او از مانند آن در امور دین و لازم نمی آید که بگردان آن ملکه از جنس خاطرست که خطور میکند وثبوت ندارد ولیس ثبتی نمی ماند برین ملاحده که حجت وبالجمله نقل کرده نشده از آنحضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی را بر خلاف چیزی که خبر داده است بدان وآنکه گویند که موجب منقصت باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه وآله وسلم از دلائل نبوت وصدق اوست زیرا که او را کفار ساحر میخواندند ومقررست که سحر در ساحر تاثیر نمیکند واظهار تاثیر سحر در وے برای این حکمت ومصلحت ست وقول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بنقصان ست کلیه نیست شاید که در کاملان نیز بجهة مصلحت وحکمتی ظاهر گردد واحادیث درین باب صحیح آمده وقابل انکار نیستند والله اعلم وبدانکه رقیه وتعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بسیارست استیفاء آن از طاقت کتاب وکاتب حروف بیرون است آنچه اول بر عداد امراض مجملا اکتفا کرده شده اما طمع تبرک آنها یکباره نیاسوده فراسیدن باثبت که جمله از آنجا ابتلا بدان کثیر الوقوع ست تبرکا وتیمنا مذکور گردد وبالله التوفیق واز آنجمله اشهر واکثر عین ست ورقیهای این هم بسیارست بهترین رقیها برای این وتتمه بلایا وامراض وآفات قرائت فاتحه است ومعوذتین وآیة الکرسی ست واین دعا که اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک لا یغادر سقما کلیه دعوات آنحضرت بود برای جمیع امراض والام واز آنجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون واز آنجمله اللهم

انی اعوذ بک بوجهک الکریم وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم
انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک و از انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما ذرأ وبرأ
ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر ربی آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله تحصنت بالذی
لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت بربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر
بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق
حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله
مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم و گفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت وقدر آن
بداند و از انجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرده و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک
من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان
بن العاص آمده است که وی رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درد را که می یافت در تن
از آن باز که اسلام آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنه دست خود را بر آنجایی که درد میکند
از جسد تو بگو بسم الله سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع وارق یعنی ترس
و بیخوابی شکایت آورد خالد با آنحضرت و گفت یا رسول الله خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیایی
بخواب خود بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا
من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی علی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دافع الکرب در صحیحین
است از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب
العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الکریم رواه الشیخان و روایت کرده است ابو داود از ابی بکر
صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی
طرفة عین واصلح لی شأنی کله لا اله الا انت و در مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود نرسد

هیچ بنده را هم و حزن وبگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی
قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت به
فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی مگر ببرد خدای تعالی
حزن وهم او را وبیارد در بدل آن فرح وگشایش واز ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدای تعالی او را از هر همی فرج واز هر ضیقی مخرج وروزی دهد او را از جائیکه
گمان ندارد ونیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت کسیکه بسیار شود همومی وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة
الا بالله ودر صحیحین آمده که وی کنزیست از کنوز بهشت ودر ترمذی آمده که وی بابی است از ابواب جنت ودر بعضی
اخبار آمده که فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان ونمی برود مگر بلا حول ولا قوة الا بالله ومشایخ گفته اند که نیست هیچ چیزی
اعون بر عمل از این کلمه وآمده که هر که بخواند آیة الکرسی وخواتیم سورة البقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدای تعالی
ودر حدیث سعد ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی میدانستی سرآئینه من میدانم
کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه گشاده گرداند خدای تعالی از او آن کلمه برادرم یونس است که ندا کرد در ظلمات
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ونزد ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا
نکند بآن هیچ مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابت کرده شد مر او را ودر روایتی آمده اسألک تمام العافیة واسألک
دوام العافیة واسألک الشکر علی العافیة واسألک الغنی عن الناس ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقره
روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا رسول الله پشت
داد وروی گردانید دنیا از من فرمود کجائی تو از صلواة ملائکه وتسبیح خلائق که بوی داده میشود ایشانرا رزق بگو نزد
طلوع فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار ورام پس رفت آنمرد ودرنگ
کرد زمانی وباز آمد وگفت یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمی دانم که کجا نهم آنرا واین کلمه را در سلسلهٔ کبرویه میان
سنت فجر وفرض فجر میخوانند واگر ختم کنند بلا حول ولا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
هیچ گناهان گردد واین سبب وسعت رزق است ولهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب تضییق رزق
هم وغم است چنانکه گذشت واینجا وردی است که از اکسیر مشائخ نام است ومجرب است بعد از سلام
از جمعه پیش از انکه تغیر دهند پای خود را از وضعی که در تشهد نهاده است بخوانند فاتحة الکتاب هفت بار وقل هو الله
احد هفت بار وقل اعوذ برب الفلق هفت بار وقل اعوذ برب الناس هفت بار این قدر در حدیث واقع

نسخه

شده است برای زعفران ما تقدم من الذنوب وما تأخر در شکل نخ بعد ازان این دعا را که آثار آمده است میخوانند
بگفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک و
بفضلک عمن سواک رقیهٔ اطفاء الحریق طبرانی وابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
اذا رأیتم الحریق فکبروا چون بینید شما آتش را که در گرفته است تکبیر بر آرید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر میرا اند
آنرا مجرب و در وجه اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است ازان و هست در وی
از فساد عام که مناسب شیطان و فعل اوست و آتش طلب میکند بطبیع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت
میکند بدان و میخواهد هلاک بنی آدم را و ابلیس و شیطان هر یک میخواهد در زمین فساد را و کبریائی حقتعالی دفع میکند
شیطان را و فعل او را و ابلیس از هیبت تکبیر را اثر ست در اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریائی حق هیچ چیز پس چون تکبیر
گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و بتحقیق تجربه پیوسته است این عمل رقیه صرع گفته اند صرع یکی از
تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و درین قسم ثانی تکلم کرده اند اطبا و اما علاج صرع از ارواح
خبیثه برتقی میباشد و معالجه این محاربه است و محارب را باید که سلاح حسن صحیح باشد و ساعد قوی تا آنکه از
بعضی معالجان کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول ولا قوة الا بالله و بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی خواندن محمد رسول الله و امر میکردند
مصروع را بکثرت قراءت آیة الکرسی و بقراءت معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله والذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر سوره با سوگند بحضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه صداع روایت کرده
حمیدی در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که تعوذ میکرد از
صداع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر واعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار
رقیه وجع الضرس بیهقی آورده که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درد دندان البته
نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخساره او که دران جانب بود و فرمود گفت بار اللهم اذهب عنه ما یجده
وفحشه بدعوة نبیک المکین المبارک عندک پس شفا داد او را الله تعالی پیش از انکه برخیزد و روایت کرده است حمیدی
فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالیکه شکایت میکند درد دیرا که می یافت از دندان
پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انگشت سبابه یمنی خود را و نهاد بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله وبالله
اسألک بعزک وجلالک وقدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک وکلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت خدیجة

رقیه اطفاء حریق
رقیه صرع
رقیه صداع
رقیه وجع دندان

کلمه پس آرام یافت درد وی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرائب که شائع و ذائع است از سمنان
بهجت طبری امام مقام الخلیل بمکه دیدم او را که گرد بار ها نهاد دست خود را بر سر شخصی که درد میکرد دندان
وی و پرسید از وی نام او را و نام مادر او را و پرسید از منی که میخواهد که درد نکند دران مدت و فلان عدد یعنی گفت
در چند سال ترا بر بندم پس میگوید آن شخص پنج سال یا هفت سال یا نه سال مثلا و نحو آن یعنی عدد طاق پس بر میداشت
دست خود را اگر آنکه ساکن شد الم وی و مکث میکرد مدت مذکوره که درد نمیکرد و این امر شائع و مشتهر است از وی انتهی
اما هیچ دعای معین ذکر نکرد و ظاهر اینست همین دعا ماثوره مذکوره خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعای میخواند والله اعلم
بحقیقة الحال و گفت صاحب مواهب و از آنچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخسار یکه درد جانب اوست
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی انشاکم و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون و اگر خواهد
بنویسد و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم رقیه عسر البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء
که آمد او را مردی و گفت پدر او را حبس شده است بول و رسیده ما است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء
رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک
فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطایانا انت رب الطیبین
انزل شفاء من شفائک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع فبری و امر کرد او را که رقیه کند او را نیز همانا پس رقیه کرد
بری و به شد و این رقیه در مشکوة عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیه الحمی
روایت است از انس رضی الله گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تب زده بود
و دشنام میکرد تب را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دشنام مکن تب را که وی مأمور است و لیکن اگر خواهی بیاموزم
ترا کلماتی که چون بگوئی آن کلمات را بر دارد آنرا خدای تعالی از تو فرمود پس بیاموز مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق و
عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس و لا تنتنی الفم و لا تاکلی اللحم و لا
تشربی الدم و تحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم من این کلمات را که
آموخته مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس رفت تب از من صاحب مواهب میگوید مجربست این رقیه یافتیم در بخط
شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الدقیق و جلدی الرقیق و اعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت
امنت بالله و الیوم الآخر فلا تاکلی اللحم و لا تشربی الدم و لا تفوری علی الفم و انتقلی الی من یزعم ان مع الله الها
آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بنویسد برای حمی مثلثه چیزی که ذکر کرده است صاحب الهدی

بر سه ورقهٔ لطیف بسم الله خرت بسم الله قلت و بگیرد هر روز یک ورقه را و بنهد از وی آنرا در دهن و فرو برد و باید آورد
کتاب قرآن و شرب آن برای شفا از سلف منصوص است چنانکه گذشت و ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ
ابو محمد مرجانی همیشه مینوشت اوراق برای حمی و غیر آن و میگذاشت بر ورقها و بس هر که محموم بودی می گرفت
ورقه را از ان و استعمال میکرد و شفا می یافت باذن الله عز و جل و میبود مکتوب ازلی لم یزل و لا یزال
یزیل الزوال و هو لا یزال و لا حول و لا قوة الا بالله و هو العلی العظیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
رقیه خراج بفتح خارش و دمیدگی بر روی پوست صاحب زاد المعانی گفته که بنویسد بر وی این آیه را و یسئلونک
عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا مجرب است رقیه عسر ولادت و از
آنچه مجرب است مر عسر ولادت را چیزی است که روایت کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت دیدم پدر
خود را مینوشت و قتیکه دشوار می شد بر زن ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا اله الا الله
الحکیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من
النهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد را
مردی و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی مر زنی را که سخت شده است بر وی ولادت در روز گفت بگو مر او را که
بیارد جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که مینوشت بسیار کسی را و در مدخل گفته که بنویسد و از محمد بن
اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی آخر السورة و ننزل من القرآن بقدرة الذی جعلک فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا
هذا القرآن علی جبل لرایته الی آخر السورة و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و بنوشد آنرا زن و بیفشاند بر
روی خود گفته است شیخ مرجانی اگر فته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و نوشتم آنرا مر هیچ احدی مگر رستگاری
یافت در ساعت بفضل خدا و روایت کرده شد از ابن عباس رضی الله عنهما گفت گذشت عیسی علیه السلام بر زنی
در حال آنکه معترض بر من افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله دعا کن برای من که خلاص
گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس من النفس و یا مخلص النفس من النفس و یا
مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد را و برخاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار
گردد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه رعاف و از آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود بر
جبهه مرعوف و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و جائز نیست کتابت آن بخون
راعف چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد

رقیه [illegible]
رقیه عسر ولادت
رقیه رعاف

و با نها ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد او را هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی که پس رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد مردی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس گفت ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ نبسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم چون فراموش کردم نخواندم آنرا رواه ابوداود والترمذی وقال حدیث حسن صحیح غریب که حاصل گردد وی معافات از قضا و بلا و روایة است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عشر مرات پاک گردانیده میشود از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر و عافیت داده میشود از قضا و بلا از بلاهای دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از آنهاست و ترمذی از ابی هریرة آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز جنة است گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة الا بالله ولا ملجا من الله الا الیه دور گرداند از وی خدا تعالی هفت باب از ضرر که ادنای آن فقر است و روایة کرده است طبرانی از ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی که کسیکه گوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد ابدا فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم اجمعین آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان از فقر و انس از وحشت قبر و گشاده شود بروی باب غنا و گشاده شود در بهشت و بعضے رواة این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا چنین بسیار نباشد ذکر کرده است این را عبدالحق در کتاب الطب النبوی رقیه درد طعام روایة کرده است بخاری در تاریخ خود از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء ضرر نکند او را هیچ چیز رقیه ام الصبیان از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر کرا زائیده شود او را فرزندی پس اذان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ زیان نکند او را ام الصبیان هذا ما رواه ابن السنی

عبدالحق فی الطب النبوی صلی الله علیه وآله وسلم وام الصبیان ریحی ست که عرض میکند باولاد و بسا که میو شد
ایشان زادی الله برایشان و سر در تاذین آنست که تا اول آنچه بگوش وی آید کلمهٔ شهادت باشد و کبریائی
عظمت وی پس این گویا تلقین ست مر او را شعار اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده میشود کلمهٔ
توحید نزد خروج از دار دنیا و نیز شیطان میگریزد از کلمات اذان رقیه حفیظ رمضان لاالا الا ازذلک بالله انک
سمیع علیم بالله محیط به علمک کهیعص و بالحق انزلناه و بالحق نزل الی آخر صاحب مواهب میگوید گفت شیخ تمام
مشهور شده است ببلاد یمن و مکه و مصر و مغرب و جملهٔ بلدان که این حفیظ رمضانست نگاه میدارد از غرق و حرق
و سرق و سائر آفات و نوشته میشود در آخر جمعه از رمضان و جمهور مردم مینویسند آنرا در حالی که خطیب خطبه میخواند
بر منبر و بعضی بعد از صلوٰة عصر و گفته است که این بدعتی ست نیست اصل مر آنرا اگرچه واقع شده در کلام غیر واحد
از اکابر بلکه اشعار میکند کلام بعضی از ایشان بورود آنرا در حدیث ضعیف و بود حافظ ابن حجر انکار میکرد
آنرا جدا تا آنکه در اثنای خطبه بر منبر ایستاده بود و میدید کسی را مینوشت آنرا میگفت قبحک الله انه البدعة و فعل
و اما طب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس در بیه طبیعه طبیه بسیار ست و در اکثر امراض واقعست و ظاهر
که طب آنحضرت ارجح باشد و اگر در بعضی مواضع بقیاس و اجتهاد و تجربه باشد نیز دور نیست و ما اقتصار بر ادویه
روحانیه کردیم از جهة بودن ایشان اتم و اعلی و اخص و اکمل و لیکن حدیثی در باب علاج اسهال بعسل واقع
شده است که در اینجا کلامی ست نقل کنیم بدانکه در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و گفت برادر من شکایت میکند از شکم خود و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد
آنحضرت علیه السلام او را بنوشانیدن عسل مر او را پس نوشانیدم او را عسل پس زیاده شد استطلاق پس فرمود
آنحضرت راست گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو و در روایة مسلم آمده که سه بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن
عسل پس آمد آن مرد بار چهارم پس فرمود آنحضرت بنوشان او را عسل پس زیاده شد استطلاق و در روایة احمد
آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان او را عسل پس نوشانید پس به شد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم در رابعه صدق الله و کذب بطن اخیک و گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را در جای خطا کذب سمعک
میگوید یعنی نغز ید و در نیافت حقیقت آنچه گفته شد مر او را پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت نداشت
قبول شفا را بلکه نغز ید از وی کذا قیل و امام فخر الدین رازی گفته رحمة الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دانسته بود روح که عسل ظاهر میشود نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا جاری

تعویذ حفیظ رمضان

در طب آنحضرت

[illegible]

شد مجری کذب بنا بر جهت اطلاق کرده شد بر وی لفظ کذب انتهی و بعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا و گفته که عسل مسهل ست پس چگونه فرموده شود مر کسیرا که فصحت او را اسهال و جواب داده شده است که این سخن صادر از جهل ست از قایل آن و مصدوق بل کذب بجهالت تحقیق اجل اطبا است زیرا که اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام که ناشی میگردد از بد هضمی و اتفاق دارند که علاج این منزل طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاج ست بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود بآن مادام که در طبیعت قوت است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از بد هضمی بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده از اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را و معده و روی را بشباهت بندها است چون معده لزج از اخلاط لزج فاسد میگردانند معده را و فاسد میگرداند غذای که واصل میگردد بوی پس دوای آن باستعمال چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین باب از عسل خصوصاً اگر آمیخته شود با آب گرم و در تکرار امر با شامیدن عسل نکته لطیف ست چه دوا میباید که باشد مقدار و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید کلی مرض را زائل نگرداند و اگر از ان زیاده آید قوی را ساقط گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوبتی چندانی عسل نفع او که بمقاومت مرض نشدی لاجرم اطلاق زیاده میشد امر بمعاودت شرب عسل میگردد تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر انعقاد داد ند که در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و آله و سلم کذب بطن اخیک اشارت ست بآنکه این دوا نافع ست و بقای داء نیست از جهت قصور دوا در شفا بلکه از جهت کثرت ماده فاسده است پس از نتیجه امر کرد بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی جریان میکنند شتاب بسوی عروق و نافذ میگرداند بسوی اکثر غذا او ادرار میکند بول را پس قابض میگردد شکم گاهی باقی میماند در معده پس بر میانگیزد معده را و میگرداند تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال میدهد بطن را پس انکار وصف عسل با اسهال مطلق از قصور عقل منکر ست و بعضی گفته اند وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عسل را برای این مسهل چهار قول ست یکی حمل آیت بر عموم در شفا و باین اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس چون تنبیه کرد بر این حکمت

تلقی کرد آنرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله ثانی آنکه وصف مذکور بنا بر الف عادت ایشان بود در تداوی
بعسل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد امر بطبیخ عسل بود پیش
از شرب زیرا که وی عقد میکند بلغم را پس شاید که نخست بلا طبخ خورده قول ثانی و رابع ضعیف اند و تائید
میکند قول اول را حدیث مسعود علیکم بالشفاءین العسل و القرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعاً واخرجه
ابن ابی شیبه والحاکم موقوفاً ورجاله رجال الصحیح واز امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون
آشکار کند در رعاتی چون طلب کند شفا یکی از شما باید که طلب بهبه کند از زن خود از مهر وی چیزی
و بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه و بشوید آنرا باب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدا تعالی
او را بعضی علما در حدیث آن گفته اند که حقتعالی فرموده است و ننزل من القرآن ما هو شفاء فرموده و انزلنا
من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ما رطوبا فرموده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند
زنان شما از جهت نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گوارنده و فرموده در عسل فیه شفاء للناس پس
چون اینهمه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا
بحق القرآن العظیم و ببرکت نبیک الکریم اللهم صل وسلم علیه وصل و در تعبیر رؤیا از آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم تعبیر بمعنی تفسیر عبرت الرؤیا به تخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است رؤیا بالضم راء و
سکون همزه آنچه می بیند شخص در خواب و بیان حقیقت رؤیا بر طریقه متکلمین و حکما در شرح مشکات ذکر کرده شده است
اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابو بکر بن العربی که از اعاظم علمای
مالکیه است گفته که رؤیا ادراکاتی ست که پیدا میکند خدا تعالی در دل بنده بر دست ملکی یا شیطانی بحقائق آن
یا بتعبیرات آن و حاکم و عقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر را رضی الله عنهما و گفت یا ابو الحسن مردی بیند رؤیا
پس بعضی از آن صادق آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
میگفت نیست هیچ بنده و نه امته که خواب میکند پس بر میگردد بخواب گرانکه بیرون می آید روح او بسوی عرش
پس میگردد بآن عرش آن رؤیاست که صادق می آید و آنکه پیدا میشود پایان عرش کاذب می آید و ذهبی
این حدیث را صحیح نمیداند و ابن القیم حدیثی آورده که رؤیای مومن کلامی ست که میکند او را پروردگار تعالی و
تقدس و حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حقتعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رؤیای انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حق ست بخلاف غیر ایشان پس

حدیث شفا

بیان تعبیر خواب

وحی نمی درآید آنرا خللی زیرا که وی محروس ست بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد او را شیطان
بخاری از حدیث انس آورده که رویای حسنه از مرد صالح یک جزو ست از چهل و شش جزو از نبوت و گفته اند که مراد
غالب رویای صالحین ست و اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث را و لیکن نادرست از جهة قلت تمکن شیطان
از صلحا بخلاف غیر صلحا که صدق در وی نادرست از جهة غلبه تسلط شیطان بر ایشان و در اینجا اشکال کرده اند که
بود رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وآله وسلم و جواب داده اند که
اگر از نبی ست صلی الله علیه وآله وسلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقة و اگر از غیر نبی است پس وی جزو است از
اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از افاده علم و بعضی گفته اند که مراد انبیا علم نبوت ست و نبوت اگرچه منقطع شد
علم او باقی ست و از امام پرسیدند که آیا تعبیر کنند رویا را هر کس گفت آیا به نبوت بازی میکنند بعد از آن گفت الرؤیا جزء
من النبوة مراد وی همان تشبیه رویاست به نبوت از جهة اطلاع بر بعضی غیوب و بعضی گفته اند که جزو شی مستلزم ثبوت
وصف کل را که کسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله بآواز بلند نمیگویند او را مؤذن و این سخن حقست باعتبار قول زیرا که جزو
غیر کل ست و نبوت مجموع این اجزاست و هر جزو نبوت نیست و این ظاهرست و لیکن منفصل از آنست که در نبوت داخل ست
و نبوت عبارتست از مجموع آن اجزا فافهم و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم باقی
نمیماند بعد از من مبشرات مگر رویا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم مالی واقع آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برداشت پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت از این عالم و مردم صف بسته ایستاده بودند پس
ابی بکر رضی الله عنه و گفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالحه که می بیند آنرا مسلم یا دیده میشود
برای او و تعبیر مبشرات باعتبار غالب ست و الا بعضی رویا منذره هم میباشد و صادق هم میباید حقتعالی آنرا برای
مسلم بجهة رفق باستعداد او کند برای خبر حق که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای
نبوت نمیداند حقیقة آنرا مگر ملک یا نبی و ما نحن اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همین قدرست که رویای
جزوی از اجزای نبوت ست فی الجمله زیرا که در وی اطلاع ست بر غیبی از غیوب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص
است بمعرفت درجه نبوت و امام رازی رحمة الله علیه گفته است که لازم ست عالم را که بداند هر خبر را جملة و تفصیلا و
تحقیق گردانیده است حق تعالی مر هر علم را حدی که واقف ست نزد آن پس بعضی از آن چیزیست که دانسته میشود
مراد آن جملة و تفصیلا و بعضی از آن آنست که دانسته میشود جملة نه تفصیلا و رویا از این قبیل ست و در این حدیث نیز
روایات مختلف آمده و در بعضی جزو من خمسة و اربعین و در بعضی جزو من سبعین و در بعضی ستة و اربعین و

بعضی سته وعشرین ودر بعضی اربعة وعشرین آمده وشرح بعضی آن نمانده ومشهور ستة واربعین است وبعضی برای عدد روایت مشهور گشته واربعین است مناسبتی پیدا کرده اند وگفته که حق تعالی وحی فرستاد بسوی او در خواب خود شش ماه در منام بعد از آن وحی فرستاد در یقظه باقی مدت حیات ومدت نبوت بیست وسه سال است ونسبت شش ماه به بیست وسه سال نسبت یک جزء است بچهل وشش ... واست گفته شود که وحی در ابتدای نبوت شش ماه در منام بود خطابی گفت ... نیست که ثابت گردد رمی شنویم ما دران خبری واثری ونه ذکر کرده مگر ... بینا به چیزی وبجز وظن چیزی گفته والظن لا یغنی من الحق شیئا ولازم نیست بر ما اگر هرچه خفی باشد علم آن بدانیم با آنکه نشناسیم اعداد رکعات وایام صیام ورمی جمار وجز آن ونیز این بر مناسبت عدد او که در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تفویض است بعلم شارع والله اعلم ودیگر بدانکه در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین رویاها رویایی است که وقت سحر بیند رواه الترمذی والدارمی ومسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه نزدیک شود زمان دروغ نمی شود رویای مسلم وراست ترین شما در رویا راست ترین شماست در سخن ودر معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی اقتراب زمان لیل ونزدیکی نهارست وآن وقت استوای آنهاست در ایام ربیع که وقت اعتدال طبائع اربع واستوار لیل ونهارست همچنین است عبارت قوم وظاهر آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل میزانست ووقت استوار لیل ونهارست ومعبران نیز برآنند که اصدق رؤیا زمان اعتدال لیل ونهارست ودرینجا بحث کرده اند که برین وجه فائده تقیید بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبائع درین وقت مخصوص بمسلم نیست وجوابش آنکه حال کافر خارج از دائره اعتبارست اطلاق صدق بر رؤیای او ممنون وقول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت اوست نزدیک قیام ساعت وتائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب رؤیا المؤمن آورده واین مسکین از بعضی مشائخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت است وبعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل وکثرت امن وبسط خیر ورزق است زیرا که آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت وطیب عیش وبعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی مانند با عیسی بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال واهل این زمان احسن اند در احوال از میان این امت بعد از صدر اول واصدق اند در اقوال واز این جهت گفت در آخر این حدیث در اصدقکم رؤیا اصدقکم

صدقنا و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا ظاهرست چه هر که صدق میورزد دل او روشن میگردد و در دل او قوت
می پذیرد و ادراک او و نفس او میگردد و معانی بر وجه صحت و سداد هر که بیداری وی صحیح و سالم است خواب او نیز
همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم است قلب او پس نمی شود مگر کاذب و اضغاث
و مانا این نسبت صادق غیر صحیح و کاذب صحیح و لیکن اکثر و اغلب همچنان است که گفته شد و نیز در حدیث آمده
که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدای را عز و جل
و تحدیث کند بآن و دیگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن
و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نرسانیدش رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و چون بیند هر کسی را
آن باید که تفث کند بجانب دست چپ سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بگرداند از پهلوی
بپهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را
و بخواند آیة الکرسی را و نیز آمده است که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده
نشود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه نخست
تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب
کند در تعبیر و اگر صواب نکند بپرسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر آن جانب کند از عائشه
رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد زوج من غائب است
گذاشته است مرا حامل و در خواب می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودکی کاژچشم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم باز آید مرد تو ان شاء الله تعالی صحیح سالم و بزای تو غلام نیکوکار پس آن زن یکبار دیگر آمده
و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من در تعبیر خواب او که
اگر این خواب تو راست است بمیرد زوج تو و بزائی تو غلام بدکار پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آمد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود باز ایست ای عائشه و این چنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و
حمل کنید بآن زیرا که رؤیا واقع میشود بآنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که معاینه پیش از تعبیر گوید خیر لنا
و شر لاعدائنا بعد از آن تعبیر کنید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز این چنین میکرد و گفته اند که از آداب
است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد در شب همچنین گفته در
مواهب و وجهش ظاهر نیست و صدیقی هم در این باب نقل نکرده و اگر گویند که این اوقات اند که نماز در آنها

مکروه است پس وقت استوا هم باید که گرد و مگر ندید که نزد زوال اشارت بآن کرد و وجه منع دریں حیثیت و تحقیق
ثابت شده است در صحیح که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون از نماز بامداد بر میگشت می پرسید از صحابه
آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکرد صلی
الله علیه و آله وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوٰة الصبح لیکن این پیش از
طلوع آفتاب ست و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوفست بر دلیل و دلیلی بران خبر کراهیت نماز دران اوقات ظاهر
نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقعست تا آنکه بعضے گفته اند که مستحب آنست تعبیر کند بعد طلوع شمس تا
زنفه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رؤیت رؤیا آن گفته اند
که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بود منجواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند ظاهر آنست
که مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشائخ طریقت که
معاملات مریدان و واقعات ایشان را می پرسند و علاج میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما
گفته اند که تعبیر رؤیا نزد صلوٰة صبح اولی و اقربست نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا بسبب قرب
عهد بآن و گاهی عارض میگردد نسیان و از جهت حضور ذهن عابر در آنوقت بجهت طیب هوا و نورانیت قلب و قلت
شغل وی بفکرت در امور معاش و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و با وضو بخسپد و بر پهلوی راست
چنانکه سنت ست در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سورهٔ والشمس والليل والتین و سورهٔ اخلاص و معوذتین
میگوید اللهم انی اعوذ بک من شر الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة والمنام اللهم انی اسالک
رؤیا صالحة صادقة نافعة حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا علت جهل
و باعث عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمامهٔ رؤیا منحصر در دو قسم ست یکی اضغاث احلام و آن خوابهای
پریشان و کاذب چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی خس و
خاشاک در هم آمیخته و فی الصراح ضغث دسته گیاه در آمیخته خشک و تر اضغاث احلام خوابهای شوریده و ضغث
الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ ببیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت
ملاعب شیطان ست تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمان را چنانکه کسی ببیند که بریده شده است
سر او و آن سیر میرود یا مرده است یا در جای هولناک افتاده و خلاصی ندارد و از آن روایت کرده است مسلم
از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است

من در پی آن میروم پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان ترا در منام و چنانکه ببیند که فرشته امر
میکند او را بفعل حرام و مانند آن از محال یا هرچه در بیداری از حدیث نفس و از روی محال دارد همان را در خواب
می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه
بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دود یا چیزی سیاه
بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویای انبیاء و تابعین ایشان از صالحین وگاهی غیر ایشان را
نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و درینجا دو عبارت است رویای صادقه و رویای صالحه و ظاهر آنست که هر دو یک
معنی است و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود و بر حسب دلخواه نماید و این هر دو رویای انبیا
و صالحین نسبت بامور آخرت یکی باشد اما نسبت بامور دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بعد از احد دید که گاو را ذبح میکنند و در شمشیر خود دید که رخنه افتاده است تعبیر کرده ذبح بقره را بآنچه رسید
اصحاب او را و آن را از رخنه شمشیر کشته شدن مردی از اهل بیت وی یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب
و لیکن عاقبت مر متقیان راست و فتح و نصرت بر خلائق اجمعین و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب
بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان اضغاث است و نادر است بر ایشان صدق و
کفار صدق ایشان بغایت نادر است و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السجن با یوسف
علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار ذکر کرده اند بعضی
علما که رویای اول لیل دیرنگ می افتد تاویل آن و از نصف ثانی بتفاوت اجزای آن و رویای اسحار اسرع از همه رویا
است خصوصا نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله
است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نهار مثل لیل است و نسا را حکم مردان دارند و بعضی گفته اند
که زن چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او و همچنین رویای
طفل برای پدر و مادر است والله اعلم و حاصل رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مروی است بسیار است
از انجمله رویت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
میفرمود در اثنا آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را
که بیرون می آید از ناخنان و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آن را که میدود در رگهای من میان پوست
و گوشت پس دادم آنچه زیاده ماند از آن مر عمر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آن را یا رسول الله

گفت بعلم و شیخ ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبن را بعلم باعتبار بسیاری که ظاهر شده بود آنحضرت را در ابتدای امر یعنی در شب معراج هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد اختیار کند آنحضرت لبن را پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی مر دین را و در بعضی احادیث مرفوع تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و بدین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح بدن لبن علم در غذای ارواح مانند لبن است در غذای بدن که صلاح آن و گویند که مثال علم در انعالم لبن است والحمد لله این مسکین در بعضی منامات صادقه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم باین سعادت و بشارت مسعود و مستبشر گشته می بینم که سبوچه نو و پاک نزد از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده است امید وارست که نصیبه از علم دین شریف محفوظ گردد و بار دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف لطیف خورده والحمد لله علی ذلک و از انجمله رویت اوست صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و برایشان که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که ایشان پیراهنها داشت بعضی از آن پیراهنها سینه رسیدی و بعضی دون آن است و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بر وی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین و در آن دو احتمال دارد یکی آنکه کوتاه تر از آن چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر آنکه پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر نخست خواهد بود و موید این احتمال است روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده و بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر او بدین بقمیص آنست که قمیص میپوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد و عورت و حاجب میگردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حقتعالی است ولباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر میکند عورت جهل را چنانکه میپوشد قمیص عورت بدن را پس آنرا که رسیده است تا سینه میپوشد دل او را از کفر اگرچه از ارتکاب معاصی میکند و آنرا که پایان تر است مرجح از ظاهر است و پایهای او ناپوشیده مشی میکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای رسیده کسی است که پوشیده است بتقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آنست بعمل صالح کامل و مراد بناس یا تمامه مومنان باشند یا خصوص امت مرحومه محمدیه بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از حرص بر امتثال اوامر و اجتناب مناهی و بود عمر را رضی الله عنه درین باب مقام عالی و از نیحدیث معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند در دین بقلت و کثرت و قوت و ضعف و این از امثله آنست که محمودست

ذو منام و مذموم است و نقیضه و آن جز قمیص است که مذموم است شرعاً از جهت ورود وعید در تطویل و عالم منام و از
تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب معراج قلب شریف را در طشت طلا شستند و ما از انجا روایت سوارین
در دستهای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و تعبیر آن بکذابین ابوهریره روایت میکند که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خزاینها زمین کنایه
است از خزاین کسری و قیصر و غیرها که فتح کرده شد بر است وی و احتمال دارد که معادن ذهب و فضه باشد
فرمود پس نهاده شد در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران و مکروه آمد بر من و اندوهگین ساختند
مرا پس وحی کرده شد بمن که نفخ کن این سوارین را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی پریدند
پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که من میان ایشانم یکی صاحب صنعا دیگری صاحب یمامه
که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عنسی که در یمن دعوی نبوت کرد و کشت او را فیروز دیلمی پیش
از وفات آنحضرت وحی آمد بوی صلی الله علیه وآله وسلم بقتل وی و در مرض موت قبل مرگ پس خبر داد بقتل
وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی و فرمود فاز فیروز و دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد در یمامه که بلدی
است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق رضی و قصه او مشهور است و در سر چه کذابین و سوارین گفته اند که
کذب وضع شی است در غیر محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبود ذراعین مناسب از
لباس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که اینها حلیه نسا را اند دانست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی
کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز مسبوک از ذهب که منهی عنها است مردان را پوشیدن آن دلیل است بر کذب
و نیز ذهب مشتق از ذهاب است بمعنی رفتن پس دانست که آن چیزیست که ثابت نماند امر آنها و کلام این
با نفخ کردن حق سبحانه تعالی مرا و را بنفخ کردن آنها پس رفتند و پریدند پس دانست که میرواند از اهل مملکت او
و کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم بوحی که آمده است نزد او میکند آنها را از جای آنها و قوی گفته که مناسب تاویل
بر این رؤیا آنست که اهل صنعا و اهل یمامه اسلام آورده بودند و ساعد مر اسلام را پس چون ظاهر شدند
در آنجا دو کذاب پس تا سرگی کردند بر اهل این دو بلد با آرایش دادن کلامهای خود و ادعای باطله و فریب
خوردند اکثر آنها پس گویا که دو دست بمنزله شدند و سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب اشارت است
با آرایش دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب است انتهی و بعضی در وجه تاویل سوارین بکذابین گفته
اند که سوار در دست مشابه است بقید مر دست را چنانکه در پای خلخال شود و قید منع میکند دست را از تصرف

از عمل و تصرف گویا کنایه از گرفتند هر دو دست شریف را و نگذاشتند که عمل و تصرف کند بهر دو دست کذا ذکره
الطیبی و از انجمله رویت زن سیاه ژولیده موی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن بنقل وبا از مدینه بجحفه روایت
کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امراة سوداء ژولیده موی را که بیرون
آمده است از مدینه تا قامت کرد بمهیعه بفتح میم وسکون ها و فتح تا و غین معجمه نام جحفه است بضم جیم وسکون حاء مهمله و
فتح فاء نام موضعی ست میان مکه و مدینه مکرمه و ساکنان بودند در وی یهود پس تاویل کردم آنرا که وبای مدینه نقل کرده شد
بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وبا و تپ بسیار بود پس آنحضرت
او را بر آورد و در دیار کفر فرستاد و در وجه تعبیر و تمثیل وبا با امراة سوداء گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بشگافت از لفظ سوداء سوء را که بمعنی بدی ست و داء را که بمعنی درد ست پس تاویل کرد بیرون رفتن او را بر آمدن
مثل چیزی که جمع کرده است آنرا اسم او که سوداء است و تاویل کرد ثوران راس او را که آن بدی که می بر انگیخت
شر را بدر رفت و زوال گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب ست بر وی سیاهی در رویا مکروه و مذموم
میباشد و گفته اند که ثوران راس تاویل کرده میشود به تپ زیرا که وی می بر انگیزد ابدان را بلرزیدن و گردیدن قشعریرة
که تپ سوداوی که بیشتر وحشت می آرد و از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن سیف و باز آمدن
بحال خود در روایة ابی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دیدم در منام که من
جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از انچه بود تاویل کردم آنرا بانچه آورد
خدا تعالی از فتح و اجتماع مومنین و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند اصحابه سیف را زیرا که حمله زور علی صلی
الله علیه و آله وسلم به ایشان بود و تعبیر کرد جنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشانرا بحرب و شکسته شدن شمشیر بوقوع هزیمت
بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح جمیعت بر ایشانرا
و این منام در قضیه غزوه احد ست و در مواهب صافی و دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی نخیل ست پس خیال کردم که آن
ارض یمامه باشد یا هجر پس معین کرد آنرا نخیل بسیار ست پس آنرا دانانیدند که یثرب ست و در روایة امام احمد وغیره
وی از جابر اینچنین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دیدم من که گویا در درع حصینه در آمده ام و دیدم
گاوان را که ذبح کرده می شوند آنگاه آورد خدا تعالی خیر و ثواب صدق را پس تاویل کردم درع حصینه
را مدینه و تاویل کردم ذبح گاوان را بکسانی که کشته شوند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

وتاویل کرده‌ام بآنچه آورد خدا تعالی از فتح و ثواب در صبر بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر فتح مکه در مشکوٰة ذکر هجرت
و ابهام موضع آن و تعیین یثرب و شهر سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقر
بحران در حدیث نکرده فقد بروانا انجمله روایت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که بر چاهی ست و آب میکشد
روایتیست از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده‌ام بر آن
چاه دلوی ست پس کشیده‌ام از آن چاه آب آنقدر که خدا خواست پس ستاند آمد ابن ابی قحافه و کشید از آن چاه
یک دو دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را
عجیب تر از وی که عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب بفتح ذال
یعنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعیفی ست و خدا بیامرزد او را پس ستان آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ
عبقری از مردم که می کشید آب را مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری از قوم سید و بزرگ
و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از مردم و جامه و فرش و جز آن را
که در غایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح و فی القاموس العبقر موضع کثیر الجن
العبقری الکامل من کل شیء والسید والذی لیس فوقه شیء والشدید و در روایتی آمده پس میکشید غرب را تا آنکه
سیراب شدند مردم و پر شد حوض و در جهان شد و در مواهب میگوید که گفته است نووی این مثالی ست که جاری
شده امر این دو خلیفه از ظهور آثار صالحه ایشان و انتفاع خلائق بایشان و انهما ماخوذ ست از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم زیرا که صاحب امر اوست پس بایستاد در امر دین اکمل قیام از همه و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت
اساس ملت را صلی الله علیه وآله وسلم پس خلیفه شد او را ابوبکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را
تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دائره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه
کرده شد امر دین اسلام را بچاهی که در وی آبست که در دست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول آنحضرت
که فرمود گرفت ابوبکر دلو را از من تا راحت بخشد مرا اشارت ست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت
راحت ست از کد دنیا و تعب آن پس قیام نمود به تدبیر امر امت و معانات احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن
وی ضعفی ست اخبار ست از قصر مدت خلافت وی که دو سال بود و بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد
تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ناس بوی و اتساع یافت دائره اسلام
بکثرت فتوح و مصر امصار و تدوین دواوین و نیست در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم یغفر الله که در بعضی

روایات مذکور است شخصی را بشارت نوشتی ملکه ابن کلثوم الیست که در مقام تحسین وادی شکر میگویند و از آنجملات است که
روایت کرده است مسلم از انس گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب
که در خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه ابن خالد عمرو بن العاص یک طبق رطب ابن طاب پیش یاران
آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و ابن طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوی منسوب
کرده و نشانده بود آنرا با خوش میداشت خوردن آنرا رطب ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند بامداد تعبیر فرمود که
عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت این معنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده
که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع گرفت و دینی که اختیار کرده است ایشان از خدای تعالی
شیرین و خوش آمد ایشان را از لفظ رطب ابن طاب گرفت اینها جمله از منامات است که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم خود دیده و تعبیر نموده است و لیکن پوشیده نماند که تعبیرات آنحضرت نه مجرد استنباط مناسباتی است
که ذکر کرده اند ورنه چنانکه اهل تعبیر مناسباتی که ایشان را روی دهد اعتبار نمایند بلکه به وحی و الهام اند اگرچه رعایت
مناسبات هم باشد و دور نیست چنانکه در حدیث رؤیت رطب ابن طاب معانی از اسماء گرفته تعبیر فرمودند و عادت
شریف بود که از اسماء معانی اخذ کرده تفاؤل مینمود چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت
پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم امرنا
باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود امضیت سهمک وغیر آن و لهذا تعبیر کرد سیف را بمومنین و حال آنکه
سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد و اخ و زوجه و لسان و ولادت و امثال آن چنانکه ذکر کرده است
طیبی والله اعلم وصل آنچه گذشت بیان رؤیای آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده اما آنچه صحابه دیدند
و آنحضرت تعبیر کرده نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از نماز بامداد برمیگشت روی می آورد بصحابه
و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر نگفت
هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بامدادی همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است
از ما هیچکس خوابی فرمود اما من می بینم امشب دو مرد را که آمدند مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی
ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود و در دست وی انبوری است از آهن که می
درآرد انبور را در کنج وی و در کله میکند تا برسد قفای او را همچنین میکند بکله دیگر مانند آن باز بهم می آیند
کلها و درست میشوند باز می درآرد انبور را در کلها همچنین هر بار میکند گفتم آن دو مرد این چیست گفتند

از تعبیرات آنحضرت

بروان شو پس دیگر چیزها هم و معنی است پس روان شدیم تا آمدیم بر مردی که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر وی سنگ در دست که می شکند باین سنگ سر او را که بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا و چون باز می آید می بیند سر او را که بهم آمده است می غلطد سنگ پس آمده است باز می شکند سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بسوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ است و اسفل او فراخ و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش افروخته است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند که چون فرو می برد آتش بر میگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند روان شدیم تا آمدیم بنهری که از خون است و در وی مردی است ایستاده در میان نهر و بر کنار نهر مردی است که پیش وی سنگها است پس روی می آرد بسوی کرانه مردی که در نهر است چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگرداند او را همانجا که بود و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد جائیکه بود پس گفتم این چیست گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیری است و کودکانند و ناگاه مردی است نزدیک بدرخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا سرای که میان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای در وی مردانند پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پس بر آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزونتر در حسن از اول در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را که امشب بسیار گردانیدند مرا امشب اکنون خبر دهید مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی که پاره کرده میشود کله وی پس دروغگوی است که سخنان دروغ میگفت و نقل کرده میشد از وی تا میرسید به آفاق عالم پس کرده میشود بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته میشود سر وی مردیست که تعلیم کرد او را خدای تعالی قرآن را پس خواب کرد از قرآن در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز بقرآن کرده میشود بوی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور اند آنها زنانند و آنها را که دیدی در نهر سود خوارانند و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد او بینند اولاد مردم اند و آنکه می افروزد آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عام مسلمانان است اما این سرای سرای شهدا است و من جبرئیل و این میکائیل است پس بردار سر خود را پس

پس برداشتم سر خود را ناگاه می بینم مانند ابر و در روایتی مانند ابر سفید که می بارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذرید مرا تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است عمر ترا عمر که تمام نکرده آنرا چون تمام بکنی عمر را می آیی منزل خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و هر دو روایت مشکوٰة مذکور اند و از غرائب آنچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنست که زراره عمر ابن نخعی گفت آمدم در حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من درین راه که می آمدم خوابی می بینم که ماده خری که گذاشته ام او را در قبیله زائیده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا واهی که او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم واهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد فرمود آنحضرت بتحقیق زائیده است آن واه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس سبب چیست که سفید و سیاه بچه فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست بتو برصی که میپوشی از مردم گفت نعم سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی وسیاهی در بدن آن بچه این است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره و دیدم نعمان بن المنذر را در خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که در وی دو گوشوار است و دو بازوبند و دو سوار که زیورهای زنان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بجمال خود و زینت و بهجت پوشش و هیئت نیک گفت زراره و دیدم گنده پیر را و موئی که سفیدی موی وی بسیاهی در آمیخته است بیرون می آید از زمین فرمود این بقیه دنیاست وگفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین پس حائل شده است میان من و پسر من که او را عمرو میگویند و دیدم آتشی را که میگوید لظی لظی زبانه آتش نام دوزخ است و میگوید بینا و نابینا بخورم من شما را اهل شما را و مال شما را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن فتنه ایست که میباشد آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه کدام است یا رسول الله فرمود فتک میکنند مردم را با امام ایشان و فتک ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و فتاک دلیر را نیز گویند پس اختلاف و اشتباک میکنند همچو اشتباک اطباق راس یعنی استخوانهای که بهم مشتبک اند و در یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انگشتان خود را فرمود یحسب المسیء انه محسن یعنی گمان می برد در آن فتنه بدکار که وی نیکوکار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک می پندارند و دم المؤمن عند المؤمن احلی من شرب الماء یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب سرد از کثرت تعدی و تعادی گفت

مواهب پس نظر باید کرد باین تعبیر و بار زاره از مشکوٰة نبوت محشو بحلاوت حق مکسو بطراز صدق محلی بانوار وحی
واز این عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمجرد اخذ مناسبت و مشابهت و ظن و تخمین
نیست واگر این راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار این را درین
تعبیر راجع بشارت ساختند و فرمود تعبیرش آنست که ملکی عرب عاید بزینت و بهجت خواهد بود و سابقا گذشت
که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوار ساز او را دست خود گران و مکروه آمد بروی جوابش آنکه نعمان بن المنذر
پادشاه عربی بود از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشانیدند ملوک را و تحلی می ساختند بحلی سوار لباس
نعمان بود منکر و مکروه نبود در غیر موضع نبود و در غیر موضع عرفا واو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده است لباس ذهب
برای اهانت پس جای آن بود که اندوهگین سازد او را که از لباس وی نبود پس استدلال کرد بآن بر امری
موضوع در غیر موضع ولیکن محمود شد عاقبت برفتن و بریدن آن واز قیس بن عباد بضم عین و تخفیف با موحده در صحیحین
آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بود رضی الله عنهم پس
گذشت عبدالله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند این
مردیست از اهل جنة پس گذارد دو رکعت نماز سبک گذارد و برآمد و رفتم من در پی وی گفتم بوی که هنگامیکه تو در
آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردیست از اهل جنة گفت نمی باید کسی را که گوید چیزیکه علم ندارد بآن و در روایتی
نمی باید مر ایشانرا که گویند چیزیکه نیست مر ایشانرا بدان علم و درین سخن تواضع است از وی رضی الله عنه و ترس
از عجب و ترس آنکه مشار الیه باصابع نگردد و بعضی میدانم که ایشانرا از کجا علم حاصل شد یا یعنی چیزی که هست
این هست که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گویا مرغزاریست سبز در غایت فراخی و سبزی در
وی ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای آن عروه ایست عروه
دسته کوزه و دلو و مانند آن استعاره میکنند او را مر چیزی که محکم بگیرد آنرا میگویند پس گفته شد مرا بالا برآ گفتم نمیتوانم
و طاقت ندارم که برآیم پس برآمد مرا خدمتگاری و برداشت جامهای مرا از پس من پس برآمدم بالای عمود و گرفتم
عروه را و گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست من بود پس گفتم این خواب را
به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود این روضه اسلام است و آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروه وثقی می میری
تو در حال آنکه مستمسکی بعروه وثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تلمیح است بقول حق سبحانه فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایتی دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی و گفت برخیز گرفت دست مرا پس

رفتم باوی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال خواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرو باین راه که این راه اصحاب
الشمال است و نبودی از اهل آن پس راهی پیش آمد از جانب یمین پس گفت بگیر این راه و پیش آمد کوهی گفت
برآ برین کوه پس خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن را بپایان افتادم و نتوانستم برآمد و چون عرض کردم
این خواب را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که منهج محض است و اما جبل پس آن منزل شهداست نمی یابی تو
آنرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است زیرا که عبدالله بن سلام شهید نمرده است و بر
فراش خود مرده در اول امارت معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی ست از تعبیرات آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و انموذجی است عالی ازانچه منقول ست از لطائف تعبیر و غرائب تاویل و مجلدات حصر آن نتوان کرد و چون تامل
کنی بدانی که هر کرامتی که داده شده است کسی را از افراد امت در علم یا عمل همه از آثار معجزات پیغمبرست صلی الله علیه وآله
وسلم و برکات تصدیق وی و از ثمرات اهتدای بهدی وی و طریق اوست و پر شده است زمین بآن از هر صدیق و ولی عجیب عجائب و
بحر عجائب و اگر استحضار کنی آنچه داده شده است امام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شائع و ذائع گشته و پر شده است
بآن اسماع حکم میکنی بآنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از علوم و معارف احاطه نمیتوان کرد بآن
عبارات و نمیرسد بحقیقت و کنه آن اشارات و چون ابن سیرین که یکی از امت است نقل کرده شده از وی در فن
تعبیر آنچه خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد بود زاده الله فضلا و شرفا و مجدا و افاض
علینا سحائب علومه و معارفه و تعطف علینا بلطفه وصل روایت کرده است بخاری و ترمذی از سمره بن جندب که گفت وصل
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی پس عرض میکردیم
که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک کرد سوال کردن را اگر کسی
خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن تانیس و تعلیم است اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک
کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابو داود است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت
روزی کیست که دیده است از شما رویا پس گفت مردی من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن
کرده شد تو و ابوبکر پس راجح آمدی تو و وزن کرده شده است ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پس راجح آمد ابوبکر و وزن کرده شد عمر و عثمان پس راجح خواب آنحضرت
آمد عمر پس برداشته شد میزان پس آمد این خواب و اندوهگین گردانید آنحضرت را و دیدیم کراهت در روی مبارک وی انتهی
پس بعد از آن نپرسید وی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را از رویا و گفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم این خواب را اشعار بانقضای خلافت است و اختلاف مراتب هر گاه که بود این رویا کاشف عن ذلک و تفاوت میان بعضی با بعضی

نرسيد كه متواتر و متوالى گردد چيزى كه امن نيست در كشف آن در صدد اوردن ستر احوال خلق حكمت بالغه خويش نشان افكند
كذا فى المواهب يعنى آنچه تو ديدى از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما آشكارا شدن اين راه خوب نيست كه كشف
اشاعت ميكند واگرچه آنحضرت تفضيل و ترجيح بعضى صحابه بر بعضى خصوصا ابوبكر و عمر رضى الله عنهما كرده وليكن ظاهر اغراض
راى دخل در خلافت ايشان و ترجيح و تفضيل آن بوده ولهذا در مشكاة در آخر حديث آورده كه فرمود آن حضرت
عليه السلام خلافة نبوة ثم يؤتى الله الملك من يشاء و در شرح نوشته كه آنحضرت انكار داشتن ميزان اين فهميده
كه خلافت صرف كه مشوب نيست در وى از طلب ملك و خلاف و نزاع منتهى و منقضى ميشود با نقضاء خلافت عمر رضى الله عنه و انتهاى
مرجوحيت تا عثمان دلالت ميكند بر حصول منازعت در خلافت وى و برآنكه وزن كردن على مشوب است بملك و با وجود آن
خلافت تا زمان او هست واما بعد از عثمان و على خود ملك عضوض است و بعد از وى خلافت نبود كذا قال فى مجمع البحار
والله اعلم و بعضى گفته اند كه وجه مساءت و كراهت آن بود والله اعلم كه بر داشتن ميزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه
امر دين در زمان قائم بدان بعد از عمر رضى الله عنه زيرا كه رعايت موازنت در اشياى متقاربه ميباشد و چون متباعد
گردد موازنت نباشد همچنين گفته اند شراح حديث والله اعلم و از ابن قتيبه نقل كرده اند كه سبب ترك سؤال از رؤيا
اين رجل است كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون ميگذارد نماز صبح را ميفرمود در حالى كه دو تا كننده است
هر دو پاى خود را سبحان الله وبحمده واستغفر الله ان الله كان توابا هفتاد بار و ميفرمود هفتاد برابر هفتصد نيكى است
بهفتصد بار خير نيست مر كسى را كه باشد گناهان وى در يك روز بيشتر از هفتصد بعد از آن ميكرد روى مبارك
خود را بجانب مردم و ميفرمود آيا ديده است هيچ يكى از شما چيزى را از رؤيا گفت ابن رجل پس گفتم يك روزى من ديده ام
يا رسول الله فرمود خيرا تلقاه وشرا توقاه وخير لنا وشر على اعدائنا والحمد لله رب العالمين بخوان قصه رؤياى خود را
گفت ديدم تمام مردم را بر راه فراخ نرم ميروند جاده يعنى شاه راه پس در اثناى آنكه ايشان بر جاده ميروند مشرف
گردانيدن ايشان را بر چراگاه عظيم كه نديده است هيچ چشمى مانند آن چراگاه درخشيد آن چراگاه از شيفتگى
و سپيدى نرمى وى يعنى چنان تر و تازه است گويا آب مى چكد از وى و در آن چراگاه گونه گونه گياه است وگويا من ملتمس
و ملاقى ام بنگاه شر عله كه اوست و اهل آن كه نخست در آمده بودى هنگامى كه مشرف و مطلع شده اند اهل گله
بر آن چراگاه تكبير بر آورده اند يعنى متعجب شده اند از حسن و نضارت آن پستر سر داده اند رواحل خود را در راه و كم
نكرده اند راه را چپ و راست بعد از آن آمدند گله دوم مر انهارا بيشتر از نخست چندان ايشان مشرف شدند
بر چراگاه تكبير بر آوردند بستر سر دادند رواحل خود را در راه پس بعضى از ايشان چرانيدند و بعضى گرفتند و بر داشتند

و ستهای گیاه را گذاشتن به همین حال بعد از آن قدوم آورد رمهٔ عظیم و کثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف
شدند تکبیر برآوردند و گفتند این بهترین منازل ست یعنی خوش کردند آنجا را مقام و منزل ساختند پس میل
کردند و گذشتند چراگاه چپ و راست پس همچنانکه دیدم من این را لازم گرفتند راه را تا داخل ایستادم آنجا گذاشتند
تا آمدم نهایت چراگاه را پس ناگاه من با تو ام یا رسول الله و منبری که هفت درجه دارد و تو در اعلای درجهٔ آنی و بر دست
راست تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن میکند بلند میگردد و نزدیک ست که بالا رود از مردان در درازی بر دست
چپ تو مردی میانه قد پر گوشت سرخ خالهای بسیار بر رو چون تکلم میکند گوش میدارند سخن وی را بجهت اکرام
و بزرگداشتن او را و در پیش او پیری ست بزرگ گویا شما اقتدا میکنید بوی و اتباع میکنید او را و در پیش او ناقه
ایست لاغر کلان سال گویا که تو وی را میانگیزی و بر میخیزانی یا رسول الله گفت حاکی این رویا که این رمل ست پس چون
شنید آنحضرت برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه و آله و سلم ساعتی پس کشاده شد این حال گویا وحی
شد که در آن وقت آنحضرت را حال پیش آمد پس کشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر این خواب و فرمود اما آنچه دیدی از
راه فراخ نرم پس آن راه راست ست که نموده ام شما را و شما بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو آن دنیا و نضارت و غضارت
عیش او که بخشیدیم او ست که بخشیده ایم ما و نخواسته ایم ما او را و نخواسته است وی ما را و اما گلهٔ ثانیه و ثالثه و خواند
آنحضرت فانا لله و انا الیه راجعون کلمه ایست که نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن آنجا عمده است در
مراتع شهوات دنیا و افراط و تفریط در استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنان که ملوک و امرای است کردند اما تو این
رمل بر طریقهٔ صالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی بمن چنانکه گفته من با تو ام یا رسول الله و
و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیاست که عمر وی هفت هزار سال ست و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما
مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی علیه السلام ست که اکرام میکنیم او را بفضل کلام کردن خدا عز و جل با وی
و اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی ست علیه السلام که اکرام میکنیم او را بزیادت مرتبه او نزد خدا و اما
پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم ست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و اما ناقهٔ لاغر کلان سال
که دیدی می انگیزم من او را قیامت ست که بر من و بر امت من قائم میشود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست
هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد ازین قصه هیچ یکی را از رویا وی
مگر آنکه می آورد مردی رویا را پیش خود پس تحدیث میکرد به رویا او روایت کرده این را ابن قتیبه و الطبرانی و البیهقی فی الدلائل
و سند وی ضعیف است والله اعلم باب هفتم در اسمای شریفهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

از اعاظم کرامات و مجامع فضائل کمالات اسماء شریفهٔ اوست که نبی از محامد اخلاق و محاسن افعال و مجامع
جمال و جلال اند بدانکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن عظیم و غیر وی از
کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل علیهم السلام باسماء کثیره و کثرت اسماء دلالت میکند بر شرف مسمی کا اختفاق
اسماء از صفات و افعال ست و هر اسمی مشتق از معنی و فعلی ست و اشهر و اعظم اسماء شریف محمد ست بر
مثال اسم الله که اسم ذات ست و باقی اسماء صفات اند که محمول اند بر وی تسمیه وی سبحانه او را باین
اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبد المطلب که او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر
خود را محمد و حال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو هیچکس را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستائش
کنند او را اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از نقره بیرون آمده
که یکطرف او در آسمان ست و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است
که بر هر برگ او از نوری ست و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان تعبیران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودیکه از
صلب وی بر آید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و زمین از جهت او را محمد نام
کرد یا آنچه حدیث کرد عبد المطلب با والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو باردار کرده شده بسید
این امت و چون بنهی و بزای او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت ست که نام کرده نشد پیش
از وی هیچ یکی از وی بمحمد از جهت حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی مدفع وقوع اشتراک و اشتباه
در آن ولیکن چون قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتب بقرب زمان
وی خبر دادند بنام شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم
حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در حدیث صحیحین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ان لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر
الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرموده بدرستی مرا پنج نام ست من محمدم و من ماحی ام که محو می کند
خدا تعالی بمن کفر را یعنی که مکه و بلاد عرب را از آنچه پوشیده شد از زمین و محو و دور شد با آنحضرت و وعده کرده شد
که برسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که محو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده
است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد کفر بهیچ یکی از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبعوث شد در حالی که اهل زمین همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب پرستان

وآتش پرستان ویهود ونصاری وصابئین ودهریه که نمی شناختند پروردگار را تعالی وتقدس قائل بودند
بمبدا ومعاد وفلاسفه که نمی شناختند انبیا را وقائل نبودند بایشان واعتقاد واقرار نداشتند بدین ایشان
پس محو کرد خدا تعالی آنرا برسول خود وظاهر وغالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان ورسید دین او آنجا که رسید شب
وروز وشایع ومتشارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان وترکستان که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده
بود اگرچه در مدت حیات گنجایش فتوحات در عرب که قرب ترین دیار مولد ومبعث آن سید ابرار بود اظهار آن
نمود ولیکن قواعد وقوانین اکمال واتمام دین وی واحکام شرع متین خود تمهید وتاسیس نمود که بعد از وی
اصحاب واتباع وی در اکناف وآفاق عالم رسانیدند وروز بروز در ترقی وتزاید است واگر محو کفر از سینه منافقان وانها که
نگردید نبوی ودر ربقه اطاعت وانقیاد در آمدند مراد دارند در اطلاق این اسم کافی ست وموافق ست باین معنی
آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شد بوی سیئات کسیکه اتباع کرد او را غایت آنکه
اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبه وی وکمال وتمام آن والله اعلم وقوله وانا الحاشر الذی یحشر
الناس علی قدمی ونام من حاشر ست که بر انگیخته میشوند وگرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این
عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیشتر از همه مبعوث ومحشور گردد ومردم همه بر قدم وی یعنی بعد
از وی ودر نظر وی وپیش وی مبعوث ومحشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من تنشق الارض پس حشر
کرده میشوند مردم بر اثر وی وپناه می آرند بسوی وی در حشرگاه وگفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند مردم
از وی ودر نظر وی وپیش وی مبعوث ومحشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من تنشق محشور شوند پس مضمون
آن راجع باشد ببودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی ودر مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم حال ایشان پس سعیا
الشیان قدام وی وگرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت واین مبنی بر آنست که حشر بمعنی بعث ست
بعث بر انگیختن از قبور وحشر گرد آوردن وپراگنده کردن ودر صحاح قوله وانا العاقب پس آینده یعنی خاتم الانبیاء اگرچه
رجوع حاشر به بعضی وجوه بمعنی خاتم انبیاست ولیکن لفظ عاقب بهمین معنی ست وخاتم مستلزم این معنی ست ومعنی قول
وی لی خمسة اسماء آنست که این اسماء موجود اند در کتب مقدسه ومذکور نزد علماء امم سابقه وبعضی گفته اند که لفظ خمسة از
لفظ راوی ست واز لفظ رسول نیست صلی الله علیه وآله وسلم وصواب آنست که لفظ حدیث ست وشاید که اعلام یا اسماء وی
بیان تبدریج باشد ودر بعضی احادیث شش آمده این پنج وخاتم وروایت کرده است نقاش که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم مرا در قرآن هفت نام ست محمد واحمد ویس وطه والمدثر والمزمل ودر تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا هادی ودر یس یا سید چنانکه آیت

کرده است بزار اسلمی از واسطی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده خمسه که در حدیث اول گذشت
و دیگر فرموده انا رسول الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحم جمع ملحمه بمعنی حرب با شدت حرب و جهادی که آنحضرت در
راه خدا کرده هیچکس نکرده صلی الله علیه و آله وسلم و انا المقفی بکسر فاء و فتح آن از قفا بمعنی عاقب و بعضی بفتح فا و از قفاوت
بمعنی کرم و لطف داشته و بعضی کریم لطیف را گویند مقتفی بزیاده تا بعد از قاف نیز آمده انا قیم بتحتانیه مشدده
بمعنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قثم ست بضم قاف و فتح مثلثه و گفته است
که حربی روایت کرده است که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع
للخیر و این اسمی ست که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و آله وسلم معلوم ست و لیکن قیم هم نزدیک باین معنی ست
و در کتب انبیا آمده است که داود علیه السلام فرمود خداوندا برانگیز برای ما محمد مقیم سنت پس قیم باین معنی مقیم
و نبی الملحمة و نبی المرحمة و الراحة و الرحمة الرحمة و الراحة نیز آمده قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود
بالمومنین رؤف رحیم و در صفت امت او واقع شده امة مرحومة و فرمود تعالی در شان ایشان و تواصوا
بالصبر و تواصوا بالمرحمة ای برحم بعضهم بعضا و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء و فرمود الراحمون
یرحمهم الرحمن و ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء پس رحمت را نسبت خاص ست با آنحضرت و امت او
و نبی التوبة واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کرد ببرکت او توبه کرد حق سبحانه تعالی بر امت وی بر آدم صفی الله
صلوات الله سلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او این
شد که الهی بحرمت محمد و آل و بتحقیق آمده است از القاب و اسماء او در قرآن مجید نور و سراج منیر و منذر و نذیر و مبشر
بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و المبین و العزیز و الحریص و الرؤف الرحیم و قدم صدق قوله و بشر الذین
آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم و طه و یس
و النجم الثاقب و الکریم و النبی الامی و الحق و البرهان مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را و اسمای کثیره و سمات
جلیله است و در کتب متقدمه و احادیث چنانکه مصطفی و مجتبی و ابو القاسم و الشفیع و المتقی و المصلح
و الطاهر و المهیمن و الصادق و المصدق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و رسول
رب العالمین و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و صاحب الشفاعة و صاحب المقام
المحمود و صاحب الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق و
الناقة و النجیب و صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة و صاحب الهراوة و النعلین و از اسمای شریف او در کتب

المتوکل والمختار و مقیم السنة والمقدس و روح الحق و این ست معنی الفارقلیط که در انجیل واقع شده و گفته اند که
فارقلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسمای شریف او در کتب سالفه ماذ ماذ و معنی او طیب و حمطایا بمعنی
حامی الحرام و اسم شریف او بزبان سریانی مشفح والمنحمنا اسم او در توریت احید و معنی صاحب القضیب صاحب
السیف واقع شده است تفسیر در انجیل با چوبی که در دست شریف او می بود خلفای عباسیه آنرا در دست
داشته اند و هراوت در لغت بمعنی عصاست و صاحب شفا میگوید که گمان دارم والله اعلم مراد آن عصاست که
در حدیث حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش او بیایند مراد
بتاج عمامه است و نبود عمامه ها پیش مگر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان العرب این اسما
است که در شفا ذکر کرده و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم
ما تقنع و کفایت انشاء الله تعالی و کنیت مشهوره آنحضرت ابوالقاسم است و در روایت است از انس
رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم
انتهی و بعضی ابوالارامل و ابوالمؤمنین نیز گفته اند و نیز اگر ابوالیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابوطالب
آمده للیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسمای شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده
اند آنرا بعضی و رسانیده اند بعدد مخصوص پس بعضی به نود و نه رسانیده موافق اسماء الهی و ابن دحیه در کتاب مستوفی
گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن و حدیث میرسد به سیصد و دیده ام در کتاب احکام
قرآنی مر قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی را هزار نام ست و مر پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز هزار نام ست و مراد اوصاف ست از هر وصفی اسمی مشتق ست بعضی مختص ست
بوی و غالب ست بر وی صلی الله علیه وآله وسلم نیز هزار نام ست و بعضی مشترک چون از هر وصفی از اوصاف
وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر و صاحب مواهب عد کرده اگر اسمای شریف
وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر چهارصد و ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف معجم چنانکه
بیاید و اعظم و اشهر اسمای آن حضرت احمد و محمد است که بمنزله اسم ذات اند و دیگر اسماء
صفات و این هر دو اسم در حقیقت یکی ست مشتق از حمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت
دوم باعتبار کمیت یعنی حمد گوینده است مر خدا را با فضل محامد و محمد گفته شده بر وی بکثرت محامد
در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و افضل من حمد و بااوست لواء حمد روز قیامت

وصل اعظم و اشهر اسماء

تا تمام شود مر او را کمال حمد و مشهور گردد در آن عرصات بصفت حامدیت و محمودیت و برانگیزد او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند وی را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است وی جل وعلامت او را حمادون پس سزاوار است که تسمیه کرده شود باحمد و محمد باین تقریر ظاهر شد که احمد بمعنی حامد است اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب نیز است در استعمال او و تواند که بمعنی محمود نیز باشد مشتق برای مفعول پس مقصود بیان محمودیت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه باحمد متقدم است که موسی علیه السلام به آن خوانده و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن و حق آنست که هر دو نام قدیم است ولیکن عیسی و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خوانده اند که صیغه تفضیل است و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته اشعار اغر علیه للنبوة خاتم ٭ من الله من نور یلوح و یشهد ٭ وضم الاله اسم النبی الی اسمه ٭ اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد ٭ وشق له من اسمه لیجله ٭ فذو العرش محمود و هذا محمد ٭ و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را با ابو طالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از آفرینش بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسرک من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بعماد تقوی و عروه وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر ساق عرش و حال آنکه من در روح و طین بوده ام بعد از ان طواف کردم سموات را ندیدم در آن هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدرستی پروردگار من ساکن گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرفه را مگر نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب و در میان فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم چون برده شده مرا بالاے آسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بود و آمده است که آدم علیه السلام نزد معصیت خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدای تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده است محمد عبدی و رسولی پس خاتم کرد وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدای تعالی و دانسته است تاویل قول حق تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجائب خراسان نوشته که ولادت علامه شد نبشته اسم شریف

در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء
الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی البشر عن عمر
عن الزهری مشاهده کرده شده در بعضی بلاد خراسان مولودی که زائیده شد و نوشته شده است بر پهلوی وی
لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی است که نوشته شده است بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله
و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبد الله بن صوحان که گفت وزید بر ما ریحی تند و ما در موجهای بحر هند
بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره و دیدم در وی گلی سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید
لا اله الا الله محمد رسول الله و گلی دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براءة من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله
الا الله محمد رسول الله و در تاریخ ابن العدیم از علی بن عبد الله هاشمی خزرجی آورده یافته شد در بعضی قری هند گل
بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بود بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق گفت
پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نکشاده است و بود در وی
نیز همچنین خط نوشته و دیدم در شهری چیزی بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند سنگها را و نمی شناسند
خدا را جل جلاله و گفت ابو عبد الله بن مالک در آمدم ببلاد هند را و سیر کردم بمدینه که او را نمیله بنون یا ثمیله بثاء می گویند
پس دیدم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه بیرون آید
از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند بآن و استسقا
مینمایند بدان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقاء بن ضیافی در منسک خود و در کتاب
روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضی علما مثل این و گفت حدیث کرد مرا ابو یعقوب صیاد گفت بودم
من که صید میکردم بر نهر ابلة بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را که نوشته است بر پهلوی راست
او لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا و روان آب از جهت تعظیم
و احترام و بعضی مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد سمکه پس
دیده شد در یکی از دو صفحه وی لا اله الا الله و در صفحه دیگر محمد رسول الله نقل کرده شد از جماعه کبار الشان یافته
خربزه زرد و در وی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده بعربی در یک پهلوی وی الله و دیگر اسم
روشن که شک نکند در وی دانا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمان مائة دانه انگور که نوشته است بخطی ظاهر برنگ
سیاه محمد و در کتاب بطون مفهوم از ابن ظفر مثل سیاق نقل کرده از بعضی که دیده خربزه درختی بزرگ را که مراد را برگ

گلوی است خوشبو نوشته است در وی بسرخی و سفیدی و سبزی کتابه پیشه و اضحه بطریق خلقت که ابتداع کرده است
او را خدای تعالی در هر برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام وصل
در مشرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسمای حسنی و صفات اعلی خود گفت قاضی عیاض
رحمة الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیا خود را صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین بکرامت
خلعت خود تعالی با ایشان از اسمای خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را
شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور است و اسمعیل را
بصادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد صلی الله علیه وآله وسلم
اجمعین بسیاری از اسمای خود و ما تحریر کردیم بتعلیم الهی نحو ثلاثین اسم را میدواریم که زیاده بران نسخ کند الهام منانند
انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامع است کمالات اسما و صفات حضرت رب العزت را تعالی و تقدس متخلق
است بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضے از عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند مقصود قاضی ذکر آن اسماست که در کتاب
مجید و احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه سیاق کلام وی رحمة الله ناظر است در آن یکے از آنجمله اسم حمید و
معنی او محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را در کلام قدیم به ثبت آیات و دلائل دال بر کمال او علی الاطلاق
در نفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و تواند که حمید بمعنی حامد شد که عائد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را
پیروی نعلا هم حامد است و هم محمود و تسمیه کرد حبیب خود را محمد که بمعنے احمد و محمود است که هم بمعنی حامد هم بمعنی محمود و
بتحقیق واقع شده است در زبور داؤد علیه السلام و قد سبق بیان معنی هذا الاسم الشریف را از انجمله اسمای الهی
است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و
بعضے گفته اند که رافت شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین منها از اسمای الهی الحق المبین حق موجود
ثابت که متحقق است امر وی و مبین آنکه آشکار است امر الوهیت او و برهان حقانیت او بان و ابان بیک معنی می آید بمعنی مبین لعباده
امر دین و میعاد و معاد البشان نیز جائز است پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم نیز تسمیه کرد بدان و فرمود یا ایها الناس
قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءهم الحق و رسول مبین و قال انا النذیر المبین
والمراد محمد و قیل القرآن و معنی حق اینجا ضد باطل است او صادق و بین است امر رسالت او مبین است
از خدا بینی را که فرستاده داده را بان کقوله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم و بعضے از اهل اشارات در قول
حق سبحانه و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق گفته اند مراد محمد است از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله

روح محمد ثم خلق منه العرش والکرسی والسماء والارض وجمیع الموجودات و از اسماء الهی تعالی نور است و معنی
او منور و النور و خالق یا منور السموات والارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة والاسرار است بحضرت
را صلی الله علیه و آله وسلم هم فرمود قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله علیه و آله
وسلم و سراجاً منیراً تسمیه کرد او را بدان از جهت وضوح امر او و بیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان و عارفان
با نچه آورده است از دین و از اسماء الهی الشهید است قال القاضی معناه العالم و قیل الشهید علی عباده و آنحضرت را نیز
شاهد و شهید خوانده و ما ارسلناک شاهدا یعنی عالم و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و
لیکون الرسول علیکم شهیدا و چنانکه در وجود امم ارسال انبیاء را شهادت است محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت مرامت را
و از اسماء الهی الکریم است و معنی او کثیر الخیر و الفضل و العفو کذا قال القاضی و در حدیث در اسماء الهی اکرم نیز
آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تومنون
ولا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون مراد محمد است صلی الله علیه و آله وسلم نه جبرئیل بقرینه قوله و ما هو بقول شاعر و لا بقول
کاهن زیرا که وصف نمیکردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت است نه جبرئیل این
در سوره الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبرئیل است و بعضی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم بجهت
جهت صدق این صفات بر وی و صواب آنست که محتمل است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انا اکرم
اولاد آدم و معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که چون وصف کردند یکی را بکرم وصف
کردند بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا و باطنا ذاتا و صفاتا صلی الله علیه و آله وسلم و از اسمای
الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون اوست و گفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق
عظیم و واقع شده است در اول سفر از توریت برای اسمعیل و ستلد عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم است و بر خلق
عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام
گذشته است و از اسماء الهی الجبار است و جبار بمعنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و متکبر آمده و تسمیه کرده شده
است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مزامیر داود در زبور بجبار و چنانکه گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک
و شرایعک مقرونة بهیبة یمینک یعنی در گردن اندازی جبار شمشیر خود را که ناموس تو و شریعت تو مقرون است بهیبت قوت
قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه و آله وسلم فی الکتب السابقه و بمعنی اول در حق صلی الله علیه و آله وسلم صادق
است از جهت اصلاح او امت را بهدایت و تعلیم و قهر او اعدای دین را و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان او بسبب

بسیار از افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر بکبر از آنکه لائق نیست بجلال او فرموده است و ما انت علیهم بجبار
و از اسماء الهی الخبیر است و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقت آن و بدین تقدیر در معنی علیم باشد و بعضی گفته
اند خبیر بمعنی مخبر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبیر است بهر دو وجه زیرا که وی عالم است بغایت از علوم
بآنچه دانا شده است حق تعالی او را از مکنون علم و عظم معرفت خود مخبر است امت خود را بآنچه اذن کند داده است
وی تعالی او را باعلام و اخبار آن و تسمیه وی صلی الله علیه و آله وسلم باسم خبیر درین آیه ثمت الرحمن فاسئل
به خبیرا او خبیر حضرت رسول احمد است صلی الله علیه و آله وسلم برنکی از وجوه که مذکور ند در آیة و از اسماء
الهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و کشاینده کارهای
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصائر ایشان است برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدا تعالی فاتح در حدیث اسرا که از
ابی العالیه و غیر وی از ابی هریره و گفت جعلناک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز برای شکر
نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه و آله وسلم حاکم و فاتح ابواب رحمت است
برامت خود و فاتح قلوب و بصائر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بخداوند ناصر حق و نصرت دهنده دین
و ایمان و از اسماء الهی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنی بر مطیع و تحقیق وصف
کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود را بالشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار
عارف بقدر آن ثنا گوینده بر وی و ظاهر آنست که توصیف وی خویش بشکور باذن و امر الهی است و از اسماء وی
تعالی العلیم و علام و عالم الغیوب و الشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است
او را بخبریت و افضلیت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفت و یعلمکم الکتاب
والحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسماء وی تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فناء
و تحقیق آن اینست که نیست مر او را اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول انبیاست در خلق و آخر
ایشان است در بعث و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح
و ابراهیم الآیة زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرموده آنحضرت نحن الآخرون السابقون
و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیره فرموده انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول
شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسماء الهی القوی ذو القوة المتین است و معنی او قادر است

وصف کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام
وبعضی گفته اند جبرئیل ست یا مشترک ست میان هر دو کہ این صفت مخصوص نباشد بآنحضرت و از اسمای الٰهی صادق ست
و در حدیث آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از اسمای الٰهی ولی و مولی گفته است و تعالی انما
ولیکم الله و رسوله و فرمود آنحضرت انا ولی کل مومن و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب و ناصر ست و از
اسمای الٰهی عفو ست و معنی آن صفوح و در گذرنده از گناهان و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن
و توریت بعفو و صفح و فرمود خذ العفو و امر بالعرف و گفت فاعف عنهم واصفح و گفته است در توریت و انجیل در صفت
او لیس بفظ ولا غلیظ ولکن یعفو و یصفح و از اسمای وی تعالی الهادی ست و آن بمعنی توفیق دهنده هر کسی را که خواهد از
بندگان خود و هدایت بمعنی راه نمودن و خواندن والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و فرمود
وی تعالی وانک لتهدی الی صراط مستقیم و فرمود داعیا الی الله باذنه ولیکن بمعنی اول مخصوص ست بحق تعالی و
ثانی مشترک ست میان وی و پیغمبر وی و از اسمای وی تعالی المؤمن المهیمن ست بعضی گفته اند این هر دو اسم بیک
معنی ست پس معنی مومن در حق تعالی مصدق وعده خود ست که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود که حق ست
و مصدق بندگان مومن در رسل خود و بعضی گفته اند موحد ذات و شاهد بر الوهیت خود و بعضی گفته اند امان دهنده بندگان
خود را در دنیا از ظلم و شدت مومنان را در آخرت از عذاب خود بعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین ست مصغر مومن پس
قلب کرده شد همزه را بها و گفته اند که مهیمن بمعنی شاهد و حافظ ست و آنکه امین کند دیگری را از خوف و آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم امین ست و مهیمن و مومن ست و تسمیه کرده است او را حق تعالی امین و گفته مطاع ثم امین و آنحضرت معروف
و مشهور بود باین پیش از نبوت و بعد از وی و تسمیه کرده است او را عباس عم او مهیمن در شعری که مدح کرده است
آنحضرت را بدان و گفته است وی تعالی یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین ای یصدق و فرمود انا امنة لاصحابی و صاحب
مواهب در قول حق سبحانه و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه از بعضی نقل کرده که مراد
آنست که جعلناک یا محمد مهیمنا علیه و از اسمای وی تعالی مقدس ست و معنی او منزه ست از نقائص مطهر از سمات حدوث
و واقع شده است در کتب انبیا در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه و صفات دنیه تا آنکه تا آنکه مقدس مطهر میشوند مردم باتباع وی
چنانکه گفت و یزکیهم و از اسمای وی تعالی العزیز ست و معنی آن منیع ست که نظیر ندارد یا غالب و قاهر و گفته اند
استدلال کرده است قاضی عیاض بقول وی تعالی ولله العزة و لرسوله که همچون ثابت کرده است عزت

مر خدا را و رسول خدا را و خدا عزیز ست و معز پس رسول خدا نیز عزیز و معز باشد و صاحب مواهب گفته که عزت مومنان را
نیز اثبات کرده اند که فرموده است وللمؤمنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم را بآنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم و غرض اثبات اختصاص ست و عجیب ست از قاضی که چگونه پوشیده ماند از وی این نکته انتهی گفتم من بخدا
توفیق ست اثبات آن مر مومنان را بتبعیت و طفیل ست در اصالت و استقلال پس منافی باختصاص نباشد و نیز
غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قائل شده است وی بثبوت بعضی صفات و اسماء الهی و بعضی
انبیاء دیگر شکور بنوح و علیم و حلیم باسمعیل و ابراهیم و حفیظ و علیم و کریم بیوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه
گذشت و اگر اثبات اسم عزیز برآنحضرت استدلال بآن آیة کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الآیة بوقف عزیز
چنانکه قرائتی ست واضح و بی تکلف باشد و گفت قاضی وصف کرده است حقتعالی نفس خود را به بشارت و نذارت
چنانکه فرموده یبشرهم ربهم و فرموده ان الله یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مبشر
و بشیر و نذیر بالجمله هست هذا اسماء و تعالی بقول بعضی مفسرین طه و یس ست و بعضی گفته اند که قول بودن آن اسماء
محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشهور ست که قاضی عیاض رحمه الله علیه بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست
که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وآله وسلم باخلاق الهی حاصل ست او را و بعضی اکمل
اولیاء را که تابعان او بیند و لیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده آن بذکر او ست در کتاب و سنت کتب متقدمه چنانکه
گذشت تتمه این کلام از آنچه در شرح اسماء حسنی نوشته اند باید جست والله اعلم تنبیه قاضی رحمه الله علیه بعد از ذکر کلام
تنبیه کرده بنکته که آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدانکه من ذکر کننده ام که تذییل میکنم بدان این فصل را
و ختم میکنم بوی این قسم را و ایضاحه و ازاله میکنم اشکال و اشتباه را از بهر ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص میکند او را از
وسواس تشبیه و دور میاندازد او را از شبهه تمویه و آن آنست که اعتقاد کند الله عز اسمه در عظمت و کبریائی خود شانه است
بچیزی از مخلوق در اسماء حسنی و صفات علی خود مشابه نیست چیزی مر او را و آنچه از صفات اطلاق کرده است
اطلاق شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق برخلاف
صفات مخلوق حادث ست چه صفات مخلوق منفک نمیگردد از اغراض و اعراض و وی تعالی منزه است
از آن و بس ست درین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و خدا خبر دهنده است آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین
التوحید اثبات ذات غیر مشبه للذات ولا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته که مقصود [illegible] نیست
بلفظ نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت

نفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محال ست که باشد مر ذوات محدثه را صفت قدیمه را اینهمه مذهب اهل حق و سنت و جماعت ست رضی الله عنهم و تحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مراد او بیان گفته است که این حکایت مشتمل ست بر جوامع مسائل توحید چگونه تشبیه دهد ذات او را بذات محدثات و ذات او بوجود خود مستغنی ست از همه و چگونه تشبیه داده میشود فعل او بفعل خلق را و حال آنکه از غیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل شده نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه به مباشرت و معالجت ظاهر گشته و فعل خلق بیرون نیست ازین وجوه و گفته اند مشائخ هر چیز یکه تو هم کرده آید یا در یابی خود و ادراک کرده آید بمعقول خود محدث ست مانند شما و گفته است امام ابو المعالی جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام پذیرفت بموجودی که منتهی ست بوی فکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شده بنفی محض وی معطل ست و کسیکه قطع کرده بموجودی که معترف بعجز از درک حقیقت اوست وی موحد ست و چه خوش ست قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرته تعالی فی الاشیاء بلا علاج و صنعه بها بلا مزاج یعنی باکتساب و فرج آلات و اسباب نیست و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل اوست و نیست مر علت مر صنع او را حقیقة توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاج و صنع او مر اشیا را بی مزاجست و علیه هر چیز صنع اوست و هیچ علة نیست مر صنع او را و ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در وهم تو خدا بر خلاف آنست و این کلام عجیب لطیفی ست و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذو النون ما تصور فی وهمک فالله بخلافه تفسیر ست مر قول لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه تفسیر ست لقوله لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و فصل ثالث تفسیر ست مر قول او را انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت دارد خدا تعالی ما را و شما را بر توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایت از تعطیل و تشبیه بکرم خود و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی ست درین فصل و اینکلام اصل اصول دین ست انتهی و در مشکات در فصل اسما والله زیاده برین از کلام مشائخ نقل کرده شده است والله اعلم وصل صاحب مواهب لدنیه اسمای شریفه از آنچه در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور ست زیاده بر چهار صد آورده به ترتیب حروف معجم ذکر کرده است و ما نیز تبرک بآن می‌کنیم اگر چه طولی دارد و بعضی اسما مکرر مکرر نیز افتاد اما آنجا که ذوق و حلاوت مسمی ست طول و تکرار در نظر نیست طالب مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله اله احمد باشد الا الطحی التقی انفاس الاجود الناس الاجد الاحسن احسن الناس احمراحید الا خذ بالحجزات آخذ الصدقات الآخذ از ابا متشی الله

وصل در اسمای آنحضرت زیاده از چهار صد وارده

اذن خیر ابلج الناس عقلا ارحم الناس ابعد الناس الازہر الاسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی الله اطیب الناس
ریحا الاغر الاعلم بالله اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس اکرم ولد آدم المص امام الخیر امام الناس امام المتقین
امام النبیین الامام الآمر الاحسن امنة اصحابه الامین الامی الانعم الانور الافضل شافع اول المسلمین اول شفیع اول
المسلمین اول من تنشق عنه الارض ب باب الله الباسط الباطن البر البرہان البشیر بشری البشر البصیر البلیغ بالغ البیان
البینة ت الثانی التذکرة التقی التنزیل التہامی ث ثانی اثنین ج الجبار الجواد الجامع ح حاتم حزب الله الحافظ الحافظ
الحاکم بامر الله الحامد حامل لواء الحمد حامد الله الحبیب حبیب الله الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حماد حطایا ادقل
حیا حمعسق الحمید الحنیف خ خبیر خاتم النبیین خاتم المرسلین خاتم الخازن لمال الله الخاشع الخاضع المخالص
خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی الله الجلیل خلیل الرحمن الخلیفة خیر الانبیاء خیر البریة خیر خلق الله خیر العالمین
خیر الناس خیر ہذہ الامة خیرة الله د دار الحکمة الداعی الی الله دعوة ابراہیم دعوة النبیین دلیل الخیرات ذ الذاکر الذکر
ذکر الله ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط المستقیم ذو القوة ذو مکان ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام
المحمود ذو الوسیلة الرافع الرضی الراجع راکب البراق الراہب راکب البعیر راکب الجمل راکب الناقة راکب النجیب الرحمة
رحمة الامة رحمة العالمین رحمة مہداة الرحیم رسول الراحة رسول الرحمة رسول الله رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع
المراتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق روح القدس الرؤف رکن المتواضعین ز الزاہد زعیم الانبیاء الزکی
زین العباد الزمزمی زین من وافی القیامة س السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل الله السراج المنیر سعد الله
سعد الخلائق السمیع السلام السید سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین سید الثقلین سیف الله المسلول
سید الفریقین ش الشارع الشافع الشفیع الشاکر الشاہد الشکور الشکار الشمس والشہید ص الصابر الصاحب
صاحب الآیات صاحب المعجزات صاحب البرہان صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجہاد صاحب الحجة صاحب الحطیم
صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم صاحب الخیر صاحب الدرجة الرفیعة صاحب الرداء صاحب الشرع صاحب الشفاعة الکبری
صاحب العطایا صاحب العلامات الباہرات صاحب العلوم والدرجات صاحب الفضیلة صاحب صاحب الفرج
صاحب الازواج الطاہرات صاحب السجود لرب المحمود صاحب الرایا صاحب السلطان صاحب السیف
صاحب النقیب صاحب القضیب الاسمر صاحب قول لا اله الا الله صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء
صاحب المحشر صاحب المدینة صاحب المقام المشہور صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعیم صاحب العلم المحمود
صاحب المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین صاحب الہراوہ صاحب الوسیلة الصادع بما امر الصادق المصدوق

صراط اللہ صراط الذین انعمت علیہم الصراط المستقیم الصفوح عن الزلات الصفوة الصفی الصالح ضی الضارب بالحسام المسلول الضحاک الضحوک ط طالب الطاہر الطیب طس طسم طٰہٰ الطیب ظ الظافر الظفور الظاہر ع العابد العائذ العادل العظیم العافی العاقب العالم علم الایمان علم الیقین العائم بالحق العامل عبد اللہ العبد الکریم عبد الجبار عبد الحمید عبد المجید عبد الوہاب عبد الغفار عبد الغیاث عبد الخالق عبد الرحیم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس عبد القہار عبد المہیمن العدل العربی العروۃ الوثقی العزیز العطوف العفو العلیم العلی علیم الغالب الغفور الغنی الغنی باللہ الغیث الغوث الغیاث ف الفاتح فاتح الفارقلیط الفارق الفاروق الفتاح الفخر الفرط الفصیح فضل اللہ فاتح النور ق القاسم القاضی القانت قائد الخیر قائد الغر المحجلین القائل القائم القتال القتول قثم القثوم قدم الصدق القرشی القریب القمر القیم کنیتہ ابو القاسم لانہ یقسم الجنۃ بین الخلائق کافۃ للناس الکفیل الکامل فی جمیع اموره الکریم فی جمیع اموره الکریم کہیعص ل اللسان م الماجد الماذ الماحی المامون المانح المبارک المنہل المبر المبشر مبشر الیائسین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المبل المترجی المحفوظ المترحم المتضرع المتقی المتلو علیہ المتہجد المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرص المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخیر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینۃ العلم المذکر المذکور المرتضی المرتل المرتجی المرسوم المترفع الدرجات المرادۃ المزکی المزمل المسیح المسعود المستغفر المستغنی المستقیم المسلم المسلم المتبادر المشفع المشفوع المسفح المشہود المسیر المصباح المصابیح المصافح مصحح الحسنات المصدق المصطفی المصلح المصلی علیہ المصلع المطہر المطلع المطیع المظفر المعزر المعصوم المعطی المعقب المعلم معلم امۃ العلم المعلن المعلی المفتاح مفتاح الجنۃ المفضال المفضل المفضل المقدس المقری المقسط المقصوص علیہ المقفی مقفل العشیرات مقیم السنۃ مقید القرۃ المکرم المکتفی المکتفی المکی المکین المکی الملاحی ملقی القرآن الممنوح المنادی المنذر المنبی المنتہی المنزل علیہ المنصف المتصف المنصور المنیب المنیر المومن المولی جوامع الکلم الموحی الیہ مودود الموصل الموقر المولی المویّد المومن الموسر المہاجر المہتدی المہدی المہیمن المبشر النابذ الناجذ الناس الناسخ الناشر الناصح الناطق الناہی نبی الاحمر نبی الاسود نبی التوبۃ نبی الحرمین نبی الراحۃ نبی الرحمۃ النبی الصالح نبی اللہ نبی المرحمۃ نبی الملحمۃ نبی الملاحم النبی النجم النجم الثاقب نجی اللہ النذیر النسیب الفصیح ناصح النعمۃ نعمۃ اللہ النقیب النقی النور الذی لا یطفا ربہ الہادی ہدی ہدیۃ اللہ الہاشمی و الوجیہ الواسطۃ الواسع الواصل الواضع الواعد الواعظ الورع الوسیلۃ الوافی الوفی الولی ولی الفضل ی یثرب یٰس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

علی آله واصحابه واتباعه اجمعین نقل عن کعب الاحبار انه قال اسم النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند اهل الجنة
عبد الکریم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد الحمید وعند الملائکة عبد المجید وعند الانبیاء عبد الوهاب
وعند الشیاطین عبد القهار وعند الجن عبد الرحیم وفی الجبال عبد الخالق وفی البر عبد القادر وفی البحر عبد المهیمن
وعند الحیتان عبد القدوس وعند الهوام عبد الغیاث وعند الوحوش عبد الرزاق وعند السباع عبد السلام و
عند البهائم عبد المؤمن وعند الطیور عبد الغفار فی التورات موذ موذ وفی الانجیل طاب طاب وفی الصحف عاقب
وفی الزبور فاروق وعند الله طه ویس وعند المؤمنین محمد صلی الله علیه وآله وسلم قال وکنیته ابو القاسم لانه یقسم
الجنة بین اهلها کذا نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتاب شوق العروس وانس النفوس بدانکه هیچکس را خلاف
نیست در آنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم احسن خلق واکرم بشر وسید ولد آدم وافضل انبیاست در روایتی است از ابن عباس
رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم وگردانید مرا بهترین
این دو قسم واینست قول وی سبحانه اصحاب الیمین واصحاب الشمال ومن از اصحاب یمینم وبهترین اصحاب یمینم پس
گردانید این دو قسم اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة والسابقون پس من از سابقانم پس این اقسام را قبائل
ساخت وگردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست واینست قول حق سبحانه وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان
اکرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی واولاد آدم واکرم ایشانم بر خدا عز وجل ولا فخر پس گردانید قبائل را
بیوت وگردانید مرا در بهترین بیوت واینست قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ودر
حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را وبرگزید از اولاد اسمعیل
بنی کنانه را وبرگزید از بنی کنانه قریش را وبرگزید از قریش بنی هاشم مرا ودر حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت
علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر ودر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده انا اکرم الاولین
والآخرین ولا فخر واز عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل وگفت
گردیدم وتفحص کردم مشارق ارض ومغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد وندیدم پسران هیچ
پدری را فاضلتر از پسران هاشم واز ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هنگامی
که پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود افگند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود افگندند من در صلب وی
بودم وگردانید مرا در صلب نوح در سفینه وانداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از ان نقل کرد مرا از اصلاب کریمه بسوی
ارحام تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشاره کرده است باین معنی عباس

بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت
فصاحت و بلاغت آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین
گویا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت بآنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه
در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و برآمد بمنبر و گفت با مردمے
که نشسته بودند من کیستم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد المطلب بدرستی و راستی پیدا کرد خدا تعالے
خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق و گردانید خلق دو گروه یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی
عرب و گردانید ایشانرا قبائل و گردانید مرا در بهترین قبیلها و گردانید ایشانرا بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت
پس من بهترین خلقم از روی ذات و بهترین ایشان از روی نسب و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که
خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد او از آن قلب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد
او را برسالت و آمده است از ابن عباس رض که گفت خدا تعالی فضل داده محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل سما و بر انبیا
صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله من دونه
فذلک نجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یعنی اهل سما همه در معرض خوف عقاب و عتاب اند و محمد صلی الله علیه وآله وسلم مغفور و مامون و محبوب است گفتند پس
چیست فضل او بر انبیا گفت مر سائر انبیا را وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و گفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة
للناس و کمالات و کرامات آنحضرت بعضی از آن قبیل است که آثار انوار آن درین عالم ظاهر و باهر است و دوم آنکه
ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقة در آن روز ظاهر گردد وی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب الهی
و سرور کائنات و مظهر فیوض نامتناهی اوست جل وعلا و خلیفه رب العالمین و نائب مالک یوم الدین اوست و مقامی که اورا
باشد هیچ یکی را نباشد و جاهی که او راست کسی را نبود و در فردا روز اوست و حکم حکم او بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک
من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز چندی
از قسم ثانی نیز مذکور گردد وبالله التوفیق باب هشتم در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضائل و کمالات و درجات
عالیات و انفراد او بسود و برکات در آن مقامات صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فضل داد پروردگار تعالے
تقدس او را در بدو خلق و ابتدای امر گردانید او را مبدای و منشار آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح و اول خلق
در اجابت در روز الست بربکم پس بوی مهر تفضیل و کمال را در معاد و آخر کار پس گردانید او را اول کسیکه بشگافد از وی زمین برانگیزد

باب هشتم در تخصیص آنحضرت

بحشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق همه محجوب باشند دران هنگام و اول نبی که
حکم کرده شود در امت وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و اول کسیکه در آید بهشت را با امت او و از
استاد آمدن بهشت رعطا کنند و در الطائف تحف و نفائس طرف خارج از حد و حصار و روایت از انس
بن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب ایشانم وقتیکه در
آیند بپروردگار و من بشارت دهنده ام وقتیکه نا امید شوند لواء حمد در دست من است و من اکرم اولاد آدمم بر پروردگار
خود و لا فخر و در روایتی آمده که قائد ایشانم وقتیکه گرد آیند و خطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند و شفیع ایشانم
وقتیکه حبس کرده شوند لواء کرم در دست من است میگردند گرد من هزار خادم گویا مروارید نا سفته اند و در روایتی از ابی
هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت پس بر می ایستم در راستای عرش و نیست هیچ یکی از خلائق
که بایستد در ان مقام غیر من است لواء حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز آدم و هر که جز او است مگر آنکه در زیر لواء
و در روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت
لواء من است و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من بردارنده لواء
حمدم روز قیامت و اول کسیکه ام کسی جنبانند حلقهای بهشت را پس گشاده میشود برای من ومی در آیند با من فقرا
مومنین و من و اکرم اولین و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من بهترین مردمم روز قیامت وی
و ربایید شما که آن بچه جهت است جمع کند خدا تعالی اولین و آخرین را پس انسان ذکر کرد حدیث شفاعت را که بیایند گران از
ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت سید ام و سید ارم که با شم من عظیم ترین انبیا از روی اجر روز قیامت و در حدیث دیگر آمده
که فرمود با خبر نیستند شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد از آن فرمود که ایشان داخل امت من اند در روز قیامت اما ابراهیم
میگوید تو دعوت منی و ذریت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی
است و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من نزدیک ترین مردمم بوی و گفته که
من سید اولاد آدمم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه و آله وسلم سید ایشانست در دنیا و آخرت تخصیص سیادت بقیامت آنکه ظهور آثار
آن در روز قیامت بیشتر باشد از جهت آنکه دران روز منفرد و یگانه باشد در سیادت وقتی که بیایند همه بوی و پناه گیرند بوی باشد سیدی
برای وی و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی در حوائج خود پس باشد در آن هنگام منفرد از میان بشر که مزاحمت نکند او را
هیچ احدی و ادعا نکند آنرا بر مثال فرموده حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله
در دنیا و آخرت ولیکن در آخرت منقطع میشود دعوی مدعیان که در دنیا بجهت باطل ادعا نمودند همچنین محمد صلی الله علیه و آله وسلم

پناه بیچاره بودی تمامه مردم در شفاعت پس میباشد سید الشان در آخرت بیدعوی فخر ذکر ذلک صاحب الشفا رحمة الله علیه و در مواهب لدنیه از حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من اول کسی ام که می شگافد برای وی زمین پس از ان ابوبکر پس از ان عمر پس تا می آیم اهل البقیع را پس برانگیخته میشوند جدا از ان انتظار می برم اهل مکه را تا آنکه حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست و در روایت ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی از منزل بر یمین او ابوبکر و بر شمال او عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته میشوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر کرده میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صالح بر ناقه خود و حشر کرده میشوند هر دو پسر فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوی ست و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و میزنند بازوهای خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله علیه وآله وسلم چون شام میکنند عروج میکنند بآسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که شگافد زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه وآله وسلم با هفتاد هزار فرشته دیگر که می برند او را ببارگاه عزت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابوهریره آمده که فرمود من اول کسی ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله و ظاهر این روایت آنست که انشقاق و کسوت هر دو ثابت است مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلائق که کسوت داده میشود مر او را ابراهیم ست علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسیکه پوشانیده میشود از خلق ابراهیم ست که پوشانیده میشود از حله جنت و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوتی که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم با جامه خود از قبر شریف بر آمده باشد و حله که او را پوشانیده بجهت تکریم و تعظیم ست نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند که قمیص نتوان کرد او را بالنیر و نشانده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم پس اولیت ابراهیم در کسوت بنسبت به بقیه خلق باشد و جواب داده است حلیمی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام اولا و بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه ظاهر خبر ست لیکن حله پیغمبر ما اعلی و انفس و اعز باشد از ان خبر کرده میشود بنفاست آنچه فوت شد از اولیت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام التمکین

و تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت است که آباء در مثال ابن الموز مقدم و سابق
میباشد بر اولاد و این فضل جزئی است در امور حسیه و فضائل دیگر معنون در آنجانب است و لهذا آنحضرت را بر کرسی
نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن مر وی است او را در وقت
نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرلا باشد چنانکه در حدیث بخاری
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده هم بدانست و لیکن ابوداؤد
و ابن حبان روایت کرده اند که ابوسعید خدری رضی در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود میت برانگیخته میشود در جامهای او که در آن بمیرد و صاحب مواهب لدنیه از حارث ابن
ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیادت میکنند یکدیگر را
در آن و گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری آمده آنکه بعضی مبعوث شوند عاری و بعضی
کاسی و بعضی گفته که مراد به ثیاب اعمال است که برانگیخته میشوند بر آن و ابوسعید در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی
از اصحاب اند اهل زواهر که در معنی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و اسود را در صیام
کذا قال التوربشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوٰة زیاده برین کرده ایم والله اعلم تنبیه مراد به لوای حمد انفراد
و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع میکنند
لوا را مواضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء تواند که مر آنحضرت را لوای در دست باشد و او را لوای الحمد
باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
گفت بعلی رضی الله عنه آیا ندانسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم من جانب
راست عرش در سایهٔ وی و پوشانیده میشود حله سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشود انبیای دیگر
پی در پی یکدیگر پس می ایستند برو جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت دانا و آگاه باش
امت من اول امتهاست که حساب کرده میشوند روز قیامت پس بشارت میدهم ترا که تو اول کسیکه خوانده میشود ترا
پس کرده میشود لوای عریان لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه میجویند بسایهٔ لوای من روز قیامت و درازی لوای
مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنان وی یاقوت احمر است و قبضهٔ وی نقره سپید است و بن وی
زمرد سبز او راسه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانهٔ دنیا مکتوب
است در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله

درازی هر سطر هزار ساله و پهنای وی نیز هزار ساله پس سیر میکنی تو با علی آن لوای و حسن جانب راست آن است
و حسین جانب چپ آن تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه وی پوشانیده میشوی حله از بهشت روایت

صفت لواء الحمد

کرده است ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبدالله بن سلام رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم از لواے
حمد که چیست صفت وے پس فرمود آنحضرت طوله مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است
حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محب بن البهائم که این حدیث موضوع است و ظاهر است در وے
آثار وضع و ضد او انکار است بحقیقت لواء الحمد گفت بندهٔ مسکین عفا الله عنه قول او ضد او انکار است تحقیق لوا
حق است و لیکن در احادیث تعبیر خلائق با مثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است
که از زبرجد است یا از یاقوت است و در جملهٔ عرش وارد شده است که او عالی اند که از گوش تا زمینه دوش مسافت
دو صد سال و در روایتی هفتصد سال است و امثال این و ما ایمان آوردیم با نچه بصحت رسید و به ثبوت پیوسته است
نقل آن از شارع و سپرده او است از ان و اگر آنرا تاویل است در واقع هم آن نیز ایمان آوردیم و ترک داویم
حکم عقل کوته اندیش را که باستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقة امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن
کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نماید کمال قدرت خدا در جواب آن میگوید والله اعلم و صاحب مواهب
گفته که در عرف عرب نگاه نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد
باذن وے و تابع باشد مر او را و متحرک بود بحرکت وی و مائل گردد بهر جانب که وی مائل است و در استعمال عرب
نزد حروب نگاه نمیدارد او را مگر صاحب او و منع نمیکند او را از قتال بلکه میکند بادی اشد قتال و لهذا لائق
نیست نگاه داشتن او هر کس چنانکه علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدهم رایت را فردا مردی را که دوست
میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد خدا و رسول خدا او را کذا قال صاحب المواهب و در غزوهٔ موته آمده است
که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد بعد از ان گرفت عبدالله بن رواحه پس جنگ کرد
کشته شد و گرفت بعد از ان خالد بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائل
و رئیس جیش میباشد والله اعلم بحقیقة الحال وصل در تفصیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

وصل در ذکر حوض کوثر

بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم حوض من
مسافت یکماه است و گنجهاے آن برابر است و آب شیرین تر از عسل و مجری بر در و یاقوت است
سفید تر از شیر و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضے روایات سفید از برف و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او

اند ستارهای آسمان دگرداگرد وی قبهاست از لولو و در تحدید مسافت حوض مواضع عدیده در احادیث ذکر یافته بحر جاعه از بلادی که متعارف آن دیار ست نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشد در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه ازان باشد بطریق تخمین و تقریب نه تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلوک شارح کرمانی ست و همچنین توجیه میکند در مواضع عدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا بمسافت یسیر بعد ازان اعلام کرده شد بمسافت کثیر و تفصیل کرد حق سبحانه بر وی باتساع آن شیأ فشیأ پس اعتماد بر مسافت طویله باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف اضطراب رواة است در روایت و لیس کذلک والله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ ست و آمده است که هر که بنوشد ازان تشنه نگردد هرگز و بعضی گفته اند که ظاهر ازین کلام آنست که شرب ازوی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود و با آتش چه تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نارست و احتمال دارد که هر که مقدر ست بر وی عذاب کرده شود بی تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دو حوض ست یکی در موقف و دیگر درون بهشت و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری ست داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض را کوثر میگویند از جهت آنکه مدد کرده میشود ازان و در بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را حوض ست بر قدر فضل و رتبه وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم آن کوثری ست که ریخته میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نه شده است مثل آن مر غیر را او صلی الله علیه و آله و سلم و واقع شده است امتنان بدان بر وی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض مخصوص آنحضرت ست و از قرطبی نقل کرده شده است که واجبست بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شهیره که حاصل میشود بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم از صحابه تابعین بر سی نفر و واقع شده است در صحیحین زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین ست روایت کرده از صحابه تابعین امثال آن و بعد از تابعین اضعاف اضعاف آن و اجماع کرده و سلف و خلف بران و در روایت مسلم از ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد میشود بر من امت من بر حوض من و من میرانم مردم را از وی و

گفته اند که حکمت در راندن آنحضرت مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند هر امت را بحوض پیغمبر خود پس
این از جمله انصاف آنحضرت است و رعایت برادران خود نه طرد و دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست و
آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین است احتمالی دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث
انس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حوض مرا چهار رکن است اول در دست
ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و مبغض است مر عمر را آب نمی نوشانند او را ابوبکر و هر که محب
علی است و مبغض است مر عثمان را نمی نوشانند او را علی روایت کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة والفیلانی
کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهند بود و فرموده وی رضی الله عنه
که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز نه نوشانم او را از آب وی والله اعلم **وصل** در تخصیص آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی
افاده ایجاب میکند زیرا که عسی از برای اطماع است و در طمع انداختن کسی را که بچیزی و محروم گردانیدن از ان
نقص و عار است و حق سبحانه اکرم است از آنکه در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز نهد و محروم گرداند
از ان و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت است و گفت آن ایستادن اوست از
یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در ان هیچ یکی از غیر او رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده
از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت میکنم امت خود را
در ان و فرمود که مخیر گردانیده شدم من میان آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و
اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اشمل است و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود
نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و مراد باین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع
درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران
بر آنکه مقام محمود مقام شفاعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیه مذکور فرمود هو المقام الذی
اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که مراد بدان امام فخر الدین رازی است نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر است
بان زیرا که انسان که محمود میشود وقتی است که حمد گوید او را حامدی و حمد نمی باشد مگر بر انعام و مقام شفاعت
مقامی است که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت بر خلائق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بروی اگرچه آنحضرت را

وصل در تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشفاعت و مقام محمود

محمود بود در دنیا بتبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین موطن غریب حمد کامل نافع عظیم بهم رسد زیرا که سعی در تخلیص
از عقاب اعظم ست از سعی در زیادت ثواب و احتیاج ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب نفع انتهی
مخفی نماند که مشهور در تفسیر حمد ست ثنا بجمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر ست که مفسر ست بتعظیم منعم از حیثیت
انعام منعم حمد را یک فرد شکر ست مراد امام اینجا آن حمد ست وی مخصوص بانعام ست و لیکن آنکه بزبان باشد
و اگر حمد مرادف شکر باشد نزد امام نیز خصوصیت دارد و جهی دی صاحب اصطلاح ست میرسد او را که اصطلاح کند بر هر چه
خواهد و لیکن آنچه آمده است که الحمد رأس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد فردی ست از شکر بالاتر از افراد دیگر پس حاصل این
سخن آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محمود و مثنی علیه
ست در مواطن بعض و کمال عظمت و جلالی که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار وی جل و علا و ازان است
چنانکه آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی بیمین عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی می سپارد
بوی کلید جنت و میدهد بدست وی لواء حمد و شفاعت یکی ازین کمالات ست که میرسد در وی نفعی عظیم مر خلائق
را پس اگر مراد بمقام محمود مقام آنحضرت دارند در روز قیامت بعلو درجه او وافاده او بر خلائق شامل
شفاعت و غیر آن نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت
را با خود بر عرش و مراد بمقام محمود این مقام ست و واحدی گفته که این قول ردی و موحش تقبیح ست هم از روی
لفظ و هم از روی معنی اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی برانگیختن و فرستادن ست و این ضد اجلاس ست و در آیه کریمه
مقاما محمودا گفته است نه مقعدا محمودا و اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و نسبت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم با وی مستلزم مکان و حد و جهت است گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
والیقین مخفی نماند که اگر صحیح باشد این نیز از متشابهات خواهد بود و ماول با آنکه در قرآن واقع ست یستوی علی العرش
گفته اند در معنی عندیة است که در عند ربک و عند ملیک مقتدر و جز آن گفته اند که آن از حیثیت درجه و رتبه و مرتبه
است نه در مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد یجلسه معه علی العرش مرفوع نیست از جهت نقل و
نه از جهت نظر اشارتست بآنچه گفته شده از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشیند محمد علیه السلام بعد نبا
بر کرسی پروردگار در پیش وی دو دست وی این نیز محمول بر مثل معنی مذکورست و حاصل مقام آنست که خصوصیت
حبیب خود را در مقام میدارد که هیچکس را بجز وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم مر خداراست و نیابت خلافت
وی مر محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث مشهورست از انس و ابی هریره و دیگر صحابه

مذکورست در کتب سنه وغیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من سید آدمیانم روز قیامت می دریابند
کسان چیست این جمع میکند خدا تعالی اولین وآخرین را در روز قیامت پس میرسد مردم را از هم وغم واندوه که طاقت
نمی آرند وبرنمی توانند برداشت یاران را پس میگویند آیا نمی بینید که در چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را
که شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان مر بعضی را آنکس آدم ست که پدر شماست
می آیند بسوی آدم ومیگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیان پیدا کرد ترا خدا تعالی بدست خود ودمید در تو روح خود
وساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را وساکن گردانید در بهشت خود وتعلیم کرد ترا اسمای هر چیز شفاعت
کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم وچه شدت ومحنت رسیده است ما را تا آنکه رانیت رهی تو
ما را از اینجای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است
مانند آن غضب پیش از این ونکند بعد از این ونهی کرده بود مرا از خوردن درخت ونافرمانی کردم نفسی نفسی بروید وفریاد
کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح ومیگویند یا نوح تو اول رسل که
فرستاده شده بزمین وبتحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبدا شکورا آیا نمی بینی بحالی که ما در آنیم آیا
نمی بینی چه چیز رسیده است ما را از شدت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که
پروردگار من غضب کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود ونخواهد کرد نفسی نفسی ویاد کند نوح خطیه خود را که
که سوال کرده بود پروردگار را بی علم در نجات پسر ودر روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرده غرق
شدند بروید بسوی ابراهیم خلیل الله است پس بیایند نزد ابراهیم وگویند تو پیغمبر خدائی وخلیل اوئی از میان اهل زمین
شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار
من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود ونخواهد کرد وبودم سه دروغ که ذکر کنند آن دروغها را
نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله کلام کرده است پروردگار تعالی با او ونزدیک گردانیده
است او را در راز گفتن پس بیایند موسی را وگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی ترا به
رسالت خود وبکلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود
پس میگوید موسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود ونخواهد کرد ونیستم من اهل
شفاعت وکشته ام نفسی را که امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که
روح الله وکلمه اوست بیایند عیسی را وگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا وکلمه او که القا کرده است او را بسوی مریم

و روح وی و کلام کردی مردم را در مهد نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام که رب من
غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرد عیسی خطیئه را و در حدیث ابن عباس
رضی الله عنه آمده که گفت رنج گرفته شدم آخر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی
محمد علیه السلام و لازم گیرید او را که وی بنده ایست که آمرزیده است او را گناه او را هرچه متقدم است
و هرچه متاخر است پس بیایند خلائق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم با شفاعت کن برای ما
بسوی پروردگار خود پس بفرمایند آنحضرت این کار منست و من میکنم این کار را انبیاء میروم من تا در آیم
در بهشت و در روایتی در دار رب العزة تعالی زیر عرش پس افتم در سجده برای پروردگار خود پس بگشاید خدا بر من
از محامد و حسن ثنا که نگشاده است بر هیچ یکی پیش از من بعد از آن گفته میشود بردار ای محمد سر مبارک خود را بخواه
هرچه خواهی داده شود ترا شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میدارم سر خود را و میگویم یا رب امتی امتی
پس گفته میشود در آر از امت خود کسی را که نیست حساب بروی از در راست از درهای بهشت و ایشان شریک اند
مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم میشود با نحضرت که برو و هر که هست در دل وی مقدار دانه
از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس میروم و میکنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد
ذکر کرد مثل اول و گفته در دل وی مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا بار رجوع میکنم و ذکر کرد در دل وی ادنی ادنی ادنی
مقدار ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده میگویم یا رب اذن ده مرا در حق کسیکه گفت لا اله الا الله
میگوید خدا تعالی نیست این کار تو این کار نیست و شفاعت میکنم نزد خود سوگند میخورم بعزت و کبریای و عظمت
خود که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نمیماند در نار مگر کسیکه نص کرده است او را قرآن
یعنی واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده باختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده
احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر میشود که شفاعت آنحضرت علیه السلام از اول تا آخر در عرصات
محشر تا دخول نار برای دفع عذاب و از دخول جنت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است تنبیه اشکال
کرده اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل من اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین
شیث و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و جوابها گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه رسول
آنکه اولیت مقیدست بقوله من اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل باهل ارض نبودند و رسالت آدم به اولاد خویش
بود و اولاد ایشان موحد بودند تا تعلیم کنند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح علیه السلام

بکفار بود که دعوت میکرد ایشان را بتوحید فائده گفته اند که مواطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف
از شدت و خوف و حبس دران مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب
و در آمدن در بهشت بی حساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند بدفع عقاب از ایشان
رابع در اخراج قومی که آورده شده اند در آتش بیرون آمدند ایشان ازان خامس در رفع درجات کسانی که در آمدند
در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم و بعضی شفاعت سادس نیز ذکر کرده اند
وآن شفاعت آنحضرت است مر عم خود را ابی طالب در تخفیف عذاب و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن
شفاعت مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلا و لای مدینه یعنی بر شدت
و محنت وی صبر نکند بدان مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت
خالی نیست از پنج قسم اول و اگر این را عدد انحصار ندانند اقسام دیگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود
اول کسیکه شفاعت کنم من او را اهل مدینه و پستر اهل مکه پستر اهل طائف دیگر شفاعت مر کسی را که زیارت کرده
قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دیگر کسی را که اجابت کند موذن را بعد ازان درود فرستد بر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم دیگر در تجاوز از تقصیر صلحا دیگر کسیکه برابر است حسنات و سیات وی که در آید جنت را
منقول است از ابن عباس که سابق در می آید به بهشت بغیر حساب و مقتصد در آید برحمت خدا تعالی
و ظالم لنفسه و اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و ارجح اقوال در اصحاب اعراف آنست
که ایشان قومی اند که برابر است حسنات و سیات ایشان والله اعلم وصل روایت است از انس رضی الله عنه
که گفت سوال کردم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آنحضرت میکنم
ان شاء الله گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم ترا آنجا
فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من این
سه جا را و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع اماکن مواطن آخرت حاضر و
قائم است امداد و اعانت و شفاعت کند امت را و میرهاند و خلاص میگرداند از شدائد و غرائق الصراط
در حدیث ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زده میشود صراط بر پشت دوزخ پس باشم
من و امت من اول کسیکه بگذرد از آن و دعای رسل در آن روز آنست که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که
پیغمبر شما قائم است بر صراط میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای طلب سلامت امت خود بود

از رسل و دیگر نیز همچنین و تواند که در آن روز بر مقربان نیز خوف و هول درگاه لاابالی را باید که طلب سلامت کنند و
در روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند و دعا کنند یارب سلم سلم و این بر عادت ایشان است
که همیشه برای مومنین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط پانزده
هزار ساله است پنجهزار صعود است و پنجهزار هبوط و پنجهزار برابر و هموار میگذارد و از وی شخصی که لاغر و نزار از ترس
خدا نباشد و مشهور است که صراط نیز تر است از شمشیر و باریک تر است از موی و در حدیثی آمده است که بر بعضی
مردم اینچنین است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که طول وقوف محشر بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال
است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که طول و انوار ایمان آمده است که چون امت بر صراط بلغزند و
در ربانند فریاد کنند وا محمداه پس آنحضرت از شدت اشفاق باواز بلند گوید رب امتی امتی سوال نکنم ترا امروز نفس خود را
و نه فاطمه را که دختر منست و این مبالغه و غالب اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استحکام ایشان از این حدیث
معلوم میشود کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث
ابی هریره آمده است که کسیکه نیک و صدقه را میگذرد بر صراط و در حدیث کسی که مسجد خانه و ست کنانی است
او را خدای تعالی بروح و رحمت و گذشتن بر صراط [illegible] اما میزان که مدار سوال و حساب بد انست و در حدیث
آمده است که نهاده میشود بهشت راست عرش و دوزخ در جانب چپ وی بعد از آن آورده میشود میزان و نهاده میشود
کفه حسنات مقابل بهشت و سیات مقابل نار و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله
و آله وسلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا میکنند کجا است محمد علیه السلام و امت وی و در روایتی کجا
است امیه و پیغمبر ایشان پس بایستاده میشوم من و پیروی میکند مرا امت من غیر محجل از آثار وضو یکسو گردانیده میشوند
از ایشان [illegible] و چون می بینید مردم فضائلات و در حیها این امت را میگویند که نزدیکست که این امت همه پیغمبران باشند
و بصحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده میشود قضیه خون است رواه البخاری و نیز بثبوت رسیده است
که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از
خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه حساب کرده میشود بنده را نماز است و اول آنچه کرده میشود بوی حکم میان
مردم است و در [illegible] این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که نظر [illegible] بوجه مذکور واقع شده است یعنی نماز سوال
حساب نسبت بذات بنده است و خون حکم میان مردم است اگر چه در نماز هم حکمی خواهد شد و لکن متعلق بذات بنده
است و میان بندگان بیکدیگر نیست فافهم و آمده است که زائل نمیشود قدم بنده از جای خویش تا آنکه پرسیده میشود

از چہار دہ چیز از عمر وی کہ در چہ چیز فانی ساخت واز علم وی کہ چہ عمل کرد در وی واز مال وی کہ از کجا حاصل کرد
ودر کجا انفاق نمود واز جسم وی کہ در چہ کار کہنہ کرد او روایت ترمذی وقال حدیث حسن صحیح ونیز آمدہ است کہ
بیرون می آید آدمی را روز قیامت سہ دیوان دیوانی کہ در وی عمل ست ودیوانی کہ در وی گناہان او ودیوانی
کہ در وی نعمتہای خداست کہ بر وی انعام کردہ وقرطبی گفتہ کہ نمی گذرد ہیچ یکی مر صراط را تا آنکہ سوال کردہ میشود
در ہفت قنطرہ اول سوال کردہ میشود از ایمان کہ شہادت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ است اگر این مخلصا بجا
آورد گذشت پس سوال کردہ میشود در قنطرۂ ثانیہ از نماز اگر آنرا باہتمام بجای آوردہ است گذشت سوم از روزۂ رمضان
چہارم از زکوٰۃ پنجم از حج وعمرہ ششم از غسل ووضو ہفتم مظالم مردم ست کہ از ہمہ صعبتر وسخت ترست
وگفتہ اند کہ اگر مردی باشد کہ مر او را ثواب ہفتاد پیغمبر باشد وخصومت بر وی بہ نیم دانگ در حق آید بہشت نتواند
تا راضی سازد خصم خود را ونیز گفتہ اند کہ گرفتہ میشود بیک دانگ ہفتصد نماز مقبولہ دادہ میشود بخصم ولا در روز قیامت
ہیچ درماندگی واضطرار شدیدتر نیاید بندہ را برابر خصومت اعاذنا اللہ من ذلک ولہذا گاہی رحمت الہی آن تقاضا
میکند کہ راضی میسازد خصم خود را وبیرون می آرد از ین ورطہ چنانکہ در حدیث آمدہ است واز اعظم حسنات آنست
کہ آخر کلام مرد کلمۂ طیبہ باشد چنانکہ در حدیث معاذ آمدہ است من کان آخر کلامہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ وحدیث بطاقۃ
درین باب مشہور ست واز ابن عمر رضی اللہ عنہما آمدہ کہ فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ قضا کند حاجتی را برای برادر
خودی باشم من ایستادہ در میزان وی اگر راجح آمد والا شفاعت میکنم مر او را در اخبار مشایخ آمدہ است کہ یکی از خواص بخواب دید
کہ خدا تعالی با تو چہ معاملہ کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاہ افتاد صرہ در کفۂ حسنات
وراجح گردانید آنرا پس کشادم صرہ را ناگاہ دیدم در وی کف خاکی را کہ انداختہ بودم آنرا در قبر مسلمانی واز عجائب
حکایاتست کہ در مواہب لدنیہ آوردہ کہ برابر آمد دو کفۂ میزان مر مردی را پس گفتہ شد مر او را نیستی تو از اہل جنت ونہ
از اہل نار پس بیارد ملک صحیفہ را وبنہد آنرا در کفۂ میزان ونوشتہ شدہ است در وی اف پس راجح می آید کفۂ سیئات بر کفۂ
حسنات از جہت بودن آن کلمۂ عقوق پس فرستادہ شود آنمرد را بسوی دوزخ پس درخواہد آنمرد کہ باز آوردہ شود نزد خدا
پس حکم شود کہ بیارند پس بگوید حقتعالی ای بندۂ عاق بچہ سبب درخواستی تو کہ باز آئی نزد من پس بگوید آن بندہ خدایا
من عاق بودم مر پدر خود را و پدر او دیدم کہ میبرند بجانب دوزخ باشد من فدای او پس پدر چندان کن خداوندا
پدر مرا از عذاب نیز می رہند حقتعالی وبگوید عاق بودی در دنیا و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و ببر او را
در بہشت می آرد کہ تحقیق برابر آمدہ ہر دو کفۂ میزان شخصی پس گوید خدا تعالی بردہ مردم والتماس کن از کسانیکہ بیارد

درآرم بهان در بهشت پس نیابد هیچ یکی را بگوید این کلمه را با وی مگر آنکه گوید من محتاج ترم از تو پس نومید شد
این شخص پس بگوید جوانمردی تحقیق ملاقات کردم من پروردگار را در دنیا یافته ام من در صحیفه خود مگر یک نیکی و
گمان ندارم که فائده کند آن نیکی چیزی هبه کردم بخواه آنرا بگیر و ببر و شاید فائده کند ترا پس می برد آن شخص نیکی
را فرحان و مسرور پس بگوید حق تعالی چیزی تو چه حال داری و وی تعالی داناتر است بحال وی پس میگوید
یا رب این است حال من پس ندای کند حق تعالی صاحب وی را که بخشنده است بوی حسنه را و میگوید کرم من اوسع
است از کرم تو بگیر دست برادر خود را و ببر به سیر هر دو مان در بهشت و بعضی علما گفته اند که رجحان کفه میزان آخرت
بر عکس میزان دنیاست که در دنیا کفه راجح پایان میرود و در میزان آخرت بالا و این سخن خالی از غرابت نیست
و استشهاد کرده است بقول حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این
دعوی بمجرد این آیه بی وقوع چیزی درین باب مشکل است نعم اگر چیزی باشد آیه موید و مشیر بدان تواند شد
و آنکه بعضی گفته اند که این مصادم و منافی قول اوست فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة نیز محل بحث
است زیرا که تواند که مراد به ثقلت رجحت باشد و رجحان در اینجا بصعود است نعم مقصود آنست که ثقیل مائل بسفل باشد
و لیکن تواند که مقتضای ثقل و خفت در آن بر عکس اینجا باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده شده
است که صاحب میزان روز قیامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را در آن روز [illegible]
جبرئیل فی تفسیر این همه احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم متعال خواهد بود و تخلص و نجات همه بشفاعت و
رعایت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم در حضور رسول و در ورود میزان ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت
وقوف و سوال و حساب و تجاوز از صراط که نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من خشی لا نظیر
ابناء و بعد از آن دخول جنت است و اول کسیکه در آید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من قرع باب
الجنة چون آنحضرت بر در بهشت رسد و خازن جنت میگشاید در را و ایستاده میشود در خدمت چنانکه خدام در
خدمت ملوک و میگوید مرا حکم است که نگشایم در بهشت را بر هیچکس پیش از تو و نه ایستم برای کسی بعد از تو و آمده است
مومنان چون بیایند در بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم را پس
نوح را ابراهیم را موسی عیسی را علیهم السلام بترتیب و در هیچ یکی کرده بودند و درجات نزد استشفاع ما علما هرگز در محشر
از حضرت سید السادات بر سائر بشر و در همه مواطن در روایت است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا همه تا آنکه در آیم من و حرام است بر امم دیگر تا در آید امت من و

آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که امت
من از آن در می آیند پس گفت ابوبکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من دارین میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت
آگاه باش بدرستی که تو ای ابابکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و ازین حدیث معلوم میشود که این امتیاز ابابکر است
مخصوص کرده اند از آن باب سائر امت اما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است که
می در آیند از آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان گویند
و دری که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از آن در می آید باب الرحمة و باب التوبة گویند و در بهشت لیکن زنی می آید
که مبادرت میکند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من زنی ام که صبر کردم و نشستم بر یتیمان یعنی
بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابویعلی و در روایة لا باس بهم و
قال المنذری اسناده حسن ان شاء الله تعالی و معنی مبادرت کردن یعنی می در آید با من یا می در آید در پی من
و گواهی میدهد مرا این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة کهذا و اشاره باصبعه السبابة والوسطی رواه البخاری من
حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد
رفیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل از این است و در وجه تشبیه
گفته اند که شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که بعثت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را و تعلیم میکند
و تحسین میکند ادب او را اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جنت بوسیله و فضیلة و درجه رفیعه چنانکه واقع
شده است در دعای اذان اللهم آت محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایت کرده است مسلم از حدیث
آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من اول کسی ام که گشاده میشود در برای وی در بهشت لیکن زنی حتی آید
عبدالله بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چون بشنوید موذن را بگوئید آنچه او میگوید بعد از آن درود
بفرستید بر من و هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بر وی خدای تعالی ده بار پستر سوال کنید خدا را برای
من وسیله زیرا که آن منزلتی است در بهشت که نمیرسد و نمی سزد مگر یک بنده را از بندگان خدا و امید میدارم که
باشم من آن بنده پس کسیکه سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام
اعلی منزلتی است در بهشت و آن منزله رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم و سرای اوست در بهشت و وی نزدیک
ترین بهشت است بعرش و گفته اند که وسیله فعیله است توسل الیه اذا تقرب توسلت الی الله تقربت الیه و اطلاق
کرده میشود بر منزله علیه چنانکه در حدیث و این نیز راجع بمعنی اول است زیرا که واصل بآن منزله قریبست از خدا

عزت وجلال الہی گویا عبارتی است کہ تقرب بدان میشود بوی وہر گاہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را وعارف تر وعالم ترین مردم است بحق سبحانہ وسخت ترین
ایشان در خشیت ومحبت منزل او اقرب منازل وعظیم تر باشد بجناب احدیت وی اعلی باشد در بہشت کذا قالوا
گفت بندۂ مسکین خصہ اللہ بمزید العلم والیقین کہ وسیلہ در لغت سبب ودست آویز بود وسیل نزدیکی جستن بچیزی
یقال وسل الی اللہ وتوسل اذا تقرب الیہ یعنی کذا فی الصراح پس ظاہر آنست کہ مراد سبب ودست آویز باشد
کہ آنحضرت بدان توسل وتقرب جوید ببارگاہ عزت وباعث فتح باب شفاعت گردد چنانکہ حدیث سیاتی مفہوم است
ودر حدیث شفاعت معلوم شد کہ آنحضرت می درآید در بہشت ودر روایتی زیر عرش ودر روایتی در دار رب تعالی
وامر امت بسوال وسیلہ برای آنست کہ تا بیابند اہل این دعا وسوال ثواب جزیل وقرب رب جلیل وزیادہ ایمان
رضای حق وشفاعت رسول وی وبعضے گفتہ اند کہ حق سبحانہ تقدیر کردہ است ان منزلت را برای آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باسباب کہ یکے ازان دعای امت مر او را بوسیلہ بمقابلہ چیزی کہ یافتہ اند بدست وی
از ہدی وایمان کذا قال صاحب المواہب وحق ہمان سخن اول است وکمالاتی کہ نہادہ حق تعالی برای حبیب خود وعدہ
کردہ است او را بدان موقوف ومسبب بر سوال ودعاے امت نیست وفائدہ دعا وسوال ایشان ہم بایشان
راجع است چنانکہ در فرستادن صلوة بروی آمدہ است صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این کلام در وسیلہ بود اما طلب فضیلت
پس آن مرتبہ زائدہ است بر سائر خلائق واحتمال دارد کہ آن نیز منزلہ باشد یا تفسیر وسیلہ باشد چنانکہ در جمع بین
آن ست ودر حدیث ابی سعید خدری آمدہ کہ فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وسیلہ درجہ ایست نزد
خدا کہ نیست فوق آن درجہ پس سوال کنید برای من وسیلہ را رواہ احمد فی المسند وروایت کردہ است ابن مردویہ
از علی رضی اللہ عنہ از نبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گفت وقتی کہ سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیلہ گفتند
یا رسول اللہ کہ سکونت میکنند با تو دران گفت علی وفاطمہ وحسن وحسین واز ابی حاتم از حدیث علی رضی اللہ عنہ
آمدہ گفت بر منبر کوفہ یا ایہا الناس در بہشت دو لولوہ است یکے سفید ودیگر زرد ومقام محمود از لولو سفید است
واورا ہفتاد ہزار غرفہ است ہر بیت از وی سہ میل است واسم او وسیلہ است وآن برای محمد است صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم واہلبیت وی ولولو اصفر مانند آن است واین برای ابراہیم وآل بیت اوست علیہم السلام
واز ابن عباس در تفسیر کریمہ ولسوف یعطیک ربک فترضی آمدہ فرمود در بہشت ہزار قصر است ودر ہر قصر
چیزی است کہ می باید او را از ازواج وخدام رواہ ابن جریر واز ابن عباس آمدہ کہ گفت نشستند جماعہ از اصحاب

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منتظر برآمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بیرون می آمد وی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را کہ مذاکرہ میکنند و بعضے میگویند کہ عجب کہ خدا تعالے
پیدا کرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراہیم را خلیل و دیگرے گفت چہ چیز است عجب تر از آنکہ گرفت موسی را کلیم و
کلام کرد با وے و گفت دیگرے عیسے روح اللہ و دیگرے گفت آدم صفی اللہ پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت
بتحقیق شنیدم من کلام شما را و تعجب از آنکہ شما را گرفت خدا ابراہیم را خلیل و ہمچنین است کہ میگوئید شما و گرفت
موسی را کلیم ہمچنین است کہ شما میگوئید و عیسے را روح اللہ و ہمچنین است و آدم صفی اللہ شد و ہمچنین است
دانا و آگاہ باشید کہ من حبیب اللہ ام ولا فخر من بردارندہ لواء حمد ام روز قیامت ولا فخر و من اول شافع و اول
مشفعم ولا فخر و من اول کسے ام کہ بجنبانند حلقہائے بہشت را پس بکشاید خدا تعالی برای من و در می آرد
مرا در بہشت و حال آنکہ با من فقرائے مؤمنان اند ولا فخر و من بزرگتر و گرامی ترین اولین و آخرینم ولا فخر
بدانکہ از ظاہر این حدیث معلوم میشود کہ خلت صفت ابراہیم است و مخصوص باوست علیہ السلام و محبت صفت
محمد و خاصہ اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود کہ آنحضرت بخلت نیز موصوف است
خلت او بوجہ اکمل و افضل است از خلت ابراہیم پس محبت علاوہ و زیادت بران باشد یکی آنکہ فرمود لو کنت
متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا از ینجا معلوم میشود کہ خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نیست و خلت
نسبت است بین الجانبین چون خدا جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در
حدیث دیگر آمدہ است کہ فرمود و ان صاحبکم خلیل اللہ و از طریق عبد اللہ بن مسعود آمدہ است کہ فرمود آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قد اتخذ اللہ صاحبکم خلیلا و آنکہ در حدیث سابق فرمود انا حبیب اللہ اشارتست بمرتبہ اعلے
گردد چنانکہ گویند خلیل بمعنے محب و حبیب بمعنی کہ بمرتبہ محبوبیت رسد و چون صاحب مقام اعلے شد بمقام ادنی نیز متصف
خواہد بود و در حدیث ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ است کہ فرمود خدا تعالی مر پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر ترا من گرفتہ ام
خلیل و نوشتہ ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل عیاض مالکی رحمۃ اللہ علیہ اختلاف
کردہ شدہ است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلل ست خلیل منقطع بسوے اللہ کہ نیست در وے انقطاع
او بسوی ربتعالی و محبت او حوائج و برا خللے و اختلالی و بعضے گفتہ اند کہ خلیل آنکہ مختص باشد بآنکس اختیار کردہ اند
این قول را بسیاری از مردم و بعضے گفتہ اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کردہ شد ابراہیم خلیل اللہ زیرا
کہ وی خالص بود برای خدا دوست از بہر خدا و دشمن میگرفت از بہر وے و خلت خدا مر او را نصرت

او گردانید و اورا امام هر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل بمعنی فقیر محتاج منقطع ماخوذ از خلت
بفتح خا بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بر پروردگار خود منقطع شد بهمت
خود بسوی وی و نگردانید هم خود را بجانب غیر وے تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل و حال آنکه وی در منجنیق بود
تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر بن فورک
خلت صفای مودت ست که موجب اختصاص است و تخلیل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت ست و معنی او
اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود وقالت
الیهود والنصاری نحن ابناء اللہ قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانید اللہ تعالی هر محبوب را که مواخذه کرده
نشود بگناهان او و محبت اقوی ست از بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من ازواجکم
واولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام
بجهت انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و وقف حوائج خود بر وی تعالی و انقطاع از ما سوای وی
و اضراب از وسائط ست و اسباب باز یادت اختصاص از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد
ایشان و در آمدن اسرار الهیست و مکنون غیب و معرفت در خلال بواطن ایشان یا استصفای وی تعالی
مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از ما سوای خود تا در نیاید در دل وی ماسوای وی و این ست نزد
ایشان قول آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن اخوة الاسلام
باقیة ذکر کرد اینهمه را قاضی عیاض و مشترک گردانید خلت درمیان محمد و ابراهیم علیهما السلام ملا بداین
صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک آن را درمیان ایشان در سید ما عظیمتر و فوقیت کاملتر خواهد
بود با وجود اشتراک از جهت فضیلت وی صلی اللہ علیه و آله وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک ست
میان سائر انبیا و رسل ولکن فضلنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما از
ارباب قلوب که درجه خلت ارفع ست یا درجه محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمی باشد حبیب
مگر خلیل و نمیباشد مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص بذکر و تسمیه
است نه در حقیقت و اتفاقی ست و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی
گفته که درجه خلت ارفع و اتم ست و احتجاج کرده بقول وی صلی اللہ علیه و آله وسلم لو کنت متخذا خلیلا غیر
ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران شریف و اسامه و جز ایشان

آمده واکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وآله وسلم ارفع
است از درجه خلیل علیه السلام و اصل محبت میل ست بسوی چیزی که موافق ست محب را ولیکن این در حق
کسیکه صحیح ست میل از وی و انقطاع بر نفع بوی و این درجه مخلوقست اما خالق جل شانه منزه است از اغراض
پس محبت او مر بنده را تمکین اوست از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت و
نهایه آن کشف حجبست از قلوب وی تا به بیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی او به بصیرت خود پس باشد چنانکه
آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و نمی سزد
که فهم کرده شود ازین غیر از تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و اعراض از غیر وی سبحانه و صفا و سلامت
قلب و اخلاص و حرکات و اعمال مر خدا را عز وجل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان
خلق نبوی صلی الله علیه وآله وسلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای وے و
ناراضی بود بنا رضای وی و ازینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی و بذا سمی
الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی و اذا ما سکت کنت غلیلا خمش برای تو باشم سخن برای تو گویم
وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم و مزیت خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل ست سید ما را صلی الله
علیه وآله وسلم بدلالت اخبار صحیحه و آثار صریحه منتشره و مشتهره و کافی ست درین باب قول حق سبحانه قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیه باب نهم در آنچه واجب ست از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی
و ایمان آوردن بوی و اطاعت وی در اوامر و نواهی و امر بدانچه آورده است از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا
بسیرت و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و مناصحت و رعایت ادب با وی و حکم صلوة و سلام
بروی و این ثمره و نتیجه ابواب سابق ست چون مقرر شد بآنچه گذشت ثبوت نبوت و صحت رسالت واجب
شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فآمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا و قال انا ارسلناک
شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض
لا اله الا هو یحیی و یمیت فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی الی الآیات پس ایمان بمحمد واجب متعین ست و تمام نمیشود حقیقه ایمان و
صحیح نمیشود اسلام و حصول نمی یابد مگر بایمان بمحمد و شهادت برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله
الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بخبر اول و اعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه بسیر سنجیده میخوانی گوید الحمد
لله رب العالمین یا الم ذالک الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و یؤمنوا بی و بما جئت

باب نهم در آنچه واجب ست از حقوق آنحضرت

بود و این سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت ایمان تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست و چون جمع گردد تصدیق بقلب و نطق بشهادت تمام میگردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن برای اهتمام بوجود شهادت و بیان کفایت وی در حکم ایمان در ظاهر تخصیص کردند بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله و مقصود از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان است که شهادت و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان و در شرع عبارت مجموع تصدیق و شهادت است مانند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت است کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله مطلقا مومن است بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود و این حال محمود و تمام و کامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در وی اصلا ایمان نیست و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است و صاحب آن در درک اسفل از نار است حالت سوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند پیش از اتساع وقت مر شهادت را اجل در رسد و درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف خودند و قول آنکه تمام ایمان بتصدیق و اقرار است و یافته نشد او را و بعضی مومن مستوجب جنت میدارند جهت قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است و جای دیگر این را فرمود هلا شققت قلبه و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبهم پس محل ایمان قلب را داشت و حکما اینجا مومن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر در ترک شهادت باختیار او نیست و نزد انصاف حال این شخص محل اختلاف نیست و اگر ابکم باشد و بحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد آنجا خود اتفاق است بر قبول عذر وی که مومن باشد در دو صورت ظاهر نیست و اگر این هر دو درینجا هم باشند و قائل بوجود ایمان نشوند هیچ چاره نیست لیکن خلاف قول اهل حق نیست و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کنند و مهلت و فرصت یابند و علم بلزوم شهادت داشته باشد و نطق نکنند و شهادت ندهند در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند بعضی میگویند که وی

مومن است زیرا که مصدق است و شهادت از جملهٔ اعمال است پس عاصی باشد بترک آنچنانکه سائر اعمال بر مذهب
حق و ایشان میگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار شرط اجرای احکام ایمان است
نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش ما حکم نکنیم از جهت عدم خبر تصدیق اما در واقع مومن است از جهت
وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان و چه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد
بود که منافی تصدیق چیزی سر بر نزند با وجود منافی حکم با یمان صورت ندارد از جهه عدم تحقیق تصدیق و
بعضے گویند که صاحب این حالی مومن نیست تا مقارن نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت
انشاء عقد است و التزام ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت و مهلت
مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است ایمان فعل است میان فعل لسان و سائر افعال نعم حالت
عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است کذا قال فی الشفاء والله اعلم و در اینجا قسمی دیگر است که تصدیق
و اقرار دارد و لیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شد زنار و سجدهٔ صنم اگر امارت
بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و ارتکاب آن بیقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع
بران و در کلام بعضی مصنفین واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی
کافر حکمی خوانند و این سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقة مگر آنچه
ثابت شود که شارع حکم بکفر ظاهری ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فتدبر و حنفیه جماعه از فقها رحمة الله علیهم خصوصا حنفیه
نفعنا الله ببرکاتهم و برکات علومهم بعضے از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا مانند پدر و جز آن یا گوید
این ماتم سخت است یا گوید چیزی برای خدا دیده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صواب
در بیناب آن مینماید که گویند اینها مظنه کفر و موهم آنند و کفر از نیجا لازم می آید اگر آن معنی متوهم و مظنون را التزام
میکند کافر گردد و بر مثال اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل نمایند کافر
میشوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهت استناد و بدلیل و شبهه که دارند ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند لیکن
منع از تکفیر اهل قبله مبنی بر این احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل امارات کفر است
حکم بکفر بنا بران باشد نه بجهت لزوم کفر والله اعلم بالصواب و کلام در ابواب ایمان و اسلام و قبول زیادت
و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است و تحقیق در بیناب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن
نه زیادت عمل و نقصان او است و هر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول بزیادت و نقصان ایمان

وصل در وجوب طاعت واتباع سنت

از روی متصور و معقول نه و مجرد تصدیق آنرا قابل نه چه زیادت در عدد و رود و نه هم کمال و نقصان و در تصدیق از جهت اختلاف صفات و تباین حالات از قوة لیقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتیاد حضور قلب جاریست اما زیادت و نقصان نه از انچه تنبیه بر این ماجست بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بجنان واقرار بلسان و عمل بارکان ست و در هر جا که از کلام محدثین خبر نسبت آن مفهوم میشود مراد ایمان کامل ست چنانچه تصریح کرده است بآن مثل بخاری واقرب وی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زمان قدیم راه یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان و مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل است چنانکه مذهب اهل سنت ست و حاشا که مذهب اهلسنت و جماعت برخلاف مذهب سلف بود و مذهب محدثین برخلاف اهلسنت و جماعت باشد و چه حاجتست که همچنین گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علماء و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب و تحریص بر تحصیل ایمان کامل ست و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین اینکلام بدلائل و اعلام کرده شده است فتدبر والحق ان یتبع وصل در وجوب طاعت واتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق طاعت و فرائض و واجبات و عبادات و امر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب و حالات شریف نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را در یک فصل ذکر کنند نیز درست ست چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و رسوله و قال و اطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون و قال وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و قال و من یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید حق سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و مقارن گردانید طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر مثل جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت آن بسوی عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقت طاعت نکرد مگر خدا را و درین آیت دلیلست بر آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم معصومست در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شد سهیل بن عبدالله تستری از شرائع

اسلام گفت وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وگفته اند اطیعوا الله فی الفرائض والرسول فی السنة
وقیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم والرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بربوبیت او ورسول
را بشهادت نبوت او واین طاعت دلیل محبت ست ومحبت مورث معیت چنانکه در نص معیت بیاید وقال
سبحانه وتعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم واین آیه کریمه شریفه را آیة المحبة نامند
گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید
شما خدا را متابعت کنید وطاعت کنید مرا که آن طاعت خدا است که دلیل محبت خدا است پس اگر متابعت
من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید ووارث من گردید در مقام حبیبی وتواند که معنی آن باشد که اگر دوست
میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا وبالجمله محبت خدا منوط ست
باتباع رسول خدا ومشروط بلی شرط وجود نگردد بلکه اتباع مورث محبت ست وعلت اوست پس اتباع هم
شرط محبت ست که انتفاء او مستلزم انتفاء اوست وهم علت محبت ست که وجود او مستلزم وجود اوست و
لابد این محبت که معلول متابعت ست موجود میگردد وبعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط ست مر او را و
مقدم ست بر وی پس مقام ثانی عالی تر وبزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان ست فافهم وقال
تعالی فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا ورسول وی و
متابعت کنید رسول را بامید آنکه هدایت یابید بصراط مستقیم که اقرب طرق ست پس بجای اهتدا را فرود خبر ساخت
ایمان برسول واتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را واتباع نکرد بالتزام شریعت وی در ضلالت ست
اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول وفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب باشد مگر
آنچه تخصیص کرده است دلیل وقال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند میخورد پروردگار
تعالی بذات پاک خود ومیفرماید سوگند بپروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی
که مختلف ومختلط ست میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در خود تنگی وشک وشبهه از
آنچه حکم کرده ویسلموا تسلیما منقاد شوند برای تو ظاهرا وباطنا این اشارت بمرتبه اعلی از اطاعت وتبعیت وانقیاد ست
که راضی باشد بحکم رسول خدا ظاهرا وباطنا خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه بیقین داند که آنچه حکم کرد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم احق ست وبعد از آن در باطن خدشه وخلجان نماند واین را مقام رضا
وتسلیم گویند که قول وی سبحانه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان ست ودر مواعظ نبی آمده

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودہ است بر شما باد کہ لازم گیرید و محکم گیرید بسنت مراد سنت خلفاء راشدین مہدیین
را دور و آید بد شود و را از محدثات امور زیرا کہ ہر محدث بدعت و ہر بدعت ضلالت ست و در حدیث جابر رضی اللہ
عنہ این زیادت آمدہ کہ ضلالت در نارست و در حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا آمدہ است کہ کرد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم چیزی را و عمل کرد در وی برخصت پس تنزہ کردند و دوری جستند از ان قومی و ترفع نمودند کہ عمل بر
رخصت کنند پس رسید این خبر با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی
کہ تنزہ میکنند از انچہ من میکنم پس بخدا سوگند بدرستی من دانا ترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین
ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت میکنم پس بدانید کہ حق ہمین ست
و مقتضای حکمت ہمین و در مصلحتہا است کہ متضمن صلاح کار دین و دنیا ست چنانکہ آمدہ است کہ خدا دوست
میدارد کہ عمل کردہ شود برخصتہای او چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتہای او اگرچہ عمل بعزیمت افضل
و ارفع ست ولیکن گاہ گاہی عمل برخصت نیز محبوب و مرغوب می افتد و بملاحظہ ترفیہ و ترخیص و تیسیر الٰہی
حکم عزیمت میگیرد و در حدیث دیگر آمدہ است واللہ انی لاخشاکم باللہ واتقاکم لکنی اصوم وافطر واصلی وارقد وا
تزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرمودہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمل قلیل فی سنۃ
خیر من عمل کثیر فی بدعۃ و فرمود کسیکہ زندہ گرداند سنت مرا پس بتحقیق زندہ گردانید مرا و کسیکہ زندہ گرداند مرا
باشد با من و نیز آمدہ است کہ کسیکہ تمسک کند بسنت من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شہید و
آمدہ است کہ تمسک بسنت بہتر ست از احداث بدعت یعنی اگرچہ بدعت حسنہ باشد چنانکہ احیاء آداب غزا و غیر او مثلاً
چنانکہ در سنت واقع شدہ است از بنا رباط و مدرسہ و میرسد فاعل آن با علی مقام قرب و وصول ببرکت
اقامت سنت و حصول رضای حق و مقرر ست کہ مذموم و مردود بدعت مغیر سنت است و آنکہ چنین باشد
بلکہ مقوی و مروج سنت بود آنرا بدعت حسنہ میگویند و آن جائز ست از جہت رعایت مصلحت و حکمت
و گفتہ اند کہ بدعتی ہست کہ واجب ست فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و علوم آلی کہ نبود در زمان نبوت یا مستحب
مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل سیری و زینہا باقی مکروہ و حرام و اقامت سنت اگرچہ قلیل و
صغیر بود اعلی و ارفع ست از بدعت اگرچہ کثیر و کبیر بود منفعت و مصلحت دران و باللہ التوفیق آمدہ اند کہ بعضے
عمال عمر بن عبدالعزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود و کثرت لصوص دران آیا بگیریم ایشان را بمظنہ یا بر اریم
ایشان را بہ بینہ چنانکہ سنت ہست پس نوشت عمر بایشان بگیرید ایشان را بہ بینہ و بمانچہ جاری شدہ است بران

سنة و اگر اصلاح نکند ایشان را آنچه حق است اصلاح بکناد شما را خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت والله میدانم که تو حجری نه نفع و ضرر میکنی اگر نه دیدمی من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بوسه میکرد ترا بوسه نمیکردم ترا پس آنان بوسه کرد او را دیده شد عبد الله بن عمر که میگردانید ناقه را در جائی پس پرسیدند از سبب آن گفت نمیدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میکرد من نیز میکنم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد و در آنجا نهالے بود میگشت گرد وی انداخت آب را در بیخ وی از کوزه و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که کرد اینچنین من نیز کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم و گفت سهل تستری اصول مذهب ما سه چیز است اقتدا به نبی صلی الله علیه و آله وسلم در اخلاق و افعال و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی با جماعتی پس برهنه شدند ایشان و در آمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که در نیاید حمام را مگر با میزر و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب در خواب گوینده را که میگوید احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل

وصل و از جملهٔ حقوق رعایت ادب است با آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن مجید مملو و مشحون است بآیات که ارشاد میکند بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله وقال یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و قوله تعزروا ای تجلوا و تبالغوا فی تعظیمه و نصرته و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سوء ادب بسبقت کردن در کلام یعنی نگوئید پیش از فرمودن وی و چون فرماید گوش نهید و از شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وے وی در هیچ امری از امور دین بعد از آن تحذیر کرد و گفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در مواهب گفته از جملهٔ ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت بامر و نهی و اذن و نهج تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مر موجود است وی سبحانه درین آیه و این حکم باقی است تا روز قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش سنن و احکام وی بعد از وفات وی همچو تقدم است پیش وے در حالت حیات بی فرق مجاهد در تفسیر این آیه گفته تفوق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بچیزی تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی و ضحاک گفته حکم مکنید بامری بی حکم رسول خدا و گفته اند که [illegible]

از جملهٔ ادب

رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تقدم کرده پیش وی در نماز چگونه تاخر کرد و اگرچه آن تقدم باذن
وامر آنحضرت بود گفت نمیرسد ابو قحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا وکجا رسانید او را این ادب و قائم مقام
وی گردانید بعد از وی و بجای وی رسانید که هیچکس نرسید و از جمله ادب است با آنحضرت که بلند کرده نشود آواز ها
مراد را چنانکه جهر میکنند بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آواز را چنانکه ندا میکنند بعضی مر بعضی را و نمیخوانند بنام بلکه تعظیم
کنید و توقیر نمائید و بگوئید یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در وفد بنی تمیم یا در قومی غیر ایشان که آمدند
وایستادند بر در آنحضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشان را خدای تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون
و بعضی گفته اند نزول کرده است آیه ادنی در شان ابی بکر رضی الله عنه که اختلافی واقع شده بود میان ایشان
پیش آنحضرت تا بلند کردند آواز ها را و بعضی گفته اند که نازل شد در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهای
وی گرانی بود و بلندی کرد آواز را پس نشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده نشود اعمال وی پس طلبید او را
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بشارت داد بشهادت و دخول جنت پس کشته شد در یوم الیمامه و تمامه
این حکایات در مواضع خود بیاید انشاء الله تعالی و روایت کرده شده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه
چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نکنم با تو بعد ازین مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق
رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام
پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم
للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم و روایت کرده شده است که ابو جعفر امیر المؤمنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود ایشان را امام مالک رحمة الله علیه پست کن آواز خود را یا امیر المؤمنین
در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است قومی را گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و مدح
کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذین یغضون اصواتهم الایه و مذمت کرده است قومی دیگر را و گفته
ان الذین ینادونک من وراء الحجرات الایه و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در
حالت حیات شریفه پس رام کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در دعا
روی بقبله آرم یا برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی الله
علیه وآله وسلم و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدر تست آدم صفی الله روز قیامت در روی آر بوی و شفاعت طلب
کن از وی قال الله تعالی ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الایه و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت موجب

حبوط اعمال گردد چه گمان میبری برفع اصوات نتایج افکار بستن و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه
عادت ارباب معقول و اهل تفلسف ست و از جمله ادب به آنحضرت ست که استشکال نکنند در قول آنحضرت
بلکه استشکال کنند در آرا بقول او و معارضه نکنند نص را بقیاس بلکه تا ئید کنند قیاس را بنص خود شرط صحت
قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص و تحریف و تغییر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف
اوست که اصحاب آن فنون آنرا معقول خوانند و ما او را شک و شبهه میدانیم و موقوف داشته نشود قبول ما جار
بعدم موافقت این قول که موجب سوء ادب و جرأت ست نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن محکمات بشروطی
که مذکورست در محلش مقررست ولیکن بعد از وصول بمرتبه استحالت نه بمجرد استبعاد و خلاف عادت و مذهب
سلف درانجا نیز تسلیم و تفویض ست و این روش در تفسیر و حدیث که بعضی باشباه وی کرده اند بسیارست
حاجت بذکر آن نیست کتاب الله علیهم وغفرلهم ونسال الله العافیه و بالجمله تحکیم و تسلیم و خضوع و استکانت
وذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجبست و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا دو توحید
است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر
توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر وی و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب عن
مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعا او و خواندن او مانند دعاء
بعضی از شما مر بعضی را قال الله تعالى لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این آیت مر مفسرانرا
دو قول ست یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه میخوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید یا رسول الله
یا نبی الله با توقیر و تواضع و برین معنی مصدر مضاف بمفعول ست و دوم آنکه نگردانید خواندن او مر شما را همچو
خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب دهد اگر خواهد ندهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر شما را البته جواب
باید داد و اجابت او واجب ست و تخلف از آن گنجایش ندارد چنانچه مضمون کریمه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ست و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل ست و شاید این حدیث ابن المعلی که در
نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت
آیا نگفته است الله تعالى استجیبوا لله وللرسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد نزد
شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی و در لزوم محبت آنحضرت واجبست از تمامه خلق بدانکه محبت حیات
قلوب و غذای ارواح اهل ایمان ست و در مقامات از رضا و در احوال بالاتر و فاضل تر نیست

شخص و وقت سالک بی محبت جسدی بی روح را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده و فی الحقیقت اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع به ثمرات و نتائج محبت است نه حقیقت او و در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات است که تعریف و تحدید نمیتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قائم است بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود اوست انتهی و این کلام در ذوق محبت وجدانست والا بحسب وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مرغوب و آنرا مراتب و درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بران واقع است پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوبست در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و در نمی یابد آنرا مگر کسیکه فانی گردانیده است او را و او آرد محبت و گرفته است او را از وی تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که ببخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن اهوای محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و نماند در دل بقیه لیست مر غیر را و محبت غیر را چه جاست محبت مدخول و معلول است و بعضی گفته محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تهیج لسان بذکر او علی الدوام و من احب شیئاً اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است بسوی چیزیکه موافق است انسان را با استلذاذ اوست بادراک حسن ظاهر همچو حب صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه و روائح و اشباه آن و یا بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه همچو محبت صالحین و علما و آنهاکه ماثور و معروف اند بسیر جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مائل و مشغوف است بامثال ایشان یا حب از جهت احسان و انعام است و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند با ایشان و بالجمله سبب محبت حسن است یا احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این معانی را که موجب محبت اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل و کمال و اخلاق باطن گذشت چیزی از آن در ابواب سابق آنچه در وی کفایت است و اما احسان و انعام

نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او نچشد حلاوت سنت او زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند بعضی زبان یعنی تا اختیار کنی فنای مرا بر بقای خود اگر چه باشد در وی هلاک تو از اینجا معلوم شد که محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعاً اما جواب لا بنه گفته و قوف عمر رضی الله عنه در اول امر استثنای او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی ست و محبت اختیاری بتوسط اسباب و موجبات علم بمنافع و مصالح و فوائد آن میباشد و اراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود زیرا که راه نیست بقلب طبائع و تغیر جبلت و برین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد از ان تامل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الآن یا عمر یعنی الکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست انتهی و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو تغیر محبت طبیعی بود و قول بآنکه قلب طبائع و تغیر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و غرائز که بریاضیات و مجاهده تغیر پذیرفت و تصرف و همت حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته و ظلمت بنورانیت بدل شده خصوصاً از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و مؤید این ست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز مرا دوست میداری تو یا عمر گفت نعم یا رسول الله محبت من مشترک ست میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه می یابی یا عمر گفت محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد و گفت همه ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله عنه از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حصول مرتبه اعلی که محبت جبلی ست خواهد بود و معلوم شده است که غلبه محبت بجای میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد علی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شائبه اختیار باشد او محبت عشاق ما بیار و رسا [illegible] باصلا دخل ندارد و الله اعلم و بالله التوفیق و گفته است علی ابن ابی طالب

نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او نچشد حلاوت
سنت او زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث
و گفته اند بعضی شراح معنی تا نشناسد کسی رضای مرا برهوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو ازینجا معلوم شد که
محبت جز اعتقاد عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعاً صاحب مواهب لدنیه گفته و توقف
عمر رضی الله عنه در اول امر استثنای او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی ست و محبت
اختیاری بتوسط اسباب و موجبات است مثل منافع و مصالح و فوائد آن میباشد و اراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود
زیرا که راه نیست بتقلیب طبائع و تغیر جبلت و برین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد ازان تامل کرد در شناخت
باستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب
نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا میکند آن را اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب لقوله
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست
انتهی و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود و قول بآنکه قلب طباع و
تغیر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و غرائز که بریاضات و مجاهده تغیر پذیرفت و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از نفوس صحابه رذائل زائل شده و تهذیب یافته و ظلمت بنور نبوت تبدیل
شده خصوصاً از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید این ست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز مرا دوست میداری تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من مشترک ست میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن
چگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد
گفت همه ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله
عنه از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حصول مرتبه اعلی که محبت جبلی ست خواهد بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجای میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شائبه اختیار
باشد اما در محبت عطشان مر آب بارد را اختیار را اصلا دخل ندارد فافهم بالله التوفیق و گفته است علی بن ابی طالب

رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محبوب‌تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و مادران ما و از
آب سرد بر تشنگی و حصل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت ست با محبوب معیت معنوی روحانی اگرچه
مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت متی الساعة کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت چه آماده کرده تو از اعمال
برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عمل کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت آماده نکرده ام برای قیامت
از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را آمدم او را و گفتم یا رسول الله بده مرا دست
شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب
رسول خدا فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا
و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده
که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین را رضی الله عنهما و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این
دو را باشد با من در درجه من روز قیامت و درینجا غایة مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من با آنکه از انواع قرب
و معیت ست نسبت بدیگران که آنجا اکتفا بمطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت
و گفت یا رسول الله تو محبوب‌تری نزد من از اهل و مال من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر میکنم
بجمال مبارک تو و من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می روی تو بهشت را برفعا داشته
میشوی با پیغمبران در مقام اعلی و گر آیم در آنجا من نمی بینم ترا پس فرستاد خدای تعالی و من یطع الله والرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین الآیه پس خواند آنحضرت آنمرد را و خواند این
آیه را بر وی ذکر کرده اند بعضی مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بود
سخت محبت مر آنحضرت را کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ روی وی و
شناخته میشود در روی اندوه پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه حال داری و چرا شکسته
شده رفت رنگ تو و گفت یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا مستوحش
میشوم وحشت شدید تا می آیم و می بینم جمال جهان آرای ترا پس یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا
شما بالا برده میشوید با پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در مرتبه پایان تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر
در نیامدم نمی بینم ترا ابدا پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بجمال مبارک میدوخت
و اصلا بجانب دیگر نگاه نمیکرد فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مندی
میشوم بجمال مبارک تو و ذوق میکنم بدیدار تو اما غم از آن دارم که چون روز قیامت شود بر میدارد ترا باعلی
پس حقتعالی این آیه فرستاد و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة
پوشیده نماند که مراد بمعیت مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است
پس مراد بودن در بهشت ست بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه وآله وسلم و رفع حجاب اگرچه
از دور باشد و چون زائل گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصلست ولی ارباب
محبت را مشاهده میسر باشد و غم ملذوذ ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این ست مراد بمعیت
والا معیت قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که
سیر نکردید شما سیری و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشان را عذر پس معیت
معنوی بروح ست نه بجسد و دین بقلب ست نه بقالب ولهذا بود نجاشی قریب ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و حال در حبشه بود و بود عبد الله بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه میبود با وی در مسجد ولیکن محبان مشتاقان
با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند گفت بنده مسکین نور الله
قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری در قیامت بجهت علو درجه
آنحضرت و دران متوطن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت داد ایشانرا که آنچه در دنیا چون در رویت قلبی
و بصری افتراق و تفاوت ست در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده درمیان نماند
والله اعلم وصل در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی
صلی الله علیه وآله وسلم روایت ست از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سخت ترین امت
من در محبت من مردی اند که می آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی میدید مرا در مقابل اهل و
مال خود یعنی همه مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت
است که اگر باین طریق هم حاصل میشد میکرد و درین معنی مراد بدار آنحضرت ست و زمان شریف آنحضرت و این
بطریق فرض و تقدیر ست بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه
سائر صلحای امت را میباشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا را میباشد نیز دور نباشد یعنی چنان مشتاق جمال

او ولقای شریف او بینند که اگر آنرا بعمل اهل وصال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فافهم وبالله التوفیق
روایت است از ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او در روز احد با رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله
چنانکه دوست میداری گفت بنمائید مرا تا ببینم جمال مبارک او را چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک قلیل
بر منصب بعد از سلامت تو فرود آسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آوازه برخاست بروز
احد که دشمنان آنحضرت کشته شد و بسیار شدند و در مدینه زنان فریاد کننده بیرون آمد زنی از انصار پس پیش
آمد برادر خود را و پسر و شوهر و پدر خود را که همه کشته شده بودند نمی یابد آن زن که کدام یکی از اینها پیش آمده است
و هر گرامی مینید از ایشان افتاده بر زمین می پرسد این کیست میگویند برادرت و پدرت و پسرت و زوجت التفات
نمیکند تا اینها میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش است تا رفت و رسید به آنحضرت و گرفت طرف جامهٔ مبارک او را
و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم وقتیکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد چون بیرون آوردند
اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را ابوسفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید
آیا دوست میداری که محمد الآن بجای تو میبود که میزدیم ما گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند
دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در جای خود باشد نمیخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در
اهل خود باشم گفت ابوسفیان ندیدن از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد
را و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام
از بغض زوج و نفرت وی و رغبتی از زمین بزمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا را و رسول خدا را و چون
محتضر شد بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی و گفت واحسرتاه و در روایتی واکرباه گفت بلال واطرباه غدا القی
الاحبة محمدا و حزبه زهی خوشی و شادی فردا ملاقات کنم دوستان را که محمد و گروه او بیند نعم ما قال الشاعر بیت
در غربت مرگ نیم تنهائی نیست ٭ یاران وعزیزان طرف بیشتر اند ٭ و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت
نبود خالد که جای میکرد بخانه خواب خود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار
و نام می برد ایشان را و میگفت هم اصلی و فصلی ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزو میکند دل من دراز
شد شوق من بسوی ایشان زود کن ای پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود گریه میکرد و می نالید و میگفت این
کلمات را تا وقتی که غلبه میکرد او را خواب و روایت کرده شده است از ابوبکر صدیق که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است

سنو یعنی که اسلام ابوطالب خنک روشن کننده تر ست چشم مرا از اسلام وی یعنی ابو قحافه که پدر من ست زیرا که خنک کننده است چشم ترا و همچنین میگفت عمر بن الخطاب بعباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوب تر است نزد من از اسلام خطاب زیرا که محبوب تر ست نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت ست از زید بن اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه شبی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیر زنی پشم میزد و میگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه الطیبون الاخیار قد کنت قوما بکاء بالاسحار یالیت شعری والمنایا اطوار هل تجمعنی وحبیبی الدار یاد میکند آنحضرت را و اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر و گفت اعاده کن قول خود را پس اعاده کرد بصوت حزین و گریه گرد و درین حکایت دراز ست روایت کرده شده است که عبد الله بن عمر را پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوب ترین مردم را نزد تو تا برود این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس نشسته باز و روا کرده شده است که امرزنی نزد عائشه والتماس کرد که کشای برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس کشاد عائشه قبر شریف را گریه کرد تا آنکه داد جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است که کار میکرد در بستانی که مراو را بود پسر آمد پسرش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خداوندا ببر بصر مرا تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور ست وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا باو و استعمال سنت و سلوک طریقه و اهتدا بهدی و سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابو سعید خرازی آورده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در منام و گفتم یا رسول الله معذور دار مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو فرمود ای مبارک من دوست داشت خدا را پس بتحقیق دوست داشت مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی ست و لازم یکدیگر اند ... ترا که اصلا بغیر تو نپردازم و یاد غیر تو نکنیم و بذکر غیر تو مشغول نشوم لیکن چون محبت حق اصل مقدم ست و تو نیز در جوده بیان مراد بوده است و صحبت او گنجانش محبت دیگری نگذاشته است بمقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی ست و سکر حال ست و در مرتبه جمع و اجمال به بین که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود مبارک من احب الله فقد احبنی کسیکه دوست میدارد خدا را پس بتحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی ست و لازم یکدیگر اند ... از جهت غلبه سکر و عدم تمیز اطلاع بر حقیقت حال از دست نظر بصیرت بیرون رفته است ... چنان که شهود

علامات محبت رسول صلعم

حتی از رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفارق میدانند و بر سر رخنه وی واقف نمی‌شوند و این
معنی در رساله جدا آورده و بعضی از مدعیان را شرح تر ازین گفته‌ایم و توانند که این کلام تعجب ورد باشد برابوسعید
که این کرنو سگوئی معنی ندارد و خطا و نقص ست باز گرد ازین خیال مگر این سخن مگو و لیکن چون ابوسعید از صادقان
راه و خاصگان درگاه و محبان آگاه است تدارک بپا مبارک وی معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی و شه نمود
عنف و شدت متوقع آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز
نقل میکنند والله اعلم بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و معنی نه او فی التحقیقة
محبت علت متابعت و باعث بر آن ست پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی
میگردد از مطالعه نعمت و قدر اطلاع بر نعمت میباشد قوت محبت و این بملاحظه احسان ست و بمشاهده حسن
و قدر آن نیز پیدا میشود و بمتابعت میکشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد ست و چون متابعت ناشی
از محبت ست تقلی و تعبی در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قرة عین
خواهد بود و اعظم خواهد بود از لذات جسمانیه خصوصا بتصور معیت آنحضرت چنانکه آمده است من احب سنتی
فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور ست و معصیت ظلمت و نور مزیل ظلمت ست و
گفته اند که نیست هیچ مقامی اشرف و افضل از متابعت حبیب و لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع
محبت ست و هر که متصف ست بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت ست و هر که مخالف ست در بعضی امور
ناقص المحبة و دون الدرجة است و لیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بآن بیرون نیست بدلیل قول آنحضرت
در آن شخص که حد زده است در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود
لا تلعنوه فانه یحب الله ورسوله و آن شخص لقبا از اهل بدو بود زاهر نام نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای مأکول
تره و ثمری و مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جامه و زر و مانند آن بوی عوضها میفرمود
و میفرمود زاهر روستائی ماست و ما شهری اویم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبدالله است
ملقب بحمار و زاهر دیگر ست والله اعلم و اینجا معلوم میشود که اصل محبت همان میل و انجذاب ست اگرچه در متابعت
تقصیری رود و نیز معلوم میشود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت ست و لیکن باید دانست
که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط و مقید ست بآنکه نادم باشد بر وقوع معصیت یا اقامت
کرده شود بر وی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت از وی و ترس آن نیست که بتکرار

ذنوب و اصرار بران مرتبه طبع درین و ختم گشته و سلب کرده شود از وی ایمان والعیاذ بالله و از علامات محبت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت ست من احب شیئاً اکثر ذکره
و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعه کتب علم سیر حاصل ست
و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و آشنای مخصوص بآنجناب ست که دیگران را نیست که همیشه احوال و صفات
شریف ذکر زبان و ورد جان ایشان ست و معرفت صفات و شناخت احوال تعیین و تشخص مر ذات با برکات
او را نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن بصورت
خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد لذت آن در دل بیابند و عظمت مسمی در دل
مشاهده کنند و مستحضر باشند و همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و متابعت ست
بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند بمصاحبت
و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی ست و از صحبت صوری مهجور اند و این یکی از فوائد
عظمی ست که حاصل میشود مر زائران قبر شریف او را و حاضران بقاع منیف او را و دیگر واقع چون شب و روز در
ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بقضیه فاذکرونی اذکرکم ایشان را نیز ذکر کنند و صلوٰة
که اقرب وسائل ست جز باین علم شریف ست و از بزرگی نقل ست که میگفت اشد بواعث و اقوی دواعی
مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ ست که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و از علامات
محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و اظهار
خشوع و خضوع و انکسار در سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع می کند
مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و خشوع مینمودند و بر می خاست
بر تن ایشان موی از هیبت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین تابعین و من بعدهم
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب ست بر هر مومن هر گاه ذکر کنند آنحضرت را یا
ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد و از حرکت خود و بگیرد او را هیبت او و جلال آنچنانکه اگر
در حضور شریف میبود و تادب کند بانچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد
آنحضرت نزد وی گریه میکرد و رحم میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح والتبسم و چون ذکر کرده میشد
نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما

از علامات محبت آنحضرت

چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیگر گون میشد رنگ مبارک وی وخم میگشت پشت وی تا سخت می آمد آن بر همنشینان او روزی گفتند بوی این چه حال ست که ترا پیدا میشود گفت اگر می دیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید این را بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القراء نزدیک میشدیم تا که می پرسیدیم ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بر وی وبتحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی خون وخشک میشد زبان وی در دهان وی از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وبود عامر بن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها وبود زهری رحمة الله علیه از کوارا ترین مردم ونزدیک ترین ایشان در صحبت وچون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه میگشت گویا نمی شناسی تو او را ونمی شناسد وی ترا وبود صفوان بن سلیم از متعبدان ومتهجدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میگریست تا آنکه بر میخاستند مردم از پیش وی ودر جای خود میگذاشتند او را وبود قتاده رضی الله تعالی عنه چون میشنید نام شریف آنحضرت را میگرفت او را گریه وناله واضطراب وبود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را بسکوت ومیگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ومیگفت واجب ست انصات نزد قرائت حدیث وی چنانکه واجب ست نزد سماع قول وی وصلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی که باید ودر باب حمد ایشان الله تعالی وان از علامات محبت وی صلی الله وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی دوست میدارد تنهای عجب را تا آنکه گفتند بعضی المحبین الشوق الی الحبیب وبنها بود صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان ودر میگرفت ایشان را سوزش محبت قصد میکردند زیارت آنحضرت واشتفای میجستند بمشاهده جمال آن وی ولذت میگرفتند بهمنشینی وی ونظر بسوی وی وتبرک بوی صلی الله علیه وآله وسلم ودر حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند ومیگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا وحزبه وتحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال وعمار وخالد بن معدان وغیر ایشان الخ مناسب این باب ست از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محبت داشتن ست کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم وصحابه او از مهاجرین وانصار رضی الله عنهم اجمعین وعداوت کسیکه عداوت دارد با ایشان ودشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را ودشمن میدارد دشمن او را وفرمود آنحضرت علیه السلام در حسن وحسین رضی الله عنهما

از علامات محبت آنحضرت

لطیفه

خداوندا من دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و فرمود کسیکه دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن ایشانرا دشمن داشت مرا کسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها که گوشت پاره من ست در غضب می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد وی را و فرمود عائشه را در اسامه بن زید دوست دار ای عائشه او را زیرا که من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب بگیرید ایشانرا هدف کسیکه دوست میدارد ایشانرا پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا و کسیکه ایذا کرد مر ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کرد خدا را نزدیک ست که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار ست و نشان نفاق دشمن داشتن ایشان ست و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشانرا و کسیکه دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشانرا و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت برامت و التزام نصیحت وی و اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان ست و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیز چیزیرا که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی در مباحات و شهوات نفس و چه نیکو دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را که در قصعه همیشه دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود تا بسازد ایشانرا طعامی که خوش میداشت رسول خدا آنرا الحدیث و از انجمله دوست داشتن علما و صلحا و متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و اشتغال هر که مخالف شریعت اوست قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفت عبد الله بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را چون گفته بود این منافق ملعون رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد باعز خود را داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت را و رجوع کرده بمدینه این پسرش شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطره آمده و بایستاد و گفت به پدر بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب محمد اعز الناس و اگر نه میبرم سرت را گفت راست میگوئی و میگفت همچنین گفت میکنم پس از زبان او این اقرار گرفت و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خورد ترین ایشان ایمان آورده بود

دا آنحضرت علیه السلام اور ابرقتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو
مردی را که پیه شکم ما از آثار نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید که ترا بکشم و انهمه محبت داری پس
بکشتم پس آن برادر از جای در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی ست که تو اختیار کرده آنهمه محبت داری
پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن ست که آورده است از نزد پروردگار تعالی — از علامات محبت
و مهدی و هادی و متخلق ست بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت تلاوت اوست
و عمل بوی و تفهم و تدبر در وی و وقوف نزد حدود وی سهیل تستری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت
قرآن ست و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر ست و علامت محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت
و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه که برسانند او را بآخرت و از
عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی ست که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نمیگردد از قرآن و چگونه سیر گردد
محبت از کلام محبوب و وی غایت مطلوب اوست و این صفت دلهای پاکست که روشن ست بنور ایمان بیت
جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا و در حقیقت مصداق و معیار
محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث ست چه کلام محبوب محبوب ست و حیف ست که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر
باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن ست و بعضی مشائخ گفته اند که علامت ذوق
قرآن از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت دل آن مساوی باشد و آنکه بی صوت ذوق نیارد و با الصوت
زیاده گردد در حقیقت ذوق صوتست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست و الامر حسن زینت
و زیور قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه رضوان الله
علیهم سماع ایشان بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش
خوانان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالب ایمان افزودند خصوصا ابو موسی اشعری و عبد الله بن مسعود و امثال
ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصا صوت غریب نیست
شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده و ذوق
میگرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود بوی شب چه خوب میخواندی قرآن را من میشنیدم گفت اگر من میدانستم
که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر ازین بهجت دلم را شادی روداده از ناله زیر بر شب که در جای یار گویا
گوش بر آواز من داشته باشد و آنحضرت بعبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبد الله

گفت یا رسول الله من نخوانم بر تو حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبدالله
و چشمهای مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف میجوشید چنانکه دیگ مسین جوشد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی
بر آیتی میگذشت از درد خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یکدو روز در خانه تا مردم او را بیمار
می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابوموسی اشعری رضی الله عنه
میبود میگفتند یا ابوموسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابوموسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل
و غیروی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مر داؤد را علیه السلام روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا
میکردی پس داؤد علیه السلام گوید چگونه کنم یارب و بردی تو از من آن صورت را پس فرماید پروردگار تعالی من
باز رد میکنم بر تو آن صورت را پس بایستد داؤد در نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان
آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب و تجلی حق ایشان را چون
مضاعف شود بآن رویت وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند و در آن شیخ شهاب الدین سهروردی
رحمه الله علیه فرموده این سماع است که مختلف نیستند در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار است
بالحان موسیقیه طائفه آنرا موصل و مقرب دانند و قومی ملحق بفسق گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند
انتهی و آنچه گفته شده محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان فوق
همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا
الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کمال آن زهد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف
بدان است و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فقر بسوی کسیکه دوست میدارد مرا سریعتر است
از سیل که از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم
ترا فرمود هشدار و ببین که چه میگوئی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان
مر فقر را بر خود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبدالوهاب
متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگو سید الفقر
افضل من الغنا بر اول از ما بر افضلیت فقر اقرار گرفتند بعد از آن مرید ساختند و از اینجا باطل شد زعم بعضی
مدعیان و متصوفان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند مرا نسب اتباع ما را حاصل است و با وجود آن گرفتار دنیا
اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی

ویقولوا وسیغفر لنا تاب الله علیهم وعلینا ان شاء الله تعالی وصل در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه نصیحت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واخلاص واداء حقوق وی در سر وعلانیه از واجبات دین واسلام ست ودر حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت ست قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله ولرسوله وللکتاب ولعامة المسلمین وخاصتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا و مر رسول خدا و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را و در روایتی ولائمة المسلمین وعامتهم واین حدیث از جوامع الکلم ست وتمامه علوم دینی در حیطه اجمال وی مندرج ست وجوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت ایجاز واختصار بلفظ قلیل جامع وحاوی معانی کثیره آید واین قسم سخن از شرائف کلام محمدی ودلائل شواهد کمال اوست چنانکه فرمود اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام همچنانکه در وجه جمیل وی اجناس فائق حسن جمال بیرون از حد حصر احصا ابداع نمودند در کلام جلیلش انواع اسرار دقائق خارج از قصور افهام تضمین فرمودند در لغت خالص وصاف شدن است عسل ناصح میگویند آنرا که از موم صاف وخالص شده باشد ومراد اینجا صفا وخلوص ست در اداء حقوق وارده خیر منصوح له را پس نصیحت لله صحت اعتقادست به وحدانیت او ووصف اوست بچیزی که اهل آنست وتنزیه وتقدیس ذات وصفات وی از آنچه نه لائق کمال اوست وامتثال اوامر ونواهی شرعیه وتسلیم احکام اراده اوست ونصرت دین بجهاد وتحصیل اسبابی که موجب بقا وتقویت دین وملت ست بتعلیم وعمل باخلاص در عبادت ونصیحت که رسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت واطاعت او در اوامر ونواهی وابو بکر گفته نصیحت رسول موازرت ونصرت وحمایت اوست حیا ومیتا واحیای سنت او بطلب وتائید ودفع کردن وباز داشتن مخالفان از ان وتخلق باخلاق کریمه وآداب جمیله وی اسحاق نجیبی گفته تصدیق وی بانچه آورده از پیش خدا از دین واعتصام بسنت و ونشر آن وبر انگیختن ودر علا سیدن مردم بران ودعوت کردن بخدا وکتاب وی ورسول وی وبسنت وی وعمل بدان وابو بکر اجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات ست ودر ممات ودر حیات نصح اصحاب اوست مراو را بنصر ومحامات وی ومحبت احباب ومعادات اعدای وی وتسمیع وطاعات مر او را وبذل نفوس واموال وبعد از ممات التزام اجلال وشدت محبت با وی ومداومت ومواظبت بر تعلم سنت وتفقه در دین ومحبت اهل بیت واصحاب وی وبغض ومجانبت از کسی که برگشت از سنت او واعتراض نمود از ان وشفقت بر امت وی وتحقیق وتفتیش بمعرف اخلاق وسیر وآداب وی صلی الله علیه وآله وسلم وصبر نمودن بران وکوشش کردن دران واز جمله نصیحت رسول الله محبت وتعظیم آداب جناب عالی اوست وتنزیه ساحت عز وجلال او را از سمه

وصل در وجوب مناصحت

عیب و معصیت که نه لائق بمقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاهداشت آداب آنجناب آنست که هرچه
ورای مرتبهٔ الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال و منقبت که باشد او را اثبات نماید و محبت هر که و
هرچه منتسب است بوی از علما و صلحا و بلاد و دیار و جز آن خصوصاً اکرام و مودت اهل‌بیت و قرابت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا و زور قوی و دولت
بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه امر گفت روزی بر بلندی کوهی
بودم و نظر کردم و مشرف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو کردم که کاشکی حاضر
میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم او را پس شکر گفت مرا خدا تعالی و آمرزید مرا و در بعضی حکایات
از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربهٔ امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر میبودم و مخذول
و مقهور میگردانیدم یزید یان را ازوی والنصیحة لکتاب الله ایمان آوردن بآن و عمل کردن بآنچه در وست و تدبر آیات
و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و مداومت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحسین صوت
و حضور قلب و تعظیم آن و تفهم و تفقه در آن و دفع کردن تاویلات اهل زیغ و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و
نیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت
شرع شریف چنانچه بعضی از جاهلان بوالفضول این روزگار کنند و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسّر
القرآن برأیه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک والنصیحة لعامة المسلمین از رعایت حقوق ایشان کردن ارشاد ایشان
بمصالح و معونت در امر دین و دنیا بالقول و الفعل و تنبیه غافلان و تبصیر جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات
و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در
مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایذای ایشان بازداشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت
عامه است تکلم بر قدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق حقائق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و
اختلافات ایشان بر غیر علما نیز همین حکم دارد و من الله العصمة و العون والنصیحة خواص مسلمانان اکثر مراد
بخواص امرا و سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در روایت دیگر آمده است که ائمة المسلمین نصیحت ایشان
در حق نصرت و معونت ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان بدان بر احسن وجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه بر آنچه
غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغرای مردم و افساد
قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت و انتظام مهام خلق بدان باشد و صبر کردن بر آنچه از

جانب ایشان از شدت و مکروه رسد و دعای خیر کردن مر ایشان را از علمای صوفیه از مشائخ مغرب رحمة الله علیهم خاص از سه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته که هر مرد در خانه خود امیرست و معلم بر شاگردان امیر و پدر بر اولاد امیر و هر حاکم و رئیس بر تابعان و فرودستان که در حوزه حکم او یند امیرست دوم علما و تعظیم علما و تصدیق ایشان واجبست در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت نمایند نه در آنچه مخالف دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا حیله آموزی و فتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص مشائخ طریقت را داشته که بعد از عمل بعلم و تحقیق ورع و اتباع سنت و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر حق سبحانه و ترک دنیا و تجرید بعد از رسوخ در شریعت و طریقت بانوار و اسرار حقیقت رسیده بصفت کمال و مرتبت ممتاز شده اند متمکنان ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه درین باب آنست که هر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف در آن لازم و اگر قائل و فاعل مردی است که امام است در علم و عمل مستقیم است در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول وی لائق و اگر مصلحتی شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جائز و باید دانست که عصمت خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشان است جائز می آید معاذ بن جبل که از علمای صحابه و عظمای ایشان در وقت رحلت خود میگفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هر چه گوید و هر که باشد والله الموفق تنبیه آنچه در باب مناصحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامت از علامات آنبود چنانکه سابقا معلوم شد و لیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بابی علحده بمقتضای قول حقتعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الدین النصیحة الحدیث ذکر کرده ما نیز راه تبعیت وی رفتیم و از تکرار بحکم ما کررته یتضوع اندیشه نکردیم و مذمق شرح اجمالی حدیث نیز برین داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عامه مذکورست همه متضمن تعظیم و محبت و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه و آله و سلم

وصل در تعظیم و توقیر و اجلال صحابه شان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی صفات رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که گفت که نبود هیچ یکی محبوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه بزرگتر و عظیمتر در چشم من از وی و نبود

من که طاقت نداشتم که پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه توانم کرد بسوی وی و اگر پرسیده شوم که وصف کنم آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من بر نمی توانستم کرد چشمان خود را از وی و ترمذی از انس آورده رضی الله عنه بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان نشسته میبودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس بر نمیداشت هیچ یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت اجلال عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و اصحاب وی گرد وی بودند گویا بر سرهای ایشان پرنده ها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر بر نمیداشتند چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و میرود و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند و خاموش میبودند همنشینان وی گویا بر سرهای ایشان پرنده ها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید دیدم که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مبادرت میکنند و می افتند بر آب وضوی او نزدیک است که قتال میکنند بروی و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب دهن و آب بینی و حلق دیگر آنکه مبادرت آیند و میگیرند آنرا بکفهای دست خود و میمالند آنرا بر روها و بدنهای خود و نمی افتد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرک و چون امر میکند شتابی میکنند بامتثال و چون تکلم میکند پست میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن بسوی وی از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت ای معشر قریش من آمدم کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت بادشاهی ایشان و بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی بادشاهی را در قومی مانند محمد در اصحاب وی و در روایتی گفت ندیدم هیچ بادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب او چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب او و در روایت آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و سر تراش می تراشید موی سر او را و گرد میگردند آنرا اصحاب وی و نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب درج در عملش بیاید ان شاء الله تعالی از غایت ادب آنحضرت ست که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را بر قریش فرستاد و

بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردن قریش مرعثمان را در طواف کردن بیت پس ابا آورد عثمان رضی الله
عنه و گفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیم دانست رعایت
ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از طواف و الحق چنین باید بهیچ عملی و هیچ عبادتی برابر آن نباشد
که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه وآله وسلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند
که از اهل بدو کسی بیاید و چیزی بپرسد از آنحضرت و فائده کند ایشان را در دین و خود را مجال نداشتند که بپرسند از جهت
هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بوضع قرفصا پس لرزه براندام من افتاد
از هیبت و عظمت الحدیث و از مغیره آمده که گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در آنحضرت را بناخنان
تا آواز کوفتن سخت نگردد و مشوش وقت شریفش نکنند و گفت براء بن عازب تحقیق بودم من که میخواستم
که سوال کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان
ترین مردم و خوش خلق ترین مردم باصحاب خصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریف گذشت
صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم **وصل** در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم و سنت وی گفت

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلعم

عمرو بن میمون آمد و رفت کردم بسوی ابن مسعود یکسال نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و چون تحدیث کرد یکروز پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس در گرفت
او را کرب تا دیدم عرق را که میریزد از جبهه وی و در روایتی خاک گون شد روی او و پر شد بآب هر دو چشم
او و اماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس روزی بر ابی حازم و وی تحدیث میکرد پس بگذشت
از آنجا مالک گفت نیافتم من جای را که بنشینم در آن و مکروه میداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم
و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس
بنشست و حدیث کرد و گفت آن مرد دوست میدارم که رنج نمیکشیدی و بر نمی نشستی گفت مکروه میدارم که حدیث
کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد
و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خشوع مینمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت
که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است آنرا
مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبدالله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا وضو میکرد
ساخته میشد و میپوشید جامهای خود را بعد از آن تحدیث میکرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست

صلی الله علیه وآله وسلم یعنی آسان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر
مالک بیرون می آمد جاریه او و می گفت که میگوید شیخ مر شما را که حدیث میخواهید یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهیم
بیرون می آمد علی الفور و جواب میداد مسائل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد در غسل گاه خود و
غسل میکرد و خوشبوی می مالید و جامهای نو میپوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز میپوشید و عمامه بر سر می نهاد
و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آمد و می نشست بران بخشوع و خضوع و بخور میکردند تا فارغ می شد از
تحدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مکروه
میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف کرده پنداشتند تحدیث میکرد مالک پس نیش زد کژدم
کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث را بر غیر وضو و از اعمش نقل
او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد میگشت رنگ وی و قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از
مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا اباعبدالله دیدم از تو امروز امری عجیب گفت آری صبر کردم از
جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی تماشا کردیم روزی با مالک بسوی عقیق که نام
وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وادی مبارک
خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از آنکه سوال کنی
از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بودی پس امر کرد جریر بن عبدالحمید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را
از حدیث رسول الله و حال آنکه ما در راه میرویم پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی
سزاوارتر است که آداب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد
او را بیست تازیانه بعد از آن شفقت کرد بر وی و روایت کرده است او را بیست حدیث پس گفت هشام
دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانه را تا زیاده میکرد احادیث را و گفته است عبدالله بن صالح بودند
مالک و لیث که نمینوشتند حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود هر
حدیث را غسل میکرد و دوگانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد
و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذارد والله اعلم وصل و از جمله توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و
ذریت او که جگرگوشهای اویند و ازواج وی که امهات المؤمنین اند چنانکه تخصیص و ترغیب کرده است
بران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزید حق تعالی حبیب خود را صلی الله

علیه و آله وسلم بر هر که ما سوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام مشتمل شد برکت او هر که منتسب است
بوی نسبا و نسبة و صحبة و قربة قریبا و بعیدا و در حقیقت دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم چنانکه اهلبیت وی بسبب دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بسبب دوستی
خداست تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت بایشان پس هر که دوست میدارد کسی را که دوست
میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست
قال الله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله پس حب اهلبیت و اصحاب و اولاد و
ازواج و ازواجات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال حب و بغض چیزی در آنست که سرایت کند بمتعلقات
وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اقوال وارده است در تفسیر اهلبیت
اقوال و اطلاقات است گاهی بمعنی کسانیکه حرام است برایشان صدقه آید و آن آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند
رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهرات اند و گاهی مخصوص آید بفاطمه و حسن و حسین
و علی سلام الله علیهم اجمعین جهت زیادة فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب و سکنی و
بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب و ازواج مطهرات اهلبیت سکنی اند و اولاد کرام اهلبیت ولادت
و علی اگرچه نسب ملحق است بایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارانده ام
در شما چیزی را که اگر میگیرید و تمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید شما را
درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاری است از آتش دوزخ و حب آل محمد گذشتن
است از صراط و ولایت مر آل محمد را امان است از عذاب و مراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشانست
از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت وجوب اجلال
و حرمت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه را و حسن و حسین را
و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و پوشانید ایشان را بکسا و علی پس پشت آنحضرت ایستاده بود و در روایتی آمده
که حسن و حسین را در کنار کرد و علی را بیک دست گرفت و فاطمه را بدست دیگر و چسپانید هر دو را بخود و فرمود خداوندا
ایشان اهلبیت منند پس دور گردان از ایشان رجس و تطهیر کن ایشان را و اختلاف است در آنکه مراد باهلبیت
درین آیه کریمه کیست اکثر بر آنند که مراد بآن فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیهم اجمعین

چنانکه اکثر روایات دال برانست و انصاف آنست که نساء مطهره نیز داخل اند از جهت ندای سیاق و سباق
کلام در ان و نزول آیت در شان ایشان چنانکه امرأة ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت چنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده دشمن ندارد ما را که اهل بیت هیچ کس مگر آنکه در آرد او را
خدای تعالی در آتش و جمع نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چهار تن پاک را و نشاندن ایشان در کنار مبارک
و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم ان هولاء اهل بیتی الحدیث منافات ندارد و بدخول
نساء مطهره در ان و شمول فضل اذهاب رجس و ثبوت تطهیر ایشان را نیز و در روایت جبریر از ام سلمه آمده است که
گفت گفتم من آیا یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود آنحضرت و انت من اهلی و در روایتی و انت علی خیر و همچنین
اختلاف است در کریمه قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و روایت کرده شده است که چون نازل شد این آیه
گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هولاء علی و فاطمه و ابناهما و صواب آنست که شامل است تمامه مردم
را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و این چهار تن عمده و نخبه آن جماعت اند و امام فخر الدین
رازی رحمة الله علیه گفته که درین جا نصیبه کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی دارند با جناب
معلا رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و گفت علی مرتضی رضی الله عنه لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق و گفت انت منی بمنزلة هارون
من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه مبهم است و قول وی صلی الله
علیه وآله وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه بغیر آنست و آن خلافت است در هارون
خلیفه موسی و در حیات وی بوده نه بعد از ممات از جهت موت هارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است
این کلمه را بعلی در وقت توجه غزوه تبوک و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت
قوله تعالی و اذ قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الایة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم امام جماعت ابن ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بمولی در قول او من کنت مولاه ولاء اسلام است
نه ولایت حکم و گفته اند که مولی در لغت هیچ جا بمعنی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی
یؤذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فاطمة و احب الرجال زوجها علی رواه الترمذی و این از غایت انصاف عائشه است رضی الله
عنها و عدم انکار او مگر رضا از فاطمه می پرسیدند میگفت کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز

صحیح ست نزدیک وجه محبت متعدد و مختلف ست فافهم وبالله التوفیق فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم
انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که
میکشاد دهن مبارک امام حسن را پس می درآورد زبان شریف خود را در دهن وی فرمود خداوندا من دوست میدارم
او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را انتهی و فرمود آنحضرت کسیکه دوست
میدارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر ایشان را باشد با من در درجه من روز قیامت و آنحضرت تسمیه کرد حسن را
و شفقت او را بود و بودند این هر دو امام اشبه ناس برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان نیز اثبات مشابهت آنحضرت
کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن جعفر و قثم بن العباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و غیرهم
که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه مردی از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم و چون در آمد او بر سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و
اقطاع کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام موضعی ست برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل
نبوت که نام او یحیی بن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن علی الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم
النبوة مشابه بود حراد را بمقدار بیضه الحمام مشابه خاتم النبوة و بود وی چون می در آمد در حمام می دیدند او را مردم و درود
میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و ازدحام میکردند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و مراد
شبه در بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام حسن فرد یکتا ست شعر منزه عن شریک فی محاسنه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم و غیر ذلک الاحادیث و فرمود مر عباس را سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت
اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را بجهت خدا و رسول وی و فرمود من اذی عمی فقد اذانی
وانما عم الرجل صنو ابیه و فرمود مر عباس را بیا فردا بر من ای عم با اولاد خویش جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر
مبارک خود را که کسا سیاه مخطط کرده بود و فرمود اللهم اغفر للعباس و لولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا
اللهم احفظه فی ولده رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و
عبدالرحمن و فرمود هذا عمی و صنو ابی و هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه
در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته و گفت بخدا سوگند بتحقیق قرابت
رسول خدا محبوبتر ست بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در باره عائشه
همچنین فرمود فاطمه را دوست دار عائشه را بدوستی من و برداشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت

با بی شیبه با بنی لیس شبیها بعلی علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبید الله مصعب
خواند گفت آمدم من بر عمر بن عبد العزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست
و بنویس برای من خرم وارم از خدا که ببیند ترا بر در من آمده است از شیبی که تنها نگذارد و زید بن ثابت انصاری
کاتب وحی بر جنازه مادر خود پس نزدیک گردانیده شد مر او را شتری تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس
رکاب او را پس گفت زید بگذار ای رکاب مرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت ابن عباس چنین
امر کرده شده ایم تا که کنیم با اهل بیت پیغمبر خود و در روایتی بشر یا می خود و از دهی گفت که در آمد بنت اسامه بن زید
بر عمر بن عبد العزیز و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی و برفت بسوی
وی پس بگردانید دست او را میان دستهای خود و بیرون آورد تا نشاند او را بر مجلس خود و نشست پیش وی
و نگذاشت مر او را حاجتی مگر آنکه برآورد هر گاه که فرق کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پسر خود را عبد الله بن عمر سه هزار درم و اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبد الله مر پدر خود را که بسبب
فضیلت دادی تو بر من او را بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المؤمنین
عمر او را از برای آنکه زید پدر او بود دوست تر بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از پدر تو و بود اسامه محبوب تر بسوی
وی از تو پس با این کردم و فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه
چون زد او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیخود و بیهوش در آمد بر وی مردم چون بهوش
آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را و چون پرسیدند
او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و شرم دارم که در آید
بعضی از اولاد او در آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک
پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله والله برنمیداشت هیچ تازیانه از وی از جسم من مگر آنکه بحل میکردم
او را از جهت قرابت او برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکر بن عباس که یکی از اعلام امت است گفت که
اگر بیاید مرا ابو بکر و عمر و علی بحاجت میکنم حاجت علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا و اگر
بیفتم من از آسمان بزمین محبوب تر است نزد من از آنکه تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
خدمتها میکرد و عطاهای پیغمبر و ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد و می گفت عائشه رضی الله
مر پسر عبد الرحمن بن عوف را بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنت و بودند ابو بکر و عمر که زیادت میکردند

این که همراه رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیارت میکرد او را چون
آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت او را و چون وفات یافت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند با وی همچنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله توقیر
و برّ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر اصحاب و برّ ایشان است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان
بر سنن و آداب و اخلاق و عمل با افعال ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و
استغفار مر ایشان را و حق است که ثنا کرده حق تعالی بر ایشان و راضی است از وی که ثنا کرده شود بر وی و استغفار نموده شود
مر او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را
روایت کرده مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادلهٔ قطعیه است چنانکه قذف عائشه کفر است و الا بدعت و فسق است کذا قال اهل القلوب
اللدنیه و همچنین امساک و کف نفس اند که اختلاف و منازعات و وقائع ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب
از اخبار مورخین و جهله روات و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معائب و قوادح و زلات ایشان
کنند که اکثر آن کذب و افتراست و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات
با حسن تاویلات و اصح مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی و عیب بلکه ذکر
حسنات و فضائل و حمائد صفات ایشان و سکوت و اغماض از ما ورای آن از جهت آنکه صحبت ایشان
با آنحضرت یقینی است و ما ورای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی برگزید ایشان را برای صحبت حبیب خود
و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و غیر آن واقع شده است امید است که هم بشفاعت آنحضرت
از آن در گذرند طریقهٔ اهل سنت و جماعت درین باب این است در عقائد نوشته اند و لا نذکر احدا منهم الا بخیر و
احادیث که در فضائل صحابه عموما و خصوصا واقع شده است درین باب کافی است قال الله تعالی محمد رسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة وقال السابقون الاولون من المهاجرین والانصار
الآیة وقال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة وقال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه الآیة وقوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة وقال صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل
اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به الحدیث وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا الحدیث وقال من سب

اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی فامسکوا و در حدیث جابر آمده ان الله
اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی منهم اربعة ابابکر و عمر و عثمان و علیا
فجعلهم خیر اصحابی و فی اصحابی کلهم خیر و در ذکر اربعه درین حدیث و در احادیث دیگر ذکر اربعه و عشره بر ترتیب
دلیلی هست بر ثبوت ترتیب میان ایشان و گمان آنکه راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کرده اند و عبارت حدیث
را تغییر داده اند فاسد است الا تهمت بجانب محدثین لکنم در بعضے احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده
بر عثمان رضی الله عنه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من احب عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی
و احادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است و امام مالک گفته کسیکه بغض دارد صحابه را و دشنام
دهد صحابه را نیست مر او را در فیء مسلمین و غنیمت ایشان حق و کشیده است وی رحمة الله این معنی از سوره حشر
والذین جاءوا من بعدهم الآیة و گفته است وی رحمة الله علیه کسیکه در خشم بود و غضب در آرد او را اصحاب محمدی
کافر است لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار و گفته اند همه اقسام مسلمانان درین آیة القسمة یافته اند پس مهاجرون
و انصار و آنها که بعد از ایشان آمدند و صفت آنها خود داخل اینست که میگویند ربنا اغفر لنا و لاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و شیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند و در
فصل الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
بد یاد کردند و چیزی ناشایسته گفتند پس از آن روی به بدگوئی عثمان رضی الله عنه نهادند امام ایشان را گفت خبر
دهید مرا که شما از مهاجرانید که خدا تعالی در حق ایشان فرمود للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم
تا آنجا که فرمود اولئک هم الصادقون گفتند ما از ایشان نیستیم فرمود پس شما از جماعة انصارید که در شان ایشان آمده
الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفته اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نه ایم گفت گواهی
میدهم من که ازین جماعه نیز نه اید که در شان ایشان فرموده والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
سبقونا الآیة گفت برخیزید از پیش من خدا تعالی هیچ یکے از شما را قایل رحمت خود نسازد شما صورت اسلام را
لباس خود ساخته اید و لیکن در معنی نه از اهل اسلامید انتهی و عبدالله بن مبارک گفت دو خصلت اند هر که یابد نجات
یابد صدق و حب اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست دارد ابوبکر را پس بتحقیق
برپا داشت دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس بتحقیق روشن گردانید راه را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس
بتحقیق منور شد بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس بتحقیق گرفت عروة الوثقی را و کسیکه نیک گفت ثنا اصحاب محمد را پس بتحقیق

بیزار شد از نفاق و کسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه سلف صالح
است و میترسم که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همهٔ ایشان را و باشد قلب وی مر ایشان را
سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قدوم آورد بعد بازگشت از حجة الوداع
بمنبر برآمد و خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض عن
عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحة والزبیر والسعید و عبدالرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و این مثل حدیث
عشره است که در وی بشارت داده ایشان را بجنت و لیکن درین ذکر ابو عبیدة بن الجراح نیست و امیر المومنین
عمر نیز در وقت شوری گفته که این جماعه اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عالم و حال آنکه وی
راضیست از ایشان و فرمود ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی و
در اصحاب من و اصهار من زیرا که کسیکه نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگاه ندارد
و کسیکه نگاه ندارد مرا در ایشان میگذارد او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد و بر آید او را خدا تعالی نزدیک
که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز
فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من می در آید بر من حوض و کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من نمی بیند
بر من حوض مرا و نمی بیند مرا مگر از دور و بیرون می آمد آنحضرت در دل شب بسوی بقیع و دعا میکرد اصحاب را و استغفار
میکرد مر ایشان را و باین امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد ما را بحب ایشان و موالات ایشان و معادات کسیکه
عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه مر او را
شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیرة بن نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهیل
بن عبدالله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسیکه توقیر نکند اصحاب او را و عزیز ندارد اوامر او را و
آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذارد بر وی نماز و فرمود وی بغض میداشت عثمان را پس
بغض داشت او را خدا عز وجل و کلام درین باب یعنی در باب فضل اصحاب و تفاضیل ایشان طویل است در نهایت
طول در شرح مشکات خصوصا در منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل
اصهاری و احبابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرموده آنحضرت نگاه دارید
کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم فصل و از جملهٔ اعظام و اکبار آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم
اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهده اماکن و معاهد وی که بوجود شریف وی بدان رسیده و بوی شناخت

آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود چنانکه چون می نشست و فرو میگذاشت آن
موی ها را بر زمین میرسید گفتند چرا دراز میداری این موی ها را و نمی تراشی گفت نمی تراشم از انجهت که وقتی دست
شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآن رسید پس نگاه میدارم آنها را به تبرک و در کلاه خالد بن الولید موئی چند بود
از موهای شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم به تبرک و افتاد کلاه وی در بعضی جنگها پس محکم برجست کلاه را
تا باز یافت و زمانی بر آن کشید که چند کس از مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم
من این را بسبب کلاه بلکه بجهت موهای شریف که در آن بسته بود نگاه داشته ام تا ضایع نشود و در دست مشرکان
نیفتد و برکات آن از من مسلوب نگردد و دیده ابن عمر که نهاده دست خود را بر جای نشستگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بر منبر پس نهاد دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دابه خود و گفت
شرم میدارم از خدا که بسپرم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن خفته بسم اسپ خود نهاده است
آنحضرت پای مبارک خود را بر آن و بخشید اسپان خود را که داشت همه را بشافعی پس گفت شافعی نگاه دار یکی را برای
خود نیز اسپی پس جواب داد بمانند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد و بود وی رحمة الله
از غازیان و تیراندازان گفت مس نکرده ام کمان را بدست خود مگر بطهارت از آن باز که شنیده ام که آنحضرت
کمان را بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت مدینه مقدسه ردی است
بزدن سی دره و امر کرده بحبس وی و بود مر او را قدری و منزلتی در مردم و چه عجب که زده شود گردن مردی
که بگوید خاکی را که دفن کرده شد در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ردی است و غیر طیب یکی از اسمای آن
است مر این بلده کریمه طابه و طیبه است از جهت طهارت و از انجاس شرک و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهت
طیب رایحه بلکه طیب تمام امور او و گفته اند که ساکنان این بقعه شریف از تربت و در و دیوار وی روائح طیبه مییابند
که در هیچ طیبی نتوان گفت و نتواند گفت و شاید که استشمام شما از معنی آن شاید ذوق بعضی از صادقان غریب مشتاقان
مشتاقان نیز راه یافته باشد ابو عبد الله عطار گفته است بیت بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک و الکافور
و المندل الرطب و اشبیلی که یکی از علمای صاحب وجدان است میگوید که تربت مدینه را بوئی خاص است که در هیچ
مشک و عنبر نیست و گفته که اینمعنی از اعجب عجائب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بیت در آن زمین که نسیمی وزد
ز طره دوست * چه جای دم زدن نافهای تاتاریست * و آمده است که جهجاه غفاری گرفت قضیب آنحضرت را
از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بر زانوی خود پس فریاد کردند بر او مردم پس گرفت خوره

در زانوی وی پس برید زانو را و مرد بعد از آن سال و فرمود آنحضرت کسیکه بخورد سوگند دروغ بر منبر من باید
که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و ما بین قبر شریف و منبر وی روضه ایست از ریاض جنت و باقی از
فضائل و کمالات و مناقب و صفات این بلدهٔ مطیبه و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت در آن و رعایت
تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه **وصل** در حکم صلوٰة و سلام
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن و جز آن از آنچه
متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوٰة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این آیهٔ کریمه است
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه حق تعالی درین کریمه اسناد کرد صلوٰة
علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوٰة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوٰة
متغائر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوٰة خدا بر نبی ثنای او بر وست و تعظیم وی نزد ملائکه
و معنی صلوٰة ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و در خواستن از درگاه عزت آن را و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند
بدان و مراد طلب زیادت و برکت است و در آن نه اصل او از ابن عباس آمده که صلوٰة الله مغفرت اوست و
صلوٰة ملائکه استغفار و ضحاک گفته که صلوٰة الله رحمت اوست و در روایتی از وی مغفرت و صلوٰة ملائکه دعا یعنی دعا
بمغفرت و رحمت و نحوه و کار ملائکه استغفار است مر مومنان را قوله تعالی و یستغفرون للذین آمنوا و در آنکه قاعد بعد الصلوٰة
منتظر صلوٰة دیگر آمده که دعا می کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوٰة از خدا رحمت است و از ملائکه
رقتی است که باعث میگردد بر استدعا رحمت و گفته اند صلوٰة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوٰة بر انبیا
ثنا و تعظیم که لائق است بحال هر یک خصوصا بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود و از همه بر غیر ایشان رحمت عام
که اشارتیست که وسعت بدان بقوله و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر آنحضرت است
و بر سائر مومنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و ظاهر
که آنچه لائق است بحال شریف آنحضرت اعلا و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که در این آیه از تعظیم و تکریم آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا میکنند او را و لهذا در صلوٰة
مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوٰة علی النبی تعظیم اوست و معنی قول ما اللهم صل
علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقای شریعت وی و در آخرت باجزال
مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر مراد بقول وی صلی الله علیه وآله وسلم اذکروا کم

وصل در حکم صلوٰة و سلام بر آنحضرت ۱۲

بالصلوۃ علیہ وصلوۃ بر آل واز واج و ذریت بطریق و طفیل است و اختلاف است در جواز صلوۃ در غیر
انبیا اگر بتبعیت گفتہ اند کہ مقصود بصلوۃ بر آنحضرت از امت تقرب الی اللہ است بامتثال امر وتعالی و قضاء
حق نبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بر ماست و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب مرد مسمی بشجرۃ المعارف گفتہ کہ
نیست صلوۃ بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شفاعت ما مر او را در درگاہ خدای عز وجل زیرا کہ مثل ما شفاعت
نمیکنند مثل او را ولیکن حق تعالی امر کردہ است ما را بمکافات و شکر گذاری کسیکہ احسان کند بما وجہ عظیم است
احسان و اعطا کہ کردہ است آنحضرت بما وچون عاجزیم از مکافات پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست
عجز ما را از مکافات کردیم بدعا کہ درخواہیم از درگاہ عزت کہ بفرستد صلوۃ و رحمت و برکت و تعظیم را چنان کہ لائق
بجناب عظمت و کبریای وی و بجلال عزت و کرامت حبیب اوست نزد وی و قاضی ابو بکر بن العربی گفتہ کہ
فائدہ صلوۃ بر آنحضرت رجوع میکند بمصلے از جہت دلالت آن بر نصوح عقیدت و خلوص طویت و اظہار
محبت و مداومت بر طاعت و معرفت حق وسائط و احترام مر واسطہ را کہ در ذات شریف اوست صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ دعا کردن مر آنحضرت را و استدعای فیض و خیر و برکت مر او را در حقیقت دعا است مر خلق را
در حکم آب اند خلق در ناودان کہ نازل میگردد از وی آب و میرسد از وی فیض و مدد دعا و شامل البریۃ
فائدہ اختلاف است در حکم صلوۃ بر آنحضرت صلے اللہ وآلہ وسلم کہ فرض است یا مستحب مختار آنست کہ
فرض است زیرا کہ ظاہر امر برای وجوب است ولیکن فی الجملہ اگرچہ در تمام عمر یکبار باشد مثل شہادت بنبوت
وی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس واجب چیزی باشد کہ ساقط میشود بوی بی تخصیص بعدد معین و بعضے
گفتہ اند کہ واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد معین زیرا کہ حق تعالی فرض گردانیدہ است بر مسلمانان کہ صلوۃ
و سلام فرستند بر رسول وی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و نگردانیدہ مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست کہ بسیار
فرستند و غافل نگردند از آن و مذہب ثالث آنست کہ واجب ہر بار کہ اسم شریف وی مذکور گردد صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم و گفتہ اند کہ مختار ہمین است و در مواہب گفتہ کہ باین قائل است طحاوی و جماعہ از حنفیہ و
حلیمی و جماعہ از شافعیہ و گفت قاضی ابو بکر بن العربی از مالکیہ کہ ہمین است احوط کذا قال الزمخشری و
استدلال کردہ اند این جماعہ بحدیث من ذکرت عندہ فلم یصل علی فمات دخل النار اخرجہ ابن حبان من حدیث
ابی ہریرۃ و حدیث رغم انف من ذکرۃ عندہ فلم یصل علے رواہ الترمذی من حدیث ابی ہریرۃ و صححہ الحاکم
و حدیث شقی عبد ذکرت عندہ فلم یصل علے اخرجہ الطبرانی من حدیث جابر زیرا کہ وعید بر ترک از علامات

وجوب است ونیز فائده امر بصلوٰة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکافات احسان اوست واحسان وی صلی الله علیه وآله وسلم مستمر ودائم است پس متاکد شود هر گاه که ذکر کرده شود ونیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه وآله وسلم وصلوٰة فرستاده نشود بروی باشد همچو دعاء الناس وجواب داده اند ازینها که واجب نمیگردانید آنرا بجوابهای متعدده یکی آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب وتابعین پس این قول مخترع است واگر بر عموم خود باشد لازم میشد مؤذن وسامع اذان را ولازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم ولازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت وحال آنکه اینچنین نیامده ونقل کرده نشده است ونیز درین مشقت وحرجست وخلاف وضع شریعت مطهره سمحه است ونیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست وآن احق است بوجوب وحال آنکه قائل نشده اند بآن وگفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوٰة هر بار که ذکر رود مخالف اجماعست که منعقد شده است پیش ازین قائل زیرا که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را ومی گفتند یا رسول الله که صلوٰة میفرستادند ونیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر وجواب داده اند از احادیث که در ردّ آنها بر سبیل مبالغه وتاکید است ودر حق کسے دارند که عادت کرده ترک صلوٰة را وخوی گرفته وبالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرر ذکر اسم شریف در مجلس واحد وبعضے در هر مجلس یکبار گفته اند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد حکاه الزمخشری وبعضے گفته اند واجب است در دعا واکثر بر آنند که مستحب است در امر نیز استحباب است گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که اگر گویند یکبار فرض است واکثار واجب است وهر بار مستحب نیز صورتی دارد ولکن بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را بمنزله واجب داند وتقصیر در آن از خود راضی نباشد ونزد اطلاع بر فوائد عجب آن عجب از طالب که غایت نیل مجهود در آن نکند وبعضے گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل منقول است این قول از امام ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنهم وبعضے گفته اند واجب است در تشهد واین قول شعبی واسحاق بن راهویه است و قول عامه آنکه واجب است در آخر صلوٰة بعد از تشهد وقبل السلام واین قول امام شافعی است واستدلال کرده بآنکه حق تعالی فرض گردانید صلوٰة را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوٰة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد آمده است پس جائز نیست که تشهد را واجب گوییم نه صلوٰة را واین حکم را انکار کرده اند شافعیه وگفته اند که موافقت نه کرده است او را درین قول سلف

وارد نشده درین باب سنتی که اتباع کرده شود مر آنرا و اجماع دارند صحابه علما که پیش ازوی بودند بر عدم وجوب آن
در نماز و بعضے شافعیه نیز مثل خطابی وغیره انکار و استبعاد این قول کرده اند ازوی و تضعیف کرده اند احادیث را
که تمسک کرده بوی بعضے و این وجود تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم چنانچه تعلیم کرد سورة را
وا نیست دروی ذکر صلوة صاحب مواهب لدنیه توجیه مذهب شافعی رحمة الله علیه و انتصار وی کلامی آورده و بیانے
طویل کرده از انچه دیگر نقل کرده والله اعلم بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده اند بصیغهاے
مختلف آمده شده است واگر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد وعلے آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید
مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلے آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت کند سمعت من بعض
المشایخ واگر در اول گوید وصل علینا معهم و در ثانی وبارک علینا معهم چنانکه در بعضے طرق آمده است بهتر
باشد و در تشبیه کما صلیت وکما بارکت بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می‌کنند و جواب
میدهند از آن بوجوه اظهر آنکه شهرت مشبه به کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از سابق و
وجوه دیگر نیز مذکور است و اکثر توجیهات از انچه در نظر در آمده در رساله جداگانه کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند
در افضل صلوات اکثر برانند که همین صیغه است که در نماز میخوانند که افضل حال است تا آنکه اگر کسے نذر کند بعین خود
که صلوة فرستم افضل صلوة و باین صیغه بفرستد از عهده برآید و بعضے گفته اند که هر صیغه مشتمل باشد بر زیادت کمیت
و فضل کیفیت و بعضے گفته اند که این صیغه را گوید اللهم صل علی محمد کما هو اهله ومستحقه وامثال آن در رساله صلوتیات
صلوة و صحیح آن انچه حاصل شده است وبالله التوفیق وصل از مواطن که وارد است در آن صلوة بر رسول خدا
صلے الله علیه وآله وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی
و بعضے ائمه دیگر و نزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعا و در وجوب آن در تشهد اول دو قول است اظهر عدم است
از جهت بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم ازین تشهد چنان سند میخواست
چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول است و در وجوب آن در اخیر نیز دو
روایت است اصح آنست که سنت تابعه است و آن نیز اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوة آخر در تشهد ثانی نیست
و سنت است و اگر در تشهد اول سهوا بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار
که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل وآله و در کفایت
یا عادة علی و در حدیث فضالة بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود

وصل از مواطن بر صلوة بر رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم ۱۲

درود نفرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را وگفت مر او را و
غیر او را وقتی که بگذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی و در روایتی به تمجید وثنا بر وی پس
باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا دعا کند بهر چه خواهد و مرویست از عمر گفت دعا وصلوٰة معلق می‌ماند میان
آسمان و زمین و صعود نمیکند چیزی ازان تا آنکه درود بفرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از
علی مثل آن این حدیث در دعای نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مواطن صلوٰة
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم از اقوی آداب وارکان دعاست از ابن مسعود آمده چون خواهد یکی از شما که سوال
کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای وثنای او بانچه اهل آنست پس ازان درود فرستد بر پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پس ازان سوال کند زیرا که بدرستی این احق واجدر است به پیروزی و برآمدن حاجت فی مدیه
درود فرستد در اول دعا واوسط دعا وآخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان
واجنحه واسباب واوقات است پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق شد اجنحه می‌پرد بسوی آسمان و اگر
موافق شد مواقیت پیروزی می‌یابد و اگر موافق شد اسباب زود میرسد بمقصود ارکان دعا حضور قلب است
و رقت و فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از ماسوی و اجنحه دعا صدق و مواقیت
دعا اسحار است و اسباب وی صلوٰة بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث آمده دعائیکه در اول و آخر وی
درود باشد رد کرده نمیشود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محجوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود بر آن چون
صعود میکند بر آسمان و از مواطن صلوٰة بعد از دعای قنوت است و سند آن حدیث و تعلیم آنحضرت صلعم مر ولد خود را
حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فی من هدیت و در آخر وی آمده صلی الله علی النبی محمد و این نزد
شافعی است و در باب صلوٰة ذکر این بیاید و از مواطن صلوٰة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم خطبهٔ
جمعه و جز آن از خطب زیرا که خطبه عبارت است و ذکر خدای عزوجل شرط است در ان پس واجب بود
ذکر رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه اذان و صلوٰة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این مذهب شافعی و احمد
است و از مواطن آن عقیب اجابت مؤذن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گفت که چون بشنوید مؤذن را بگوئید مانند آنچه میگوید وی پستر درود بفرستید بر من زیرا که
هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر وی ده بار پستر سوال کنید برای من وسیله را الحدیث
و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد در آمدن مسجد نیز زیادت گردد و در بعضی کتب عقیب اذان

و اقامت و اجابت نیز آمده است و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی و نزد دخول مسجد و خروج ازان روایت کرده است فاطمه زهرا که بود رسول خدا صلعم چون می در آمد در مسجد درود میفرستاد بر محمد پس میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک و مثل نیز آمده است از ابابکر بن عمر بن حزم و ابو اسحاق بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید میباید که درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بروی و آل وی گفته است عمرو بن دینار در قول وی سبحانه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس مراد بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون می در آیم من در مسجد میگویم السلام علیک یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده از کعب در در آمدن مسجد و بر آمدن ازان مذکور نکرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت است بخواند فاتحه را بعد از یکی تکبیرات و بعد اولی و درود فرستد بعد از ثانیه و دعا کند میت را بعد از ثالثه و بگوید بعد رابع اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و درین حدیثی ست که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بر طریق شافعی خواهد بود نزد ما در نماز جنازه قراءة فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعا نه بطریق قرات و با وجود در مذهب ما در و نیز میفرستند در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره میخوانند و بر صفا و مروه چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آرید مکه را طواف کنید به بیت هفت شوط و بگذارید نزد مقام ابراهیم دو رکعت بعد ازان برآئید صفا را و بایستید بروی چنانکه ببینید بیت و تکبیر بگوئید میان حمد و ثنای بر وی تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دعای خیر برای نفس خود بکنید و نیز همچنین چنانکه در رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع و تفرق برای امن از غیبت چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابو هریره که رسول خدا فرمود نشستند مجلسی که ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشانرا و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که نشینند پس برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگرچه در آیند در بهشت از جهت آنچه ببینند از ثواب و نزد صباح و مسا روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درداء مرفوعا که من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد روایت کرده

لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر عبارت آنست که در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب طهارت حتی التیمم وتکلم بشهادتین در غسل اعضاء و نیز آمده است و عمل کاتب حروف چنین واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد و منجانده بعد از ادعیه که در اعضاء وضو واقع شده و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدا تعالی به نیکی کسی را که یاد کرد مرا به نیکی و این بنا بر آنست که میگویند آواز کردن گوش دلیلست بر آنکه کسی او را به نیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را درود بفرستد آن چیز یاد آید و این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث ابن موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروه ان شاء الله تعالی و نزد عطاس چنانکه جماعه بآن رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بران و گفته که این موطنی است که منفرد است در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد در پهلوی ابن عمر و گفت والحمد لله والسلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد لله والسلام علی رسول الله ولیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم نکرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کلام نیست ولیکن چنانکه فرموده اند باید کرد شارع هر چیز را محلی و موطنی خاص تعیین کرده همانجا باید گفت و کرد چنانچه در قراءت قرآن در رکوع نهی کرده انتهی کذا فی المواهب و در شفا گفته که کرده داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است سحنون درود فرستادن در تعجب فائده و گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بر طریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ از ابن القاسم آورده است که گفته است دو موطن اند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز وجل ذبیحه و عطاس پس مگوید در آنها بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید و نسزد که گردانیده شود درود صلوة علی النبی در وی سنت و عادت گفتن و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله در آخر اذان میگویند ظاهر آنست که همین حکم دارد و نزد قبر شریف که اولی و اقرب مواطن صلوة است و در حدیث ابی داود از ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدا تعالی بر من روح مرا تا رد کنم سلام را بروی و در این حدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در تاریخ مدینه وغیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر [illegible] ومن اظهر المواطن

صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم نزد ذکر شریف وی وشنیدن اسم یا کتابت وی بحدیث رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی وحدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت واز مواطن که گذشت وثابت شده است عمل امت بدان وانکار نکرده آنرا هیچ یکی رسائل ست وآنچه نوشته میشود بعد از بسمله نبود واین در صدر اول واحداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گذشت بران عمل مردم در اقطار زمین وبعضی ختم هم بصلوة کردند گویا ابتدای رساله وختم آن بصلوة در حکم ابتدائی دعا وانتهای او بصلوة شد وحدیثی روایت میکنند که هر که صلوة نویسد برمن در کتابی همیشه استغفار میکنند او را ملائکه مادام که اسم من در کتابت ثابت وباقی ست این مواطن در مواضعیست که درین دو کتاب یعنی شفا ومواهب مذکورست ودر رساله فاکهی که در زیارت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم تصنیف کرده است زیاده برین مواضع نیز مذکورست وآنها را نیز ذکر کردیم تا نوعی از شمول واستیعاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز واین فقیر را از بعضی فقرا سلسله شریفه قادریه اجازت ست که از هر نماز فرض و نفل سه بار درود بگوید وبالله التوفیق فائده ونزد قیام از منام ونزد برای صلوة لیل عقب فجر وحمد وبعد از تشهد ودر روز جمعه وشب جمعه خصوصا بعد از نماز جمعه ودر روز پنجشنبه وروز شنبه ویکشنبه ودو یکی ازین ایام احادیث وارد شده ودر وقت سحر ونزد دیدن کعبه زادها الله شرفا ونزد استلام حجر اسود ودر طواف والتزام ودر مواقف حج ونزد مشاهده آثار نبویه ومواطن حضور وی صلی الله علیه وآله وسلم مثل مسجد قبا ووادی بدر وجبل احد و مساجد نبویه وغیر آن ونزد بیع وشرا ونزد کتابت وصیت وارادت سفر ونزد سوار شدن بر راحله ونزد نزول منزل ونزد برآمدن ببازار ودر آمدن ونزد طریان شغل وغفلت ونزد حضور دعوت ونزد وقت برگشتن از دعوت ونزد درآمدن خانه وبرآمدن از خانه ونزد نزول حاجت ونزد فقر واحتیاج ونزد گم گشتن دواب ونزد آنکه گم شدن هر چیزی ونزد غم وشدن ورفع طاعون وخوف غرق ونزد خدر کردن پای ونزد خوردن ترب تا یعنی دنیا ومدینه درمیان نیز می آید ونزد خوردن آب از ظرف ونزد طنین گوش ونزد روشن کردن ودی استعاذه است از شیطان ونزد ونزد تا دفع شر مجلس خیر بود واقع شود وبعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود ونیز نزد ملاقات برادران مسلمان با یکدیگر ودر اجتماع که برای غیر شعائر اسلام بود ونزد ختم قرآن ودر دعای حفظ قرآن ونزد افتتاح کلام غیر منهی عنه ودر ابتدای درس علم خصوصا علم حدیث ونشر علم ووعظ قرائت حدیث اولا وآخرا ونزد استحسان چیزی وبعضی علمای در مقام تعجب مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح وتهلیل نزد مشاهده امری محرم فائده وباید که در لفظ وکتابت سلام را با صلوة ضم کنند را ما تنها یکی مکروه داشته و فراد

صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کنند و سلام
نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال بامتثال امر نباشد کذا فی المواهب و نقل کرده شده است
از ابو محمد جوینی که سلام اینجا یعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غائب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته
نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی سلام علیک و السلام علیک و بر متوکه متعارف اهل روزگار
شده است را نفی نباشد که بسیار مستقبح و مستشنع است تشبیه صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مستحسن است
خصوصا در روز جمعه و شب جمعه که افضل ایام اسبوع است و در وی امر باکثار آن واقع شده است و بوصول
آن بجناب نبوت و قبول از آن حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی
یوم الجمعة و لیلة الجمعة و بسیار فرستید درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی
فی اللیلة الزهراء و الیوم الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه و روز
جمعه است و احادیث درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة
امت بروی همیشه معروض میگردد و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در آنجناب
میرسانند و لیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة
فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث
و حکمت در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه منطوق احادیث ناطق است و صاحب مواهب از ابن القیم
وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة بروی در وی خصوصیتی
و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر خیری و نعمتی که رسیده است امت را در دنیا و آخرت هم بدولت
مبارک وی صلی الله علیه و آله رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود حور و قصور
و جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است
که در روز وی نعمت حق زیاده میشود بر اهل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب الجمعة بیاید
ان شاء الله تعالی و روز عید است مر امت را در دنیا و روز مزید است در آخرت و روزیست که جمع شده است در وی
خلق عالم و اسعاف میکنند خدای تعالی در وی مطالب و حوائج ایشان را و رد نمیکنند سائل را و قبول میکنند دعا را و اینهمه
حاصل نشده ایشان را و نشناختند آنرا مگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر دست وی پس از شکر

در بیان فضائل صلوة علی النبی

و حق نعمت شناسی و ادای قلیلی از حق وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اکثار صلوة کنند بروی درین روز و شب والله اعلم

وصل در بیان فضائل و فوائد ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم اما فضائل و فوائد و نتایج و ثمرات صلوة خارج از حد حصر و بیانست و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است و اصل آن امتثال امر الهی تعالی شانه و موافقت وی و ملائکه وی عز شانه که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و چه بالاتر و عظیم‌تر از آنکه حضرت عزت جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و درینجا اشکال می آرند که چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد و بر مصلی ده جوابش آنست که واحد که در حدیث واقع شده است فعل بنده است که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزاء عمل خود یکی به ده بیابد و ازینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی باشد صلوة میفرستد بهر که مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة و السلام دعا کرد و گفت خداوندا من عاجزم در اتیان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لائق است بجلال تو و جمال وی پس حق تعالی میفرستد بهر چه لائق است بکمال رحمت و رافت خود چنانکه مناسبت بعزت و رتبت حبیب وی نزد وی منتهی انظار هر و نیز ممکن است که یک درود فرستد که ملتزم باشد بصد هزار درود جانب ده درود دیگر بر مصلی میفرستد که قلب در کمیت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوهر است بصد هزار فلس و از ابو طلحه آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی و حالانکه دیده میشود اثر سرور در بشره مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور تابان ترست سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت آیا راضی نمیگردانند ترا یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بروی ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که فرستد و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدای تعالی بروی گویا مقصود ازینجا بیان مطلق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسیکه صلوة فرستد برمن صلوة فرستد خدای تعالی بروی تا وقتی که صلوة میفرستد برمن پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش و در روایتی صلوة میفرستد بروی خدا و فرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین عفی الله عنه بر سبیل الیقین که منحصر در هفتاد هم نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعفت بسیارست بمقصد تلکم از آنهم بیشتر آمده است بر اندازه تقوی و محبت و اخلاص و در تخییر میان قلب و تکثیر نوعی از تهدید است زیرا که تخییر بعد از اعلام بوجود خیر و غیر متضمن تحذیرست از تفریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت

یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعای که میکنم برای خود فرمود
هرچه میخواهی گفتم ربع فرمود هرچه خواهی واگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هرچه خواهی اگر زیاده
کنی بهتر است مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هرچه خواهی واگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم بگردانم برای تو تمام دعای
خود را فرمود اذاً یکفی همک ویغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده کسیکه صلوة فرستد بر من یک صلوة صلاة فرستد
حق تعالی بروی ده صلوة و حط کند از وی ده خطیه و بلند گردانند او را ده درجه و این حط ده خطیه و رفع ده درجه
مخصوص جزای عمل صلوة و مزیت فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای نیکی ده است و در اینجا حط و رفع
نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد وانزله المنزل
المقرب وفی روایة المقعد المقرب عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک ترین مردم روز قیامت بمن بیشترین ایشان است از روی فرستادن
صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اهوال و شرور روز قیامت بیشترین شما است
در صلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد کننده مر آتش را و سلام بروی فاضلتر است از عتق رقاب
و در ینجا نکته ایست که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوة است ظاهر آنست که بهر چه از کمیت
و کیفیت و مبالغه که مشتمل است بر آن صلوة دهی بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همان وجه بروی فایض و
نازل شود از حضرت رب العزت ولیکن بنوعیکه مناسب و لائق بجناب اوست کما لا یخفی و بالجمله صلوة بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح تمامه ابواب خیرات و سعادت است و اهل سلوک را
در آمدن ازین باب موجب فتح عظیم و مواهب تشریفات و بعضی مشائخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل
مکمل که تربیت و ترغیب کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریقی موصلست مر طالب را و بهمین صلوة و توجه بآنحضرت
تربیت او با حسن آداب نبویه و تهذیب او باشرف اخلاق محمدیه خواهد کرد و ترغیب او باعلا ذروه کمال و ایصال
او بحصول اسنی از حضرت کبیر متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وآله وسلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند بعضے مشائخ بقرأت قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر
رسول صلی الله علیه وآله وسلم و میفرمودند بقرأت قل هو الله احد شاغلیتم غذای واحد احد را و بکثرت صلوة
صحبت داشتیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر که بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلعم بر بیند او را در خواب

ودیباچه کتاب نقل الشیخ الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی المشرع وبعضی متاخرین مشایخ شاذلیه قدس اسرارهم فرموده اند طریق سلوک وتحصیل معرفت وقرب الٰهی در زمان فقدان وجود اولیای مرشد منصور التزام ظاهر شریعت ست و ادامت ذکر وکثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری در باطن پیدا شود که بدان راه یابد وفیض واعانت وامداد از آنحضرت بیواسطه برسد وبعضی ترجیح وتفضیل کرده اند صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل واستمداد اگرچه بحیثیت ذات ذکر اشرف وافضل ست وخلاصه طریقه شاذلیه که بتحقیق از شعب طریقه قادریه است استفاضه انوار از حضرت نبویه است بوسیله التزام متابعت ودوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وشیخ اجل واکرم قطب الوقت عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه ونفعنا ببرکاته وبرکات علومه میفرمود باید دریافت که در حین خواندن صلوة در کدام بحار فضل ورحمت خوض وغوص مینماید اللهم که گفتند در دریای رحمت الٰهی در آمدند ومیفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت گویند خدای تعالی را بتمام اسمای الٰهی یاد کرد وچون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خوض نمود وبه علی آل واصحابه در بحار فضائل وکمالات ایشان افتاده وآخر بعد خوض درین بحار نامتناهی محروم ومایوس آمدن چه صورت دارد واقعی که این فقیر را السفر مدینه مشرفه وداع کردند فرمودند بدانید که درین سفر بعد از ادای فرائض عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست وچون از تعیین عدد پرسیده شد فرمود اینجا عدد معین نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شود وبرنگ وی مصبغ گردید واز غیر آنوقت میفرمودند که طالب را باید که هر روز از صلوة وردی معین داشته باشد از هزار کم نباشد واگر نشود پانصد بار چنانکه بعد از نماز تهجد بار بخوانند وکمتر از سیصد خود اصلا تجویز نکرده اند ووقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد واز مطالب سنیه وفوائد عظیمه آنکه صلوة وسلام امت میرسد بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم وروایت کرده است ابو هریره که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام میفرستد هیچ یکی بر من مگر آنکه باز میفرستد خدا تعالی بر من روح مرا تا آنکه رد کنم بروی سلام او را وجواب سلام وی میگویم ودر حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه درود میفرستد بر من نزد قبر من میشنوم وکسیکه درود میفرستد بر من از دور رسانیده میشود بمن یعنی ملائکه میرسانند ودر حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی وراستیکه خدا تعالی را فرشتگانند سیاحت کننده در زمین میرسانند مرا از امت سلام را ودر بعضی روایات آمده که نام او ونام پدر او ونسبت او بر زبان میگویند یا رسول الله فلان مثل کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین دهلوی سلام علیک ویقرئک

السلام شعر لک البشارة فاخلع ما علیک ٭ ذکرت بثه علی ما فیک من عوج بیت جان میدهم در آرزو
ای قاصد آخر باز گو ٭ در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود ٭ که لازم کثرت صلوة ست بصفت توجه حضور
در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی الله علیه وآله وسلم در عین و از اعظم استحضار محاسن بنویه است
شعر لو شق عن قلبی تری وسطه ٭ ذکرک فی سطر والتوحید فی سطر ٭ و از فوائد آن معادله عشر رقاب و عشرین
غزوات و استجابت دعا و وجوب شفاعت سیما انبیا و شهادت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حصول قرب بوی
و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و لحوق و اتصال بآنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم متولی جمیع امور در آن روز بر شدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوائج و مغفرت ذنوب
و کفارت جمیع سیاست و تقوی از قوام المکفر الکف نیز و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه و
آله وسلم و تفریح کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و جوع و اظهار برائت متهم و نصر بر اعدا و حصول رضای
الهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملائکه وی عز و علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب
و فراغبال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد اولاد و اولاد تا طبقه رابعه صلی الله
علیه وآله وسلم فائده و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا و مضائق
روزگار و تذکیر منسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از انسام بخل و جفا و از دعا بر رغم الفت و تطییب
مجلس و غشیان رحمت و توفیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم و اتخال بر اقامت و مرور و نجات از آن
در طریقه لعین بر خلاف حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و مصافحه آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه در ترغیب ایشان و کتابت صلوة وی
با علام ذهیب بر قرالیس غضه و دعا ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار و از اعظم فوائد و اتم رعایت حصول
فرق سد سلام که سنت مستمره بلکه فرض متحریست و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت
متعالی کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار رسد هر موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان برکات ست بیت
بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب ٭ که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو ٭ بیشتر از سلام کردن بروی سلام
از ینجانب بر عادت مرضیه آنحضرت که واقع شده است کان بیار و با سلام مشرف شده بعد از سلام کردن
بروی سلام نیز مشرف گرد از فائده از فوائد صلوٰة بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باز داشتن ملکین ست
از نوشتن گناهان تا سه روز و منع اعتنا بعدم درصدای راه و درآمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت دگرانی

ترازوی بر اعمال وامن از عطش وتکثیر ازواج ورجبت و حصول رشد وهدایت در مصالح دنیا وآخرت واشتمال
صلوة بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ذکر الٰہی عز اسمه وتقدس وی شکر نعمت وی عز وعلا ومعرفت حق و
نعمت وی واقرار بدان ذکر کرده است اینهمه بر خاکی رحمة اللہ علیہ در رسالۂ آداب زیارت که در رغیب القلوب
از اسنی النقل کرده شده وازینجا درین کتاب نقل افتاده وحکایات دیگر وفوائد زوائد نیز مذکورست که وقت بدان
اتساع نیاورد ویکے ازان حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رداد صوفی محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین
فیروزآبادی اسانیدی کہ او راست روایت میکند درینجا ثبت میگردد بامید آنکه طالبی آنرا ورد خود سازد
می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابوبکر مجاهد که از علمای وقت وائمه عصر خود بود درآمد ابوبکر بجهت اکرام وی برپای
ایستاد وبا وی معانقه کرد ومیان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران گفتند که یا سیدی این را شبلی میکنی و
حال آنکه تو وهر که در بغداد است او را مجنون میخوانند او گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم پیش او بایستاد واو را در کنار گرفت میان هر دو چشم
او بوسه داد پس گفتم یا رسول اللہ این را شبلی میکنی فرمود نعم وی بعد از نماز این آیه میخواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیة وعقب آن صلوة برین پیغمبر سید وخواندن این آیه پیش از شروع در صلوة
متعارف مجالس موالید اهل حرمین است زادهما اللہ تشریفا وتعظیما وبعد ازان این آیه را نیز میخوانند ان اللہ
وملائکته یصلون الآیة بعد ازان بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد وعلی آله وسلم
وصل شک نیست که باندازهٔ فضائل وفوائد صلوة بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ومدح وثواب فاعل آنکه
وارد شده قبائح ومضار ترک وذم وعقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملے که فضیلت وثواب آن
عالی تر وکامل تر ترک آن قبیح تر ومذموم تر وعقاب بران شدید وقوی تر در حدیث علی ابن ابی طالب رضی عنه
آمده است که رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان البخیل ودر روایتی البخیل من ذکرت عنده فلم
یصل علے پیغمبر باید که بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل اموال وصرف آن خستی کند ولیکن بخیل سخت تر
وکامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی ودرود نفرستد بر من وباین مقدار صرف وقت واستعمال زبان در محبت
من وشکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر ووافر تر از صرف مال وافضل از عتق رقاب است وآسانتر ازانست
وآنیا امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام اللہ علیهما وعلی آبائهما العظام واولادهما الکرام امام محمد باقر آمده
که گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی ودرود نفرستاد بر من پس تحقیق

[illegible]

گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه فراموش کرد صلوة بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه ذکر کرده شود نزد مردی و درود نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود ننشیند قومی مجلسی پس متفرق شوند و درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خیال است که گویا متفرق شدند از مجلسی که گندیده تر است از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت بنشیند قومی مجلسی را که درود نفرستند در وی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب آن دریابند ولیکن بجهت ثواب صلوات بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوة علی النبی هر دو آمده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد بر من خوار باد مردی که در آمد بر وی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی در رمضان باید که کاری کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرت است و خوار باد مردی که دریافتند پدر و مادر یا یکی از این دو پیری را و در نیاوردند او را به بهشت یعنی باید که پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد تا ایشان را خصوصا در کبر سن تا مستوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آمد بر بالای منبر و گفت آمین باز بر آمد گفت آمین معاذ بن جبل گفت یا رسول الله اینها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شود تو نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید در آتش و دور کند او را خدای تعالی از درگاه قرب و رحمت خود پس بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی و کسیکه نیکی نکرد با پدر و مادر خود و آمده است که هر که در مجلسی بنشیند و درود گوید آمرزیده میشود هرچه واقع شود از وی در آن مجلس تنبیه گمان نبرند که مراد بذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مجلس همین نام شریف وی بردن است بلکه عام تر و شامل تر اند کر اسم ذکر او و صفات و احوال سنیه وی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه بصریح نام شریف وی مذکور نگردد اگرچه علما موضوع مسئله ذکر اسم شریف را گفتند هذا ظاهر والله التوفیق **وصل** اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین وی صلی الله علیه وآله وسلم و سائر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم میشود از کلام قوم سه قول است جمع بهانند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در شفا میگوید که روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما که

گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در مواہب میگوید که ثابت شده است این روایت
از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار
بود بهیچ یکے مگر بر نبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام
مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکے از انبیا بجز محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و از عمر بن عبد العزیز
نیز همچنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک این نیست بلکه وی رحمة اللہ علیہ در مبسوط گفته است
مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمیرسد و نمی سزد ما را که تجاوز و تعدی کنیم از آنچه امر کرده شده ایم بدان
و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست بآنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زیرا که در حدیث آمده که
فرمود صلوة علی الانبیا فعلی فان اللہ بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است بانبیا و غیر ایشان جائز نیست
و از ابو سفیان ثوری نیز همچنین منقول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لاینبغی الصلوة علی احد
الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنے ترحم است و دعا است از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بندهٔ
خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده است این تحقیق
گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلے علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل
علیهم و آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان در وقتی که می آوردند صدقات را
نزد وی صلوة چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علے آل ابی اوفی و صل علے فلان و علی فلان و در حدیث دیگر
آمده است اللهم صل علے عمرو بن العاص و آنحضرت میفرمود که وی خوب می آرد صدقه را و در حدیثی که آنحضرت
تعلیم صلوة کرده است و علے آله و ازواجه و ذریته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة
میفرستاد بر نبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است این را مالک در موطا و ابن وهب از انس
روایت کرده که گفت ما دعا می کردیم یاران خود را که غایب بودند اللهم اجعل منک علے فلان صلوة قوم ابرار الذین
یقومون بالليل و یصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته و در مواهب میگوید جمهور
علما بر آن رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیرے از فقهای متکلمین آنست که جائز نیست از غیر انبیا بصلوة ملک
این چیز نیست که مخصوص اند بآن انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابو بکر صلے اللہ
وسلم علیه و علی صلے اللہ علیه وسلم اگرچه از روی معنے صحیح است چنانکه مخصوص است اللہ سبحانه و به تنزیه

وتقدیس پس گفته نشود قال محمد عز وجل اگرچه عزیز وجلیل است وهمچنین واجبست تخصیص نبی وسائر انبیا به صلوة وسلام وشریک گردانیده نشود بایشان وانچه درکتاب وسنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بروجه شعار ولهذا جائز نیست مثلاً در آل ابی اوفی وغیروی که شعار ساخته بود مرایشان را وهرجاکه ذکر ایشان رود صلوة ماسوی الله فرستاده شود ونه ذکر کرده شده انبیا وازائمه وغیرهم بغفران ورضا چنانکه در قول وی سبحانه ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان وفرمود رضی الله عنهم ورضوا عنه وگفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ائمه خود وشریک ومساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وواجب است اجتناب از طریقه ایشان ونه ذکر آل وازواج وذریت بروجه تبعیت واضافت است نه بر استبداد واصالت ولا کلام فیه وتحقیق گفته است پروردگار تعالی لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعاء مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم مخالف مر دعاء ناس را وهمچنین کلام در سلام وشیخ ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غائب وافراد کرده نشود در غیر انبیا واما حاضر خطاب کرده شود بآن وگفته شود سلام علیک وعلیکم السلام وگفته است که این امر مجمع علیه است وگفته اند که این طریق اسلم واقرب است باحتیاط ورعایت ادب بجناب نبوت مؤلف مواهب لدنیه میگوید که بسیار اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة وسلام که آن حرامست یا مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی درکتاب اذکار وگفته صحیح آنست که مکروه است کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم تنبیه معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه در زمان مامور بودند بصلوة وسلام بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وبحکم آنحضرت که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند وشیعه درین مسئله مخالف افتاده بر اهل بیت نبوت صلوة وسلام میفرستند اصالة والا بروجه تبعیت جائز است بخلاف ودر کتب قدیم سلام نسبت باهل بیت بعضی که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده میشود والله اعلم ودر مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده وامام ودر دیار عرب رضی الله عنه ورحمة الله علیه میگویند جمله مشائخ را وصاحب هدایه برای خود میگوید قال رضی الله عنه ودر طریقه صوفیه مینویسند قدس سره العزیز یا قدس سره تبقاوی که درین باب دو عبارتست وبعضی قدس الله روحه وبعضی کلمه صلی الله علیه وآله وسلم مینویسند بقاعده مشهوره نحویه که عود واعاده جار است موافق نیست وبعضی در صلوة بر انبیا علی نبینا وعلیهم زیاده

میگفتند الصلوة بالسان تحیت و طلب واقع میشود و در اکثر متعارف در دیار عرب و هر که در حکم انسان است
در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت بآنحضرت علیه السلام بسیار
واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام ولفظ صلی الله علیه وآله وسلم در رعایت ایجاز و سلامت و اختصار است

باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شک نیست که مقصود از آفرینش عالم عبادت است
لقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و مراد ازاست قرب و وصول بحق بعبادت است چنانکه میفرماید ان الله
ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک
وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین موت است از جهت بودن وی امر متیقن بسبب
زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم بعبادت آنست که چون مشغول شد انسان بعبادات منکشف میگردد برو
انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت حقیر در نظر وی و چون حقیر شود سبک و
آسان شد بر دل فقدان و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان و سرشته نگردد بوجدان آن پس زائل گردد
حزن و غم و نیز و چون نازل شد بر بنده مکاره گریخت از آن بسوی طاعت مولا گویا میگوید واجب است
بر من عبادت تو خواه بدهی تو مرا خیرات یا بیفگنی در مکروهات پس فراموش میگردد مکروه و فارغ میگردد بآن
سید و قال الله تعالی فاعبده واصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را
محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده
مسافر است بسوی درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات است و مصاحبت بر نفس که عبارت است
از عبادت و مستغنی نیست از آن و هر چند وی اقرب و عبادت وی اعظم و اوفر و شخصی در مجلس جنید حرفی
میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف کرده اند علماء
در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشرعی یعنی از شرائع که پیش از وی بود جمهور
بر آنند که متبع نبود بچیزی از آن بلکه عبادت میکرد بهر چه انداختند در دل وی از عبادت و حکم میکرد عقل او
بدان و بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آنست که بذکر بود و اگر
بهره و باشد نیز ممکن است که بنور انیت ذکر و فکر صافی میشد و در می یافت علوم و حقائق را و الله اعلم چنانکه
مولانا در مثنوی گفته است مثنوی اینهمه گفتیم و باقی فکر کن ٭ فکر گر جامد بود رو ذکر کن ٭ و پایهٔ ذکر اعلا است
که بی واسطه اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد و در فکر تعلق به نفس است و

بعملی که در شریعت موسی است و ترتیب آن بر وجه مخصوص مجهول حاصل میگردد و بعضی علما قائلند که عمل بشرایع
انبیا خصوصاً ابراهیم علیه السلام میکرد و حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا و اتباع ایشان
بعد از بعثت قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و قال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان
اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهداهم ایمان بالله
و توحید و اصول دین است که متفق علیها است میان همه نه فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع
در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس هدایت نباشد بر آنکه آنحضرت
است بشرایع انبیا سابق علی نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز
باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب است و بعضی گفته
عیسی اقرب است والله اعلم و درینجا نکته ایست که متوهم میگردد که چون آنحضرت مقتدی و متبع انبیا علیهم السلام
باشند فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بود و دفع این وهم میکنند بآنکه چون مقتدی و متبع همه باشد کمالات همه
در وی جمع گردد پس کاملتر از همه بود فافهم وبالله التوفیق صاحب مواهب مقصد عبادات را بر هفت نوع نهاده است
و ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت
نوع اول در طهارت و در وی چند وصل است وصل اول در وضو و مسواک و مقدار آب وضو وضاءت
بمعنی حسن و نظافت است و وضوء بضم مصدر و بفتح آب وضو و بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که
هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آیند گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب
وضو و بعضی گفته اند وجوب او بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیة و این
آیه در سوره مائده است که مدنیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه وآله
وسلم در ابتدا وحی نماز و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد
گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل التفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت
در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز بر آنکه آنحضرت نماز نگذارد هرگز مگر بوضو و گفت ابن عبد البر این چیزیست
که جاهل نیست بدان هیچ عالم شیخ ابن التمام عسقلانی گفت که این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو را
پیش از هجرت نه بر کسیکه منکر است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو ثابت

وصل اول در بیان وضو و مسواک و مقدار آب وضو

شکو باشد و این منافات ندارد با آنکه وضو پیش از آن باشد ولیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بوده نه واجب ولیکن بر تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جائز باشد و این خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضو است نزد قیام بصلوة وانتم محدثون تقدیر کنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدای وضو فرض بود نزد قیام مطلقاً و در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده سخن ست فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است از بریده رض روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمداً کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود بخاری و ابو داؤد و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو تا وقتیکه محدث نمی شد و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد برو امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و لفظ مسواک مشتق است از سوک بمعنی مالیدن و مالیدن دهن و سواک بالکسر چوب دندان مالی سواک مثله و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف مشقت بر امت امر میکردم و واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب رضای حق است تعالی و تقدس فرمود نیامد مرا جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که لبایم ولیست کنم پیش دهن خود را و در روایتی لثه را و لثه بکسر لام و تاء مثلثه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر بعدم وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ولیکن در صحت این حدیث سخن است و خصائص ثابت نمیشود مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عائشه آورده اند که آنحضرت فرمود سه چیز اند که بر من فرض اند و برای ایشان سنت اند وتر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت فرمود امر کرده شده ام من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریحست در عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما بر امت اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است مؤکد نزد امر و باتفاق نزد صلوة نزد

و نزد خاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون برمیخاست
از خواب شب میمالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد
مسواک برای وضو نماز است و وضو نزد برخاستن از خواب نه برای نماز شب سنتی علیحده است و برای قرائت
قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر رائحه باشد یا تغیر بودن اسنان و نزد در آمدن در
منزل و در حدیث عائشه آمده که چون می درآمد آنحضرت در خانه نخست کاری که میکرد مسواک میکرد و ظاهر آنست
که وضو و نماز نیز میکرد و کذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
میکرد مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُع اُع بضم همزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند
و در بعضی روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اِعا اِعا و در روایت ابوداؤد آه آه و در بعضی روایات اخ اخ بمعجمه
و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز همچنین میکرد و اگر نیابد چوب دیگر و موی بدان و با انگشت کفایت
است خواه با انگشت خود باشد یا غیر و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه که برای هر نماز
میکنند بیشتر همین جامه می کنند و ابونعیم و بیهقی آورده که استیاک میکرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان
و در مواهب گفته است که آیا اولی است که استیاک بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند از جهت حدیث کان
یعجبه التیمن فی ترجله و تنعله و طهوره و سواک بنا نهاده اند بر آنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطییب است یا از باب
ازالهٔ قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال
بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و
هرچه بود از اذی رواه ابوداؤد باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث گفته اند تیمن در سواک آنست که ابتدا
بجانب راست کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس مر
استیاک بدست راست نقل باید فتدبر و گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازالهٔ اذی است چنانکه امتخاط
و مانند آن پس بیسری باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباشد کرد در مساجد زیرا که
از باب ازاله قذر است این تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهود و متعارف استیاک بدست راست
است و دست چپ که متعین است برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود بی وساطت آلتی
چنانکه در امتخاط و مانند آن و کراهت استیاک در مسجد بر تقدیری که چیزی خارج میگردد از دهن در حین ازالهٔ نجم
اگر استیاک بدست بود و اشکال تمام جاریست ... و اگر بچوب و مانند آن بود و استحباب ابتدا بجانب یمین بحال

امتخاط یعنی بینی پاک کردن ۱۲

خود جست بہر تقدیر بالجملہ از کلام معلوم میشود کہ اعتبار یعنی بر استیعاب بدست چیست واللہ اعلم اما مقدار آب
غسل و وضو آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ اند کہ غسل بیک صاع کردی کہ پنج مدہ است و وضو بیک مدہ
و در حدیث دیگر آمدہ کہ وضو بیک رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تفسیر نیست
و در شرح سفر السعادت درین باب در باب صدقۂ فطر در بیان آن تقصیری رفتہ است و گفتہ اند کہ مراد از
احادیث تعیین و تحدید نیست فائدہ چنانکہ اکثر با اقل ازان وقوع یابد نیز جائز است و اصل
آنست کہ ہرچہ کفایت کند بکار برد و مادام کہ اسباغ کند و بحد اسراف نکشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغہ فرمودی و امت را تحذیر و منع کردہ است از اسراف در وضو و بسیار ریختن
آب و خبر فرمود در امت من کسانیکہ پیدا آیند کہ در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند
و خبر فرمود وضو را شیطانیست امام او دلہان کہ آدمی را در وضو اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس
پرہیز کنند و نیز از وسواس و دفع آن بآن بعد براہ تغافل زدن و در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و در پی آن خاطر
نروند ہم برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دہد گویند کہ این عمل کہ تو کردی ناقص و نادرست است
و نپذیری درگاہ حق بزعم او بگویند کہ تو برو از دست من زیادہ برین نمی آید و مول من کریم ست تعالی و تقدس
ہمین قدر پذیرد بفضل و رحمت او واسع است و ہمچنین در نماز دیگر مواقع وسواس واصل وسواس و نقصان
و اضمحلال آن ضعیف شیطان درین میان راہ یابد استعاذہ و لاحول در دفع آن بغایت مؤثر ست کما جاء
فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجہ از عبداللہ بن عمرو بن العاص آمدہ کہ یکبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم بر سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گذشت وی وضو می ساخت فرمود السرف بالماء و در
روایتی ما ہذا السرف یا سعد قال فی الماء اسراف یعنی در آب نیز چیزی کہ یا سبب اسراف میتواند بود نیست اسراف
چہ باشد فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نعم وان کنت علی نہر جار یعنی در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی
روان و این مبالغہ است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا در سعد چیزی ازین
باب احساس فرمود تا برای دفع آن این مبالغہ نمود و در مسائل فقہ مذکور ست کہ اگر متوضی بر لب جوی ابود
در ریختن آب اسرافی نیست چہ ہر قدر آب بریزد باز ہم در جوی افتد مگر آنکہ غسالہ را بیرون نہر اندازد در حقیقت
فرق میان نہر جاری و غیر وی آنست کہ آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کنندہ نیست و نزد اکثر ہم پاک
ہم نیست پس اعادہ جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادہ از حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نہر جاری

که غساله هم در وی افگند تضییع نبوده و نیز آب مستعمل در وی نیفتاده ولیکن مبالغه فرمود که در آنجا نیز تجاوز از حد
مناسب نبود و گفته‌اند اگر در بسیار ریختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باشد
و نزدیک باین معنی است آنچه بعضی گفته‌اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یعنی اگر در کنار آب
در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم و گاه‌گاه بودی
که آنحضرت صلی الله و آله و سلم اعضای وضو را از یکبار زیاده نشستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافی است
و اقتصار بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرموده وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت
ابوداود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد
کرده مرة مرة و گاه هر عضو را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و
مضاعفت اجر داشته چنانکه در حدیث رزین از عبدالله بن زید که راوی حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه و آله
و سلم آمده است که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار
شستی و این قرینه نهایت تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همینست
و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بیشمار آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت همین است عمل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت
وضو کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی و
وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری
و مسلم از عبدالله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس طلبید آوندی را و در ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست هر دو دست
را سه بار پس در آورد دست خود را در آوند و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را
دو دو بار پس مسح کرد سر خود باقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا و نسائی
و مسح کرد سر خود باقبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا و نسائی و ترمذی
نیز همچنین آمده در شستن پای عدد مذکور نشده و در روایتی از نسائی آمده که بشست هر دو پای خود را دو بار
و در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهرش در یکبار خواهد بود یا مقصود راوی در
آن مقام بیان اصل شستن بوده و از بیان عدد ساکت اند و در هیچ حدیثی در صفت وضوء آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نهی کرد از زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسیکه زیاده شست
بر سه بار یا نقصان کرد بد کرد و ظلم کرد ولیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص ست از ثلاث و
جواب میگویند که این امر نسبی ست و اسارت متعلق بنقص و ظلم بزیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست
همین قدرست که هرکه زیاده کرد برین بد کرد و تعدی کرد و ظلم نمود و این صحیح تر است و ابن خزیمه نیز در صحیح خود
روایت کرده و بعد ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص است از ثلاث و نه
چنین است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیر ست و مراد من واحده است و در بعضی روایات صریح آمده است
من نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطأ و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست نمیدارم که زیاده
کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد مکروه نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدانم آنرا و اصح آنست
نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه و حکایت کرده است دارمی از قومی از شافعیه که زیادت بر ثلاث
باطل میگرداند وضو را چنانکه زیاده رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول است از امام احمد که
فرمود جائز نیست زیاده بر تثلیث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه آثم گردد شمنی از فتاوی ظهیریه می آرد
که هرکه بیکبار شستن اکتفا کرد آثم میگردد و نزد بعضی از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد و از جهت
اتیان مامور به و صحت حدیث وارد شده در آن و امام محمد در موطای خود میفرماید که شستن سه بار افضلست
و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابوحنیفه این است
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مضمضه و استنشاق گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه
در غسل اعضای دیگر و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق و در سه صورت همین وصل فرمودے
و جمع میان مضمضه و استنشاق مذهب شافعی است و آن بر صور متعدده منصور است و صحیح همینست که بیک
غرفه مضمضه کند و استنشاق باز بغرفه دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت
میگوید که در هیچ حدیث صحیح فصل و استنشاق البته فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدید کرده
باشد وارد نیست انتهی و ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم و در اکثر احادیث همچنین واقع شده است
که نخست هر دو کف دست را شست پس تر مضمضه و استنشاق کرد پس تر روی شست پس تر دو دست تا مرفقین اما عبارت
بسیار در احادیث ظاهر است در دلالت بر وصل مضمضه با استنشاق کند اگرچه قطعی نیست و بعضی هر دو دست شست
پس تر مضمضه پس تر استنشاق کرد پس تر روی شست و این ظاهر در فصلست چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور

این هر فصل بیشتر از ظهور آنست در وصل و در مشکات روایتی از نسائی و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق
کرد سه بار به سه غرفه و این نیز محتمل دو وجه است فصلاً و وصلاً ولیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده
که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب مشهور از امام شافعی اینست بر وجهی که مذکور شد و مشهور از
مذهب ابو حنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی
علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سائر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث
فصل است بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقرر است در اصول فقه تعلیل در مقابله نص چنانکه
خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف از اعلام ائمه و ثقات تابعین
ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق کرد سه
بار و گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعیفی دارد زیرا که جد طلحه صحبت
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نه پیوسته است انتهی و در جامع الاصول
میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب
است و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که
از کبار ائمه محدثین بود در درجه مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفته جد طلحه عمرو بن کعب او را صحبت است و در
سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که جد وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیده است
و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت
باشد و عدم وقوف اهل بیت وی بران قادح نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده
بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال
الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه نیز جائز است
که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق بآبهای جدید نیز روا
بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نه کرده و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است
نزد ما پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت در وضو هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق
سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض ست نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استنشاق
بدست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس اختلاف است در قدر

واجب و درآن امام شافعی و جماعه برانند که واجب ولی چیزیست که اطلاق کرده شود بروی مسح اگرچه یکموی و بروایتی سه موی باشد و امام مالک و جماعه برانند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه مسح ربع راس و مسح تمام سر سنت است و دلائل این مذاهب مذکور یافته در محل خود و در شرح سفر السعادت استقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بدست مالک است کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمة الله علیه والله اعلم و مسح تمام سر سنت است کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را بجانب قفا پس رد کند هر دو دست را تا باز آید بهمانجا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر در مذهب امام اعظم یکبار است و شمنی از قاضی ظهیر نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت است و امام شافعی گوید مسح تمام سر سه بار بآبهای جدید سنت است و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح بآب واحد در هدایه گفته که آن مشروع نیست و در روایت از امام ابی حنیفه در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد و هر دو از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحده نیز آمده و آنچه بصحت رسیده از احادیث همین است و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و این بآن معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بموخر برد و باز از موخر بمقدم آورد و نیز این احادیث موسوم بضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی تثلیث مسح این دلیل و قیاس مسح بر غسل و جوابش آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در حدیث آمده محتمل است و بروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح آمده بیان کرده تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله و بنای مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل که مبنی است بر مبالغه و بر اکمل و اسباغ است قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ طریق از طرق صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما بهمین رفته اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابوداود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحده است و ابوعبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن در نقل وی نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیره ایشان آن را نقل کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول در روایتی از حدیث عثمان آمده که در وی مسح راس ثلثا

ذکر کرده شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه
ولیکن این بجانب مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده که ثم مسح
علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هر چه ازین باب آمده اگر بصحت رسیده محمول است بر تکرار باب واحد نه
باب جدید کما قال فی الهدایة و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم
درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی و مسح با آب جدید است نزد ائمه
ثلاثه و نزد امام ابو حنیفه بروایتی از امام احمد به بقیه آب سر و در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض
باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست باب سر و آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین
آب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله
روایت مسح اذنین با آب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطریق کثیر آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام
و اما غسل رجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد اما بقیه تبعیه و تنظیف و لهذا بعضی قائل نیستند تثلیث
غسل را کذا فی الشرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو بار و در بعضی سه بار
نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهر او در هر وقتی بطریقی واقع شده
والله اعلم و در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنهما حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت
آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و می در آورد آنرا تحت حنک و تخلیل لحیه میکرد و میفرمود بهذا
امرنی ربی و کیفیت تخلیل آنست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث
آنست که با آب جدید بوده و بعضی گفته اند که با آب وجه است و وقت وی نزد شستن روی است نزد امام محمد ظاهر است
که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داؤد از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم چون وضو میکرد میمالید عارضین خود را بعض می ساد و در آورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن و اما تخلیل
انگشتان دست و پا گاه گاه کردی کذا فی السفر السعادة و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف و در اصابع یدین دو روایت است اشهر سنیت است و
بروایتی نیز برا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص به اصابع رجل داشته آنرا نیز گفته که اگر

ترک کند پاکی نیست ولیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خنصر باصابع مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخلیل بخنصر یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع بدین را بد را آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواظبت برین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده و در مذهب حنفی آن را از سنن مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب بود و مسح قفا نیز حدیث آمده که بود که هر که مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بروایتی دیگر نیز آمده که ثقتی آن را ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن حجر نیز آورده که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یمامی بروایت ابو داود دانه صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبة مع الراس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آن را از سنن و مستحبات ذکر نکرده و اما حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب در وضو بر دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیحه درین باب آمده و در آن دلیل است بر جواز استعانت مرد بغیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهت و احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن ازینجا جواز اعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن آب را بدست خود نمیریزند ملی دارند مگر قصد ایشان آنست که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را رومال نبود که بدان اعضای خود را در وضو پاک کند و بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است فائده و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفته بود مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضوء ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه داشته اند و گذاشته اند تا همچنان خشک شود که موجب نورانیت و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و فی شرح السنه و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تبرد و تنظیف نه از کبر باشد باکی ندارد و در بعضی از شروح مشکوة آمده از بعضی نقل

کرده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی
مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند
آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم والحمد لله
علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی علماء که غسل اعضاء
وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شمرده اند و نزد امام احمد باعتبار
جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو لقوله صلی الله علیه
وآله وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابوداؤد والحاکم عن ابی هریرة
و در آخر وضو گفتی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث
صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید گشاده شود بروی هشت در بهشت و گفته شود از هر که
که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی
سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در
کاغذ پاره و مهر کرده میشود بر آن و گشاده نشود مگر در روز قیامت اما خواندن سورة انا انزلناه چنانکه در مردم
مشهور است در سفر الهدی برای آن اثر ضعیف نقل کرده است ثابت نشده است والله اعلم فائده شیخ ابن الهمام در
شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده بیست و هشت ترک اسراف در آب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح
موضع استنجا بخرقه و استیفای آب وضو بنفس خود و مبادرت به ستر عورت بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی
نام خدای عز اسمه یا نام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالت استنجا و بودن آنا را از سفال و شستن دست ابریق
سه بار و نهادن آن بر دست چپ و اگر آنای باشد که اغتراف میکند از وی بجانب دست راست نهند و نهادن
دست بر دسته وقت شستن نه بر سر آنا و ساختگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله و عضو
و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبر داشتن از گنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن
و جنبانیدن انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضو و طپانچه نزدن بر روی آب و گذرانیدن دست بر اعضای
مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضاء و مالیدن آنها بدست خصوصا در شتا و تجاوز کردن حدود وجه
و یدین و رجلین تا متیقن گردد شستن آنها و اطالت غره و خواندن دعا سبحانک اللهم و
بحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و

شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جائز است و تکرار روان و دو رکعت بعد از وضو
بجا کردن نامی برای استعمال نا شایسته و نگاه داشتن جاهای از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ نزد
استنشاق و مکروه است بدست راست و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه بر در غسل اعضا
وضو ساختن بآب گرم کرده در آفتاب و اگر خشک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه خشک شده دوباره دست
و اگر اول خشک است و الا نه و اگر خشک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه
حدیث از کتب ستة و غیر بروایت شده بطرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و حضر
مسح بر موزه کشیده و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین بتواتر ثابت شده است که شک
و شبهه را بآن راه نیست و بعضی از علما روات آنرا جمع کرده و از هشتاد درگذشته اند و عشره مبشره داخل
ایشانند و سلف همه قائلند بآن مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بآن برای مقیم و در روایت
دیگر از وی مصرح اند بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه
مقیم را و این است بمقتضای آنچه در مدونه است و با تحریر کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک
در مسح حال اقامت در خاصه نفس خود وی است اما فتوی بر جواز بود و مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی
و ظاهر مراد آنست که ایشان در حال اقامت مسح نمیکردند و اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم وصول مشقت
و شغال نه آنکه معتقد جواز آن نبودند و الله اعلم و از امام ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم
نکردم بمسح خفین تا آمد بمن در وی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت
میکنند مسح خفین را از رسول صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا
و موقوفا و اما آنکه بعضی قرائت جر را در آیه حمل بر مسح کرده اند و قرائت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست
چه مسح خفین مغیا بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفت که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مسح کرده بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است
و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی میگوید میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابوحنیفه
نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که و نری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات
سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و در حضر
مسح بر موزه کشیده و مدت حضر یکشبانروز فرموده و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از

وصل
در بیان مسح
خفین

حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و لفظ حدیث اینست جعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المسح
علی الخفین ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر ویوما ولیلة للمقیم مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه
در احادیث صحیحه وارد شده و ابوداؤد در سنن خود از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده
که فرمود اگر کار دین برای حکم عقل بودی پایان پای اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسح کرد بر ظاهر خف و صاحب سفر السعادت گفته مسح در اسفل
موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه آمده
که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک پس مسح کرد اعلای خف و
اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بی
ذکر اعلا و اسفل و نزد ترمذی در بعضی طرق و ابی داؤد و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد امام
ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف است و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف
فرض ست و بر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قومی برانند
که غسل افضل ست زیرا که غسل عزیمت است و مسح برخصت و اخذ بعزیمت افضل ست از عمل برخصت
پس اگر پای از موزه برآرد و بشوید افضل بود و بران ماجور گردد و مختار صاحب هدایه نیز همین است و جمعی
میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر اند آنرا از خوارج و روافض و نزد جماعه
اگر پایها مکشوف باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابر اند و
هیچکدام افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل
رجلین تکلفی نبود بلکه اگر حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه
نپوشیدی و اگر پایها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت احسن اقوال این مسئله موافق
عادت نبویست صلی الله علیه وآله وسلم و وصل در تیمم تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع

وصل تیمم

و از خصائص این امت است و آنحضرت بر هر زمین که نماز خواست گذارد و خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ
تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک و غیر آن درست
ندارد و ابویوسف گوید جز بر خاک و ریگ درست نبود و مذهب ابوحنیفه آنست که تیمم جائز ست بر خاک
و ریگ و سنگ از جنس ارض ست و مراد بجنس ارض آن بود که بآتش گداخته نشود و خاکستر نگردد

و بر سنگ صاف که اصلا گرد بر وی نبارد نزد امام درست است و در حدیث ابی امامه ارض واقع شده
و در حدیث حذیفه تربت و تراب و تیمم نزد ما حکم وضو دارد و به یک تیمم چند نماز توان کرد چنانکه به وضو و ظاهر کتاب
و سنت موافق این است و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست برای دفع حرج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب
سفر السعادت میگوید که در هیچ حدیث صحیح نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای هر یک فریضه تیمم
جدید کردی و ابتدای مشروعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد عائشه گم شده بود آنحضرت مردم را طلب
آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر
رضی الله عنه بر عائشه رض که حبس کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مسلمانان را بغیر آب
پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر چه عجیب است بر مسلمانان برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدای تعالی
ای عائشه نمی بینم ترا که صادر شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه پندارند مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی
فرجی و گشادی مر مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار یافتند و حکمت الهی اقتضای آن کرد
که از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز پوشیده و در کیفیت تیمم اختلاف است که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار زدن
دو دست بر زمین یکبار برای روی و دوم بار برای دو دست تا مرفقین و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک و
شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی رض و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن
عمر و سفیان ثوری و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدن است بر زمین و بر روی و هر دو کف دست مالیدن و در بعضی
روایات بتقدیم ذکر وجه بر کفین بود و در بعضی بعکس و در بعضی بتقدیم کفین بر وجه ثم و این مذهب مشهور از امام احمد است
قول قدیم امام شافعی رح و محفوظ مختار از مذهب وی اول است و منقول از مکحول و داود ظاهری و اسحاق و ابن
جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ ابن حجر
در صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذهب اول تضعیف مینمایند
و حق آنست که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است و کلام درین مقام
بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است **وصل** در
غسل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم غسل بالفتح شستن و بضمتین و سکون سین اسم و غسل بالکسر هر شوی
چون گل خطمی و مانند آن و اغتسال غسل آوردن و غسول بالفتح آب غسل مغتسل کذلک و جای غسل
مغسل بکسر سین جای جامه شستن غساله بالضم آب دست و روی شسته یعنی مستعمل غسل مغسول

شستن اینجا معنی لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع اعضای و اجرای آب بر آن و
اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب ما نیز همین ست
و نقل کرده شده است از مالک و مزنی که از اصحاب شافعیست وجوب آن و اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل
میان دو جماع اما وضو مستحب ست و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهریه واجب داشتند از جهت حدیث
اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوء رواه مسلم و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضوی معنی
لغوی و گفته که مراد غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی طواف میکرد بر زنان خود بغسل واحد
و گاهی میکرد جدا جدا و فرمود هذا ازکی و اطیب و اطهر و از عائشه رض آمده که چون جنب میبود آنحضرت
و میخواست که بخواب رود وضو میکرد وضوی نماز و بخواب میرفت رواه البخاری و حضرت شیخ میفرمودند
که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد خواهد که بخواب رود وضو سازد و بطهارت خواب رفته باشد انتهی
و بعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه رض روایت کرده اند والله اعلم و اجبا میکرد و سے
صلی الله علیه و آله و سلم بوضو پیش از غسل و در مسح کردن سر در ین وضو دو روایت آمده و افضل آنست
که وضو کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و نزد مالکیه مسح نکند و در وضو غسل و غسل راس
کافیست و در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن نیز دو روایت آمده اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی
روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل نظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر
نظافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضوی در آوردی انگشتان را در آب و تخلیل میکرد بآن بیخهای
موی الیس از آن میریخت سه غرفه آب بهر دو دست پس از آن میریخت آب بر تمامه بدن و مراد بموی
موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم میشود و بعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه اصل
الشعر مطلق واقع شده است یا بالقیاس لحیه بر راس و بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه
موی متلبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب باصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی نیست
خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لمس ذکر در غسل اعضا و رعایت مذهب
شافعی احتیاطا وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و یک کردن اعضا بخرقه اختلاف ست
و در حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت ... داد که بدان بچیند
آب را از اعضا لیس نگرفت آنحضرت جامه را و از ینجا لازم نمی آید کراهت تنشف شاید که عدم اخذ

بجهت آنکه گاه باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا جامه که رنگین بود یا قواضع کرد و بعضی گفته اند مکروه است در
صیف و مبالغت در خشک و افشاندن آب بجهت مکروه نیست و تمام این مبحث در باب وضو گذشت نوع
دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است و
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود جعلت قرة عيني في الصلوة شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی
آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در نماز یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و
قرة العين کنایه از نهایت سرور و دریافت مقصود و فور تعجب است مشتق از قر بفتح قاف بمعنی قرار و
ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر ننگرد و در حالت سرور و خوشحال ساکن و
بر جای بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد
تدور اعينهم كالذي يغشى عليه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سردیست و سردی چشم
نعت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و از اینجا اولاد را قرة العين خوانند و
گفته اند که الصلوة معراج المومن مراد بمومن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و هر مومن را
نیز بطفیل و تبعیت وی بر قدر ایمان بهره از این مقام حاصل است و در شرعیت التحیات اشارتی و دلالتی
بحصول این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب و عزت حق سبحانه
متوجه و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است و مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است
در نماز ملائکه چه مرویست که حقتعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و از آن باز که پیدا کرده است ایشان
را سر بر نمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان بسجود و قیام و قرارت و قعود جمع گشته است در
نماز از عبادت و عبودیات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و صحت و استقبال و استفتاح و تکبیرات و قرارت
و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک از آن عبادتیست تنها
چه جای جمعیت و این جمعیت نماز منشأ وی از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که جامع
جمیع شیونات و تمامه برکات و کمالات است و با این علاقه و مناسبت قرة العين آنحضرت بود صلی الله علیه
وآله وسلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس مر حبیب خود را اتل ما اوحي اليك من الكتاب و
اقم الصلوة و فرمود وامر اهلك بالصلوة واصطبر عليها و در قول وی تعالی واصطبر عليها اشارتست
بآنکه در نماز تکلیفیست نفوس بشری را که شاق است بر آن زیرا که می آید در اوقات لذات و شهوت

واشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن از ان همه بقیام در حضرت وی و فراغ
از ما سوی وی تعالی و لهذا فرمود واستعینوا بالصبر والصلوة و گردانیدن صبر و صلوٰة را مقترن اشارتست
بآنکه صلوٰة محتاجست بانواع صبر صبر بر ملازمت و مراقبت اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات
و آداب و صبر بر منع قلوب و ردع وی از غفلات و التفاتات و از نیجهت فرمود و انها لکبیرة الا علی الخاشعین و لزوم
فرضیت نماز در شب معراجست که نخست پنجاه حکم شده بود بعد از ان از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در
حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من و در تعیین اوقات صلوٰة حدیث تعیین اوقات صلوٰة بعد از رجوع
آنسرور است از معراج در مواهب از محمد بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم از شبی که اسرا کرده شد آمد او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضے گمان برده اند که بعد از
هجرتست و بعضے گفته اند که پیش از هجرتست به بیان جبرئیل و بعد از وی به بیان آنحضرت بر هر تقدیر
آمد جبرئیل وقت ظهر در روز پسین پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوٰة جامعة پس جمع شدند صحابه
و امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب پس بآن
امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخصے مثل وی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد
عشا را هنگامیکه غروب کرد شفق و گذارد صبح را در وقتیکه شگافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت
کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شیٔ مثل او را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل مثلین را و گذارد
مغرب را در وقت غروب آفتاب اینجا هر دو روز یک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک
راویست و گذارد فجر را در وقتی که ممتد شده در روایتی در وقت اسفار بعد از ان گفت جبرئیل یا محمد این وقت
انبیاست که پیش از تو بوده اند و وقت نماز ما بین این دو وقت ست پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوٰة و
مبادرت بدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل دران و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این در غیر آن
نماز خواهد بود که تاخیر دران مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و غیر آنچه تاخیر برای تکمیل نماز و تتمیم ثواب
بود و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز یا در اول فقط بحکم تعارض معانی
ایشان افضل میدارند سنت عشا را نسبت تمیز و تفصیل کرده واجبست رعایت آن کردن و ابراد ظهر در صیف
که در احادیث بر مدان واقع شده و تاکید و مبالغه دران رفته نزد ایشان رخصتست و بعضے از ایشان
ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد است نزد زوال خود اول وقت ست نعم توقیت ظهر

تعیین اوقات صلوٰة

بلکه نافله ثابت نیست بعد آن چنانکه مذهب امامین است و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابو حنیفه نیز همین
است عصر را ایشان در وقتی نگذارند که ربع نهار باقی مانده همچنین عمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و
این نیز مستدلی ندارد دلیل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بحدی دانسته است که اصلا قابل
تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل دران حد اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف دران نیست و نماز
عصر را وقتی که آفتاب بلند و روشن تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلین باشد و آن
احادیث که تمسک کرده‌اند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بران یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در منتهای آبادانی مدینه
داشت و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفا رلون وی از تغیر و زردی و میگویند که این در
وقت که بدان سایه مثلین نباشد و این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث
آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب
بلند بود یعنی بالای افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست
و درین حدیث مبالغه و تقدیری بیشتر از حدیث سابق بکار رفته است اما معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی
میرفت بجای که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و نیز میرفت یا آهسته و رونده قوی بود یا
ضعیف بر هر تقدیر سه چهار میل در سه چهار گهری بی تکلف میتوان رفت نه چنانکه مذهب ایشان است که در
ربع نهار میگذارند و سایه مثلین میباشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و بعد از نماز نحر کرده میشد شتر و ده پاره میشد و پخته میشد و میخوردیم گوشت گداخته شده
پیش از غروب آفتاب ازین حدیث نوعی از تعجیل مفهوم میشود که نزدیک مذهب ائمه است و شاید که در بعضی
احیان بجهت تعلیم تقریر کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از جهت وقوع آن در بعضی
مواضع که اصلا دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمة الله علیه
که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
کسب که شاهد کنند از طباخان ماهر و کار طبخ بار در بازار خود و در سفرها مستبعد نمیدارد و این معنی را یعنی جماعه
کثیر باشند که جمعی نحر کنند و پاره کنند و جمعی دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و
هر کس یک گلهری بر خود میکرد و چون شنیدن یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که درین مقدار وقت از دست

نماید و تمسک بقول حق سبحانه وسارعوا الی مغفرة من ربکم جواب ایشان آنست که مسارعت بر وجهی باید که
موافق حق باشد و در جایی که تاخیر دران مستحب نباشد چنانکه ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در
احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه دران وارد شده است و علماء مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافلست
از جهت کراهیت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضلست از اداء وی در اول وقت کما قال السغناقی فی
المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصرست تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه
گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بران که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد
نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم
تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب
زنده است پس ذکر رجوع بر جمل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ
ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده
شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود
در آخر وقت و از امام احمد حنبل آمده که فرمود افضل در عصر در غیر روز ابر تعجیل است و یکی از دلائل تاخیر
حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باصحاب که حال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری همچو مثل مردیست که اجیر گرفت یکی را
بیک درهم اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کند دوم را نیز بیک درهم از پیشین تا نماز دیگر سوم را دو
درم از نماز دیگر تا شام چون وقت دادن اجوره شد داد هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو اجیر
که از بامداد تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کرده اند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر
و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست هر کرا خواهم بدهم شما را چیست
پس مزدور اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از همه دراز تر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی
مثال نصاری او ثالث مثال حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و عملها کمتر و ازینجا معلوم شد که زمان فاصل میان
بامداد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان میان دیگر و شام است و از آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا که اشارت بوقت نماز فجر و عصر است نیز استنباطی
مقصود میتوان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر دران در شرح مشکات زیاده

برین واقع شده است ودرین کتاب برهمین قدر اقتصار کرده شد والله اعلم تنبیه سابقا در حدیث امامت
جبرئیل علیه السلام گذشت که ندا در داد بالصلوة جامعة واین پیش از شرعیت اذان در مدینه بود در سنه اولی از
هجرت وبعضی میگویند در سنه ثانیه ومشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند در تعیین وقتی که فراهم آیند در وی
برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصارا برای نماز میزنند وبعضی گفتند مثل قرن یهود
وبعضی گفتند آتشی باید سوخت در جای بلند وناخوش داشتند این اشیا را پس عبد الله بن زید عبد
ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد ودر دست وی
ناقوس است عبد الله بن زید گفت ای بندهٔ خدا میفروشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت
میخوانم مردم را بزودی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بر
کیفیت مخصوص وهمچنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود انها لرؤیا حق ان شاء الله برو والقاکن بر بلال رضی الله عنه که آواز وی بلندتر ونرمتر وشیرینتر است
وچون شنید عمر اذان بلال را دوید وآمد چنانکه میکشید ردای خود را وگفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند
آنچه نموده شد عبد الله بن زید فرمود آنحضرت فلله الحمد پس اگر اینچنین هست مر خدا راست حمد بر توافق این
دو روایت یا بر روایت تو که از پیش حق ملهم وناطق بصدق وصوابی و بعضی آورده اند که ابو بکر صدیق
نیز دید وامام غزالی در وسیط گفته ده صحابی وبعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که هفت از ان انصار
بودند ودر بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند آنحضرت فرمود قد سبق بذلک
الوحی ودر خبر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج رفت و
بسراپردهٔ عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از انجا برآمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام
پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت بخدای که ترا بحق فرستاده من نزدیکترین خلقم بدرگاه عزت ندیدم
من این فرشته را از ان باز که پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر
از پس پردهٔ جلال آواز آمد که راست گفت بندهٔ من انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را وتحقیق آنست
که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان بر آ نماز بگوید آنحضرت
بمکه بی اذان نماز میکرد تا بمدینه آمد ودر آنجا با اصحاب مشاورت کرد وبعضی اصحاب اذان را در خواب
شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم واختلاف

علما را که آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که روزی حضرت در سفری
بود و روی و صحابه همه سواره بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن بجهت گل و لای کرد سا آنجا بود
تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مراکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردنست
بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دار قطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از
امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و
در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف در این اشارتست که امام
ابو حنیفه مباشرت میکرد اذان و اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام سغناقی آنست که اذان را نیز خود میکرد و گفت احسن آنست
که مؤذن عالم باشد و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که احسن آنست تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مباشرت نمیکرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفت بجهت آنست در
حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی ست زیرا که مؤذن میخواند مردم را پس کسیکه
باشد در رتبه اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در بعضی احیان اذان گفته چنانکه
روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری و چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و بگذارد
نماز ظهر انتهی کلام نهایه است پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین است که معلوم است و
نقل روی مراد اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز نادر است و ظاهر آنست که بوقوع آن
از امام ابی حنیفه دائم نبود و آنچه منقولست همین در نماز مغربست که احیانا واقع شده و در بعضی روایات
آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخت این مکرر را نخواهد بود و چه صورت
دارد که این امام اجل همیشه یا اکثر بر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل میکرده باشد و
بیانی که صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که اصل داعی الی الله اوست مستمر میبود و بر آن لم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست
اگر چه بعضی سنن دیگر که قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قد قامت الصلوة فوت میشود
و لهذا اختلاف کرده اند علما نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است و تصحیح
کرده است این قول را نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه و بصحت رسیده است از عمر بن الخطاب که
گفت اگر او را طاقت گفتن با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و اگر قصه

ادا کردن که آنحضرت نکرده و نه بصحت رسیده است شود جمع بیان اقوال و مقامات بکراهت گرد اگر از اهم معمول به بیان
علما نبود و گفته اند که از شارع فعل نکرده و برای بیان اصل جواز جائز است والله اعلم وصل در افتتاح آنحضرت
نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز می ایستاد فرمودی الله اکبر و پیش
از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست و لهذا گفتن میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت است و
مکروه است که از آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده
الفاظ این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل
و نه از هیچ یکی از صحابه و استحباب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف دارند در
تلفظ نیت بعضے بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضے میگویند مستحب است زیرا که آن
عون است بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و از قواعد شرع و ضرورت
عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیت و قیاس وی
بتلبیه و تسبیحات رکوع و سجود فاسد است و قیاس در مقابل النص است کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست برداشتی
در اکثر احادیث اینچنین واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان
اینست و گویند که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعضے احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده
و مذهب امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیه این است و عامه مشائخ بر این اند و در هدایه این را اصح گفته و
میگویند که در رفع یدین نفی کبریاست از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا مر او را سبحانه و نفی بر اثبات
مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم تکبیر است
بر رفع و حدیثی از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جائز است
که همه آن فعل آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر شدی و گاهی تا
بدوشها اول مذهب ابو حنیفه است و مروی است از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر است که مسلم
و ابوداؤد روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک رحمهما است و از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث واقع
شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست بر
چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعض اصحاب شافعی کذا فی المواهب

وصل در افتتاح آنحضرت نماز را ۱۲

لفظ نیت

بیان دست برداشتن

بیان دست بستن بیچ جای ناف ۱۲

در بیان سبحانک اللهم

ودر هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته ومذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته ودر روایتی نزد وی مخیر ست که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسعست نزد علما یعنی هرچه کنند جائز ست بعد ازین میخوانند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ وادعیهٔ استفتاح بسیار ست انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الی آخر آن وشافعیه آنرا کلا او بعضا در نماز فرض ونفل همه میخوانند ونزد حنفیه آنها مخصوص بنوافل وصلوٰة لیل ست ودر فرض غیر از سبحانک اللهم نیست ونزد ابی یوسف ثنا وتوجیه هر دو آمده ومراد به ثنا سبحانک اللهم ست وبتوجیه انی وجهت وجهی ست ومختار طحاوی نیز همین ست ولیکن گفته است که مصلی مختار ست که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از ان واین نیز روایتیست از ابی یوسف ومشهور تاخیر توجیه ست از ثنا وآنکه بعضے مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست ومراد بثنا سبحانک اللهم سنی ست طیبی گفته که اینحدیث حسن مشهور ست ومخرج ست در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده واخذ کرده بدان عبد الله بن مسعود وغیر وی از مجتهدین صحابه ورفته اند بسیاری از علما از تابعین وغیر ایشان واختیار کرده ست او را ابو حنیفه وغیر وی از علما وچگونه نسبت کرده شود اینحدیث را بطعن وضعف واجلهٔ علما حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری واحمد بن حنبل واسحاق بن راهویه وغیرهم وتحقیق طعن که ترمذی کرده در اسنادیست که خود آورده نه در جمیع اسانید وی وچگونه باشد که اعلام ائمه اینحدیث را آورده واخذ بدان کرده اند ونه بعد از دعای استفتاح واستعاذه میکرد ومیگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم واستعاذه پیش از قراءت قرآن مسنون ست چه در نماز وچه در غیر نماز نزد عامهٔ سلف واز ثوری وعطا وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله واختلافست هم میان فقها وهم میان قرا که افضل اعوذ بالله ست یا استعیذ بالله ودر بعضے از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین میخواند ومیفرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل ودر حدیث ابی سعید نیز بلفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام ودر هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم وخواندن تسمیه در اول صلوٰة مجمع علیه ست اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه ونه از هیچ سوره ولیکن در اول صلوٰة فقط بخواند پس وی مفتاح صلوٰة است نزد وی مثل تعوذ ودر روایتی در اول هر رکعت واین قول صاحبین است زیرا که تسمیه برای افتتاح قرآنست وهر رکعت مستقل ست در قراءت واز جهت احتیاط باعتبار اختلاف

بیان استعاذه

علماء ربوان وی جزو فاتحه نه و در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صور مخافتت و بدانکه خواندن بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه السلام ولیکن اختلافست در جهر و اسرار آن و از آنها که قائلند باسرار تسمیه ابوحنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبدالله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نه دیدم از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد والنسائی و ابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اما در بعضے صحابه روایات آمده بعضے صحیح و بعضے ضعیف و امام احمد تخصیص کرده است ببعضے ائمه که در مدینه جهر تسمیه میکردند بجهت بیان سنت بود اما بعضے از شراح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از جهر به برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیاناً در بعض سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامته کما قیل و صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضے اوقات بسم الله بجهر میگفت و در بعضے اوقات اخفا میکرد و ترمذی در جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر دست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنها ای که بعد از ایشان اند از تابعین و باین قائل است سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند مصلے به بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وے حدیثی آورد از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندی از صحابه که ابوهریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضے از تابعین تیمم برانند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیحست بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیحست و گفته اند که این دو حدیث مثل احادیث است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبدالبر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبدالعزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبیده نیز ترک جهر است و بعضے از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در جهر مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و تحدیث نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جهر تسمیه حدیثی و با جمله احادیث وارده

درین باب اکثر امر رفع وارد نیست چنانکه مذهب امام ابوحنیفه گشت پس آنچه مشهور شده است و در بعضی هر دو هم کرده
جهر ارجح است و مذهب امیر المومنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست و خود معلوم شد که مذهب ایشان و مذهب
خلفای ثلثه ترک جهر است بعضی از ایشان فاتحه میخوانده اند و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و
مقتدیان نیز موافقت آمین گفتندی و در جهر تمامی در نماز جهر احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد
همین است و در مذهب مالک خلاف گونه است و مذهب امام ابوحنیفه اخفا است مطلقا و در جامع ترمذی
حدیث رفع صوت با آمین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز ترجیح
نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین بر نیست انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که
و غیر ازین چیزی ثابت نشده مصنف درینجا سخن مبالغه کرده و از حد در گذرانیده و آنکه گفت لا یزال عمل آنحضرت برین کیفیت
بود تا ازین جهان رحلت کرد راه نسخ نیست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار در هر دو جانب
موجود است پس با رفع و عدم آن با اختلاف اوقات هر دو بوده یا اول رفع بوده و آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درینباب حدیث
ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد بر میداشت هر دو دست خود را تا محاذی
میشدند دو شانهای او و چون رکوع میکرد و بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع
بین السجدتین و ترمذی از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشاره بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بآن را
از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحق بآن ذکر کرده و تصحیح
این حدیث نموده است و اشارتی برنجان این حدیث نموده دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح و درین باب
حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه
و آله و سلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر در اول یا یکبار برای تکبیر افتتاح و درینباب گفته
که از براء ابن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین
میگویند بقول سفیان ثوری و اهل کوفه انتهی و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و نسائی و حدیث
براء ابن عازب را از ابی داؤد نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد بر میداشت
دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف مگر ابو داؤد گفت این حدیث صحیح
نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس مضر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که

اخفا کنند امام چهار چیز را تعوذ و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در جمع الجوامع
از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین و در شرح
ابن الهمام از ابی وائل در اخفا و جهر هر دو آورده و گفته هر دو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابی مسعود است
و جائیکه در بعضی روایات بمد صوت آمده و این احتمال مد همزه نیز دارند ولیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است
بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی روایات آمده یرتج بها المسجد و ج یجیمین خبیدن و لرزیدن و آمین
بالمد و تخفیف میم است و قصر الف نیز جایز است و مد الف با التشدید نزد بعضی خطا است و مفسد نماز نیست
زیرا که کلمه قرآن است در قول وی سبحانه آمین البیت الحرام اگرچه نه بآن معنی است و نزد بعضی خطا نیست
اثبات حسن حدیث بمد موافقت ای ترمذی گفته است و حدیث حسن بی خلاف محتج به است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد رح
در موطا خود بعد از روایت حدیث از ابن عمر رض از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر رض از پدرش که در رفع یدین فی رکوع
و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جهر در ابتداء نماز یکبار یعنی نزد
این قول ابو حنیفه است و در رمی آثار کثیره آمده است بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی ابن
ابیطالب است تبوید روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین میکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برداشت
دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت
گزاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت دو دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر
برداشتن و از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد
نگرفت آن را ابن مسعود و اصحاب او ندیدیم و نشنیدیم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمیداشتند دستها خود را جز در ابتداء نماز نزد تکبیر
و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ما سوای آن
و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکوة آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده اند از مجاهد گفت گزاردم
نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد دیدم عمر ابن خطاب را بر نمیداشت
دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر رض و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
رفع یدین نیاشند و بعد از آن ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف این نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح
ابن الهمام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت
گزاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر پس بر نمیداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز

واگر خطا هم باشد معنی دارد ای قاصدین الاجابت ذکره الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن
سلمی صوفی نیز باین معنی گفته و بعضی فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی ست بعد از
فاتحه سوره خواندی و در نماز صبح قرائت دراز کردی مقدار شصت آیه تا صد آیه دگاه سوره ق خواندی
دگاه سوره روم دگاه تخفیف در قرائت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل
السجده در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت و در اوست
غریب وارد شده قطعا خلاف آن بوجود می آرند و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه هست و شیخ ابن الهمام
در طحاوی و اسبیجابی نقل میکنند که این بر تقدیر یست که آنرا لازم دانند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخوانند. فائده
نقل کرده که جمع شدند امام ابوحنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را
نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابوحنیفه گفت از انجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان یرفع یدیه
اذا افتتح الصلوة و عند الرکوع و عند الرفع منه پس گفت ابوحنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله
بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود لشیء من ذلک اوزاعی گفت
من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این
اسناد تو باین اسناد من که علو بانجا رسید پس ابوحنیفه گفت حماد راهم از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه از ابن عمر
نیست در فقه اگر چه ابن عمر فضیلت صحبت نمودن باشد و اسود را نیز فضلی کثیر است و عبد الله ست یعنی او را چه توان
تعریف کرد که درجه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور ست پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابوحنیفه بفقه
رواة و مذهب وی همین ست کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند
که مردی را دید که نماز میگزارد در مسجد حرام و بر میداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت
ابن زبیر وی را چنین مکن این چیزیست که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس
منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضه
روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح و جواب مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین خود
شافعی از وی مرویست عمل بر خلاف آن روایت کرده گفت سالها خلف ابن عمر نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع
یدین کرد الا نزد افتتاح و عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی خلاف کند روایت

ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک قراءت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کراهتی ندارد ولیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیاناً تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها را جائز نیست، و از صاحب محیط نیز نقل کرده که گفت مستحب است قراءت آنها در صبح یوم الجمعة بشرطیکه احیاناً غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جائز نیست و شیخ ابن الهمام گفته که تجویز نیست ودرین عبارت بعضی از علما آنکه کلام در مداومت است انتهی وظاهر آنست که نزد حنفیه مداومت بدان از آنحضرت ثابت نشده است اگرچه طبرانی از حدیث ابن عباس بزیادهٔ کل جمعة آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده دیدیم وذالک والله اعلم و در نماز جمعه سورهٔ جمعه و منافقون خواندی وگاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی و قراءت سورهٔ جمعه در شب جمعه نیز آمده است سیوطی خود عمل کند عمل این روایت ساقط گردد انتهی واما آنکه طبرانی وغیروی نقل کرده اند که لا یرفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وسے سخن است وتحقیق آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن است بی حصر و آن منافات ندارد مر ثبوت رفع در غیر آن مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع وعدم هر دو ثابت است و جمیع از صحابه و من بعدهم خصوصاً ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محل آن حسن آن بود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و چون علم فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقهٔ عدم رفع است مذهب حنفیه بطریقه ایشان آمده با خود باین عقیدهٔ علمای مذهب باین قدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است چون ابن عمر را که راوی حدیث رفع است دیدند که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عمل بخلاف آن کرد ظاهر شده که عمل برفع منسوخ است وجود کثرت روایات و احادیث در هر باب والله اعلم وعنده علم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و طرق از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده جدا و کلام دران واسع است و مقدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر است از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع وعدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان می یابد آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا حالی اقوال و افعال از جنس این رفع مباح که منسوخ شده است پس بعید نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شد آنچه معارض اوست بر وجهی که لامرد له است بخلاف عدم رفع که طرف نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیراکه وی آن بر جنس آن نیست که موجود است در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت دستهای مبارک خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بود رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم نمازی مگر همین نماز را که

سورهٔ منافقون نیز ذکر کرده بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر چه خواستی خواندی از سورهای طویل یا قصیر در نماز که باشد میخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما وآنچه مشهور و معمول است واکثر ائمه فقه بر آنند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشاء از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم هم برین نهج بوده و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما ولا بد آنچه عمر نویسد جز موافق سنت نباشد و آنچه از روایات بر خلاف آن مذکور شده صحیح است ولیکن حکم غالب راست والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از قرارت فارغ شدی تکبیر گفتی و برکوع رفتی و این تکبیر در حالت قیام است یا در حال انحطاط اکثر بر آنند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که یکبر مع الانحطاط و همچنین چون سر بر میداشت از رکوع و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هر بار که سر فرو دمی آورد و بر میداشت و این تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف عجیبی است میان حنفیه و غیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت روایت بتواتر رسانده راست و چهار صد افراد از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده و عشره مبشره روایت کرده اند آنرا و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علماء وارده دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر رضی آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو دستهای او و چون برکوع میرفت و بر میداشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد اعلم است از عبد الله و اصحاب وی او با دگر فتند و ایشان یاد گرفتند و بر تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از چند ساله از عبد الله که وی برداشته دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آنرا از پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبد الله اعلم است بشرایع سلام و حدود وی و متعهد است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است و در راه در سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما لا تعد و لا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل ما شاء الله سبحانه اعلم انتهی ۱۲ شرح سفر السعادت

فاسماعی بیان ذکر کرده و تصحیح این حدیث کرده اشارتی برجحان این جانب نموده است دوم باب من لم
یر الرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود که گذارم
شما نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست را مگر در اول
تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که درین باب از براء ابن عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود حسن است و باین
قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه نیز همین است و امام محمد در موطای خود
از امام مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که تکبیر گوید در خفض و رفع اما
رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیشتر نبود و این قول ابی حنیفه است و در روی آثار کثیره آمده بعد از آن
از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و متعدد در روایات آورده
که وی رضی الله عنه رفع یدین میکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برمدار دو دست را
در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر
افتتاح و برنمیداشت در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی از مشکوة الآثار طحاوی نقل کرده
از مسند که روایت کرد مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر
اولی و اسود روایت کرده که دیدم عمر ابن الخطاب را برنمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی
و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را
دیده که همچنین میکرد آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از
علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابی بکر و عمر برنداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح صلوة و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی
را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و برمیداشت دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت
ابن زبیر اینچنین مکن این چیزیست که کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم
در اوائل بود و پس منسوخ شد گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا نیز برداشتیم و ترک کرد
انرا نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستها را
مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس چاره نبود
تا آنکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو بوده باختلاف اوقات یا اول رفع بوده در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین

ابن الهمام گفته که به تحقیق ثابت است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است
پس دور نیست که آن نیز از آن جنس باشد و مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شده آنچه معارض اوست و ثبوتی که
لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن
نیست که معهود است در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون است که مطلوب است در نماز باجماع
روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از وائل بن حجر که دید رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم است از عبدالله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی
و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی بر نمیداشت دستها را
مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آن را از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبدالله عالم است بشرائع اسلام و حدود
وی و متفقد است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارد نماز را با آنحضرت
مالا تعد ولا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد تا فراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت
هر دو فعل یا تنها یعنی با ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده
برین کرده شده است فعلیک به و در رکوع هر دو کف دست را بر زانو سخت کردی و در انگشتان تفریج
کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود گذاشتن
بی ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست کردی و سر را برابر
پشت داشتی نه فرود تر و نه برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی است و گفته اند ادنی کمال است
و اگر زیاده بر سه گوید افضل است بعد از آنکه وتر بود چون پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی
تا ده گفته و بعضی تا بعضی بخوف سهو نبود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت
جانب مقتدیان لازم است که در ایشان پیر و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت
نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین
جوان یعنی عمر ابن عبدالعزیز و اندازه کردند در رکوع و سجود او را به ده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده میگفت
و جهم برین موازنه کردی و چون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از ان دستها
نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیش بعضی بینی بیشتر از پیشانی نهد که اقرب است و مذهب ابوحنیفه

وشافعی و احمد همین است و نزد اکثر بیشتر همه و مذهب مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین و از احمد
نیز روایتی آمده و سجده بهفت عضو کردی روی و دو دست و رکبتین و قدمین و جبهه و انف هر دو کردی و در اکتفا بجبهه
تنها یا الف اقوال است نزد حنفیه و مختار هر دو است و برفع قدمین فاسد میشود نماز و برفع یک قدم مکروه کذا
فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه ظاهر میشد بیاض ابطین شریفین و بازوها را
و شکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن درگذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف
داشتی و قومه و جلسه نیز باندازه رکوع و سجود بودی و گاهی آن قدر دراز کردی که کسی در وهم افتادی که مگر نماز را فراموش
در صحیحین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه قریب از برابری بود و این محمول است بر آنکه چون
قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی
نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی همچنین تاویل کرده اند حدیث را و این باعتبار غالب و معتاد است و الا در بعضی
احیان چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و احیانا در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود با قیام
و احادیث در باب اطمینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و اولی آنست که بخوان صلب
است گردانند فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین دزدها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله
دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد
و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی
بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو بدین حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی
محمد را بر آن دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود
و جلسه میان سجدتین همه فرض است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بر روایتی
فرض و بر روایتی سنت و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود بظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است
و واجب شود بنسیان آن سجده و بتخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت است و بعضی مالکیه نیز برین اند و ایشان میگویند
حقیقت رکوع انحنا است و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و مقدار مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان
بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص ناتمام
گردد و حاصل آن آنکه فهمیده شد از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود
لازم گردد بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم

و جائز نباشد نماز نزد حسن آنکه هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند
که لازم نیست و واقع از فرض عمل ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را بالدلیل و این لازم نیست که رکن نیست
نه واجب انتهى این و در تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود است اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال بر کنی از
رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از ان بسجود بی رفع ممکن است بخلاف
سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بر داشتن ابوحنیفه سر از رکوع بر داشتن فرض است
اما راست ایستادن فرض نیست و متمسک ائمه فعل آنحضرت است که دایم و مستمر در ینباب بر یک نهج و بر یک
قرار بوده و آنحدیث بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آمده است که اعرابی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر
حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده
کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز فرمود برو اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن
مرد سوگند بخدای که فرستاد ترا بحق من به از این نمیتوانم گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را
پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرات کرد و فرمود رکوع کن تا قرار گیری میان پشت و سر خود را
را بایست برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابوحنیفه و محمد میگویند که امر نمیکرد باعاده صلوة بجهت آن بود تا نماز بر وجه
کراهت و نقصان واقع نشود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آئینه نگذاشتی او را
که کرد اینچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت ابی داود و ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک
تسمیه وی بنماز و وصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت واضح بر عدم فرضیت آن والا
فرمودی از سبب و بطل مثلا والله اعلم بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و
قومه و جلسه دعاها از آنحضرت ماثور شده و در سجود لفظ نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت
سجود که سزاوار است که دعای ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است
و دعا دو نوع است دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم در باب
متضمن سوال و طلب است و حکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین مخصص مطلوب است
و ما قوده درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا ظاهر شد که حنفیه که بعد نماز اقتصار بر اذکار کنند و از

صریح و مانع نمانند نیز از امتثال امر بعار فارغ و بیرون نیستند و حقیقت جامعیت آنست که در نوافل
بتصریح دعا نیز مشتمل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از بعضی احادیث تخصیص بنوافل
و بصلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام و مفسد داشته و عجیب است که با وجود
ورود احادیث صحیحه در عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در مطلق صلوة حرام داشته
فرائض و نوافل و این نهایت بعید است تا مخصوص بفرائض داشته و این نیز بر تقدیری ست که جز ما معلوم
شود بنوافل آمده و در فرائض قطعاً نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت
دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی و این را
جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا حمل بر سنت کرده اند چنانکه مذهب شافعی
است که میگویند سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشینند نشستنی سبک پس از آن برخیزد و بعضی حمل بر حاجت
کنند و گویند این نشستن از جهت عذر و حاجت بود که بسن کبر آن و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و مختار در مذهب
احمد همین است و ایشان میگویند که سنت نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی ست که بخاری و ترمذی و نسائی
از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم چون میبود در وتر نماز یعنی
در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین برنمیخاست و حنفیه آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش
روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون بر میداشت
سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند یعنی آنکه نمی نشستند و از ابن مسعود و علی
و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند از مالک بن الحویرث که حرمت
بود در نزد آنحضرت اقامت نمود پس واجب است تقدیم آن و ابو داود از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون بر
میخاست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود مالک بن الحویرث
را بر حالت کبر و ضعف و هم بر بیان جواز و بدانکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسه استراحت بود
اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض پس جلسه استراحت سنت نزد امام ابو حنیفه و امام
احمد آنست که هر دو دست را بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابی داود از وائل بن

بجز آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر می‌خواست برکتفین واعتماد می‌کرد بر فخذین خود هم ابوداؤد
از ابن عمرؓ آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست در برخاستن و نزد
امام مالک جلسهٔ استراحت نیست اما رفت بر خاستن اعتماد بر زمین می‌کنند نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت
مشقت نزد کبر سن و ضعف بدن جایز ست **وصل** و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بر آن نشستی
پای راست نصب کردی و قول امام ابوحنیفه اینست و نزد امام شافعی همچنین ست در قعدهٔ اولی و این را
افتراش گویند و در ثانیه تورک و مذهب ایشان آنست که هر تشهد که بعد از آن تشهد نیست خواه همین یک تشهد
باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب
مشهور در فقه شافعی ست گفته بر آوردن دو پای از جانب یمین با القای آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر
زمین ست و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه گفت من دانا ترم بنماز رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و نزد امام مالک تورک ست در هر دو جا و نزد امام احمد در نمازی که دو تشهد ست در تشهد
اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و مهیای حرکت است و حرکت و قیام از هیئت افتراش
آسان‌تر است و بعد از جلسهٔ اخیر عملی نیست پس تورک که است سکون و استقرار ست مناسب آن باشد و بنچار
امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند که در حدیث مسلم از
عائشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده کرسته در تشهد اینست در نشستن آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم همچنین بود بی تقیید به تشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت در ینصورت بیشتر ست و افضل
الاعمال احزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقهٔ افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه
تورک آمده در تشهد اخیر ایشان آن را حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه و دران چه در طریقه تورک
مشقت کمتر بود و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد
چنانکه مثل آن در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة
و چون تشهد خواندی هر دو دست را بر سر دو ران نهادی و دو دست راست عقد و اشارت کردی نزد
شافعیه عقد پنجاه و سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند و طرف ابهام نزد
اسفل مسبحه بجانب کف دست نهد همچنین تفسیر کرده علما رشافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن
عمرؓ است که مسلم آورده و نزد ابوحنیفه تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام

بر اصبع وسطی و این نزد مسلم از عبد الله ابن الزبیر آمده و همچنین ست نماز در مذهب احمد و شافعی
در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع ید یمنی و بسط سبابه و تحریک آن و در شافعیه را در کیفیت تحلیق
وجهی دیگر است و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت بر داشتی و
وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ بالا الله ست و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور
آنست که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق کنند تا موهم جهت
نشود و باید دانست که عقد اصابع ید یمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده
جامع الاصول از کتب ستة در باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد ست با اشارت
و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین ست مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و
گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین ست و متقدمین علمای حنفیه تصریح
کرده اند بآن و لیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است و اگر احادیث را اهتمام
ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله که در مواضع خود ذکر کرده شد سخن از علمای مذهب بیارم تا سودمند
افتد شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل ست بآن و
حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اشارت
میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین ست قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد
مصلی در تشهد پس بوقت قول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ
و صحیح پیش ما چگونه کند نزد اشارت محکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی
را با ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از
کفایه منقول است که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد
رحمهما الله و همچنین مروی ست از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق ست روایات از
اصحاب ما جمیعا در سنیت اشارت ست و تجویز کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر ست اخبار و آثار دلالت بر لزوم
عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست
آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید بلکه آن مروی ست و در حدیث وائل بن حجر دوجا آنکه در کتب
احادیث ابو داود و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق بروایات متعدده اند الحل اشارت با تحلیق

ابهام و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده
و روایات حنفیه از مذهب حنفی باختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده و بآن عقد و اشارت
راجح ساخته است و آن رساله را در شرح مشکات و شرح سفر السعادت ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در
خطاب السلام علیک ایها النبی دو سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن به بشر در نماز منهی عنه است و مفسد است
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اعلم ان مشائخنا یختلفون فی اثبات
الاشارة بالمسبحة فی التشهد وقت التهلیل فذهب کثیر منهم الی انه لا یشیر قال فی المنیة والواقعات والتجنیس ومختار النوازل والمضمرات
والولوالجی والعتابی والکبری وعلیه الفتوی والخلاصة وخزانة المفتیین وهو المختار وفی الاخیرة وهو ظاهر الروایة وعللوا ذلک
بان فیها زیادة رفع یحتاج الیها فیکون الترک اولی لان مبنی الصلوة علی الوقار والسکینة وبان فیها رفع الرفضة فکان
ترکها اولی تحقیقا للمخالفة وذهب آخرون منهم الی انه مستحب وحسن وسنة وغیر ذلک من الالفاظ الدالة علی الرجحان وهذا هو المروی
عن الائمة الثلثة وهو مذهب مالک والشافعی واحمد وغیرهم من ائمة الاعصار والامصار وبه وردت صحاح الاخبار والآثار وقد
نص علیه مشائخنا المتقدمون منهم والمتاخرون قال الشیخ العلامة المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة ان المروی عن محمد رح
فی کیفیة الاشارة انه قال یقبض خنصره والتی تلیها ویحلق الوسطی والابهام ویقیم المسبحة وکذا عن ابی یوسف رح فی الامالی
وهذا فرع تصحیح الاشارة وعن کثیر من المشائخ لا یشیر اصلا وهو خلاف الروایة والدرایة فعن محمد رح ان ما ذکره فی کیفیة
الاشارة بما فعلنا قول ابی حنیفة رح ویکره ان یشیر بمسبحته وعن الحلوانی یقیم الاصبع عند قوله لا اله ویضعها عند الا الله لیکون
الرفع للنفی والوضع للاثبات انتهی وقال السغناقی وقد نص محمد رح علی هذا یعنی الاشارة بالمسبحة فی کتاب المشیخة
وروی فیه حدیثا عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان یفعل ذلک ثم قال نحن نصنع بصنع رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم وناخذ بفعله وهو قول ابی حنیفة رح وقولنا ثم ذکر کیفیة الاشارة کما ذکره المحقق ابن الهمام فی شرحه الهدایة عن
محمد رح واسنده ایضا الی ابی جعفر السندانی وقال الحافظ عبد القادر عن الشیخ محی الدین النووی وروی البیهقی وابن ماجه باسناد
صحیح ان النبی علیه السلام عقد الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطی بالابهام وفی الخانیة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن بلا خلاف
فیه قال ابو یوسف رح یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی بالابهام ویشیر بالسبابة وروی ذلک عن ابی یوسف رح فی الامالی
ابن امیر الحاج فی شرح للمنیة وفی الزاهدی اتفق الروایات عن اصحابنا انه سنة وکذا عن الکوفیین والمدنیین وکثرت
به الاخبار والآثار فکان العمل بها اولی ونقل السرخسی عن صاحب الهادی وتنبیه المفتی والاجناس والواقعات
عن اصحابنا ان یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی والابهام وهذا هو الذی ذکره محمد فی الموطا وقال هو قول ابی حنیفة رح

خطاب بوده باشد که از خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم و در حقیقت این دعائی ست در نماز اگرچه
بصیغهٔ خطاب است و چون حاصل که قصهٔ معراج است همچنین واقع شده است همچنین نگاهداشته شد
و بدین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه
مقتضای سیاق لفظ غیبت است چنانکه گویند التحیات لله والصلوات والسلام علی النبی والسلام علینا
ورحمة الله وفي المجتبى ذكر محمد هذا قولي وقول ابي حنيفة وفي مختارات النوازل لصاحب الهداية الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن و
في الفتاوى لا اشارة في الصلوة الا عند الشهادة في التشهد وهو حسن وفي بعض شروح المختار نسبة وعن اصحابنا جميعا انه سنة
وفي تحفة الاشارة مستحبة وهي الصحيح على ما ثبت في الحديث وفي الذخيرة قيل يرفع سبابة اليمنى في التشهد من السنن
عند ابي حنيفة ومحمد كالشافعي وفي ظاهر الاصول لا يرفعها وكذا روي عن ابي يوسف انتهى ولا يغرنك القول
في ظاهر الاصول والرواية فان الظاهر قد يكون على خلاف ما اختاره الائمة وذلك غير خفي على من له في الفن خبرة ومعرفة وفي
درر البحار وشرحه ولكن المشير عنه التعليل بالسبابة والفتوى اي المفتى به عندنا خلافه اي بمخالف عدم الاشارة
وهو الاشارة على كيفية عقد ثلاثة وخمسين كما قال الشافعي واحمد وفي المحيط انه سنة يرفعها عند النفي ويضعها عند الاثبات
وهو قول ابي حنيفة ومحمد وكثرت به الاخبار والآثار فالعمل به اولى ثم لما لاح لك بيان المصنف من هذه الروايات
التي صرح في بعضها بتصحيح او ترجيح او عليه الفتوى وفي بعضها قالوا انه سنة او مستحب او حسن بثبوت الاشارة في التشهد
وقت الشهادة فلا ريب في انه احق واحرى بالعمل فان قيل ما الجواب عن تعليل المانعين بان الاشارة زيادة رفع لا حاجة
اليه وبان فيها تشبيها بالرفضة وبانه خلاف ظاهر الرواية المؤيد بالفتوى والتصحيح اجيب عن الاول بالمنع عن اطلاق
الزيادة عليها الا ان الامر المطلوب شرعا لا يسمى زيادة ممنوعة وهذا الامر قد ثبت طلبه شرعا لما ذكرنا من الاحاديث
والآثار والروايات والاكثار وعن الثاني بان التشبه باهل البدعة الممنوع انما يكون فيما اتخذوه او يكون مختصا بهم و
شعارهم اما غيره فيكون ممنوعا او مندوبا او مستحسنا شرعا فلا اعتبار للتشبه بهم ولو اعتبر ذلك يلزم ترك كثير من السنن والمندوبات
لانهم يشاركون اهل السنة في كثير من اعمال العبادات مثلها العادات وهذا القول يقابل والشي اذا كان محمودا في نفسه
لا يضره ما الكونه سنة لاهل البدع وهو بهذا ذكر الشيخ الامام التوربشتي في شرح المصابيح عند شرح حديث في اهل
البدعة قالوا يا رسول الله ما سيماهم قال التحليق اي حلق الشعر للتعريف [illegible] مبالغتهم في الحلق او لا اكثارهم منه قد صدرت
به غنيا عن عادتهم وتوفيقا على شعارهم الظاهر يحصل في ذلك ما يدل على الوضع من تنجيز الحلق [illegible] فقد وصفهم بكثرة الصلاة
والصيام كما وصفهم بالتحليق والشي اذا كان محمودا في نفسه لا يضيره [illegible] مستنا من استن به من اهل الزيغ

در علی عباد الله الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظے را که از رسول خدا آمده تعلیم کرده مر صحابه را و صاحب مواهب
لدنیه بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را
بدخول در حریم حرم عزت الٰهی تبارک وتعالی پس روشن گشت دیده بصیرت ایشان وآگاه شدند دریافتند
که آن بوساطه نبی الرحمه و برکت متابعت اوست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بجانب
فی حق العموم ولا تمانیدم بالتسلیم لعروج فی قصدہم وفساد نیتہم والتحلق من جملة شعائر النسک وسنة عبادة الصالحین
انتهی فان قیل قد ذکر واحسن هذا التعلیل فی لبس الخاتم وهو ان السنة فی الیمین ولا اولی حینئذ الیسار فی هذا الزمان لان
التختم فی الیمین صار من شعار اهل الرفض اجیب بان هذا لیس من ذلک القبیل لان السنة فی لبس الخاتم التخییر بین الیمین والیسار فنیا اختیار
الیسار لا یفوت سنة مع حصول الاحتراز عن التشبیه بخلاف ما نحن فیه فان فیه تفویت السنة بالکلیة ولئن اسلم فهو قول البعض
لا الکل اعنی فی اختیار الیسار علی انه یقال ان اهل البدعة لا یقولون بالاشارة اصلا فصار التعلیل ساقطا والجواب
عن الثالث انه تعارض الفتوی بالفتوی والصحیح بالصحیح والاصح بالاصح ویبقی معناه من البراهین المرجحة والاحادیث المصححة ما
لیس معهم فانه لیس لهم نص صریح ولا حدیث صحیح بل ولا ضعیف فی نفی الاشارة اما ما معلون سیفی بعض الاحادیث من التلویح
والتلویح لا یقاوم التوضیح والتصریح ونذکر الاحادیث الواردة فی اثباتها قولا وفعلا فعن ابن عمر رضی الله عنهما کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی
وعقد ثلثة وخمسین واشار باصبعه السبابة رواه مسلم والنسائی وعنه رضی الله عنه کان صلی الله علیه وآله وسلم اذا
جلس فی الصلوة وضع کفه الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی تلی الابهام ووضع یده
الیسری علی فخذه الیسری رواه مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه ان النبی علیه السلام
کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام فدعا بها ویده الیسری علی رکبتیه
باسطها علیها رواه مسلم والترمذی والنسائی وعنه رضی الله عنه قلت کیف رأیت رسول الله علیه السلام یفعل
قال ثنتها ونصب الیمنی ووضع الیسری وجعل یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار بالسبابة
وفی اخری نحوه وقال کیف کان یضع قال یضع یده الیمنی علی فخذه واشار بالتی تلی الابهام فی القبلة ورمی ببصره الیها
ونحوها ثم قال هکذا رأیت رسول الله علیه السلام یصنع وعن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان رسول الله علیه السلام
اذا قعد یدعو وضع یده علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار باصبعه السبابة ووضع ابهامه علی اصبعه الوسطی
ویلقم کفه الیسری علی رکبته قال فی المشکوة رواه مسلم وعنه رضی الله عنه صلی الله علیه وآله وسلم وضع یده الیسری

گفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انتهی وبعضے از ارباب تحقیق گفته‌اند این خطاب باعتبار
سریان حقیقت محمدی است در ذرائر موجودات وحضور اوست در باطن عبد وانکشاف این حال است در وقت
صلوٰة کہ افضل حالات واقرب مقامات ست وکرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و
حیات آن سرور بود صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه بعد از آن همچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی
علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی واشار باصبعه قال راویه اراناه عبد الواحد واشار بالسبابة رواه ابوداود وعنه
ان النبی علیه السلام کان یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها فی روایة انه رأی النبی علیه السلام یدعو کذلک ویتحامل النبی علیه السلام بیده
الیسری علی فخذه الیسری زاد فی روایة لا یجاوز بصره اشارته رواه ابوداود والنسائی وللنسائی عنه کان رسول الله علیه السلام
اذا جلس فی الثنتین او فی الاربع یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه وعن وائل بن حجر انه رأی النبی علیه السلام جلس فی الصلوٰة
فافترش رجله ووضع ذراعیه علی فخذیه واشار بالسبابة یدعو رواه النسائی وعنه ووضع یده الیسری ووضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی
الیمنی وقبض ثنتین وحلق حلقة ثم رفع اصبعه فرأیته یحرکها یدعو بها رواه ابوداود والنسائی والدارمی وفی روایة لابی داود والنسائی
وحلق حلقة ورأیته یقول هکذا وحلق الابهام والوسطی واشار بالسبابة وعنه ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع ذراعه
الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بالسبابة ووضع الابهام علی الوسطی حلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق وعنه ووضع مرفقه
الیمنی علی فخذه الیمنی وعقد اصابعه وجعل حلقة الابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه ابو علی وفی روایة له وقبض اثنتین و
حلق حلقة فی الثالثة وعن ابی حمید الساعدی رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوٰة رسول الله صلی الله علیه السلام فذکر حدیثا
طویلا فیه ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی وکفه الیسری علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابوداود وعنه کان رسول الله
علیه السلام اذا جلس فی الصلوٰة فی الرکعتین الاولیین نصب قدم الیمنی وافترش الیسری واشار باصبعه التی تلی الابهام و
اذا جلس فی الاخریین افضی بمقعدته الارض ونصب الیمنی رواه عبد الرزاق وعن عاصم بن کلیب عن ابیه عن جده قال دخلت
علی رسول الله علیه السلام وهو یصلی فقد وضع یده الیسری علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه
وبسط السبابة وهو یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک رواه الترمذی وروی ابو یعلی نحوه وقال وفیه دلیل بسط
السبابة حین یشیر بها وعن نمیر الخزاعی قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی
علی فخذه الیمنی فی الصلوٰة یشیر باصبعه وعنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی
رافعا اصبعه السبابة قد حناها شیئا رواه ابوداود والنسائی وعن اسامة بن حارثة قال رأیت النبی علیه السلام واضعا
یده الیمنی علی فخذه یشیر باصبعه رواه الطبرانی فی الکبیر وعن خباب الغفاری رض قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس

در حسابہ و برکاتہ در بعضے روایات آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در تشہد میفرمود اشہد ان لا
الٰہ الا اللہ واشہد انی رسول اللہ یعنی کہ از آنحضرت سبب شاعر بیہ است این را گفتہ ولیکن روایت این تصریح نشدہ
نعم در صحیح ثابت شدہ کہ در وقت ظہور معجزہ گاہی میفرمودی اشہد انی رسول اللہ در صحیح بخاری در باب
معجزات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ کہ در سفری توشہائے قوم سبک گشت و سپری شد
فی آخر صلوٰۃ بتشیر باصبعہ السبابۃ رواہ الطبرانی فی الکبیر ورواتہ ثقات وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ علیہ السلام اذا کان احدکم
فی المسجد فلا یسمع اذا صوتہ ویشیر باصبعہ المسبحۃ بالتکبیر تعالیٰ رواہ الطبرانی وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ علیہ السلام
ان من سنن المرسلین تاخیر السحور وتعجیل الافطار واشارۃ باصبعہ فی الصلوٰۃ رواہ عبد الرزاق وعن نافع قال
کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ واشارۃ باصبعہ واتبعہ بصرہ ثم قال قال رسول اللہ علیہ السلام
ہی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی السبابۃ رواہ احمد وعن ابن التیمی قال سئل ابن عباس عن تحریک الرجل اصبعہ
فی الصلوٰۃ فقال ذلک الاخلاص رواہ عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل کان اذا جلس فی آخر صلوٰۃ اعتمد یدہ الیسریٰ
علی فخذہ الیسریٰ ویدہ الیمنیٰ ویشیر باصبعہ اذا دعا رواہ الطبرانی فی الکبیر وعن بشیر بن حرب انہ سمع ابن عمر یقول رفعکم ایدیکم
فی الصلوٰۃ لبدعۃ واللہ ما زاد رسول اللہ علیہ وآلہ السلام علی ہذا یعنی الاشارۃ باصبعہ رواہ ابن ابی شیبۃ الحمد للہ علی الانعام
والصلوٰۃ والسلام علی خیر الانام علی الاتمام خاطر رسالۃ الشیخ علی متقی اما قولہ خلاف الروایۃ فلانہ لم یرد فی شیء من کتب الحدیث
لا من حدیث صحیح ولا من ضعیف ما یکون فیہا ایماء الی منعہا فضلا عن التصریح ولدلالۃ ایضا لم تثبت درایۃ عن الامام ابی حنیفۃ
ولا من محمد ولا عن ابی یوسف بل ورد ان الاشارۃ سنۃ کما قال الامام الزاہدی انہ اتفقت الروایات عن اصحابنا انہا سنۃ
واما قولہ خلاف الدرایۃ فلانہ ما رأینا لاصحاب المنع تمسکا الا قولہم انہ فعل کثیر ولا یشک من لہ فکر سلیم انہ لیس کل کثیر فعلا فاسدا
فی الصلوٰۃ کیف والصلوٰۃ انما ہی افعال مخصوصۃ منہا فرض وواجبات ومنہا سنن ومستحبات وانما یقدح فیہا ما یکون
منافیا للصلوٰۃ والعاملون بالرفع انما یدعون السنۃ فکیف یکون فاسدا فی الصلوٰۃ الا تری رفع الیدین جمیعا فی السجدۃ
من الارض ثم وضعہما علی الفخذین ثم رفعہما ثم وضعہما علی الارض وکذا رفع الیدین فی الوتر اکثر من رفع السبابۃ مع عدم فساد
الصلوٰۃ فما قولکم ایہا العلماء والمشایخ بالانصاف اکرمکم اللہ تعالیٰ فیما اذا اتفق الامام ابو حنیفۃ وصاحباہ علی سنیۃ فعل واذا
وکانت الاخبار الواردۃ فی ہذا الباب صحاحا وحسانا تشہد بحقیقتہ ثم ان الصحابۃ اجماعہم یؤیدہ وبعض
المجتہدین فی مذہب الامام اذا حکم ببطلان ذلک الامر وعدم جوازہ اعتمادا ولیل او ہی من نسج العنکبوت کما تقدم
ولم یکن شیء من الاحادیث لا حسن ولا ضعیف یکون فیہ ایماء الی ذلک قیل نقبل اعتمادہ ونأخذہ ونترک ذلک المرید المتفق علیہ

پس آنحضرت دعا کرد و ببرکت چنانکه تمام لشکر پر کردند ظرفها را از آن روایت در غزوهٔ تبوک بود که هفتاد و نفر از
کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و در قول آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم علینا و علی عباد الله الصالحین تنبیه است مر امت را که نصیبی از صلاح داشته باشند تا بتسلیم آنحضرت و
تمام خلایق در صلوات مشرف و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و از اینجا لازم می آید که در نماز
چنانکه حق خداست عز و جل حق مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق تمام مومنین
از آنها که گذشته اند و آنها که بیایند تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و
کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقا در محل خود گذشت و
نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نیست نماز کسی را
که درود نفرستد بر پیغمبر خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
کسیکه بگذارد نمازی که صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صفت صلوة
روایات متعدده آمده و کافی است همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی
ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
انک حمید مجید کذا اسمعت من بعض المشایخ و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده اگر این را
هم گوید بهتر و در بعضی روایات وارحم و ترحم کما رحمت و ترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه و صیدلانی از
شافعیه انکار کرده سخت آنرا و از قبیل بدعت داشته و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة
بوجهی پس زیاده کردن بر آن استدراک است بر وی صلی الله علیه و آله وسلم و در مواهب آورده و غیره که از کتب حنفیه
است نقل کرده که مکروه هست زیرا که موهم نقص است چه رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت

مسلمانان لهم روایة عن ابی حنیفة او ابی یوسف او محمد او عنهما او عنهم جمیعا لکن الروایة المشهورة المؤیدة بالاحادیث الصحاح و آثار الصحابة
حق بالاخذ و الفتوی من الروایة اشارة المخالفة حاشیه بر عبادت محقق ابن الهمام تصنیف علی الله بن عبد الله الملکی المستقی رحمهما الله و لا یشیر
بسبابته عن الشهادة و علیه الفتوی کما فی الولوالجیة و التجنیس و عمدة المفتی و علیه الفتاوی بکل المعتمد و صححه فی الشرح والسیاقیة کالکمال والحلبی والعینی والباقانی و
شیخ الاسلام الجد و غیرهم ان النبی یفعله علیه الصلوة والسلام و نسبوه لمحمد و الامام بل قالوا [illegible] در الحار [illegible] فر الاذکار المفتی به عندنا انه یشیر باسطها
کما فی الشرنبلالیة عن البرهان الصحیح انه یشیر بمسبحته وحدها یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات فاقرزنا ان الصحیح کلا قیل لا یشیر لانه خلاف
الدرایة والروایة و لتصویرنا بالمسبحة عما قیل یعقد عند الاشارة انتهی و فی العینی عن التحفة الاصح انها مستحبة فی المحیط در المنتقی مع

کرده شود بعمدی و جزم کرده است ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین است و گفته روایتی صحیح نیست که در آن
ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بگوید رحمة الله زیرا که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم
علی و من دعا لی اگرچه معنی صلوة رحمت است ولیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ التعظیم له پس عدول
کرده نشود از آن بسوی لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواز آن نقل کرده و قرطبی گفته صحیح همین است از
جهت ورود احادیث بدان و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و حق آنست که انکار خصوص
این لفظ است که اللهم ارحم و ترحم الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعای کرد و مشهور در اینجا این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده
اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من فتنة المحیا و فتنة
الممات اللهم انی اعوذ بک من المأثم و المغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی
اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سوره
از قرآن مرا و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعای که بخوانم آنرا در نماز
خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی
انک انت الغفور الرحیم و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ما بین
تشهد و تسلیم اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی
انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده روا باشد که در
هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام میخوانده باشد و در حصر در این ادعیه و امثال آن که در آن طلب مغفرت
ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم و فتنه دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع
بهت اشکال کرده اند که آنحضرت مغفور و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب
گفته اند که مقصود تعلیم امت است یا سؤال برای ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق
تواضع و اظهار عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی وی است تعالی و تقدس و برین نهج است
حال مقربان درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان اینست از دیگران
چه گویی همیشه استغفار میکنند و استغفار مینمایند تصور عظمت الهی و هیبت درگاه لا ابالی عز و علا برین
میدارد یا چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا داخل تقصیران میدارند و گناه نام میکنند حقیقت ستید

رسل کرام که اکثر از همه پاکان و معصوم تر از همه معصومان ست و هر چه هست از بوده و نابوده همه را بوی بخشیده اند
و آمرزیده و اینچنین میگویند و میکنند دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه و آله و سلم ماموراست باستغفار بقوله
تعالی واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و استغفار کار نماینده نماز گزاران انبیا و اولیا را از اول تا آخر و از آدم
تا این دم شاعر حرفی بزبان مجاز گفته بر قیاس آن در حقیقت نیز تصور توان کرد **بیت** دیدم که خاطرش
ز من آزار میکشد ؛ کردم از و قبول گناه نبوده را ؛ اما آنکه خاطر در اینجا کنایه از توهم دعوی هستی چنانکه
توان داشت وجودک ذنب کنایه از آن است و غفر بمعنی ستر است و از عارفان کسی گفته است بیت از
خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او ؛ این بود ساعت بساعت سر استغفار شان ؛ کنایت از فنا فی الله
داشته سخن باینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد بر آن صورت واقع است
تا میسر و دراثر میگردد اللهم اغفرلی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تشهد سلام میداد و در جانب
یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته و مخاطب بوی ملائکه و قوم را میداشت و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمین است
که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از مشهد انوار در نو که نماز ست اول نظر بر اهل اینجانب می افتاد و دو
سلام دادن را نیز دائمی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که پانزده نفر از مشاهیر صحابه و عظمای ایشان آنرا
روایت کرده اند و همین است مذهب ابی حنیفه و شافعی و ائمه دیگر الا الامام مالک رحمة الله علیهم اجمعین که نزد وی یک
سلام است مقابل وجه و حدیثی که درینباب روایت کرده است صحیح نیست و اگر احیانا بود در نماز ست
میبود چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که یک سلام میداد برای بیدار کردن
ما گفته اند که این حدیث معلل است و اگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست در آنکه سلام دیگر نمیداد و از آن
ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن ایقاظ اهل بیت بودی
و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که جهر تسلیم
واحد میکرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که
ابتدا السلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی بیمین و یسار که بدان نه رفع صوت کردی
و در باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون ست نزد محدثین و از شافعی نیز نقل کرده اند
که مصلی مخیر است اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه را نیز از آن منع کردی

خشوع گاه در نماز فرض و معنی التفات و میلان یمین و شمال است یا پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات
نباشد و مکروه نبود کذا فی النهایة و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا بیرون
آید از مواجهه قبله و اگر تحریف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی
مکروه چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بمعنی تحویل سینه و اگر تحویل
سینه کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آمده که آنحضرت
لحظه میکرد رسول خدا در نماز یمینا و شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود
یا بجهت تعلیم آنکه لحظه مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی
جل و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بکدام جانب که می نگری
ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لملتفت اما اینقدر ثابت
شده است که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد
و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب
آن شعب می نمود و این قصه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرض
باشد که نماز فجر ست چنانکه در جامع الاصول مفهوم میگردد برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و حراست
سلامت و جمعیت ایشان ست پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب آن
شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل ست و از عمر رضی الله عنه
آمده می گفت انی لاجهز جیشی و انا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی
الصلوة و در ترجمه این قول ابن عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس
مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد امر کردم بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات داشتند و گفته اند که
خواطر جبلت انسانست و ما را نیز معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا از زوال خشوع و گاهی
آنحضرت طفلی در نماز بوی متعلق شدی و او را برداشتی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر دوش مبارک

نہادی وگاہ امام حسن یا حسین رضی اللہ عنہما بیامدی و در سجود بہ پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای ایشان وی
اطالت سجود کردی و توجہ خاطر بجانب وی در رعایت حال وی کردی وگاہی در نماز بودی و عائشہ رض بیامدی و در بستہ
بودی چند گام نہادی و در را بکشودی و در خانہ بجانب قبلہ بود و امثال این چیزی چند در احادیث آمدہ است
و علما ہمہ را در صورت عمل کثیر اختلاف مختار آنست کہ آنچہ محتاج بود بہ دو دست عمل کثیر است و مراد با این آنست
کہ بحسب عادت آن عمل جز بدو دست نتواند اگر در نیصورت قضا آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص
و تسرول و آنچہ محتاج بیکدست است و اگر اتفاقا بدو دست کند قلیل است و مفسد نہ و بعضے گفتہ اند کہ آنچہ ناظر عامل
آنرا غیر مصلے خیال کند فعل کثیر است و بعضے گفتہ اند کہ فعل کثیر آنچہ مصلے آنرا کثیر شمارد و مختار نزد بعضے آنست
کہ سہ فعل متوالی کثیر است و مادون آن قلیل و اگر گاہی کسی در حال نماز بروی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام
کردی باشارت دست رد سلام وی کردی باین طریق کہ دست را بگستردی چنانکہ پشت دست بالای بودی و
گاہی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی و این ہر دو در حدیث صریحا واقع شدہ وگاہی بسر مبارک ایما کردی ہم
رد سلام و ہم در غیر آن و ما در اشارت براس در رد سلام حدیثی صریح نیافتیم جز آنکہ در روایت ترمذی از ابن
عمر واقع شدہ کان یشیر و اشارہ این را اگر باشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات کہ در [illegible]
آوردہ ظاہر میشود کہ مراد ہمان اشارت بدست ہست و بعضے از شراح اشارت براس نیز ذکر کردہ اند لیکن حدیث
و لا یدل حدیثی در نیافتہ باشند واللہ اعلم و در غیر رد سلام در صلوۃ کسوف از عائشہ رض آمدہ کہ نماز میکرد رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و مردم گرد وی ایستادہ بودند یکی از میان پرسید کہ این چہ حال است پس اشارت
کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی رواہ مسلم و در احادیث دیگر اشارت بدست برای غیر رد سلام
نیز آمدہ چنانکہ برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکہ جابر گوید فرستادہ بود مرا آنحضرت بکاری
چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و [illegible] ام سلمہ رضی اللہ عنہا
جاریہ را بران حضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز کہ آنحضرت بعد از نماز عصر گزاردہ
بود چون جاریہ آمد و آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بجاریہ تا صبر کند پس وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب
فرمود کہ این دو رکعت نماز سنت پیشین است کہ بسبب اجتماع وفود نتوانستم گزارد پس قضا کردم آنرا و در اوائل اسلام
رد سلام در نماز کردی پس از آن منسوخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمدہ است
کہ گفت بودیم کہ سلام میکردیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حال نماز و رد می کرد بر ما و چون آمدیم از حبش نجاشی

برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه وآله وسلم ورد نکرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام میکردیم
بر تو ورد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا ودر بعضے روایات آمده که الله تعالی میکند از امر خود
هر چه میخواهد واکنون امر کرد که تکلم در نماز جز ذکر حق تعالی نکنند وبعد از فراغ نماز رد سلام کرد وآنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در نماز بسیار گریستے چنانکه جوف وی را آوازی میبود همچو آواز دیگ سینه یعنی گریه میکرد ودر روشن منحو شیبه
ودر روایتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از بکا ودر فقه حنفی مذکورست که آمین وبکا اگر باواز
نبود اصلا مفسد نیست واگر باواز بود پس اگر بعلت درد یا مصیبت دنیاوی باشد مفسد بود واگر از جهت امر
آخرت بود از خوف ورجا ورغبت ورهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور وخشوع دارد چنانکه در
حدیث مطرف از پدرش آمده وامام محمد از ابی یوسف روایت کرده که بکا بالصوت از جهت آخرت اگر نگاهداشتن آن
طاقت دارد مفسد بود واگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکره الشمنی وگاه بحاجت تنحنح کردی وبی حاجت نه
ولهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند واگر بعذر بود مفسد نه وعذر وحاجت آنست که مضطر بود وطاقت
احتراز واجتناب از ان نداشته باشد یا غیر طبع یا بعلت مرض بود پس حکم عطسه وآروغ باشد واگر برای
تحسین صوت کنند نیز مفسد نیست واگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت وتنبیه کند امام خود را تا آگه کند او را مثلا تا بیان
مانند ودیگر برای که در نماز ست فاسد نگردد نماز او کذا ذکره الشمنی ونیز گفته اند که مراد بتنحنح آنست که بوی حرفی پیدا
گردد ودر هدایه همچنین است ودر نماز چشم مبارک کشاده داشتی وفرو نگرفتی در صحیح بخاری از انس آمده که گفت
عائشه پرده رنگین منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مراد بتصاویر نقوش است با این پیش از حرمت تصاویر
بود وگفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بدانست که تاقی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده بود والا
از ستر جدار بثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکاة ودر مجمع البحار گفته که مثل حجله
عروس برپا کرده بود مزین ومنقش والله اعلم ونیز در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم جامۀ علمدار پوشیده بود در نماز بسوی علمهای آن جامه نگاه کرد وچون از نماز فارغ شد جامه از تن بر کند
وفرمود این را بابی جهم صحابی که جامه را پیشکش آورده بود برید وگلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه
در نماز مرا مشغول خاطر گردانید واز علو مقام خشوع وحضور فرود آورد ودر حقیقت از برای تعلیم امت بود
والله اعلم ونیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت دست کردی این هم دلیل است بر آنکه در نماز چشم نمی پوشید

نزد اهل او پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دایم و مستمر نبودی و از ینجا لازم نمی آید
استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی دلایل تمام ست اما
ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم ست که اصلا نمی بست والله اعلم و فقها را اختلاف ست
در کراهت تغمیض عینین و نزد ما مکروه ست و بعضے گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه
و پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب
اقرب باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح
از تغمیض عینین والله اعلم وصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد صلوة میخواند
روایت ست از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام
و گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذالجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و در روایت
بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبردیم
که این درنگ کردن برای آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد باین
نفی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار
بعد از آن برمیگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود بر اصحاب بوجه شریف خود
و دعای میخواند و ذکر میکرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام
نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث که درین
باب تصنیف یافته مذکور مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه
هرچه خوانده شود کلا او بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باینمعنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی
در دعوات استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بهمین نسق بود نه آنکه
بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضے کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست
و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال نوافل
و مندوبات حال همچنین ست و باعث اختلاف نیز همین ست و نیز گفته اند که تکثیر طرق ترغیب

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان لازم نماید
واللہ اعلم وبعضے ادعیہ واذکار کہ مشہور اند وسخنی ونکتہ دران مذکور است درینجا ذکر کردہ میشود اما اول استغفار
سہ بار باین لفظ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ ودر حدیث مسلم وترمذی مطلق واقع
شدہ کہ چون سلام دادی استغفار کردی سہ بار وگفتہ شد مر اوزاعی را کہ امام اہل شام است کیفیت استغفار
چیست گفت میفرمود استغفر اللہ استغفر اللہ استغفر اللہ وبعضے از نادانان استغنا کنند وگویند کہ استغفار
بعد از نماز معہم است کہ نماز از جملہ گناہان باشد چنانکہ از فرقہ ضالہ کہ ایشان را عہدویہ گویند نقل میکنند کہ
میگویند ہر کہ بعد از نماز کلمہ توحید خواند کافر گردد وشہود تقصیرات کہ در ادای نماز واقع شدہ کافی ست در
استحباب استغفار وخود بعد از ورود سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد ازان گفتی اللہم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواہ مسلم وبعضے بعد از منک السلام والیک یرجع السلام نیز زیادہ کردہ اند
ودر اوراد مشائخ ازین نیز زیادہ تر گویند فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام ودر روایات صحیحہ زیادہ
مگر ہمین قدر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکات ومیگفت لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک
ولہ الحمد وہو علی کل شئی قدیر اللہم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد ودر ہر دو موضع
بفتح جیم است بمعنی بخت وغنی یا بمعنے پدر کلان یعنی غنا ونسب نزد خدا کار نمی آید عمل باید وبعضے بکسر جیم نیز
خواندہ اند یعنی کار بفضل ورحمت است کوشش واجتہاد علت نیست وگفتہ اند کہ کسر ضعیف است ومختار
فتح است یعنی اول وگفتی لا الہ الا اللہ ولا نعبد الا ایاہ ولہ النعمۃ ولہ الفضل ولہ الثناء الحسن لا الہ الا اللہ مخلصین
لہ الدین ولو کرہ الکافرون وامام نووی گفتہ کہ استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر وارد عقب سلام
وگفتہ اند بعد از وی اللہم انت السلام بعد ازان لا الہ الا اللہ وحدہ تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا
فی الحدیث فی شرح المشکوۃ ودر حدیث مسلم آمدہ کہ این ذکر را با علاء صوت می گفت وبعضے علما گفتہ اند
کہ افضل در جمیع انواع اخفا ست در ذکر ودعا ہم امام را وہم منفرد را وجہر آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم برای تعلیم بود اما اگر در جای دیگر امام را مصلحت در جہر واعلان بود وبقصد تعلیم واعلام
کند درست است بلکہ مستحسن باشد وخواندن معوذات بعد از ہر نماز نیز آمدہ است وآن حدیث در غایت
صحت است ومراد بمعوذات بکسر واو مشددہ معوذتین است کہ قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب
الناس است بمذہب اقل الجمع اثنان وبعضے سورہ قل یا ایہا الکافرون را نیز داخل

وارد وکه حد وی برائت است از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل
بشامل معوذتین و امثال آن نیز وارد مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز وجل
انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی
معوذتین نیز آمده خلا اخلاص و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و وصیت
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک
وشکرک وحسن عبادتک و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را از عقب
هر نماز و این حدیث معروف است میان علماء و مسلسل است بوالله انی لاحبک و این فقیر نیز از طریق بعضی علمای
یمن بدان مشرف شده است و یکی از وردهای مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه
تکلم کند و در روایتی پیش از آنکه بگرداند پای را از نماز و دوتا کند پای یا بیاماده ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر و در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم وارد شده و مشهور میان اهل
و بعد از فرائض ذکر معقبات است بکسر قاف و تشدید آن که تمام این کلمات است که از پی یکدیگر می آیند سبحان الله
والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار والحمد لله سی و سه بار والله اکبر سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بآن
صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار والحمد لله بیست و پنج بار والله اکبر بیست و پنج بار و
لا اله الا الله بیست و پنج بار و در جامع الاصول از نسائی از مشکات از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که
چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار و یکی از انصار را
نمودند که مردی با وی میگوید آیا امر کرد شما را رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی
و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگویند تهلیل را داخل
این می سازند بهتر باشد چون صباح شد آن انصاری بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خواب خود
را عرض داشت فرمود همچنین کنید که آن مرد میگوید چون بامر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمان گشت
سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار والله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار
والحمد لله یازده بار والله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علماء گفته اند که این روایت
بنابر تغییر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره که تسبحون و تحمدون و تکبرون در بر کل صلوة ثلاثا و ثلثین

و این تفسیر دیگر ست چه مراد آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود گناهان اگرچه باشند مانند کف دریا و نیز آمده است که ابوهریره گفت که آمدند فقرا از مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و گفتند نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق کنند ایشان و ما نداریم بروده آزاد گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند و از ما نیاید فرمود با موزم شمارا چیزی که اگر کنید شما آنرا هیچکس را آن نصیب نبود که شما راست تسبیح و تحمید و تکبیر در بر کل صلوة ثلاثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز با آنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضے احادیث آمده که چون فقرا از شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم نخورید و اندوهگین نباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روید و این حدیث جزو حدیثی است که در مشکات از ابی داؤد و از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و سبکباری است که فقرا دارند و بحساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضے گویند که این مخصوص بفقراء مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع است و در بعضے احادیث مطلق فقراء واقع شده والله اعلم و این ورد که در وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آنرا به بنت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی و در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که می طلبید از آنحضرت خادم را یعنے جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنها از آسیا گردانیدن آبله کرده بود و از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ و روی مبارک وی از غبار جاروب دادن دود طعام پختن تیره گشته و چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم مطلبی خادم خود نیز ما را بالفعل نیست و چون از جای بیاید خبر کنم تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است بهر طریق میگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدای را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا

چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح میگفتی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگوئی او را سی
و سه بار و تکبیر میگوئی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی
از آنها لا علی التعیین سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرمود
و تعلیم نموده است بعد از آن علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این
از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشده و نه در لیله صفین تا آخر شب یاد من آمد بخواندم و دیگر این تعلیم
کرد که چون بگذری نماز صبح را بگوی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار
و بعد از نماز مغرب نیز ده بار چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد او که بعد از نماز فرض خواند آیة الکرسی است چنانکه
در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روا کرده
و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت او است از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در
موضوعات آورده و حفاظ بروی از این جهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر
الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای
تعالی و در امان وی تا نماز آینده این را جماعتی از صحابه روایت کرده از آنجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله
عنه و در مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت
بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی
نیست مانعی مگر موت برای دخول جنت که بغیر از وی بجنت نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن
گرداند او را خدا تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد وی اند رواه البیهقی فی شعب
الایمان و قال اسناده ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا
هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب
مذکور شده معروف است تنبیه بدانکه احادیث در باب بسیار متعدده واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانکه ادعیه
مذکوره آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بعدیت اتصال بنماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه
مراد عدم فصل است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرد
و اگر سکوت بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و لیس بعد از فراغ از نماز هر چه در وجه مذکور بخواند عقیب
او بود برای سنت آنکه اشتغال بسنة راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره

وعدم تعاقب گردد با نیما نیز هم محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسیکه سنت میداند وصل
سنت را بفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است
که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در دبار صلوة تقاضا نمیکند وصل آنها را
بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت بی اشتغال بآنچه از توابع نماز نیست کفایت میکند در آن و اختلاف علما
را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است و در میان
مشغول بسنن و نوافل نباید شد و این قول مخالف حدیث است که در نهی از وصل واقع شده است در سنن
ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت استاد بمردی که دریافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
تکبیرهٔ اولی را نماز مثل بگذارد سنت را عمر رضی الله عنه دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک
نگشتند اهل کتاب مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند کرد این سخن را
از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل است بعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند بعضی اذکار
و ادعیه مختصر و ادعیه و اذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بر آن در مساجد مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن
و حلوانی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و این منافات ندارد با اولویت مذکوره
زیرا که مشهور در این عبارت اولویت خلاف اوست و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب
یا عشا که بعد آنها سنن است مکروه است او را مکث قاعد او باید که بایستد بسوی تطوع بکند در مکان فرض
بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پستر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است
و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برود یا
برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن افضل رجوع بمنزل است
از برای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام و آنکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات
ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد
که اینمقدار منافی تعجیل نیست و اگر بسیار بجد است و تعجیل این ذکر را بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست
چنانکه گذشت و آنکه بعضی مردم آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند خلاف سنت است که سنت خواندن قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد است وصل در بیان سجدهٔ سهو بدانکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد و اقوال در آنچه

متعلق است باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه در نماز وچه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اہل
حق جواز است ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغهٔ الٰہی عز وشانه است در باعثیت تشریع احکام ودریافت
سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام ومجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی اگر پیغمبر
سهو کند سجدهٔ سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک بباید ولیکن این نکته باضمیمه دریافت سعادت اقتدا
تمام میشود وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموشی داده میشوم من تا سنت گردانم الحدیث در خبر جز آن
شروع گردد وصاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو فرمود
در نماز ودر جمیع عمر غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر یا عصر که در تشهد اول ننشست وبرخاست چون تمام کرد نماز
را دو سجده کرد پستر سلام داد دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد وسخن گفت
بعد از ان یاد کرده واتمام فرمود وبعد از سلام دو سجده کرد بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد ودر حدیث سجدهٔ سهو
بعد از سلام بود واین را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است واز حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش
کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود ودر حدیث دو اشکال است یکی آنکه این جنابت بر خلاف واقع واجماع
دال است بر عدم جواز سهو در اقوال واخبار وخلاف در افعال است واشکال دیگر در وقوع تکلم وافعال دیگر منافی صلوٰة
با اتمام صلوٰة وعدم استیناف وجواب از اشکال اول آنست که مراد این است که در اعتقاد من اینچنین است ودر نفس الامر
واین خبر صادق است بلاشبهه یا کنایت است از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم واین نیز صادق است فافهم
وجواب از اشکال ثانی آنکه تکلم واتیان بمنافی بطریق سهو مفسد نیست ومنع جواز بنا وعدم استیناف نکنند پوشیده
نماند که این مذهب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز جاری نگردد وایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام
در صلوٰة بود وتحقیق آنست که بعد از ان است وبعضی میگویند که این گفت گو همه با یا بوده بقول این سخن هم ما
بعید است ونیز گویند که این قضیه بر خلاف قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد ودر شرح کنز الدقائق مسمی بالبحر الرائق
گفته که لاجرم ابی شافعی ازین اشکال نیافتم ومذهب امام احمد آنست که کلام عامد وساهی آن مبطل است مگر آنکه امام
تکلم برای مصلحت نماز کند چنانکه گمان نبود که وی تمام کرده است نماز را بعد از ان معلوم شد که تمام نشده است
پس تمام کند واین نیز از تکلم ذی الیدین است وبعضی صحابه جواب میشود کلام در حدیث دراز است وشیخ ابن
حجر در شرح بخاری استیفای آن کرده است سوم یکروز نماز کرد واز نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از
مسجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد وگفت یا رسول الله یک رکعت

فراموش کردی پس بمسجد رفت و رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و
سلام داد و بازگشت و درین حدیث ذکر سجدهٔ سهو مسکوت عنه است تا بدیکه مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی
سجدهٔ سهو واجب نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی
حنفیه نقل کرده است که گفته است سنت است نزد عامهٔ اصحاب او والله اعلم رابع نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک
رکعت زیاده کرد صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند پنج رکعت گذاردی آنگاه دو سجده
کرد سهو را و سلام داد و بر آن اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث
و در مذهب حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز گذارد و در حجره
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد بازگشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را غیر این مواضع خمس اندر آن
قیاس کرده اند داؤد ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که بعض ظواهر نصوص کنند و غیر منصوص
را بر آن قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم سجده کرده و در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی مواضع سجدهٔ
سهو پیش از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را
پیش از سلام میکند بترجیح احادیث وارده درین باب یا بادعای نسخ است و امام ابوحنیفه مجموع را بعد از
سلام میکند بترجیح این حدیث بر ما عدای آن و در رکعت سنت از عبدالله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام و احادیثی که روایت کرد ابوداود و ابن ماجه و احمد و عبدالرزاق از ثوبان
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی ست از فعل چنانکه در اصول
فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد تعارض فعلین یا بقیاس چنانکه مذهب ایشان آنست از رجوع بقیاس
نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود
جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن
عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود بآن طریق که در فرود
آمده در نماید که چند رکعت گذارده هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب
اگرچه خلاف واقع است اما او را مقرر نمیداشتند و البته آنچه واقع و نفس الامر است یاد میدادند و در صورت

شک و تردد آنحضرت را بجهت غلبۀ استغراق و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
بوده و امّا شک بوجود نیامده و مفهوم میشود که آن از شیطان ست چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره روایت
آمده که فرموده چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند و در التباس و اشتباه
می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم شک در نماز هرگز
واقع نشده ولیکن برای تعلیم حکم آن عبارت را مفهوم میشود که اگر کسے در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار
مثلاً باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن تردد قرار دهد پس صورت بران که سه گذارده است
چه گذاردن سه یقینی ست اگر چهار گذارده باشد و سجدۀ سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری
کند و بهر جانب که ظن غالب دارد بنا بران نهد خواه اقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یکجانب نبود نیفتد بنا بر
یقین کند و بعضے مردم درین حکم برین امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم ست به بنا بر یقین و ندانسته اند
که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است و در شرع کرده و در سجدۀ بحث آن را ذکر کرده چنانکه در اشتباه قبله و غیر آن و نیز در صحیحین
از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه کذا آورده الشیخ
و در جامع الاصول از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد و یتم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم لیسجد سجدتین بعد
الفراغ و هو جالس و ترمذی گفته که بعضے از علما در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه
آنست اگر اول بار که شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند والا تحری نماید و اگر بعد از
تحری غلبۀ ظن بر یکجانب نیفتد بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطای گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار
است و همگی اگر اینچنین نکنند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار
آن حرجی تمام است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقاً خواه ظن غالب بر یکجانب
افتد یا بهر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد و در شرح مشکات تحقیق این کرده شده است [illegible] فصل
در سجدۀ تلاوت اختلاف کرده اند علما در حکم سجدۀ تلاوت ائمه ما برانند که واجب ست و امام مالک و شافعی
برانند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک او و در روایتی از امام احمد نیز واجب نیست اگر در نماز
باشد و در غیر آن واجب نیست جهت آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده تاکید و مبالغه
که در اعادی آن وارد یافته و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده
پس فرض باشد چنانکه در قیام نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم و تمسک ائمه دیگر

تخریج زید بن ثابت ست که گفت سوره والنجم را نزد آنحضرت خواندند و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب
سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد
یا سجده نکرده بجهت بیان جواز تاخیر یا این مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و
طهارت شرط ست در سجده تلاوت و از هیچکس خلافی در وی منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله
عنهما آمده که بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا شعبی و بیهقی باسناد
صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع کرده شده است میان این دو روایت
که مراد طهارت کبری ست یا ثانی در حالت اختیار است و اول نزد ضرورت و نیز نگویند که گاهی شعبی سواره
میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو میگذشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت
واجب نیست مگر بر مستمع در رسائل یعنی اگر اتفاقی خالی از قصد آیه سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی
گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام
مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصه و
حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ائمه آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا
شرائط صلوة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده تکبیر گویند و بر هر دو مندوب است نه واجب و مروی
از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نزد هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی
و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجده نماز است سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و ارفع
اعمال ست پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز باشد بیشک این تسبیح که خوانند
نزد حنفیه دعا در سجده نماز نمیکنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه
و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجود
قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخوانند رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و نیز نزد
بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا در قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند
و همچنین میگویند و بسا بودی که در سجده این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا و اکتب لی بها
اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی
بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگذاردم

و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیهٔ سجده را
و سجده کرد و بخواند این دعا را که آنمرد در خواب بشنید از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث
بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسورهٔ نجم که در آخر آیهٔ سجده وارد
و سجده کردند با وی صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین
مجلس حاضر بودند بطریق تکریر و تاکید تا هر که بر روی زمین بود آمد و سیاق به بیان بود و الله اعلم و گفته اند
که سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت امتثال امر الهی تعالی بود یا سجود شکر گذاری نعم عظیمهٔ حق
سبحانه که معدود اند در اول سوره و سجدهٔ مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت و امتثال امر و اتیان شکر و
سجدهٔ مشرکان بجهت استماع اسماء آلههٔ ایشان از لات و عزی که درین سوره مذکور اند یا از جهت ظهور سطوت
و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی و شانه و سطوع انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تاب و طاقت اختیار ایشان باطل شد و اثر سجود و انکار و استکبار
محو و مضمحل گشت مگر از آن کسیکه اشقی و اطغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبههٔ زشت خود زد و گفت
این قدر بس است و آن یکی از اشقیای قریش بود که بجهنم رفتند و درینجا قصه هست از وضع زنادقه و مفتریات
ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولعند بر غرایب و عجایب قصص آورده اند و علمای محدثین
حکم بوضع آن کرده در رد و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ذکر
اسماء لات و عزی و مناة جاءت مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی و آن بسهو
بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان آواز بلند مشابه بصوت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند
و سجدهٔ مشرکان از آنجهت بود گفتند اکنون محمد مدح آلههٔ ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی و ممیت
علیم و قدیر رزاق یکی است این بتان شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد
و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی
وی این آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم و این قصه عقلا و نقلا باطل و موضوع است و بهر این آیه را تفسیر دیگر است
که نیست در وی ذکر این قصه والله اعلم و فصل در سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ مفرده
که خارج صلوة کنند آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی بدعت

است وحرام علی الاصل بمبانی الشرع ونزد بعضی جائز ومسنون واز بعضی فقهیه نقل کرده اند که جائز است
مع الکراهة وتفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است وآن خود در حکم سجده صلوة است
دیگر سجده تلاوت است ودران خلافی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز وظاهر از کلام الفقها آنست که
این نیز مکروه است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت واندفاع بلیت ودرینجا اختلاف است نزد امام
شافعی سنت است وبقول امام احمد وابی یوسف نیز همین است واحادیث وآثار درین باب بسیار آمده چنانکه
مذکور گردد ونزد امام ابوحنیفه ومالک سنت نیست بلکه مکروه است وایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است
وبنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بیان که چه بطریق سنت واستحباب بود موجب تکلیف
مالایطاق باشد وگویند مراد از سجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از ان
بسجده کرده اند یا منسوخ است ولیکن آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت
نیز همچنین واقع است نه هر نعمت وگویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است وچون از بعضی خلفای راشدین
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فعل این سجده ماثور است قول نسخ درست نباشد ویک قسم
دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند ودر بعضی روایات فقهیه رخصتی دران واقع شده مختار کراهت
وحرمت آنست ودر مسند امام احمد وجامع ترمذی وسنن ابی داود از ابی بکره رضی الله عنه آمده است که چون آمدی آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خبری که خوشحال میساخت بروی می افتاد سجده کنند مر خدا را جهت شکر کردن مر اورا
عزوجل واز انس نیز مثل این آمده وبیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آورده در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم سجده شکر بجا آورده ودعا کرد مر آن قبیله وگفت السلام علی همدان السلام علی همدان وعبدالرحمن
بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی بپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید که هرکه
یکبار صلوة بر تو فرستد خدا تعالی بروی ده صلوة فرستد وهرکه یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام
فرستد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد وسجده کرد وبغایت طویل کرد چنانکه
ببینندگان گمان بردند که روح پاکش بر آسمان رفت واز ابن ابی الاسلامی نیز رفت ویکبار شخصی کوتاه بالای
ناقص الخلقت را دید سجده شکر کرد وجز این نیز چند حدیث آمده ودر صحیح خبر آمده که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را
آوردند آنحضرت سجده کرد وفرمود هذا فرعون هذه الامة ودر روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد واین

ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون کعب بن
مالک را بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرای اسلام است و یکی از آن سه تن که
تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کرد پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم
و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم الآیة و این قصه دور
و دراز است و از لطائف قصص است و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردیم فلیطلب ثمه و امیر المومنین ابوبکر
صدیق چون خبر قتل مسیلمه کذاب بشنید سجده شکر کرد و قصه وی مشهور است و امیر المومنین علی رضی الله عنه
چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجده شکر کرد و قصه حرب وی با خوارج نیز در کتب
احادیث و سیر مذکور است چیزی از آن نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکات ذکر کرده شده است وصل
در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم است و بعضی بفتح میم نیز گفته اند و جائی بکسر آن نیز حکایت
کرده و در قرآن مجید قراءت سبعه بضم میم است و سکون از شواذ است و این روز را در جاهلیت عروبه
بفتح عین و ضم راء و بای موحده میخواندند و جمعه اسم اسلامی است بجهت اجتماع ناس و سعی بسوی نماز کذا قیل و
تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم از جاهلیت تغییر داده اند بجمعه بجهت اجتماع آفرینش دروی
یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغییر دادند فایده و نامهای قدیم
هفته این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی داشت و در اسلام
بفضایل و خصائص امتیازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدا تعالی از روز جمعه کسانی
را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز شنبه و نصاری را روز احد یعنی
یکشنبه پس آورد ما را و هدایت کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه
بجهت آنکه امر کرده شد ایشان را بعبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند
ایشان و ورزیدند عناد و [illegible] اختیار کردند یهود روز شنبه را و تعلل نمودند بانکه روز انتهای آفرینش است
و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند
و نصاری تعلل کردند بروز یکشنبه که وقت ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوار تر است به تعظیم و شکر نعمت و انجاب
عبادت و اکثر برآنند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین [illegible] بلکه باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد
خود مکلف گردانید که آن روز کدام است پس یافتند یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و [illegible]

قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز دو معنی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند
بآن بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة فاسعوا پس هدایت نمود و گمراه کرد ایشان را
بآن و قرود تعلیل دیگر آنکه راه نمود ایشان را بدو یافت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالیٰ خلق
کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه تمام شد تسلیم عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر
ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بآن و در روز جمعه پیدا کرد ذات انسان را و شکر نعمت وجود اولی و احری
بود از شکر نعمتها خارج از ذات و ظاهر حدیث معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در
شرح صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و پیش
از نزول قرآن بآن و گفتند چون یهود و نصاری را روزیست که در وی جمع میشوند در هر هفته برای
عبادت ما نیز میگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالیٰ را و نماز گذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر
و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه باین خصوصیات که در
نماز جمعه است نبود بعد از نازل شدن قرآن باین خصوصیات واقع شد و مقصود کافیست تدبر بود و در حدیث
اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و از این حدیث معلوم میشود
که افضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنها است و اختلاف کرده اند علما
را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی از این دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام هفته است و روز عرفه
افضل ایام سنه و این سخن محملی ندارد نزد تأمل و همچنین اختلاف دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد
رحمة الله علیه گوید شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه در آمد و در ایام منا بود
چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیاید ان شاء الله تعالیٰ و در حدیث دیگر آمده است که
سید الایام یوم الجمعة جمع شدند در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه و در آورده شد
در بهشت در روز جمعه و برآورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و در روز جمعه خواهد
بر پا شود قیامت و در روز نفخه و در روز صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع یافته در این روز
یا بجهت آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی در این عالم متضمن حکمتها است که حصر آن نتوان کرد و امکان
بیرون نیست و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است به نعیم جنت و
ظهور مواعید حق تبارک و تعالیٰ و خصائص و فضایل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است

ذکر روز جمعه و فضایل وی ۱۲

گرچه چیزی بود در وی انضمام بجاهد باید علما را از صحابه و تابعین ومن بعدهم درین ساعت خلاف است
یکی دو قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این
قول مردود است و ابوهریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب
بود در وی دعا برداشته شد ابوهریره فرمود دروغ گفت هر که آن را گفت آن ساعت موجودست الآن هر روز
جمعه قول دوم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان در هر وقت نیز باقی است و در اینجا نیز دو
قول واقع شده جمعی میگویند که آن ساعت را در هر وقت مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر
شب قدر در عشر آخر و اکثر برآنند که متعین است و در اینجا اقوال متعدده زیاده بر سی قول آمده شیخ ابن حجر
عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نموده نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف
و رفع و وقف آن بیان کرده و در آن تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السعادت اکثر آن نقل کرده ایم و ارجح
اقوال دو قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز
اختلاف است علما را در ترجیح یکی از این دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث آورده در آن تقویه
و تائید نموده و ما در سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبدالرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از
صحابه جمع شدند در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاستند کسی از ایشان اختلاف نکردند در آنکه آن ساعت
آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آرند که میگماشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبر کند او را
بآخر ساعت و چون خبر میکرد مشغول میشدی رضی الله عنها بدعا و مناجات و تضرع و ابتهال والله اعلم دیگر از جمله خصائص آنکه
درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین روز بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه در وی نماز است
که افضل فرض اسلام است و ترک نهادن در آن موجب ختم بر قلوب و نوشتن از جمله منافقان است و غسل در وی سنت
مؤکده است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیاک و تجمیل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تجمیر بسوی یعنی
خوشبوی کردن آن مستحب است و درین روز نزد جمعی از علما صلوة نافله در وقت استوا مکروه نیست و در حدیث
و ابوقتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه در
دوزخ در آن وقت می افروزند الا روز جمعه و از آنست که بسیاری از اهل فجور و فسوق در روز جمعه و شب
جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز عید است از برای تفرغ
مر عبادت را و مزیت او بر سایر ایام چون مزیت شهر رمضان است بر سایر شهور و ساعت اجابت در وی بارز

مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عیدی است مسلمانان را که در هر هفته مکرر میشود و در حدیث مرفوع آمده که
یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکساله
نماز و روزه بیابد و این روز کفارت سیآت است و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلائق و سوای جن و انس
بهجت میکنند که حقتعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت در آن الا الجن و الانس که پرده برسرو دل ایشان فرو گذاشته
از برای قیام تکلیف و ایمان بغیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند درین روز بقبور خویش و زائران را می شناسند
شناختی زیاده بر سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت
قبور درین روز مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین همبرین است و روزه داشتن روز جمعه علی الانفراد پیش
اکثر علما مکروه است که روز عید ماست و روز عید صوم مکروه است و روایت است از امام ابو حنیفه و امام مالک
رحمة الله علیهما که مکروه نیست این روز مخصوص است باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر بطریق وجوب در
خطبه و خطبه در عید سنت است و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب
الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب بقیام و علمای برای این
وجوه گفته اند که نا تمام است و ظاهر نزد این مسکین آنست که این اشارتست بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول بطاعات
و عبادات باشد تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشد چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه و شب آن یا من
از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم مامن مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر و
از ابو نعیم در حلیه از جابر آورده که کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت
در حالی که بر وی مهر شهدا باشد و نیز وارد شده است که آزاد کرده میشود در روز جمعه شش صد هزار کس و بعضی
هزار کس در شب جمعه و در بعضی روایتی تمامه مردم وی انشینند ملائکه با صحف در روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول
فالاول و چون بیرون آید امام برای خطبه بر بندند صحیفها را و می دراکنند در مسجد و مضاعف میگردد درین روز
حسنات و در یک رکعت نماز در روز جمعه فاضل است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون
حقتعالی تبارک و تعالی خواهد که برانگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتی که دارند می برانگیزد روز جمعه را روشن و تابان
و اهل جمعه را در شادی میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی
مثل برف و بویهای ایشان مثل بوی مشک خوض میکنند در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و

والنس وبرهم میزنند چشم از تعجب وحیرت تا آنکه ورمی آمید در دهشت ومغالط نبود ایشانرا هیچکس مگر مؤذنان
وبرای خدا اذان گفته باشند وحرمت وکراهیت بیع نزد اذان واستحباب غسل العید از تا آن نیز از خصایص
جمعه است وقراءت سورۂ الم السجده وسوره هل اتی علی الانسان در نماز فجر وخواندن سورۂ جمعه والمنافقون
یا سبح اسم ربک وسورة الغاشیه در نماز جمعه وخواندن سورۂ قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در نماز مغرب
وی وخواندن سورۂ جمعه ومنافقون در نماز عشای وی نیز مسنون ست وشافعیه التزام دارند وهرگز خلاف
آن نکنند وحنفیه مکروه میدارند تعیین سوره را وهرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد
گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده دران وگفته که مقتضای دلیل کراهیت ایهام تفضیل و
هجران باقی وعدم جواز جز آن ست عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بندۂ مسکین عبد الحق بن سیف الدین
ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز دایمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکرده چنانکه عادت شریفه او
در نوافل واگر بود اکثری بوده باشد پس طریقۂ حنفیه آنکه اکثر بخوانند وگاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث والمذهب والله اعلم
وفضایل خواندن سورۂ کهف در شب جمعه وروز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخواند
سورۂ کهف در روز جمعه روشن شود در روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلند آسمان ودر روایتی آمده که روشن
شود نور تا بیت العتیق وآمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرده بین الجمعتین یعنی صغایر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوب است و
لیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صغایر والله اعلم وصل بالجمله روز جمعه روزی شریف وعظیم ست در دنیا وآخرت اما شرف در دنیا
معلوم شد ودر عظمت وی در آخرت حدیثی ست که وارد شده است مشتمل بر فواید شریفه وحقایق عظیمه که دلالت دارد
بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند بنماز جمعه حاصل میگردد از انوار مشاهده عظمت وجلال حق پرتوے
ونمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار ودیدار وی حق سبحانه روایت کرده است
امام شافعی روایه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل وحال آنکه در دست اوست آئینه
سفید که در وی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه سفید ودر وی نکته سیاه گفت این آئینه مثال
روز جمعه است که از سایر ایام بصفا ونورانیت مخصوص است واین نکته ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار
امتیاز وی از سایر اجزای روز امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر وظاهرتر بود ولهذا برای کنایت از
میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند وگفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید ست گفتم یوم المزید چه معنی
دارد وچیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی درجات جنت ست

دری گشاده را که طول و عرض آنرا جز خدا کس نداند و در وی تلهاست از مشک که سرهای آن از غایت
بلندی بآسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم میفرستد پروردگار تعالی آنقدر که میخواهد از فرشتگان
خود در گرد آن وادی منبرهاست از نور که بران نشستگاه پیغمبران ست و گرد گرده شده است آن منابر نور منبر
های دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بران شهیدان و صدیقان در پس آن منابر از نور می نشینند پس میفرستد
وتعالی آن مشک سا در جامهای و بر جدهای و موهای ایشان میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام که
راست کردم با شما وعدهٔ خود را که در آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه میخواهید بدهم شما را گویند
پروردگارا میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی ما اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیگردانیدم
شما را و سرای خود یعنی بهشت بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد منست مزید هر چیز چه نعمتهای
من و درجات فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امروز روز مزید ست پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب
بنما مرا وجه کریم خود را که نظر کنیم بآن و ببینیم آنرا بچشم سر عیانا تا نهایت مقاصد و منتهای مطالب این ست که بالاتر
ازین مطلوبی نیست بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ارنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش
از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بمقتضای لطف و مهربانی خود بر سوال
آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سول و مامول وقت است هر که پیش از وقت
طلبید و بیش از قسمت خواهد محروم باز گردد و صاحب النخیر له مطرا فاذا جاء بالایابان یحیی پس تجلی کند پروردگار تعالی
و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بیهوش شد ایشان را از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر
نمی رفت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست هر آئینه
می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه بدیدار مشرف شدند و بنور جمال وی منور گشتند گفته میشود
مر ایشان را که کنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی ست به بندگان چه دایم در درگاه
عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان ست بروند و زنانی بجال خود بیابند و
بیاسایند و بعد پرده های صفات که جمال و طراوت آن نعیم جنت است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد
تجلی دیگر شوند مشهود در هر دو صورت یکی ست تفاوت در کیفیت شهود ست پس باز میگردند ایشان
بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بر آنکه از
حسن و جمال و رفتار نیست در بهشت چه آن جمال صفات ست و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان

خود وجمال آنکه پوشیده شده انما این مردان برین زنان واین زنان بر مردان ونمی توانند یکدیگر را دیده و
نموده میشوند بهم یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است ایشان را نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان چون
باز آیند بجمال خود زنانی بگذرد وفرود نشیند آن نور و برود غلبهٔ آن ورجوع نمایند بصورت تمامی خود که پیش
ازین بران بودند یکدیگر ببینند و بشناسند میگویند مر ایشان را زنان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید شما
از پیش ما بر صورتی و هیئتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و هیئت یعنی این حسن وجمال پیش ازین
نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن وجمال از جهت است که تجلی کرد پروردگار تعالی وتقدس
بر ما پس رسید ما را از ذات مقدس وی و دید نی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد رسیدنی ورا سته
الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است ونرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوقی ولیکن
نموده جل جلاله ایشان را از عظمت وجلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن بذات اقدس
وی و میگویند که از اینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت وجلال است که فائض شده از ذات وی تعالی وتقدس
از ذات وعظمت وجلال صفات اند و مشاهدهٔ صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوییم احاطه را نفی کردند نه رویت
را و حاصل در دنیا مشاهدهٔ عظمت وجلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی بنماید که حقیقت و عرفان توان گفت
که وی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است واگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل
بود نه بچشم مثلا عقلا میگویند آنچه مرئی است از جسم نمود شکل لون است نه کنه حقیقت جسم آنها همه صفات
جسم است و با وجود آن در عرف میگویند جسم را دیدیم و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را
در آخرت ببینند واین دیدن را در چشم ایشان پیدا کنند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود واین معنی را
اعتقاد کرده ساکت مانند اینقدر بس است والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حالت همیشه
در هر جمعه باشد مومنان را دو چند و زیاده آنچه در جمعهٔ دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را از آنجهت
آنچه میدهد ایشان را پروردگار ایشان از خیر و برکت و مخصوص میگردند باینچنین فضل و کرامت و خود چون
دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود وی تعالی نخواهید و هرچه خواهید شما را بدهیم لاجرم همیشه حال
بر همین منوال باشد فهذا المعنی الیوم المزید وخواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون وفصل چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خطبه بمنبر شریف بر آمدی بلال شروع
در اذان کردی در پیش در سنت شریفهٔ آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در

زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت بعثمان رسید و کثرتی و تفرقهٔ در مردم پیدا شد امر کرد باذان
دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره است و در بعضی روایات
آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است
و آنچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار صدور شده و هم اول باعتبار
وجود و ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسمیهٔ اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة
و بهمین اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو اذان بود و معتبر در وجوب
سعی و حرمت بیع نزد بعضی همان اذان است که بود از جلوس خطیب است بر منبر از جهت اصالت و وجود وی
در زمان آنحضرت پس مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین است ولیکن علما راجح آنرا
داشته اند که معتبر اذان اول است که متحدث گشت اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشد زیرا که مقصود
که اعلام است بوی حاصل میشود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است بر برآمدن امام برای خطبه و
التزام انصات و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت
بود صلی الله علیه و آله وسلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار
اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خواهند
بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است که اذان
اول از متحدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان
را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر کرده بود هشام بن عبدالملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم و بر هر تقدیر
آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده باشند
بمعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود و مقصود تنزیه و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المومنین عمر در جماعت
تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم هر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان رضی الله عنه اجماع
سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرده و فته بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون خطبه خواندی
آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی
بجهت شروع تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و آله وسلم منذر جیشی شد که میگوید صبحکم و مساکم و منذر که جیش آنکه غیر سیاند

قومی را و شیر سانند ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون میزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار و کلمه اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون ست و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف ست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داود ست علیه السلام و در حدیث غیر مرفوع از شعبی آمده که فصل خطابی که داود را داده اند و فرموده و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب بن لوی و قیل سحبان بن وائل و قیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت است و جمع کرده شده است میان این اقوال بآنکه اولیت داود اول حقیقی ست و در بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف میکرد و در جمعه بر عصا و در بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس و عصا کرده است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و بعضی گفته اند که در هر بلده که فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح ست چنانکه در مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و حنفیه بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما سیجیء فی موضعه ان شاء الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته ست که این معنی بر تکیه کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد نه بر عصا و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه و الا در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و آله و سلم میانه و در روایت ابی داود که آمده بود نماز وی میانه و خطبه وی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشان فقه و دانشوری است و ماناکه وجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس ست خصوصا از آنحضرت که بمصدر جوامع الکلم و مظهر غرایب حکم ست و مرد باید که در طاعت و عبادت کوشد و به تهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصداق لم تقولون ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که کردار باید نه گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم امت بود و مکانها بتعلیم قولی نیز موکد ساخت و نزد امام ابو حنیفه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض خطبه کافی ست

و زیادت بران سنت و مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه است
و ذکر الله بر بیقدر صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و بسته شد
و کفایت کرد بدان دلیل آنست کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه
مذکور نیست و در کتب حدیث مگر در بعضی کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون
بمنبر بر آمدی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی و اگر در اثنای خطبه حاجتی
عارض شدی یا سائلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سائل را جواب دادی
آنگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر
و برداشت ایشان را و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین با سلام پس فرود آمد از منبر و نشست بر کرسی
تعلیم کرد او را پس باز بمنبر بر آمد و خطبه را تمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمع دیدی امر فرمودی
حاضران را بتصدق و تحریض کردی بدادن چیزی که بوی باز ثوب و دراهم و جز آن و ما تا که علما اینها را
از خصائص آنحضرت داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از
حجره اگر در خانه بودی یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف
شده است در بیرون آمدن جمعه و عید در حرمین و غیرها که با جماعه کثیر با علمها بوضع غریب بالند و پیش
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طوق و ادالک نبودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طیلسان و طرحه و
جامه سیاه و امثال این ملابس معتاد نبودی ولیکن در مشکات از مسلم روایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود طرف آنرا میان هر دو
کتف خود و روز جمعه لبس سواد مستحب است و نزد حنفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر
میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه میخواند حال
و مثال وی همچو مثال حماری است که بر میدارد کتابها را التعریض است بمذهب یهود که این آیه نازل شد در آن
ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت میکند در
برداشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید مر صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه
خاموش باش پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرده است
و او و هر که لغو گفت نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الصراح اللغو

بیهوده گفتن و این انصات واجب است نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و مذهب امام مالک نیز
همین است و پیش بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که از شافعی دو قول است
و از احمد نیز دو روایتست و میگوید که ابن عبدالبر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف
کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی مکروه دارند و بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابوحنیفه آنست
که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام ست و اگر
در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع
در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لاباس بهست زیرا که اینوقت استماع نیست بخلاف نماز که
امتداد دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافلست و الا قضا خانیه در وقت
خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف است در آنکه دور نشسته است و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است
و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه با مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین
بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه امر معروف باشد و تسبیح و تهلیل بود
و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست
زیرا که فرض است و جوابش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن است در
هر وقت بخلاف خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد نزد عطسه نیز در دل گوید
و در رد منکرات اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتے
از ابی یوسف آمده انتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون میخواند
و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه میخواندند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند و اگر
عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز این دو سوره میخواندند وصل در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله

وصل
بیان نماز تهجد

وسلم و هجود بمعنی نوم و تهجد ترک نوم چنانکه تاثم ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بمعنی استیقاظ است
چه نماز تهجد بعد از نوم و بیدار شدن از آن میبود و اختلاف ست در آنکه قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است فرض
بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله را
از نفل گویند بمعنی زیاده بر فرض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل لغت نفل ست
یعنی فریضه زایده علی الفرایض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک که مفید اختصاص بآنحضرت است

گفته چه نفل و تطوع مخصوص بآنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجات است چه تطوع در حق وی
صلی الله علیه وآله وسلم که مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین باشد و در حق
غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بران محافظت
نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بدله
آن بگذاردی و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه وآله وسلم و چندان ایستادی که
پایهای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عائشه آمده که بشکافت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول
وی سبحانه علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الایه گفته اند که قیام لیل واجب به تفصیل مذکور در قرآن در حفظ
اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب وی
رضی الله عنهم تا یکسال بعد از ان منسوخ گشت باین آیه و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت
هم است یا مخصوص است بامت و وجوب فی است برآنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در شب سیزده رکعت بود ده پنج دوگانه و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر و وتر در مذهب ما سه رکعت
است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن از ان و از امام
احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت است پس من قائلم بدان و گفت سلام دهد بر
دو رکعت و اگر سلام ندهد و وتر به سه رکعت کند امید دارم که زیان نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعادة
ایتار به سه رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بحدیکه اگر زیاده نیز بر ایتار بیک رکعت نباشد کمتر از ان
هم نخواهد بود والله اعلم و ایتار بیک رکعت که میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام
میدهند و در ایتار به سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نهی از بترا واقع شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده
مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم زیاده بر یازده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح ست اما مراد باو دو رکعت سنت فجر است
یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت فجر از ان و صحیح آنست که نه
رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده با وتر و گاهی بر تمام نماز شب اطلاق وتر نیز
آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آنرا فضیلتی ثابت شده و صلوة نهار نیز با مغرب وتر شده و وارد شده است
که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت دران دراز کردی چنانکه سوره بقره

سورۂ آل عمران و نساء و مائده یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی در رکوع و سجود و قومه نیز باندازه آن دراز
کردی و در بعضے شبها در نماز شب یک آیت را مکرر کردی و آن آیه اینست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیر را کوتاه تر از دوگانه سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و چون
نشسته میگذارد در رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته میگذارد و چون پاره از قرات ماندی برخاستی
و ایستاده بخواندی در رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته
یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت چون
گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه و آله وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بودی و حفاظ در حدیث طعن
کرده اند و فقها را در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابو حنیفه است جلوس متنفل هیئت
جلوس تشهد است و در روایتی احتباء و تربع نیز آمده و در روایت است از ابی یوسف احتباء و از محمد تربع و جلوس
تشهد افضل است بالاتفاق و چون میگذارد نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد از آنا آنکه دراز میشد و سجده و از
آن و در این دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد قرات در رکوع و سجود و سایر ارکان آن را تمام و کمال
بجا آرد چنانکه بلا عذر و جبر نقصان ترک قیام کند نه چنانکه بعضے نادانان از اصحاب وسوسه میکنند چنانکه شبهای گذارند که هیچ
یکی ارکان را بجای نیاورند و خواهند که عددی را که ورد را خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
افتتاح میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از آن تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات روایات متعدده
واقع شده متعدد مختلف است و در مواظبت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه مر نشاط او محل وسع
بسلوک طریقه اتباع و آن طرف در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعادة و شرح آن مسطور و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذارد و در جامع الاصول
از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر شریف که از این عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و
ترمذی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست
باید که وتر را هم در اول شب بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود
و محضور است و این افضل است و از بعضے اصفیا شنیده شد که گذاردن وتر در آخر شب از مقام رفیع است

در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است ابوبکر صدیق رضی الله عنه وتر در اول شب کردی و عمر خطاب
رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ هذا بالحذر و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوة و بالجمله صحت
رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که وتر در آخر شب گزاردی قریب صبح و اگر
گاهی در اول شب یا اوسط آن گزاردی و بعد از آن به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده
لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته کسیکه در اول شب وتر گزارد پس از آن به تهجد برخاست اعاده
نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر بعد تهجد گزارد لابد یکی از آن نقض بود و وتر از نقل وارد نشده و در شرع
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر دو رکعت نشسته میگذارد و میخواند در آن اذا زلزلت الارض و قل یا ایها
الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نیز نمی کنم از آن و گفته اند گزاردن
آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند که دو رکعت وتر است
و در حدیثی وارد شده است که گزاردن دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میکرد و این بر تقدیری خواهد بود که کسی
آنرا در اول شب گزارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده
والمختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند و بهیچ سندی مروی و ماثور نه
و میگویند که در بعضی روایات قنوت نیز آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت
سوم بآواز بلند و کشیده حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملائکة والروح و صلی آنحضرت بعد از دو رکعت سنت
فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه تکیه کردی بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده اند که
چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من و الا اضطجاع
مینمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری علی شقه الایمن و از این حدیث معلوم میشود که
تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کرده و از عائشه آورده که گفت
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد و الا
بیرون می آمد برای نماز و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم و من بعد
هم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد و ضروری بود
که از آن چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم از این

قبیل بود چنانکه نقل عمال غسانی کلمات لابد حاجت گفته تا ناظر دران است و اگر ضرورتا سخنی نه از جنس ذکر گوید ضروری
بود نیز مبطل سنت و موجب اعاده آن نیست مگر بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند یکباری
دیگر که منتظر نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی مکه معظمه بود و فقها بود گفته شد که مردم دیار ما تکلم بعد از سنت فجر
را مبطل سنت میدانند و اعاده کنند گفت سبحان الله تکلم خارج الصلوة مبطل الصلوة بعضی از اهل ظاهر اضطجاع
بعد از سنت فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین
قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علماء
بلکه جمهور آن قایل مالک را بدعت میشمرند و این هر دو قول بعید است اما مذهب بجهت عدم ذکر اضطجاع در
بعضی احادیث اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جابر علماء طریق توسط اختیار کرده یا استحباب آن رفته
و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز همین است و میفرمایند که فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهت آنست
که عادت شریفه اضطجاع بهمین وجه بود که او افضل است و در عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش
مبین شده است وصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که علماء این دیار از شب برات میخوانند ثابت
شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا در بعض شب پس دراز کرد سجده را تا گمان بردم که قبض
کرده شده روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم پس بسودم پای وی و جنبانیدم پس انگشت او را پس
بجنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عایشه یا گفت یا حمیراء آیا گمان بردی که پیغمبر
خدا خیانت کرد در حق تو و عذر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست و لیکن من گمان بردم که قبض کرده شد
روح تو از جهت درازی سجده تو پس فرمود آیا میدانی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا
داناتر است پس فرمود این شب شب نصف شعبان است خدای تعالی می نگرد در بندگان خود را [illegible]
آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب
تمام شب میشود پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت میکند بر رحمت خواهندگان و تاخیر میکند مر آمرزش اهل حسد
و کینه را که بناحق کینه و دشمنی میدارند با مسلمانان و هم از عایشه در حدیث دیگر آمده که گفت آمد آنحضرت بر من [illegible]
شد و برگشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبالهٔ آنحضرت و دیدم که آنحضرت در بقیع سر بجانب آسمان
برداشته ایستاده است و دعا می کند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عایشه که حیف میکند خدا و رسول

وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت آنحضرت که این شب نصف
شعبان است نزول میکند حق سبحانه باسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب و در حدیث دیگر آمده است
که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل حقد و نوشته میشود در وی
ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و احادیث در فضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است
بعد لیلة القدر و در احادیث آمده است که گشاده میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید الاضحی و شب عید فطر و شب نصف
شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین از اهل شام من خالد
بن سعدان و لقمان بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت می پوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند
و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفتند مردم تعظیم این شب را و میگفتند رسیده است بایشان دران آثار اسرائیلیه و لیکن علمای
حجاز و مدینه موافقت نکردند بایشان دران و این اجتماع در مساجد را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام
است تنها نماز گذاردن را مکروه نمیدارد و وارد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جز قیام و طول سجده و استغفار
برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عائشه آمده که گفت بود شب نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون میان
شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا آنچه میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای
خود را و جستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی نیافتم او را در آنجا و برگشتم بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامه
افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی فهذه یدی وما جنیت بها علی یا عظیم ترجی
لکل عظیم اغفر الذنوب العظیم سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره پس برداشت سر خود را پس باز رفت
بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی و حق له ان یسجد پس برداشت سر
مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیا لا فاجرا ولا شقیا پس برگشت از نماز و در آمد
با من در جامه خواب و دید مرا که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم وی را
از حقیقت حال خود پس مسح کرد و گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه
مشقت کشیدند در راه خطا رفتند یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند دروی حق تعالی باسمان
دنیا و می آمرزد بندگان خود را اگر مشرک و مشاحن را و در آورد از نامه مشایخ درین شب صد رکعت نوشته اند
در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است شیخ امام ابوالحسن بکری رحمة الله اسناد

امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بگذارد چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیة الکرسی و خواند بعد از ان آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع باشد او را ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول و چون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته و یک سال آینده و نزد محدثان درین حدیث سخن است و از بیهقی آمده است که گفت بان میماند این حدیث مرفوع باشد والله اعلم و آنچه متعارف شده است در دیارها از سوختن چراغان و امثال آن همه نامشروع است و مشابه بدوالی هندوان که کنند و رسم مجوس است واما قیام لیل در رمضان که آنرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوٰة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که دایم در تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردد

وصل در بیان صلوٰة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو و ضحوة و ضحیة بر وزن عشیة ارتفاع نهار و ضحی فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بالفتح والمد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی یکدو نیزه و این را صلوٰة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوٰة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوٰة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوٰة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا ام هانی هذه صلوٰة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گذارد نماز ضحی روز فتح و گفت هذه صلوٰة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت بود و شیخ اجل علی متقی در مواهب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدای تعالی تا طلوع کند آفتاب و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه تامه و برای صلوٰة ضحی جدا و بصحت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز که اول وقت اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی ازینجا گمان بردند که مگر اینجا دو وقت و دو نماز اند و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف

وصل

در بیان صلوٰة ضحی

است در صلوة ضحی بعضے اثبات نموده و بعضے نفی کرده و بعضے سنت گفته و بعضے بدعت و بعضے رعایت آن جانب
را ترجیح نموده و بعضے اینجانب را ظاهر آنست که این اختلاف در نماز ضحی است که آنرا نماز چاشت میگویند نه
در نماز اولی که آنرا نماز اشراق می نامند چه این را بعضے از سنن موکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات
مختلف آمده و در بعضے روایات دو آمده و در بعضے چار و در بعضے شش و در بعضے هشت و در بعضے ده و در بعضے
دوازده و بر هر کدام ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که وارد
شده است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار در وی بحد
تواتر رسیده و قاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق
پس باقی داشت حق سبحانه از آن تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم عصر و صلوة اشراق را و در حدیثے
آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نماز است که محافظت میکرد
بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسے صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین عصمه الله بفضله المبین
که چون عنایت الهی که در شیر عباد و عموم مسلمین بملاحظه حوائج و مشاغل ایشان ظهور نموده است در وقت
مابین فجر و ظهر بر ایشان تخفیفے فرموده است بندگان خاص و تعالی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ آمده
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشته اند و تعالی بندب و استحباب ایشان را نه بوجوب که فراض حرج
و تخفیف فرموده جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علمای مذهب
و مشایخ است زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیاده علمی است که پوشیده شده است
از نافی چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی از علماء بکراهیت آن قائل شده اند و میگویند
گذاردن آن بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت
بر بدعت بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که
مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالث است گفت گفتم مر ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد
آنرا عمر گفت لا گفتم میگذارد ابو بکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت لا اخاله یعنی گمان
نمیبرم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و انا ابو بکر و نفی که
کبار صحابه است و رسیده که جمعی را دید که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة

با صلیتها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا عامه اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین هر آئینه شما میگذارید
نماز را که نگذارده است آنرا بیشتر صحابه و نه اکثر اصحاب وی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت
نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ضحی را هرگز و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذاردم
آنرا و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آئینه ترک میکرد عمل را و حال آنکه دوست میداشت
که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود بر امت و لازم گردد بر ایشان و از قیس بن عبید که تابعی است میگوید یکسال
مداومت کردم بعبد الله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد و مسروق میگوید که میخواندیم ما
قرآن را پس ابن مسعود پس نشسته میماندیم بجای خود بعد از برخاستن ابن مسعود و بعد از آن می ایستادیم و
میگذاردیم نماز چاشت پس خبر رسید این قصه بابن مسعود پس گفت چرا تکلیف میکنند بندگان خدا چیزی که تکلیف نکرده است
ایشانرا خدا و اگر نیستند البته ناچار شما گذارندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد روایت
کرده است که گفت درآمدم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم ابن عمر را که در مسجد نشسته است
نزد حجره عائشه رض و مردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم است که سنت
است یا بدعت گفت بدعت است ولیکن نیکو بدعتی است و پیدا آوردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز ضحی
این اخبار و آثار است که در نفی صلوة ضحی آمده اند و غیر آن هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار
و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت نمیکرد بر صلوة ضحی اگرچه امت را
بر محافظت و مداومت آن تحریض فرموده و ترغیب نموده از جهت محافظت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در
مشقت نیفتند و در آخر در خروج از عهده آن در نمانند چنانکه تصریح کرده بدان عائشه رضی الله عنها ولیکن
در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد با روایت خود آن نفی
کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جائی که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله واقع شده مراد ما دام علیها باشد
محمل ناگذاردن ابن مسعود و ندیدن قیس بن عبید او را مدت یکسال در نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود
مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادت ترجیح میکرد آنرا بر این با وجود استحباب و فضیلت
این والله اعلم و توان گفت که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده در این باب یا چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندیده موثوق باخبار کسانی از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشنیده
بیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود

یعنی این نماز در حد ذات مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در تراویح کنند بدعت است چه سنت
در نوافل و فضیلت آن نهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ حدیثی و اثری
نفی مشروعیت آن معلوم نشده بلکه نفی صفتی مخصوص که در روایت با مداومت یا اجتماع باشد در روایت کرده است
ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان گفت اگر لابد میگذارید
در درون خانهای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این اثر از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه دیگر از علما
بقصد تطبیق و توفیق روایات بگویند که مستحب است که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه
استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است گفت از عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفری باز می آمد و در حدیث ابی سعید خدری
آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز و ترک
میکرد آنرا تا آنکه می گفتیم نخواهد گذارد آنرا هرگز چنانکه عادت شریفه در اکثر نوافل و تطوعات این چنین بود و احوال
سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگذارد این نماز را یکروز و ترک
میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند که محافظت و مداومت
کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض پس میگذارند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علما سلف در
اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم همچنین بود تا وقتی از اشتغال علم و خیرات و مبرات دیگر نگرند و بخلاف
عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تعبد ایشان بدان بیشتر است که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری
دارند بسیار از خیرات و مبرات که مهم تر و مقصود تر است از آن ترک کنند هذا لیس بشی و بالله التوفیق و صاحب
سفر السعادة گفته که صواب آنست که استدامت بر آن نیز مستحب است اما اجتماع بر آن در مساجد خوب نیست بلکه
اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عائشه مروی است که گفت اگر بر انگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک
نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت حضوری که از زنده شدن ایشان در دیدار حاصل شود بلذت و سروری که در نماز
می یابم هرگز نرسد تنبیه عدد رکعات درین صلوة مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسبب نشاط و کسل یا
اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما اختیار هشت رکعت کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد
دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قرائت این نماز در بلاد مشائخ والشمس و ضحیها واللیل اذا یغشی و الضحی
و الم نشرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفرلی وارحمنی و تب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز ماثور است

عید

و در حدیث عائشه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمده وصل در نماز بدانکه روز عید را از ان
گویند که وی عود میکند و مکرر می آید و در تفتیش این وجه عام است بر مواسم دیگر نیز صادق می آید از جهت
بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته که عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر شکر از تمامی
نعمت صیام است و در عید الاضحی تمامی نعمت حج که بوقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید
هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح
و سرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت
ساختند اما زکوة چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاق اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب
همان فرح و سروری که فقرا را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاول
بعود می گفتند یعنی تفاؤل بعود سال دیگر بر ساد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که تفول در لغت
رجوع و بازگشتن بود که بالتفاول است بآنکه برود و بسلامت باز گردد در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که
عید از ان گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است بندگان را بفرح و سرور و فضل و کرم خویش
برین وجه وارد میشود که اشتقاق عید از عود یا از عید است چه این اجوف است و آن مثال مگر آنکه قایل شوند
بقلب چنانکه در جذب و جبذ و عادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گذاردی و آن مکانی ست بیرون
مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله مکه ازانجانب درآید میان و مسجد شریف
هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بمصلی افضل است
از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد
بمصلی بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود همبرین ست عمل ناس در امصار و در بعضی امصار
که در مساجد میگذارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت که بجهت عذر باران در آن
جز یکبار منقول نشده و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند الان
خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد
شریف الان بر وجه کفایت است بآبادانی این بلده شریفه بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وآله
وسلم که وسعت مسجد کمتر بود اما در فتح شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که بر امام
بخانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد و دیگر آنکه نماز عید جایز است گذاردن آن در شهر در دو موضع

باتفاق و نزد محمد جائز است در سه مواضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در روز عید اصحاب را واجب ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیدی از برای اظهار
عزت اسلام و شعائر آن و حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
احمر شیء و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در
یمن بسیار بود برد یمانی گویند این ست و تجمل و تزیین برای عید مسنون و مستحب ست اما لباس مشروع
و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه بچند خرما
افطار کردی و عدد آن وتر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت
اوست که مفید تقویه بصر ست که صوم سعف آنست و حلوا موافق مزاج ایمان ست المؤمن حلوی ما اگر کسی
چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرینی مرقق قلب ست و لهذا
گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است و رعایت عدد وتر در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم
و فرمود ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که پیغمبر
نمی آمد روز فطر تا نمیخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست
که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت یا امتثال امر الهی و اگر
بمجرد امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نهار روز
عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر کدام و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
بمصلی بود صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اما اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن بعد
از نماز است ذبح کرد و صدقه داد و بعد از ان بخورد و اما غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث آمده یکی از فاکه
بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت نرسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این یک حدیث از وی
شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غسل میکرد یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفه
دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت هر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از شما
دیدم الا آنکه غسل نمیکنند روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث
درین کتب نیافتیم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل کرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت مبالغت وی رضی الله عنه در

متابعت بسنت واقتفای آن میکنند که حدیث درین باب صحیح ست گزاما ابو داود رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه ست و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف امام ابی حنیفه است اما اگر سراً گوید بالاتفاق سنت ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاده رفتی و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی در ام گفته که رسیده است ما را نه زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز عید اضحی زود تر گذاردی و شاید که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده ست همه در پیش نماز تاخیر باعث آمد یا در اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعف بجهت صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی نه اقامت و نه الصلوة جامعة و در فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف است و مختار در مذهب حنفیه سه تکبیر ست در رکعت اول پیش از قرأت و سه در رکعت اخری بعد از قرأت و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه آمده ما اخذ باقل کردیم زیراکه تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلاف معهود در شرعست پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم ست در وقتی که امیر مدینه بود و از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد و از کثیر بن الصلت از گل که خانه وی در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر رض بعد از وی نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کرده اند که کسیکه خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان رض نیز کرده بود و در اوایل نماز گذاردی پستر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب و ناسزا نسبت بجماعتی که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لایق آن بودند میکرد بشنوند چنانکه

ودر حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمی بردند احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا میکرد و مروان بران مواظبت نمود یا بجهت این فعل وی شهرت یافت وعبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم ودر فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعضے گفته اند مکروه است وخواهر زاده گفته که حسن است در زمان ما ومروی ست از امام ابی حنیفه که لاباس به است وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتے بلکه براه دیگر باز گشتے وعلمای برای آن وجوه ونکات پیدا کرده اند که بعضے ازان یا مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم وحق آنست که اسرار ومعانی که در افعال آنحضرت بود خلایق را درک آن تنگ ست ووصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد مرا ورا بقاع ومواضع واماکن مختلف شکثر واهل آن از جن وانس وملائکه بر طاعات ویا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی ومشرف وثواب این عمل مشرف شوند وحصول سعادت تشریف برد سلام برآنحضرت بهر دو طائفه که مفید دعا بخیر وسلامت است علاوه ولازم آنست ویا آنکه برکات وی صلی الله علیه وآله وسلم بهر دو راه واهل آنرا شامل شود وهر دو بمراتب فضل وبرکت مرور وحضور شریف مشارک ومساوی باشند ویا آنکه فوایح روایح طیب آنحضرت استشمام کنند ویا آنکه حاجات فریقین را از تعلیم واستفاده واسترشاد وصدقه وصدقه وسرور بمشاهده جمال جهان افزای وی وامثال آن قضا کنند ویا آنکه اظهار شعایر وشرایع اسلام در هر دو راه حاصل آید واظهار ذکر الله وبرکات آن در هر دو بحصول پیوندد ویا آنکه اهل کفر ونفاق را بمشاهده عزت اسلام ورفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار وقل موتوا بغیظکم غمناک واندوهگین گردانند وبکثرت عزت لشکر اسلام دردلهای ایشان رعب اندازند وبترسانند ونیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود واگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود وبیانش آنست که قبلهٔ مدینه مطهره جنوبی ست ومصلای عید بجانب غربی ست ازینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود ومنزل شریف در وقت وقوف بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع می شد وآنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این محتاج بدلیل ست ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت در ابتدا جانب یمین باشد ونیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال ست واحتمال اختیار یمین ابتداء

ثابت نیست وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعادی بود تا در مقام بلا که خود نایستند و
درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنجا معروف عادت شریف
در بیان آمده دیگر آنکه نایستند جواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت را اعتبار بر مخالفت طریقین بر ثابت
بر طریق معین لازم نباید فتامل یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صلهٔ ارحام کردی و یا آنکه آنرا
بجهت تخفیف از دحام و هجوم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت
رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع فقرا و سایلان نبودی رجوع کردی تا نهر و منع
سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده ولیس الامر کما قال و بعضی گفته اند که
این تغییر طریق تفاؤل میگرفت بر تغییر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی چنانکه
راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان بتوجه
مصلی شدی در تردد دراز تر بود از آن راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در ذهاب
بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که در آنجا قصد عبادت نبود و در این وجه سخن
کرده اند بآنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند
صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد
و خلاف وقت برگشتن که اگر دیر تر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بود و بنای این وجوه همه بر احتمال است
و ابن ابی حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا
من ابواب متفرقة کرد این را از جهت حذر از اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید و بعد ان
در شرح سفر السعاده کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود بغرض من ان
تنبیه در صلوة عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر
و عبد الله بن عمرو ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم
نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز دارند و قول اول صحیح تر است انتهی و زرکشی می آرد که امیر المؤمنین علی ابو مسعود انصاری
را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی
و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادندی و نهی کردندی مردم را که بگذارند نماز بعد عید پیش از خروج امام در روز عید بیرون

واقع نشده وصل در استسقای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صاحب مواهب لدنیه میگویند که خلاف نکرده است هیچ یکی از علما در سنت صلوة در استسقا مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که در ان ذکر صلوة نیامده واحتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت ست در صحیحین وغیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست در ان ذکر صلوة بعضی از ان محمول است بر نسیان راوی وبعضی از ان در خطبهٔ جمعه بود که بعد از سعی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شده بدان واگر اصلا نگزارد پس آن برای بیان جواز استسقا بود بلا صلوة و خلافی نیست در اصل جواز و احادیث مثبته مقدم ست بقاعدهٔ مقرره لتقدیم قول مثبت بر نافی انتهی این است کلام شافعیه ونزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه در استسقا نماز مسنون نیست وهمین دعا واستغفار ست بموجب قول حق سبحانه واستغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ونیز در احادیث در وجوه استسقا که مذکور شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات خود بسرحد صحت نرسیده است یا مخصوص ست بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ونیز سنت آن باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا و اینجا ترک صلوة اکثر ست وفعل آن جز یکبار نه ولصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر رض استسقا کرد و ورد وی همین دعا واستغفار پیش گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند کسی از سلف این است نماز گذارده پیش از نماز عید وبعد از وی رواه الاثرم و خلاف ست در آنست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل است مصلی و منزل را و بعضی گفته اند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس به و روایت کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از عید نمیگذارد وچون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه و احمد نقلی در در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصه واگر نماز اشراق و ضحی را پیش از خروج بمصلی نکند کرده ونمود کرا بی النشر وبعضی گفته اند که در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه گفته این نفی باطلاقش متناول است امام را و قوم را معا و شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید وبعده احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهیت یا عام تر از ان بر هر تقدیر مخصوص با امام است یا شامل ست امام و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل است مصلی را و بیت را و اختلاف است مطلقا سلف در جمیع کوفیان میگویند تنفل کنند بعد قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه همینست و بصریان میگویند تنفل کنند قبل و بعد و مذهب حسن بصری و جماعه همینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد همینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده اند که آنرا وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نگزارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت

اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا
ترک وی آنرا با وجود علم بحدیث نمی داشت و گفته اند که مراد امام آنکه در نماز استسقا نمازی نیست آنست که نماز
بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست والا اگر هر کدام تنها تنها نمازی کنند و تضرع و زاری
نمایند و طریقه دوام استغفار باین وجه بجا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا
خالی از اضطراب نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه لیس
اخذ کرد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بخلاصه و مفهوم آن که دعا و استغفار راست و تجویز کرد نماز و اثبات
نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبین و ائمه ثلثه رحمة الله علیهم در استسقا
نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکثر متون
فقه در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبین است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعای استسقا
تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد سفیدی بغلهای شریف و دستها
از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صغیر و مسئله و مطلب خورد برداشتن دستها بلند نزد صاحب
مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست
شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریف بجانب
زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند
این آمده و گفته اند که دعای چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که گردانیده شود
کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان
بجهت اشارت باطفای نایره غضب و فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته است
که نیز تفاول است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب
ردا تفاول است برای تغیر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته بلکه این امتثال امر است که
کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و گفته شد که این چنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاول چه شرط
تفاول آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار آن کس واقع شود و از وی تفاول گیرند
کذا قیل و استسقای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند بار بود یکبار در قحطی که در زمان شریف وی صلی الله
علیه و آله و سلم بوجود آمده آنحضرت روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک

المال وجاع العیال فادع لنا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست ابر مانند کوهها و بارید تا جمعه دیگر پس آمد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال پس برداشت دستهای مبارک را و در روایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة و بهر سوی که اشارت میکرد می کشاد ابر از آن سو و در روایتی پس بکشاد ابر از مدینه و می بارید گرد بر گرد و نمی بارید در وی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تخشع و تبذل تمام چون بمصلی رسید بمنبر برآمد و خطبه خواند و آنمقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد و دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قراءت بجهر کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتاک حدیث الغاشیة چنانکه در روز عید و جمعه می خواند پس پیدا کرد خدای تعالی ابری را با رعد و برق و سخت بارید و ناآمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دویدن و خزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبده ورسوله و این همان حدیث است که تمسک ائمه است در استسقا چنانکه گذشت بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود آنحضرت ویلکم بمن شفاعت پروردگار کنم کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی از شما ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم کرد طلب خیر از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این سخن اعرابی بخندید پس بمنبر آمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث و در این استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهره استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر و دعا آنروز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار و بار دیگر در مدینه مکانی است که آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا در این مکان ایستاده کرده دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از

سر مبارک بگذاشتند و بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب
بماندند و تشنگی بر ایشان غالب کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند با
مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا
کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان
شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که همچنین سخن گفتند نومید مشوید
شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهان را
تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی گشت اینچنین بار است که استسقای آنحضرت در آن
مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ
کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود
سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک شدند و مردی خوردند
مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان چیزی را مثل دخان پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده
که امر میکنی بصلهٔ ارحام و این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و باران بارید و
برفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین منکشف گردد
و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قریش از بعد آنکه خفتن این اشقیا بود و شکنبه شتر را
بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وآله وصحبه ولعن علی الکافرین والمنافقین و از اینجا معلوم میگردد که این
قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابوطالب بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابیض یستسقی
الغمام بوجهه الا ان سایر وجوه استسقا که مذکور شدند در مدینه بودند و ابوطالب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب
اشارت است بآنچه واقع شده بود در زمن عبدالمطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و گویند
مانند که قول ابیطالب یستسقی الغمام بوجهه متوجه استسقا از نبی علیه یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه وآله وسلم مقتضی
آنست که اگر استسقا کنند داده شوند آن را این آب و دادن حق تعالی است خلق را بسبب جاه او [illegible] و آنچه آمده در زمن معجزه
آنحضرت است پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] جل جلاله در عوالم زمین و آسمان از انزال [illegible] بعلم
دنیا و آخرت و ارزاق حسی و معنوی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت است مصرع [illegible] نسبت
شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست [illegible] العالم العارف السید الکبیری قدس سره

نظم ما ارسل الرحمن او یرسل ٭ من رحمة تصعد او تنزل ٭ فی ملکوت الله او ملکه ٭ من کل ما یختص او یشتمل ٭
الا وطه المصطفیٰ عبده ٭ و نبیه المختار المرسل ٭ واسطة فیها واصل لها ٭ یعلم هذا کل من یعقل وصل در صلوٰة
کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و در روایات حدیث بعضے بکاف روایت
کرده در هر دو و بعضے بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور اند درین باب مخبر اند
از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکات
بر خسوف قمر حمل کرده و خبر امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان
من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عائشه رضی الله عنها فادعوا الله وکبروا وصلوا وتصدقوا
اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عائشه آمده که آنحضرت
نماز کسوف را دراز گذارده قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر معهود کرده قرات مقدار سوره بقره فرموده اند
در رکوع و سجود نیز مانند آن کرده و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرده و در روایتے سه و چهار و پنج کرد
دو رکوع دراز میکرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و نزد شافعی
این نماز بدو رکعت و بخطبه است و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب ما فرادی بیک رکوع و بی
خطبه بر وجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال انکشف الامر علی الرجال که در
صف پیش ایستاده اند از فساد صبیان که موقف ایشان صف پسین است و شیخ ابن الهمام احادیث آورده
بروایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند
رواة آن بعضے دو رکوع روایت کرده و بعضے سه و بعضے چهار و بعضے پنج پس لازم است که گذارده شود
بر وجهے که معهود و موافق است مر روایات اطلاق را چنانکه فرموده فاذا کان کذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب
گفته اند بعضے از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر
آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعداد آنرا رعایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدة ده
سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که
از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شده و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب فوت
و معهود بود در میان مردم که وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن میباشد پس فرمود
آنحضرت که شمس و قمر دو آیة اند از آیات الٰهی که دلالت میکنند بر کمال قدرت الٰهی و صنع او دلالت میکنند خسوف

وصل در صلوٰة خسوف

کسوف نمود بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند اہل دانش را که در یکساعت بآن نورانیت و ابہت منظلم و مکسوف شدند ہمچنین قادرست و تعالی والعیاذ باللہ که نور علم و ایمان از دمیان کشف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراہیم روز عاشورا یا در دہم ربیع الاول بود و درین روایت قول منجمان را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین ہست و این برخلاف عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است واللہ علی کل شئ قدیر وصل در صلوٰة الخسوف صلوٰة خسوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب بقول حق سبحانه و اذا کنت فیہم فاقمت لہم الصلوٰة فلتقم طائفة الآیة و آیه و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰة و اکثر برانند که در قصر رباعی است بدو رکعت و بعضے آثار بر صلوٰة خسوف حمل کرده اند که در وی نیز قصرست بترک بعضے افعال و کیفیات چنانکه در سفر قصرست در عدد و کمیت و بعضے شامل ہر دو داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه برانند که این نماز مخصوص بزمان نبوتست بجہت احراز فضیلت نماز خلف رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله وسلم و ظاہر مفہوم کریمه و اذا کنت فیہم ہمین ست و مختار نزد جمہور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان اللہ علیہم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم دلیل آنست و قید اذا کنت فیہم اتفاقی است یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در کریمه و خذ من اموالہم صدقة الآیة ثابت و از گذاردن نماز خسوف باین کیفیات غایت تاکید و محافظت ست بر نماز که بہیچ وجه عذر در ان گنجائش ندارد و نماز خسوف از آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده بر وفق مصلحت وقت و ملاحظه حضور عدو و ہر یکی از ائمه وجہی ازان وجوه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه ازان وجوه وجہی است که در کتب سته با جمعہا از ابن عمر رضی مروی شده است و اگر ہمه را ذکر کنیم دراز تر باشد گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما غزا کردیم ما ہمراه پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در تقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی اللہ علیه و آله وسلم تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طائفه از صحابه با آنحضرت در وی آمد و طائفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی اللہ علیه و آله وسلم با آن طائفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده پس بر گشتند این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگذارده بودند و آمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس سلام داد آنحضرت و ایستادند ہر یکی ازین دو طائفه و بگذارد برای خود رکعتی یعنی

آن رکعت را که با آنحضرت نگزارده بود این ترجمه بلفظ بخاری است و در روایتی کتب سته نیز همچنین آمده با اختلاف
الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصریح بآنکه در کدام نماز بود واقع
نشده ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت از جهت است ولیکن مذهب حنفی عام است که در سفر باشد یا در
حضر صلوة خوف جایز است و لهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت
بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت
و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و توانند که اثبات
آن در حضر بقیاس باشد والله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث
بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور است و چون غرض بتفصیل آن چندان متعلق نبود وجود نماز خوف
باین وجوه مدین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود بر همین قدر اقتصار افتاد و اینها در تقدیر یست که جدال
و قامت صلوة باین نهج صورت پذیر گردد و اگر خوف زیاده بود و دایره جدال تنگ گردد بگذارند بر وجه
که توانند پیاده و سوار برکوع و سجود بایماء و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع
شده و اگر مشغول جنگ جدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوه خندق
واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم حبسونا عن صلوة الوسطی صلوة العصر ملأ الله بیوتهم
و قبورهم نارا و عاقبت بعقاب و این سبحان الله عدو غزوه احد چه محنتها و شدتها با آنحضرت سید صلی الله
علیه و آله و سلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی مبارک رسید آن دعا کرد بر ایشان بلکه فرمود
اللهم اغفر لهم فانهم لا یعلمون چه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث
جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشانرا و گفتند که
ایشانرا نمازی است که محبوب تر است بر ایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر است در آن وقت بر ایشان باید
ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله و سلم

وصل

در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول
تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور میگردد دو مسئله است
یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت گذارد و متفق علیه است میان علماء امت و هیچکس را
خلافی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر عزیمه است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد

در تشهد اول نشست جایزی افتند و اگر نشست نماز فاسد است و مذهب مالک رح نیز همین است و نزد شافعی رح
رخصت است و چهار گزاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام
گزارده باشد و حدیثی که مروی ست از ام المومنین عائشه رضی که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد
و صیام بصحت نپیوسته و همچنین از صحابه عظام چهار رکعت نگزارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام
خلافت خود در موسم حج چهار گزارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عائشه نیز همین است و عادت
شریف بود که در سفر تنها بر فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گزارده باشد پیش از فریضه
و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز وتر که گذاشتن آن سنت بعد از ظهر نیز مروی ست و از جماعتی از
صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگزاردند و اما ابن عمر نگزاردی اگرچه در بعضی روایات گزاردن
از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی بگزاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن راتبه است اما در تطوع غیر
خلافی نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گزاردی با یاد و تر
نیز بگزاردی و تنفل بر پشت مرکب با یاد جایز است بهر طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت تحریمه و در وقتی
در راه تنگ میرفت وی و اصحاب وی و از بالا باران می بارید و از پایان گل و لای بود پس در آمد وقت نماز
پس اذان گفت و تکبیر با او در ده هم بر راحله پیش رفت و با صحابه نماز گزارد با یاد رکوع و سجده کرد و سجده پست
تر از رکوع و این یکی از تواضع ست و گفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت و بعضی گویند مراد بتاذین
امر باذان است و در بعضی روایات بصریح نیز آمده که امر المؤذن فاذن و اما جمع صورتش آنست که چون
رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی
میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی در آن هنگام نماز ظهر بگزاردی بعد
سوار شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گزاردی در این صورت جمع واقع نشدی
و در بعضی اوقات ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو بگزاردی آنگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند
و در مغرب و عشا همچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز
مغرب را تاخیر کردی تا در وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی
مغرب و عشا هر دو را جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع
شده و در بعضی احادیث مطلق و در بعضی مقید بحالت سیر و در بعضی بجد در سیر یعنی تعجیل در سیر و مراد اینجاست

اختلاف علماء که قائلند بجواز جمع بعضی قائلند علی الاطلاق و امام شافعی رح از ایشان ست و بعضی مخصوص
میدارند بحالت سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع
کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل بدان مخصوص گردانیده
در فتح الباری میگوید که مشهور از امام مالک رح نیست و نیز بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نیز در بعضی جایز است
جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقاً و در فتح الباری
میگوید که مروی از امام مالک رح نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقاً و حجت قول ایشان آنست
که تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن
کبایر شمرده اند امام محمد رحمة الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام جنود آفاق
و نهی کرد ایشانرا از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشانرا که جمع صلوتین در وقت
واحد کبیره ایست از کبائر می آید که روایت کردند ما را این خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت
کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر
در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشاء که جمع
کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود
نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده
غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام
و استمرار ندارد کما حققه فی موضعه و در جامع الاصول روایت ابی داؤد و از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده کردی
رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت زوجه وی از جای نرسید تا آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار
و دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن عبدالله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبدالله در شیئی از صلوة
در سفر گفت نه مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایات صحیح بخاری اختلاف است
و لهذا البیاسی از ائمه بدان قایل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد
بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود

تا ثانیه را گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت جمع است نه
در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در جمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث
حمنه بنت جحش آمده است فتدبر و اگرچه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان
ظهر و عصر در وقت و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم و بتحقیق روایت
کرده است ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب
آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و می گذارد مغرب را پس می طلبید طعام را
و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر رضی الله عنهما که وی میگذارد مغرب
را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول
از ابی داود از نافع و عبد الله بن واقد آورد که گفت موذن ابن عمر رض الصلوة گفت ابن عمر رض سیر کن تا قبیل
غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشا را
پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امر میکرد چنانکه من کردم
و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند در جمع بطریقی که
بمذهب امام ابوحنیفه است و ظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر
تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه و اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا
لمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل است و در
روایتی از مالک رح آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص از برای جواز بود والله
اعلم تنبیه آنچه گذشت جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود و اما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع
بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و باین قایل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قایل است
شافعی و احمد و اسحق و قایل نیست شافعی بجمع مر مریض را این عبارت ترمذی است و از ابن عباس رض
می آرد گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبیرة و عمل بر نیست نزد جمهور
امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر و عرفه انتهی وصل در نماز جنازه و مسایل کتاب الجنایز
و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب

وصل
در نماز جنازه

آن و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات در شب و
روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف ست که در شب نباید کرد چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً
عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است
که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شد و آن طبیب را التزام ملازمت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی خواست
روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آنروز که در دین یهود ست از دست ندهد پس عرض کرد که روز
شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار ست پس پادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بجهت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابوداود از زید بن ارقم آورده اند که گفت
عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح ست و درین
حدیث رد ست بر کسیکه قایل ست که عیادت از رمد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و
طبرانی نیز نقل کنند که سه چیزیست که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث
ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمیت احسان کردی بامور یکه وی را در قبر و قیامت نافع بود و
احسان کردی باقارب و اهل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن همراه شده بدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را
دعا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب و سوال منکر و نکیر در خواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و
بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و عادت
صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و بموت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دعوت
کردندی پس حاضر شدی تا حضور وی وفات کردی و تجهیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازه
تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام ست بر آن اختصار کردند و چون شخصی وفات کردی اعلام
کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی از مشقتی نیست میت را تجهیز
کردندی و نزد آنحضرت آوردندی و بر وی نماز کردندی و بعد از آن اوقات اگر شب بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز
خبر نمیکردند و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت بر سر قبر او نماز میکرد و در اوایل
چنان بود که چون میت را یاد کردندی سوال کردی که بر وی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که بآن قضای

دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود میگرفت دین او را نماز میکرد والا
میفرمود که صحابه بر آن کس نماز بکنید بر یاد خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا تعالی بر وی صلی الله علیه وآله
و بلاد و توسعه کرد در اموال میگذارد و نمیپرسید از دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل
و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهدهٔ آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه
پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت
شده است که آخر نمازی که از آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار همین یافته و اخبار و آثار در باب
اربع تکبیرات مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله
عنهما مروی است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی
آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذهب امام
ابو حنیفه و شافعی است و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این است و بروایتی از وی
دو سلام است و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آمده که بیک سلام میداد و از اصحاب دیگر اینچنین آمده
و دستها در همه تکبیر برداشتے و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و
زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در باقی و مذهب امام ابو حنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه
درین باب آمده است شاید که گاهی اینچنین بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب
رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم و در قراءة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ
ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قراءة نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به ثبوت نرسیده و لیکن
در حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس رضی آمده و از وی رضی الله عنه قولا و
فعلا مروی شده و در بعضے روایات قراءت فاتحة الکتاب و سوره جهرا از وی ماثور شده و گفته اند که جهر بقصد
تعلیم بود تا بدانند سنت بود چنانکه تصریح باین معنی نیز در حدیث آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست
و مذهب امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف اینست و از صحابه نیز درین باب اختلاف بود
و طحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قراءت و از کلام
شمنی ظاهر میشود که مراد اگر بنیت ثنا بخوانند نزد ما نیز جائز است و از کلام فتح الباری نیز همان مفهوم میشود

قائلین بقرائة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب ست ومراد نسبت که در کلام ابن
عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین ست وگفته که نزد ابی حنیفه ومالک واجب نیست وآنچه محفوظ است
از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز میت میخوانده اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف
عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من
الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه
من عذاب القبر ومن عذاب النار واین حدیث را مسلم وترمذی ونسائی از عوف بن مالک آورده اند
که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعای وی این را میگوید عوف
چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آن جنازه خواند آرزو بردم
که کاشکے آن مرده من بودی والا کن خواندن این دعا متعارف ست اللهم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا
اجره ولا تفتنا بعده ودر روایتی ولا تضلنا بعده ودر بعضے روایات زیادة اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریرة ودر نماز بر اطفال زیاده میکنند این
دعا را که اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا وچون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یکشبانروز کرد ووقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد ودر حدیث صحیحین واقع شده است
وبعضے میگویند که جائز ست تا متفسخ نشده میت وآنرا تقدیر بسه روز کرده اند ونزد بعضے تا متفرق نشده
واین تا یکماه بیشتر احتمال وارد وفقها درین مسئله نیز اختلاف دارند وبعضے این را از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دارند بدلالة الحدیث که فرموده قبور مملو است بظلمت ونماز من منور ست آنرا
وصواب آنست که عام است وبعضے گفته اند آنکه نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست ست والا
فلا وآنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی وترمذی وابوداود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدم
با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه از سواران را بهمراه فرمود شرم ندارید این جماعه
که فرشتگان خدا تعالی بر پا میروند وایشان بر پشت دواب ودر روایتی مرابی داود در آمده است که آورده شد
نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سواری وچون برگشت سوار آمد وتا جنازه را
بر زمین نهاده نمی نشستی وفرموده اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع ودر روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده

باشد و نیز اختلاف است که مستحب مشی ست در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف
جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین ست زیرا که او داخل ست در تفکر و اتعاظ و ثوری و طایفه دیگر گویند
هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله گویند پیش جنازه رفتن افضل ست زیرا که قوم شفعاء اند
و شفیع مقدم میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه
میرفتند و منقول از علی ست رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف
رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند پس و پیش و یمین و یسار و آنحضرت بر هر جنازه نماز نگذارده اما
صحیح شده که بر نجاشی که در حبشه مرد نماز گزارد وی و گفت بصحابه برادری از آن شما مرده بود وی نماز
گذارید پس مصلی آمد و نماز بگذارد با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر معاویه لیثی نیز بگذارد و در وقتی که غزوه
تبوک بود و معاویه در مدینه پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای
تو زمین را و بگذاری بر وی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بال خود را و بر انداخت هر درخت
و تل که در میان بود و برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشته شد سریر او را تا در نزد آنحضرت پس
بگذارد آنحضرت نماز بر وی و دو صف از ملائکه خلف وی و در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید آنحضرت
که بچه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی آن را
در آمد و رفت و نشست و برخاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند
نماز بر غایب مطلقا سنت است و ابوحنیفه و مالک بالقا منع میکنند و بعضی تفصیل میکنند اگر میت در
شهری وفات کرده که بر وی نماز نگذارده اند بگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست
و بعضی میگویند که جواز آن در روزی ست که مرده است و در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول
عهد و حنفیه و مالکیه که قائل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که منکشف گشت بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده از آن یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول
بطریق طی ارض پس نماز بگذارد بر وی و وی دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کننده بر
جنازه که امام پیش می بیند و قوم نمی بینند و درین صورت خود جایز ست باتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه
در قصه معاویه لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص بنجاشی است و این منتقض است بقصه معویه
لیثی و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که در غزوه موته

شهید گشتند و گور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل سخت نکردی و بالای
گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه کذا فی سفر السعادة و در مطالب المؤمنین گفته است
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
یابند دران و نشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح شرح مصابیح و گفته الست
که دیدم مینجا با قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرده آنرا اسمعیل زاهد که از
مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده بعضے از اهل علم که حسن البصری از ایشان است در گل کردن قبور و
شافعی رحمة الله علیه نیز همبرین است و نهی کرده از پای سپر کردن قبور و نشستن بران و آمده است که آنحضرت مردے
دید که در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را رواه مسلم و ابو داؤد و ترمذی انا ابو الهیاج
اسدی آورده اند گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بران خبر رسول خدا و گفت بر دو
مگذار هیچ تمثال الّا آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را الّا آنکه پست کنی و قبر مسنم باید و
بلندی او بهمان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا پائمال کرده نشود و آنرا اهانت کرده
شود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و صاحبیه نیز بزمین برابر است و مسنم و سنگریزه‌های
سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و چند سنگریزه بران نهاد
و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت
بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود دامن را لیده و بر در حمله کرد
و برداشته بر سر قبر او نهاده و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا تعالی یهود را
که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنانی را که بزیارت قبور روند و بعضے گفته اند که این منع
و لعنت در اول بود و بعد از رخصت رفتن زنان نیز داخل اند که منع از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع
ایشانست و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود
و نماز کردن در مواجهه قبر مکروه است و بعضے در مقبره نیز مکروه دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را
زیارت میکرد از برای دعای و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت
اهل البقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و همچنین
زیارت که برای این معنی بود بی آنکه ارتکاب بدعتی کرده شود و هیچ حرامی لازم آید مستحب و مسنون است و در روایات

آمده که آنحضرت فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی ازان در هر روز جمعه آمرزیده شود و مراد او نوشته
شود و مستحب است استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم
اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری گذر کرد در مدینه مطهره
بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورده و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا
ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار
آمده است و عادت نیز بود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این
مجموع بدعت است نعم برای تعزیهٔ اهل میت و جمع و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب است اما این اجتماع
مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است
و مدت تعزیت تا سه روز است و بعد ازان مکروه و بعضی تا هفت روز تجویز نیز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت
میت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت جز یکبار نباید کرد کذا روی عن ابی حنیفه و در
قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنجا که قبر را گرد کرده نشینند بر سر وی
بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد
قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسان که بتعزیت بیایند طعام کنند و در
بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جایز است
و دیگر اقربای میت و همسایهای او مستحب بود تا برای اهل میت طعام بفرستند چه ایشان را اشتغال
مصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام پختن و تهیهٔ آن ندارند چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابیطالب کرم
خانه شریف فرمود بسازند برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است ازان و در
اختلاف است در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند تا آنها را که مشغول اند تجهیز و دفن میت جایز است

وصل در سنن رواتب مراد بسنن رواتب اینجا نمازهاست غیر فرائض که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در
روز و شب بطریق وظیفه میگذارد و مداومت میکرد و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در رواتب ذکر
نکنند و حال آنکه آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کرده اند پس یا مواظبت
اعم است از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و
موکدات همه در یکمرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد لیکن این سخن خلاف مشهور است در روایت معنی دوام معتبر

وصل در بیان سنن رواتب

است و ماخوذ است از راتوب که بمعنی دوام و ثبوت است اما راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی
و دو رکعت بعد از وی و همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از وی
و دو رکعت بعد از وی و همبرین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنهای که بعد
از ایشان اند از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام
ابی حنیفه و از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر
پس با آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد و جواب آنکه
در بعضی روایات آمده است یا گاهی همچنان میگذارد و گاهی همچنین پس حکایت کرد عائشه و ابن عمر آنچه دیدند
و هر دو حدیث صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از آنها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار
رکعت میگذارد و میگفت گشاده میشود درین ساعت درهای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند
برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این نمازی
مستقل بود ورای راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال
آنرا در خانه میگذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و میگفت این
هشت رکعت برابری میکنند هشت رکعت را از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان
نزول رحمت است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت
الهی در شب بعد از انتصاف شب است و باین وجه مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز در دیگری بعدد
و فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد لیکن به
عکس و از امیر المومنین عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از
ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود مانند آن از سحر و هیچ شئ نیست مگر آنکه سجده میکنند پروردگار را در آن
ساعت پس برخواند این آیه را یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیه و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن
منصور از براء بن عازب آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت
گویا که تهجد کرد در شب و کسیکه بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گزارده و بعد از ظهر دو رکعت گذاردی این
دو رکعت هرگز نگذاردی فوت نشدی نه در حضر و نه در سفر و هر وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بامر فود و یا نسیان
حال پس قضا کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بجای خود آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح

آمده است که همیشه میگذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا از این عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را اگرچه این احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آنرا ثبتی بود و بس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود که این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال را و نهی میکرد از آن و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانه شریف میگذارد و نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مروی ست که کسیکه محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا با آنهاست در تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمه واحده یا نه و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود وعده مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق با بودن راتبه از آنها انتهی گفت بنده مسکین عفا الله عنه ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از عشا و عمل مشایخ بر آن ست بیک سلام والله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که گفت میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مروی است از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد پیش از عصر چهار رکعت فصل میکرد میان آنها بتسلیم بر ملائکه مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از مسلمین و مومنین رواه الترمذی و در حسنست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود رحمت کند خدا تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود و روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود و از جهت اختلاف بین روایات است که مذهب حنفی تخییر میان چهار و دو جمعا بین الاحادیث و چهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند و اما راتبه مغرب دو رکعت است بعد از وی مروی ست از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت احصا نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرات میکرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کردی در قرات از ابن عباس آمده که گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله

وسلم قرأت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد رواه ابوداود و در راتبهٔ عشا نیز دو رکعت ثابت شد
از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت عشا را هرگز پس در آمد بر من مگر آنکه گذارد چهار رکعت
یا شش رکعت رواه ابوداود و این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش میشود و در حدیث مسلم آمده
که گفت عائشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم پس می در آمد خانهٔ مرا پس میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت
پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل حرمین بر گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند
والله اعلم و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی
و فرمود محبوب تر نماز مرد بعد از مکتوبه نمازیست که در خانهٔ خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ نوبت در
مسجد نگذارده و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را
در مسجد گذارد مجزی نیست که از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد از
جهت مخالفت امر نکل امر که فرموده اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد و لیکن اول افضل بود از جهت
مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نعد بر خاستی و فرمود
ملائکه انتظار آن دارند که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و
محافظت و تاکید وی صلی الله علیه وآله وسلم و سنت بامداد بیشتر بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی
نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی
سنت فجر واجب است چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو معروف
شده و نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد
از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از
ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشیخ تنبیه در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر
ظهر و سنت مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از اینها نوع سوم زکوة
آمده است و بعد و سلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگیرد و اما در مغرب شش رکعت آمده در بعضی
روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارندی با سنت تا شش شود و التزام گذاردن آنها شاید نیز
خالی از غرابت نیست همچنین عادت مردم گشته است فتدبر نوع سوم زکوة زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت و برکات
زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای یطهرهم و در شرع ادای حق واجب و نصاب حملی که زیاده بر قدر

حاجت باشد وگاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند زکوة موجب نماء مال و طیب و طهارت وی و طهار
ت صاحب مال و طهارت وی از خبث ذنوب است و بعضے زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب
زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وے و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل ست بر صدق صاحب
وی در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنت ثانیه پیش از وجوب رمضان
یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة و صدقات دیگر مثل عشر و مانند آن مراعات
فقرا بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت و امانت و رغبت بسبب
محبت و شفقت و من ادای واجب اتی در اہل که منفعت در وی بیشتر از زکوة است نیز ازین باب است و
مراعات اصحاب اموال نیز فرمود تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و اموال جیاد را انتخاب ننمایند
زیاده بر قدر فرض از ہر ایشان افات نستانند و شرط نماء اموال که ناظر در تیسیر و رفق ست ازین
باب است و از رعایت و حکمت و عدالت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال
که وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان تر ست و دوران آن اکثر است واجب کرد
دادن آن بآسانی میسر گردد و گرفتن میسر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانکه وجود خرما
انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد دوم صنف بهیمة الانعام
از شتر و گاو و گوسپند صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان ست صنف
چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب و ظروف و فرش و سایر امتعه و امتع و در جمیع
مناعت اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و قطع وی در آن مکمال آن که وقت حاصل
شدن غله است و درین نیز رعایت غایة عدل است هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت
مال و نماء آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغیر آن در سال غالب بلکه یقین ست و در وقت حصول غله
و ثمار بحصاد و کمال آن آسان تر ست و هم در رعایة جانب فقرا تا باد و تاخر از حصاد در باد ادای زکوة تاخیر و
اہمال راه نیابد و متغیر نگردد و هم از رعایت عدالت ست که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال بسهولت و
مشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو مالی
که از کان یافته و در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید و بر گذشتن سال موقوف نگردانید و آنچه از اموال
در تحصیل آن مشقتی و تکلفی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل گردد عشر

واجب گردانید واگر به بارت تکلف ومشقت محتاج بود چنانکه زرع ونخل که به دلاب یا گاو وشتر یا خریدن
آب حاصل گردد نصف عشر واجب کرد وآنچه محتاج است بعمل وتعب دایم از انواع اکتساب ومشقت واسفار و رکوب
بحار و معادن دفن بلاد وکنائن عالم جاهلیت یک خمس فرمود ولابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز
علم شارع بدان احاطه نتوان کرد ودر هر نوعی از مال بحسب مصلحت مال وحکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی
تعیین فرمود ونصاب در لغت بمعنی اصل ومرجع آید ونصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد
تمام شود واثری خاص وحکمتی مخصوص بران مترتب گردد ونصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد
برسد زکوة واجب گردد ودر شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست
درم که مبلغ آن بحساب دیار ما پنجاه ودو نیم تولچه باشد ودر زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت
ونیم تولچه بود ودر غلات وثمار پنج وسق گفته اند که شصت صد من شرعی ست ودر هر وسق شصت صاع ودر گوسفند چهل
ودر گاو سی ودر شتر پنج واصل در باب تعیین مقدار نصاب وزکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم
وعمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب واجماع امت بران بعد ایشان واین مقادیر واعداد منتهی بعلم شارع
ووحی آسمانی است وتمامه مسایل این باب وتفاصیل آن در کتب فقه مذکور ست اینجا اینقدر بس است وهرگاه کسی
زکوة بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرمود خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ومراد بصلوة معنی دعاست واگر هم بلفظ صلوة برد انسب واقرب باشد
بلفظ منصوص چنانکه فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی واز اینجاست که در بعضی احادیث واقع شده است که آنحضرت
وسلم منع کردی که کسی صدقه خویش را بازخرد وفرموده باید در صدقه حکم سگی دارد که میخورد قی خود را واین کراهت
بر تقدیر ملک اختیاری ست چنانکه بیع وهبه اما اگر بمیراث رسد کراهیت ندارد که در ملک وی بی اختیار او دخلی
نیست وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی وغالبا داغ بر گوش
اللهم صل علی عمرو بن العاص که وی صدقه را بر وجه مطلوب ومرغوب می آورد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کردی ودر داغ کردن حیوانات علما را اختلاف ست صحیح آنست که اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت
وتمیز کردن تا مختلط نشوند جایز ست وفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه
حجت است ولیکن باید که داغ بر روی نکنند که از آن نهی واقع شده است ودر داغ کردن آدمی بقصد علاج
نیز اختلاف گونه هست وصحیح حرمت وکراهت است مگر نزد انحصار علاج در آن بقول طبیب حاذق وذلک

معتبر و تحقیق این مسئله در مقام خود کرده شده است و صدقهٔ فطر واجب است بر هر مسلمان از مرد یا زن آزاد یا بنده خورد یا بزرگ و وجوب بر بنده و صغیر معنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقهٔ فطر در مذهب مالک نصاب فاضل از حاجت مسکن و خادم و دین شرط است و صدقهٔ فطر نصف صاع است از گندم که بوزن جهانگیری ابدالله سلطانه که بسیری و سی و شش سیر شاهی است دو سیر و یک پاو میشود و صاع از جو و چندین باشد و افضل آنست که صدقهٔ فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدهند و عادت شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم همین بود و تقدیم آن در عید نیز جایز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیره و نزد بعضی جایز است بیک روز و دو روز و بعضی گفته اند که بر عشر اخیر رمضان تقدیم نکنند و در جواز تاخیر نیز اقوال است وصل این بیان صدقهٔ واجب بود اما صدقهٔ تطوع اگرچه امر اجمالی بدان نکردی و برترک وعید نفرموده الا در انفاقیت دوست داشتی و بدان چندان شاد شدی که بخلاستیدن آن شاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرف کردی آنرا بسیار نشمردی و هیچکس چیزی از وی نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر در نعت وی صلی الله علیه و آله و سلم گفته است شعر ما قال لا قط الا فی تشهده * لولا التشهد کانت لاءه نعم و درینجا تفصیل و تحقیقی است که در باب اخلاق شریف گذشته است آنجا باید نگریست و در عطا و تصدق تنوع نمودی و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی چیزی بخشیدی و هبه کردی یا از حقی و دینی که بر کسی داشتی درگذشتی و گاهی کالای بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی کالای بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاهی زیاده از ثمن بدادی و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و بهر که دادی صلی الله علیه و آله و سلم بودی صفت احسان و کرم بر وی غالب گشتی و اگر بخیل شحیح حال مبارک او را مشاهده کردی صفت جود و سخاوت در وی اثر کردی و بالجمله در سخاوت و سماحت و کرم وی تعلق بدنیا و متاع آن بر همه افراد انسانی فایق بود و مثل نداشت و ازینست وی را انشراح الصدور و سرور القلب و طیب النفس و شادان دل بودی چه همه انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیلهٔ وی و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و شرح صدر از صفات و خواص عظیمهٔ نبوت است که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت نیست مگر بعضی از کمل اولیاء بقدر اتباع وی صلی الله علیه و آله و سلم نوع چهارم صوم عبارتست از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و صوم

کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و در بعضی احادیث آمده که پنج چیز نقض میکنند صوم را کذب و غیبت مفسد صوم ست و امام احمد گفت اگر به غیبت روزه بشکند کدام یکی را از ما روزه سالم و باقی بماند و اختلاف ست علما را که صوم افضل ست یا صلوة جمهور برانند که صلوة افضل ست از جهت حدیث واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابوداؤد وغیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت آمدم حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود غالباً مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم ست که مناسب بحال صایم بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من ست و من جزا دهم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست و من جزا میدهم بوی کنایت ست از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند ست تا هفتصد مگر روزه که آن برای منست و من جزای میدهم برین چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم کسی را بران حتی بواسطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای منست و حال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود ازین زیادت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم غیر حقتعالی در هیچ کافری در هیچ عصر از اعصار تعظیم کرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار اموال و قصد وی از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزه ریا را که شرک اصغرست راه نیست یعنی بمجرد فعل و اگر بگوید که من روزه دارم ریا در ان قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صایم را حظی نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند مزهٔ طعام و شراب و شهوات خود را از جهت من پس ازان فرمود الصیام لی وانا اجزی به مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات و اشارتست بکف تمامه اعضا و جوارح از معاصی و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربانیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد حقتعالی آنرا بخود و بالجمله عبادت صیام را شأنی عظیم ست خصوصاً صوم رمضان را که فرض ست و بود آنحضرت کریم ترین و جواد ترین خلق و بود خصوصاً در رمضان که سخاوت و بخشش او بمردم از همه اوقات زیاده بود وی و صدقات و خیرات وی در عهد عالی و ایام رمضان مضاعف گشتی و بسیار کردن نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب مصروف داشتی و چون این ماه عظیم است و منع

برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی و فیض من وی بر بندگان اجل و اعظم شکر و ثنا آن نیز بانواع عبادات
و قربات اکثر و اوفر کردی و جهان جود حضرت واهب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت سبحانیات که
مظهر انوار صفات و صور آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات جبرئیل
علیه السلام میکردی و بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و جود تیزتر از باد و آنکه میرسید و شامل میگردید و همه با وی عرض میکرد
به جبرئیل قرآن را و میخوانند با وی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهم بگر میخوانند و اینهمه تنبیهیست بر آنکه آدمی
را باید که در ایام شریف و مواسم خیر و سرور صحبت صلحا در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجدتر
ساعی تر باشند و بالله التوفیق و بود فرضیت صوم رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت در ماه رمضان
روزه داشته بود و ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی باسمان دنیا یکبارگی در شهر
رمضان و گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول توریت در شب ششم از رمضان
و نزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردی
چنانکه متیقن شدی غروب آفتاب و در سحور تاخیر کردی و صحابه را برین تعجیل و تاخیر ترغیب نمودی و صبح
کردی و افطار بخرمای چند کردی و اگر خرما نبودی چند آب خوردی و فرمود نعم سحور المؤمن التمر و در وقت
افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندی ذهب الظماء و ابتلت
العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستحب ست و نهی کردی صائم را از فحش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن
و جواب خصام مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگران را نیز مخیر
کردی میان افطار و روزه و علما را اختلاف ست در آنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ائمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر
گردد افطار اولی ست و در شبها رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز
نمودی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل ست و در نهار رمضان حجامت
کردی و مسواک کردی در مضمضه و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتحال در رمضان حدیثی
صحیح نشده و مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست و در روزه نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندی که دیگر
افطار نخواهد کرد و گاهی پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه را روزه
تمامی نگرفتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام دهر نهی

فرمودی و منع صیام دهر فرموده لا صام و لا افطر و روزه دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی
در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز اول است نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل
باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشوره البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم
و روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی و صاحب سفر السعادة گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه
دارند چیزی نیست و در ست شوال فرمود که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر است و در مجمع
مضانات اعتکاف میفرمود در عشره اخیر مگر در یک رمضان که اعتکاف از وی فوت شد در ماه شوال
قضا فرمود و یکبار در عشره اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشره اوسط و یکبار در عشره اخیر و چون معلوم شد که
عشره شب قدر درین عشره است دیگر اعتکاف درین عشره مواظبت تا آخر عمر شریف فرمود و برای اعتکاف خیمه
نیز در مسجد شریف نگاهی سریری نیز می نهادند و بران فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی
و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف بی روزه مروی نشده و در هر سال یکبار قرآن را
جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دوبار عرض کرد و ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و وصال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی از لیالی رمضان وصال
کردی یعنی پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از آن بجهت رحمت
و شفقت و کراهیت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو
وصال میکنی ما را ازین چرا منع میکنی با آنکه همیشه ما را متابعت خود میفرمائی فرموده است کاحدکم لستم مانند یکی از
شما و در روایتی فرمود ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل منیست انی ابیت عند ربی بدرستی من شب میکنم نزد پروردگار
خود که پرورنده و تربیت کننده منست یطعمنی و یسقینی میخوراند و مینوشاند و علماء درین طعام و شراب اقوال است
یکی آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب طعام و شراب از بهشت
می آمد که میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وآله وسلم و این منافی
وصال و موجب بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است شرعاً طعام معتاد دنیوی ست اما آنکه بطریق
خارق عادت از بهشت از پیش پروردگار آید موجب افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقت از جنس ثواب است
نه از قبیل اعمال و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتست و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب
می بخشد و افاضه میفرماید چیزی که قائم مقام شراب و طعام میگردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم و بی عروض

فتوی و شمارا این حالت نیست و ما را نیز و اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی است که از مدد و لذت
مناجات و فیضان معارف و لطائف الٰهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم وارد و نازل
میگشت و احوال شریف از نعیم و سرور و شادی نفس و روح و قلب پیدا میشد که بدان از غذای جسمانی مستغنی
میشد و این معنی محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نیفتد بلکه بعد یاد ازان
نیاید چه جای محبت حقیقی و مسرت معنویست والله اعلم بحقیقة الحال فرع اختلافست علما را در صوم وصال
مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طائفه میگویند که جائز است مر
کسی را که قادر است بر آن چنانکه صوم دوام و مروی است از عبدالله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا
پانزده روز را از ابراهیم تیمی که از تابعین است آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد و بس و در عوارف
آورده است که بعضی بورزش در ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یک روز پیدا
کرده آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت
و شفقت و تخفیف بود نه برای تحریم چنانکه اشارتی بآن در صدر حدیث کرده شد و اکثر برآنند که جائز نیست و امام
ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیه برینند و امام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهیت و اصحاب وی
مختلف اند که این کراهیت تحریمی است یا تنزیهی و اصح تحریم است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که
وعن ام حرام عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال المائد فی البحر الذی یصیبه القیء له اجر شهید والغرق له اجر شهیدین رواه ابو داؤد
بدانکه این بر تقدیریست که رکوب وی برای غزو و حج و طلب علم و صلهٔ رحم و مانند آن باشد و تجارت اگر برای تحصیل قوت نفس و نفقهٔ عیال
باشد نیز که رکوب بحر حاصل نشود و هیچ حکم وارد و پروردگار تعالی منت نهاده است بر بندگان بر رکوب فلک و تسخیر بحر در حصول
منافع بیان و تحقیق سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دریا را برای هجرت حبشه و اندیرای غزا و چندین
از اکابر علما دریا و القیا سوار شده اند برای حج پس بعضی فقها که منع کنند آن و آنرا از قبیل القاء النفس در تهلکه دارند
این احادیث و مانند آن حجت است برایشان تا اگر واقع شود آن منافی این طریق مردود است با آنکه معتبر درین باب
غالب است و شک نیست که غالب سلامت است و هلاک نیست مگر مانند مراکب برخصوص در مواضع و جبال که احتمال خطر
دارد که حق تعالی دریا مراکب ساخته چنانکه در بر هلاک حکم وهم است و عقل حاکم است بر و مانند اسباب عادی است
سمهودی احمد بن زروق که از اعاظم علما و مشایخ مغربست در شرح حزب البحر میگوید رکوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف
نیست امر قدیم جائز است اگرچه نظر سلف مختلف است در آن و آن ممنوعست در پنج حال نخست آن که مدی گردد بترک

جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود وصال مکنید واگر کسی از شما خواهد که وصال کند گو کند تا سحر واین در معنی تاخیر افطار است نه وصال و
این نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد والا داخل قربت نبود وظاهر حنفیه گذشت
در آنست که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم وجمهور برآنند که حرام است بر غیر وی صلی الله
علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا ورحمت وشفقت منافات
ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود واز اهل سلوک انهایی که موسع اند بر ریاضت نفس وگرسنگی
وی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم نوع پنجم حج وعمره حج در لغت بمعنی قصد آید
ودر شرع شریف قصد بیت الله بر وجه مخصوص وبفتح حا وکسر او هر دو لغت است ودر کریمه ولله حج البیت هر دو
قرائت آمده وعمره در لغت بمعنی زیادت آید وعمره زیاده است بر حج وبمعنی عمارت وزفاف زن نیز آید ودر
عمره تعمیر وتعظیم است مر مسجد حرام را وموجب عمارت بنای محبت ووداد است ودر شرع اسم است مر افعال مخصوصه
را که احرام بطواف وسعی است جز وقوف بعرفه که مخصوص است بحج ونسبت عمره بحج همچو نسبت نماز نفل است
بفرض وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع وحجة الاسلام
گویند که بعد دوم تعلیم احکام نمود وفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید وایشان را بالسفر آخرت وداع
فرض از فرائض یا نقص آن الخ گفت رضی الله عنه در شان مانده که سوار میشود ونمازی نگذارد وای بر کسیکه ترک کند نماز را دوم آنکه در غیر
موسم فتنه که خوف هلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس اسیر شدن ودر بند دشمنان در افتادن بغلبه استیلای ایشان بر نفس ومال بخلاف
آنکه عهد امان در میان باشد ومسلمانان از شوکتی وقدرتی بود چهارم آنکه رکوب آن مقتضی دموری بود بر رامن ورحمت احکام اعدای
دین وتذلیل نمودن بایشان ومشاهده نمودن منکرات ایشان واو بعضی مشایخ بخاری گردانیده اند اگر بر سر تجارت طلب عدد وشمس
در مذهب کراهت است با ثبوت اصل جواز ومبنی برانیست که رکوب علمای ملی وایشان خصمید الفسند کراهت را در حسب تحصیل آن
که حج است وآنچه در معنی اوست پنجم خوف کشف عورت بر رکوب چنانکه زنان در مرکب مستغرق اند که پرده ندارد عمر بن الخطاب بعمرو بن
العاص گفت وصف کن برای من بحر را گفت مخلوقی عظیم که سوار میشوند بروی خلقی ضعیف مثل دود علی عود مانند کرم چار
چوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم اگر حج وجهاد نمیبود دستبردم بدره کردن کسی را که سوار میشد بر آن ورجوع کرد
عمر بعد از آن از این قول وهمچنین واقع عثمان را رضی الله عنه پس باز آن فرمود باقت اگر چه ادانا آن بشرائط مذکوره
وبالله سبحانه التوفیق انتهی کلام ابن زروق شرح ۱۲ مشکوة در کتب الجهاد ۱۲

کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردار شما دانا باشید آگاه
باشید مگر مشوید بعد از من گمراه و در روایتی مگردید کفار که بزند بعضی از شما گردن بعضی را دانا آگاه باشید که من
رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغایب و بسا کسی که رسانیده
شود بسوی او احفظ و اعلم باشد از رساننده و فرمود بستانید مناسک حج با خود و شاید که من دیگر با شما حج نکنم و فرمود عبادت
کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا
درآئید بهشت پروردگار خود را این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر
از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم از هجرت است و تحقیق آنست
که در سال نهم است و هم درین سال بتجهیز اسباب سفر مشغول شد ولیکن رفتن وی صلی الله علیه و آله وسلم درین سال
میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و نشنیده احکام و تعلیم و غیره که ورود وی نمود و نبود بر وی پس ابو بکر صدیق را
رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریف فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرات سوره برات
ابر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابو بکر صدیق با وی گفت امیر او مامور گفت بل مامور و تخصیص
علی مرتضی بقرات سوره برات آن بود که در وی نقض عهد مشرکان است و عقد عهد و نقض آن بدست
مرد یا اهل بیت وی میباشد و اما عدد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهار گفته اند اول عمره
حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که بر یک مرحله است از مکه رسید مشرکان
همه باجتماع بجنگ برآمدند و از درآمدن مکه معظمه منع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر
الهی با ایشان مصالحه کرده از احرام برآمد و بمدینه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره
بجا آورد دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از
سه روز بمدینه عود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بر یک مرحله از مکه است
بعد از قسمت غنائم حنین شبا شب آمده و عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال
دهم از حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید ان شاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند
باستثنای آنکه در حدیبیه حقیقت عمره نبود زیرا که بمکه در نیامده اند همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت
ولیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام
کرد بحج و همه ساختگی سفر حج کردند و این خبر ببلاد و قریٰ که در اطراف و نواحی مدینه است رسید جمیع مسلمانان

متوجه مدینه شدند و در راه بمکه از هر طرف طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بمکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابو داود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را در بهشت دهی و ظالم را ببخشی در آن وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله مادر و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود عدو ابلیس چون دانست که اجابت کرد حقتعالی دعا مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و بیلا فریاد کرد و بگریخت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزاع و فزاع وی و گفته اند که مراد باین مغفرت ذنوب اند و اینجا گفته اند بعضے که حج بکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن ماجه آورده و گفت این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک بس ست و ظلم نیز ما دون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفورست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل خدا واسع است و ظاهر حدیث عام ست و ترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص ست بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی بحقوق عباد و گفته که ساقط میکرد و ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمیگردد پس کسیکه بر وست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیگردد از وی زیرا که آن حقوق ست نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوة ست پس اثم تاخیر مخالفت ساقط میگردد بحج پس حج ساقط میگردد اثم مخالفت را نه حقوق را گفته است ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزیرا که واجب ست بر وی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و اگر او را الاقتل کرده شود ساقط نمیگردد حق آدمی بحج اجماعا همچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود

ودر حدیث ابی داؤد آمده است نزدیک آورده میشد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را شتران نزدیک میشدند وازدحام مینمودند وسعی میکردند وهر یک آنرا نفس خود را نزدیک آنحضرت می آمد ودر دون منحر بید تا اعداد بیشتر نحر کند وامیر المؤمنین علی را فرمود تا سی وهفت شتر دیگر را نحر کرد تا نحر شتر کرد وی رضی الله تعالی عنه از بدنی همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بود تمام شد ودر روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نسائی خود ودر روایتی نحر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن عبد الله نام داشت واشارت کرد بحلاق که ابتدا بجانب راست کند وقسمت کرد موهای را بر اصحاب هر یکی را یکی یا دو موی یا دو تا سه موی نصیب رسید وموهای جانب چپ را همه بابو طلحه انصاری داد ودر آخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد وآنرا نیز بر مردمان قسمت کرد وبیشتر صحابه حلق کردند وبعضی تقصیر کردند مکرر فرمود اللهم ارحم المحلقین ودر آخر بالتماس ایشان فرمود والمقصرین وچون آنحضرت بر سر زمزم آمد عباس واولاد وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود فرود آمدی واز چاه آب برکشیدمی وشما را بر سقایت معاونت کردمی از جهت فضل وبرکت وبزرگی که درین کار است یعنی اگر من اینکار بکنم بعد از من سنت گردد بر امت من ومردم همه باینکار بقصد اتباع من دست زنند وبر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد واین منصب از دست شما برود پس ایشان یک دلو داد بروی صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد واین ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت وحاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی وحاجتی دیگر والله اعلم وبعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم وآب وضوست چنانکه در باب عادات شریف بیاید ووجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب وی است وزمزم وزمازم بسیار را گویند وبعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا علم آن چاه شده واول کسیکه ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود وچون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود بزد واز آنجا چشمه پیدا شد وآب را گرد کرد تا بیشتر از آنکه مشک پر کند پراگنده نشود واگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند وچون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا انباشتند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون حقتعالی اراده ظهور

بکرامت که ساخت آن چاه را ابوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در ایام قبل و بروایتی پیش از آن و بعد از وی
ابوطالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کما فی تاریخ مکه و آثار و اخبار
در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه ذبحی که بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی
که در ایام حج ابا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند و دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند
و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد رحمهما الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه
عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام
نیز معمول شد پس از آن نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش
از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود و نیز
چنین رسیده است انتهی بدانکه مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم چون به بینید ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی و ناخن خود تا آنکه
تضحیه کند و بعضی از علما مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی بر آنکه بطریق کراهت است
و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک روز اضحی پس طلا کردند بعضی
نوره را و جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را
مذکور کردم این سخن را گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا و ترک داده حدیث
کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون به بینید
ماه ذی الحجه الحدیث پوشیده نماند که از حدیث ام سلمه معلوم شود همین ترک قص اشعار و اظفار است نه
التزام لباس محرمان نیز پس قول صاحب سفر السعادت که گفت در یکی ناخن خود چیزی دور نکند و این
روز در صورت محرمان باشد محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات و اذکار و دعوات و استغفار و قراءت
اما ذکر گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ذکر میکرد خدای تعالی را در جمیع احیان
و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و
تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسما و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و
تعلیم از احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل
وی همگی یاد حق بود و دل در میان انفاس وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن

در خفتن و خوردن و آشامیدن و بعد آمدن و برآمدن در سفر و اقامت و زکوة و قدوم و سایر حالات از
ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی ست هر گونه که یاد کند خواه
بدل یا بزبان و در هر فعل و هر شان ذکر بود لابد اگر زبان با دل موافق باشد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در
کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع
ذکر آن بلسان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار که در نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعبارتی وارد شده
نه مطلق ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان لیس شامل باشد ذکر قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم
اعتبار آن باطل ست و قیاس بر مقصود شرعیه که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهت نص شارع بران ماخذ اذکار
و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام لیل تا وقت رفتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع
و اطوار خواندنی در کتب احادیث مذکور و مسطور ست و ادعیه ماثوره که شامل ادعیه تمامه مقاصد و مطالب
و دعا جامع ست هیچ حاجت بادعیه و اذکار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب بران و تحریص
بران آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد و حصر و شمار وارد شده و بس است در اثبات آن قوله حق جل و علا
ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه وآله وسلم الدعاء مخ العبادة و قول وی من لم یسأل الله یغضب علیه
و در دعا توجه و اخلاص که روی از همه جانب برتافته بجناب حق آورده و حمد و شکر ست مر پروردگار
را و اثبات کمال مراد را صریحا و ضمنا و توحید در غیبت و مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و این معانی
همه خلاصه عبادت و زبده آنست و ازینجهة وارد شده است که الدعاء مخ العبادة و امام ابوالقاسم قشیری
گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا را افضل ست یا سکوت و رضا بعضی برانند که دعا را افضل است زیرا که
دعا در حد ذات خود عبادت است و اتیان عبادت و قیام بدان افضل و اولی بود از ترک آن بیشتر دست
حق تعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بمطلوب خواهش خود نرسد تعالی نماند زیرا که
بنده بدانچه حق ربوبیت بود قیام نمود چه مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و شیخ ابوبکر وراق
گفته رحمة الله علیه محرومی از دعا نزد من سخت تر است از محرومی اجابت و امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته که من
بر نمی دارم هم اجابت را ولکن هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با دست و طایفه گویند که سکوت و خمود
تحت جریان حکم و تقدیر اتم و در رضا بسابقه و اختیار مولی ست و بعضی ازین قوم باشند که چندان در حضرت نمایند که [illegible]
سؤال نکشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند و زبان بستوق بدان آنچه جاری گردد و از تصاریف اقدار راضی

و بتحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاکیاً عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد نه بقصد تحصیل حظوظ و حصول مقصد و نزد تاخیر اجابت تسخط نورزد و تهمت ننهد بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری میگوید رحمة الله علیه که اوقات مختلف ست در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب در وقت همان باشد و بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد و ادب در آن بود و این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب معرفت و حال است سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیب ست یا مر حقتعالی حق است دعا و هر جا که نفس را حظی و نصیبی ست سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان طلبد حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه مدح و ثنا کند پروردگار تعالی بصفات کرم و احسان و جود و عطا این نیز در معنی دعاست زیرا که مدح و ثنا در حضرت کریم تعرض بدعا و سوال ست و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در معنی مجرد رضا و تسلیم ست و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال ست و در سکوت نیز حاصل ست فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کرده است امت را بشرائط و آداب که مذکور اند در کتب و عمده آنها اکل حلال و صدق مقال و جد و جهد و عدم استعمال و ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال ست و صلوة و سلام بر وی صلعم و اصحاب و آل وی یکی از آداب دعا رفع یدین ست و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذاء منکبین و این رعایت ولا و لا رد بر تفریق بدین و بسط آنها به هیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس رض آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد هر دو کف خود را و میگردانید بطون آنها را مقابل وجه و در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستهای را تا دیده شد بیاض ابطین او و گفته اند که هر چند دافعه صعب تر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت دستها مقابل سر تا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادب ست در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد در حجابه را که همه بوقف اجابت رسید و هم دعوات وی صلی الله علیه و آله و سلم همین حکم

وآمده در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مر هر پیغمبر را دعای است
مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواهم که پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت مر امت خود در
فردا آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که واقع شده است مر پیغمبر ما را مر بسیاری از پیغمبر را صلی الله علیه وآله
وسلم از دعوات بجابه و ظاهر این حدیث آنست که پیغمبر را یک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد
باجابت رسد دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان است و باعداے آن دعا از دعوات ایشان بر رجاء اجابت است
و بعضے گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی است مر ایشان را است و دعوات دیگر و بعضے
گفته اند که مراد آنست که مر هر پیغمبر را دعا عام است مستجاب در حق امت وی یا با هلاک ایشان یا بنجات و اما دعای
خاصه بعضے مستجاب است و بعضے مستجاب نه یا مراد آنست که هر یک را یک دعاست خواه در حق امت چنانکه نوح
علیه السلام فرمود رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و کرمانی
در شرح بخاری سوال کرده آیا جایز است که مستجاب نگردد دعا پیغمبر و جواب داده یک دعا مستجاب است و
باقی در مشیت خدا تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در وی بشاعتی
است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مستجاب اند و مراد بقوله
لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی و بعضے محققین گفته اند که آنحضرت اعز و اکرم است از آنکه چیزے
خواهد از پروردگار خود وی اجابت نکند بآن و نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی و مستجاب
نشد یا رب مگر مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من مر امت خود را یکی
آنکه فرو نبرد ایشانرا در زمین دیگر آنکه هلاک نکند ایشان را بقحط سوم قتال نکنند میان یکدیگر پس
اجابت کرد دو دعا اول را و منع کرد از ثالث و احتمال دارد که مراد بمنع کردن آن باشد که گفته شد مر او را
این دعا نکنند نه منع از اجابت بعد از دعا اگرچه این معنی غیر متعارف است درین عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مراد او را بدعا انس و در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
طلبید هشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله وولده
واطل حیاته واغفر له و در روایتی وادخله الجنة پس بجا آورد مراد از صد سال سه سال یا هفت سال و اقل
آنچه گفته است نود و نه سال بود بستان او از نخیل و کرم که میوه میداد در هر سال دو بار و روایت کرده است

ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه می آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که فایح
میگردید از وی رائحه مشک رجال این حدیث ثقات اند تا در گذرند اولاد و اولاد و اولاد از صد بود و روایت است
از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرده دختر من امینه بضم همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون در آخر از اولاد
صلبی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و میگفت انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد
و طول حیات و امید وارم سایع را که دخول جنت است ان شاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد وی را هشتاد ولد
ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم نزد علی کسی را و بود او را نمی پس تفل کرد در هر دو چشم
وی چنانکه هرگز درد نیامد و فرمودند اللهم اذهب عنه الحر والبرد پس نیافت وی رضی الله عنه حر و نه برد
را و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم علی را بقضا به یمن و گفت وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش
حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی الله عنه اللهم اهد قلبه و سدد
لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس رواه ابو داؤد وغیره و عیادت
کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه و فرمود
برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابو طالب عم رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و گفت ای برادر زاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو او را تا عافیت دهد مرا پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اشف عمی پس برخاست ابو طالب گویا بند از پا گشاده شد گفت
ابو طالب ای برادر زاده من میبینم که پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه میخواهی میکند هر چه میگوئی فرمود
و تو ای عم من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را امید هست ترا نیز هر چه میخواهی و دعا کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة و علمه التاویل رواه البیهقی و ابو نعیم و
در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و بحر علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن
در درجه علیا و محل اقصی و گفت مر نابغه جعدی را بر یک بیتی که خوش آمد آنحضرت را از وی نشکند خدا دندانهای
ترا پس گذشت بر نابغه زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال و نیفتاد یک دندان او و بود
بهترین و آبدارترین و زیباترین مردم در دندان و در روایتی همچنین آمده که چون می افتاد مر او را دندانی میرست
بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت را عمرو بن اخطب آبی در قدح قرار برسید پس دید عمرو در وی موی

را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم جمله خداوندا صاحب
جمال گردان او را و خوبی ده او را پس رسید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در لحیه و راس وی یکموی سفید
ظاهر العلاقه و مناسب آنکه موی از آب که آنحضرت میخورد برآورد حسنی و جمالی و جوانی برای وی طلبید نه دو
از جمال اکثر جوانی و سواد لحیه مراد میدارند و در اول کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب از آنحضرت وی
صلی الله علیه وآله وسلم سخنی ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریف وی
صلی الله علیه وآله وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
ریش وی بعد از انکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله
پس سیاه گشت موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد و ازینجا معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان
نعمت و برکت وی محروم نبودند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت در قضای بزرگان را
تاثیر است در افاضه خیر و برکت و کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند در
اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا بتجمل با یمعنی مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاده و تواند که آن
یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و دعا بر بیان کردند والله اعلم و مروی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه
پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها
و حال آنکه دیده بود بر روی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد دست
شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت محمد را بالا
آمد خون سرخی بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائی
فی دلایل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد بارقی اللهم بارک له فی صفقته پس نخرید وی هیچ چیز را
مگر آنکه سود میکرد در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در مال پس رسید
مال او در غنا تا بجائیکه رسید و گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من سنگی را امید میداشتم که در
زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر مصر بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه میخوردند پوستها را و مردار را
و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است
و خورد نزد آنحضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم فرمود هرگز نتوانی
پس بر نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد از ان و یکبار نماز میگزارد آنحضرت

نخله پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه قطع کند بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس دیر کرد و نیامد گفتند که وی طعام میخورد فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین این چیزهاست که ذکر کرده اند علما آثار و اینهمه قطرات ست از بحر معجزات وی و با ولی مثال اوست و اجابت دعا حاصل ست مر تابعان و پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت نکیف به صلی الله علیه وآله وسلم حق آنست که دعوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه مقبول و مستجاب ست چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد ساعت بساعت در روایت ابی هریره

آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم علیه المعهود انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مره و در روایتی زیاده از هفتاد بار و در روایت مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه در آنست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که می شمردیم مر آنحضرت را در یک مجلس از آنکه برخیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در روایتی استغفر الله العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر رضی آمده که می شمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی ذنب علی انک انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود

استغفار

سید الاستغفار این ست که بگوئید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید از الطریق ایقان و در روز و بمیرد پیش از آنکه شام کند در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریعست مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم و مغفورست استغفار و توبه از چه کند با این استغفار برای امت میکرد والله اعلم

سید الاستغفار

و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی بتحقیق پرده افگنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و مراد از آن اکثر بر آنند که این غین پرده رقیق لطیف ست که بحکم بشریت از ملابسه کثرت و اهتمام مهام دین و ملت و دعوات خلق و بیان احکام شریعت

فترتی و غفلتی از مشاهده وحدت بر دیدهٔ شهود آنحضرت می نشست و بعد ازان لطیف باشتغال تارهٔ کثرت
و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از طریان اینحالت بعروض فترت استغفار میکرد
حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه بمقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را در رنگ
تجلیات حق نهایتی نه پس آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در هر آن پرده از نور جلال شهود میگشت و تجلی نوری بالاتر
ازان برطرف میشد بتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در آنجا مانده بودم این را از تقصیرات
خود می پنداشت قال بعض الصوفیة هذا عین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکاة نقل از شیخ ابو الوقت شیخ شهاب الدین
سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دایم در مقام ترقی و شوق وصول برفیق اعلی والتحاق بملکوت که مقر
اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب اسرع و اتم ست
از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب
جدا می افتاد و موجب انقطاع علاقه هست عنصری میگشت پس حکمت بالغهٔ الهی و رحمت عاطفت نامتناهی
وی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای القای عنصر شریفش میگرد در ورود این غین و فرو هشتن
پرده سبب ابطاء حرکت قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق نه پذیرد
و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم را از ابطاء حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت
و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکند و اعتذار مینماید و اصمعی را که از علمای علم لغت است پرسیدند
حقیقت این غین چیست و مراد بآن چه گفت ای سایل اگر از غیر قلب رسول الله غین وی مے
پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما در قلب رسول خدا و صفات و احوال وی دم نتوانم زد و مرا از همه این سخن
اصمعی خوشتر آید و بادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند قریب نماید و هر کسی هر چه
گوید براندازهٔ معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاترست هرکه از مقام خبر دهد و از
حقیقت حال کشف کند گویا تأویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تأویله الا الله وصل اما صفت قرأت وصل
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرأت منزله مفسره بود حرفا بعد حرف و مد میکرد و نیز حروف مد و وقف میکرد
بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین وقف میکرد و بعد ازان میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
بعد ازان میگفت مالک یوم الدین و وقف میکرد رواه الترمذی و این را وقف النبی میگویند و اهل صناعت
قرأت را قاعده است در وقف که بحسب تمامی کلام و عدم تعلق او بمابعد و انقطاع مابعد از ماقبل تقسیم

می شد و وقف را بتمام و حسن و کافی و چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل میکرد آنحضرت در سوره را تا آنکه دراز
تر میشد از سوره درازتر از آن و نبود هیچ یکی خوش آوازتر و خوش قرأت تر از وی صلی الله علیه وآله وسلم
و تغنی میکرد آنحضرت بقرأت خود و رفع میکرد صوت را بدان احیاناً چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرأت انا
فتحنا لک فتحا مبینا و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیع او را آآآ ــ باین ذکره البخاری و ظاهر آنست
که این ترجیع بفعل آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه وآله وسلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناقه چنانکه
بعضی مردم گمان برده اند واگر بسبب جنبش ناقه بودی عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد باختیار نمیکرد تا مردم
اقتدا کنند بآن و ترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد و نمیگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم المعوذ زینوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآنرا بآواز
های خوش فرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن و فرمود گوش نمی نهد و استماع نمیکند خدای تعالی هیچ چیز را همچو گوش
نهادن و استماع کردن وی مر پیغمبر حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآنرا و جهر میکند بدان و گفت
ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکل شیء حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت مر همه چیز را پیرایه
ایست و پیرایه قرآن خوش آوازیست و آمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی در قرأت ابو موسی اشعری
را که بغایت خوش آواز و خوش خوان بود و در شان او فرمود عطی مزمارا من مزامیر آل داود و چون صبح شد خبر داد
آنحضرت او را باین حال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم من که می شنوی یا رسول الله تحسین و تزیین میکردم آنرا بیشتر ازین
و اختلاف کرده اند علما در مسئله تغنی بقرآن بعضی مطلق جائز دارند یعنی اگرچه لازم آید از افراط در مد اشباع حرکات و مانند
آن و اگرچه بقوانین موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائرهٔ انصاف است آنست که تطریب و تغنی
بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بی تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبیعت
بیارد آن تطریب و تلحین را و این جائز است اگرچه بیارد در وی زیادت تزئین و تحسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله
عنه اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم تزئین و تحسین را و کسیکه هیجان میکند او را طرب و حشت و شوق
مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیتواند کرد از تطریب و تحزین و تزئین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه متطبع
و مکلف است نه متکلف و این است مراد بصوت عرب و لحن عرب و این قسم از تغنی است که میکردند آنرا اصحابه
و می شنیدند آنرا و این تغنی محمود است که متاثر میکرد بدان تالی و سامع و وجه ثانی آنکه بقواعد صنائع
موسیقی باشد که نیست در طبائع سماحت بدان و حاصل نمیشود مگر بتکلف و تصنع و تمرین چنانکه آموخته

می شود بانواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و آواز مخترعه که حاصل نمیشود مگر بتعلیم و تکلف و اینست که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرأت باین وجه و هر کسی که علم ست او را باحوال سلف میداند قطعاً که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود بآن بر افاعیل و حرکات موزونه معدوده محدوده و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند آنرا بلکه میخوانند بر تحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری است مرکوز در طبایع و نهی نکرده است ازان شارع بلکه اشاره کرده است بآن و خواننده است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بآن و بنویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه حکایت آورده اند که چون میخواست داؤد علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه میشدند تا هفت روز و نمیخوردند و نمی نوشیدند و نمی آمدند نزد زنان پس امر میکرد سلیمان را که ندا کند میداد و در کرانها و گوشها و نشیبها و کوهها و دهها که داؤد می شنوانید فلان روز و تکلم میکند بعد ازان بیرون می آورده میشد برای وی منبر بسوی صحرا پس می نشست بران و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیور و وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داؤد در ثنا بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس ازان شروع میکرد داؤد در نوحه کردن بر گناهگاران پس میمردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد موعظت و سخت میگشت میگفت مر او را سلیمان یا ابتی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داؤد و بیهوش میگشت برداشته میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که با خویشی و دوستی بوده بجوید او را و بیرون آرد پس می آمدند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و پسران و برادران خود و بر میداشتند و میبردند بشهر و چون بهوش می آمد داؤد در روز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردانی اسم فلان و فلان میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد و توجه میکرد داؤد میگفت که با خشم میکردی تو خدایا بر ملعون کبیره و بهره آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود دأب داؤد همچنین تا مجلس دیگر تا اقامت کرد برین حال تا آنکه خواست خدا عز و جل و گمان نبرند که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این امت را فناء فرما پس بس است حال ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حق وی

باکره داده شده است مزماری از مزامیر آل داود و اما مردن از خوف و شوق در جواب آن دو طریقست
یکی آنکه گوئیم قوتی که داده شده است این امت را مقاومت میکند با احوال که وارد میگردد بر ایشان و نگاه میدارد
حیات را و فانی نمیگرداند قوت جسمانیه را بلکه پیدا میگرداند قوت روحانیه تائیدات الهیه را و از جهت فرط قوت
این امت و تمکین وی برابرست حال سماع و موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال و ذکر و اطوار یقین
چنانکه فرموده اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر و اخص خواص آن
بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مر غیر ایشان را
و نبود آن مگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشانرا پروردگار تعالی و تقدس
بدان و اما توجیه داود علیه السلام بر نا مردان داعیه از وی علیه السلام از آن از تواضع و شفقت او بر
امت نه از انحطاط رتبه وی از اما داء امت و بوجود این قوت الهیه و تمکین در آن اشارت کرد ابوبکر صدیق رضی الله
عنه در وقتیکه دید مردی را که می گریید نزد استماع قرآن و زعقه و صعقه میکند از آن و گفت وی رضی الله عنه
همچنین بودیم ما و لیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه وی
محفوظ و منزلت وی مرفوعست و آورده اند که شنید روزی سهیل تستری قرآن را از کسیکه میخواند آغاز
لرزید بر خود و بیفتاد بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
گفتند اگر ضعف اینست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند و از جا میندر آیند و مستقیم
مانند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف و شوق قدیما و حدیثا در مجلس سماع
قرآن مردند و به ذوق و شوق باز عالم رفتند در مواهب لدنیه میگوید که ابواسحق ثعلبی در ذکر اسماء آن جماعه
مجلدی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمع از آنها که در مجلس سماع جان داده اند مذکورند
وصل و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله سماع اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین
مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما و حدیثا قولا و فعلا بعضی باباحت متوقف و متردد مانده و گفته که انکار کنیم
و نه انکار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و بقوله تعالی
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این
سماع است که متفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست در وی کسی از اهل ایمان و این سماع مستجلب رحمت است از
پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است بالحان مطربه موسیقیه و در نیجابت کثرت اقوال

و تمامی این احوال بعضی آنرا منکر باشند و به فسق و فجور ملحق دارند و بعضی به آن مولع و آنرا حق و واضح شمارند
و هر دو طایفه در طرفین تفریط و افراط اند انتهی و در اینجا سه طریقه است یکی مذهب فقهاست و ایشان انکار میکنند
باشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و عناد و الحاق میکنند فعل آنرا به ذنوب و کبایر و اعتقاد آنرا به کفر و زندقه
و الحاد و این افراط است و خروج است از طریقهٔ اعتدال و انصاف و نمی باید بر آن جرأت کرد خصوصاً در موضع
خلاف نعم نقل کرده شده است از علماء مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریقهٔ محدثین است
و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هرچه وارد شده است درین
باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین
بچیزی که دلالت میکنند بر حرمت غنا آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما
و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت به دلالت قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات و بعضی
گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبنی گردد بر اصل در اشیاء
که حظر است یا اباحت سوم طریقهٔ سادهٔ صوفیه و مذهب ایشان درین باب مختلف و افعال مجتهد آمده و بعضی
اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب و تشدید اقوی [illegible] زیرا که مذهب
ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال است در جمیع اوقات و احوال و لیکن بر بعضی از ایشان غالب
آمده ولع و شوق و سکر محبت و ضعف حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست
در تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و اثارت کوامن بواطن و این معلوم است بمشاهده و عیان حتی در
حیوانات و ابله و صبیان لیکن متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب با رسوخ قدم و متلونان از اهل شوق
متزعزع و مقشعر بغلبه وجد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات است از ارباب
مواجید است که میگرداند بر ایشان احوال مختلفه و صفات متنافیه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان در ورای هر
سماعست و تحقیق کرده اند این طایفه شرایط و آداب آنرا و کفایت میکنند طالب متتبع را که جامع است میان
احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار بابی در قبول و اثبات و بابی دیگر در
ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر در ذکر تادب و اعتنا والله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو نوع
است نوعیست که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط قلوب و مزاولت اعمال و حمل
اثقال و قطع مفاوز در طریق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و مبارزت

مثل حداء نصب در کتابی و مثل غناء نساء برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر فواحش
و محرمات نیست بلکه مندوبست که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع و دوم غنایی است که انتحال میکنند آنرا مغنیان
که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند تلحینات رقیق که تهییج میکنند نفس را و تطریب
میکنند نفس را و تطریب میکنند آنرا و این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته
و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهم الله قول بکراهت است و اطلاق
حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی
در عوارف گفته که امام ابو حنیفه میگرداند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از علما
شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و فقهای کوفه و کسی که دار در روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد
از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی است که از یک گوش در آمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند که این اشارتست اندی
با باحت آن رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل نکرده میان رجال و نساء و امردان و تسویه کرده میان آن
و لیکن متاخرین بنظر امن فتنه و وقوع در آن بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و رجال و نساء و گفته اند قایلان باباحت
که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندین از عشره مبشره اند
و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب زهد و تقوی معلوم
عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایتست دران و بیشک
معلوم گردد که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند در آن اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا
از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا هر که امعان کرده است درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب
تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب گفته که نمیدیدی بغنا باسی و بود امیر المؤمنین در آن زمان عم وی علی بن ابی طالب
و میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمیله که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر
در خانه خود پس تغنی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه بشنود اندا کفارت دهد
از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی
میکردند و عود میزدند برای وی و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است نزد وی میشد [illegible]
غنا را و مستلذ میشد بسماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنید غنا از کنیزگان با جلالت
قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است شنید از جاریه که تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبد الملک

ابن جریج که از علما و حفاظ و فقهاء عباد که اجماع است بر عدالت و جلالت وی که می‌شنید غنا را و سید السنت
الحان با او ابراهیم بن سعد که وی بود امام عصر خود در فقه و روایت نمی‌شنوانید طلبه را حدیث تا نمی‌شنوانید ایشان
را غنا و فتوی داد و در مجلس رشید تحلیل غنا را پرسید هارون وی را از احوال مالک پس گفت خبر داد مرا که دعوتی بود
در مدینه بر نوع و با قوم خود قوت بود و عود او که تغنی میکردند و لعب می‌نمودند بدان و بود با مالک دف مربع که
می‌زد آنرا و تغنی می‌نمود والله اعلم حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از
غنا پس گفتند نیست غنا از کبائر و نه از صغائر نقل کرده اند که امام ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب
سنجاست و تغنی میکرد و امام گوش میداشت به تغنی او تا شنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی چه شد
شب که شنیده نمی‌شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس
پوشید امام عمامه خود را و برفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید اسیر که نام او چیست گفتند عمر
پس برآورد از زندان هر که را عمر نام بود و گفت امام آنکه را که باز گرد بانچه میکردی هر شب و چون گوش داشت
امام ابوحنیفه بغنای او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی و استماع وی هر شب با آن ورع و
تقوی که وی داشت حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای
مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته شده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از
نفس قول وی چنانکه رفته بود بیمه که در روی غنا بود و مانند آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد
ابویوسف مسئله غنا پس ذکر کرد قصه جابر را با ابوحنیفه و حکایت کرده شده هشام از امام ابویوسف که بسا که حاضر
میشد مجلس رشید را و میبود در وی غنا پس میشنید و منکر نیست و پرسیده میشد از مالک از سماع پس گفت دریافتم
اهل علم را در بلاد خود که منکر نمی‌شنیدند آنرا و نمی‌نشستند از آن و گفت منکر نمیشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی
غلیظ الطبع و همچنین نقل کرده است از وی علای و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابو
منصور و قفال و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمه الله علیه که گفت نمی‌شنوند آنرا مگر فاسقان
محمول است بر غنای که مقترن است بوی منکر جمعا بین القول والفعل و اما امام شافعی رحمه الله علیه گفته است غزالی
که تحریم غنا مذهب او نیست تتبع کردم چندین از مصنفات وی ندیدم او را الفی بتحریم و می‌دارد استاد ابو منصور
بغدادی گفته که مذهب وی اباحت سماع است بقول والحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه
که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا خانه بعضی اصدقای خود و بشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد.

سماع بچیزی که از منکرات و مناهی نکنند بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی را مصاحب کردم بسوی مجلس که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه
گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن
غنا علامت سلامت طبع و حس است و ناخوش آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و ازینجا معلوم
میشود که دلیلی شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی
در تاثیر نغمه در طبائع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جای او میان و منقول است
از شافعی که الغنا لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بمکروه آن باشد که ترک آن اولی است که
اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل
نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد در وی و مباح نیست فائده در وی و گفته
حمل کرده شود چنین که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ بر غنای که مقترن است بفحش و منکر پس
تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله تحقیق صحیح شده است از قول و فعل
شافعی چیزی که صریحست در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که
وی شنیده است غنا را نزد پسر خویش که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت
شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت
آنرا پس وعده کردم ابن خبازه را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرده پدر من پس
شروع کرد ابن خبازه در تغنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس بر آمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای
بام که می شنود و دامن او در زیر بغل اوست و وی می خرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از
عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی و آنچه از احمد
منقول است از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم مقترن بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد
که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی
و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی منکر را و حکایت کرده اند از داود
طائی که وی حاضر میشد سماع را و راست میشد پشت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی
رحمه الله عالم و فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو البرا اسکندری

صفا برای خود کرد سماع اگر باشد بشعر خصوصا معنی خود و وقفا ای خود صحیح است اختیار کرده است این قول را از
حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان
و نقل کرده است سماع آنرا از صالح بن عبد الله و در پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی
و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده است آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله است درین باب تصنیف کرده
ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بر آن و سوق کرده با سانیدی که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین
عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و این فتنه اجماع اهل حرمین را بر آن و نقل کرده این فتنه از
اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه
سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را
پس گفت ندیدم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در اوصاف است نه ذکر کرده است ابو یعلی
حنبلی که یوسف بن یعقوب را ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از
اعاظم علمای حدیث است که می آمدیم ما یوسف را ماجشون و او را حدیث میکرد و او در خانه وی جاریه او میزدند معرفه
را در خانه دیگر و ایشان علمای ثقات اند از اهل حدیث اند که تخریج اند صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمه ماجشون
که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکرد وی در عود و نقل
کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را
و نفی کنند باستغناء و گفته اند که آن تعلم قوافی را دیگر در فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر
تنها باشد و نفی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه سرخسی و استدلال
کرده است بر آن بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود و نفی کرد آنرا بطریق لهو
و گفته است که هرکه قایل است بکراهت مطلقا حمل میکنند حدیث انس را بر شنیدن اشعار مباح و جزم کرده است
صاحب بدائع از حنفیه بچیزی که ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است بانکه سماع غنا نشده مر تسکین را اند
دل را و صاحب ذخیره از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته الحق و ولیمه و سایر دعوات
[illegible] و اختیار کرده است آنرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب وی شیخ محمد بن
دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که تحقیق بوده اند صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت به انواع علوم
شرعیه مثل اسناد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند شان را

مسایل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد
بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که وی گفت نزول میکند رحمت
برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد محاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند در
مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرده از علما و جماعه
وصل
صحابه درین باب حکایات که اکثر مذکورند در کتب قوم **وصل** بدانکه صاحب اشاعه ذکر کرده است در سماع سه
قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه عادت او است
و جواب داده از استدلالات و تمسکات حرمت و کراهت و اطناب کرده در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرده
آن از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح جواز تغنی بقرآن پس در شعر
نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب میکند خشوع و خضوع را و این
در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مباحات و مذمت دنیا و رغبت در آخرت و متمم فرح محبت الهی تعالی و
تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم نیز جایز باشد قیاس بر حدا و نصب و تشبیب اعراب
و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع
بحرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابله نص لازم آید و قایلان باباحت میگویند که نصی که
در آنجانب موجود نیافته است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل ادلهٔ
اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن دران
مناسب حال فقیه اختلاف نیست اگر کسی را صلاح وقت دران نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
وسط خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود دران بیند و احتیاط و تقوی دران اندیشد مبارک باد اما باید که
زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تفسیق بزرگان و افتادن در ایشان باوجود تعارض ادله و تباین طرق
وجود علما و فقها و عرفان دران جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح نگاه دارد و سر رشته انصاف رها نکند بیت
صحبت و عافیتست گرچه خوش افتاد ای دل ٭ جانب عشق عزیزست فرو مگذارش ٭ و قایلان باباحت را
نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصاً آنهایی که سالک طریقه دیانت و صحت باشند و لکل وجهة
هو مولیها فاستبقوا الخیرات و بهر دو طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها
محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة و همچنین صاحب اشاعه در آلات مزامیر

نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذهب ائمه اربعه مزامیر است و با وجود آن از بعضی علما مذهب شافعی و اصحاب ظواهر
و غزالی و امثال وی خلاف نقل کرده و انواع آلات مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح
گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده در حلال و اسد خیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی
اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که معنی نی است نیز اختلاف فقها ذکر کرده و دیگر از مزامیر عود است
که آنرا بربط نیز گویند و تار را داند که آنها را نیز بربط گویند و در وی نیز اختلاف فقها ذکر کرده و گفته که معروف
در مذهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام است و رفته اند طایفه از علما بجواز آن و حکایت
کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عبد الله بن عمر بر
عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که میزد عود را پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله بن عمر را آیا
می بینی درین باکی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن الزبیر و معویه بن ابی سفیان
و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهاء سبعه مدینه
است و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطا بن ابی رباح و شعبی عبد الله
بن ابی عتیق و اکثر فقهاء مدینه مطهره و حکایت کرده است ملیلی از عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت
میکرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاؤس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که آمد بر رشید
و گفت اسمع العود پس گفت رشید عود المبخر ام عود الطرب قال لا بل عود الطرب پس طلبید رشید عود را و نواخت
آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه معظمه بسندی که
وا رسید از موسی بن المنذر الجمحی که خواندند عطا بن ابی رباح را پس در آمد بودند در آنجا قومی که میزدند عود را
و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که در آمد باز ماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید آنچه میکردید پس
نشست و تغنی کردند صاحب امتاع همین عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده و بالجمله وی
درین باب از وسعت و فسحت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف است از میان
قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متأخرین از شافعیه بر آنند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده
شده والعهدة علیه و غرض از نقل و جز آن نیست که اگر احیاناً ازین طایفه چیزی از آن نقل کرده شود مبالغه در تشدید
و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل ننمایند و ستر عیوب و زلات قوم شیوه خود سازند و عامه را انگیز اند که تقلید ایشان
کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم ما این ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در همه

طریقهٔ تفصیل و ترویج و توسط نگاه داشته تا میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقوال جانب
اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب دیگر مشهور و متقرر شده است و ما را از آن حاجت نقل نبود و نیست بهالست
گر گفته شد شعر عیب می چون همه گفتی هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند اللهم ارنا الحق
حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان
از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد بوی متوجه شد
چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد و در مشکات آورده است که ابو مسعود
انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوهٔ بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی
بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان
غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحب رسول الله شما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شما
سرود می‌شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو ما اذن داده است ما را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی در آن باتفاق مباح است بالاتر ازین
عبد الله بن جعفر که باینکار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی خیر که موافق بود و با وی تودد و تحبب مینمود
زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت بروی و گفت معاویه حال او نیست تو جه معتقدی بوی
رانه دیگر عبد الله بخانهٔ معاویه آمده آمد و نماز بسیار گزارد و تعبد بسیار کرد معاویه بازنش گفت این را نگر که
چه میکند پس زن از انکار باز آمد حقیقت حال و منشاء اختلاف آن مینماید که سرود شنیدن و آلات مزامیر
نزد در زمان قدیم کار و بار سفیهان و الاهیان و فاسقان و شرابخواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده
که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که محو کنم معازف را که نام آلات مزامیر است
و نهی کنم از شراب خوردن تا معلوم شود که اصل نام غنا الهواست فذکر وی در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این
امور در شرع و از اکراین منکرات چون آن رسم و عادت ماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز از آن امتناع نمودند
دانان محفوظ گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعهٔ دیگر چون دیدند که این
عادت فاسقان و نشان بی قیدی است و مشابهت بحال ایشان دارد از خوف آنکه مبادا سری با آنها
کشد اجتناب نمودند و تحذیر فرمودند از شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و نهی و وعیدی صادر شده باشد
دور نباشد و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع بثبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بنابر تعزیر

حکم دایره هست باصطلاح اهل ایشان تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده
چنانکه در خمر و زنا و امثال آن تا آنکه بعضی از اهل ظاهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست
و مثال آن حال قضیه ظروف و اوانی است که انتباذ را در حنتم و مزفت و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال
آن میکردند و شراب در آن میجوشانیدند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر
در آن چند گاه حرام ساختند از برای محو و قطع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و متقرر شد احتیاج بقمع و قطع آثار
و علامت آن نماند منع و نهی از آن اوانی نیز نماند و با وجود آن علما و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند
از استعمال آن اوانی و قومی بتجویز کما ذکر فی موضعه و ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمده قومی بنظر عادت شریف
قدیم که این صورت نشان اهل فسق است منع و عدم احتیاط گرفته ایستادند و جمعی نظر بر حقیقت حال انداختند
که اگر مما لبست فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین است مباح و اصلا ضرر ندارد اما حکم بجانقال تعصب و تشدد هم
در میان آمده هم مانعان افراط کردند و منکران آنرا مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم مبیحان برغم
ایشان آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و جمعها
و هر کجا گرفتند و سیره و طایفه فرق میان اهل دنیا و اهل ذکر کردند و سر رشته انصاف که معنی آن نصف لی و نصف
لک است از دست دادند و طریقه ادب که حقیقت آن نگاه داشت حد هر چیزی است نگاه نداشتند و یک منشاء
اختلاف آنست که جمعی بالنظر بر تاثیر و تصرف نغمه در بواطن اعتقاد و اعتبار رفتند و قومی بجواز و عدم جواز
نغمی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت
و اضطراب کار اوست و روح انسانی منزه است از آنکه محل ورود معانی است و سکون و اضمحلال و توانی
صفت اوست اما اینجا کس را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری
و انفعالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این مرتبت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید
که فرقست در تاثیر قرآن در باطن آنست که نغمه و غیر نغمه یکسان باشد و آنکه بجهت نغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر
نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است
که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال خارج از دایره امکان است مگر کسیکه مشهود و مکشوف
مجرد ذات و صفت الهی باشد فایده صاحب امتاع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تغنی کرد
شاعر بی طویس گفته است ابو هلال عسکری که اکثر اهل علم بر آنند که نام وی طویس است و آنچنان بود

که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا میکردند آنرا فرس و روم و تغنی میکردند با کار خود شنید عبید آنرا از مغنیان عرب
و نقل کردند آنرا الحربی و نخست کسیکه ابتدا کرد طویس بود و طویس را مشئوم گویند یعنی نا مبارک از جهت آنکه
ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و فطام او در روز موت ابوبکر رضی الله عنه بود و
بالغ شد روز موت عمر رضی الله عنه و تزوج کرد روز قتل عثمان رضی الله عنه و زائیده شد برای او فرزند روز
موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از نقل این غنا موسیقی در عرب انواع غنا از حسن صوت بود مثل نصب
و نشید اعراب و حدا و رکبانی و این اقسام همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در آن و برین اقسام حمل میکنند
غنای حقیقی آنها که قایل اند بحرمت آنچه منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار
و آثار ظاهر میگردد و نعم از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر وغیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مرویست و میگویند
که وی رضی الله عنه بسیار تغنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکیست و راجع بصوت حسن است و
تفاوتی نیست مگر در تفاوت قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی تمطیط و تغیر بسیار است اینهمه گفته شد لیکن
در تغنی و استماع آن از حیثیت اتباع سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم و اقتضای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق
تقرب و تعبد بران اجتماع میکرده باشند سخن باقیست جواب جز آنست که محل و مقام آنحضرت متعالیست
دیگر آنکه اذواق و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب تورع و از تقشف غالب آمده و احتیاط و امن کثیر رفت شده
و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بر بعضی دیگر دستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در
سماع افتاده مدعا آنست امریست مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را بحال
خود باید گذاشت فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب و صلی الله علیه و آله
و سلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین بهدایة طریق الحق و محی علوم الدین

باب یازدهم
در عبادات شریف در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

بدانکه طعام و شراب
از ضروریاتست که قوام بنیه و صدور حرکات و تخصیص عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس
اهل عبادت از ان بقدر حاجت مقتصر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوات آن منهمک نباشند
و آمده است که سیری در زمان شریف نبوده و گفته اند که شبع بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول
روایت کرده است آنرا ترمذی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود پر نکرد ابن آدم وعائی از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب

و پر اگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شرب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید بقراط این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک معده و کافر میخورد در هفت روده اهل تشریح گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صائم و رقیق و سه دیگر اعور و قولون و مستقیم و طرق وی و بر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه در آنست حقیقت عدد یعنی مومن چون مشغول باحراز اسباب عبادت است و سید اند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادت است نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمیخورد و کافر چون مطلوب او ترتیب بدن و استیفاء شهوت نفس است حالش بر خلاف آنست ولیکن باید دانست که این مطرد در هر مومن و هر کافر نیست تواند مومنی بسیار خوار باشد یا بجرای عادت یا بجهت عارضی که عارض است طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران و کافری کم خوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات صحت بر رای اطبا یا بجای ریاضت بر روش راهبان و گفته اند که هر که بسیار است تفکر وی قلیل است مطعوم وی و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است تفکر او کثیر است مطعوم وی و سخت است دل وی و نیز گفته اند و نمی آید حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی که خفیف است خواب او برکت گذشت در عمر وی و کسیکه گران است خوابی او بی برکت است عمر وی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل تشبع در دنیا اهل جوع اند در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیری هرگز و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خواهانی نمیکرد اگر میخورانیدند میخورد و هر چه میخورانیدند قبول مینمود و هر چه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلا و نفی سیری محمول است بر سیری مکروه که گاهی منتهی میگردد و بتجشم بر اندازه انچه ضرر میکند و بدان مفسده و اهل تشبع لیس منافی الجمله دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از سیر آمدن آنحضرت با صاحبیه ابی بکر و عمر از جوع و رفتن به بیت انصاری و ذبح کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول است بر مداومت انتهی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز را شبع و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از طعامی سه روز پیاپی تا رفت

بلا طعام رواه الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیر نشدی صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی نبود و اگر بود
در کم از آن بود و یا مراد آنست که تا سه روز گرسنگی میگذشت و در هیچ روزی سه سیری نمیشد و ظاهر آنست
که مراد معنی ثانی است والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذرانید آنحضرت و اهل و عیال وی شبها پیاپی که
نمی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان مگر نان جو رواه الترمذی وصححه و در حدیث مسلم آمده که سیر نشد آل محمد
از نان گندم مگر آنکه نبود در یکی از این دو روز مگر تمر و در حدیث عائشه آمده که گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت
از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از تمر سیر نمیشد از نان جو و اگر سیر میشد از نان
جو سیر نمیشد از تمر و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود بخدا
سوگند شام نکرد در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن گفت آنحضرت این سخن از
از برای کم پنداشتن مرزوق خدا را ولیکن خواست که اقتدا کنند بوی امت وی و از عائشه آمده رضی الله
عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام لیس یافت
آن دو چیز را یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمائل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و انی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم دقل ردی ترین تمر که مخلوط
باشد انواع خباس مختلط که خوراک فقرا باشد و گفت عائشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که یکماه میکردیم که
نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را و بد خیالات و مے
فرستادند بعضی همسایها از انصار شیر را می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت بتحقیق رسانیده شده ام
من در راه خدا یعنی ببلا و محنت چنانکه رسانیده نشده هیچ یکی و ایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده
نشده هیچ یکی و بتحقیق میگذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که
میپوشید آنرا ابط بلال یعنی اندک چیزی که در بغل او می گنجید و پنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی وصححه و در بعضی
غزوات بودند اصحاب که میخوردند برگهای درخت آنرا تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و ندید آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نان تنک را و نان میده را و نبود در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب گفته بسیار تتبع کردم تا بدانم
که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خورد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت
رسد مگر بعضی احادیث که وارد شده بتصغیر آن که موجب برکت است و اسناد آن ضعیف است و
بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت هر

بیان فقر اختیاری آنحضرت صلعم

آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دائمی نبود وهمه را نبود واگر بود واز
جهت احتیاج افلاس ونایافت بود بارگاهی بجهت جود وایثار بود وگاهی بجهت کراهیت شبع وکسر اکل و
اختیار ریاضت وپیش از هجرت بود در وقتیکه بمکه بودند وچون هجرت کردند وبمدینه آمدند مواسات کردند ایشان را
اهل مدینه بمنازل ومنایح واموال وبساتین ومزارع وبودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر وعمر وعثمان وطلحه
وسعد بن ابی وقاص وغیرهم وبذل میکردند ایشان جان ومال خود را برای آنحضرت وامر کرد آنحضرت
ایشان را بآوردن مال پس آورد ابوبکر تمام مال خود را وعمر نصف را وحث وترغیب کرد آنحضرت اغنیای
صحابه را بتجهیز وجیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتران غیر ذلک وثابت شده است که بر
میداشت مر اهل وعیال خود را قوت یکساله وسوق کرد در عمره خود صد بدنه وگاهی کرد اطعام کرد مساکین را
وقسمت کرد صد هزار درهم در یکساعت که از بحرین آمده بود وبذل کرد هوازن وچنین از تغییر وشاه و
نقود بیرون از حیطهٔ قیاس چنانکه تفاصیل این احوال در مواضعش بیاید واختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان
حصول توسع ونشاط چنانکه روایت کرد از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار
من که بگرداند برای من بطحای مکه را طلا گفتم لا یا رب سیر میشوم یک روز وگرسنه میشوم روزی چون گرسنه میشوم تضرع میکنم وترا یاد میکنم وچون سیر میشوم شکر میگویم ترا وثنا میکنم ترا واز ابن
عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا وجبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی هولناک که ترسید از آن
فرمود یا جبرئیل چیست این صوتها گفت مگر قیامت قائم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کرده است
پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو وبیارد مفاتیح خزاین ارض را پس آمد اسرافیل وگفت که خدای تعالی
امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه را وبگردانم آنها از زمرد ویاقوت وذهب وفضه ودر حدیث
دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که میفرماید پروردگار تو که با وجود آن قدر ومرتبه وثواب تو همان باشد
که داری وگفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر پادشاه باشی واگر خواهی پیغمبر بنده باشی ودر روایتی آمده است
که یکی از ملائکه آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله آنرا که چندگاه از دولت دنیا سایم پس ایما کرد
جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن وبنده باش وعلما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر ومحتاج خوانند وبرانند
ضروری وصف کنند وصاحب مواهب لدنیه از حلیمی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم که وصف کرده نشود بانچه پیش مردم از صفات ضعفه ومساکین است وگفته نشود
که فقیر بود ومفلس بود وانکار کرده اند بعضی اطلاق فقر را در حق آنحضرت علیه السلام وحکایت کرده

صاحب نثر الدرر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی
ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول
که فقهای اندلس فتوی دادند بقتل و صلب شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را به یتیم و گفت زهد وی ضروری بود و بالقصد و اختیار نبود و اگر
قدرت بر طیبات می یافت میخورد انتهی و نیز آمده است که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف
گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت اگر پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است
پس حکم کردند بعضی علما به تعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار را
از نفس خود نعم اگر بطریق مسئله در بیان حکم بگویند که آنحضرت گوسفند چرانیده است رواست و هم صاحب
مواهب از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه وآله وسلم همچو حال فقرا بلکه بود
غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حقتعالی امر دنیای او در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت
در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب ست نه مسکنت
که چیزی در دنیا نبود و نه دارد آنچه واقع شود موقع کفایت وی و تشدید میکرد انکار را بر کسیکه اعتقاد کند خلاف
این را انتهی و آنچه مشهورست در میان مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن
فایده حجر که این حدیث موضوع ست فتدبر والله اعلم فایده در احادیث وارد شده و مشهور گشته است که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است و صحابه نیز آنرا روایت کرده شده است از ابن جبیر که گفت
رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم مبارک خود و بعد از آن فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمه ناعمه در دنیا که
جائعه و عاریه باشد در روز قیامت آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکبیر دارنده و حال آنکه وی اهانت
کننده است او را و بسا خوار دارنده نفس را و تواضع کننده وی اکرام کننده است او را روایت کرده ابن ابی الدنیا و از انس ابی طلحه
آمده که گفت شکایت کردیم ما بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جوع را و کشاد هر یکی از ما از شکم خود سنگی
پس بکشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی
شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
که ایستاده برای کدیه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر و شد من سغب احشاءه

بطونهم تحت الحجارة وکشتها وغیرت الادم صاحب مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که
فرمود یطعمنی ربی ویسقینی و گفته که پروردگار تعالی میخورانید و مینوشانید حبیب خود را وقتی که وصال میکرد
پس چون محتاج گرسنه شود بر بطن که هیچ فایده و تسکین نیست و تاثیر ندارد بستن سنگ از گرسنگی و گفته است ابن حبان
که لفظ حجز است بمعنی طرف ازار که در وقت جوع محکم بر بطن می بست چنانکه در وقت ضعف کمر محکم می بندند
انتهی صاحب مواهب میگوید که مذهب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعض الم جوع را زیرا که
الم جوع از شدت حرارت غریزیه معده پیدا است و چون پر میشود بطعام مشغول میگردد و آن حرارت بطعام
و چون نباشد در معده طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را و میسوزد و میخورد آنرا پس متالم و متاذی
میگردد انسان از آن حرارت و چون منطوی و ملتوی میگردد بر معده احشاء و پوست لیست میگردد
و آتش معده بقدری کم میگردد الم تسکین می یابد تا آنکه آنحضرت بجوع برای تحصیل و تضعیف ابراست
با حفظ قوت و نضارت جسم و حسن لون بیشتر از آنکه اهل تنعم و طرفه دارند و این یک معجزه ایست از معجزات
که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمه لذیذه شهیه و باستعمال لباسهای ناعمه و فرشهای لینه
و امثال آن پیدا شد چنانچه خوراک نان جو و لباس ثوب خشن و فراش بلاس و درشت بود و حسن و جمال
و نضارت و لطافت و نهایت داشت صلی الله علیه وآله وسلم و علی آله علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و
کماله و بعضی گفته اند که عرب را خصوصا اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف ایشان
از خورد میرفت شکمهای ایشان می بستند بر آن سنگ برای تسکین و تخفیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نیز بست تا بدانانند بیگانگان و اصحاب را که نیست نزد وی چیزی که استیشار و استبداد کرده باشند
بآن و اظهار کنند این حال را و صاحب مواهب میگوید که صواب آنست که کردن آنحضرت آنرا باختیار و طلب
ثواب بود نه برای مجرد اعلام و اظهار حال والله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول
ابن حبان که اطعام و سقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای
دفع جوع والم مدخول است با آنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حاله ذوق و
شوق و در دیگر نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و حالتی
خاص است با حبیب خود در تصریف و تحویل که در قیاس عقل نمیگنجد در رسانید آن احادیث اگر سخن

وصل

کنندان دیگر است والله اعلم وصل با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم استیفای آن مدعلی نفس بنوع مخصوص از اغذیه تکلف نمیکرد و بجهت عدم سلوک راه تکلف و بقصد توسع برامت و سد راه رهبانیت تناول میکرد و از آنچه عادت اهل بدر بود و هرچه حاضر می آمد از لحوم و فواکه و خبز و تمر دانسته اند و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضر است بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود و لیس میخورد حلوا و عسل و دوست میداشت آنها را رواه البخاری والترمذی و حلوا مقصود بهر طعام شیرین که خورده شود و خطابی گفته که حلوا واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد در آن صنعت پس عسل را حلوا گویند و گاهی اطلاق کرده میشود بر فاکهه نیز و نبود محبت آنحضرت مر آنرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل و انزاع نفس بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آمد میلانی مینمود و میخورد از آن قدری صالح از اینجا معلوم میشد و خیال میکردند که دوست میدارد و آنرا صاحب مواهب از ثعالبی در فقه لغت نقل کرده که حلوائی که آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن تمری که خمیر ساخته شود بلبن و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که بار شهد و آرد و بود و در روایتی آرد و میده و روغن و عسل پس آورد پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و نهاده بر آتش و پخت حلوا فرمود بصحابه بخورید این را این چیزیست که نامند آنرا اهل فارس خبیص و نیز وارد شده است که دوست میداشت آنحضرت شکر را و تصدق کرد بیان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شدند حضرت عروس مردی را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما در عروس نهی نمیکنم از آن پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار بر غیر مکروه نیست چنانکه رفته است باین امام ابوحنیفه و حکم کرد باینکه شبیه احادیث صحیحه که وارد اند در نهی از نهبه و لیکن بیهقی این حدیث را ثابت نمیگرداند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی در قائل شدن بغارت گفت بنده مسکین عصمه الله بمزید الیقین که بتحقیق وارد شده است امر بغارت در صحابه در حج این نیز حجت است پس بر قول امام ابوحنیفه و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لحم شاة را و خوردن لحم بقر بخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره خود گاوی را و ظاهر آنست که از آن خود هم خورده باشد والله اعلم و در جرح لحم احادیث متعدده وارد شده

اللحم سید الطعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اهل الدنیا والآخرة روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف است و مر او را شواهد هست از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و اکل وی زیاده میکند سمع را و قوت را قال الزهری کذا فی المواهب و هم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن لحم تصفیه میکند لحم را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بد می گردد خلق او کذا فی المواهب و همچنان که در استدامت ترک وی در همه مدت این خاصیت واقع شده در استدامت اکل وی در همه مدت در قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت هر روز آینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی اکل لحم زیاده میکند عقل را و آمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از جهت زهر کرد یهودیه در وی و از عائشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آن جهت بود که بسیار نمیخورد آنرا مگر گاه گاه و لحم ذراع زود پخته میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم الظهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آن جهت بود که ابعد است از مواضع نجاست و مؤید این توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گرده ها را از جهت قرب آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهش میکرد لحم را یعنی بدندان میخورد واز استخوان و نهش بشین معجمه و مهمله نیز آمده و بعضی گویند بمعجمه بدندان تمام خوردن و بمهمله بسر دندان و لحم بکارد بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که بریدآنحضرت گوشت از شانه گوسفند بکارد که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کارد را که می برید بدان و برخاست بر نماز و وضو نکرد و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورید بدندان که آن اهضم تر و گوارا تر است و ابوداود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این حدیث را شاهدیست از حدیث صفوان بن امیه اخرجه الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده بی تصریح نهی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظیم صغیر است و قطع از کبیره و خورده است آنحضرت بریان و روایت است از ام سلمه که گفت

کتاودردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد ازوی بعد از آن برخاست برای نماز و وضو نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی گوشت خشک شده را چنانکه در حدیث آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم و خورده است آنحضرت لحم حمار وحش را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است روایت کرده اند ائمه

داند را در خوردن آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیر بحری ان و در مذهب ما جایز نیست جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا اشکنه گویند که شکسته شود نان در شوربای گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام رواه ابوداود و از ابن عباس آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثرید از خبز و ثرید از حیس و حیس همچنین طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان ترکرده شده بروغن و سکه و خورده است نان برنج و در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع داشته اند طبرانی در اوسط از حذیفه رضی الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گردانید پشت مرا برای قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لحمی است و اوست که وضع کرده است این حدیث را و خورده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی پخته میشد میجست آنرا از جوانب کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست میدارم کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خورده است سلق را پخته با سر جو و سلق بکسر چغندر که نام تره مشهور است و روایت کرده است ترمذی در شمایل که آمدند در نزدی حسن بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و نشسته میخورید کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو الخ

خوردن آنحضرت بچه خرگوش را

گردو انداخت آنرا در دیگ و بر تخت بر روی پاره از زیت و فلفل و علاج دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت
این نیست طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و برغبت میخورد آنرا و خورده است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خزیره بالفتح خاء معجمه و کسر زای و بیای بعد از تحتانیه ساکنه طعامی ست که ساخته میشود از
آرد بعد بیست عصیده لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته تر میشود و خود لحم ریزه ریزه کرده میشود خرد و ریخته
بر روی آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است و بعضی گفته اند شوربای
که صاف کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره باعجام از نخاله است و باهمال از لبن و مشایخ گفته که آمد
بمن آنحضرت و ابوبکر وقت چاشت تا بلند شود آفتاب پس نگاه داشتم من ایشان را بخزیره که ساختم برای ایشان
و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اقط را بفتح همزه و کسر قاف که آنرا بفارسی پینو گویند شیر که بیرون
آورده شده است از وی مسکه و بسته شده است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعامها و استعمال
خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین غوره
خرما یعنی خرمای نیم پخته یقال ارطب البسر و یقال اول ما بدا من النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است که
کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندوی
آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را بجیم و ذال معجمه مفتوحتین که جمار آنرا گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی
است که اندرون درخت خرما می برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم و موحده بمعنی پنیر از ابن عمر
رضی الله عنهما آورده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرد و برید آنرا رواه
ابوداود و در جبن دوی بعضی فقها را سخن است و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع
شده بتقدیم طا بر با و در روایتی البطیخ او الطبیخ بالشک و طبیخ لغت ست در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب
المحکم و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و در آن کتابی ساخته
اند و محدثان بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب ست که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول
نشده است که چگونه میخورد آنحضرت آنرا و در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب
گاهی از این میخورد و گاهی از آن و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان رطب
و خربزه این دو احتمال دارد که یکی را بدیگری ضم نماید و بخورد یا گاهی از این میخورد و گاهی از آن و خربزه
بکسر خاء معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی ست از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی است که ابن عباس آورده

از عائشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای فربهی من و استعمال میکرد دران نار را اراده مرا بر آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه تا آنکه خوردم من رطب و قثا ساده و در روایتی تمر بجای رطب پس فربه
شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث برانند که مقصود آنحضرت از جمع
میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بوده به برودت بطیخ و تعدیل این بآن بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه
از هشام آمده انه صلی الله علیه وآله وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر
میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب اطعمه و ادویه حتی که گفته اند که مراد از بطیخ که با رطب میخورد بطیخ
آنحضرت که بارد است نه اصفر که حار است و تعقب کرده اند آنرا که خربزه بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام
نوعی از بطیخ اصفر است و جواب داده اند که بطیخ اصفر نیز نسبت برطب برودتی است اگرچه از جهت حلاوت
حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که تعلیل جمع رطب به بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه وهم
کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا
شیرینی ندارد و بهم خوردنا شیرین گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم انهماک در استلذاذ بوده و خوردن
آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز همچنین گفته اند که شعیر بارد یابس است و تمر حار رطب پس آدم ساختن تمر خبز شعیر را
برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر بشعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم
بحقیقة الحال و میخوردند آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و هنوز این طعام در آن دیار
متعارف است و مدام بازارها نیز میفروشند تمری است بر دهن وی مسکه نهاده و غالب با رطب است که سورت
مسکه و عفونت آنرا می برد و میخوردند آنحضرت نان را با نانخورش هر چه میسر شدی گاهی بگوشت و گاهی ببطیخ
و گاهی بتمر و آمده است نهاد تمر را بر نان پاره از شعیر و گفت این نانخورش این است و گاهی بخل و فرمود نعم
الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در ماکل است و منع نفس از
ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از آنچه خفیف است مؤنت آن و عزیز نیست وجود آن و تناقص مکنید
در شهوات که مفسد دین و مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است و
اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفته که این ثناست
بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل است مراد را بر نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و سبب
ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشک پس فرمود آیا نانخورشی

نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام
از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین
دو نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق و اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت
این قول را برای جبر انکسار غایب و خوش کردن دلهای ایشان است نه برای تفضیل وی بر سایر اداما
و منجمله آنکه آنحضرت از غذا که بلد خود در وقت رسیدن آن و پرهیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگوید و این
از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوها که
منتفع میشود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند
از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از میوه بلد خود از جهت ترس بیماری
و صحت مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف‌تر و دورترین مردم است از صحت و قوت پس هر که نخورد آنرا
در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آثر او برای نافع انتهی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میخورد رطب بطریق خرط و معنی خرط آنست که بنهد خوشه را در دهن
و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن
آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرصا آمده بصاد مهمله بدل طا
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصل نخورده و امت را از آن نهی هم کرده فرمود هر که بخورد باید که در مسجد نه
در آید و ثوم و بقول دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابوداود از عائشه رضی الله عنها که آخر طعامی
که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود علما گفته اند از برای اثبات و تاکید جواز خورده یا پخته بوده اما نت
کرده شد بوی آن و کراهت در خادم اوست در آنچه بوی آید و در آنمدت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در ابتدای هجرت در خانه ابوایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بقول رایحه
بود نمیخورد و بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ‌تر از آن نووی گفته که اختلاف کرده
اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بر وی
و اصح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا در جواب تعلق
صحابی احرام هی و کسیکه قایل است بحرمت میگویند معنی آنست که حرام نیست بر شما والله اعلم و صاحب مواهب
گفته که واجبست در محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله و سلم در ترک ثوم و بصل و کراث واشتن

چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آنرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را که
دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله و گاهی که نظر بر
مهربانی و عنایت آنحضرت که در زمن حیض را اباحت می افتد بحکم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یحب ان یؤتی عزایمه
ارتکاب آن واقع میشود آن چیزی دیگر است عفا الله عنه و در بعضی روایات آمده که یکباری آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و گرسنه شدند خود را بمردی دادند تا آب و
هندبستان مردی را وی جزر و کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود تناول کرد و کراث بعلی رضی الله عنه
داد و کذا ذکر فی تاریخ المدینة وصل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اکل میکرد بسه انگشت ابهام و سبابه وصل
و وسطی رواه الترمذی فی الشمائل زیرا که اکل بیک انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمائل زیرا که
اکل بیک انگشت و دو انگشت اکل متکبر است و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیگردد و اند او را اگر بعد از
زمان طویل ماکل نجیب خالی از نشان شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم به پنج انگشت خورده است و جمع کرده است میان این حدیث متقدم که در اکل بسه انگشت
آمده است باختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل می لیسید انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی
روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه استغفار میکند مر لاحس خود را و تعلیل لعق واقع شده
که در یافته نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است و شرط نیست در لعق که در آرد اصابع در دهان و لیسیدن
آنها بزبان یا بباطن شفت کافی است و در بعضی اوقات می لیسانید انگشتان را ببعضی اطفال و خادمان را و
لعق اصابع در اثنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و در بعضی
روایات آمده که وی در امن است از فقر و برص و جذام و صرف کرده میشود از اولاد وی حمق و عافیت
داده شود در ایشان و دیلمی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است از آبای خود از ابن عباس آورده
که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مایده برآیند اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده شود از وی فقر و اتباع
در این امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آنرا مستقذر دارند و اگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقذار نیست اجزای
همان طعام است که خورده است بمساس اصابع و لعق قصعه چرا مستقذر گردد خصوصا وقتی که بشنود که فعل آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم بحقیقت هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است بآن سرور لازم می آید
[illegible] چیزی عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از زبیدی نقل کرده است که گفت آدمی مضمضه

میکند و حالا کرد اصبع خود را در دهن خود و ذلک میکند ندا نشارا و باطن شکم را و هیچکس آنرا استقذار نمیکند و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمیخورد متکیا و میگفت من بنده ام می‌نشینم چنانکه می‌نشینند بنده و میخورم چنانکه میخورند بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث است در شفا گفته است که مراد باتکا تمکن و تقعد است برای اکل بهیچ نوعی و مانند آن از ان جلسها ئی که اعتماد کنند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استدعا میکند کثرت اکل را و استکبار میکند از ان و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق اقعاد و گفته است که نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد با قعاد آنست که بچسپاند الیتین خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و دستها نهد بر پشت خود و آنیست که منهی عنه است در نماز و صاحب طب میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را ابیان در اکمال از خطابی که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه الشان است و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان تفسیر کرده اند اتکا را بمیل باحد الجانبین و گفته است خطابی گمان میبرند عامه که متکی بمعنی خورنده بریکجانب خود و نه اینچنین است بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطائی که در تحت اوست انتهی و اتکا را بمیل بیکجانب نیز تفسیر کرده اند و ابن جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضی احادیث نهی ازین صریحا آمده است و ابن اثیر در نهایه گفته که کسی که تفسیر کرده است اتکا را بمیل بر احد الشقین تاویل کرده است آنرا بر مذهب طب و ابن قیم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعده و می پیچد معده را و مستحکم نمیشود و فتح مجری غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمی رسد غذا بسوی وی بسهولت و اما اعتماد بر شی پس آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت است و ازینجهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آکل کما یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم نفی اکل متکئا از خصائص حضرت نبوت است صلی الله علیه وآله وسلم و حق آنست که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر است والضرورات تبیح المحظورات و صاحب سفر السعادة گفته که اتکا بر پنج نوع است و همه این هیئات را که ذکر کرده شد مذکور کرده است و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد که انیست اتکا در ما بعد دان از خلاف ادب پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست که بر دو زانو نشیند نشست هر دو قدم

یا ایستاده کند پای راست را و بنشیند بر پای چپ مذکور کرده است ابن قیم کرمی نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطن قدم یسری را بر ظاهر یمنی بجهت تواضع و ادب و گفته که این هیئت انفع ما فضل هیئات اکل است زیرا که اعضاء همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است خدای تعالی و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه میکرد و افضل آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود سنت و در آخر طعام حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغهای حمد متعدد ماثور است و بس است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بیمین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام سم الله و کل بیمینک و مما یلیک و حمل کرده اند بعضے از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجبست از جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد بشمال خود پس فرمود کل بیمینک گفت آن مرد لا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست برداشت دست را بجانب دهن خود و بعضے استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل مما یلیک و خوردن از ما یلی واجب نیست و جواب داده اند که آن واجبست و تارک آن عاصی و آثم است بعد از علم بنهی و بعضے گفته اند که اگر طعام لون واحد است تعدی نکنند مگر ما یلی خود را و اگر الوان متعدد است مثل فواکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن حدیث ضعیف است کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تتبع میکرد دبا را از حوالی قصعه و این معارض حدیث اکل مما یلی است جوابش آنکه نهی ازان بر تقدیریست که مصاحب راضی نباشد و از حضرت کیست که راضی نباشد بعضے گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود و الله اعلم و آنحضرت می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده است که نزدیک گردانیده باشند با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم ترا که وضو کنی فرمود ما مور نیستیم بوضو مگر وقتی که بایستیم برای نماز مراد آنجا وضوی شرعیست و در آن حدیث دست شستن است که وضوی لغوی است بمعنی نظافت و نمیخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرم را روایتست از ابی هریره که نزد آنحضرت طعامی آوردند در صحیفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدای تعالی نه فرموده است ما را بخوردن آتش و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت ملاغ کردن را از طعام گرم را

ومیفرمود بخورید طعام سرد را که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسماء آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه برفت جوش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است برکت وی و بود مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدحی از خشب بضبیب بحدید و گفت انس نوشانیده ام آنحضرت را باین قدح آب و نبیذ و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احوال آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم نزد انس و خورده ام در وی آب و در راه یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل گردانیده بود او را انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز داشت او را از آن ابوطلحه و گفت تغیر نده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و امام ابوعبدالله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدح را ببصره و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درهم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک ولیکن خورد بر سفره و آن از چرم یا برگ بود و الان متعارف در حرمین از برکت خرملت و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعض اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضرت و نماز گذاردن بعد از اکل آسان میگرداند هضم را و صل و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بتحقیق دوست میداشت آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف چشمه است که میان وی و مدینه دو روزه راه است سی و شش میل و استعذاب آب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم نی و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه وآله وسلم و زیاده بران از طیب آن بمشک و گلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسرک من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آنمرد را چگونی که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بر آن و برنداشت و هم آن گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آنمرد صاحب حال است متابعت او راست نیاید و گفته اند مراد از آن مرد سری سقطی است رحمة الله و آورده اند که آنحضرت عسل را به آب مزج میکرد و قت

صباح آن را نوشیدن میفرمود و چون ساعتی چند برای میگذشت و جوعی پیدا میشد تناول میکرد چیزی را از آن
آنچه حاضر میبود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که در وی حفظ صحت است که راه نیابد
بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید خمل معده را و جلا
میدهد لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را باعتدال و میگشاید سدها را و آب
سرد رطب بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عائشه واقع
شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است یا نقیع تمر
و زبیب و نبیذ است و در وی نفع عظیم است در حفظ قوت و روش ساختن نقیع و نبیذ آنست که تمر یا زبیب را
کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یک روز یا دو روز نگاه دارند تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد
نبیذ است و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و اگر یک روز دو روز بایستد نبیذ و این حلال است و وضو بوی جائز است
در مذهب حنفی و اگر بسیار بایستد و تند و تیز گردد مکروه و اگر کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست میداشت
لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود
ورزقنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود وزدنا منه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سه چیز است که
اگر کسی بهدیه دهد نباید که رد کند لبن و وساده و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف
ازانست و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی آمیخته با آب سرد زیرا که شیر نزد دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در
غالب گرم اند پس میشکست گرمی شیر به سردی آب و گفته اند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت ص موافق تر
آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین منوال است انشاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و
در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت
صاحبی بود مراد او در روایتی آمده که ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید در بستان
خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد
بیار و اگر نه کرع بکنیم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب کرده
است در مشک کهنه پس رفت در عریش پس باو ریخت آب در قدح و دوشید بران گوسفندی که در خانه داشت
پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که کرع آب از جوی خوردن بدهن است چنانکه چارپایها خورند
و شراح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردنست نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقت کرع مناسب

بعلو مقام و رفعت درجهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از تکلیفهای آن سرور شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از علمای وقت که بر علم حدیث اطلاع داشت رحمة الله بود و همین طور در باغی آب در جدول می‌رفت آن عزیز کرع کرده آب خورد و در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که مفسدست و تا طعام بانهضام نیارد آب نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بفراموشی قی کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم مکروه می‌پندارند ایستاده آب خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیث هم صحیح ست و جمع میان آنها آنست که شرب قائما مکروه است کراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز ست مر شارع را کردن فعل مکروه برای بیان جواز که واجبست بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقاء محمول است بر ندب و استحباب یعنی هر که ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بجهت این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمداً و در حدیث تخصیص نسیان برای اشارت است بآنکه ترک اولی و افضل عمداً از مؤمن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه بر آنند که لا باس بالشرب قائما و استدلال کرده است بحدیث جبیر بن مطعم که گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عبد الحق که امام حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قائما مخصوص باب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی منصرف و متوجه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بر وجه استبداد و [illegible] عدول از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا انتهی و حمل برین وجه محض احتمال است که برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بران و جواب آنست که احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز وارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعدا و اولی

افضل شرب قاعدا است و از کلام بعضے شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قائما مبنی بر قواعد طبیه است
لیکن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد میفرمود و مقتضای این کلام آنست که اعتبار به آن
نکنند و اگر احیانا بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضے گفته اند که قول باستقاء موقوف بر ابی هریره است و حدیث
مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم و نزد امام احمد از ابی هریره
آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آیت را گفت مر او را برای چه
قی کنم گفت ابو هریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت بتحقیق آب خورد با تو کسیکه بدتر
از گربه است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را بسه دم و میفرمود که این شراب سازنده تر گوارا را
تر و شفا بخشنده تر است و قدح را از دهن مبارک جدا میکرد و در دم میزد و از دم زدن در قدح نهی میکرد
و چون نزدیک میگردانید آنرا به دهن نفس تسمیه میکرد و چون جدا میکرد حمد میفرمود میکرد این را سه بار و آمده است
که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد
از شرب این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمیکند آب را مکیدنی و در نکشید در کشیدنی و از این حدیث معلوم
میشود که بول کوزه بمبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضے میکنند ممنوع است زیرا که مص بلب من باشد ولیکن جدا
داشتن و بلند تر از دهن گردن نیز موافق معنی مص نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر مهمانان خود
یکبار نوشانید شخصے را شیر و هر بار میفرمود الشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا
بحق که دیگر جای نمانده است نزار رواه البخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول
نمیخورد و در آخر موافقت میکرد با ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مایده پس باید که بر نخیزد
مرد و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را و شاید
که بیمانده باشد مر او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و مهمانی می برد و شخصی در دنبال
می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میزبان را و میگفت این شخص تابع شده است ما را اگر
خواهی برگردد الحدیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان آمده است و جایز است و مقتضای
این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کنند و استجازت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
طعام میخوردند نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعا میکرد برای ایشان و میگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم

وازدهم وصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هرچه
می‌یافت می‌پوشید و تنگ نمی‌گرفت تعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس غالی و تحسین جنس نفیس و تکلف
نمیکرد و هرچه موجود و میسر میشد میپوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کساء
و ردا و ازار درشت می‌بود و پشمینه میپوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کساء ملبد پیوند کرده شده
که میپوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بندگان میپوشند رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران
بها که ملوک عجم اهدا و ارسال مینمودند بقصد استمالت خاطر ایشان میپوشید و میکشید از بدن شریف و می
بخشید و بر مردم قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بعلو همت مباهات در ملابس و تزین بدان از خصال اهل
شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساست محمود نظافت و لطافت ثوب است و توسط در جنس که
لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده اند جمله کرامت مومن نزد خدا عز و جل تقوی است نه ثوب و رضا بیشتر ست و آنحضرت مکروه میداشت
جامه چرکین با وقتی مردی را دید که بود بر وی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه
سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه است فرمود گاهی می‌آید یکی از شما گویا شیطانی ست و
تکلف و مبالغه در تزیین نیز خوش نمیداشت در سفر السعادة میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف
بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزیین و تجمل و جامهای نفیس
پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید
شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقید و تکلف محمود است در هر حال و
شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد بذاذت هیئت ثیاب بود و احادیث هم در
مدح آن و ترغیب در آن نیز ورود یافته و آمده است البذاذة من الایمان و در بیان تجمل و تحسین هیئت
و تنظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و خیلا کرد گفتند یا رسول الله مرد دوست میدارد
که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل
و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست که فساد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده
که ان الله لطیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود بر من
جامه دون ابا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدا تعالی از نعمتها و اموال از شتران

و گوسفندان بسیار بود پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال غنا بپوش و شکر
نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر
نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دید پریشان و ژولیده موی را فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین
کند بدان سر خود را و دید مردی که بروی جامها است چرکین فرمود نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن
جامهٔ خود را و آمده است که خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت را بر بنده خود پس این جمال ظاهر موجب
شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا
علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را
طاهر و نظیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق آراسته و جوارح بزیور طاعت
و نظافت پیراسته و ازینجاست امر بتطهیر بدن از انجاس و احداث و حلق شعور مکروهه و ختان و تقلیم اظفار
و حلق عانه وارد شده است بدان سنت را که فطرت خوانند یعنی سنن انبیاء سابق و مدار کار درین
باب بر نیت است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و رعونت و کبر و فخر دنیا و اظهار جاه و جلال و آرایش
و شوکت نفس و تفوق بر فقراء و کسر قلوب ایشان میکند مذموم و مستقبح است چنانچه در شان منافقان
آمده است و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم
و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در روایت از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر
الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و
حال و نفع امر دین باشد ممدوح و چندین از علماء و عباد لباس حسن و جامه نفیس میپوشیدند و نیت ایشان
در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل مینمود و برای جمع و اعیاد نیز جامها بد اعیاد داشت و گفته اند
که این نظیر لباس آلت حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلاء و کر و فر دران ست که متضمن
اعلاء کلمة الله و نصر الدین و غیظ اعدای دین است و بعضی برای آن لباس نفیس میپوشیدند تا اظهار غنا
و ثروت کنند و فقراء و سائلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز
میرود اگر بجهت بخل و خبث یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع
دنیا و زینت آن و کفایت ایثار بود محمود و آنکه ازین هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی المواهب
و ظاهر آنست که این قسم از دائره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن در فضیلت و استحباب

وزینت و نوبت نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک نیست که سیرت سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و آراسته و پیراسته میدارند خود را در حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح است در جواب میگوید بانچه نقل میکند از بعضی مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت را مشغولان بدنیا و منهمک در زینت ظاهر و مفتخر بمتاع دنیا و مطمئن بران مخالفت نمودند ایشان را بالقصد اظهار حقارت چیزی که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند او را غافلان و استغنا از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکر گذاری این نعمت گوارا و دولت هنیئ و چون گذشت برین حال زمان دراز و راه یافت فساد در نیات ایمنی و درک این حقیقت و راه یافت غفلت از راه دیگر و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا منعکس شد امر و گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه و سهروردیه و مانند ایشان و سلوک میکنند بر مذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیئت و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان نظر بمعنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهر بیان مخالف نماید و بتحقیق ارشاد کرد ارشاد ابوالحسن شاذلی که مقتدا و رئیس سلسله شاذلیه است کسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بر وی جمال هیئت و تجمل لباس را گفت یا هذا این هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر مر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو میگوید بده بمن چیزی مرا از دنیای خود و افعال این دایر بر حکمت و مبنی بر معنی و مقرون به نیت است کنون

وصل

بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنیم وصل بدانکه بود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار بزرگ و گران که آزار کند بر سر مبارک بار نمی بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر و برد و امثال که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه تا بند مرفق و آن دو شبر است مقدار بست و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله در بعضی مواضع چنانکه در مساحت عرض ذراع کرباسی نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قوم است در هر زمانی فالاعتبار آن در اینجا نیز تجویز میتوان نمود والله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده میشود و در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه حاجز است میان مسلمین و مشرکین عمامه با عذبه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و

وافراسی مرکب رانزد وی صلی الله علیه وآله وسلم اسامی بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه
می بود لاطیه یعنی پست بسر چسپیده نه بلند مثل طاقیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وسلم فرق میان ما و مشرکان عمائم بر قلانس ست و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه ما عمائم
بر قلانس می پیچیم و ایشان نه بر قلانس می پوشند دوم آنکه ایشان قلانس می پوشند بی عمائم و مراد معنی اول
است زیراکه عمامه پوشیدن مشرکان مقرر است والله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی
فی الشمائل عن ابن عمر زیاده کرده مسلم و ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی بتحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را
میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوابه نیز گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله
عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعیم بند و بر میکرد و میگردانید پیچ دستار را بر سر مبارک و میخلانید یکطرف
عمامه را و رها میکرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم بر منبر و بر وی عمامه سوداء بود که رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکه را بود بروی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دائم نبود
کذا فی المواهب بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و میگویند که مراد دخول
مکه که به سازجنگ در بر داشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع
کرده اند میان این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت
و بعد از در آوردن مغفر از سر عمامه سوداء بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بر وی آنحضرت و بر وی
عمامه سوداء بود زیراکه خطبه بر در کعبه بود و بعد از تمام فتح و این اعرابی گفته که این اولی و اظهر است در جمع از اول و نقل این قصه
در غزوه فتح مکه بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بست بر سر من رسول خدا
پس سدل کرد پیش روی دست من و پس پشت من و آمده است که ملائکه روز بدر و حنین بحضور مومنان آمدند عمامه
با این هیئت بسته بودند و گفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال
است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب
یمین بگذارند و گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بتقدیری ست که آن سنت موکده است و
اگر مراد کراهت تنزیهی دارند مآل آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تا بند دست و درازتر از این مانع میکرد از سرعت حرکت و بطش و کوتاه تر ازین نگاه نمیدارد

دوست را از خود سپرده و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه وآله وسلم معانی حکم است که رعایت
بر طبق عدالت و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص خدا ازار وی صلی الله علیه وآله وسلم تا انصاف ساقین
و نمیگذشت از وی و تنگ رگویا نداشت بمقتضای اشارت است بانکه حقیقت نصف که وسط حقیقی است شرط نبود
و طبرانی از ابن عمر آورده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود
آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که لمس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری هر چیزی
که پایان تر از شتالنگ است از ازار در نار است و این حکم برای مردان است و زنان را جایز است اسبال و تطویل
و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود فراخ کنند یک شبر گفت اکنون
برهنه میشود پایهای ایشان فرمود فراخ کنند یک ذراع و زیاده نکنند بران و این است حکم از ذیل قمیص
ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن ذیل مر زنان را جایز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار
نیست بلکه شامل است قمیص را و ردا و عمامه را نیز در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسبال در ازار و قمیص و عمامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق عجب ذکر الحدیث
ولیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهت کثرت وجود اسبال در ان و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده
ولیکن وجود معنی خبر در عمامه خفایی دارد و مراد بان اطالت عذبه است از حد محمود و تطویل اکمام چنانکه معتاد
اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب مواهب از ابن قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای
فراخ دراز مانند اخراج و عمایم مثل ابراج که عادت شده است و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس خیلا است و از بعضی دیگر از علما نقل
کرده که گفته پوشیده نیست بر ذوی البصیرت که آستینهای دراز که درین زمانها متعارف شده در وی اسراف
و اضاعت مال است که منهی عنه است ولیکن عادت شده است مردم را اصطلاحی گشته است مر هر قومی
را شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه از ان بطریق خیلا است شک نیست در تحریم آن و آنچه بطریق عادت است
تحریم نیست در ان مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع است در ثوب و نقل کرده است قاضی عیاض کراهت
هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد است در لباس از طول و سعت انتهی و درین اقوال که از علما
نقل کرده شد توجیه است بجر ثلث و کراهت این طول و سعت ولیکن در ادراج لفظ عادت و معتاد و تعارف اشارت
گونه جواز و عذر از ان میکند و از بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده شده است که

میگویند این طریق لباس عرف و شعار باشده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت میشود اما سخن حق آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است والله اعلم و بر هر تقدیر بر هر چه واقع شده است از حرمت وکراهت از اسبال و تطویل ازار در جز آن مقید بقصد خیلا و تکبر و تزئین است و اگر نه باین قصد باشد چنانکه بنوع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق را رضی الله عنه عادت و وضع چنین نشسته بود که از ردی فرو می هشت و در صورت اسبال می نشست و چون از ان نهی واقع شد آنحضرت اظهار کرد که حال ازار من چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از انها نیستی که در شان تو خیلا روا داشته باشد و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است بمعنی ته بند است فاما ازار که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علما جزم کرده اند که نپوشیده و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آمدم من بازار بازار روزی همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود مر اهل سوق را وزان که وزن میکرد دراهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برکش و چرب برکش پس گفت وزان این کلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابوهریره وای تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جهید بسوی دست رسول خدا میخواهد که بوسه دهد آنرا پس کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این را اعاجم بملوک خود میکنند من ملک نیستم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل را گفت ابوهریره خواستم من که بر دارم فرمود آنحضرت خداوند متاع سزاوار تر است ببر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله خریدی سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم میپوشم در سفر و حضر و بشب و روز زیرا که بدرستی من مامورم بستر و نمی بینم چیزی را ساتر تر از وی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن خریدن آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هدایه گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت کرده شده است که میپوشیدند آنحضرت سراویل را و میپوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی والله اعلم و بود محبوب ترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیاری میپوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست تر میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه و دامان و آستین بود قمیص او انتهی و تحقیق علماء محدثین و متعارف تمامه دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص

نیست و آنچه متعارف اهل دیار ما است از عمامه و جامه و شال است که [illegible] که در عرف عرب
متعارف زمان است و تکمه‌های گریبان بر سینه بست می‌بندد از اصطلاح عجم است اصطلاح عرب نیست حکایت
یاد دارم که روزی در حرم شریف مکه [illegible] با جماعتی از اهل هند نشسته بودم یکی
از علمای عرب پیش آمد و روی آورده به جانب آن [illegible] عرض کرده [illegible] سید ناصر می‌بینید
و می‌بیند گفت [illegible] لباس زنان [illegible] روایت از معاویة بن قرة از پدرش که
گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در جماعتی از مزینه تا بیعت کنم آنحضرت را و بود تکمه‌های پیراهن او
گشاده پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مس کردم خاتم نبوت را اسناده الترمذی
سیوطی میگوید که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که ازار داشت و توهم کرده کسی که نیست
در علم النسبت خلاف آن انتهی و بود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار ذراع و عرض وی دو ذراع
و شبر و از ابن عمر آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بر وی ازاری بود که قعقعه میکرد و آمده است
که آنحضرت ازار را رخا میکرد و ازار را از پیش و پس بر میداشت و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که ازار می‌بست زیر ناف خود و پیدا می‌بود ناف وی و دیدم عمر را رضی الله عنه که ازار
می‌بست فوق سره و مروی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمود ما را
عائشه رضی الله عنها رداء و ازار را در شب حرقوع و گفت قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله وسلم درین دو جامه با این صفت و گفت اسما بنت ابی بکر که جبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد عائشه
بود چون فوت کرد آنرا من گرفتم و ما می‌شوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین برآورده و جبه
بر کتفین پشت افگند پس وضو ساخت و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ می‌پوشید و روایت کرده است انس
بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت و میپوشید حبره را بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی
است از برد که در وی حمرة است و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
در شب ماهتاب و بر وی حله حمراء بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت
نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وآله وسلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ یکی را و در روایتی چیزی
را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ملمه را در حله حمرا احسن از رسول خدا و ملمه بکسر لام و

تشدید میم موی سر و دوش جمه بضم جیم و تشدید میم که المام میکند و فرود می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میپوشید برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که استر دارد و احمر آنکه بعضی سرخ یافته اند چنانکه درین دیار ما الاچه میباشد و این از برود یمنیه است مشهور باین اسم بجهت نسج خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است لبس آن و در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است پس مپوش آنرا و از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بود بر من جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من اهلیه من فرمود بسوز آنرا و اشتباه باشد بعضی مردم را از حدیث که لبس احمر جایز باشد این خطا است مراد با حمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد و همچنین اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که بود بر وی دو برد اخضر و در حدیث عطاء بن ابی یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که طواف میکرد و مضطبع برد اخضر مراد بردی است که در وی خطهای سبز است اگرچه درینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف دیار عرب همان معنی است همچنین اصفر هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز بمعنی جامه قرمزی فهمیده اند آن نیز خطا است تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است اختلاف کرده اند علما در ثیاب معصفر لبس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم و گفته است که باین قایل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصفر افضل است و در روایتی تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سرایا و مکروه داشته است در محافل و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را بدین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشیده حله حمرا و جواب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی و جایز است با آن نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی که یکی از ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهت لون است معصفر باشد یا غیر معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت سنن و گفته که نهی کرده است شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و

گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی از آن مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا و نمیگویم نهی
کرد شما را و میگوید بیهقی که بتحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث
مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را پس گفت اگر میرسید شافعی را این احادیث هر آینه قایل میشد بآن
پس ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده است از شافعی که گفت وقتیکه بصحت رسید حدیث بر خلاف قول من عمل
کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی تبعیت کرد شافعی سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را
بهرحال از مزعفر امر میکنیم او را که اگر مزعفر کرده باشد بشوید آنرا در متابعت او در معصفر اولی بود انتهی
پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو منهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده
از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رنگ کرده است بصفرة و در
حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواهما
الدمیاطی و نزد ابو داود و باین لفظ آمده که رنگ میکرد بورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد
عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض
نمیشوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت جامه سفید را
و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه سفید است باید که بپوشید آنرا زندهای شما و تکفین کنند در آن
مردهای خود را گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی
و او در بر وی مرط موی سیاه مرط بکسر میم و سکون را کسا از خز یا صوف از ار ساخته میشود [illegible] و در ذکر
عمامه شریف گذشت که دخل النبی صلی الله علیه وآله مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء و لبس سود مستحب است در مذهب
حنفی نیز همین است و جامه پشمینه پوشیده و اما الطیلسان که عبارتست از پوشیدن سر بچادر و مانند آن و انداختن
طرفین آن بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و نه اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کرد دجال را و فرمود بیرون می آیند با وی هفتاد هزار یهود اصفهان که بر ایشان طیالسه است و دید
انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه بود گفت چه عجب مشابه اند ایشان یهود خیبر را و در حدیث ابی
داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت

آمده است که آنحضرت جامها بیرون آمده و در بر سر و متقنع از جهت ضرورت اخفا کرد نشاید که کسی او را آنکه تقنع
عادت آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم غلط است که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بجهت ضرورت
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میکرد قناع
را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس رضی الله عنه
کان یکثر التقنع پس این حدیث و خبران رد میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که
پوشیده است قناع را و اما قول او که او نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این
نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متقنع در زیر پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود پس شتافتم من تا بینم که آن مرد کیست
عثمان بن عفان بود و سعد بن منصور در سنن خود از ابی العلاء آورده که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله
عنهما که نماز میکرد و متقنع بود بر راس خود و ابن سعد از سلمان بن المغیره آورده که دیدم حسن را رضی الله عنه
که میپوشید طیالسه را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان انتهی و اما آنکه ذکر کرده است ابن قیم
از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که طیالسه از شعار یهود باشد و تحقیق برطرف
گشته باشد در این ازمنه پس داخل شده در عموم مباح و شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفته که سنتی که از
شعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از ضلال بر در نیست او کما قال و گفته اند که انکار انس بجهت
الوان طیالسه بود که زرد بود نه ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه و از کبار مشایخ و علما منقول است که تقنع میکردند و فی
بهجة الاسرار و کان الشیخ عبدالقادر یتطیلس و غالبا انکار ابن قیم آنرا و مبالغه در آن بجهت آنست که آن فعل حضرت
شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب گرفتار بودند تاب الله علیهم والله اعلم و چون بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اطیب و الطف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم
که هرگز چرکین نگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد در جامه او شپش و نمی نشست مگس بر جامه و بدن
وی صلی الله علیه وآله وسلم کذا جاء فی الحدیث و لیکن مشکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است احمد
در مسند و ترمذی در شمایل از عائشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفلی ثوبه و یحلب شاته و یخصف نعله بود آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم که هیبت آن چاه سپیش را می دوشید شاة خود را و میدوخت نعل خود را و گفته اند که شاید سپیش
در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد بی آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود
که اطلاق قملی اینجا مجاز است از نقص مثل خس و خاشاک و بعضے حشرات صغیر که در وی افتاده باشد که درین صورت
قملات یعنی در جامه خود نگاه میکرد و میجست آن را و پاک میکرد و مشابه آنکه مردم سپیش میجویند و در ذهن این
مسکین همین معنی می نشیند و قرار می یابد والله اعلم بحقیقة الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت
می آرد که سپیش ایذا نمیکرد او را تعظیما و تکریما صلی الله علیه وآله وسلم و این عبارت ظاهر در نفی ایذا سپیش میکند
نه وجود آن از او و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود **وصل** و از جمله لباس شریف آنحضرت خاتم بود که میپوشید
آن را و در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود
آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله
عنهم تا آنکه افتاد در بیر اریس بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا و در حدیث
ترمذی آمده است که افتاد در بیر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف
و سکون تحتانیه در آخر موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که هرچند خاتم را
دران چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا دران خاتم سری بود که انتظام کارخانه
ملک و ملت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و فتور بملک ایشان راه
یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز تفرقها و فتنها
بظهور آمد که ابتدای آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت فرو ننشست و هم در
صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید خاتم نقره را که نگین وی حبشی بود و در معنی حبشی
بود اقوال است بعضے گویند از سنگ سیاه بود و بعضے گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شده و کان او در انجاست
و بعضے برانند که صانع او حبشی بود و می گردانید نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده
آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دست مردی خاتم از حدید پس فرمود چیست که می بینم با تو حلیه
اهل نار پس فرمود مرا او را که بسازد خاتم را از نقره و زیاده نکند بر مثقال و در [illegible] تمام نکن او را بر یکمثقال و
همچنین آمده مردی که پوشیده بود خاتم شبه بود بفتح شین معجمه [illegible] و کسر [illegible] از نحاس است که آنرا بهندی
پیتل گویند ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شد بان از جهت [illegible] سنگ پس نیز [illegible]

وصل در بیان خاتم شریف آنحضرت

که چه شده مرا که می یابم از تو ریح اصنام پس انداخت آنحضرت آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون فا و هی بمعنی شبه است و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت بخاطب واهبه نفس فرمود اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف است چه اینجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد شیء قلیل حقیر است و در سنن ابو داؤد باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حدید بود که پیچیده شده بود بروی فضه والله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی هریره آمده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و همین است مذهب ائمه اربعه و اکثر علما و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب است و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خواتیم ذهب را برنداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا برنمیداری مال تست بردار آنرا گفت برندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از آن و مکروه داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و به معنی سزاوارتر است بزینت و در روایتی آمده است تختم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن نفی میکند فقر را و در روایت عائشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسیکه تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم تختم به یاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما نقش خاتم در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در وی محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب

بود که سطر محمد فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته و اقول بعض شیوخ که اسم جلاله
سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم به ان در هیچ حدیثی بلکه روایت اسمعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب و اما تختم اکثر اخبار
و آثار بر آنند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب میگوید که جائز است تختم در یمین و یسار و اختلاف
کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این لفظ امام احمد است در روایت صالح از وی
که تختم در یسار احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی ظاهرا
مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس رض آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین
انگشت و اشارت کرد به خنصر از ید یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت تختم
در یسار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مروی است از عامه صحابه و تابعین و ذکر کرده اند تختم در
یمین را و این قول ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند پس بعضی
میگویند که شاید که گاهی در یمین میپوشید و گاه در یسار و بعضی گفته اند که تختم در یسار آخر الامرین است یعنی تختم
در یمین منسوخ است و حق آنست که در صحت آنها سخن است ذکر هذا کله صاحب المواهب و در بعضی روایات آمده
که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تذکر شی و یاد داشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن دو خاتم
یا زیاده کراهت است خصوصا که از فضه باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام
نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بلکه اباحت و
بعضی مکروه داشته اند اگر قصد زینت کنند و بعضی مکروه دارند مگر ذی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و غیر او حکم
را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت جهت آن ساخت که برخاست نامه‌ها
نوشتن بملوک و امرا وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشند پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند و نمیخوانند
کتابی را که بی خاتم بود پس ساخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل کرده است
لبس خاتم را مطلقا و ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم ساخت تا بپوشید و بعضی
گویند که پوشید و در پوشید بعد از آن بینداخت والله اعلم و اما لبس خف پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم موزه را و مسح کردن بران بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پس وضو کرد و مسح کرد بر آنها

وصل در نعل آنحضرت

و از مغیره بن شعبه آورده که فرستاد برای آنحضرت دحیه دو موزه پس پوشید آنها را وصل در ذکر نعل آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نعل چیزی را گویند که بپوشند بان قدم را اگر پوشیده شود [illegible] موزه است
والا نعل و در صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قبال و قبال بکسر زمام نعل
است و آن دوال است که میباشد میان دو انگشت و ترمذی در شمائل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که
در تو بود شراک آنها را و از ابو هریره مرفوعا آمده که گفت وقتی که نعل بپوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کنید
بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال [illegible] و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از مشی
در نعل واحد و حکمتش آنکه این در شنیع [illegible] است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گفته اند که سبب شود بعض امراض
میکرد و در روایتی از عائشه آمده که کشیده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه خود یک نعل و احتمال
دارد که برای گذشتن چیزی [illegible] باشد و [illegible] نجاست یا برای احتمال تلوث باشد پس
مشاهده کرده و پوشید [illegible] اصل جواز باشد خصوصا در این طور صورتی و
در مواهب از ابو داود و ترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای تمثال
نعل شریف را مدد تالیف جمیله [illegible] و نفع و برکت آن بیان کرده و در مواهب تجربه آن برای
دفع وجع نهادن آن تمثال [illegible] و حصول امان از بغی آفات و علیه و حرز از هر شیطان مارد و شر
هر حاسد [illegible] و قصاید در مدح آن و بیان فضایل آن انشاء نموده اند وصل در فراش

وصل در فراش آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] از عائشه رضی الله عنها آورده که گفته بود فراش رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که خواب میکرد بر آن چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود گرفته و بروایت کرده است بیهقی از
حدیث عائشه که گفت [illegible] زنی از انصار [illegible] فراش [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم قطیفه دو ته
کرده شده [illegible] که حشو وی [illegible] بود پس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم پس فرمود چیست این ای عائشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه [illegible] دید فراش ترا پس فرستاد
این فراش را فرمود باز گردان ای عائشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان میگرداند با من خدای تعالی کوههای
طلا و نقره [illegible] نیستی میکشم بلکه اختیار میکنم بمحبت مولی خود و طلب
رضای وی تعالی [illegible] صحیح خود و بیهقی از حدیث ابن عباس آورده که درآمد عمر
رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده حصیر در پهلوی مبارک

وی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر ازین فرمود آنحضرت
چه کار است مرا با دنیا نیست مثل من و مثل دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد در روز گرم
تابستان پس آسود ساعتی در سایه درختی پس ترک کرد و گذاشت آن را و از ابن مسعود رضی الله عنهما که
گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام ست و خفته است بر حصیری که
تاثیر کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز گریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله
کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر میخسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله ایشان راست دنیا و ما راست
آخرت. و معروف این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل تر و زیاده تر ازین واقع شده و گفته
افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز ازاری و حصیر تاثیر کرده بود در پهلوی وی و در
گوشه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بر دیوار خانه آویخته پس ریخت بر دو چشم من اشک پس گفت چه چیز دیگر گریه
آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه گونه نگریم کسری و قیصر در تماشای انهار بر تخت زر و فرش دنیا
در حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده با این حال فرمود یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد ایشان را
دنیا و ما را آخرت. و در روایتی آمده که بر حصیری که بعض او بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پلاس
حشو لیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و
ما قومی ایم که در نهاده شد طیبات ما در آخرت. و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد
برای وی فراش می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین. وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در نکاح و جماع. باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت است و احتقان منی و احتباس آن و استدامت
بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث امراض ردیه است مثل وسواس و جنون و صرع
و غیر آن و لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی افراط و تکلف و هر که را قوت بیشتر و شدید تر ترک جماع اورا
مضر تر باشد و قوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکثر و اوفر از قوای سائر ناس. ابن سعد از طاوس و مجاهد روایت
کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت
و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم مرفوعا آمده که مرد اهل جنت را داده میشود قوت صد مرد در اکل
و شرب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعا آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم از آن دیگ
بخشیده شدم قوت چهل مرد را در جماع و در بعضی احادیث آمده دیگی از هریسه و محدثان حکم بوضع این حدیث

از وی اینها که گذشت و گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این امت کسی است که بیشتر است
زنان وی و اشارت میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم والله اعلم باشد شیخ ابن حجر گفته که ظاهر
آنست که مراد ابن عباس از خیر این امت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و خواص اصحاب او و شاید که مراد بنده مسکین ظاهر آنست
که مراد از امت امت باشد و باتفاق اهل عرف انبیاء مباهات و تفاخر نمایند بتفاضل میان مردان در قوت
جماع امری مقرر است و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم بما فخر اینکه بود و زنیاده
از نفیه تکلم کاحرا ابامه بیح نساست اورا مباح شده و از عائشه مرویست که گفت آنحضرت از عالم جلال
نشنیده از نشاه سه چیز خواهند و محبوب گردانیده شد پس روی و نسا فرمود اصبر عن الطعام ولا اصبر عن النساء
و در روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تفضیل داده شده ام من بر مردم بچهار خصلت
سماحت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت مباشرت نساء از کمال
انسانست خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه که ابو الملة و امام الحنفاست ساره که اجمل نساء عالمین است در عهد
او بود و هاجره سریه او شد و از برای صحبت با هاجره هر روز از شام بر براق می آمد از جهت کثرت شغف بوی و قلت
صبر از وی و بود نزد داود علیه السلام نود و نه زن پس صد تمام شدند و دیگر را صد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام
طواف میکرد بر نود و نه زن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صد مرد و این معجزه وی علیه السلام
بود و مراو را سیصد زوجه و هفتصد سریه کذا فی المواهب و اینجا توهم نکنند افضلیت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه
وآله وسلم زیرا که مر آنحضرت را فضایل است که سایر فضایل در جنب آن محو و منزوی است و گرفت آنحضرت از
جماع کفایت بوده مر او را در آن و سلیمان علیه السلام نبی ملک بوده و داده شده مر او را ملکی که داده نشده کسی را که بعد او ست
و از آنکه کثرت نسا مر او را نیز از جمله آن ملک بوده و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده و قوت جماعی که مر آنحضرت
را بود صلی الله علیه وآله وسلم نیز داخل معجزه است که میگشت بر تمام نساء خود در یک شب و ایشان یازده بودند
و در روایتی نه و توفیق داده شده است میان این دو روایت که اول نه بودند بعد از آن یازده شدند با کثرت صیام
و مواصلت در آن و شدت جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود و قوت بدن بحکم عادت تابع است استعمال
قوتها را از مأکول و مشروب و در حق آنحضرت هر دو معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفا لون
بی لمعان و جهت که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه شهیه حال البته لیکن سهای نعم و در اشتهای لبن حاصل میشود
معجزات بود و از عالم ظاهر نبود نعم بعضی انبیا علیهم السلام بحکم صلاح وقت و حکم الهی تقدیم النکاح و تقلیل

الا زمرهٔ تیز بودند اما در انبیا که کثرت این شان و مبالغه در آن بودند بنظر نقص نباید نگریست حاشا ثم حاشا
عن ذلک بلکه باعتبار وجهاین فضیلت و کمال افضل و اکمل باید دانست از دیگران و بعضے از مستقشفه
باید کیفیت چون دیدند که این صفت در ایشان ثابت است و حسن اعتقاد و معقولیت این امر ندیدمی ماندند و آنرا تعداد حسن
از لذات حسیه ماندند و ندانستند که درینجا اسرار و فواید و منافع مندرج است که در غیر آن نیست فعل سیدالانبیا صلوات
الله علیه و آله و علیهم در حسن لطافت و وجه کثرت ازواج در دلیل آن کافی است و فواید و منافع نکاح و جماع
بسیار است عمدهٔ آن وجود تناسل و بقا و دوام نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است و قضاء حاجت و نیل
لذت و ذوق مباشرت نتیجه تتمهٔ این منفعت است که در جنت بیاشمار است بعدم تناسل و اختقان منی و حبس
در دی واز منافع آن غض بصر و دفع احتقان منی باستفراغ انسان و حفظ صحت و دفع مضار که حاصل میگردد
از آن چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از نوع مدافعت زن و مرد و از فواید نکاح زیادت تکلیف و قیام
بحقوق ایشان و صبر بر ایذا و کج خلقی ایشانست و این فایده در باب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اشد و اتم و
اکمل عبادت است که متضمن چندین اجر جزیلت و در مذهب حنفی مطلق تزوج افضل از تجرد است
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترغیب کرده است امت را در نکاح و فرموده تزوج کنید زن زاینده
دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت و مباهات میکنم بشما امتها را در قیامت و منقول است از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه که گفت که من جماع میکنم زنان را با وجود عدم میل من با ایشان باین امید که بیرون آید از صلب
از نسبت من کسی که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله علیه و آله وسلم امتها را روز قیامت و آنحضرت ارشاد
کرد کسے را که استطاعت ندارد نکاح را بصوم که می شکند قوت باه و شهوت را از اینجا ظاهر شد که نکاح اعظم است در
اجر و ثواب از صیام زیرا که امر کرد بصیام مگر بر تقدیر عدم حصول استطاعت نکاح و شک نیست که چون مقصود
از نکاح تناسل باشد برای تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بلا شبهه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
لا رهبانیة فی الاسلام و مراد برهبانیه ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی سر آینه مشروع گردانیده
شدی و در دین ما که خیر ادیان است و یکی از فواید تکثیر ازواج مخصوص بذات اشرف آنحضرت است صلی الله
علیه و آله وسلم قصد تبلیغ احکام و در دهی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نشوند بر شده
بر آن رجال چه بعضے از ازواج آنحضرت بودند که گشته شد پدر و عم و زوج وی چنانکه بود پدر ام حبیبه دشمن
بیعلجهٔ او در آن وقت غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت سیرت وے صلی الله علیه

و آله وسلم طبعاً بشری اقتضا میکرد میل الیشان را بآن با وجود قرابت پس در کثرت وجود نسا و کثرت ایشان بیان
معجزات و اظهار کمال بود ظاهراً و باطناً صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابه اجمعین تنبیه حدیث حبب الی من
دنیاکم ثلث مشهور بر زبانها اینچنین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و صاحب کشاف در تفسیر سوره
آل عمران و در کثیری از کتب فقها اینچنین واقع شده و برین عبارت اشکال وارد است که صلاة از دنیا نیست
ارباب تحقیق محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصار آن در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس
اشکال ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق آنچه
در شرح حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح مشکات کرده شده است فلینظر ثمه. وصل در نوم
صلی الله علیه و آله وسلم نوم آنحضرت بر قصد اعتدال بود و وی گرد نوم فوق قدر محتاج الیه منع میکرد و نفس را از قدر محتاج
الیه وا نمیداشت که در احادیث واقع شده است که نمیخوابید کسیکه بخسپید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نماز مگر
میخسپید و ران ملتفی است که بخسپید در نماز مگر آنکه میخسپید در آن یعنی در قیام هم بودی و در منام هم بودی
چنانکه عادت شریف وی بود در نوافل عبادات در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی
باز بخواب رفتی بکذا چندبار بخفتی و برخاستی و در صورت نیز درست می آید هرگه خواستی در خواب رفتی و هرگه
خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی از جانب قبله در حال شریف برکف دست راست نهاده
و در صورت نوم پس ایستاده کردی ذراع را و نهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستن بر
نماز و در سر نوم بجانب یمین تکیه گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب الیسر پس
چون در جانب الیسر بخسپد دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون بر شق ایمن بخسپد
دل در قلق میباشد و مستغرق نمیگردد در نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن وی و طلب مستقر و میل وی
بدان و کثرت نوم و ثقل وی ادخل است در هضم طعام و گوارای وی و لکن نوم بر یمین انفع است بر
قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب صنوبری اند چنانکه
اطبا نوم بجانب الیسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب
یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب میگوید که درین سخن چیزیست زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم خواب نمیکرد قلب وی خواه نوم بر جانب ایمن باشد یا ایسر و این حکم ثابت است ادعا
و ایماد تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل و کتب

ست که عادت شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بوده فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شیء الحدیث یا مقصد
اینهم مهار رشاد است که دل ایشان منخسف است انتهی ومیتوان گفت شاید که بیداری وهوشیاری دل در صورت خواب بر دست
راست اشد واقوی باشد بجهت قلق وعدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد وچون بر دست چپ واقع شود وکمتر بجهت
نگردد بجهت مزاحمت طبیعت از جهت غلبت حکم طبیعت در نفس شریف آنحضرت در بعضی اشیا بود در بعضی
احیان پس بیداری در هر دو صورت حاصل است ودر یک صورت بیشتر وظاهر مقصود قوم همین باشد نعم ظاهر عبارت
ایشان ناظر بوهم در الست والله اعلم وحدیث تنام عینای ولا ینام قلبی صحیح است روایت کرده است آنرا بخاری از
حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت با آنحضرت آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سبب آنست که قلب چون قوی باشد در وی حیات خواب میرود او را وقتیکه خواب کند
بدن وبود این حالت مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم ومر کسی را که زنده گردانیده است حقتعالی او را بمحبت خود و
اتباع رسول خود روزی کرده است او را نصیبه از آن ونقل کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت
خود که صاحب معارف وحقایق بود که گفت عینی تنام ولکن قلبی ما هو لا ینام وکیف ینام عاشق سی سهام ناظراً
الی وجه الحبیب شاخص علی الدوام انتهی پوشیده نماند که در حصول نصیبه از حیات قلب وعدم منام قلب که صاحب مواهب
لازم وثمره ونتیجه حیات داشته است مر بعضی اولیا را بتقدیر محبت آلهی جل جلاله ومتابعت حبیب وی سخن نخواهد بود
اگرچه دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت وغیر وی صلی الله علیه وآله وسلم وذکر این عبارت ومقال بر بسی گران می آید
واگر باشد هم ترتب احکام آن از عدم انتقاض وضو وامثال آن منتفی خواهد بود که آن از خصائص آنحضرت است صلی الله
علیه وآله وسلم وشنیده شده است که بعضی از جهله صوفیه در قریب این زمان دعوی بیداری دل میکردند واز خواب برمیخاستند
ونماز میکردند بی آنکه وضو کنند وادعای نقاهت هم درین مسئله مینمودند که علت مشترک است که تصحیح قیاس کند این از
جهالت ونفی قیاس بعدم اختصاص حکم است بمنصوص علیه وبالله التوفیق واز آنکه در حدیث لا ینام قلبی حدیث
نوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة التعریس [illegible] وادی از نماز صبح تا آنکه بر آمد آفتاب وگرم شد ووحشت کرد
آنحضرت لشکر را اشکال آورده که چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود در نیافت وجواب داده است نووی
ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه قلب ادراک میکند امور حسیات مگر آنچه را که متعلق باو است چنانکه لذت والم
ونحو آن نه آنچه متعلق است بچشم وادراک طلوع وغروب کار چشم است نه قلب است اگرچه یقظان بود بلکه بیدار باشد
وچشم بسته بود وغروب وطلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دو حالی است

که قلب وی نائم نیست و این اغلب است و حالتی است که نائم میگردد دل وی و این نادر است و قصهٔ نوم از صلاة صبح
درین حالت بود و گفت نووی که صحیح معتمد جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم نوم قلب حالتی دائم
است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین وقعست و بعضی هنوز اشکال باقی دارند و گویند که اگرچه
ادراک طلوع فجر بعین است که قلب ادراک آن نکند ولکن می باید که دریابد مرور وقت طویل را زیراکه از ابتداء
طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نماند مگر بر کسیکه مستغرق نوم است و در فتح الباری
گفته که این استبعاد مردود است یا آنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن وقت
مستغرق بوده باشد بوحی و لازم نمی آید ازین وصف او بنوم چنانکه در اوقات دیگر در یقظه مستغرق میگشت
در حالة القای وحی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع زیرا که آن وقعست در نفس
چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالة صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع شده باشد
درین یقظه که سخن در آنست چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه رضی الله عنهم که بودیم آنحضرت که چون نوم
میکرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در نیافتیم که در وی چه حال و مقام وی است صلی الله
علیه وآله وسلم پس سبب نوم وی و صلوة وی و نسیان وی از نماز جهت آفت نوم قلب بود بلکه از تصرف در حالتی
بحالتی دیگر بود و مثل آن بلکه بقدر آنان تا سنت گردد برای امة اتفق صاحب المواهب من القاضی
ابوبکر العربی المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند که این ابتلای بجهت تعلق آنحضرت شد به توکیل بلال و
عدم تفویض آن بتقدیر رب متعال و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تأکید و اهتمام
بود امر الهی سبحانه را اشکال بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لاینام آنست که مخفی
نمی ماند برمن حالت انتقاض وضو یعنی آنچنان مستغرق نمی شویم در نوم که در نیابیم وجود حدث را گویا که این
قابل تخصیص کرده یقظه قلب را بادراک حالت انتقاض وضو و این بعید است زیرا که قول آنحضرت تنام عینی
ولاینام قلبی جواب است از قول عائشه که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی و این کلامی است
که تعلق ندارد با انتقاض طهارت بلکه مطلق است با مرور ترس باید که حمل کرده شود یقظه او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت
حدیث اطلاق حال شریف است بی تقیید بحالتی معین حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرمود من مشئوم الجبه
میگوید شما حکایت سبب جواب حق آنست که شیخ ابن حجر گفته و تمم والله التوفیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمی
میکرد از نوم بروی افتاده کردن و در سنن ابی داؤد آورده که آنحضرت گذشت بر مردی که خواب میکند بر رو فرمود این زد ادیا

بپای مبارک فرو زد مرد برخیز و بنشین کراین نوم جہنمیہ است وصاحب صاحب گفتہ کہ ہر دو قی ترین نوم نوم بر پشت است و نوم بر رو از وی رو گفتہ کہ طرفینکہ استلقا بر پشت آرام راحت بی نوم انغنی در احیاء العلوم میگوید کہ خفتن بر چار وجہ است خفتن انظر را ہی معتبرین کر نظر میکنند در آسمان و کواکب وفکر میکنند در آیات آن وخفتن بر یمین برای متعبدان و برخیزندگان برای نماز شب و خفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بہضم طعام وخفتن بر روی برای ملعون بختان وبیچارگان او کما قال و خواب میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہی بر فرش وگاہی بر نطع وگاہی بر پلاس وگاہی بر زمین و بود فراش وی از چرم کہ حشوا و لیف بود چنانکہ گذشت اینقدر از عادات شریف کہ متعلق بجمال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مواہب لدنیہ نقل کردہ شد وجزئیات عادات درین ابواب وابواب دیگر بسیار است و کتاب شرح سفر السعادۃ و شرح مشکات وغیر آن مذکور است درینجا کفایت بآن کردہ شد فقط

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ درین اوان فیض اقتران بیامن توفیق ربانی و از برکات عنایت سبحانی جلد اول کتاب مستطاب سعادت انتساب ہدایت مآب مرغوب کافۂ اہل دین ومحبوب سایر مسلمین مصدر سعادت و خنوت مسمی بہ مدارج النبوۃ متضمن احوال ستودہ خصال جناب حضرت سید المرسلین خاتم النبیین سرور کائنات خلاصۂ موجودات مصداق لولاک لما خلقت الافلاک احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تصنیف جامع علوم معقول و منقول حاوی فروع و اصول افضل العلما اعلم الفضلا قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین حضرت مولانا شاہ عبد الحق محدث دہلوی علیہ رحمۃ اللہ القوی زین سبق بتصحیح بالبلیغ چند بار در مطبع منشی نولکشور صاحب سی آئی ای واقع شہر لکھنؤ بحلیہ طبع محلی شدہ بود الحال حسب اصرار شائقین با تمکین در مطبع منشی نولکشور واقع بلدۂ کانپور صانہ اللہ عن شر الدہور بسر پرستی و بعلو ہمت ستودہ خصال فرخندہ خو مستطاب القاب عالیجناب منشی پراگ نراین صاحب بہارگو مالک مطبع دام اقبالہ و اعز اجلالہ بصد حسن و خوبی بہزار خورش اسلوبی بماہ ۱۹۱۳ء بار دوم لباس طبع در بر کشیدہ بزیور انطباع آراستہ و پیراستہ گردید قبول عالمش گردان خدایا پسندیدہ و مقبول در نظرہا

آمین ثم آمین فقط

[illegible]

بفضل حق شدہ مطبوع حامد
کتاب مستطاب لاجواب

بحرف مجمع ہنگام الاسلام
نوشتم سال طبعش خوش کتابے

سنہ ۱۳۱۲ ہجری

قطعہ تاریخ طبع از احقر العباد ابو ناظم محمد حامد علی حامد

عفی عنہ مصحح مطبع متوطن شاہ آباد ضلع ہردوئی

ایضاً۔ جلد دوم

پنج ارمحبت۔

دواء الشفاء۔ جدید شرح قصیدہ بردہ مطبوعہ ۱۸۸۶ء

جامع طیبی۔ حالات پیغمبر علیہ السلام یعنے پیدایش نور محمدی سے تا وفات شریف

شرح قصیدہ بردہ مطبوعہ نثر ہند

مقالات الصوفیہ۔ مطبع غیر مطبع

سفینۃ اولیاء۔ از شاہزادہ داراشکوہ

وصیت نامہ۔ مع رسالہ دانشمندی

مولود النبی۔

تحریر الشہادتین۔ شرح سر الشہادتین

تحفہ اثنا عشریہ۔ جلی قلم مطبوعہ ۱۸۸۵ء

کتب اخلاق وتصوف

مصباح الہدایت۔ ترجمہ عوارف۔

مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین

مطلع الانوار۔ مع حواشی جدید۔

نفحات الانس۔ مع سلسلۃ الذہب

فوائد الفواید۔ از حضرت نظام الدین دہلوی

شرح بوستان۔ از ٹیکچند بہار مطبوعہ دہلی

فواید سعدیہ۔

لوائح جامی۔

رسالہ ستہ ضروریہ۔ غیر مطبع۔

پند نامہ عطار۔

کیمیاے سعادت فارسی۔

اخلاق جلالی۔ محشی۔

اخلاق ناصری۔ کاغذ گندہ

ایضاً۔ کاغذ رسمی۔

معدن جواہر

مطالب رشیدی۔ مطبوعہ ۱۸۸۱ء

مثنوی سلسبیل۔

مثنوی شیخ بہلول۔

مجالس العشاق۔ باتصویر۔

منطق الطیر

گلشن اسرار۔

می باید شنید۔

می باید دید۔

نکات احسانی۔

انشاے اسرار فریمیشن۔

شبستان نکات وگلستان لغات

دائرہ صنعت گنجینہ صنایع تاریخی ۔

دانش نامۂ جہاں ہر شوی آفرینش بلبلہ مکتب خلافت

رسالہ منازعت ۔ تقدیر و تدبیر ۔

مخزن العلوم مونقشہ

گلشن خیال ۔ تاریخ گوئی کے قاعدے

قول فیصل ۔

ابواب الجنان ۔ جلد اول در

آداب و اخلاق اسلامی ۔

ایضاً ۔ حصہ دوم ۔

کتب تواریخ انبیا و اولیا وغیرہ

سفینہ رحمانی ۔

عجائب القصص ۔ مطبوعہ دہلی ۔

حیات القلوب ۔ کامل ہر سہ جلد

جلد اول ۔ در حالات انبیا

جلد دوم ۔ در معجزات پیغمبر آخر الزمان

جلد سوم ۔ در بیان امامت ۔

جذب القلوب ۔ الی دیار المحبوب ۔

روضۃ الصفا سات جلدین یکجائی ۔

گنجینہ سروری ۔ معروف بہ گنج تاریخی دو

ولادت و وفات اولیاے کرام

وقایع شاہ معین الدین چشتی ۔

خزینۃ الاصفیا ۔ کامل دو جلدین ۔

ترجمہ فواید سعدیہ ۔ متضمن حالات

مطلوب اقطاب یعنی تاریخ اولیا و سوانح

عمری اصفیا مطبوعہ ۱۸۹۵ء کاغذ سفید وگندہ

ایضاً کاغذ سفید رسمی ۔

قصص الانبیا ۔ کلان مسمی بہ روضۃ الاصفیا

ایضاً ۔ خرد ۔

عجائب القصص مبسوط ۔ حالات انبیا

مترجمہ مولوی فخر الدین مطبوعہ ۱۸۸۵ء

تاریخ حبیب آلہ

مجموعہ فتوحات واقدی ۔ کامل در

ہر چہار حصہ مطبوعہ ۱۸۹۵ء

(۱) مغازی الصیاد قد معروف بہ مغازی الرسول

(۲) و (۳) فتوح الشام و فتوح المصر

اردو یکجائی ۔

(۴) غزوہ عرب ۔ معروف بہ ترجمہ

فتوح العجم ۔